هاله درمانی
با دستهای شفابخش



نویسنده : باربارا آن برنن ◆ مترجم : مهیار جلالیانی

اثری بی نظیر در هنر شفاگری از طریق
حوزۀ انرژی انسان

همراه با دهها تصویر
رنگی و سیاه و سفید

هاله‌درمانی

با دستهای شفابخش

اثر : باربارا آن برنن

بزداشتی نوین از مفهوم تندرستی، مناسبات، و بیماری‌های انسان

مترجم : مهیار جلالیانی

این کتاب ترجمه‌ای است از:
HANDS OF LIGHT
by: Barbara A. Bernnan. 1987
ISBN: 0-553-05302-7



هاله‌درمانی با دستهای شفابخش
نوشتهٔ: باربارا آن برنن
ترجمهٔ: مهیار جلالیانی
ناشر: دنیای کتاب
نوبت چاپ: اول
تاریخ نشر: تابستان ۱۳۷۷
شمار: ۳۰۰۰ نسخه
حروف‌چینی و طراحی: نیما گرافیک
لیتوگرافی: لادن
چاپ: ولیعصر
صحافی: سپیدار
شابک: ۷ـ ۹۱ ـ ۵۸۷۰ ـ ۹۶۴
آدرس: تهران، خیابان جمهوری شرقی، تلفن ۳۱۱۹۷۱۹
مرکز پخش: تهران، خیابان انقلاب، فخررازی، شهید وحید نظری،
شمارهٔ ۱۹۴، طبقهٔ ۲، تلفن ۶۴۹۹۳۲۷

تقدیم به همهٔ کسانی که در راه
سفر به خانه‌اند.

به‌خاطر داشته باشید که مطالب کتاب حاضر مبتنی بر مدارک عینی و منعکس کنندۀ تجربیات شخصی مؤلف می‌باشد، و نباید آن را اثری مستقل در مبحث خوددرمانی تلقی نمود. چنانچه مایلید توصیه‌های کتاب را به‌کارگیرید، حتماً با مشورت پزشک یا متخصص امور درمانی به این‌کار مبادرت ورزید.

✓ عشق سیما و کالبد گیتی، تار و پود عالم، و عنصر اولیهٔ سازندهٔ ما است. عشق تجربهٔ کمال و اتصال به الوهیت هستی است.

✓ همهٔ رنجها محصول توهّمی بنام جدائی هستند، توهّمی که مولّد ترس و نفرت از خویشتن بوده، نهایتاً مسبب بیماری می‌گردد.

✓ شما ارباب زندگی خویش هستید. توانائی شما از آنچه می‌پندارید بسی فراتر است. معالجهٔ بیماری‌های مرگ‌آفرین توسط خودتان بخشی از این توانائی‌ها است.

✓ تنها بیماری لاعلاج، غفلت از خویش است. از سوئی دیگر، انسان به‌هیچ‌وجه موجودی میرا نیست، زیرا مرگ همانا معبری است به سوی سایر مراتب هستی.

✓ از شما می‌خواهم از قالب‌های محدود معمول خویش گامی فراتر برداشته، خود را با نگاهی متفاوت نظاره کنید.

✓ از شما می‌خواهم روی لبهٔ باریک زمان زندگی کنید و هر لحظه در حیاتی نوین متولد شوید.

✓ و بالاخره از شما می‌خواهم نگذارید تجربهٔ زیستن به‌واسطهٔ ظواهر، غبارآلود گردد.

یادداشت مترجم

انسان از دیرباز بیماری را دشمن خود می‌پنداشته است، و شاید بتوان ادعا کرد که دانش غلبه بر بیماریها، در زمرهٔ نخستین علائق بشر در کاوش‌های علمی او بوده است. تاریخ مکتوب، دربارهٔ نخستین فرد یا گروهی که در امر مبارزه با بیماریها پیشقدم شد، نشانه‌های دقیقی به‌دست نمی‌دهد. اما آنچه مسلم است سررشتهٔ این دانش به‌گذشته‌های بسیار دور بازمی‌گردد.

در نگاه اول چنین به‌نظر می‌رسد که تلاش‌ها و کشفیات پزشکان و دانشمندان قرون پیشین، در عصر حاضر به‌ثمر نشسته و به‌خصوص طی چند دههٔ اخیر، نه درمان تمام بیماری‌های شناخته شده، که روش تحلیل و بررسی علل بیماری، در چارچوب علوم دقیق تجربی و آزمایشگاهی، مورد شناسایی واقع شده است.

با وجود این، نکاتی ظریف و در عین حال بسیار مهم در امر شناسایی علل بیماریها، مورد غفلت واقع شده است. یکی از مهم‌ترین مصداق‌های این غفلت، به شناخت و تحلیل موجودیت حقیقی انسان، و روند بروز اختلال در سلامتی او مربوط می‌شود.

وجود حوزهٔ انرژی یا هالهٔ انسان، همانند بسیاری از پدیده‌ها که در گذشته در زمرهٔ خرافات، یا امور مربوط به ماوراءالطبیعه قلمداد می‌شد، امروزه به اثبات رسیده

و حتی توسط ابزار نوین پزشکی و فراروانشناسی رؤیت گشته است.

نویسندهٔ کتاب حاضر، با تکیه بر تجربیات شخصی خود و سایر دانشمندانی که در این حیطه فعالیت می‌کنند، معتقد است که بروز علائم بیماری در جسم انسان، نه آغاز بیماری، که مرحلهٔ نهایی روندی است که در سطوح برتر انرژی، یا به‌قولی طبقات برتر هستی آغاز شده است. این روند معلول بروز نوعی عدم تعادل در دستگاه انرژی انسان و پیدایش ناهماهنگی در چرخهٔ انرژی اوست. یکایک اجزاء هستی، در اقیانوسی بی‌کران از گونه‌ای انرژی جهان‌شمول حیات‌بخش غوطه‌ورند. این انرژی حیاتی با نفوذ و تجمع در قالب‌هایی از پیش طراحی شده، موجودات و کالبدهای مختلف آنها را به‌وجود آورده، به آنها حیات می‌بخشد.

به‌یاد داشتن این نکته بسیار ضروری است که در اشاره به سطوح برتر انرژی، مراد لایه‌های روانی فرد نیست. هر چند تعداد زیادی از لایه‌های شناسایی شده توسط نویسنده، هنوز در مراتب مادی ـ روانی قرار دارند. ریشهٔ بیماریها، برخلاف تصور بسیاری، نه در جسم و روان، بلکه در اقالیم معنوی نهفته است. باید توجه داشت که اقالیم معنوی از حیث ارتعاشات عناصر سازندهٔ آن بسیار فراتر از حوزه‌های روانی و به تبع آن، محدودهٔ فیزیکی و جسمی انسان هستند. به‌عبارت دیگر، محرک اصلی تمام مشکلات جسمی و روانی، منجمله بیماری‌ها را باید در کیفیت حیات معنوی فرد جستجو کرد.

بدین ترتیب، می‌توان با ایجاد تعادل مجدد در امر داد و ستد انرژی در چرخهٔ دستگاه انرژی انسان، عامل ناهماهنگی (بیماری) را از میان برد. این همان عملی است که شفاگر یا روحپزشک انجام می‌دهد. اما شفاگر حقیقی همان روح یا بارقهٔ الهی است که در وجود انسان قرارداده شده است.

به زبانی ساده‌تر، هنر شفاگری عبارت است از برانگیختن این بارقهٔ الهی به‌گونه‌ای که خود وارد عمل شده، روند شفادهی را از درون هدایت کند.

باربارا برنن، مؤلف این کتاب، قویاً معتقد است که در صورت همکاری شفاگران و پزشکان می‌توان علت نخستین تمام بیماری‌ها را از میان برداشت و این بدان معنی

است که بیماری‌ای با صفت درمان‌ناپذیر یا حتی صعب‌العلاج وجود ندارد.

آنچه که می‌بایست مورد عنایت قرار گیرد این است که بیماری در واقع دشمن بشر نیست، بلکه از دیدگاه یک شفاگر آموزگار اوست. بروز بیماری و پی‌گیری علت نخستین آن در دستگاه انرژی، می‌تواند راهگشای رفع مشکلات شخصیتی و حصول رشد و شکوفایی معنوی و نزدیکتر شدن به هدف غایی خلقت واقع شود. به اعتقاد نویسنده، این هدف بازگشت روح به سرمنزل الهی خویش است.

مهیار جلالیانی

پیشگفتار

عصرحاضر، عصری نوین است و کتاب حاضر در تفسیر کلام شکسپیر که می‌گوید، «در فاصلهٔ میان زمین و آسمان‌ها، ناشناخته‌های بسیاری برای انسان وجود دارد»، کسانی را مورد خطاب قرار می‌دهد که ورای چارچوب طب سنتی و کلاسیک، در جستجوی خودشناسی و شناخت پدیده‌های جسمی و عاطفی وجود خویش هستند. در این کتاب، هنر شفاگری از طریق روش‌های فیزیکی و متافیزیکی مطمح نظر قرارگرفته، دیدگاه‌های نوینی برای درک مفاهیم تشخیص پسیکوسوماتی[۱] ارائه می‌گردد. این مفاهیم در ابتدا توسط افرادی چون، ویلهلم رایش[۲]، والتر کنون[۳]، فرانتس الکساندر[۴]، فلاندرز دان‌بر[۵]، بور[۶]، ونورث‌راپ[۷]، و بسیاری از محققین دیگر در زمینهٔ پسیکوسوماتی به ما معرفی شده‌اند.

مفاهیم یاد شده با تعریف تجربیات درمانی و تاریخ تحقیقات علمی در زمینهٔ

۱ـ *Psychosomatic*: بیماری‌های جسمی که بر اثر عوامل روانی تشکیل و تشدید می‌گردند.

2- *Wilhelm Reich*

3- *Walter Canon*

4- *Franz Alexander*

5- *Flanders Dunbar*

6- *Burr*

7- *Northrup*

حوزهٔ انرژی یا هالهٔ انسان، ارتباط دارند و تغییرات حوزهٔ انرژی در رابطه با عملکردهای شخصیتی انسان را تشریح می‌کند.

آخرین بخش کتاب به تشریح علل بیماری می‌پردازد. علل مذکور برمبنای مفاهیم متافیزیکی که با اختلالات انرژی هاله ارتباط دارند، به بحث گذاشته می‌شوند. در عین حال خواننده در این بخش با تعریفی از طبیعت شفای معنوی و رابطهٔ آن با شفاگر و بیمار، آشنا خواهد شد.

کتاب حاضر، محصول تجربیات درونی نویسنده‌می‌باشد که با روش‌های علمی موجود در رشته‌های پزشکی و روان‌پزشکی تحصیل کرده است. ادغام دانش عینی و تجربیات درونی، شیوه‌ای منحصر به‌فرد را به‌وجود می‌آورد، که می‌توان آن را گسترش آگاهی، ورای محدودیت‌های دانش تجربی نام نهاد.

این کتاب برای افرادی که در برابر چنین نظریه‌ای صف‌آرایی نمی‌کنند حاوی مطالبی غنی جهت آموختن، تجربه اندوختن و آزمودنَ است. به آن دسته از افرادی که به نظریات درج شده در این کتاب اعتراض دارند، توصیه می‌کنم پاسخ این پرسش را بیابند، «آیا امکان ندارد که این بینش تازه که فراسوی منطق و آزموده‌های تجربی و علمی است، حقیقتی را در خود نهفته داشته باشد؟»

مطالعهٔ این کتاب را به افرادی که به پدیدهٔ حیات در بُعد فیزیکی و متافیزیکی علاقمندند، مؤکّداً توصیه می‌کنم. این کتاب محصول سال‌ها تلاش صادقانهٔ نویسنده و تکامل شخصیتی و پرورش استعداد خداداديِ شفاگری در اوست که خواننده با مطالعهٔ آن به اقلیمی سحرآمیز و سرشار از اعجاز گام خواهد نهاد.

خانم برنن به‌خاطر شهامت در ابراز تجربیات ذهنی و عینی خود به جهان، باید مورد تقدیر قرار گیرد.

دکتر جان پیراکس
مؤسسهٔ انرژی‌درمانی کُر، نیویورک

دربارهٔ نویسنده

باربارا برنن، شفاگر، روان‌پزشک و دانشمند معاصر، پس از طی کردن دورهٔ کارشناسی ارشد در رشتهٔ فیزیک جوّی از دانشگاه ویسکانسین[۱]، در مقام محقق در سازمان ناسا[۲] و مرکز فضائی گدارد[۳] به فعالیت پرداخت. در طی پانزده سال گذشته او به مطالعه و بررسی حوزهٔ انرژی انسان و اجرای طرح‌های تحقیقاتی در دانشگاه درکسل[۴] و مؤسسهٔ عصرجدید مشغول بوده است. باربارا در زمینهٔ انرژی‌درمانی در مؤسسهٔ تن و روان، مجمع هول پرسن[۵] و مرکز انرژی‌درمانی کُر[۶] در مؤسسهٔ عصرجدید تعلیم دید. علاوه بر این، وی شیوه‌های درمانی به کار رفته در آمریکا و بومیان این سرزمین (سرخپوستان) را مطالعه نمود.

باربارا در حال حاضر دست‌اندرکار آموزش رشته‌های مختلف و برپایی کارگاه‌های عملی در زمینهٔ حوزهٔ انرژی انسان، شفاگری و شیوهٔ مجراگری[۷] است. او در بسیاری

1- *University of Wisconsin*

2- *NASA : National Aeronautics and Space Administration*

3- *Goddard Space Flight Center*

4- *Drexel University*

5- *Whole Person*

۶- *CORE*: نوعی تمرین بدنی برای به‌سطح آوردن عواطف جهت درک انگیزه‌های روانی.

7- *Channeling*

از نقاط ایالات متحده، کانادا و اروپا کـارگاه‌های آمـوزشی دائـر کـرده است. مـطب شـخصی او در ایست هـمپتون[1] نـیویورک قـرار دارد[2]. وی عـضو مـجمع پث‌ورک[3] در نیویورک می‌باشد.

1- East Hampton

۲- درحال حاضر به دلیل اشتغال به امور تـحقیقاتی و آمـوزشی، مـطب شـخصی وی دایـر نیست.م.

3- Pathwork

بخش اول

زندگی در سیاره‌ای از جنس انرژی

«من معتقدم که اعتقاد به مذهبی عالمگیر، می‌تواند نیرومندترین و شرافتمندانه‌ترین انگیزۀ تحقیقات‌علمی باشد.»

آلبرت اینشتین

فصل اول

تجربهٔ شفابخشی

طی سالیانی که به شفاگری پرداخته‌ام، از امتیاز همکاری با افرادی دوست داشتنی برخوردار بوده‌ام. در اینجا مایلم نام چند تن از آنان را ذکر کرده، ماجرایشان را نقل کنم. اینان کسانی هستند که لحظه‌های زندگی هر شفاگر را این‌چنین ثمربخش می‌کنند.

روزی از روزهای ماه اکتبر سال ۱۹۸۴، نخستین بیمار من خانمی بود به‌نام جنی[1] که در آن هنگام حدوداً سی ساله بود. او معلمی سرزنده و بانشاط است. قدش حدود ۱/۶۸ متر و دارای چشمان درشت آبی و موی سیاه است. جنی نزد دوستان خود به بانوی ارغوانی شهرت دارد زیرا عاشق این رنگ است و همیشه لباس ارغوانی به تن می‌کند. در ضمن او بطور نیمه‌وقت به کار گل‌فروشی مشغول است و برای عروسی‌ها و سایر مناسبتها دسته گل‌های بسیار زیبائی درست می‌کند. در آن زمان از ازدواجش با مردی موفق که به کار تبلیغات اشتغال داشت، چند سال می‌گذشت. چند ماه قبل از آن روز، جنی سقط جنین کرده بود و به همین دلیل قادر نبود دوباره باردار شود. هنگامی که برای یافتن علت این ناتوانی به پزشک مراجعه

1- *Jenny*

کرد، خبر بدی را دریافت نمود. پزشک او پس از آزمایشهای بسیار و مشاوره با چند پزشک دیگر، به این نتیجه رسیده‌بود که رحم او هر چه زودتر باید مورد جراحی قرارگیرد. در محلّی که قبلاً جفت قرارداشت، سلول‌های غیرطبیعی به‌وجود آمده بود.

او وحشت‌زده و پریشان بود. جنی و همسرش تصمیم داشتند که وقتی از نظر مالی وضعیت مناسبی یافتند، صاحب فرزند شوند، ولی اکنون بنظر می‌رسید در این مورد بختی وجود ندارد.

در ماه آگوست همان سال، وقتی جنی برای اولین بار به نزد من آمد، در مورد سابقهٔ پزشکی‌اش به‌هیچ‌وجه صحبتی نکرد، فقط گفت، «من به کمک شما نیازمندم. بگوئید در بدن من چه می‌بینید. باید تصمیم مهمی اتخاذ کنم.»

در طول جلسهٔ درمان، حوزهٔ انرژی یا هالهٔ او را بدقت مورد بررسی قراردادم. با بهره بردن از حس برتر خود که آن را HSP[1] می‌نامم، در پائین و در سمت چپ رحم او تعدادی سلول‌های غیرعادی «دیدم». درعین‌حال وضعیت اطراف محل سقط جنین را بررسی کردم. سلول‌های غیرعادی در محلّی بودند که قبلاً جفت به آن چسبیده بود. همچنین کلماتی را «شنیدم» که وضع بیمار را توصیف، و راه چاره را گوشزد می‌کرد. آنچه شنیدم این بود که جنی می‌بایست یکماه مرخصی گرفته، به ساحل اقیانوس برود، ویتامین‌های بخصوصی را مصرف کند، رژیم مخصوصی بگیرد و هر روز به مدی‌تیشن[2] بپردازد و حداقل روزی دو ساعت تنها باشد. آنگاه پس از طی یک ماه دورهٔ درمانی، باید به پزشکان مراجعه کند و مجدداً مورد آزمایش قرارگیرد. به من گفته شد که درمان کامل شده و نیازی به مراجعهٔ او به من نخواهد بود. در خلال شفادهی، در مورد رفتارهای روانی او و اینکه چگونه این رفتارها قابلیت خود درمانی را از او سلب کرده‌اند، اطلاعاتی دریافت کردم. او خود را بخاطر سقط‌جنین سرزنش می‌کرد. در نتیجه، فشار عصبی بی‌دلیلی را برخود روا می‌داشت

1- High Sense Perception

2- Meditation

و از به‌کار افتادن مکانیزم خوددرمانی در بدنش پس از سقط جنین، جلوگیری می‌نمود. به‌من گفته شد ـ و این بخش دشوار ماجراست ـ که او حداقل به مدت یک ماه نباید به پزشک دیگری مراجعه کند؛ زیرا تشخیص‌های مختلف و فشارهائی که از سوی پزشکان برای عمل رحم به او وارد می‌آمد، بر شدت فشارهای عصبی وی می‌افزود. او دل شکسته بود، زیرا با تمام وجود خواهان فرزند بود. وقتی مطب مرا ترک می‌کرد تا حدّی آرام شده بود و می‌گفت در مورد هر آنچه که در جلسهٔ درمان رخ داده بود، فکر خواهد کرد.

در ماه اکتبر، وقتی که جنی بازگشت، اولین کار او در آغوش گرفتن من و خواندن شعر زیبائی در تشکر از من بود. نتایج آزمایش‌های پزشکی‌اش طبیعی بودند. در طول ماه آگوست او از فرزندان دوستانش در فایرآیلند[1] مراقبت کرده بود، رژیمش را حفظ کرده، ویتامین‌ها را مصرف نموده، و مقدار قابل توجهی از اوقات خود را صرف خوددرمانی کرده بود. او تصمیم گرفته بود چند ماه دیگر صبر کرده، آنگاه مجدداً باردار شود. یکسال بعد شنیدم که جنی پسر سالمی بدنیا آورد.

دومین بیمار من در آن روز ماه اکتبر هوارد[2] بود. او پدر مری[3] بود که من چندی قبل او را معالجه کرده بودم. مری دچار عفونت درجه سهٔ مدخل رحم بود (مرحلهٔ مقدماتی سرطان) و طی شش جلسهٔ درمانی بهبود یافته بود. اکنون چند سال است که نتایج آزمایش‌های انجام شده در مورد او طبیعی هستند.

مری که خود پرستار است عهده‌دار مدیریت یکی از مراکز تربیت پرستار می‌باشد که خود آن را تأسیس نموده و در آنجا پرستاران را با مهارت‌های نوین آموزش داده، آنان را به بیمارستان‌های مختلف فیلادلفیا گسیل می‌دارد. او به کار من علاقمند شده، بطور مرتب بیمارانی را به من معرفی می‌کند.

هوارد چند ماه بود که نزد من می‌آمد. او قبلاً کارگر بود ولی اکنون بازنشسته شده است. وی فردیست دوست داشتنی و کارکردن با او بسیار مطلوب است. هنگامیکه

1- Fire Island

2- Howard

3- Mary

نخستین بار به نزد من آمد رنگ چهره‌اش کبود بود و مدام از درد قلب رنج می‌برد و حتی برای رفتن از یک سوی اتاق به سوی دیگر خسته می‌شد. پس از اولین جلسهٔ درمان رنگ چهره‌اش به سرخی گرائیده بود و دردش از میان رفته بود. او پس از دو ماه درمان هفتگی قادر بود برقصد.

با همکاری من و مری و با تلفیق درمان هوارد با معالجه به‌وسیلهٔ داروهای گیاهی که نسخهٔ آن‌را پزشکی متخصص در این زمینه تجویز می‌کرد، شریان‌های او از رسوبات پاک شد. در آن ایام من به تقویت و ایجاد توازن در حوزهٔ انرژی او می‌پرداختم. پیشرفت او در بهبودی برای پزشکان و دوستانش امری بارز بود.

یکی دیگر از بیمارانم در آن روز اِد[1] بود. او بخاطر درد مچ به نزد من آمد. مفصل‌های بازو و مچ دست او مدام ضعیف‌تر می‌شد. او درعین‌حال هنگام آمیزش درد می‌کشید. مدت زیادی بود که در کمرش احساس ضعف می‌نمود و اکنون این ضعف چنان پیشروی کرده بود که حتی قادر به حمل چند بشقاب نبود. در اولین جلسهٔ درمان در هالهٔ او مشاهده کردم که استخوان دنبالچهٔ او در انتهای ستون فقرات، در سن ۱۲ سالگی صدمه دیده است. یعنی زمانی‌که در رابطه با احساسات جنسی دوران بلوغ مشکلات فراوانی داشت. صانحهٔ فوق این عواطف را تحلیل برده، در نتیجه تحمل دشواری‌ها برای او آسانتر شد.

دنبالچهٔ او له شده، بسمت چپ متمایل شده بود، در نتیجه قادر به حرکت در مسیر عادی و کمک به حرکت مایع نخاعی در مسیر طبیعی خود نبود. این امر موجب عدم تعادل و ناتوانی شدیدی در کل سیستم انرژی او گشته بود. قدم بعدی در سیر این روند انحطاطی ضعف قسمت پائین کمر او، سپس بخش میانی و نهایتاً قسمت فوقانی آن بود. هر بار که او از فقدان انرژی در بخشی از بدن خود احساس سستی و ضعف می‌کرد، قسمت دیگری از جسمش جهت جبران این ضعف تلاش می‌نمود. ابتداکشیدگی مفرطی در مفاصل بازوانش به‌وجود آمد و در نهایت این مفاصل تسلیم شده، ضعیف گشتند. تمام این روند ضعف و سستی سالها به‌طول انجامید.

1- Ed

در طی چندین ماه من و اِد در روند درمانی موفقیت‌آمیزی همکاری کردیم. در ابتدا روی جریان یافتن انرژی برای ترمیم لهیدگی دنبالچه، قراردادن آن در جای خود و تقویت و تعادل بخشیدن به انرژی در کل سیستم جسمی او کار کردیم. به‌تدریج تمام قوای او بازگشته بود. آنروز بعدازظهر تنها نشانهٔ باقی مانده از بیماری کمی ضعف در مچ چپ او بود. اما پیش از آنکه به آن بپردازم، مجدداً تمام حوزهٔ انرژی او را به حالت تعادل درآوردم و تقویت نمودم. سپس مدتی بطور اختصاصی به جریان انداختن انرژی در مچ او پرداختم.

آخرین بیمار من در آن روز موریل[1]، هنرمند و همسر جراحی مشهور بود. این سومین قرار ملاقات ما بود. سه هفتهٔ قبل او با تیروئیدی بسیار بزرگ به مطب من آمده بود. در اولین ملاقات بار دیگر از حس برتر (HSP) خود استفاده کردم تا دربارهٔ وضعیت او اطلاعاتی کسب کنم. عامل رشد تیروئید سرطان نبود. معلوم شد که تورم غده در دو جلسهٔ شفا، همراه با داروی پزشکان ناپدید می‌شود. بنابراین عمل جراحی ضرورتی نداشت. او می‌گفت که به پزشکان مراجعه کرده و آنان برای تحلیل تیروئید دارو تجویز کرده و معتقدند که در هرحال عمل جراحی ضروری است. به‌اعتقاد آنان حتی احتمال سرطان نیز وجود داشت. یک هفته پس از دومین ملاقات ما، روز جراحی بود.

در مدتی که تا جراحی باقی مانده‌بود، دو جلسهٔ دیگر نیز به شفای او پرداختم. در روز جراحی پزشکان از اینکه جراحی ضرورتی نداشت شگفت‌زده شدند. وی همان روز برای اطمینان از اینکه همه چیز مرتب است به‌من مراجعه کرد. هیچ مشکلی وجود نداشت.

این وقایع که به معجزه بی‌شباهت نیستند چگونه رخ می‌دهند؟ من برای کمک به این افراد چه کاری انجام می‌دهم؟ روشی که من به‌کار می‌برم، دست کشیدن، شفای ایمانی یا درمان معنوی نام دارد و بهیچ وجه روشی اسرارآمیز نیست، بلکه بسیار ساده است؛ اگر چه بسیاری از اوقات خیلی پیچیده بنظر می‌رسد. این روشی

1- *Muriel*

است که با ایجاد تعادل در حوزهٔ انرژی که من آن‌را حوزهٔ انرژی انسان می‌خوانم، سر و کار دارد، حوزه‌ای که در اطراف هر یک از ما وجود دارد. هر کسی صاحب حوزهٔ انرژی یا هاله‌ایست که جسم او را احاطه کرده و در آن نفوذ می‌کند. این حوزهٔ انرژی با سلامتی فرد رابطه‌ای تنگاتنگ دارد. تشخیص به‌واسطهٔ حس برتر، روشی برای درک چیزهائی برتر از محدودهٔ حواس انسانی است. به‌واسطهٔ آن فرد، قادر به دیدن، شنیدن، استشمام، چشیدن، و لمس چیزهائی می‌گردد که بطور عادی قابل درک نیستند. حس برتر نوعی دیدن است که طی آن شما تصویری را بدون استفاده از قدرت عادی بینائی در ذهن خود درک می‌کنید. این تصویری تخیلی نیست. گاهی این قابلیت به روشن‌بینی نسبت داده می‌شود. حس برتر، جهان فعال حوزه‌های انرژی سیّال حیات را آشکار می‌سازد. حوزه‌هائی که در یکدیگر تأثیرگذارده، در اطراف و درون همه چیز وجود دارند. در طی سالیان عمرم، اکثر اوقات با دریای زندهٔ هستی که همه در آن غوطه‌وریم، سرخوش بوده‌ام. در خلال این اوقات خوش دریافته‌ام که این انرژی از ما حمایت می‌کند، ما را تغذیه نموده، به ما هستی می‌بخشد. به‌واسطهٔ آن یکدیگر را حس می‌کنیم. ما از آن و آن از ماست.

بیماران و دانشجویان من می‌پرسند که من از چه هنگام برای نخستین‌بار میدان انرژی اطراف انسان‌ها را بچشم دیدم؟ اولین بار چه وقت متوجه شدم که این قابلیت می‌تواند به ابزاری سودمند مبدّل گردد؟ و قابلیت ادراک هر چیز، ورای محدودهٔ طبیعی حواس بشری، چه احساسی دارد؟ آیا من صاحب استعداد خاصی هستم یا این توانائی قابل آموختن و یادگیری است؟ اگر چنین است، آنان برای گسترش حواس خود باید چه کاری انجام دهند و اینکار در زندگی آنان به چه قیمتی تمام می‌شود؟ برای پاسخ به‌این پرسش‌ها باید از ابتدا شروع کنم.

کودکی من دوران معمولی و ساده‌ای بود. من در مزرعه‌ای در ویسکانسین[1] بزرگ شدم و از آنجائیکه همبازی‌های زیادی نداشتم، اوقات بسیاری را به تنهائی می‌گذراندم. ساعت‌ها در جنگل با خود خلوت می‌کردم، در حالیکه کاملاً بی‌حرکت و

1- *Wisconsin*

در انتظار حیوانات کوچک بودم تا بسویم بیایند. در واقع وحدت و هماهنگی کامل با محیط را تمرین می‌کردم. مدت زیادی نگذشته بود که به ادراک مفهوم و اهمیت آن اوقات سکوت و انتظار، نائل شدم. در آن لحظات خلوت در جنگل به وضعیتی گسترده در آگاهی وارد می‌شدم که طی آن قادر بودم هر چیزی را ورای محدودهٔ تجربیات بشری درک کنم. بیاد دارم که قادر بودم موقعیت هر جانداری را بدون نگاه کردن به اطرافم تشخیص دهم. می‌توانستم جای آنها را حس کنم. وقتی راهپیمائی با چشم بسته را در جنگل تمرین می‌کردم، مدتی قبل از اینکه دستم به درختی برخورد کند آن‌را احساس می‌کردم. دریافتم که درختان از آنچه می‌نمایند بزرگترند. درختان در اطراف خود میدان‌هائی از انرژی دارند و من آن میدان‌ها را حس می‌کردم. بعدها دیدن میدان انرژی درختان و حیوانات کوچک را آموختم. کشف کردم که هر چیزی پیرامون خود دارای حوزهٔ انرژی است و این حوزه تا حدودی به نور شمع شباهت دارد. به‌علاوه دریافتم که همه چیز به‌واسطهٔ این حوزه‌های انرژی بهم متصل هستند و هیچ فضائی خالی از آن نیست. همه چیز، منجمله خود من در دریایی از انرژی زندگی می‌کردیم.

این از نظر من کشفی هیجان‌انگیز بود. امّا آن را به‌سان تجربه‌ای صرف می‌نگریستم و از نظر من به‌اندازه‌ای طبیعی بود که بلوط خوردن سنجابی روی شاخهٔ درخت.

هرگز این تجربیات را به‌صورت یک تئوری در مورد چگونگی جهان به فرمول درنیاوردم، بلکه تمام آن را همچون اصلی کاملاً طبیعی پذیرفتم و گمان کردم همه آن را می‌دانند، بنابراین آن را به فراموشی سپردم. وقتی به سنین نوجوانی رسیدم رفتن به جنگل را متوقف کردم. اینک به طرز کار هر چیز و ماهیت اشیاء، علاقمند شده بودم. برای درک چگونگی جهان و یافتن نظم موجود در آن هر چیزی را مورد پرسش قرار می‌دادم. به کالج رفتم و در رشتهٔ فیزیک جوّی فوق لیسانس گرفتم. سپس در بخش تحقیقات ناسا به مدت چند سال کار کردم. بعدها تحت تعلیم قرارگرفتم و مشاور شدم. چند سالی از کارم در سِمت مشاور می‌گذشت که رنگ‌هائی

را دور سر افراد تشخیص دادم و این مرا به یاد تجربیات کودکی‌ام در جنگل انداخت. آنگاه بود که دریافتم آن تجربیات، مقدمهٔ حس برتر یا روشن‌بینی بودند. تجربیات لذت‌بخش و اسرارآمیز دوران کودکی در نهایت مرا به‌سوی تشخیص و شفای بیماری‌های صعب‌العلاج هدایت کرد. وقتی به گذشته می‌اندیشم، الگوئی در توسعهٔ قابلیت‌هایم می‌بینم که از هنگام تولد آغاز شد. گوئی زندگی من به‌وسیلهٔ دستی نامرئی، که گام به گام در هر تجربه مرا هدایت می‌کرد، جهت یافت. این روند شباهت زیادی به مدرسه رفتن دارد. مدرسه‌ای که ما آن را زندگی می‌نامیم.

تجربهٔ جنگل به گسترش محدودهٔ حواس من کمک نمود. آموزش‌های دانشگاهی در پرورش منطق ذهنی من تأثیرگذار بودند. آموزش‌های مشاوره‌ای پس از دوران دانشگاه چشم و دل مرا بروی بشریت گشودند و نهایتاً آموزش‌های معنوی (که بعداً در مورد آن خواهم گفت)، تجربیات غیرمعمول را در چشمم معتبر ساختند؛ تا جائیکه آنها را به‌عنوان واقعیت پذیرفتم. سپس برای ادراک این تجربیات قالب‌هائی را طراحی کردم.به‌تدریج، حس برتر و حوزهٔ انرژی انسان اجزاء مکمل زندگی من گشتند.

قویاً معتقدم که اینها می‌توانند بخشی از زندگی هر فردی باشند. برای توسعهٔ حس برتر لازم است که فرد به وضعیت گستردهٔ آگاهی قدم گذارد. برای این کار روش‌های بسیاری وجود دارد. مدی‌تیشن یکی از طرقی است که بسرعت در حال گسترش است. مدی‌تیشن را می‌توان به صور مختلف انجام داد. یافتن طریقی که با روحیهٔ شما سازگاری دارد بسیار مهم است. در فصل‌های بعدی چند نوع مدی‌تیشن را پیشنهاد خواهم کرد که می‌توانید یکی از آنها را انتخاب کنید.

همچنین دریافته‌ام که می‌توان این کار را با دویدن، راهپیمائی، ماهیگیری، نشستن روی ماسه‌های ساحل و تماشای امواج یا نشستن در جنگل، آنگونه که من در کودکی انجام می‌دادم، انجام داد. روش معمول شما چیست؟ می‌توانید آن را مدی‌تیشن یا خیالپردازی بخوانید. مهم‌ترین کار در اینجا این است که به خود گوش بسپارید. ذهن پر سروصدای خود را خاموش کنید، ذهنی که دائماً در حال صحبت

کردن است؛ چگونه می‌بایست در فلان بحث پیروز می‌شدید، چکار باید می‌کردید، مشکلتان چیست، و ...

وقتی که این وراجی همیشگی خاموش شود، جهان تازه‌ای از واقعیات هماهنگ با یکدیگر برویتان گشوده می‌گردد، همان واقعه‌ای که در جنگل برای من رخ داد. درعین‌حال در این میان فردیت شما نه تنها گم نمی‌شود بلکه تقویت می‌گردد.

تجربهٔ آگاهی بسط یافته را می‌توان با اصطلاح «یکی شدن با محیط» وصف کرد. به‌عنوان مثال، دوباره شمع و شعلهٔ آن را درنظر بگیرید. ما معمولاً خود را به‌عنوان جسمی (موم و فتیله) صاحب آگاهی (شعله) می‌شناسیم. وقتی به حوزهٔ آگاهی گسترده وارد می‌شویم، علاوه بر اینها خود را به‌عنوان نور شعله نیز می‌شناسیم. نور از کجا شروع می‌شود و شعله در کجا تمام می‌گردد؟ ظاهراً بین این دو مرزی وجود دارد اما وقتی به دقت نگاه می‌کنید این مرز کجاست؟ شعله کاملاً در نور ادغام شده است. آیا نور اتاق، که منبع دیگری به‌جز شمع دارد (این منبع همان دریای انرژی است) در شعله ادغام می‌شود؟ پاسخ مثبت است. نور اتاق از کجا شروع و نور شمع در کجا تمام می‌گردد؟ از دیدگاه علم فیزیک، نور شمع مرزی ندارد، بلکه تا ابدیت گسترده است. پس نهایت ما در کجاست؟ بر اساس تجربهٔ حس برتر که منتج از آگاهی گسترش یافته است، مرزی وجود ندارد. هر چه آگاهیم را گسترش می‌دهم، حس برترم گسترش می‌یابد و به‌همان نسبت قادر به درک واقعیتی می‌گردم که قبلاً هم وجود داشت اما از محدودهٔ ادراک من خارج بوده است. درحالی‌که حس برترم انبساط می‌یابد واقعیات بیشتری در منظرم قرار می‌گیرند. در ابتدا صرفاً قادر به دیدن حوزه‌های پست‌تر انرژی در اطراف اشیاء بودم که در حدود دو سانتیمتر بالاتر از پوست بدن قرار دارد. وقتی کارآزموده‌تر شدم، دیدم که حوزهٔ مذکور بسی فراتر از محدودهٔ قبلی گسترده است ولی مشخصاً از جنسی لطیفتر با نوری رقیق‌تر. هرگاه گمان می‌کردم مرزی را یافته‌ام، چندی بعد ورای آن‌را نیز تشخیص می‌دادم. مرز کجا است؟ در نتیجه بهتر است بگویم تنها چیزی که وجود دارد لایه‌های مختلف است، لایه‌های مختلف شعله و پس از آن لایه‌های نور شمع و پس از آن نور اتاق. تشخیص

هر لایه از قبلی دشوارتر است. تشخیص هر لایهٔ بیرونی مستلزم آگاهی وسیع‌تر و حس برتر هماهنگ‌تری است. باگسترش آگاهی، نور ضعیف قبلی روشن‌تر و واضح‌تر می‌گردد.

در حالیکه در طی سال‌ها به‌تدریج حس برتر خود را توسعه می‌دادم، شروع به گردآوری مشاهداتم نمودم. بیشتر این مشاهدات در طی پانزده سالی که سِمَت مشاوره داشتم رخ دادند. از آنجاکه رشتهٔ اصلی من فیزیک بود، وقتی شروع به رؤیت پدیدهٔ انرژی در اطراف افراد نمودم، تا حدودی دچار شک و تردید شدم. اما وقتی علی‌رغم بستن چشمانم یا برگرداندن رویم بسویی دیگر، باز هم این پدیده حضور داشت، تصمیم گرفتم آن‌را دقیقتر بررسی کنم. و اینگونه سفر شخصی من آغاز شد و مرا به عوالمی برد که قبلاً از وجودشان مطلع نبودم. این امر بطور کلی بینش مرا نسبت به واقعیت، مردم، کیهان و رابطهٔ من با آن تغییر داد.

دریافتم که حوزهٔ انرژی با تندرستی انسان ارتباطی تنگاتنگ دارد. یعنی اگر فردی بیمار باشد، جریان مغشوشی از انرژی، یا توده‌ای راکد به‌رنگ تیره در هاله نمودار می‌گردد. بالعکس، انسان سالم دارای رنگ‌های درخشانی است که به‌راحتی در حوزه‌ای متعادل جاری هستند. نوع این رنگ‌ها و قالب‌ها در هر بیماری منحصر به‌فرد است. حس برتر برای مشاورهٔ پزشکی و روانکاوی فوق‌العاده ارزشمند است. با استفاده از حس برتر من در تشخیص مشکلات جسمی و روانی و یافتن راه‌حل این مشکلات، مهارت یافته‌ام.

به‌وسیلهٔ حس برتر، مکانیزم بیماری‌های سایکوسومات[1] درست در برابر دیدگانتان قرار می‌گیرد. حس برتر روشن می‌کند که چگونه بیشتر بیماری‌ها در حوزهٔ انرژی آغاز می‌شوند و باگذشت زمان و از طریق عاداتی که به جسم راه می‌یابند، به بیماری خطرناکی مبدّل می‌گردند. بسیاری از اوقات سرچشمه یا علت اولیهٔ این روند با ضربه‌ای روانی یا فیزیکی در ارتباط است و یا ترکیبی است از هر دوی اینها. از آنجا که حس برتر روشن‌کنندهٔ ریشهٔ بیماری‌هاست، روش معکوس کردن روند بیماری را

۱ـ *Psychosomatic*: بیماری‌هایی که بر اثر فشار روانی تشدید می شوند.

نیز مشخص می‌سازد.

با یادگیری روش مشاهدهٔ هاله، آموختم که چگونه مانند هر چیزی که به‌چشم می‌آید، بطور آگاهانه بروی آن تأثیر بگذارم. می‌توانستم برای تأثیرگذاری بر هالهٔ بیمار، هالهٔ خود را تحت کنترل درآورم. به‌زودی آموختم که برای برقراری مجدد سلامتی، بازگرداندن تعادل به هاله ضروری است. به‌علاوه در این هنگام از منبعی غیبی، اطلاعاتی را در مورد علت اولیهٔ بیماری ارباب رجوعم دریافت می‌کردم. بنظر می‌رسید این اطلاعات از منبع هوشمندی مافوق خود و یا آنچه که غالباً به‌عنوان خود تصور می‌کردم، سرچشمه می‌گیرد. دریافت اطلاعات به این طریق را عموماً با نام «مجراگری»[1] می‌شناسیم. اطلاعات هدایت شده در این مجرا به‌صورت کلمات، مفاهیم یا تصاویر نمادین جاری می‌شدند و هنگام تعادل بخشیدن به هالهٔ بیمار به ذهنم راه می‌یافتند. وقتی درحال انجام دادن این کار بودم، همیشه در وضعیت هشیار آگاهی قرارداشتم و به‌تدریج در دریافت اطلاعات به موازات استفاده از حس برتر مهارت یافتم. هر آنچه راکه به‌صورت تصویری نمادین در ذهن، مفهوم، یا پیام مستقیم شفاهی دریافت می‌کردم، با آنچه که در هاله می‌دیدم ارتباط می‌دادم. مثلاً در یک مورد مستقیماً این پیام را شنیدم، «این زن سرطان دارد،» و درعین‌حال لکّهٔ سیاهی را در هاله‌اش دیدم. لکّهٔ سیاه از نظر اندازه، شکل و موقعیت، با عکسی که بعداً از محل غدّه گرفته شد، مطابقت داشت. این تلفیق دریافت اطلاعات با حس برتر بسیار مؤثر واقع شد و در هر موردکه شرایط بیمار را توصیف می‌کنم، تشخیصم دقت بسیار زیادی را داراست. درعین‌حال اطلاعاتی را در مورد اینکه خود بیمار در خلال روند معالجه چه اعمالی را باید انجام دهد دریافت می‌کنم. معمولاً به‌دنبال این روند یک رشته جلسات درمانی برقرار می‌گرددکه بسته به شدت بیماری، چندین هفته یا ماه طول می‌کشد. برنامهٔ معالجه شامل بازگرداندن تعادل بـه حـوزهٔ انـرژی، تـغییر عادات و مقابله با علت شوک اولیه است.

برخورد ریشه‌ای با بیماری ضروریست. باید از خود بپرسیم، این بیماری برای

1- Channeling

من چه مفهومی دارد؟ از این بیماری چه درسی می‌توان آموخت؟ بیماری را می‌توان به‌سادگی همانند پیامی از جانب بدن فرض کرد که می‌گوید، «دقت کن، اشکالی وجود دارد. تو به تمامیت خویشتن خویش گوش نمی‌سپاری. تو مطلبی را که اهمیت بسیاری دارد؛ نادیده می‌گیری. آن چیست؟»، سرچشمهٔ بیماری را باید بدین طریق جُست، چه در سطح روانی یا عاطفی، چه در سطح ادراکی یا بطور تصادفی؛ که در اینصورت خودآگاهانه نیست. بازگشت سلامتی به‌جای خوردن قرص‌های تجویزی پزشک، بیشتر مستلزم تلاش شخصی و تحول فردی است. بدون تحول فردی، دفعتاً مشکل دیگری را خلق می‌کنید که شما را بسوی منشأ بیماری باز می‌گرداند. به عقیدهٔ من، کلید شفای بیماری یافتن منشأ آن است. معمولاً مقابله با بیماری مستلزم تحول در زندگی است، که این تحول نهایتاً به ارتباط بیشتر فرد با هستهٔ وجودی‌اش، منجر می‌گردد. این ارتباط ما را به عمق وجودمان هدایت می‌نماید که گاهی خویش برتر یا بارقهٔ الوهیت درون خوانده می‌شود.

فصل دوم

روش استفاده از این کتاب

اساساً کتاب حاضر برای افرادی نگاشته شده که به مبحث خودشناسی و مکاشفهٔ فردی و شیوه‌های نوین درمانی علاقمندند. این روش هنر درمان به‌طریق دست کشیدن است، روشی که هم‌اکنون به‌سرعت در این کشور گسترش می‌یابد. این کتاب به بررسی عمیق هالهٔ انسان و ارتباط آن با روند درمان روان و جسم می‌پردازد و دیدگاهی قابل درک در مورد سلامتی و رشد پیش رویمان قرارمی‌دهد. مطالب این کتاب برای بهداشت‌گران حرفه‌ای، پزشکان، روحانیون و تمام کسانی تدوین شده است که خود را طالب سلامت فیزیکی، روانی و روحی می‌یابند.

چنانچه به آموختن خوددرمانی علاقمندید، این کتاب در حکم دعوتنامه است؛ زیرا همانطور که گفته شد خوددرمانی یعنی تحول نفس. هر بیماری، اعم از روانی یا جسمی آغاز سفری برای کاوش و اکتشاف خویشتن محسوب می‌گردد. این سفر زندگیتان را بطور کامل متحول و دگرگون می‌سازد. این کتاب راهنمای چنین سفری است، چه در خوددرمانی و چه در درمان دیگران.

برای پزشکان حرفه‌ای در هر رشته‌ای، کتاب حاضر حکم مرجعی را دارد که در طول سالیان متمادی قابل استفاده می‌باشد. دانشجویان می‌توانند در کلاس یا تحت

نظر پزشکی باتجربه به مطالعهٔ این کتاب بپردازند.

در پایان هر فصل پرسشهایی مطرح شده‌اند؛ به دانشجویان پیشنهاد می‌کنم بدون نگاه‌کردن مجدّد به متن، به آنها پاسخ دهند. این مستلزم مطالعهٔ متن و انجام تمرینات آن است. این تمرینات نه تنها به شفاگری و تکنیک‌های هاله‌بینی مربوط می‌شوند، بلکه درعین‌حال بر موضوع خوددرمانی و خویش انضباطی نیز متمرکز می‌باشند. تمرینات یاد شده جهت تعادل بخشیدن به زندگی و خاموش کردن ذهن مناسب هستند. این امر برای نیل به حس برتر ضروری است. قابل ذکر است که این کتاب در حیطهٔ آموزش‌های درمانی، جایگزینی برای کلاس‌ها نیست، بلکه باید همراه با کلاس یا در جهت آمادگی برای کلاس مورد استفاده قرار گیرد. جهت کسب تبحّر در مشاهدهٔ هاله و یادگیری طرز کار آن، ضرورت تلاش را دست کم نگیرید. شما محتاج تجربهٔ مستقیم دست کشیدن و شناخت این تجربیات به‌واسطهٔ یک آموزگار ـ شفاگر حاذق هستید. درک حوزهٔ انرژی انسان HEF[1] نه تنها مستلزم مطالعه و تمرین است، بلکه رشد فردی را می‌طلبد. این درک محتاج تحولاتی در درون است و حساسیت شما را چنان بالا می‌برد که قادر خواهیدبود بین اصوات درونی و اطلاعات ظریفی که تنها می‌توانند در صورت خاموش شدن ذهن دریافت شوند، تفاوت قائل شوید.

از سوئی دیگر، اگر تا به‌حال قدرت درک چیزهائی ورای محدودهٔ حسی معمولی را داشته‌اید، کتاب حاضر می‌تواند ماهیت آن تجربیات را برایتان روشن سازد. اگر چه تجربهٔ هر شخص منحصر به‌فرد است، ولی تجربیات عمومی مشترکی وجود دارند که طی روند گسترش دامنهٔ حواس یا آنگونه که اغلب نامیده می‌شود، «گشودن مجرا»، توسط افراد دریافت می‌شوند. حصول این شناخت شما را در استمرار حرکت و پویائی بسوی هدف یاری می‌کند. نه، قرار نیست دیوانه شوید! اشخاص دیگری هم هستند که از ناکجا صداهائی می‌شنوند و نورهائی می‌بینند که در ظاهر وجود ندارند. تمام اینها جزئی از تحولات بسیار جالب توجهی هستند که احتمالاً به‌صورت

1- *Human Energy Field*

غیرمعمول، اما کاملاً طبیعی در زندگی شما حادث می‌گردند.

شواهد بسیاری در دست است که تعداد قابل ملاحظه‌ای از افراد بشر، امروزه در حال توسعهٔ محدودهٔ حواس پنجگانهٔ خویش و حرکت بسوی درجات برتر می‌باشند. بیشتر مردم بدون اینکه ضرورتاً آگاه باشند، صاحب حس برتر هستند. و اکثر افراد قادرند با سرسپردگی و مطالعهٔ وافر، این قدرت را بسی بیش از آنچه که هست پرورش دهند. امکان دارد که درحال حاضر تحولی در آگاهی بشر درحال تکوین باشد. شاید به دلیل همین تحول بیشتر مردم درحال توسعهٔ قدرتی نوین در حواس خود هستند که به‌واسطهٔ آن، اطلاعات دریافتی با ارتعاشی متفاوت و احتمالاً برتر دریافت می‌شوند. من اینکار را انجام دادم. شما هم می‌توانید. این رشد در درون من، به‌تدریج، و طی روندی منظم رخ داد و مرا به عوالمی تازه هدایت کرده، تعبیرات فردی مرا از واقعیت کاملاً دگرگون ساخت. من معتقدم که این جریان توسعهٔ حس برتر گامی تکاملی و طبیعی برای نوع بشر است؛ گامی که ما را در نردبان تکامل به پلهٔ بعدی می‌رساند. جایگاهی که در آن ناچاریم به‌دلیل قابلیت‌های نویافتهٔ خود، با دیگران عمیقاً صادق باشیم. در چنین موقعیتی عواطف و تعبیرات فردی ما همچون گذشته از دید دیگران مخفی نمی‌مانند. درحال حاضر نیز این کیفیّات بطور خودکار از طریق هالهٔ ما به دیگران القاء می‌گردند. وقتی که همه ادراک این اطلاعات را بیاموزند، ما یکدیگر را خیلی بهتر از هم اکنون درک خواهیم کرد.

برای مثال، وقتی کسی عصبانی می‌شود، شما بلافاصله متوجه خواهید شد. بسیار ساده است. با استفاده از حس برتر خواهید توانست غباری قرمز رنگ را در اطراف فرد خشمگین تشخیص دهید. برای آگاهی از احوال چنین فردی در معیاری عمیقتر، می‌توانید بروی علت خشم متمرکز شوید؛ نه تنها به علت کنونی خشم، بلکه به کیفیت ارتباط این خشم با تجربیات کودکی و رابطهٔ او با والدین خود. زیر غبار قرمز رنگ، سیّال ضخیم خاکستری رنگی تشکیل می‌گردد که القاء کنندهٔ غمی بزرگ است. با تمرکز بر جوهرهٔ مادهٔ خاکستری، حتی ممکن است صحنه‌ای راکه در کودکی موجب این رنج ریشه‌دار عمیق گشته، ملاحظه نمائید. درعین‌حال می‌بینید که این

خشم در حال صدمه زدن به جسم او است. ملاحظه می‌کنید که فرد در مواقع مشخصی از روی عادت عکس‌العمل خشم را بروز می‌دهد، مانند هنگامی که عکس‌العملی عاطفی همچون گریستن برای یافتن راه حل مشکلات مفیدتر از سایر روش‌هاست. با استفاده از حس برتر می‌توانید کلماتی را بیابید که فرد مذکور را آرام کند، او را با واقعیّات عمیقتری مرتبط نموده، در یافتن راه حل به او کمک کند. اما در شرایطی دیگر، تخلیه خشم دقیقاً همان چیزی است که برای بهبود وضعیت مورد نیاز است.

وقتی که یکبار چنین چیزی را تجربه نمودیم، دیگر هیچ چیز همچون گذشته نخواهد بود. زندگی ما در جهتی جریان می‌یابد که هرگز انتظار نداشتیم. رابطهٔ بین علت و معلول را درک می‌کنیم. می‌بینیم که افکارمان بر حوزهٔ انرژی، و آن نیز بنوبهٔ خود برجسم و سلامتی ما تأثیر می‌گذارد. سپس درمی‌یابیم که قادریم زندگی و سلامتی خود را در جهت مطلوب هدایت کنیم. به‌واسطهٔ حوزهٔ انرژی درک می‌کنیم که تجربهٔ ما از واقعیت مخلوق خودمان است. هاله واسطه‌ایست که خلقت از طریق آن محقق می‌گردد. بنابراین می‌تواند در درک چگونگی دخالت ما در خلق واقعیت و اینکه در صورت تمایل چگونه این واقعیت را تغییر دهیم، در حکم کلید باشد. هاله واسطهٔ دستیابی به درونی‌ترین موجودیت خویش و پلی بسوی حیات درونی فردی و بارقهٔ الهی درون ما است.

از شما می‌خواهم الگوی فردی خود را، که به‌وسیلهٔ آن برای خود تعیین هویت می‌کنید، تغییر دهید و در این حال شما را از طریق حس برتر به جهان هالهٔ انسان هدایت می‌کنم. خواهید دانست که چگونه زنجیرهٔ اعمال و باورها در آفرینش واقعیت وجودی‌تان اثر مطلوب یا نامطلوبی بجا می‌گذارد. هنگامی که این مطلب را درک کردید، خواهید فهمید که قدرت تغییر آنچه که نمی‌پسندید و تقویت آنچه که در زندگی فردی خود دوست می‌دارید را دارا هستید. این امر مستلزم شهامت بسیار، غور در خویش، تلاش و صداقت است. راه آسانی نیست اما بدون تردید ارزش پیمودن را دارد. کتاب حاضر این راه را به شما نشان می‌دهد و نه تنها در رابطهٔ انسان

و تندرستی الگوئی جدید ارائه می‌دهد، بلکه رابطهٔ او را با تمامیت وجودی خویش، و کیهانی که در آن زندگی می‌کند، مشخص می‌نماید. برای تجربهٔ این ارتباط نوین اوقات منظمی را برای خود درنظر بگیرید. نور آن شمعی باشید که در عمق کیهان گسترش می‌یابد.

کتاب را به بخش‌هائی تقسیم کرده‌ام که در ابتدا اطلاعاتی پیرامون هاله و ارتباط آن با شما ارائه می‌دهد. همانطور که از نظرتان گذشت، بخش اول به جایگاه حوزهٔ انرژی در زندگی شما می‌پردازد. پدیده که طی قرون متمادی توسط عرفا وصف شده است، با شما چه رابطه‌ای دارد؟ جایگاه آن در زندگی شما کجاست؟ چنانچه مورد استعمالی داشته باشد، آن کدامست؟ تاریخچهٔ موارد کاربرد آن نشانگر این نکته بوده که دانش این پدیده قادر است چهرهٔ واقعیت وجودی ما را تغییر دهد. مثلاً جنی فهمید که برای به‌دنیا آوردن فرزند می‌بایست مدتی را صرف خوددرمانی نماید. او سلامتی و زندگی خویش را به تسلط درآورد (که البته همیشه اینچنین بوده است) و آیندهٔ محتمل ناگواری را به زندگی شادمانه‌ای که ترجیح می‌داد، مبدل نمود. این دانش می‌تواند همهٔ ما را به جهانی بهتر هدایت کند، جهانی آکنده از عشق که مولود درکی عمیق است؛ جهانی با روابط برادرانه و خواهرانه که در آن به‌دلیل وجود این درک عمیق، دشمنان فرضی گذشته به دوست تبدیل می‌شوند.

بخش دوم با نگاهی تخصصی‌تر به پدیدهٔ میدان انرژی می‌پردازد. این بخش پدیدهٔ مذکور را از دیدگاه تاریخی، دانش نظری، و دانش تجربی مورد بحث قرار می‌دهد. پس از کاوش دقیق در این مباحث، هالهٔ انسان را از دیدگاه خود مورد بحث قرار خواهم داد که ترکیبی است از مشاهدات و نظریات خودم و نتایج حاصل از سایر مکتوبات. از این اطلاعات الگوئی از هالهٔ انسان برای استفادهٔ علوم روانشناسی و شفاگری معنوی بدست می‌آید.

بخش سوم، یافته‌های مرا در مورد رابطهٔ بین حوزهٔ انرژی انسان و علم سایکودینامیک[1]، ارائه می‌دهد. اگر چه شاید قبلاً به روان درمانی یا مسائل مربوط

۱- *Psychosomatic*: دانش بررسی رفتار و انگیزه‌های روانی انسان.

به شخصیت فردی علاقمند نبوده‌اید، اما مسلماً این بخش را به لحاظ اکتشاف نفس بسیار مفید خواهید یافت. این دانش شما را در یافتن علّت عصبیّت و مکانیزم عصبی شدن، یاری می‌دهد. این اطلاعات برای افرادی که مایلند مرزهای روانشناسی و روان‌درمانی را درنوردند، بسیار مفید خواهد بود؛ یعنی کسانی که می‌خواهند به دیدگاه‌های وسیع‌تری در مورد انسان و واقعیت معنوی و محرک‌های او دست‌یابند. بخش‌های ذکر شده در جهت تعمیم پدیدهٔ هالهٔ انسان به علم عملی سایکودینامیک، چارچوبی تخصصی را به‌عنوان منبع اطلاعات به‌ما عرضه می‌دارند. تصاویر مربوط به تغییرات هاله در طی جلسات مشاوره نیز ارائه شده‌اند. این بخش، کسانی را که به اکتشاف نفس علاقمندند، با قلمروی نوین آشنا می‌کند. قلمروئی که در آن تأثیرات وجودی هاله در زندگی روزمره معنای تازه و عمیق‌تری می‌یابد. پس از مطالعهٔ کتاب، قادر خواهید بود با استفاده از نیروی انرژی هاله در روابط خود با عزیزان، فرزندان و دوستانتان راه‌های عملی‌تری بیابید. و خواهید توانست ادراک بیشتری نسبت به روابط خود با همکارانتان کسب کنید. برخی از قسمت‌های این بخش مانند فصل‌های یازدهم، دوازدهم و سیزدهم، تخصصی هستند و خوانندهٔ معمولی می‌تواند از مطالعهٔ آنها صرف نظر نماید. چنانچه در مورد طرز عمل هاله پرسش‌های تخصصی‌تری داشته باشید می‌توانید به این فصل‌ها مراجعه کنید.

بخش چهارم این کتاب، به‌طور کلی در مورد نظریهٔ افزایش دامنهٔ حواس گفتگو می‌کند و مفهوم این بحث را در سطح فردی، تجربی و در سطحی گسترده‌تر، در رابطه با ایجاد تحول در اجتماع بشری روشن می‌سازد. من در مورد زمینه‌های مستعد برای گسترش حواس و تجربهٔ این گسترش در هر زمینه و چگونگی انجام این عمل بطور مبسوط بحث خواهم کرد. همچنین چارچوبی نظری ارائه خواهم داد که طی آن جایگاه این تجربیات و استدلالات آنها در مقیاس وسیعی، مشخص می‌گردد. این برای ما که به‌عنوان یک گروه، یعنی نوع بشر، به محدودهٔ این تحولات گام می‌نهیم، بسیار اهمیت دارد. این تحولات نه تنها ما را در قالب افراد تحت تأثیر قرار خواهند داد، بلکه جوهرهٔ حیات انسان را از صورتی که امروز می‌شناسیم، متحول

خواهد کرد.

بخش پنجم به شفای معنوی مربوط می‌شود. من آن‌را شفای معنوی می‌نامم زیرا همواره با طبیعت معنوی و فکری ما مرتبط است. در این بخش تجربیات و روش‌های درمانی در ارتباط با هالهٔ انسان مورد بررسی قرار می‌گیرد و تصاویری از تغییرات هاله در طی معالجات می‌گردد. بخش پنجم روش‌های درمانی در سطوح مختلف هاله را به‌روشنی به تصویر می‌کشد و اطلاعات مربوط به حواس توسعه یافته راکه در بخش چهارم ارائه شده‌اند، با شفادهی مرتبط می‌سازد تا شفاگر به شیوه‌ای مؤثر قادر به بنیان‌گذاردن روند بهبودی در خویش و دیگران گردد.

از آنجاکه آموختن بیشتر این روش‌ها کار آسانی نیست، لازم است آنها را در کلاس بیاموزید. توضیحات مکتوب کتابی در این حد تخصصی برای آشنا کردن دانشجو با موضوع مفید است اما من در این کتاب ادّعای آموزش این روش‌ها را ندارم. پیش از کسب مهارت‌های لازم، ضروری است که از فردی آگاه به روشهای درمانی، دستورات لازم را دریافت کنید. تعیین نوع تجربیات شما توسط شفاگری حاذق از اهمیت بسزایی برخوردار است. شفاگر حرفه‌ای شدن، مستلزم تربیت آموزشی، علمی و تلاش شخصی بسیاری است. هر کس که حقیقتاً تمایل داشته باشد، می‌تواند در شفادهی و مجراگری کارآزموده گردد. اما مانند هر حرفهٔ دیگری باید برای توسعهٔ مهارت‌ها مطالعه و تمرین کافی داشته باشید. اطمینان دارم که در آیندهٔ نه‌چندان دور برنامه‌های رسمی آموزشی در تکنیک درمان بطریق دست کشیدن و مجراگری را اجرا خواهیم کرد. در حال حاضر چنانچه مایل باشید شفاگری حرفه‌ای شوید، باید یکی از این کلاس‌ها را یافته، به‌عنوان نوآموز مشغول به‌کار شوید.

بخش ششم به بررسی جزء به جزء مراحل درمانی بیماری به نام دیوید[1] می‌پردازد که طی آن بیمار در درمان خود نقش فعّالی دارد. این مورد نمونه‌ای از شفاگر شدن بیمار است. این بخش سپس بر روش‌های عملی خوددرمانی متمرکز می‌گردد و قدم‌های بعدی را به آن دسته از افرادی که خواهان تجربه و تمرین

1- David

شفاگری هستند، پیشنهاد می‌کند و چگونگی برقراری مجدّد سلامتی و تـعادل در زندگی و روش حفظ این کیفیات را توضیح می‌دهد. سپس مراحل پیشرفت فردی در جهت شفاگری توضیح داده می‌شوند. این مراحل ما را به این پرسشها می‌خوانند؛ سلامتی چیست؟ شفاگر کیست؟

فصل سوم

یادداشتی بر پرورش قابلیت استفاده از راهنما

من معتقدم که طی کردن دوره‌های متنابه تربیت تکنیکی برای شفاگر بسیار اهمیت دارد. دوره‌هایی چون روش‌های مشاوره، کالبدشناسی[1]، فیزیولوژی[2]، شناخت بیماری‌ها[3]، و تکنیک‌های ماساژ؛ همچنین داشتن اطلاعاتی در مورد طب سوزنی، هومیوپاتی[4] و تغذیه و گیاه درمانی. این روش‌های مشاوره‌ای تقریباً همیشه با روش دست کشیدن همراه هستند. این عمل یا به‌واسطهٔ شفاگر و یا متخصصین درمانی که در حال مداوای بیمار هستند، صورت می‌گیرد. شفاگر برای درک روش کلّی حاصل از ترکیب این روش‌ها و توانائی ایجاد ارتباط با سایر گروه‌های درمانی، باید در مورد این روش‌ها دانشی داشته باشد. سایر روش‌های درمانی را می‌توان از مجرای شفاگر شناسائی کرد. شفاگر ملزم به دانستن کالبدشناسی و فیزیولوژی است تا بتواند اطلاعات دریافتی را درک کند. بالاتر از همه، شفاگر باید بتواند با سایر مراکز پزشکی همکاری کند تا به خوددرمانی بیمار کمک کند.

1- Anatomy

2- Physiology

3- Pathology

4- Homeopathy

آمـوزش‌هایی کـه مـن از سـر گـذرانـدم شـامل دوره‌هـای لیسـانس فـیزیک و فوق‌لیسانس در فیزیک جوّی از دانشگاه ایالتی بود. سپس بمدت پنج سال در بخش هـواشـناسی مـاهواره‌ای نـاسا بـه تـحقیقات پـرداخـتم. دو سـال آمـوزش مشـاورهٔ بیوانرژیک[1]، یک سال ماساژ درمانی، دوسال آناتومی ـ فـیزیولوژی، دو سـال دورهٔ تخصصی در مبحث وضعیت‌های مختلف آگاهی در اوقـات بـیداری، بـخصوص در روش‌های مربوط به وضعیت آرامش عمیق، یک سال هومیوپاتی، سه سال آموزش در مرکز انرژی درمانی کُر، پنج سال در مرکز تربیت مددکاری پثورک[2] و چند سال مطالعه و بـررسی روش‌هـای شـفاگـران مـتعدد در سـرتاسر کشـور، چـه بـه‌صورت خصوصی و چه در کارگاه‌های آموزشی. علاوه بر این به‌مدت پانزده سال در رابطه با افراد و حوزهٔ انرژی آنها بطور انفرادی یا گروهی کار می‌کردم. از آنجا که در آن هنگام به کار مشاوره مشغول بودم، اسباب ملاقاتم با بیماران فراهم بود. افراد با مـن قـرار ملاقات می‌گذاشتند و روز بروز افراد بیشتری خواهان شفا، و نه درمان به روش علم پزشکی، می‌شدند، و پیشهٔ مشاورت من به شفاگری مبدل می‌شد. نهایتاً مشـاورهٔ روانشناسی را به افرادی سپردم که با این حرفه رابطهٔ تخصصی‌تری داشتند و پس از آن اشخاص را فقط برای شفادهی می‌پذیرفتم.

در طـول ایـن سـال‌ها، درعـین‌حال بـرای انـدازه‌گـیری مـیدان انـرژی انسـان آزمایش‌های گوناگونی انجام دادم. تنها پس از طی تمام این مراحل بود که احساس کردم برای اشتغال به کار شفاگری در نیویورک و آموزش شفاگـری در کـلاس‌ها و کارگاه‌ها قابلیت لازم را دارا هـستم.

شفاگری وظیفهٔ آسانی نیست، درست همانطور که انجام هر کاری به نحواحسن کار سهلی نیست. برای اینکار فرد علاوه بر تعالیم فنی محتاج گذراندن تعالیم معنوی نیز می‌باشد. داوطلب باید آزمون‌های ورودی را طی کند و این کار یعنی به مبارزه طلبیدن نقاط ضعف شخصیتی و پرورش دیدگاه خلاقه، اشتیاق و نیّت انجام کار. اگر

1- Bioenergic

2- Pathwork

چه این آزمون‌ها از بیرون به شفاگر اعمال می‌شوند، اما حقیقت امر چیز دیگریست. شفاگر خود این آزمون‌ها را خلق می‌کند تا آمادگی تحمّل انرژی، قدرت و شفافیّت لازم را در خود مَحَک بزند. کیفیاتی که ذکر شدند در طی رشد او به‌عنوان شفاگر، و در درون سیستم انرژی وی توسعه می‌یابند. این انرژی و قدرت باید با درستی، صداقت و عشق به‌کار گرفته شود، زیرا روند علت و معلول همواره در هر کاری دخالت دارد. همیشه عملی را که از خود صادر می‌کنید، در جائی دریافت می‌نمائید. این را کارما[۱] می‌نامند. وقتی که به‌عنوان شفاگر انرژی جاری در شما افزایش می‌یابد، بهمان نسبت قدرت شما نیز افزون می‌گردد. چنانچه هر مقدار از این قدرت را در قالبی منفی استفاده کنید، در نهایت دقیقاً همان عمل منفی بسوی شما باز خواهد گشت.

با گذشت زمان، آن دست نادیدنی که هدایت مرا به‌عهده داشت، بیش از پیش محسوس می‌گشت. در ابتدا آن را به‌گونه‌ای مبهم احساس می‌کردم. سپس وجودهائی معنوی را به‌همان‌صورت که با چشم می‌بینیم، مشاهده کردم. سپس سخن‌گفتن و برقراری تماسها آغاز شد. اکنون پذیرفته‌ام که یک راهنما دارم. قادرم او را ببینم، صدایش را بشنوم و او را حس کنم. او، که می‌گوید، نه مذکر است و نه مؤنث، اظهار می‌دارد که در جهان او بین دو جنس، جدائی و مرزی وجود ندارد و هستی یکپارچه است. او خود را هیوآن[۲] معرفی می‌کند که معنی آن این است؛ «بادی که در طی قرون، حقیقت را نجوا می‌کند.» معرفی او به من به‌کندی و در درون صورت گرفت. روابط ما روز بروز در حال گسترش است و در این حال من به سطوح تازه‌ای از آگاهی هدایت می‌شوم. در ماجرائی که شما نیز آن‌را خواهید خواند، روند این رشد آشکار است. گاهی این را استعاره می‌نامم. در صفحات این کتاب در مورد این راهنمائی و قدرت آن مثال‌های روشن‌تری ذکر خواهم کرد. در اینجا می‌خواهم سهولت و طرز کار آن را به شما نشان دهم.

ساده‌ترین نوع راهنمائی، هر روز و گاهی بارها در طی روز به‌شکل ناآرامی بروز

۱ـ *Karma*: قانون عمل و عکس‌العمل.

2- Heyoan

می‌نماید. هیوآن می‌گوید که اگر ما فقط به ندای راهنما گوش می‌دادیم و از آن پیروی می‌کردیم، بندرت بیمار می‌شدیم. به‌عبارت دیگر بذل توجه به ناآرامی، شما را به تعادل و نهایتاً، سلامتی می‌رساند. این ناآرامی می‌تواند در کالبد فیزیکی شما به‌وجود آید؛ مانند ناراحتی و درد جسمی، یا ممکن است در هر سطحی از وجود شما بروز نماید، عاطفی، ذهنی، یا روحی. این امر می‌تواند در هر محدوده‌ای از زندگی شما رخ دهد.

هیوآن می‌پرسد، «در کجای کالبد یا زندگی خود احساس ناراحتی می‌کنید؟ چه مدت است که از این مسئله آگاهید؟ این ناراحتی چه چیزی را به شما گوشزد می‌کند؟ در این مورد چه اقدامی نموده‌اید؟»

اگر با صداقت به این پرسش‌ها پاسخ دهید، خواهید فهمید که تا چه حد بهترین ابزار وجود خود را نادیده گرفته‌اید. ابزاری که وظیفه‌شان حفظ سلامتی، شادابی و خرد شما است. هرگونه ناراحتی در هرجای کالبد یا هریک از موقعیت‌های زندگی، پیام مستقیمی است در باب انحراف از خویش حقیقی.

راهنمائی بعدی در این مرحلهٔ ساده این است که به‌هنگام خستگی استراحت کنید، هنگام گرسنگی غذا بخورید و هرگاه جسمتان به غذایی نیاز داشت همان غذای بخصوص را میل کنید. این عمل یعنی انتخاب بین حفظ و تحمل موقعیت‌های آزاردهنده در زندگی یا تغییر دادن این موقعیت‌ها. برای بنای زندگی به‌گونه‌ای که قادر به انجام دادن این اعمال گردید، تا چه جد تلاش نموده‌اید؟ کار ساده‌ای نیست، مگر نه؟

با گوش سپردن به پیام‌های درونی که در قالب اختلالات مختلف رخ می‌نمایند، نسبت به سلامتی شخصی خود مقیّدتر می‌گردید و دراین‌حال هر چه بیشتر متعادل و پاک می‌شوید. این روند موجب سلامتی بیشتر می‌گردد. ضمناً تمرین گوش دادن به درون موجب پیدایش پدیدهٔ هدایت مستقیم یا شفاهی می‌شود. این پدیده می‌تواند با دریافت دستورات سادهٔ شفاهی از جانب ندائی «درونی» آغاز شود؛ ندائی که در درون می‌شنوید ولی گوئی از ماوراء بگوش می‌رسد. در مورد پیروی از

راهنمایی درون دو نکتهٔ مهم وجود دارد. اول اینکه پیش از احراز قابلیت دریافت پیام راهنما برای دیگران، لازم است دریافت پیام را برای خود تمرین کنید.

نکتهٔ دوم این است که اطلاعات یا دستورات اولیه ممکن است ساده بوده، بی‌اهمیت جلوه کنند. در واقع شاید بنظر شما پیروی از آن صرفاً اتلاف وقت باشد. من دریافته‌ام که این امر دلیلی دارد. بعدها، وقتی که واسطه یا مجرائی حرفه‌ای، در مورد زندگی یا بیماری شخصی، اطلاعاتی مهم و تخصصی دریافت می‌کند، شاید این گزارشها نامربوط یا بکلی نادرست محسوب شوند. شاید هم حقیقتاً چنین باشد، ولی در اکثر موارد ذهن حسابگر در این ماجرا دخیل است. اطلاعاتی که از طریق مجرائی پاک جاری می‌شوند، غالباً ورای ادراک ذهن منطق‌گرای فرد واسطه است. در اینگونه موارد فرد به تمام تجربیات گذشته‌اش نیازمند است؛ تجربهٔ مربوط به اوقاتی که اطلاعات جاری شده در نظر او بی‌معنی بودند، امّا همین دریافت‌ها پس از کامل شدن، مفید و قابل درک گشتند. اکنون می‌دانم که در خلال مدتی که مجرا می‌شوم و به مداوا مشغولم اطلاعات را بطریقی ناپیوسته دریافت می‌کنم. این روند پس از گذشت چند ساعت، تصویر قابل درکی را ترسیم می‌کند که اطلاعات موجود در آن بیش از دریافت‌های روش‌های منطقی یا پیوسته است.

اگر دقت کنید به‌تدریج در روند زندگی خود هدایت درون را در الگوهای وسیعتری شناسایی خواهید کرد. چرا واقعه‌ای بدنبال دیگری رخ داد؟ از هرکدام چه درسی گرفتید؟ اینکه من در ابتدا به‌عنوان فیزیکدان و سپس در سمت مشاور تعلیم دیدم و پس از طی این مراحل شفاگر شدم، تصادفی نیست. تمام این آموزش‌ها مرا برای وظیفه‌ام در زندگی آماده کردند. تعالیم علم فیزیک زمینهٔ مناسبی برای بررسی هاله پدیدآوردند. آموزش‌های مشاوره‌ای بستر مناسبی جهت درک محرک‌های روانی مربوط به جریان انرژی در حوزهٔ انرژی انسان آماده ساختند و درعین‌حال فرصت مشاهدهٔ هالهٔ بسیاری از مردم را برایم فراهم آورد. بدون این آموزش‌ها مسلماً قادر به گردآوری مطالب حاضر نبودم. مطمئناً هنگامی که در ناسا بودم نمی‌دانستم که درحال تعلیم دیدن برای شفاگری هستم. هرگز چیزی در این مورد نشنیده بودم و

اصولاً علاقه‌ای به مبحث بیماری‌ها نداشتم. آنچه که بدان علاقه داشتم طرز کار جهان و نیروی محرک عالم بود. برای یافتن پاسخ این پرسش‌ها همه‌جا را جستجو کردم. یکی از مهم‌ترین عوامل هدایت در زندگی من، همین عطش دانستن بود. شما چه عطشی دارید؟ دغدغهٔ خاطر شما چیست؟ این دغدغه و عطش هر چه که باشد شما را برای برداشتن قدم بعدی در راه مأموریتتان به پیش خواهد راند، حتی اگر هنوز از ماهیت این رسالت آگاه نباشید. هرگاه مطلبی به‌سادگی برای شما فاش شد و فعالیت در آن حوزه برایتان هیجان‌انگیز بود، به‌هروسیلهٔ ممکن همان کار را در پیش بگیرید. این همان هدایت است. خود را آزادانه به پرواز زندگی بسپارید. اگر چنین نکنید، راه راهنمای درون و پیشرفت خود را سد کرده‌اید. اوقاتی وجود دارند که راهنمای من از سایر اوقات متمایزتر است. یک‌بار این حضور چنان زیبا و ژرف بود که خاطرهٔ آن تا به‌حال در مواقع بسیاری مرا یاری نموده است. در آن هنگام در واشنگتن دی‌سی مشاور بودم. در خلال جلسات با افراد، مفهوم زندگی‌های گذشته را درک کردم. در این موارد فرد مورد نظر را در وضعیتی می‌دیدم که بنوعی با مشکل کنونی او ارتباط داشت. مثلاً زنی که از آب می‌ترسید در زندگی‌های گذشته در آب غرق شده‌بود. او همچنین درخصوص طلب استمداد از دیگران دچار مشکل بود. در آن هنگام که او از قایقی به‌درون آب افتاده بود هیچکس فریاد استمداد او را نشنیده بود و اکنون این مشکل شخصیتی بیش از وحشت از آب زندگی او را تحت تأثیر قرار داده بود. با وجود این نمی‌دانستم که این مسئله را چگونه حل کنم. بنابراین در طلب راهنمایی دست به دعا برداشتم. لازم بود فرد یا افراد قابل اطمینانی را بیابم که با روشی حرفه‌ای قادر به حل این معضل باشند.

یک شب که در ساحل جزیرهٔ آساتیگ[1] در مری‌لند[2] اردو زده بودم، پاسخ را دریافت کردم. شبی بارانی بود و من پوشش پلاستیکی نیمه‌شفافی به‌دور سر و کیسهٔ خوابم پیچیده بودم. در نیمه‌های شب شنیدم که شخصی مرا به‌نام صدا می‌زد. از

1- Assatigue Island

2- Maryland

خواب بیدار شدم. صدا بسیار واضح بود. با خود اندیشیدم، «کسی اینجا نیست،» و دراین‌حال به آسمان ابری خیره شدم. ناگهان متوجه شدم که درحال نگاه کردن از پشت پلاستیک روی سرم هستم. با حرکت سریع بازویم آن را به‌کنار زدم و با دیدن منظرهٔ وسیع ستارگان چشمک‌زن که افق تا افق در آسمان گسترده بودند، از وحشت به پشت درغلتیدم. صدای موسیقی بهشتی از آسمان بگوش می‌رسید. آن تجربه را به‌عنوان پاسخ دعاهایم تلقی کردم. اندکی پس از آن مؤسسهٔ فونی‌شیا پث‌ورک[1] را یافتم و نُه سال از عمرم را در آنجا به آموختن تعالیم مورد نیاز در زمینهٔ اثرات گذشته در زندگی و سایر مباحث مافوق حسی پرداختم.

وقتی زمان اشتغال به پیشهٔ مشاوره در نیویورک سیتی[2] فرا رسید، از قبل می‌دانستم، زیرا کشش درونی‌ام برای انجام اینکار فوق‌العاده قدرتمند بود. مکان دفترم از پیش آماده و دردسترس بود و من خواستار تحولی در زندگی خود بودم. بنابراین از طریق مکاتبه با راهنمایم مشورت کردم و یک پاسخ مثبت و واضح دریافت نموده، گام در راه نهادم. به‌تدریج در جهت تبدیل حرفهٔ مشاوره به شفاگری هدایت گشتم.

همان‌طور که قبلاً گفتم هنگامی که مردم هر چه بیشتر با درخواست شفا به نزد من آمدند، این امر خودبخود تحقق یافت. سپس دستور شفاهی مستقیمی دریافت کردم مبنی بر متوقف کردن مشاوره و تمرکز بر آموزش و نگارش کتاب حاضر، تا بدان طریق مخاطبین بیشتری داشته باشم. انطباق با این تحولات کار چندان ساده‌ای نیست. هرگاه که زندگی با ثباتی را در پیش می‌گیرم زمان تحول، و به تبع آن زمان رشد، فرا می‌رسد. هم‌اکنون نیز حقیقتاً از آنچه در پیش‌رو دارم بی‌اطلاعم اما اطمینان دارم که در هر قدم از مسیر خود هدایت خواهم شد.

در بطن شخصیت هر انسانی، کودکی وجود دارد. کیفیت دوران کودکی، احساس آزادی درونی کودک، و تجربهٔ زندگی با روشی ساده و بی‌پیرایه، چیزیست که هر کسی

1- Phoenicia Pathwork

2- New York City

بیاد دارد. این کودک درون بسیار خردمند است و با تمام هستی پیوند دارد و بدون چون و چرا و پرسش عشق را می‌شناسد. وقتی ما بزرگ می‌شویم و تلاش می‌کنیم که تنها به‌وسیلهٔ ذهن حسابگرمان زندگی کنیم، کودک درون مستور می‌گردد و این فرایند که در درون رخ می‌دهد، ما را محدود می‌کند. برای برخورداری از راهنما همین کودک درون است که می‌بایست از بند حجاب رها شود. برای توسعهٔ قابلیت دریافت هدایت درون و پیروی از آن باید به استدلال شیرین و قابل اعتماد کودک درون خود رجعت کنید. همهٔ ما خواهان آزادی هستیم و این کیفیت از طریق همین کودک تحقق می‌یابد. پس از آنکه به کودک خود آزادی عمل بیشتری دادید، آنگاه می‌توانید بین بخش کودک و بالغ شخصیت خود مکالماتی را آغاز نمائید. این مکالمه پیوند دهندهٔ نیمهٔ آزاد و دوست‌داشتنی شخصیت فرد با نیمهٔ بالغ و باتجربهٔ اوست.

در جای جای این کتاب، شما مکالمهٔ کودک با شفاگر، مشاور و فیزیکدان را خواهید شنید. این مکالمه آنچه را که از دیدگاه شما واقعیتی تثبیت شده است، متزلزل کرده، تجربهٔ شما را توسعه می‌بخشد. مکالمهٔ مذکور همچون دروازهٔ جهانی اعجاب است؛ آن‌را در خود یافته، پرورش دهید.

همهٔ ما به‌وسیلهٔ آموزگاران معنوی هدایت می‌شویم، یعنی افرادی که در رؤیا و الهامات با ما سخن می‌گویند و در نهایت اگر گوش سپاریم، مستقیماً ما را خطاب می‌کنند؛ احتمالاً در ابتدا توسط کتاب‌ها، سپس اصوات، سخن گفتن و به‌واسطهٔ مفاهیم. این آموزگاران سرشار از عشق و احترام نسبت به ما هستند. شاید شما نیز همچون من در طی مسیر قادر به دیدن آنان یا ایجاد ارتباط مستقیم با این آموزگاران گردید. این واقعه زندگی شما را دگرگون می‌سازد، زیرا درمی‌یابید که با تمام وجود مورد عشق واقع شده‌اید، و درواقع آنها در همین لحظه هم بشما عشق می‌ورزند. شما قادرید این کیفیات را به‌وجود بیاورید و می توانید روند ایجاد تحول در زندگی و غنی ساختن حیات خود را گام به گام بیاموزید. برای دستیابی به این کمال راه‌های زیادی وجود دارد. از راهنمای خود بپرسید که به کدام جهت یا راه باید گام نهید، و بدانید که هدایت خواهید شد؛ چه به بیماری مهلکی مبتلا باشید یا مشکل

زناشویی داشته باشید و یا در رابطه با تمایلات خود دچار گرفتاری بوده، یا اسیر افسردگی باشید؛ چه در محیط شغلی خود با موقعیت‌های دشوار دست و پنجه نرم کنید، قادرید هم‌اکنون ایجاد تحول در وضع موجود را آغاز کنید؛ درست در همین لحظه. می‌توانید خود را با عمیق‌ترین خواسته‌های مشروع و بالاترین نیات خیر برای خود یا دیگران منطبق نمائید. فقط درخواست استمداد کنید، درخواستتان اجابت خواهد شد.

مروری بر فصل سوم

۱ـ شفاگر به چه نوع تعالیمی نیازمند است و چرا؟

۲ـ ساده‌ترین شکل هدایت در زندگی شما کدام است؟

سرفصل‌هایی جهت اندیشیدن

۳ـ تجربیات مهم‌تر در زندگی خود را بیابید، آنها بر زندگیتان چه اثری داشته‌اند؟

۴ـ تا چه حد قادرید از ندای راهنمای خود پیروی کنید؟

۵ـ آیا بطور آگاهانه به ندای راهنمای درونتان گوش می‌سپارید یا آن‌را طلب می‌کنید؟ در چه فواصل زمانی؟

بخش دوم

حوزهٔ انرژی انسان

«معجزات نه در تناقض با طبیعت، که در تناقض با دانسته‌های ما در مورد طبیعت رُخ می‌دهند.»

سنت آگوستین[1]

1- St. Augustine

مقدمه

تجربهٔ شخصی

هنگامیکه حواسمان را توسعه می‌دهیم، جهان را به‌گونه‌ای کاملاً متفاوت می‌بینیم. از این لحظه در تجربیات خود به جزئیاتی توجه می‌کنیم که قبلاً جنبی بنظر می‌آمدند و برای توضیح تجربیاتمان از زبانی جدید استفاده می‌کنیم. اصطلاحاتی چون «ارتعاشات ناخوش‌آیند» یا «آنجا چه انرژی خوبی داشت» به عباراتی مصطلح مبدل شده‌اند. ملاقات با شخصی و بدون شناخت قبلی به او علاقمند شدن یا بالعکس، تجربه‌ایست که روزبروز توجه بیشتری بدان نموده، آن را معتبر می‌شماریم. ارتعاشات او را می‌پسندیم. می‌توانیم تشخیص دهیم که چه وقت فردی به ما خیره شده است و برای آنکه بدانیم او کیست سرمان را بلند می‌کنیم. ممکن است حس کنیم اتفاقی در شرف وقوع است و سپس آن اتفاق رخ می‌دهد. به الهاماتمان گوش می‌سپاریم. چیزهایی را «می‌دانیم» ولی نمی‌دانیم چگونه! حس می‌کنیم دوستی احساسی به‌خصوص یا نیازی دارد و هنگامی‌که برای برطرف ساختن آن نیاز دست یاری دراز می‌کنیم، می‌بینیم که حق داشته‌ایم. گاهی در حین مجادله با دیگران، حس می‌کنیم گویی چیزی از مرکز خورشیدیمان[1] به بیرون

۱ـ *Solar Plexus*: چاکرای خورشیدی پشت معده.

کشیده می‌شود یا احساس می‌کنیم که چاقو خورده‌ایم. یا شاید حس کنیم مشتی بر شکممان فرود آمده است. یا اینکه گویی فردی شربت شیرین و غلیظ چسبناکی را رویمان ریخته است. از سوی دیگر گاهی حس می‌کنیم با عشق احاطه شده‌ایم، و در دریایی از مهر و برکت و نور غوطه‌وریم. تمام این تجربیات در حوزهٔ انرژی ما رخ می‌دهند و واقعی هستند. جهان کهن و واقعی ما به‌وسیلهٔ جهانی سیّال از جنس انرژی تابان، و همچون دریا همواره در حرکت و تغییر، احاطه شده است.

در طول سالیان دراز و به‌واسطهٔ مشاهداتم، نمونه‌هایی از تجربیات یاد شده را به اشکال مختلف در هالهٔ انسان دیده‌ام. اشکالی که از ترکیباتی قابل مشاهده و اندازه‌گیری، متعلق به حوزهٔ انرژی تشکیل شده‌اند؛ این حوزه به نوبهٔ خود کالبد را احاطه و در آن نفوذ کرده است. وقتی فردی با عشق احاطه شده باشد، این حفاظ عشق حقیقی است و توسط روشن‌بین قابل رؤیت است. وقتی حس می‌کنید چیزی از مرکز خورشیدی‌تان به بیرون کشیده می‌شود، غالباً حقیقت دارد و این نیز توسط روشن‌بین مشاهده می‌گردد. من شخصاً قادرم آن را ببینم. شما هم در صورتیکه از الهامات خود پیروی کرده، حواس خود را توسعه دهید، این قابلیت را خواهید داشت. مطالعهٔ یافته‌های دانشمندان امروزی پیرامون جهان حوزه‌های انرژی سیّال به توسعهٔ این حس برتر کمک می‌نماید. این عمل موانع ذهنی را از بین می‌برد؛ موانعی که گاهی موجب می‌شوند فراموش نکنیم که قوانین عمومی هستی ما را نیز دربر می‌گیرند. دانش نوین به ما می‌آموزد که ساختمان کالبدی انسان صرفاً ساختمانی مرکب از مولکول‌ها نیست، بلکه مانند هر چیز دیگر ترکیبی از حوزه‌های انرژی می‌باشد. ما همچون دریا دارای جذر و مد هستیم و همواره در حال تغییر. ما به‌عنوان ابناء بشر با چنین اطلاعاتی چگونه برخورد می‌کنیم؟ مسلماً خود را با آن تطبیق می‌دهیم. چنانچه چنین چیزی حقیقت داشته باشد مایلیم آن را تجربه کنیم. دانشمندان در صدد یافتن روش‌هایی جهت اندازه‌گیری این تحولات ظریف هستند. آنان در تلاش برای تکمیل ابزاری هستند تا بدان وسیله حوزه‌های انرژی کالبد انسان را بررسی کرده، ارتعاشات آن را اندازه بگیرند. جریان‌های الکتریکی قلب را با

دستگاه الکترو کاردیوگرام[1]، و جریان‌های الکتریکی مغز را با الکتروانسفالوگرام[2] می‌سنجند. دستگاه دروغ‌سنج، الکتریسیتهٔ ساکن پوست را اندازه می‌گیرد. امروزه حتی میدان الکترو مغناطیسی اطراف بدن را با ابزار حساسی به‌نام سکوئید[3] ثبت می‌کنند. این ابزار هنگام اندازه‌گیری میدان مغناطیسی، حتی با بدن تماس ندارد. دکتر ساموئل ویلیامسون[4]، استاد دانشگاه نیویورک معتقد است که دستگاه سکوئید نسبت به دستگاه الکترو انسفالوگرام معمول، اطلاعات بیشتری را در مورد طرز کار مغز در اختیار ما قرار می‌دهد.

در روزگاری که علم طب بطور روزافزون برای اندازه‌گیری قوای محرک حیات و بدن به این ابزار پیشرفته متکی است، الگوهای انرژی و محرک‌های سلامتی و بیماری و حتی خود حیات، هر چه کمتر مورد بازنگری قرار می‌گیرند. در سال ۱۹۳۹ دکتر بر[5] و دکتر نورث راپ[6] از دانشگاه یل[7] کشف کردند که با اندازه‌گیری انرژی هالهٔ بذر گیاهان (که آن را میدان حیات نامیدند)، می‌توان درجهٔ رشد و سلامتی گیاه محصول را تخمین زد. آنها همچنین متوجه شدند که با اندازه‌گیری حوزهٔ انرژی تخم قورباغه، تشخیص وضعیت شبکهٔ عصبی نوزادان امکان‌پذیر است. آزمایش دیگری در این زمینه زمان تخمک‌گذاری در زنان را مشخص نمود و روش نوینی جهت کنترل جمعیت، فراروی ما نهاد. در سال ۱۹۵۹ دکتر لئونارد راویتس[8] در دانشگاه ویلیام و مری[9] نشان داد که هالهٔ انسان به نسبت درجهٔ ثبات ذهنی و روانی هر فرد تغییر می‌کند. نظریهٔ او این است که میدانی از انرژی مرتبط با چرخه‌های افکار انسان

1- Electrocardiogram

2- Electroencephalogram

3- SQUID (The Superconducting Quantum Interference Device)

4- Dr. Samuel Williamson

5- Dr. Burr

6- Dr. Northrop

7- Yale University

8- Dr. Leonard Ravitz

9- William and Mary University

وجـود دارد و تـغییرات ایـن مـیدان افکـار مـوجب بـروز عـلائم سـایکوسوماتیک[1] می‌گردد.

در سال ۱۹۷۹ دانشمند دیگری به نام دکتر رابرت بکر[2] از آموزشگاه پـزشکی آپ ستیت[3] واقع در سیراکوز نیویورک از میدانی پیچیده از انرژی در اطراف بدن که به‌شکل بدن و شبکهٔ مرکزی عصبی است، نقشه‌برداری نمود. او این میدان را «شبکهٔ کنترل مستقیم جریان» نام نهاد و دریافت که شکل و قدرت این شبکه بـه نسـبت تغییرات فیزیولوژیکی و روانی فرد، تغییر می‌نماید. وی همچنین ذراتی بـه انـدازهٔ الکترون یافت که درون این حوزه در حرکت هستند.

دکتر ویکتور اینیوشین[4] از دانشگاه قـزاق در روسـیه از دهـهٔ ۱۹۵۰ تـحقیقات وسیعی را پیرامون هـالهٔ انسـان بـه‌عمل آورده است. وی بـا اسـتناد بـه نـتایج ایـن آزمایشها اعلام می‌کند که نوعی حوزهٔ انرژی زنـدهٔ پـلاسمائی، مـتشکل از یـون‌ها، پروتون‌ها و الکترون‌های آزاد، وجـود دارد. از آنـجائیکه ایـن مـورد از چـهار حـالت شناخته شدهٔ ماده یعنی جامد، مایع، گاز و پلاسما متمایز است، او معتقد است که «حوزهٔ انرژی زندهٔ پلاسمایی» پنجمین حالت ماده است. مشاهدات وی نشان دادند که ذرات زندهٔ پلاسمایی در اثر فعل و انفعالات شیمیایی سـلول‌ها دائماً در حـال تعویض بوده، مدام در حرکتند. به‌نظر می‌رسد که در درون پـلاسمای زنـدهٔ نسـبتاً ساکن، بین ذرات مثبت و منفی نوعی تعادل برقرار است. چنانچه تغییر شدیدی در این تعادل به‌وجود آید سلامتی موجود زنده تحت تأثیر قـرار مـی‌گیرد. اینـیوشین کشف کرده است که علی‌رغم ثبات معمولی پلاسمای زنده مقدار قابل توجهی از این انرژی به فضا وارد می‌شود. ابرهای حاصل از تجمع ذرات فوق که از موجودات زنده جدا شده‌اند و در هوا در حرکتند، قابل اندازه‌گیری می‌باشند.

بنابراین ما در جهانی متشکل از حوزه‌های انرژی سیال، میدان‌های افکار و ذرات

۱ـ *Psychosomatic*: آن دسته از بیماری‌های جسمی که موجبات ذهنی و عاطفی دارند.

2- Dr. Robert Becker

3- Upstate Medical School

4- Dr. Victor Inyushin

پلاسمای زنده غوطه‌وریم که در اطرافمان در حرکتند و از کالبدمان به بیرون جریان می‌یابند. ما خود به پلاسمای زندهٔ نورافشان و دارای ارتعاش مبدل گشته‌ایم. اما اگر به نوشته‌های گذشتگان دقّت کنیم درمی‌یابیم که این دانش جدیدی نیست. از سپیده‌دم تاریخ، بشر از این پدیده آگاه بوده است. تنها در عصر حاضر این پدیده مجدداً کشف شده است. در دورانی که دانشمندان بر دانش جهان فیزیکی متمرکز بودند، برای مدتی این پدیده از نظر افکار عمومی غرب ناشناخته یا غیرقابل پذیرش بود. از هنگامی که دانش جهان فیزیکی توسعه یافت و فیزیک نیوتونی در برابر فرضیهٔ نسبیت، دانش الکترومغناطیس و نظریهٔ ذرّات تسلیم شد، روز بروز ادراک روابط فیمابین وجه نظری و تجربیات عملی بشر سهل‌تر می‌گردد.

فصل چهارم

مقایسه‌ای بین تلقی ما از خویش و واقعیت، و نگرش علمی جهان غرب

ما بیشتر از آنچه که تصور می‌کنیم، تحت تأثیر میراث علمی غرب هستیم. اساس تفکّرات و بسیاری از تعبیرات شخصی ما همان الگوهای علمی است که برای توضیح جهان فیزیکی مورد استفادهٔ فیزیکدانان قرار می‌گیرد. در این بخش از کتاب، تاریخچهٔ مختصری ارائه می‌گردد که نمایانگر تحولات روی داده در روش تفسیر جهان فیزیکی توسط دانشمندان و چگونگی انطباق این تفاسیر با تحولات حاصل در تعبیرات فردی ما می‌باشد.

به‌یاد داشتن این نکته حائز اهمیت است که روش عمل دانش غرب، انطباق شواهد ریاضی و تجربی با یکدیگر است. چنانچه در مورد فرضیه‌ای چنین هماهنگی‌ای یافت نگردد، فیزیکدانان در جستجوی فرضیهٔ دیگری برمی‌آیند که گروهی از پدیده‌ها را از هر دو جنبهٔ ریاضی و تجربی توجیه کند. این همان دیدگاهی است که روش علمی غرب را در استفادهٔ عملی از پدیده‌ها به ابزاری اینچنین قدرتمند مبدل ساخته است. چنین روشی به اختراعات عظیمی همچون ابزار بهره‌برداری از الکتریسیته و استفاده از پدیده‌های هسته‌ای در طب مانند اشعهٔ

ایکس، سکنرهای CAT و لیزر، منجر گشته است.

در حالیکه دانش ما توسعه می‌یابد، پدیده‌های جدیدتری مورد اکتشاف قرار می‌گیرند. بسیاری از اوقات این پدیده‌های نوین با نظریه‌های موجود قابل تفسیر نیستند. در چنین مواقعی معمولاً نظریه‌های جدید و وسیعتری مورد نیازند که اساس آنها مجموعهٔ دانسته‌های قبلی باشد. پس تجربیات و مشاهدات تازه‌ای طراحی و اجرا می‌گردند تا بدان وسیله توافقی مابین تجربه و شواهد ریاضی نویافته حاصل گردد. پس از طی این مرحله، نظریه‌های نوین به‌عنوان اصل پذیرفته می‌شوند. روندِ یافتن روش‌های تفسیری نوین برای پدیده‌های نوظهور همواره گذرگاهی است بسوی دیدگاه‌های وسیع‌تر و عبور از این گذرگاه، طرز تفکر محدود فعلی ما را در مورد طبیعت واقعیات فیزیکی به مبارزه می‌طلبد. آنگاه ما اندیشهٔ تازه را با زندگی روزمره به‌هم می‌آمیزیم و سپس درک و نگرش نوین را در رابطه با خویشتن خویش تجربه می‌کنیم.

بخش حاضر کنکاشی است پیرامون این حقیقت که دیدگاه علمی موجود نسبت به واقعیت، تقویت کنندهٔ این اندیشه است که ما از حوزه‌های انرژی تشکیل یافته‌ایم، و در عمل از این هم فراتر رفته، به قلمرو پدیده‌هایی وارد می‌شویم که تازه در ابتدای راه تجربه آنها قرار داریم. به‌عنوان نمونه می‌توان به پدیده‌هایی چون تصویر هالوگرافی[1] عالم اشاره کرد. در این کیهان همه چیز در ارتباط متقابل با یکدیگر و در تطابق با تجربهٔ واقعیت به‌صورت یک واحد کلی قرار دارند. پیش از آغاز بحث اجازه دهید بخشی از تاریخ را مرور کنیم.

۱ـ *Holography*: تصویر سه بعدی حاصل از تابش اشعه متمرکز الکترونی بر روی شیء مورد نظر که بروی فیلمی با درجهٔ حساسیت بالا ثبت می‌گردد. در مرحله بعدی فیلم مورد نظر را که هالوگرام نامیده می‌شود در مسیر اشعه متمرکز دیگری قرار می‌دهند و تصویر مورد نظر به‌صورت زنده بر روی آن قابل رؤیت می‌گردد. بدین معنی که با تغییر زاویه دید ناظر نسبت به هالوگرام ابعاد جدیدی از تصویر ظاهر می‌شود. نکتهٔ جالب توجه این است که با بُرش قطعه‌ای از هالوگرام و قرار دادن آن در مسیر نور متمرکزی چون لیزر، مجدداً کل تصویر بازسازی می‌گردد. بدین وسیله کل تصویر در جزءجزء هالوگرام قابل رؤیت است.م.

فیزیک نیوتونی

تا همین اواخر، یعنی پیش از آنکه مذاهب شرقی تأثیراتی اینچنین عمیق بر فرهنگ غرب بجای گذارند، بیشتر تعبیرات فردی ما که در مقیاسی وسیع ناخودآگاهانه بودند، در علوم فیزیک مربوط به چندصدسال گذشته ریشه داشتند. منظور من اصراری است که ما در شناسائی خود به‌عنوان اشیاء جامد داشتیم. چنین روشی در تبیین عالم، یعنی جهانی مرکب از اشیاء جامد، نظریه‌ای بود که بیشتر توسط ایزاک نیوتون و همقطاران او در اواخر قرن هفدهم و آغاز قرن هیجدهم میلادی ابراز گشت. فیزیک نیوتونی در قرن نوزدهم بسط یافت و عالم را ترکیبی از ذراتی بنیادی بنام اتم فرض کرد. اجزاء این اتمهای نیوتونی، خود اجسامی جامد بودند، یعنی هسته‌ای مرکب از پروتونها و نوترونها، با الکترونهائی در گردش به‌دور هسته، همانند گردش زمین به‌دور خورشید.

مکانیک نیوتونی با سرعتی پیوسته و روشی موفقت‌آمیز حرکت سیارات، دستگاههای مکانیکی و قوانین سیالات را توضیح داد. موفقیت چشمگیر الگوی مکانیکی وصف شده، فیزیکدانان اوایل قرن نوزدهم را بسوی این باور سوق داد که عالم در واقع چیزی جز یک دستگاه عظیم مکانیکی نیست که بر اساس قوانین حرکتی نیوتون کار می‌کند. این قوانین به‌عنوان اصول اساسی طبیعت قلمداد گشته و مکانیک نیوتونی به‌عنوان اصل غایی توضیح دهندهٔ قوانین طبیعت پذیرفته‌شد. اکنون همه چیز بطور عینی و ملموس توجیه می گشت. برای همهٔ عکس‌العمل‌های فیزیکی علتی فیزیکی در نظر گرفته‌شد؛ مانند عکس‌العمل جهشی توپی در برخورد با سطح میز. ارتباط متقابل انرژی و ماده، برای مثال رادیویی که با دریافت امواج نامرئی رادیویی موسیقی پخش می‌کند، هنوز شناخته‌شده نبود. به ذهن هیچکس خطور نمی‌کرد که فرد آزمایش‌کننده در نتایج آزمایش اثر می‌گذارد. این امر، همانگونه که امروزه توسط فیزیکدانان به اثبات رسیده‌است، نه تنها در مورد آزمایش‌های روانی، بلکه در حیطهٔ تجربیات آزمایشگاهی فیزیکی نیز مصداق دارد.

اشخاصی که ترجیح می‌دهند جهان هستی را جامد، عموماً بلاتغییر و دارای

مجموعه قوانین بسیار روشن و مطلق حاکم بر آن در نظر آورند، دیدگاه نیوتونی را عموماً آرامش بخش دانسته و می‌دانند. قسمت اعظم زندگی روزمرهٔ ما هنوز هم بر پایه مکانیک نیوتونی استوار گردیده‌است. به‌جز در مورد سیستمهای الکتریکی، منازل ما بیشتر نیوتونی هستند. جسم خود را دستگاهی مکانیکی قلمداد می‌کنیم. بیشتر تجربیات خود را به‌واسطهٔ فضای سه بعدی و زمان تسلسلی درک می‌کنیم. همهٔ ما ساعت داریم و مایلیم زندگی خود را همانند روش اندازه‌گیری تسلسلی زمان توسط ساعت، بطور خطی سپری کنیم.

ما در زندگی روزمره شتاب می‌کنیم تا وقت شناس بوده‌باشیم و بدین‌وسیله باور خود به‌عنوان موجودی مکانیکی و چشم پوشی از تجربه‌ای نهفته در عمق درون بنام انسانیت، برایمان سهل‌تر می‌گردد. از هر که می‌خواهید در مورد ساختار عالم سؤال کنید. با احتمال قریب به یقین او الگوی نیوتونی اتم را شرح می‌دهد؛ یعنی الکترونهایی که پیرامون هسته‌ای متشکل از پروتونها و نوترونها در گردشند. امّا اگر با این قضیه بطور تحت‌اللفظی برخورد شود خود را در وضعیتی نسبتاً گیج‌کننده می‌یابیم؛ یعنی موجوداتی مرکب از توپهای پینگ پونگ که مرتب در بدن ما با هم برخورد می‌کنند.

تئوری حوزه

در اوایل قرن نوزدهم پدیده‌های فیزیکی تازه‌ای کشف شدند که توسط فیزیک نیوتونی قابل توجیه نبودند. کشف پدیده‌های الکترومغناطیسی و تحقیقات مربوط به آن، مفهومی را تحت عنوان حوزه یا میدان مطرح نمود. حوزه چنین تعریف شد: «شرایطی در فضا که استعداد تولید نیرو را در خود داراست.» علم مکانیک نیوتونی توضیح ساده‌ای در مورد تأثیرات ذرات مثبت ومنفی، مثلاً پروتونها و الکترونها، ارائه می‌داد؛ یعنی معتقد بود که دو ذره همانند دو جرم یکدیگر را جذب می‌کنند. اما مایکل فارادی[1] و جیمز کلارک ماکسول[2] به‌کار بردن مفهومی بنام حوزه را

1- Michael Faraday

مناسب‌تر یافتند و اعلام نمودند که هر بار الکتریکی در اطراف خود نوعی تأثیر ایجاد می‌کند و تحت چنین شرایطی بار الکتریکی مخالف در صورت حضور نیرویی را دریافت می‌کند. بنابراین مفهومی تازه خلق شد. بدین معنی که کیهان مرکب از حوزه‌هایی از انرژی است که نیروهایی تأثیرگذار بر یکدیگر را به‌وجود می‌آورند. دفعتاً چارچوبی علمی پدید آمد که در قالب آن قادر گشتیم برخی از توانائیهای خود را توضیح دهیم. قابلیتهایی چون تأثیرگذاری بریکدیگر از فاصله دور از طریق ابزاری به‌جز سخن گفتن یا دیدن. اینکه گوشی تلفن را برداریم و پیش از سخن گفتن با تماس‌گیرنده دریابیم که او کیست، تجربه‌ایست که هریک از ما داشته‌ایم. معمولاً مادران، بدون اطلاع از موقعیت فرزندشان از اینکه او دچار مشکل شده‌است، مطلع می‌گردند. این نمونه‌ها توسط تئوری حوزه به توضیح در می‌آیند.

یکصد سال پس از آنکه فیزیکدانان به این حقایق پی بردند، یعنی طی پانزده الی بیست سال اخیر، بیشتر ما جهت توجیه درگیریهای شخصی‌مان با دیگران از این مفاهیم تازه استفاده می‌کنیم و خود را به‌عنوان موجوداتی مرکب از حوزه‌های انرژی می‌پذیریم. بدون دیدن کسی یا شنیدن صدای او حضور فردی را در اتاق حس می‌کنیم (تأثیرات متقابل حوزه‌ها)، از ارتعاشات خوب و بد دیگران سخن به‌میان می‌آوریم و از فرستادن انرژی به‌سوی دیگران یا خواندن افکار آنان گفتگو می‌کنیم. به‌محض ملاقات با غریبه‌ای، بدون شناخت قبلی، از احساس خود نسبت به او آگاه می‌شویم و درمی‌یابیم که در آینده با او رفاقت خواهیم کرد یا برخورد. دلیل این آگاهی را می‌توان با توضیح تعادل یا عدم تعادل در تأثیرات حوزهٔ انرژی، توضیح داد.

نسبیّت

آلبرت اینشتین[3] در سال ۱۹۰۵ با ارائه نظریهٔ نسبیت، مفاهیم اساسی جهان بینی نیوتونی را بکلی برهم زد. بر اساس فرضیه نسبیت فضا سه بعدی نیست و زمان

2- *James Clerk Maxwell*

3- *Albert Einstein*

موجودیتی مجزا ندارد، بلکه این دو کمّیت با هم پیوندی غایی داشته، مفهوم یکپارچهٔ چهار بعدی‌ای بنام «فضا ـ زمان» را می‌سازند. پس بدون در نظر گرفتن زمان نمی‌توان از مکان سخنی به‌میان آورد و بالعکس. علاوه‌براین، در عالم هستی چیزی تحت عنوان جریان زمان وجود ندارد؛ یعنی زمان نه مستمر است و نه مطلق، بلکه مفهومی نسبی است، به‌عبارت دیگر اگر دو ناظر با سرعتهای متفاوت به سوژه‌ای ثابت نگاه کنند، آن‌را به‌یک شکل نخواهند دید. بنابراین تمام معیارهای مربوط به زمان و مکان مفهوم مطلق خود را از دست داده، صرفاً به عناصری جهت توزیع پدیده‌ها مبدّل می‌گردند.

بر مبنای فرضیه نسبیت، دو ناظر در شرایطی ویژه، حتی ترتیب زمانی وقایع را به‌گونه‌ای معکوس درک می‌کنند؛ به‌عنوان مثال، از دید ناظر اول واقعهٔ «الف» پیش از «ب» رخ می‌دهد، حال آنکه قضیه برای ناظر دوم معکوس است.

در توصیف ما از خویشتن و پدیده‌های طبیعت، زمان و مکان نقشی چنان اساسی دارند که هرگونه تغییر در مفهوم این کمّیات، تغییری کلی در چارچوب بینش ما ایجاد می‌کند.به‌عبارت دیگر، ما هنوز این بخش از نظریه نسبیت را به زندگی فردی خود تعمیم نداده‌ایم. به‌عنوان مثال، چنانچه با دریافت یک شوک روانی ناگهانی، احساس کنیم که دوستی از پلکان منزل خود سقوط کرده‌است، با به‌خاطر سپردن ساعت در اسرع وقت با او تماس می‌گیریم و درمی‌یابیم که چنین حادثه‌ای رخ نداده‌است. پس نتیجه می‌گیریم که حس برترمان ذهن ما را به بازی گرفته و تجربهٔ خود را بی‌اعتبار قلمداد می‌نمائیم. این روش تفکر نیوتونی است.

ادراک این امر ضروریست که توضیح چنین تجربه‌ای با تمسک به فیزیک نیوتونی امکان‌پذیر نیست. این در حالی است که تجربه‌گر برای تعیین ماهیت تجربهٔ ماوراء حسی خود به همین قانون متوسل می‌شود. به عبارت دیگر آنچه که رخ داد تجربه‌ای واقعی بود ولی از آنجائی‌که زمان ماهیتی تسلسلی ندارد، حادثه فوق می‌تواند درگذشته، حال یا آینده رخ داده‌باشد یا حتی ممکن است احتمالی باشد که هرگز به وقوع نپیوندد. صرف اینکه واقعه در زمان مورد انتظار ما رخ نداده‌است، به

هیچ وجه دلیل بر این نیست که ما در مورد امکان وقوع آن اشتباه کرده‌ایم. اما اگر در تجربه الهامی خود ساعت یا تقویمی بر حسب مقیاس نیوتونی می‌دیدیم، می‌توانستیم چنین نتیجه‌گیری کنیم که اطلاعات حاصل از الهام در قالب حوادث زنجیره‌ای فضا و زمان نیوتونی رخ داده‌است. در این صورت معتبر دانستن تجربه در معیار واقعیت فیزیکی نیوتونی آسانتر می‌نمود.

اکنون هنگام آن فرارسیده که به تجربیات خارج از حوزهٔ تفکر نیوتونی خود، بها داده، چارچوب ذهنی خود را در خصوص واقعیت گسترش دهیم. هر یک از ما گاهی شتاب زمان یا گم کردن وقت را تجربه نموده‌ایم. چنانچه در شناسایی روحیات خود متبحر گردیم، می‌بینیم که معیار فردی ما نسبت به زمان، با نوسانات روحی و تجربیات شخصی‌مان مرتبط بوده، به تبع آن تغییر می‌کند. به‌عنوان مثال هنگامی که در شرف تصادم با اتومبیل دیگری هستیم، زمانی طولانی و دهشت‌زا را تجربه می‌کنیم و این خود نشانگر نسبیت زمان است. زمان این حادثهٔ چند ثانیه‌ای بیش نیست، ولی از دیدگاه ما گویی زمان به کندی می‌گذرد. این نسبیت در زمان با ساعت قابل اندازه‌گیری نیست زیرا ساعت ابزاری نیوتونی است که جهت اندازه‌گیری زمان تسلسلی تعریف شده توسط مکانیک نیوتونی طراحی شده‌است.

تجربهٔ ما خارج از دستگاه نیوتونی قرار دارد. چه بسا اوقاتی پیش می‌آید که پس از سالها جدایی فردی را ملاقات می‌کنیم ولی گویی همین دیروز او را ملاقات کرده‌ایم. در روشی از درمان که بیمار را به گذشته رجعت می‌دهند، بسیاری از افراد گذشته را چنان می‌بینند که گویی هم‌اکنون در حال تجربهٔ آنند. درعین‌حال می‌بینیم که وقایع مذکوربا ترتیبی متفاوت از تلقی شخص دیگری که همان تجربیات را از سر گذرانده‌است، در حافظهٔ ما نقش می‌بندد. حوادث دوران کودکی خود را با خاطرهٔ برادر و خواهرتان از همان وقایع مقایسه کنید.

در فرهنگ بومی آمریکا، که برای خلق زمان مستمر ساعتی وجود نداشت، زمان به دو قسم تقسیم می‌شد؛ اکنون و سایر اوقات. ساکنان اولیه استرالیا نیز دو گونه زمان داشتند؛ زمان گذرا، و زمان کبیر. آنچه که در زمان کبیر رخ می‌داد دارای ترتیب

ولی غیر قابل ثبت بود.

لارنس لوشن[1] با آزمایشی که در مورد روشن‌بینان انجام داد دو نوع زمان را تعریف کرد: زمان منظم تسلسلی، و زمان روشن‌بینی. دومی کیفیتی از زمان است که در زمان روشن‌بینی توسط روشن‌بینان استفاده می‌گردد. این زمان شبیه زمان کبیر است، یعنی آنچه که رخ می‌دهد دارای ترتیب زمانی است اما تنها در صورتی قابل درک است که فرد در همان جریان مستمر قرار گیرد. همینکه روشن‌بین سعی کند به شکلی فعالانه در ترتیب زمانی وقایعی که شاهد آنست دخالت نماید، بلافاصله به درون زمان تسلسلی بازگشت داده‌شده، و دیگر شاهد وقایع خارج از چارچوب اکنون-اینجا نخواهدبود. پس برای بازگشت به حالت قبلی ناچار است مجدداً توجه خود را بر زمان روشن‌بینی متمرکز نماید. قوانینی که بر انتقالی اینچنینی از یک چارچوب زمانی به چارچوب زمانی دیگر حاکم هستند، به‌خوبی درک نشده‌اند. بیشتر روشن‌بینان در قرائت وقایع مورد درخواست ارباب رجوع خود، قالب زمانی آن وقایع را فرامی‌خوانند و برخی از آنان به‌سادگی بر آن زمان متمرکز می‌گردند.

نظریهٔ ضرباهنگ «فضا ـ زمان» اینشتین چنین بیان می‌دارد که استمرار ظاهری حوادث به ناظر حوادث بستگی دارد. همگی ما گذشته را به‌عنوان زندگی فیزیکی و با ترتیب اکنون فرض می‌کنیم. شاید گذشتهٔ ما هم‌اکنون در زنجیرهٔ فضا ـ زمان متفاوتی در جریان باشد. همهٔ ما گذشته را تجربه کرده‌ایم و چنانچه صحبت از گذشته‌ای نزدیک باشد، حتی آن‌را در زندگی خود احساس می‌کنیم. اما به‌ندرت از تأثیر آیندهٔ خود بر اکنون و اینجا سخن می‌گوئیم. در حالی‌که ما در «هم‌اکنون» زندگی می‌کنیم، بیشتر چنین می‌نماید که در حال بازنویسی تاریخچهٔ شخصی گذشته و آیندهٔ خود هستیم.

ادراک قابلیت تبدیل ماده و انرژی به یکدیگر، نتیجهٔ مهم دیگری است که از فرضیهٔ نسبیت اینشتین اتخاذ می‌گردد. جرم چیزی نیست به‌جز شکلی دیگر از انرژی. ماده صرفاً انرژی متجلی یا متبلور است. کالبد ما از جنس انرژی است و تمام

1- Lawrence Le Shan

مطالب این کتاب مربوط به همین واقعیت است. در این کتاب، من مفهوم کالبدی از جنس انرژی را مطرح کرده‌ام ولی بر این موضوع که کالبد فیزیکی ما نیز انرژی است، تأکید نورزیده‌ام.

تضاد

در دههٔ ۱۹۲۰، علم فیزیک به حیطهٔ واقعیتی شگفت‌انگیز و غیرمنتظره، یعنی جهان فرواتمی[1]، گام نهاد. هرگاه طی آزمایشی تجربی فیزیکدانان پرسشی را در رابطه با طبیعت مطرح می‌کردند، طبیعت پاسخی متناقض می‌داد. هرقدر آنان در روشن نمودن وضعیت اصرار می‌ورزیدند، تضادهای اساسی‌تری حاصل می‌گشت. در نهایت فیزیکدانان دریافتند که تناقض بخشی از ذات طبیعی جهان اتمهاست و تمام واقعیات فیزیکی بر آن اساس موجودیت می‌یابند.

به‌عنوان مثال می‌توان آزمایشی انجام دادکه طی آن نظریهٔ ذره‌ای بودن نور اثبات گردد. ولی کمی تغییر در همان آزمایش موجی بودن نور را ثابت خواهدکرد. بنابراین برای توضیح پدیدهٔ نور، هر دو مفهوم ذره‌ای و موجی را می‌باید به‌کار برد. در اینجا وارد مبحثی می‌شویم تحت عنوان «کیهانی مرکب از ماهیت هم این و هم آن». فیزیکدانان این اصل را «دگر تکمیلی» نام نهادند؛ یعنی یکی از اجزاء تناقض مکمل دیگری است. به‌عبارت دیگر برای تعریف پدیدهٔ نور (چنانچه کماکان مفاهیم ذره‌ای و موجی را در نظر بگیریم)، فرد می‌باید هردو مفهوم را به‌کاربرد. هر یک از این تعاریف به‌جای اینکه بر اساس نظریهٔ قدیمی «یا این ـ یا آن» در تضاد با دیگری باشد، مکمل آن خواهدبود.

مثلاً مکس پلانک[2] کشف کرد که انرژی تشعشعی و گرمایی (مانند رادیاتور شوفاژ منزلتان)، دائماً درحال تشعشع نیست، بلکه به‌صورت بسته‌های مجزای انرژی به‌نام کوانتوم[3] عمل می‌کند. اینشتین چنین فرض کرد که تمام انواع تشعشعات

۱- *Subatomic*: مفهومی که به عناصر کوچک‌تر از اتم اتلاق می‌گردد.م.

2- *Max Plank*

3- *Quantum*

الکترومغناطیسی نه‌تنها قادرند به‌شکل نور ظاهر شوند، بلکه می‌توانند در فرم کوانتوم تجلّی یابند. این کوانتوم‌های نور یا بسته‌های انرژی را به‌عنوان ذرات بنیادی می‌شناسیم. در این مرحله از کار، ذره که نزدیکترین مفهوم به یک «چیز» بطور اعم است، به‌معنی یک بستهٔ انرژی می‌باشد!

وقتی بیشتر به درون ماده نفوذ می‌کنیم می‌بینیم که بر خلاف ادعای فیزیک نیوتونی، طبیعت چیزی را به‌عنوان «ذرهٔ بنیادی» به‌شکلی تفکیک‌شده و منفرد در اختیار ما قرار نمی‌دهد. و در واقع جستجو برای یافتن واحدهای بنیادی اولیهٔ ماده می‌بایست از هنگامی متوقف می‌گشت که فیزیکدانان ذرات بنیادی بیشماری را یافتند، در حالی‌که نمی‌شد هیچیک از آنها را ذرهٔ بنیادی نامید. طی دهه‌های اخیر، دانشمندان ماده را به‌کلی بی‌ثبات یافتند و کشف کردند که در مقیاس فرواتمی، ماده بطور قطعی و در مکان معینی وجود ندارد، بلکه می‌توان ادعا کرد که تمایل به وجود دارد. تمام ذرات قادرند به ذرات دیگر تبدیل گردند. از اینکه این امر در کجا و چه هنگام رخ می‌دهد، اطلاعات دقیقی در دست نداریم، اما می‌دانیم‌که این حادثه بطور دائم در جریان است.

در مقیاس فردی نیز، وقتی که به دنیای روانشناسی نوین و شکوفایی معنوی وارد می‌شویم، می‌بینیم که استدلالهای قدیمی «یا این ـ یا آن» درحال استحاله به «هم این ـ هم آن» هستند. دیگر ما «بد یا خوب» نیستیم. دیگر بطور مطلق از کسی متنفر ویا به‌او علاقمند نیستیم. اکنون در درون خود قابلیتهای بسیار وسیعتری را ردیابی می‌کنیم. می‌توانیم در آن واحد عشق، نفرت و تمام عواطف مابین این دو کیفیت را در رابطه با هر فرد واحدی حس کنیم. بدین‌ترتیب مسئولانه‌تر عمل خواهیم کرد.

همانطور که متوجه شدید، ما هنوز از مفاهیمی استفاده می‌کنیم که رنگ وبوی دوگانگی دارند. اما این جهان متشکل از تضادهایی ظاهریست که در باطن مکمل یکدیگرند و در حقیقت متضاد نیستند. در چنین نظمی دوگانگی مارا به‌سوی یگانگی هدایت می‌نماید.

ماوراء دوگانگی

تصویر هالوگرام[1]

فیزیکدانان دریافته‌اند که ذره می‌تواند در آن واحدموج باشدزیرا امواج واقعی فیزیکی همچون امواج صوت یا دریا نیستند بلکه می‌توان گفت امواج احتمالی هستند. امواج احتمالی نمایانگر اشیاء احتمالی نیستند، بلکه نشانگر تأثیرات متقابل احتمالی‌اند. درک این مفهوم دشوار است. اما دانشمندان معتقدند که اصولاً چیزی به‌نام «شیء» وجود ندارد. آنچه که ما قبلاً «اشیاء» می‌نامیدیم در واقع «وقایع» یا بسترها و شرایطی هستند که می‌توانند به وقوع بپیوندند.

دنیای قدیمی ما، یعنی جهان اشیاء جامد و قوانین تعیین‌کنندهٔ طبیعت، اکنون به جهانی از الگوهای موج‌گونه متشکل از تأثیرات متقابل بدل شده‌است. مفاهیمی چون «ذرات بنیادی»، «جوهر ماده» یا «جسم منفرد»، معنای خود را از دست داده‌اند. تمام عالم همچون بافتی سیّال از الگوهای غیر قابل تفکیک انرژی به‌نظر می‌رسد. بنابراین عالم در قالب کلّیتی پویا و غیر قابل تجزیه تعریف می‌شود که ضرورتاً ناظر را نیز شامل می‌گردد.

چنانچه عالم حقیقتاً از چنین بافتی تشکیل شده‌باشد، از نظر منطقی وجود چیزی به‌نام «جزء» مردود است. پس ما اجزاء منفک یک تمامیت نیستیم، بلکه خود کُل هستیم.

اخیراً دکتر فیزیکدان، دیوید بوهم[2] در کتاب خود به‌نام نظام پیچیده، اظهار داشته که قوانین اولیهٔ فیزیک را نمی‌توان توسط دانشی که سعی می‌کند جهان را به اجزاء سازندهٔ آن تجزیه کند، کشف کرد. او از یک «نظام ناشناختهٔ پیچیدهٔ» سخن می‌گوید که مدعی‌است در وضعیتی متجلی نشده وجود دارد و اساس بنای تمام واقعیات متجلی‌شده است. وی واقعیت متجلی‌شدهٔ مطروحه را «نظام آشکار تبیین شده» می‌نامد. در بخشی از کتاب می‌گوید: اجزاء با یکدیگر ارتباطی تنگاتنگ دارند

۱ـ *Hologram*: به توضیح زیرنویس صفحهٔ ۶۰ مراجعه شود.

2- *David Bohm*

که طی آن رابطهٔ پویای آنها بدون هیچ کم وکاستی به وضعیت کُل سیستم بستگی دارد. . . بنابراین به نظریه‌ای نوین در رابطه با تمامیتی غیرقابل تفکیک دست می‌یابیم که عقیدهٔ قدیمی تجزیه‌پذیری جهان به ذرات منفک و غیرمرتبط را مردود می‌داند.

دکتر بوهم معتقد است که دیدگاه هالوگرامی عالم در حکم سکوی پرتابی است برای درک «نظام پیچیدهٔ مرتبط» و «نظام آشکار تشریح‌شده». مفهوم هالوگرام مبین این است که هر جزء بطور دقیق و بی کم‌وکاست دربرگیرندهٔ کُل است و می‌تواند برای ساختن مجدد کُل هالوگرام به‌کار رود.

در سال ۱۹۷۱، دنیس گابور[1] به خاطر ساختن نخستین هالوگرام، جایزهٔ نوبل را از آن خود کرد. الگوی او تصویر بدون بُعدی بود که در آن انعکاس حاصل از میدان نور موجی‌شکل بر یک شیء بر روی صفحه‌ای حساس به‌صورت تصویری مغشوش ثبت شده‌بود. وقتی که این هالوگرام در معرض لیزر یا اشعهٔ متمرکز نور قرار می‌گرفت، الگوی اولیهٔ موجی، مجدداً به‌صورت تصویری سه‌بُعدی ظاهر می‌گشت. هر بخش از این هالوگرام نمایندهٔ کُل بوده، تمام تصویر را بازسازی می‌کند.

دکتر کارل پری‌برم[2] که محققی مشهور در زمینهٔ مغز انسان است، طی یک دهه شواهدی جمع‌آوری کرده دال بر اینکه ژرف ساخت مغز با الگوی هالوگرام مطابقت دارد. وی اظهار می‌دارد که تحقیقات انجام‌شده در آزمایشگاههای مختلف و بررسی دقیق علمی ارتعاشات زمانی ـ مکانی نشان می‌دهند که مغز بینایی، شنوایی، چشایی، بویایی و لامسه را با روش هالوگرامی بازسازی می‌کند. اطلاعات مورد نیاز مغز در کُل سیستم به‌گونه‌ای پخش شده‌اند که هر قطعه‌ای قادر است کل اطلاعات را تولید نماید. دکتر پری‌برم مدل هالوگرام را نه‌تنها برای توضیح سیستم مغز، بلکه جهت تفسیر عالم به‌کار می‌برد. او معتقد است که مغز با به‌کارگیری روش هالوگرام، مفاهیمی را که ورای زمان و مکان قرار دارند، از زمینه هالوگرام استخراج و درک می‌کند. فراروانشناسان همواره به‌دنبال یافتن نوعی انرژی بوده‌اند که قابلیت انتقال

1- Dennis Gabor

2- Dr. Karl Pribram

امواج ارتباط از راه‌دور[۱]، امواج روانی و شفاگری را دارا باشد. با جهان‌بینی هالوگرافیک، وقایع مذکور از ارتعاشاتی مافوق زمان و مکان ناشی می‌گردند. به‌این ترتیب امواج فوق‌الذکر ذاتاً نیازی به انتقال ندارند، زیرا خود هم زمان و هم مکان هستند.

هنگامی که در این کتاب از حوزه‌های انرژی هاله سخن می‌گوییم، اصطلاحاتی را به‌کار می‌بریم که ازنظر فیزیکدانان نوین، بسیار باستانی هستند. پدیدهٔ هاله به وضوح هم در حیطهٔ زمان تسلسلی و فضای سه‌بُعدی قرار می‌گیرد و هم در ورای این مفاهیم. همانگونه که در تجربیات درمانی خود اشاره کردم، من وقایع دوران بلوغ اِد[۲] را «دیدم»؛ یعنی زمانی که دنبالچهٔ ستون فقراتش شکست. واقعهٔ مذکور به این دلیل قابل رؤیت بود که او این تجربه را در حوزهٔ انرژی خود ثبت گرده‌بود. پرتو منعکس شده از عشق در حوزهٔ انرژی کنونی فرد قابل ردیابی بوده، روشن‌بین قادر است به سهولت به گذشته بازگردد و شاهد رویداد باشد.

توجیه مقدار متنابهی از تجربیات ذکر شده در این کتاب در محدودهٔ جهان سه‌بُعدی نمی‌گنجد و بسیاری از آنها با سیستم «تأثیر متقابل آنی» به‌توضیح درمی‌آیند. قابلیت رؤیت در هر سطحی و البته با درجات وضوح مختلف، دلیلی ضمنی بر موارد استعمال ابعاد دیگر است. حقایقی چون توانایی ادراک حوادث گذشته، که صرفاً به‌واسطهٔ درخواست آن اطلاعات میسّر می‌گردد؛ یا رؤیت واقعه‌ای احتمالی و اعمال نفوذ در جهت تغییر آن به‌واسطهٔ پدیدهٔ شفاگری، از مواردی هستند که تلویحاً واقعیت وجودی زمان غیر تسلسلی را به اثبات می‌رسانند.

هنگامی که برای توضیح پدیدهٔ هاله از اصطلاح حوزهٔ انرژی سخن می‌گوئیم، در واقع به حیطهٔ مفاهیم دوگانه قدم می‌نهیم. بدین معنی که حوزهٔ انرژی را از خود جدا پنداشته، آن‌را به‌عنوان پدیده‌ای که جزئی از ماست می‌نگریم و از اصطلاحاتی چون «حوزهٔ انرژی من» و «هالهٔ او» استفاده می‌کنیم. این یعنی دوگانگی. باید در همین‌جا از

1- Telepathy

2- Ed

خوانندگان پوزش بطلبم و صادقانه اعلام کنم که من از انتقال این نوع تجربیات بدون استفاده از قالبهای قدیمی کاملاً عاجزم.

اگر از چارچوب هالوگرام به واقعیت بنگریم، هر جزئی از هاله نه تنها نمایشگر کُل، بلکه دربرگیرنده تمامیّت هستی است. بنابراین ما تجربیات خود را تنها با پدیده‌ای می‌توانیم توضیح دهیم که آن‌را در آن واحد هم مشاهده و هم خلق می‌کنیم. هر مشاهده‌ای اثری بر پدیدهٔ مورد مشاهده به‌جای می‌گذارد. ما صرفاً بخشی از این پدیده نیستیم بلکه خود همان پدیده‌ایم. آن ما و ما آنیم. در اینجا صرفاً باید ضمیر «آن» را (که بر سوم شخص دلالت می‌کند.م) حذف کنیم و اصطلاح مناسب‌تری را جایگزین کنیم تا بدینوسیله موانع ذهنی‌مان از میان برخیزند.

فیزیکدانان اصطلاح «احتمال تأثیرات متقابل» یا «بافت پویای الگوهای تفکیک‌ناپذیر» را به‌کار می‌برند. چنانچه مبنای اندیشهٔ ما «بافت پویای الگوهای تفکیک‌ناپذیر» باشد، هیچ‌یک از پدیده‌های مربوط به هاله که در این کتاب ذکر شده‌اند، بطور اخص به‌نظر عجیب یا غیر معمول نمی‌آیند.

همه تجربیات در ارتباطی متقابل با یکدیگر عمل می‌کنند. بنابراین چنانچه ما از این حقیقت آگاه بوده، اجازه دهیم که آن الگوی رابطه متقابل به حیطهٔ آگاهی ما وارد شود، قادر خواهیم‌بود فارغ از دغدغهٔ زمان از تمام وقایع آگاه گردیم. اما همینکه می‌گوئیم «ما»، به محدودهٔ دوگانگی بازگشته‌ایم. هنگامی که دیدگاه اصلی ما نسبت به هستی بر مبنای دوگانگی باشد، تجربهٔ این تقابل عمومی دشوار است. هوشیاری نسبت به کُل، مقوله‌ایست خارج از زمان تسلسلی و فضای سه‌بُعدی؛ در نتیجه به سهولت قابل شناسایی و ادراک نیست. برای کسب این درک و شناسایی ما محتاج تمرین و تجربه هستیم.

یکی از طرق توسعهٔ حوزهٔ عمل ذهن تسلسلی، مدی‌تیشن است. با این عمل مفهوم تقابل عمومی پدیده‌ها به واقعیتی ملموس مبدل می‌گردد. از آنجاکه ما حتی کلمات را با آرایشی زنجیره‌ای به‌کار می‌بریم، سخن گفتن در مورد این واقعیت بسیار دشوار است. پس باید فرهنگ لغاتی ابداع کنیم که به‌واسطهٔ کلمات آن قادر گردیم در

مورد تجربیاتمان صحبت کنیم. در مکتب «ذن» ژاپنی، اساتید عبارات کوتاهی را جهت تمرکز به مریدان می‌گویند. این عبارات که کوآن[1] نامیده می‌شوند به‌گونه‌ای طراحی می‌گردند که مرید از مرحله تفکر زنجیره‌ای به مراحل بالاتر ارتقاء یابد. در اینجا یکی از کوآن‌های محبوبم را ذکر می‌کنم:

«یک دست چه صدایی دارد؟». عکس‌العمل من در مقابل این کوآن مشهور چنین است که سوار بر امواج صوتی ناشنیدنی که تا ابدیت جریان دارد، در پهنهٔ گیتی گسترش می‌یابم.

پیوندی با سرعت مافوق نور

در حال حاضر دانشمندان به دنبال یافتن شواهدی علمی، دال بر وجود پیوندی تنگاتنگ در عالم هستند. پیوندی که با علوم ریاضی و تجربی قابل توجیه باشد.

فیزیکدانی به‌نام جی اس بل[2] در سال ۱۹۶۴ مدارکی بر اساس علم ریاضی منتشر کرد که آن‌را نظریهٔ بِل نامید. نظریهٔ بل با تکیه بر ریاضیات اعلام می‌دارد که ذرات فرواتمی موجود در عالم، به‌گونه‌ای فراتر از زمان و مکان با یکدیگر ارتباط متقابل دارند. بدین معنی که هرگاه اثری بر یکی از ذرات واقع شود، سایر ذرات عالم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این تأثیر بلافاصله بوده، برای انتقال نیازی به زمان ندارد. فرضیهٔ اینشتین چنین عنوان کرد که حرکت ذره با سرعتی فراتر از نور امکان‌پذیر نیست. در فرضیهٔ بل تأثیرات می‌توانند دارای سرعتی بیش از سرعت نور باشند. نظریه او توسط آزمایشهای تجربی تقویت گشته‌است. اکنون ما از نظریه‌ای سخن می‌گوئیم که ورای فرضیهٔ اینشتین است و تلاش می‌کنیم تا از محدودهٔ دوگانهٔ موج ـ ذره فراتر رویم.

پس بار دیگر می‌گویم که اگر پیشرفت تجهیزات علمی امکان بررسی عمیق‌تر ماده و تمرکز در این حیطه را در اختیار ما قرار دهد، پدیده‌هایی را خواهیم یافت که

1- *Koan*

2- *J. S. Bell*

با فرضیه‌های کنونی قابل توضیح نیستند. هنگامی که در اواخر قرن نوزدهم فرصت چنین تحقیق دقیقی فراهم گشت، کشف نیروی برق در جهان انقلابی پدید آورد و حتّی موجب گشت ما در بارهٔ پرسش «من کیستم»، عمیق‌تر بیاندیشیم.

وقتی که در دههٔ ۱۹۴۰ مجدداً چنین فرصتی به‌وجود آمد، اکتشاف انرژی اتمی جهان را دگرگون ساخت. به‌نظر می‌رسد که بشریت هم‌اکنون در آستانهٔ تحول بزرگ دیگری است. اگر فیزیکدانان مکانیزم این تأثیر آنی را بیابند، انتظار می‌رود که ما روش کسب هشیاری آگاهانه نسبت به ارتباط آنی با یکدیگر و جهان را بیاموزیم. این تحول مسلماً در امر ارتباطات تغییری شگرف به‌وجود خواهدآورد. نیز قطعاً بر روابط متقابل انسانها تأثیر خواهد گذارد. این تأثیر آنی شاید قابلیتی را در ما موجب شود که به‌واسطهٔ آن، در هنگام تمایل قادر گردیم افکار یکدیگر را بخوانیم. یا بدانیم در درون هر کس چه می‌گذرد و حقیقتاً و عمیقاً یکدیگر را درک کنیم. همچنین به‌وضوح خواهیم‌دید که چگونه افکار، عواطف (حوزه‌های انرژی) و اعمال ما بیش از آنچه قبلاً می‌اندیشیدیم، جهان را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

حوزه‌های شکل‌پذیر

روپرت شلدریک[1] در کتاب خود دانشی جدید را در مورد حیات ارائه می‌دهد. نظریهٔ او این است که تمام دستگاههای عالم نه تنها به‌واسطهٔ عوامل مادی و انرژیک شناخته‌شده، بلکه به‌وسیلهٔ حوزه‌های سازمان‌دهندهٔ نامرئی تنظیم شده‌اند. این حوزه‌ها سببی یا علّی هستند، زیرا به‌عنوان طرحی دقیق از اشکال و رفتار عمل می‌کنند. میدان‌های فوق به مفهوم مصطلح دارای انرژی نیستند، زیرا تأثیرات متقابل آنها ورای موانع زمان و مکان انتقال می‌یابند؛ موانعی که برای انتقال انرژی معمولی مشکل‌آفرین هستند. اما در مورد حوزه‌های انرژی چنین نیست، یعنی قدرت تأثیر یک محرک در این حوزه‌ها به ابعاد مسافتی بستگی ندارد.

بر اساس این فرضیه، هرگاه عضوی از یک گونه رفتار جدیدی را می‌آموزد، حوزهٔ

1- rupert sheldrake

علّی کُل گونه تغییر می‌کند؛ هرچند بطور جزئی. چنانچه این رفتار به‌مدت کافی تکرار شود «انعکاس» آن تمام گونه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. شلدریک این قالب نامرئی را «حوزهٔ شکل‌پذیر» نامید. عملکرد این حوزه فراتر از گسترهٔ زمان و مکان قرار دارد. در اینجا به‌جای آنکه شکل تحت تأثیر قوانین فیزیکی خارج از قلمرو زمان قرار گیرد، به پدیدهٔ انعکاس شکل، ورای زمان بستگی دارد. یعنی اینکه حوزه‌های اشکال قادرند ورای زمان و مکان انتشار یابند و وقایع گذشته می‌توانند در هر جای دیگر بر سایر وقایع تأثیر بگذارند. در این مورد مثالی در کتاب لایل واتسن[1]، بنام «جذر و مد هستی یا زیست‌شناسی آگاهی» آمده‌است. وی آنچه را که عموماً «اصل صدمین میمون» می‌خوانند، توضیح داده‌است. واتسون کشف‌کرد که پس از اینکه گروهی میمون رفتار تازه‌ای را آموختند، ناگهان میمونهای جزائر دیگر بدون داشتن وسیله‌ای جهت ارتباط با میمونهای دسته اول، همان رفتار را تکرار می‌کنند.

دکتر دیوید بوهم در نشریهٔ «بازنگری» می‌نویسد که همین امر در مورد فیزیک کوانتوم صادق است. او معتقد است که آزمایش انیشتن - پودولسکی - روزن[2] نشان داد که بین ذرات دور از هم ارتباطی ظریف و فارغ از مکان وجود دارد. پس در کُل سیستم وحدانیّتی به چشم می‌خورد، آنچنان‌که حوزهٔ شکل‌پذیر تنها به ذره اطلاق نمی‌شود بلکه به کُل سیستم بسط می‌یابد. بنابراین هرآنچه که بر ذره‌ای با فاصلهٔ بعید واقع می‌شود، می‌تواند بر حوزه شکل‌پذیر ذرات دیگر اثر گذارد. بوهم ادامه می‌دهد که: «عقیدهٔ حاکمیت قوانینی تغییرناپذیر بر عالم، به نظر پایدار نمی‌آید زیرا زمان (که تغییرناپذیری در قالب آن تعریف می‌شود،م.) خود جزئی از این روند گسترده است.»

در همان مقاله روپرت شلدریک چنین نتیجه می‌گیرد که، «پس روند خلقت افکار نوینی را برمی‌انگیزد که بر اساس آنها کلّیتهای تازه‌ای کشف می گردند و از این جهت به واقعیت خلاقی شباهت دارد که خود در مسیر تکامل، کلّیتهای تازه را به‌وجود می‌آورد. در واقع می‌توانیم پدیدهٔ خلقت را به‌عنوان روندی متوالی در

1- *Lyall Watson*

2- *Einstein - Podolsky - Rosen*

گسترش وحدتی پیچیده‌تر و متکامل‌تر در نظر آوریم و این وحدت با ادراک یگانگی اشیائی که قبلاً منفک در نظر گرفته می‌شدند، درک می‌گردد.»[1]

واقعیت چندین بُعدی

فیزیکدانی دیگر به‌نام جک سرفتی[2] در کتاب «سیستمهای انرژی روانی» چنین پیشنهاد می‌کند که تنها با پذیرفتن وجود طبقهٔ برتری از واقعیت می‌توان ارتباطی آنی بین ذرات عالم را توجیه کرد. به‌نظر وی در بُعدی ورای طبقهٔ ما اشیاء می‌توانند دارای پیوستگی بیشتر و وقایع دارای ارتباط وسیعتری باشند. و به‌همین ترتیب ارتباط اشیاء در آن بُعد از طریق بُعدی برتر از آن میسّر خواهدبود. پس با ورود به بُعدی برتر می‌توانیم مکانیزم پیوند آنی را درک کنیم.

نتیجه

فیزیکدانان معتقدند که چیزی به‌نام عنصر بنیادین وجود ندارد؛ بلکه عالم عبارتست از وحدانیتی لاینفک و بافتی وسیع از احتمالات مرتبط و درهم تنیده. تلاشهای بوهم نشانگر این است که عالم از چنین کلیّتی متجلی شده‌است. به‌نظر من، از آنجاکه ما خود اجزاء لاینفک این کُل هستیم، پس قادریم به یک وضعیت واحد وجودی دست یابیم و به کُل مبدّل شده، در نیروهای خلاقهٔ عالم، از قبیل شفای عاجل هر فردی در هر کجای عالم سهیم شویم. برخی از شفاگران به‌واسطهٔ وسعت آگاهی، و در نتیجه با بیمار یکی شدن، تا حدّ بخصوصی قادر به انجام‌دادن این کار می‌باشند.

شفاگر شدن یعنی به‌سوی این قدرت خلاقهٔ عالم حرکت کردن. قدرتی که ما با شناخت مجدد خویش و یکی‌شدن باکُل هستی، آن را به‌عنوان عشق تجربه می‌کنیم.

۱- گرچه عبارت فوق به‌نظر پیچیده می‌آید، اما نویسنده به واقعیتی ساده اشاره می‌کند. بدین معنی که خلقت خود تمامیت خود را وسعت می‌بخشد و از سویی افکاری را برمی‌انگیزد که تمامیت نوین را ادراک کنند.م.

2- *Jack Sarfatti*

سنگ زیربنای این یگانگی کنار نهادن خویش حقیر (نفس) و محدود است که بر اساس پیشینهٔ نیوتونی، یعنی در نظرگرفتن اجزاء منفک از کُل بنا شده‌است. به‌علاوه می‌بایست خود را به‌عنوان حوزه‌های انرژی به رسمیت بشناسیم. اگر بتوانیم این واقعیت را در زندگی خود با روشی علمی و ملموس درک کنیم، قادر خواهیم بود بین توّهم و حقیقتی وسیعتر تفاوت قائل شویم. همین‌که خود را به‌عنوان حوزهٔ انرژی شناسایی کنیم،آگاهی بالاتر، ارتعاشی برتر و انسجامی عظیم‌تر با ما همراه خواهد گشت.

با بهره‌گیری از الگوی سرفتی، جهان را به آنچه که در این کتاب وصف شده‌است، بسیار شبیه خواهیم‌یافت؛ یعنی جهان هاله و حوزهٔ انرژی کیهانی. در چنین جهانی در بیش از یک عالم خواهیم‌زیست. کالبدهای برتر ما (ارتعاشات برتر هالهٔ ما) از نظامی برتر نشئات می‌گیرند و با کالبدهای برتر دیگران ارتباط بیشتری دارند تا با کالبدهای فیزیکی خودمان. در حالی‌که آگاهی ما به‌سوی ارتعاشات برتر کالبدهای لطیف‌ترمان اوج می‌گیرد، ارتباط ما با یکدیگر در روندی فزاینده قرار می‌گیرد و نهایتاً با کُل عالم وحدانیت حاصل خواهیم‌نمود. اصطلاحی که سرفتی به کار برد، یعنی «تجربهٔ مجراگری» همان تجربه ارتقاء آگاهی به‌سوی ارتعاشی بالاتر است. تنها در آن وضعیت خواهیم توانست کالبدهای لطیف‌تر، آگاهی برتر و ابعاد و جهانهای مطلوب‌تری راکه در آن زندگی می‌کنیم،به‌عنوان واقعیت تجربه کنیم.

پس بیایید پدیدهٔ حوزهٔ انرژی را دقیق‌تر بررسی کنیم تا ببینیم علوم تجربی در این باره چه می‌گویند.

مروری بر فصل چهارم

۱ـ نظریه‌های علمی چه تأثیری بر شناخت ما از خویش داشته‌اند؟

۲ـ چرا نظریهٔ عالمی دارای قوانین ثابت فیزیکی، هم‌اکنون از دیدگاه ما غیرحقیقی می‌نماید؟

۳ـ نظریه ماکسول و فارادی در باب مکانیزم عالم بیانگر کدام نکتهٔ مهم است؟

۴ـارتباط مافوق سرعت نور چیست و اثر ویژهٔ آن در زندگی روزمره ما کدام‌است؟

۵ ـ فرضیهٔ حیات چندین بُعدی چگونه در توضیح حوزهٔ انرژی انسان مارا یاری می‌دهد؟

سرفصلهایی جهت اندیشیدن

۶ ـ خود را همچون هالوگرام تصور کنید. چنین وضعیتی چگونه محدودیت‌های شما را از بین می‌برد؟

فصل پنجم
تاریخچه مطالعات و تحقیقات علمی
دربارهٔ حوزهٔ انرژی انسان

اگر چه عرفا از حوزه‌های انرژی یا قالب‌های زندهٔ پلاسمایی سخنی به‌میان نیاورده‌اند، ولی طی مدتی متجاوز از پنج هزارسال، اعتقادات آنان در سراسر جهان با مشاهدات اخیر دانشمندان مطابقت دارد.

عقاید سنّتی معنوی

اعضاء تمام مذاهب از رؤیت نور در اطراف سر اشخاص سخن می‌گویند. آنان به‌واسطهٔ آدابی مذهبی مانند عبادت یا نماز به وضعیتهای توسعه یافته‌ای از آگاهی وارد می‌شوند که طی آن قابلیتهای پنهان حس برتر در آنان آشکار می‌گردد.

در باور سنّتی معنوی هند باستان ـ که در حدود پنج‌هزار سال قدمت دارد ـ از نوعی انرژی کیهانی به نام پرانا[1] سخن به‌میان می‌آید. این انرژی کیهانی، تشکیل‌دهنده و منشاء اصلی حیات قلمداد می‌شود. پرانا یا نَفَس حیات، در تمام

1- Prana

کالبدها دمیده شده، به آنها هستی می‌بخشد. یوگیها[1] با فنون تنفسی، مدی‌تیشن، یا تمرینات جسمی تلاش می‌کنند تا این انرژی را تحت تسلط خویش در آورند، و بدین وسیله هشیاری و طول عمری بسیار فراتر از حد معمول کسب کنند.

چینیان در هزارهٔ سوم پیش از میلاد، وجود نوعی انرژی زنده، به‌نام چی[2] را مسلم می‌دانستند. آنان عقیده داشتند که تمام مواد، اعم از جاندار یا بی‌جان، از این انرژی متشکل و پُر شده‌اند. چی مرکب است از دو قطب نیرو، یعنی یین[3] و ینگ[4]. وقتی این دو نیرو در تعادل هستند، دستگاه حیاتی انسان دارای تندرستی است. و هنگامی که در عدم تعادل باشند، بیماری به‌وجود می‌آید. غلبهٔ نیروی ینگ موجب فعالیت شدید اعضاء بدن، و برتری قطب یین کاهش و نقصان فعالیت را درپی دارد. هریک از دو حالت اخیر زمینه‌ساز بروز بیماری هستند. هنر باستانی طب سوزنی بر ایجاد تعادل بین یین و ینگ متمرکز است.

مکتب عرفانی یهودیت یا کالابا، که در حدود سال ۵۳۸ پیش از میلاد نُضج گرفت، به همین دو نیرو به‌عنوان نور اثیری اشاره می‌کند. در تابلوهای مذهبی مسیحیان، عیسی و سایر مقامات روحانی با سیمایی احاطه شده در نور به تصویر کشیده می‌شوند. در کتاب عهد عتیق، اشارات متعددی در بارهٔ نور اطراف انسانها و ظهور نور یافت می‌شود، امّا باگذشت اعصار، این پدیده‌ها مفاهیم نخستین خود را از دست داده‌اند. به‌عنوان مثال، میکل‌آنژ[5] در مجسمهٔ موسی، کارنائین[6] را به شکل دو شاخ نشان می‌دهد. در حالی‌که می‌بایست این مفهوم را با دو رشتهٔ نور نشان می‌داد. در زبان عبری، این لغت دارای دومعنی است؛ شاخ و نور.

جان وایت[7] در کتاب خود به‌نام «علوم آینده»، از نود و هفت فرهنگ مختلف یاد

1- Yogis

2- Chi

3- Yin

4- Yang

5- Michelangelo

6- Karnaeen

7- John White

می‌کند که پدیدهٔ هاله را با نود و هفت نام مختلف می‌شناسند.

بسیاری از مکاتب تعالیم اسرار مانند، متون باستانی ودیک[1] هندوان، الهی شناسان، کیمیاگران، دارو سازان بومی آمریکا، بوداثیان هندوستان و تبت، بودیست‌های ذن در ژاپن، مادام بلاواتسکی[2]، و رادُلف شْتاینر[3]، در زمرهٔ گروهها و افرادی هستند که حوزه انرژی انسان را با ذکر جزئیات تشریح کرده‌اند. اخیراً بسیاری از تربیت‌شدگان تعالیم نوین علمی، موفق شده‌اند نتایج مشاهدات عینی خود را به این اطلاعات بیافزایند.

باورهای سنّتی علمی:
از سدهٔ پنجم پیش از میلاد تا قرن نوزدهم

در طول تاریخ، نظریه‌ای مشتمل بر وجود نوعی انرژی کیهانی که محیط بر طبیعت و نافذ در تمام اجزاء آن است، توسط بسیاری از نظریه پردازان علوم غربی مطرح شده‌است. این انرژی حیاتی، که به‌عنوان کالبد نورانی شناخته شده‌است، نخستین بار در حدود سال ۵۰۰ پیش از میلاد، در ادبیات غرب و توسط پیروان جهان‌بینی فیثاغورثی به ثبت رسید. این دسته چنین اعتقاد داشتند که این نور می‌تواند منشاء اثرات بسیاری بر اندام‌های انسان، منجمله درمان بیماری‌ها، باشد.

عُلمایی چون بویراک[4] و لی بوالت[5] در اوایل قرن دوازدهم متوجه نوعی انرژی در انسان شدند که عامل تأثیر از راه دور در میان افراد است. آنها معتقد بودند که هر فردی به‌واسطهٔ حضور خود، می‌تواند تأثیری مطلوب یا نامطلوب بر روی دیگران باقی گذارد. پاراسلسوس[6] در قرون وسطی این انرژی را ایلیاستر[7] نامید و آن را

1- *Vedic*

2- *Madame Blavatsky*

3- *Rudolph Steiner*

4- *Boirac*

5- *Lie Beault*

۶- *Paracelsus*:(۱۵۴۱ - ۱۴۹۳) فیزیکدان سوئیسی و مصلح مذهبی.م

7- *Illiaster*

متشکل از انرژی حیات و عنصر حیات دانست. هلمونت[1]، ریاضی‌دان قرن نوزدهم، سیّالی کیهانی را که در تمام طبیعت نفوذ دارد و ماده‌ای دارای جسم یا قابل تراکم نیست، معرفی کرد. او گفت که این سیّال، روح حیات‌بخش خالصی است که در تمام کالبدها نفوذ می‌کند. لایب‌نیتز[2] که ریاضی‌دان بود گفت که عالم، ضرورتاً از عواملی تشکیل شده‌است که هریک منشاء انرژی بوده و خود محرک خویش هستند.

کیفیات دیگری از پدیده‌های انرژی کیهانی در قرن نوزدهم، توسط هلمونت و مسمر[3] مشاهده شد. این دو نفر بنیانگذار نظریهٔ مسمریزم[4] بودند که بعدها به نظریه هیپنوتیزم تبدیل شد. آنان چنین گزارش دادند که به‌وسیله این سیّال، اشیاء جاندار و بی‌جان شارژ می‌شوند و کالبدهای مادی می‌توانند از فاصله دور تأثیراتی بر یکدیگر اعمال کنند. این نظریه فرضیه‌ای را مطرح کرد که بر اساس آن وجود میدانی از انرژی که تا حدودی با حوزهٔ الکترومغناطیسی قابل قیاس است، محتمل می‌گردد.

کنت ویلهلم فون رایشن‌باخ[5]، در قرن نوزدهم، سی سال از عمر خود را صرف آزمایشهای تجربی پیرامون نوعی حوزهٔ انرژی که آن را «اُدیک»[6] نامید، نمود. وی دریافت که این انرژی، بسیاری از خصوصیات حوزهٔ الکترومغناطیسی تشریح شده توسط جیمز کلرک مکسول[7]، در قرن نوزدهم را داراست. او در عین‌حال خصوصیات منحصر به‌فردی را نیز در «اُدیک» کشف کرد و چنین نتیجه گرفت که قطبهای آهن‌ربا نه تنها نمایندهٔ قطبیت مغناطیسی، بلکه دارای قطبی منحصر به‌فرد هستند که به این میدان «اُدیک» مربوط می‌گردد. سایر اشیاء، به‌عنوان مثال، کریستالها هم بدون اینکه خاصیت مغناطیسی داشته‌باشند، دارای این میدان هستند. از دید افرادی که حواس حساستری دارند، قطبهای میدان اُدیک، نمایندهٔ

1- Helmont

2- Leibnitz

3- Mesmer

4- Mesmerism

5- Count Wilhelm Von Reichenbach

6- Odic

7- James Clerk Maxwell

مشخصات ذهنی‌ای چون، «داغ، قرمز، و نامطلوب» یا «سرد، آبی و مطلوب» هستند. علاوه بر اینها، وی نتیجه گرفت که در این مورد، قطب‌های متضاد، همانند قطبهای مغناطیسی یکدیگر را جذب نمی‌کنند، بلکه قطبهای همنام اُدیک به سوی هم جذب می‌شوند. چنانچه بعداً خواهیم دید، این یکی از مهم‌ترین خواص پدیدهٔ هاله است.

فون رایشن‌باخ رابطهٔ بین انفجارهای الکترومغناطیسی خورشید و غلظت‌های حوزهٔ اُدیک مربوط به‌هریک را بررسی کرد. وی کشف کرد که بیشترین تمرکز این انرژی در طیفهای قرمز و بنفش متمایل به آبی اشعهٔ خورشیدی است و بارهای مخالف، مفاهیم ذهنی گرما و سرما را با درجات قدرت متفاوتی تولید می‌کنند. او توانست طی یک رشته آزمایشهای کور این درجات را در یک طبقه‌بندی نوسانی قرار دهد. تمام شاخص‌های الکتریکی مثبت در افراد مورد آزمایش حس گرما را القاء نموده، عواطف نامطلوب را تولید کردند، حال آنکه شاخص‌های منفی در سمت سرد و خوشایند قرار گرفتند. درجهٔ قدرت این عواطف به موازات وضعیت آنها در جدول نوسانی تغییر می‌کرد. این دریافتهای حسی که از گرما تا سرما متغیر بودند، با رنگ‌های مختلف طیفهای قرمز تا نیلی مطابقت داشتند.

فون رایشن‌باخ دریافت که میدان اُدیک از طریق سیم، قابل انتقال است. اما سرعت حرکت آن بسیار کُند است (تقریباً ۴ متر بر ثانیه). و دیگر اینکه به‌نظر می‌رسد سرعت مذکور، بیشتربه جرم عنصر تشکیل‌دهندهٔ سیم بستگی دارد تا به درجهٔ رسانایی آن. وی همچنین کشف کرد که این انرژی نظیر حوزهٔ الکتریکی می‌تواند اشیاء را در محدودهٔ خود باردار نماید. آزمایشهای دیگری نشان دادند که بخشی از این میدان می‌تواند همانند نور از طریق عدسی متمرکز گردد، در حالی که بخشی دیگر از آن از اطراف عدسی می‌گریزد، درست همانند شعلهٔ شمعی که از اطراف موانع جریان می‌یابد. این بخش منحرف‌شدهٔ انرژی اُدیک، در برابر جریان هوا نیز مانند شعلهٔ شمع عمل‌می‌کند و چنین به‌نظر می‌رسدکه طبیعتی همچون گاز مایع دارد. آزمایشهای فوق نشان می‌دهد که میدان هاله در سرشت خود همانند سیّالات، و در بُعد انرژی همچون امواج نوری عمل می‌کند.

فون رایشن‌باخ دریافت که جریان نیروی موجود در بدن انسان تقارنی شبیه به آنچه در بلورها، در راستای محور اصلی وجود دارد، ایجاد می‌نماید. بر اساس این مدرک تجربی، او سمت‌چپ بدن را به‌عنوان قطب منفی و سمت راست را قطب مثبت می‌دانست. این امر، مفهوم باستانی چینی یین و ینگ را به ذهن متبادر می‌کند.

مشاهدات پزشکان در قرن بیستم

از مطالبی که ذکر شد، چنین نتیجه می‌گیریم که مطالعات انجام‌شده تا قرن بیستم، جهت مشاهدهٔ خصوصیات مختلف میدان انرژی اطراف انسان و سایر اشیاء طراحی شده‌بودند. از سال ۱۹۰۰ بسیاری از پزشکان نیز به این پدیده علاقمند گشتند.

در سال ۱۹۱۱ پزشکی به‌نام دکتر ویلیام کیلنر[1]، بر اساس آنچه که از پس پرده‌های رنگی و فیلترها دیده‌بود، گزارشی ارائه داد. او در سه ناحیه اطراف بدن انسان، مهی درخشان را مشاهده کرده‌بود. ۱) نزدیکترین لایه به پوست بدن به ضخامت ۰/۶ سانتیمتر، احاطه‌شده توسط لایهٔ بعدی. ۲) لایه‌ای با غلظت کمتر و به عرض ۲/۵ سانتیمتر که با زاویه‌ای عمودی نسبت به بدن، به سمت بیرون جریان دارد. ۳) لایهٔ سوم، تا حدودی دورتر، دارای درخششی زیبا و دارای مرز بیرونی نامشخص که حدوداً ۱۵/۲۵ سانتیمتر ضخامت دارد. کیلنر دریافت که شکل «هاله» بطور قابل ملاحظه‌ای از فرد به فرد، بر حسب سن و سال، جنسیت، قابلیت ذهنی، و میزان تندرستی، تغییر می‌کند. او بیماریهای معینی را به‌شکل لکّه یا بی‌نظمی‌هایی در هاله مشاهده کرد. همین امر وی را به روش تشخیص بر اساس رنگ، بافت، حجم، و شکل عمومی هاله رهنمون ساخت. کیلنر از این طریق توانست برخی از بیماریها مثل، عفونتهای کبدی، تومورها، آپاندیسیت، صرع، و نابسامانیهای روانی‌ای همچون هیستری را تشخیص دهد.

1- William Kilner

در اواسط قرن بیستم، دکتر جرج دلاوار[1] و دکتر راث دران[2] ابزار جدیدی را ابداع کردند که به‌وسیلهٔ آن تشعشعات بافتهای زنده ردیابی می‌شدند. آنها دستگاهی به‌نام تشعشع‌یاب ساختند که برای ردیابی، تشخیص و درمان از راه دور به‌کار می‌رفت و محرک آن حوزهٔ انرژی حیاتی انسان بود. قابل توجه‌ترین کار دکتر دران عکسهایی است که با استفاده از موی سر بیماران به‌عنوان آنتن گرفت. این تصاویر تکوین بیماری در بافت زنده را نشان می‌دادند. بیماریهایی چون، تومورها، کیستهای کبدی، سل ریوی، و تومورهای بدخیم مغزی. با این روش حتی یک جنین سه ماهه در رحم، عکس‌برداری شد.

روانپزشکی به‌نام دکتر ویلهلم رایش[3] که از همکاران فروید بود، در اوایل قرن بیستم به مبحث انرژی کیهانی، که آن‌را «اُرگون»[4] نامید، علاقمند گشت. وی پیرامون رابطهٔ اختلالات جریان اُرگون در کالبد انسان و بیماریهای جسمی و روانی به تحقیق پرداخت. رایش روش ویژه‌ای را در روان درمانی بنیان نهاد که تلفیقی بود از روش تحلیلی فروید برای آشکار ساختن بخش ناخودآگاه ذهن و روش فیزیکی زدودن موانع انسدادی جریان اُرگون در بدن. او توانست با آزادسازی این موانع انرژی، حالات منفی ذهنی و عاطفی را مرتفع سازد.

در خلال سالهای دههٔ ۱۹۳۰ تا دههٔ ۱۹۵۰ میلادی، رایش با استفاده از مدرن‌ترین ابزار الکترونیکی و پزشکی روز، آزمایشهای زیادی را در مورد این انرژی انجام داد. وی مشاهده کرد که این انرژی در فضا و حریم تمام اشیاء جاندار و بی‌جان در جریان است و با استفاده از میکروسکوپی قوی که به همین منظور ساخته‌شده‌بود، تشعشعات انرژی اُرگون را در اطراف موجودات ذره‌بینی تشخیص داد.

رایش انواع گوناگونی از تجهیزات فیزیکی را به منظور بررسی حوزهٔ انرژی ابداع کرد. یکی از این ابزارها نوعی خازن بود که می‌توانست انرژی اُرگون را در خود ذخیره

1- George De La Warr

2- Ruth Drown

3- Dr. Wilhelm Reich

4- Orgone

و متمرکز نماید. وی این خازن را برای القاء این انرژی به اشیاء به‌کار می‌برد. رایش متوجه شد که لوله خلاء پس از آنکه مدت زیادی در خازن شارژ شود، جریان الکتریسیته را با پتانسیلی به‌مراتب کمتر از حالت عادی منتقل می‌نماید. به‌علاوه او مدعی بود که قراردادن عنصر رادیوایزوتوپ در دستگاه خازن اُرگون، سرعت فساد هسته‌ای آن عنصر را افزایش می‌دهد.

دکتر لارنس[1] و فوبی بندیت[2] در دهۀ ۱۹۳۰ تحقیقات دقیقی در مورد هاله انجام دادند و این میدان انرژی را با سلامتی، شفا و شکوفایی معنوی مرتبط یافتند. تحقیقات این دو دانشمند نشان می‌دهد که نیروهای قدرتمند سازندۀ قالبهای اتری بنیان و اساس تندرستی و شفای بیماریها در جسم هستند و در نتیجه شناخت و ادراک این نیروها را مورد تأکید قرار می‌دادند.

پس از آنان دکتر شافیکا کاراگولا[3] متوجه رابطۀ مشاهدات روشن‌بینان با اختلالات جسمی افراد گشت. مثلاً، روشن‌بینی به‌نام دایان می‌توانست هالۀ بیمار را رؤیت نموده و اختلالات جسمی او را، از بیماریهای مغزی گرفته تا انسداد روده، بطور دقیق تشخیص دهد. مشاهدۀ این کالبدهای اتری نوعی کالبد یا میدان انرژی زنده را به‌شکل یک قالب یا زهدان آشکار می‌کند. این قالب در شکل یا شبکه‌ای درخشان که از ریسمانهای نورانی تشکیل شده‌است، در جسم فیزیکی رخنه و نفوذ می‌کند. در درون این قالب انرژی، مادۀ فیزیکی بافتهای بدن شکل می‌گیرد. در واقع زنده بودن و وجود بافتهای فیزیکی به وجود این قالبهای حیاتی بستگی دارد.

دکتر کاراگولا اختلالات چاکراها را نیز با بیماریها مرتبط یافت. به‌عنوان مثال، دایان چاکرای گلوی بیماری را بیش از حد فعال، و به‌رنگ قرمز و خاکستری تیره تشخیص داد. او با نگاه دقیق‌تر به غدۀ تیروئید، متوجه شد که بافت آن بیش از حد معمول نرم و اسفنجی است. سمت راست غده به‌خوبی قسمت چپ آن عمل نمی‌کرد. همین بیمار با روشهای معمول پزشکی مورد معاینه قرار گرفت و معلوم شد

1- Dr. Lawrence Bendit

2- Dr. Phoebe Bendit

3- Dr. Schafica Karagulla

که به بیماری Grave[1] مبتلاست. تیروئید او متورم و سمت راست آن بزرگتر بود.

دکتر دوراکانز[2] رئیس شعبه آمریکایی انجمن الهی‌شناسی، سالهای متمادی را صرف حرفهٔ پزشکی و شفاگری نموده‌است. وی در کتاب «جنبه‌های معنوی هنر شفاگری» چنین می‌نویسد که، «وقتی که میدان انرژی سالم است، دارای انتظام و استقلال می‌باشد.» و چنین ادامه می‌دهد که، «هر عضوی در بدن در میدان انرژی اتری ریتم انرژی مخصوص به‌خود را داراست. در بین حوزه‌های انرژی اعضاء مختلف بدن نوعی عمل انتقالی برقرار است که به‌شکل ریتم‌های متفاوت انرژی ظاهر می‌شود. در هنگام تندرستی، این امواج به سهولت از عضوی به عضو دیگر منتقل می‌گردند. اما هنگام بیماری، ریتم نیز مانند مراتب انرژی تغییر می‌کند. به‌عنوان مثال، محل جراحی آپاندیس در حوزهٔ انرژی قابل رؤیت است. بافتهایی که پس از جراحی در مجاورت یکدیگر قرار گرفته‌اند نسبت به قبل از عمل دارای سیستم انتقال انرژی متفاوتی هستند. در علم فیزیک این امر را مقاومت در انطباق می‌نامند. هر بافت در انطباق با بافت مجاور خود است، یعنی اینکه انرژی می‌تواند به‌سهولت در کُل اندام جریان یابد. عمل جراحی یا بیماری این انطباق فرکانسی را برهم می‌زند و در این حال انرژی به‌جای انتقال، تا حدودی به‌هدر می‌رود.»

دکتر جان پیراکس[3] بر اساس مشاهدات عینی و میزان انحراف آونگ توسط حوزهٔ انرژی، روشی را در تشخیص و درمان اختلالات روانی ابداع کرده‌است. اطلاعات حاصل از تحقیقات او در مورد حوزه انرژی با روشهای روان‌درمانی ارائه‌شده در انرژی درمانی و یافته‌های نظری ایوا پیراکس[4] تلفیق گشتند. این روش که انرژی درمانی کُر نام دارد، روشی منحصر به‌فرد بوده و عبارت است از شفایی درونی بر مبنای تمرکز بر سیستمهای دفاعی شخصیتی برای از بین بردن موانع انرژی در بدن.

۱ـ *Graves' Disease*: نوعی بیماری تیروئیدی است که دلیل آن هنوز کاملاً روشن نشده‌است، ولی گمان می‌رود که ریشهٔ آن در نقص سیستم ایمنی بدن باشد.م.

2- Dr. Dora Kunz

3- Dr. John Pierrakos

4- Eva Pierrakos

در این روش تلاش می‌گردد تا تمام کالبدها، یعنی فیزیکی، اتری، عاطفی، ذهنی و معنوی در تعادل و هماهنگی با یکدیگر قرار گیرند تا بدین‌وسیله تمام کالبدها بطور هماهنگ شفا یابند.

من از مطالب بالا و سایر تحقیقات انجام‌شده در این زمینه چنین نتیجه می‌گیرم که تابش نور به بدن با تندرستی رابطه‌ای نزدیک دارد و معتقدم که یافتن روشی برای اندازه‌گیری کمّیت این شعاعهای نور با دستگاههای استاندارد و قابل اعتماد حائز اهمیتی ویژه است، تا بدین‌وسیله این اطلاعات جهت تشخیص بالینی مورد استفاده پزشکان قرار گیرند و از انرژی مذکور برای درمان بهره‌برداری شود. من و همکارانم برای اندازه‌گیری کمیت حوزهٔ انرژی آزمایشهای زیادی انجام داده‌ایم. در یک مورد، دکتر ریچارد دابرین[1]، دکتر جان پیراکس و من مقدار نور موجود در اتاقی را در مقیاس طول موجی در حدود ۳۵۰ نانومتر، اندازه‌گرفتیم. این آزمایش در سه مرحله انجام شد؛ پیش از حضور افراد در اتاق، در خلال حضور آنها، و پس از اینکه اتاق را ترک کردند. با بررسی نتایج آزمایش متوجه شدیم که میزان نور در اتاق، به‌هنگام حضور افراد، کمی بیشتر بود. در یکی از موارد، مقدار نور در عمل کاهش یافت. در این آزمایش فردی که در اتاق حضور داشت بسیار خشمگین و در نهایت ناامیدی بود.

در تجربه‌ای دیگر که با همکاری باشگاه فراروانشناسی سازمان ملل متحد انجام یافت، توانستیم با استفاده از دستگاهی به‌نام «رنگ‌رَز»، بخشی از هاله را بر صفحهٔ تلویزیون سیاه‌وسفید بنمایش درآوریم. این وسیله قادر است غلظتهای مختلف نور اطراف بدن را به شدت تقویت نماید. در آزمایشی دیگر که در دانشگاه درکسل[2] بعمل آمد دکتر ویلهلم ایدسن[3] و کرن گستلا[4] نیز حضور داشتند. کرن گستلا روشن‌بینی بود که طی سالیان متمادی در دانشگاه دوک با دکتر راین همکاری می‌نمود. در آن‌جا موفق شدیم تا اشعهٔ لیزر ضعیفی را با توان دومیلی‌وات، به‌وسیلهٔ

1- Dr. Richard Dobrin

2- Drexel University

3- Dr. Wilhelm Eidson

4- Karen Gestla

حوزهٔ انرژی منحرف یا رقیق کنیم. تمام این جزئیات عینی امکان وجود هاله را تقویت می‌کردند اما نمی‌شد از آنان نتیجه‌ای قطعی بدست آورد. این آزمایش‌ها توسط شبکه تلویزیونی ان بی سی در سراسر کشور به نمایش درآمدند، ولی به‌دلیل فقدان بودجه ادامهٔ تحقیقات متوقف گشت.

هیروشی موتویاما[۱] توانسته‌است تشعشعات ضعیفی را در افرادی که سالیان متمادی به تمرین یوگا پرداخته‌اند، ثبت نماید. وی این کار را با بهره‌گیری از دوربین فیلمبرداری سینمایی و با فیلم دارای حساسیت بالا، در اتاقی تاریک انجام داد.

در دانشگاه لانزهو[۲] واقع در جمهوری خلق چین، دکتر زِنگ رونگ‌لیانگ[۳] با استفاده از یک دستگاه آشکارساز زیستی که از یک رگهٔ برگ متصل به دستگاه فوتوکوانتوم (دستگاه اندازه‌گیری نور با طول موج پائین) تشکیل شده‌بود، انرژی‌ای موسوم به کی یا چئی راکه از بدن انسان می‌تابد، ثبت و اندازه‌گیری نمود. وی حوزه انرژی یکی از اساتید کی‌گانگ[۴] (یکی از ورزشهای باستانی چین که برای کسب تندرستی انجام می‌شود)، و نیز یک روشن‌بین را ثبت و مطالعه کرد. دستگاه ردیاب به تشعشعاتی که به‌شکل ضربان بودند پاسخ داد. ضربان انرژی دست استاد کی‌گانگ و روشن‌بین تفاوت زیادی را نسبت به یکدیگر نشان می‌دادند.

تحقیقات انجام شده در مؤسسه انرژی اتمی سی‌نیکا[۵] در شانگهای، نشان داد که بخشی از نیروی حیاتی دست استاد کی‌گانگ، دارای فرکانس صوتی پایینی است که مانند موج متناوب حاملی با فرکانس پائین به‌نظر می‌رسد. در برخی از موارد نیز انرژی «کی» همچون جریانی از ذرات ریز به ثبت رسید. قطر این ذرات حدوداً ۶۰ میکرون و سرعت حرکتشان در حدود ۲۰ الی ۲۵ متر بر ثانیه تخمین زده‌شد.

چند سال پیش گروهی از دانشمندان مؤسسهٔ اطلاعات زیستی در شوروی

1- *Hiroshi Motoyama*

2- *Lanzhou*

3- *Dr. Zheng Rongliang*

4- *Qigong*

5- *Sinica*

کشفی را اعلام کردند بدین مضمون که موجودات زنده، انرژی‌ای به‌صورت ارتعاش از خود ساطع می‌کنند که دارای فرکانسی بین ۲۰۰۰ الی ۳۰۰۰ نانومتر می‌باشد. آنها این انرژی را «حوزهٔ زندگی» یا «پلاسمای زنده» نامیدند و کشف کردند که، آن دسته از افرادی که در انتقال وتابش انرژی زنده موفقتر هستند، دارای حوزهٔ انرژی بسیار قوی‌تر و وسیعتری می‌باشند. این یافته‌ها در آکادمی علوم پزشکی مسکو تأیید شده‌اند و با تحقیقات صورت گرفته در بریتانیا، هلند، آلمان، و لهستان در انطباق هستند.

جالب‌ترین مورد از تحقیقاتی که پیرامون هاله به‌عمل آمده‌است، به‌وسیله دکتر والری هانت[1] و سایر همکارانش در دانشگاه کالیفرنیا انجام شده‌است. در بررسی‌ای که بر روی تأثیر رالفینگ[2] بر جسم و روان انجام شده، یعنی مطالعهٔ ساختار حوزهٔ انرژی تبادلی بین اعصاب و ماهیچه‌ها و تأثیرات عاطفی مربوطه، دکتر هانت در یکسری جلسات رالفینگ، فرکانس سیگنالهای دارای میکرو ولتاژ پائین را ثبت نمود. وی برای این منظور از الکترودهایی از جنس نقره و کلرید نقره استفاده کرد که بر سطح پوست بدن قرار گرفته‌بودند. همزمان با این عمل، یعنی ثبت الکترونیکی سیگنالها، رِو روزالین برویر[3] از مرکز تحقیقات نور شفابخش واقع در گلن دایل، کالیفرنیا، به مشاهدهٔ هالهٔ ماساژ دهنده و ماساژ شونده پرداخت. مشاهدات او روی همان نوار، به‌عنوان اطلاعات الکترونیکی ثبت شدند. وی گزارش سریعی در مورد رنگ، اندازه، و حرکات انرژی چاکراها، و ابرهای تشکیل شده در هاله ارائه داد.

سپس دانشمندان الگوهای موجی شکل ثبت‌شده توسط دستگاه تجزیهٔ فوریر[4] و دستگاه سونوگرام را از لحاظ ریاضی تحلیل کردند. نتایج این دو آزمایش

1- *Dr. Valorie Hunt*

۲ـ *Rolfing*: نوعی ماساژ عمیق عضلانی که کشیدگی‌های ماهیچه‌ای و تنش‌های عاطفی را تسکین می‌دهد.م.

3- *Rev. Rosalyn Bruyere*

4- *Fourier*

بسیار قابل توجه بود. الگوهای موجی شکل متناوب و فرکانسها، دقیقاً با رنگ‌هایی که رِو برویر گزارش کرده‌بود، منطبق بودند. به‌عبارت دیگر، وقتی که رِو در موضعی رنگ آبی را تشخیص می‌داد، وجود این رنگ با ثبت الگوی موجی شکل رنگ آبی در همان موضع، توسط دستگاه تأیید می‌شد. دکتر هانت این آزمایش را با هفت قرائت‌گر هالهٔ دیگر مجدداً تکرار نمود. نتیجه همان بود. تحقیقات وسیعتر در ماه فوریهٔ سال ۱۹۸۸ مجدداً رابطهٔ نزدیک رنگ ـ فرکانس زیر را نشان داد:

(هرتز = سیکل در ثانیه)

آبی	۲۷۵ - ۲۵۰ + ۱۲۰۰ هرتز
سبز	۴۷۵ - ۲۵۰ هرتز
زرد	۷۰۰ - ۵۰۰ هرتز
نارنجی	۱۰۵۰ - ۹۵۰ هرتز
قرمز	۱۲۰۰ - ۱۰۰۰ هرتز
بنفش	۲۰۰۰ - ۱۰۰۰ + ۴۰۰ - ۳۰۰؛ ۸۰۰ - ۶۰۰ هرتز
سفید	۲۰۰۰ - ۱۱۰۰ هرتز

این باندهای فرکانسی، به‌جز باندهای اضافی قیدشده در مورد رنگ‌های آبی و بنفش، به لحاظ ترتیب، عکس رنگ‌های رنگین‌کمان هستند. این فرکانسها صحت عمل دستگاه و درستی انرژی ثبت‌شده را به‌اثبات می‌رسانند.

دکتر هانت می‌گوید،«در تاریخ مشاهده و توصیف شعاعهای هاله توسط افراد روشن بین، این نخستین مدرک واقعی الکترونیکی در مورد فرکانس، دامنهٔ نوسان و زمان آن‌است که مشاهدات مذکور را تأیید می‌نماید.»

این حقیقت که فرکانس رنگ‌های کشف شده در اینجا، با فرکانسهای حاصل از تجزیهٔ نور منطبق نیستند، این یافته را نقض نمی‌کند. وقتی این‌را درک کنیم که آنچه ما به‌عنوان رنگ می‌بینیم در واقع فرکانسهایی هستند که به‌وسیله چشم تشخیص داده‌می‌شوند و ما آنها را به‌واسطهٔ کلمات از یکدیگر متمایز می‌کنیم، آنگاه مدرکی دال بر اینکه چشم و مرکز بینایی مغز صرفاً رنگ‌های دارای فرکانس بالا را تشخیص

می‌دهند، وجود ندارد. برترین معیار تشخیص رنگ‌ها، تعبیر حس بینایی ماست؛ در حالی‌که با استفاده از دستگاههای حساستر و روش‌های پیشرفتهٔ ثبت و تبدیل علائم، این اطلاعات که در ابتدا فرکانسهای تا ۱۵۰۰ هرتز را نشان می‌دادند، احتمالاً دربرگیرندهٔ بسامدهای بسیار بالاتری نیز می‌باشند.

مطلب دیگری که دکتر هانت گفت این بود که، «چاکراها غالباً دارای همان رنگ‌هایی بوده‌اند که در مکتوبات متافیزیکی بدان اشاره شده‌است، یعنی، کوندالینی: قرمز، چاکرای خاجی: نارنجی، شبکهٔ خورشیدی: زرد، قلب: سبز، گلو: آبی، چشم سوم: بنفش، و تاج: سفید. فعالیت یک چاکرا ظاهراً موجب فعال شدن چاکرای دیگر می‌شد، و در این میان، چاکرای قلب همواره فعال‌ترین بود. افراد تحت آزمایش، عواطف، تصورات، و خاطرات بسیاری را تجربه نمودند که هر یک با ماساژ قسمتهای مختلف بدن ارتباط داشت. با بررسی این نتایج به‌نظر می‌رسد که تجربیات گذشته در بافتهای بدن ذخیره می‌شود.»

به‌عنوان مثال، وقتی که عمل رالفینگ روی پای کسی انجام می‌شود، امکان دارد او تجربهٔ دوران کودکی، هنگامی‌که نشستن روی لگن را می‌آموخت، مجدداً بیاد آورد و عملاً در آن زندگی کند. وی نه تنها آن خاطره را به‌یاد می‌آورد، بلکه به لحاظ عاطفی مجدداً آن‌را تجربه می‌کند. بسیاری از اوقات والدین تلاش می‌کنند تا نشستن روی لگن را به کودک بیاموزند، در حالی‌که هنوز طفل قدرت کنترل ارادی عضلهٔ سفنکتر[1] را به‌دست نیاورده‌است. از آنجا که او قادر نیست کنترل فیزیولوژیکی این عضله را در دست گیرد، با وارد آوردن فشار به عضلات ران سعی می‌کند تا این کمبود را جبران نماید. این عمل مقدار زیادی کشیدگی و فشار را در بدن طفل به‌وجود می‌آورد. چه‌بسا این کشیدگی عضلات در تمام طول زندگی، یا تا هنگامی که عمل رالفینگ یا انرژی درمانی انجام گردد، باقی بماند. وقتی که کشیدگی عضلات از بین رود، خاطرهٔ مربوطه نیز محو می‌گردد. یک نمونهٔ دیگر در این مورد

۱ـ *Sphincter* : عضلهٔ انتهای رودهٔ بزرگ، در ناحیهٔ مخرج، که انقباض ارادی آن موجب عمل دفع میگردد.م.

انقباض در عضلات کتف است که اکثر ما بدان مبتلائیم. این انقباض در اثر ذخیره کردن احساس ترس یا عصبیت در ناحیهٔ شانه‌ها به‌وجود می‌آید. از خود بپرسید که، آنچه که می‌ترسید مبادا قادر به انجام آن نباشید، چیست؟ یا اینکه، در صورتی که در انجام آن موفق نشوید، فکر می‌کنید چه رخ خواهدداد؟

نتیجه گیری

چنانچه هاله را به‌عنوان مجموع حوزه‌های انرژی یا تشعشعات بدن تعریف کنیم، می‌بینیم که بسیاری از زیرمجموعه‌های هالهٔ انسان در آزمایشگاه اندازه‌گیری شده‌اند؛ منجمله، الکتریسیتهٔ ساکن، مغناطیس، الکترو مغناطیس، صوت، حرارت و وجه بصری آن. تمام این مقادیر با اعمال معمول فیزیولوژیکی بدن در ارتباط هستند و حتی از این نیز فراتر رفته موجبات اعمال سایکوسوماتیک انسان را نیز فراهم می‌آورند.

مقادیر برآورد شده توسط دکتر هانت، نشانگر فرکانسهای خاصی برای هریک از رنگ‌های هاله می‌باشند. شاید این فرکانسها دارای فراطیف‌های بالاتری نیز باشند که به‌دلیل محدودیتهای ابزار آزمایشگاهی مورد استفاده در این سنجش، ثبت نشده‌اند.

اجزاء فهرست شده در بالا نشان می‌دهند که حوزهٔ انرژی انسان ذاتاً ذره‌ای بوده و دارای حرکتی سیالی، مانند جریان هوا یا آب می‌باشد. این ذرات بسیار کوچکند و بر اساس برخی از تحقیقات انجام‌گرفته، حتی از اتم کوچکترند. هنگامی‌که ذرات ریز باردار در حرکتی دسته‌جمعی به شکل ابر ظاهر می شوند، معمولاً فیزیکدانان این مجموعه را پلاسما می‌نامند. پلاسما از قوانین فیزیکی معینی تبعیت می‌کند، و این امرموجب می‌شود که فیزیکدانان آن را حالتی بین انرژی و ماده در نظر گیرند. بسیاری از ویژگی‌های حوزهٔ انرژی انسان که در آزمایشگاهها اندازه‌گیری شده‌اند، نظریهٔ وجود حالت پنجمی از ماده را پیش می‌کشد که برخی از دانشمندان آن‌را بیوپلاسما می‌نامند.

مطالعات فوق نشان می‌دهد که الگوی معمول برای بدن انسان که شامل

دستگاههای مختلف، مانند دستگاه گوارش است، کافی نیست، بلکه می‌بایست مدلی دیگر براساس حوزهٔ انرژی که سازماندهی بدن را برعهده دارد، ساخته‌شود. مدلی مبتنی بر یک حوزهٔ پیچیده الکترومغناطیسی، منظور فوق را کاملاً برآورده نمی‌سازد، زیرا بسیاری از پدیده‌های روانی موجود در هاله، مانند یادآوری اندک یا هشیاری کامل نسبت به وقایع زندگی‌های گذشته، را نمی‌توان به‌وسیلهٔ این مدل تشریح کرد.

بر اساس اظهارات دکتر والری هانت، «مدل مورد نظر را می‌توان از بُعد کوانتوم، انرژی نشئات گرفته از طبیعت اتمی سلولهای بدن فعال در نظر گرفت که تمام بافتها و دستگاههای بدن را دربر می‌گیرد.» به‌نظر او مدلی هالوگرافیک از حوزهٔ انرژی انسان می‌تواند الگوی مناسبی باشد، «به‌نظر می‌رسد که با فراگیر شدن مفهوم هالوگرام در تحقیقات مربوط به علم فیزیک و مغز انسان، تصویر فلکی حقیقی و یگانه‌ای از واقعیت هستی به‌وجود خواهدآمد که مستلزم ارائه تفسیری نوین از یافته‌های زیست‌شناسی در بُعدی نوین می‌باشد.»

مری‌لین فرگوسن[1] در نشریهٔ «مغز و ذهن» چنین اظهار نمود که، «مدل کامل مورد نظر، به‌عنوان یک «الگوی فراگیر» تشریح شده‌است؛ نظریه‌ای تمام و کمال که کل جهان شگفت‌انگیز و بکر علوم‌تجربی و معنوی را تسخیر خواهدکرد. بالاخره نظریه‌ای یافت شد که فیزیک و زیست‌شناسی را در یک دستگاه غیربسته[2] با یکدیگر پیوند دهد.»

مروری بر فصل پنجم

۱ـ حوزهٔ انرژی انسان چگونه مورد سنجش واقع شد؟

۲ـ انسان برای نخستین بار چه هنگام از پدیدهٔ هاله آگاه شد؟

۳ـ در قرن نوزدهم، نخستین بار چه کسی و در چه زمانی هاله را مشاهده کرد؟

1- Marilyn Ferguson

2- Open System

۴ـ پدیدهٔ هاله به چه لحاظ فراتر از دانسته‌های علمی روز قرار دارد؟

۵ـ از دیدگاه علوم تجربی و نظری روز، مدلی که بتواند پدیدهٔ هاله را به‌درستی نشان دهد، کدام است؟

فصل ششم
حوزهٔ انرژی کیهانی

هنگامی که بزرگ شدم و مجدداً حوزه‌های انرژی حیات را مشاهده کردم، دچار سردرگمی و تردید شدم. در آن بُرهه، هنوز به نوشته‌هایی که در فصل قبلی مورد اشاره قرار گرفتند و هدایتهای درونی‌ای که در فصل سوم عنوان شد، دسترسی نداشتم. البته، به عنوان یک دانشمند از وجود حوزه‌های انرژی مطلع بودم، اما آن اطلاعات، غیرشخصی و تبیین‌شده توسط فرمولهای ریاضی بودند. آیا واقعیت داشتند؟ آیا مفهوم خاصی داشتند؟ آیا آن تجربیات را خود خلق کرده‌بودم؟ آیا تنها محصول آرزوهای من بودند یا تجربهٔ بُعدی دیگر از واقعیت بودند؛ بُعدی که دارای مفهوم و نظام بود و در درک وقایع کنونی زندگی‌ام و در واقع، درک تمامیت هستی مفید بود؟

در بارهٔ معجزات اعصار گذشته مطالبی خوانده‌بودم، اما همه آنها در گذشته و برای افرادی که من نمی‌شناختم رخ داده‌بودند. به‌نظر می‌رسید بسیاری از آنان نقل‌قول و خیالبافی هستندو آن وجه وجودی من که فیزیکدان بود خواستار مشاهدهٔ تجربی و مقایسهٔ شواهد و مدارک بود تا بدین وسیله این پدیده را اثبات و درستی یا نادرستی آن را کشف کند. بنابراین آغاز به گردآوری اطلاعات، یعنی تجربیات

شخصی نمودم؛ تا ببینم آیا این اطلاعات همچون جهان فیزیکی در قالب و نظامی منطقی می‌گنجد یا نه. من نیز چون اینشتین معتقد بودم که، «خداوند امور کیهان را به تصادف واگذار نمی‌کند.»

چنین دریافتم که پدیده‌هایی که مشاهده می‌کنم از بسیاری جهات با جهانی که می‌شناسم شباهت دارند. جهانی که از لحاظ قالب، شکل و رنگ به‌خوبی انتظام یافته و نیز به‌روشنی بر اساس روابط علت و معلول استوار است. اما همیشه چیزی به‌صورت ناشناخته، غیر قابل توضیح، و رمزآلود وجود داشت. دریافتم که بدون اسرار ناشناخته، زندگی چقدر کسالت‌آور می‌بود. اسراری که پیش روی‌مان در رقصند، در گذر از... چه چیز؟ زمان و مکان؟ پیش از این چنین می‌اندیشیدم. اکنون می‌دانم که ما به‌واسطهٔ اندیشه، عواطف، حواس، بودن، محوشدن، و مجدداً فردیت یافتن، «واقعیت» فردی خود را تجربه می‌کنیم تا مجدداً روح در رقصی بی‌پایان از استحاله، شکل گیرد، رشد کند و به‌سوی خدا پیش رود.

آنچه که مشاهده کردم، با مطالب بسیاری از کتب مکاتب اسراری که پیرامون موضوع هاله نوشته شده‌اند، مطابقت داشت. رنگ‌ها، نوع حرکات، اشکال و قالبها یکی بودند. بیشتر مطالبی که می‌خواندم، معمولاً پس از مشاهداتم بود، گویی دستی نادیدنی می‌خواست اطمینان حاصل کند که ابتدا پدیده‌ای را تجربه کنم و سپس در مورد آن مطالعه نمایم، تا هیچگونه تصور ذهنی مربوط به مطالعاتم در تجربیات نقش نبندد. اکنون به وجود مرشدی درونی اعتقادی راسخ دارم. تجربه‌ای که همچون نغمه‌ای در تمام لحظات عمرم با من بوده و زندگی‌ام را تحت نفوذ دارد و در حالی‌که من به‌عنوان یک انسان رشد کرده، به شکوفایی می‌رسم، همواره مرا به‌سوی تجربه و آموزش بعدی هدایت نموده‌است.

تمرینی جهت «مشاهدهٔ» حوزه‌های حیات وانرژی کیهانی

سهل‌ترین راه برای دیدن حوزهٔ انرژی کیهانی عبارتست از دراز کشیدن در

وضعیتی راحت روی چمن، در یک روز زیبای آفتابی، و خیره شدن به آسمان آبی. پس از مدتی خواهید توانست حبابهایی از اورگن[۱] را که دارای حاشیه‌هایی لرزان هستند مشاهده کنید. این حبابها ظاهراً همچون گویهای سفید و ریزی هستند که گاهی دارای لکه سیاهی نیز می‌باشند و به‌مدت یکی دو ثانیه ظاهر شده، اثری به‌جای می‌گذارند و سپس مجدداً ناپدید می‌گردند. هنگامی که این عمل را ادامه داده، قدرت بینایی خود را گسترش دهید، به‌تدریج تمامی حوزهٔ انرژی را خواهید دید که با ریتمی هماهنگ می‌تپد. در روزهای آفتابی این حبابهای کوچک انرژی شفافند و به‌سرعت حرکت می‌کنند، حال آنکه در روز ابری کِدرتر و دارای سرعتی کمتر بوده، تعدادشان تقلیل می‌یابد. در هوای آلودهٔ شهرها تعدادشان بازهم کمتر، رنگشان تیره، و دارای حرکتی بسیار کُند می‌باشند. در چنین شرایطی بار الکتریکی آنها به‌حدّ کفایت نیست. بیشترین و درخشان‌ترین حبابهایی که دیده‌ام در کوههای آلپ کشور سوئیس بوده‌است، یعنی مکانی که روزهای آفتابی زیادی دارد و توده‌های ضخیم برف همه‌جا را پوشانده‌است. واضح است که آفتاب حبابها را شارژ می‌کند.

حالا نگاهتان را به نوک درختان، که آسمان در زمینهٔ آن قرار دارد، بدوزید. احتمالاً مهی به‌رنگ سبز در اطراف برگها خواهید دید. باکمی دقت متوجه می‌شوید که در درون این مه حبابی وجود ندارد. ولی اگر دقیقتر بنگرید، می‌بینید که در حاشیهٔ مه مذکور، حبابها تغییر شکل داده به‌درون هالهٔ درخت جاری شده، در آنجا ناپدید می‌گردند. واضح است که هالهٔ درخت حبابهای کوچک را جذب می‌کند. رنگ سبز اطراف درخت در دورهٔ برگ زایی بهار و تابستان به‌وجود می‌آید. در اوایل بهار بیشتر درختان هاله‌ای به‌رنگ قرمز مایل به صورتی کم‌رنگ دارند که شبیه رنگ قرمز جوانه‌های درختان است.

با نگاهی دقیق به یک گیاه آپارتمانی، پدیدهٔ مشابهی را خواهید دید. گیاه را زیر نوری درخشان و در زمینه‌ای تاریک قرار دهید. در این وضعیت می‌توانید خطوطی به‌رنگ سبز متمایل به آبی را روی برگها و در جهت رشد گیاه، درحال درخشش

۱- *Orgone*: به فصل پنجم مراجعه شود.م.

ببینید. این خطوط بطور ناگهانی برق می‌زنند و سپس به آرامی کم‌رنگ می‌شوند و مجدداً برق می‌زنند، اما احتمالاً این‌بار در قسمتی دیگر از گیاه. خطوط انرژی فوق نسبت به دست شما یا یک تکّه بلور که بدانها نزدیک کنید عکس‌العمل نشان می‌دهند. وقتی بلور را از گیاه دور نمائید، می‌بینید که هالهٔ گیاه و هالهٔ بلور کشیده می‌شوند تا ارتباط خود را حفظ کنند. آنها مانند تافی کش می‌آیند. (شکل ۱ ـ ۶)



شکل ۱ـ۶ : اثر سنگ بلور بر هالهٔ گیاهان

یکبار تلاش کردم تا پدیدهٔ شبح برگ را رؤیت کنم، پدیده‌ای که در روش عکاسی‌ای موسوم به کرلین[1] کاملاً شناخته شده‌است. با روشهای عکاسی کرلین، توانسته‌اند تصویری از یک برگ کامل را ثبت کنند، در حالی‌که نیمی از برگ اصلی بریده شده‌بود. من هالهٔ چنین برگی را مشاهده نمودم. رنگ آن آبی روشن بود. وقتی که قسمتی از برگ را بریدم هالهٔ برگ به‌رنگ ارغوانی درآمد. از گیاه فاصله گرفتم و به خاطر عملم از آن عذرخواهی کردم. هنگامی که پس از دو دقیقه رنگ آبی روشن دوباره تشکیل شد، علائم مشخصی در قسمت بریده‌شده به‌وجود آمده‌بود، به همان وضوحی که در عکسهای کرلین دیده‌بودم.(شکل ۲ ـ ۶).

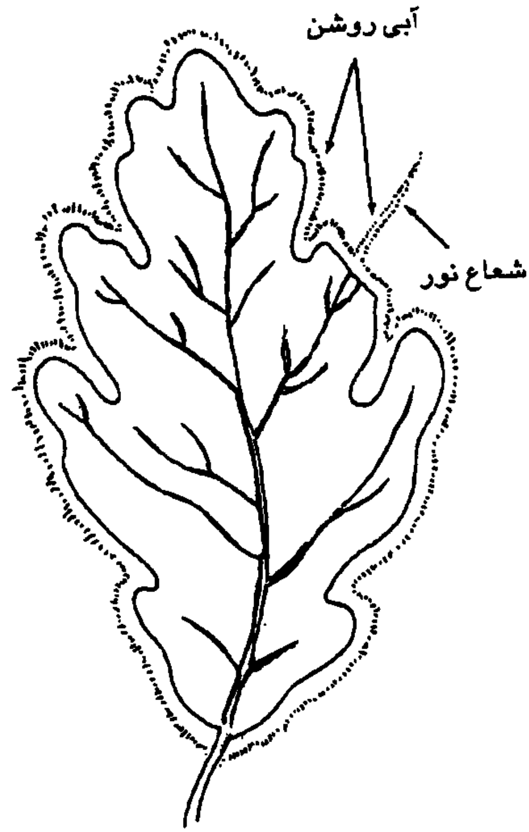
اشیاء بی‌جان نیز دارای هاله می‌باشند. بیشتر لوازم شخصی انسان تحت تأثیر انرژی صاحب خود قرار گرفته، همان انرژی را منعکس می‌کنند. جواهرات یا بلورها هاله‌هایی جالب توجه با لایه‌های مختلف و الگوهای پیچیده از خود نشان می‌دهند که می‌تواند در امر شفاگری مورد استعمال واقع شود. به‌عنوان مثال یاقوت کبود[2] دارای هاله‌ای به‌رنگ طلایی است و شعاعهای زرین از نقاط برش خوردهٔ طبیعی آن ساطع می‌گردند.

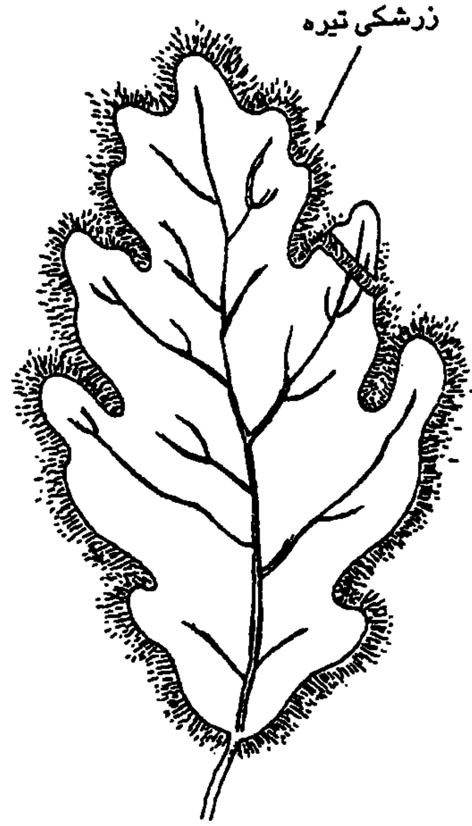
ویژگیهای حوزهٔ انرژی کیهانی

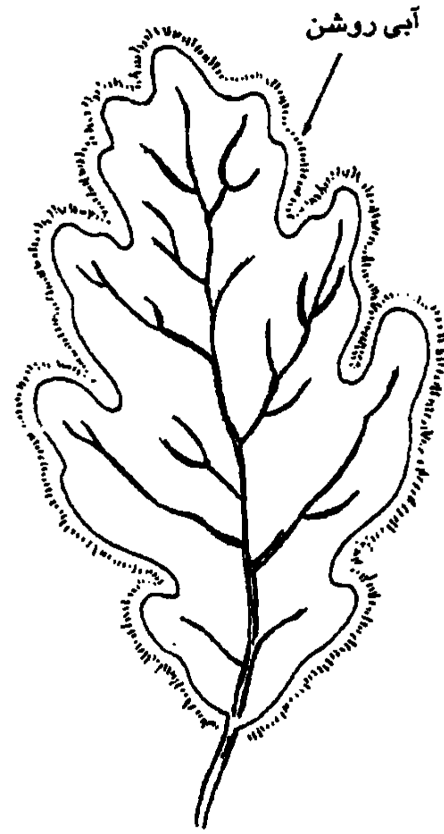
همانطور که در فصل پنجم گفته‌شد، حوزهٔ انرژی کیهانی در طی قرون و اعصار شناسایی و مشاهده شده‌است. تحقیقات انجام‌شده در این زمینه را می‌توان تا ابتدای تاریخ تمدن ردیابی نمود. هر تمدنی نامی بخصوص برای حوزهٔ انرژی برگزیده‌بود و از دیدگاه خاص خود بدان می‌نگریست. هریک از این تمدنها در تشریح مشاهدات خود، ویژگیهای اساسی مشابه با توصیفات دیگران را می‌یافت. با گذشت زمان و تکامل روشهای علمی، تمدن غرب توجه بیشتری را به تحقیقات در این امر مبذول نمود.

1- Kirlian

2- Amethyst







شکل ۲_۶ : بررسی پدیدهٔ «شبح» در برگ گیاهان

با پیشرفت هنر طراحی ابزار علمی، خواهیم توانست کیفیات دقیقتر و ظریف‌تری را در مورد حوزهٔ انرژی کیهانی مورد سنجش قرار دهیم. به‌واسطه این تحقیقات می‌توان حدس زد که احتمالاً حوزهٔ انرژی کیهانی از انرژی‌ای تشکیل شده‌است که پیش از این علوم غرب قادر به کشف ماهیت آن نبوده‌اند، و یا از عنصری ساخته شده‌است که از آنچه ما آن‌را ماده می‌نامیم، لطیف‌تر می‌باشد. اگر ماده را به‌عنوان انرژی تراکم یافته تعریف کنیم، احتمالاً حوزهٔ انرژی کیهانی از عنصری تشکیل شده‌است که در حد واسط قلمرو آشنای فعلی ماده و انرژی قرار دارد. چنانکه دانستیم، برخی از دانشمندان از پدیدهٔ انرژی کیهانی با نام بیوپلاسما یاد می‌کنند.

دکتر جان وایت[1] و دکتر ستنلی کریپنر[2] ویژگیهای بسیاری را برای حوزهٔ انرژی کیهانی قائل هستند: انرژی کیهانی در تمام فضا نفوذ می‌نماید، اشیاء جاندار و بی‌جان، و همه چیز را به‌هم مربوط می‌کند، از یک شیء به شیء دیگر جریان می‌یابد، برخلاف سایر پدیده‌ها، با دور شدن از مبدأ، تراکم آن افزایش می‌یابد. همچنین از قانون القائی پیروی می‌کند. این پدیده هنگامی رخ می‌دهد که به یک دیاپازون ضربه‌ای وارد می‌آوریم و دیاپازونی که در کنار آن قرار دارد با همان فرکانس صوتی به ارتعاش در می‌آید.

مشاهدات بصری آشکار می‌کنند که حوزهٔ مذبور در یک رشته از نقاط هندسی، نقاط مجزای نور ضربانی، مارپیچها، شبکه‌های خطی، جرقه‌ها و ابرها، به‌شدت دارای انتظام است. این انرژی دارای طپش است و می‌توان با بهره‌گیری از حس برتر آن را لمس کرد، چشید، بویید، شنید و دید.

محققین این رشته معتقدند که حوزهٔ انرژی کیهانی در اساس دارای خصیصهٔ تصاعدی است. این اصطلاح به معنی کنش تسلسلی و آنی اجزاء منفکی است که در صورت یکی شدن، اثر کمّی بیشتری از خود به‌جای می‌گذارند؛ یعنی در مقایسه با هنگامی که به‌صورت منفرد در نظر گرفته شوند. این خصیصه با پدیده انتروپی[3] در

1- *Dr. John White*

2- *Dr. Stanley Krippner*

3- *Entropy*

تضاد است. این اصطلاح برای تشریح پدیدهٔ زوال تدریجی به‌کار می‌رود. پدیده‌ای که بدین وسعت در عالم فیزیکی مشاهده می‌کنیم؛ یعنی اضمحلال قالب و نظام. حوزهٔ انرژی کیهانی به ماده انتظام بخشیده، قالب‌ها را می‌سازد و علی‌الظاهر در سطحی فراتر از ابعاد سه‌گانه نیز وجود دارد. هر تغییری در این حوزه،تحولی در جهان ماده را نیز به دنبال دارد. حوزه انرژی کیهانی همواره با نوعی آگاهی همراه است که مقدار آن بین دو قطب بسیار پیشرفته و بسیار بدوی در نوسان است. آگاهی بسیار پیشرفته با «ارتعاشات بیشتر» و سطوح برتر انرژی همراه است.

بنابراین درمی‌یابیم که حوزهٔ انرژی کیهانی، از جهاتی با هرآنچه که در طبیعت می‌بینیم تفاوت چندانی ندارد. با وجود این، صفات آن موجب می‌گردند که برای درک تمام خواص آن ذهنمان را به‌کار گیریم. در برخی سطوح، این حوزه پدیده‌ای «طبیعی» است. مانند نمک یا سنگ. در اینگونه موارد حوزه مذکور خواصی دارد که به‌وسیله روشهای معمول علمی قابل تشریح هستند. از سوئی دیگر چنانچه در سرشت آن تفحص بیشتری صورت دهیم، توجیهات معمول علمی برای درک آن کفایت نمی‌کنند و به پدیده‌ای موهوم مبدل می‌گردد. گاهی گمان می کنیم که آن‌را در کنار الکتریسیته و سایر پدیده‌های نه چندان غیر معمول، در جای درستی قرار داده‌ایم؛ اما سپس مجدداً از دست ما می‌گریزد و ما را به‌فکر وا می‌دارد که، «ماهیت حقیقی آن چیست؟» ولی از اینها گذشته «خود الکتریسیته چیست؟»

حوزهٔ انرژی کیهانی از محدودهٔ سه بُعدی فراتر است. این به‌چه معنی است؟ دارای خصیصهٔ تصاعدی بوده، سازندهٔ قالبهای فیزیکی است. این با اصل دوم ترمودینامیک مغایرت دارد که می‌گوید؛ فساد همواره میل به‌گسترش دارد و اختلال در کیهان روندی روبه رشد است و باز می‌گوید که نمی‌توان بیش از مقداری که به یک جسم انرژی داده می‌شود، از آن انرژی دریافت نمود. انرژی دریافتی همواره از انرژی داده‌شده کمتر است. (ماشین کامل هنوز ساخته نشده‌است.) ولی در مورد حوزهٔ انرژی کیهانی اینچنین نیست. این حوزه علی‌الظاهر همواره درحال تولید هرچه بیشتر انرژی می‌باشد و همیشه همچون منبعی بی‌پایان لبریز باقی می‌ماند. تفاوتی

ندارد که چه مقدار انـرژی از آن بـرمی‌داریـم. ایـنها مـفاهیمی هـیجان‌انگـیز بـوده، چشم‌اندازی بسیار امیدبخش از آینده را ترسیم می‌نمایند؛ و این در حالی است که ما بطور روزافزون در معرض بدبینی‌های عصر اتم هستیم. شاید روزی فرا رسد که قادر به ساختـن دستگاهی شویم که انرژی کیهانی را به مصرف برساند. در ایـن صـورت بدون مورد تهدید قرار گرفتن یا صدمه زدن به خود، هرقدر انرژی که بخواهیم در دسترس خواهیم داشت.

مروری بر فصل ششم

۱ـ هاله چیست؟

۲ـ آیا سکه هاله دارد؟

۳ـ چه چیز هاله ندارد؟

۴ـ حوزهٔ انرژی کیهانی را توضیح دهید.

فصل هفتم

حوزهٔ انرژی یا هالهٔ انسان

حوزهٔ انرژی انسان، که با زندگی بشر ارتباطی تنگاتنگ دارد، تجلی حوزهٔ انرژی کیهانی است. این حوزه را می‌توان به کالبدی نورانی تشبیه نمود که جسم فیزیکی را احاطه نموده، در آن نفوذ می‌نماید و تابش آن متأثر از خصوصیاتش بوده، غالباً هاله نامیده می‌شود. این حوزه بخشی از حوزهٔ انرژی کیهانی است که با اجسام همراه می‌گردد. این امر در مورد حوزهٔ انرژی انسان نیز صادق است. محققین بنابر مشاهدات خود، مدل‌هایی نظری از حوزه انرژی ساخته‌اند و آن را به چندین لایه تقسیم نموده‌اند. هریک از این لایه‌ها را گاهی کالبد نیز می‌خوانند. کالبدهای مذکور بر یکدیگر محیط بوده و به‌ترتیب بر هم تأثیر می‌گذارند. هر کالبد از کالبد قبلی لطیفتر بوده و نسبت به آن دارای ارتعاشات برتری است.

تمرینی برای مشاهدهٔ حوزهٔ انرژی انسان

ساده‌ترین طریق برای مشاهدهٔ حوزهٔ انرژی انسان، روشی است که در اینجا ذکر می‌گردد. چنانچه در جمعی حضور دارید، دایره‌ای تشکیل دهید و دست یکدیگر را بگیرید. بگذارید انرژی موجود در هاله شما در دایره به گردش درآید. برای مدتی این

جریان ضربانی را حس کنید. جهت گردش این جریان کدام است؟ از فردی که در کنار شما ایستاده بپرسید که جهت از کدام سو است. آیا برداشت‌های شما باهم مطابقت دارند؟

حال بدون تغییر وضعیت یا حرکت دادن دستهایتان، جریان انرژی را متوقف کنید. مدتی آن‌را در حالت سکون نگاه دارید. این کار را همگی در آن واحد انجام دهید. سپس بگذارید مجدداً جریان برقرار گردد. دوباره سعی کنید. آیا متوجه تفاوت این دو حالت می‌شوید؟ کدام حالت دلپذیرتر است؟ حالا همین عمل را با یک نفر انجام دهید. در مقابل یکدیگر نشسته، کف دستها را روی‌هم بگذارید. اجازه دهید انرژی به‌صورت طبیعی جریان یابد. جهت آن کدام است؟ انرژی را از کف دست چپ به بیرون بفرستید و بگذارید از دست راست وارد شود. سپس عکس این حالت را امتحان کنید. حالا جریان را متوقف نمائید، سپس سعی کنید آن‌را از هردو دست خود به بیرون جاری کنید. و پس از آن با هردو دست انرژی را به داخل بکشید. رانش به بیرون، کشش به درون، و توقف، سه راه اساسی کنترل انرژی در جلسهٔ درمانی هستند. آنها را تمرین کنید.

حالا دستانتان را رهاکنید و بین آنها پنج الی ۱۲ سانتی‌متر فاصله ایجاد کنید. به آرامی دستانتان را به عقب و جلو حرکت دهید و فضای بین دستانتان را با نفر پهلوئی کم و زیاد کنید. جسمی را بین دستانتان بسازید. آیا آن را حس می‌کنید؟ چه احساسی به‌شما دست می‌دهد؟ حالا دستانتان را بین ۲۰ الی ۲۵ سانتیمتر از یکدیگر دور کنید. سپس آن‌ها را به آرامی به طرف یکدیگر بیاورید تا جائی که حس کنید فشاری دستانتان را به عقب می‌راند، به گونه‌ای که ناچارید کمی نیرو بخرج دهید تا آنها را به هم نزدیک نمائید. در این وضعیت، لبه‌های یکی از کالبدهای انرژی‌تان با یکدیگر تماس یافته‌اند. اگر فاصله دستانتان ۲/۵ الی ۳ سانتیمتر است، تماس یادشده بین کالبدهای اتری است. (اولین لایهٔ هاله). اگر این فاصله در حدود ۷/۵ الی ۱۰ سانتیمتر است، حاشیهٔ کالبدهای عاطفی شما با یکدیگر تماس یافته‌اند. (دومین لایه). حالا با دقت بسیار دستانتان را به هم نزدیک کنید تا بتوانید عملاً

دولبهٔ کالبد عاطفی خود را با یکدیگر تماس دهید، یا به‌عبارتی دیگر حوزهٔ انرژی دست راستتان پوست دست چپتان را لمس نماید. کف دست راست را در حدود ۲/۵ سانتیمتر به کف دست چپ نزدیک کنید. در این حال حاشیهٔ حوزهٔ انرژی‌تان، پشت دست چپ را لمس نموده، در آن ناحیه احساس سوزش و خارش می‌کنید. در این وضعیت حوزه انرژی دست راستتان از درون دست چپ عبور نموده‌است!

اکنون مجدداً دستانتان را جدا کرده، در حدود ۱۷/۵ سانتیمتر فاصله دهید. انگشت اشارهٔ دست راستتان را به‌سوی کف دست چپ نشانه بگیرید. اطمینان حاصل کنید که نوک انگشت در حدود ۲/۵ الی ۳/۵ سانتیمتر از کف دست چپ فاصله داشته‌باشد. حالا روی کف دستتان دایره‌ای فرضی بکشید. چه احساسی دارید؟ غلغلک؟ این چیست؟

با کم کردن نور اتاق، دستانتان را به گونه‌ای در مقابل هم قرار دهید که نوک انگشتان در برابر یکدیگر باشند. فاصله دستها از صورت باید حدوداً ۶۰ سانتیمتر باشد. دقت نمائید که زمینهٔ دیدتان دیواری نسبتاً سفید باشد. چشمان خود را به آرامی در فضای بین انگشتان متمرکز کنید. بین انگشتان باید حدوداً ۳/۵ سانتیمتر فاصله باشد. به نور درخشانی نگاه نکنید. بگذارید چشمانتان آرام گیرند. چه می‌بینید؟ انگشتان را به هم نزدیک و سپس از هم دور نمائید. در فضای بین انگشتان چه روی می‌دهد؟ در اطراف دستها چه می‌بینید؟ به آرامی یک دست را بالا و دیگری را پائین بیاورید تاانگشتان دیگری در مقابل یکدیگر قرار گیرند. حالا چه اتفاقی افتاد؟ در حدود ۹۵٪ از افرادی که این تمرین را انجام می‌دهند، چیزی را رؤیت می‌کنند. هرکس چیزی را احساس می‌کند. برای یافتن پاسخ پرسشهای بالا به آخر فصل مراجعه نمائید.

پس از انجام تمریناتی که ذکر شد و تمرینات فصل ۹ که برای رؤیت حوزه انرژی دیگران تنظیم شده‌اند، به‌تدریج خواهید توانست چند لایه نخستین هاله را آن گونه که در شکل الف ۱ ـ ۷ نشان داده شده‌است، رؤیت نمائید. بعدها، وقتی که به دیدن لایه‌های اولیه عادت کردید، می‌توانید تمرینات حس برتر را که در فصول ۱۷، ۱۸، و

۱۹ درج شده‌است، انجام دهید. با بازشدن تدریجی چشم سوم (چاکرای ششم)، خواهید توانست سطوح برتر هاله را مشاهده نمائید. (تصویر ۱ ـ ۷ ب)

اکنون که تعداد زیادی از شما خوانندگان گرامی، سطوح پست‌تر هاله را لمس کرده، دیده و تجربه نموده‌اید، بیائید آنها را تشریح کنیم.

تشریح کالبدهای هاله

افرادی که هاله را رؤیت کرده‌اند، برای تشریح آن روشهای بسیاری را به‌کار برده‌اند. در تمام این روشها هاله به لایه‌هایی تقسیم گشته، بر اساس مکانها، رنگ‌ها، درجهٔ شفافیت، شکل، غلظت، درصد سیّالیت، و عملکرد تشریح شده‌است. هریک از روشها با نوع استفاده از هاله رابطه‌ای مستقیم دارد. دو روشی که بیش از سایر طرق به روش من شباهت دارند، روش جک شوارتز[1] و رِو روزالین برویر[2] هستند. جک شوارتز در کتاب خود به‌نام «دستگاههای انرژی انسان» بیش از هفت لایه را شناسایی کرده‌است. رِو روزالین برویر در مرکز نور شفابخش کالیفرنیا در گلن دیل[3] مشغول به کار است؛ سیستم او هم هفت لایه‌ای است و در کتاب «چرخه‌های نور، تحقیقی پیرامون چاکراها»، از این سیستم سخن گفته‌است.

هفت لایهٔ حوزهٔ انرژی انسان

در برهه‌ای که به امر مشاوره و شفاگری اشتغال داشتم، هفت لایه را شناسایی نموده‌ام. در ابتدا صرفاً، قادر به دیدن لایه‌های تحتانی بودم. این لایه‌ها نسبت به سایر سطوح غلیظ‌تر و رؤیت آنها سهل‌تر است. با کسب تجربهٔ بیشتر، قادر به رؤیت لایه‌های بیشتری شدم. همواره برای آن‌که لایهٔ برتر را ببینم، آگاهی برتر ضروری بود. بدین معنی که جهت درک سطوح فوقانی مانند لایهٔ پنجم، ششم، و هفتم لازم بود در وضعیت مدی‌تیشن قرار گیرم. در چنین شرایطی معمولاً چشمانم را

1- *Jack Schwarz*

2- *Rev Rosalyn Bruyere*

3- *Glendale*

می‌بستم. با سالها تمرین و ممارست توانستم لایه‌های فراسوی سطح هفتم را نیز مشاهده نمایم؛ که در پایان همین فصل در این مورد به اختصار سخن خواهم گفت.

در اثر مشاهدهٔ هالهٔ افراد، الگویی دوگانه و جالب توجه از حوزهٔ انرژی بر من آشکار گشت؛ لایه‌های حوزهٔ انرژی، یک در میان، دارای ساختاری بسیار سازمان‌یافته همچون امواجی ساکن از الگوهای نور، هستند. در حالی‌که لایه‌های مابین آنها ظاهراً از سیالاتی رنگارنگ تشکیل شده‌اند که مدام در حرکت می‌باشند. این سیالات در درون قالبهای گروه اول جریان می‌یابند. جهت این جریان گوئی توسط الگوهای ساکن یادشده تعیین می‌گردد، زیرا سیال در جهت رشته‌های نور لایهٔ ساختاری مذکور، جریان می‌یابد. صُور ساکن نورانی، خود دارای تشعشع بوده، علی‌الظاهر از رشته‌های بسیار ظریف نور تشکیل شده‌اند. این رشته‌ها به‌سرعت چشمک می‌زنند و تعداد این نوسانات در رشته‌های مختلف متفاوت است. به‌نظر می‌رسد بار الکتریکی بسیار ضعیفی در امتداد این رشته‌ها در حرکت است.

به‌این ترتیب، لایه‌های اول، سوم، پنجم، و هفتم دارای ساختاری معین هستند؛ در حالی‌که لایه‌های دوم، چهارم، و ششم از سیالاتی تشکیل شده‌اند که شکل مشخصی ندارند. لایه‌های دستهٔ دوم به‌واسطهٔ جریان یافتن در درون لایه‌های فرد (اول، سوم، پنجم، و هفتم) شکل می‌گیرند و بدین طریق، تا حدودی به‌شکل لایه‌های ساختاری درمی‌آیند. هر لایه‌ای کاملاً در لایه‌های زیرین خود، منجمله کالبد فیزیکی، نفوذ می‌نماید. بنابراین کالبد عاطفی، بر کالبد اتریک محیط بوده و آن نیز به‌نوبهٔ خود در جسم فیزیکی نفوذ می‌کند. در عمل نمی‌توان هر کالبدرا صرفاً یک «لایه» نامید، هر چند ما چنین مشاهده می‌کنیم، بلکه آن نسخه‌ای وسیعتر از خویش ماست که مرکب از کالبدهای محدودتر دیگر می‌باشد.

از نقطه‌نظر دانشمندان هر لایه‌ای را می‌توان به‌عنوان محدوده‌ای از ارتعاشات تلقی نمود که فضای محدوده‌های ارتعاشی بالاتر و پائین‌تر را اشغال می‌کند. برای رؤیت هر سطحی، آگاهی بیننده باید با سطح فرکانسی همان لایه، تنظیم گردد. بنابراین ما هفت کالبد داریم که همگی در یک زمان، یک فضا را اشغال کرده، هریک

وسیعتر از دیگری هستند. این امری است که ما در زندگی روزمره بدان خو نگرفته‌ایم. بسیاری از مردم چنین فکر می‌کنند که حوزهٔ انرژی شبیه پیازی است که می‌توان آن‌را لایه به لایه پوست کند، خیر، اینطور نیست.

لایه‌های ساختاری (فرد) قالب تمامی اعضاء کالبد فیزیکی، مانند اعضاء داخلی، رگها، و غیره، و نیز اعضاء دیگری که در کالبد فیزیکی وجود ندارند، را در خود حمل می‌کنند. جریانی عمودی از انرژی در امتداد نخاع حرکت می‌کند و به بالا و پائین می‌رود. این جریان از بالای سر و پائین دنبالچه عبور کرده، در کالبدهای دیگر نیز جاری می‌گردد. من آن‌را جریان نیروی عمودی اصلی می‌نامم. در حوزهٔ انرژی گردابهای مخروطی چرخانی به‌نام چاکرا وجود دارد که نوک مخروط آنها به جریان نیروی عمودی اصلی متصل است. قسمت پهن این مخروطها در حاشیهٔ کالبدی قرار دارد که چاکرا درآن مستقر است.

هفت لایه و هفت چاکرای حوزهٔ انرژی

هر لایه‌ای دارای شکلی متفاوت و وظیفه‌ای معین است. در هاله هر سطح با یکی از چاکراها در انطباق می‌باشد، یعنی نخستین لایه با اولین چاکرا، و به‌همین ترتیب الی آخر. این اصطلاحات تعبیراتی عمومی هستند که با بررسی دقیقتر به مفاهیمی بسیار پیچیده‌تر مبدل می‌گردند. اجمالاً، برای به‌دست دادن دورنمایی عمومی، فهرست مجملی از کالبدها و چاکراها را قید می‌نمایم. اولین لایهٔ حوزهٔ انرژی و نخستین چاکرا با وظایف و حواس فیزیکی ارتباط دارند، مانند احساس رنج و لذت فیزیکی. این کالبد با وظایف خودکار و خودگردان جسم مرتبط است. کالبد و چاکرای دوم به خصوصیات عاطفی انسان مربوط می‌شوند. این کالبد و چاکرا ابزار حیات عاطفی و احساسات ما می‌باشند. لایهٔ سوم با حیات ذهنی و اندیشه تسلسلی ما سروکار دارد. چاکرای سوم نیز با همین مقوله در ارتباط است. لایهٔ چهارم، و نیز چاکرای مربوط به آن، مرکبی است که از طریق آن نه تنها به محبوب، بلکه در مفهوم کلی به بشریت، عشق می‌ورزیم. چاکرای چهارم تأمین کننده انرژی عشق است.

سطح پنجم به ارادهٔ برتر مربوط می‌شود که با مشیت الهی رابطه‌ای عمیقتر دارد. چاکرای پنجم به قدرت بیان، به سخن درآوردن ناگفته‌ها، گوش سپردن و قبول مسئولیت اعمالمان مربوط می‌گردد. کالبد و چاکرای ششم به عشق عرفانی و ماورائی مربوط می‌شوند. این عشق ورای محدودهٔ عشق بشری بوده، تمام حیات را دربر می‌گیرد. این عشق مبین بذل توجه و حمایت نسبت به تمامیت هستی است و تمام صور حیاتی را تجلیات ارزشمند خداوند می‌داند. کالبد و چاکرای هفتم با شعور برتر، دانائی و تلفیق ساختار معنوی و فیزیکی ما ارتباط می‌یابد.

بنابراین در دستگاه انرژی ما، برای حواس، عواطف، اندیشه‌ها، خاطرات و سایر تجربیات غیرفیزیکی، که در برابر پزشکان و درمانگرانمان از خود بروز می‌دهیم، جایگاههای ویژه‌ای وجود دارد. درک چگونگی رابطهٔ علائم‌بیماریهای جسمی با این جایگاهها، ما را در شناخت و درک طبیعت بیماریهای مختلف و نیز سرشت سلامتی و ناخوشی یاری می‌دهد. بنابراین بررسی هاله می‌تواند پُلی بین طب سنتی و دغدغه‌های روانی ما به‌وجود آورد.

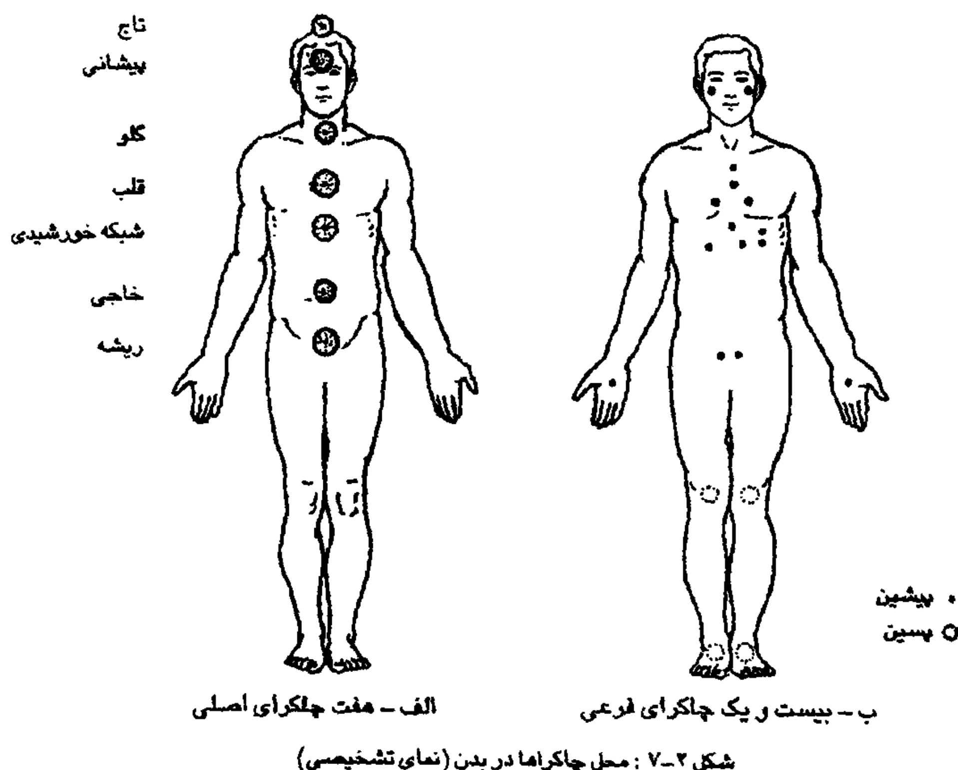
جایگاه هر یک از هفت چاکرا

محل هفت چاکرای اصلی انسان که در شکل الف ۲ ـ ۷ به نمایش درآمده‌است، با شبکه‌های عصبی اصلی جسم در آن ناحیهٔ بدن در انطباق می‌باشد.

یکی از متخصصین تشعشع شناسی به‌نام دکتر دیوید تنسلی[1] در کتاب «تشعشع شناسی، و کالبدهای لطیف انسان»، چنین می‌نویسد که هفت چاکرای اصلی انسان در نقاطی به‌وجود آمده‌اند که در آنها خطوط ثابت نور ۲۱ بار یکدیگر را قطع می‌نمایند.

۲۱ چاکرای فرعی نیز در نقاطی واقعند که شعاعهای انرژی ۱۴ بار از آنها عبور می‌کنند. (شکل ۲ ـ ۷ ب). محل این چاکراها از این قرار است؛ جلوی هریک از گوشها، بالای هر سینه، نقطهٔ تلاقی استخوانهای ترقوه، کف دو دست، کف دو پا، پشت هر

1- David Tansely



شکل ۲ـ۷ : محل چاکراها در بدن (نمای تشخیصی)

یک از چشمها (در تصویر دیده نمی‌شود)، برای هریک از بیضه‌ها در مردان و در زنان در محل هریک از تخمدان‌ها، نزدیک کبد، معده، دو چاکرا در رابطه با طحال، پشت هر یک از زانوان، نزدیک لوزتین، و یکی نزدیک شبکهٔ خورشیدی[1]. قطر این چاکراها ۷/۵ سانتیمتر و فاصلهٔ دهانهٔ آنها از بدن ۲/۵ سانتیمتر است. دو چاکرای کوچک کف دستها در درمان نقشی بسیار مهم دارند. در اینجا خطوط انرژی هفت بار یکدیگر را قطع کرده، گردابهای کوچکتری به‌وجود می‌آورند. تعداد زیادی مراکز تجمع نیروی کوچکتر نیز وجود دارند که شعاعهای کمتری از آنان عبور می‌نمایند. به‌عقیدهٔ

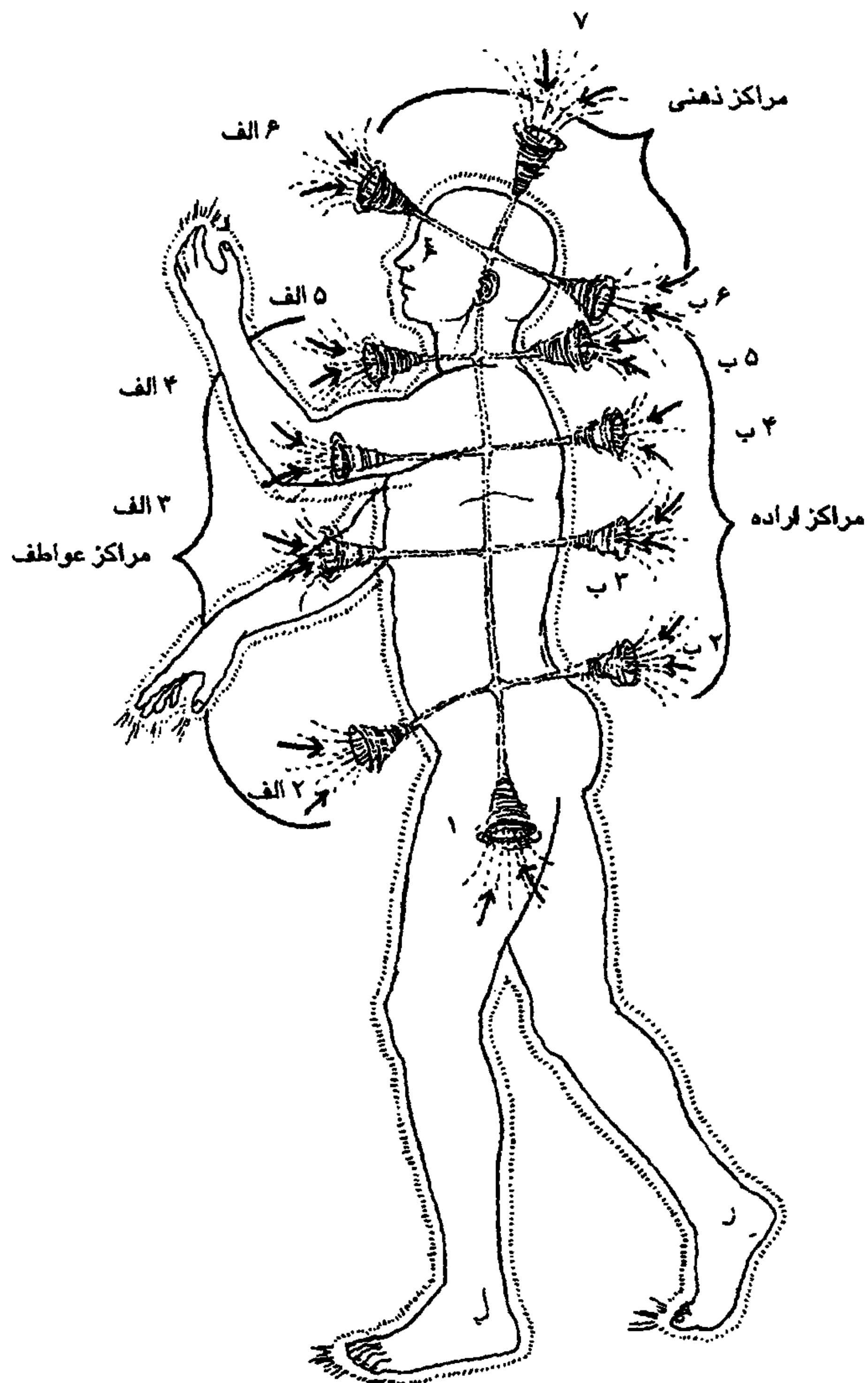
۱ـ *Solar Plexus*: چاکرای سوم.

...نسی، به‌احتمال خیلی زیاد، این گردابهای کوچک در انطباق با نقاط طب سوزنی چینی می‌باشند.

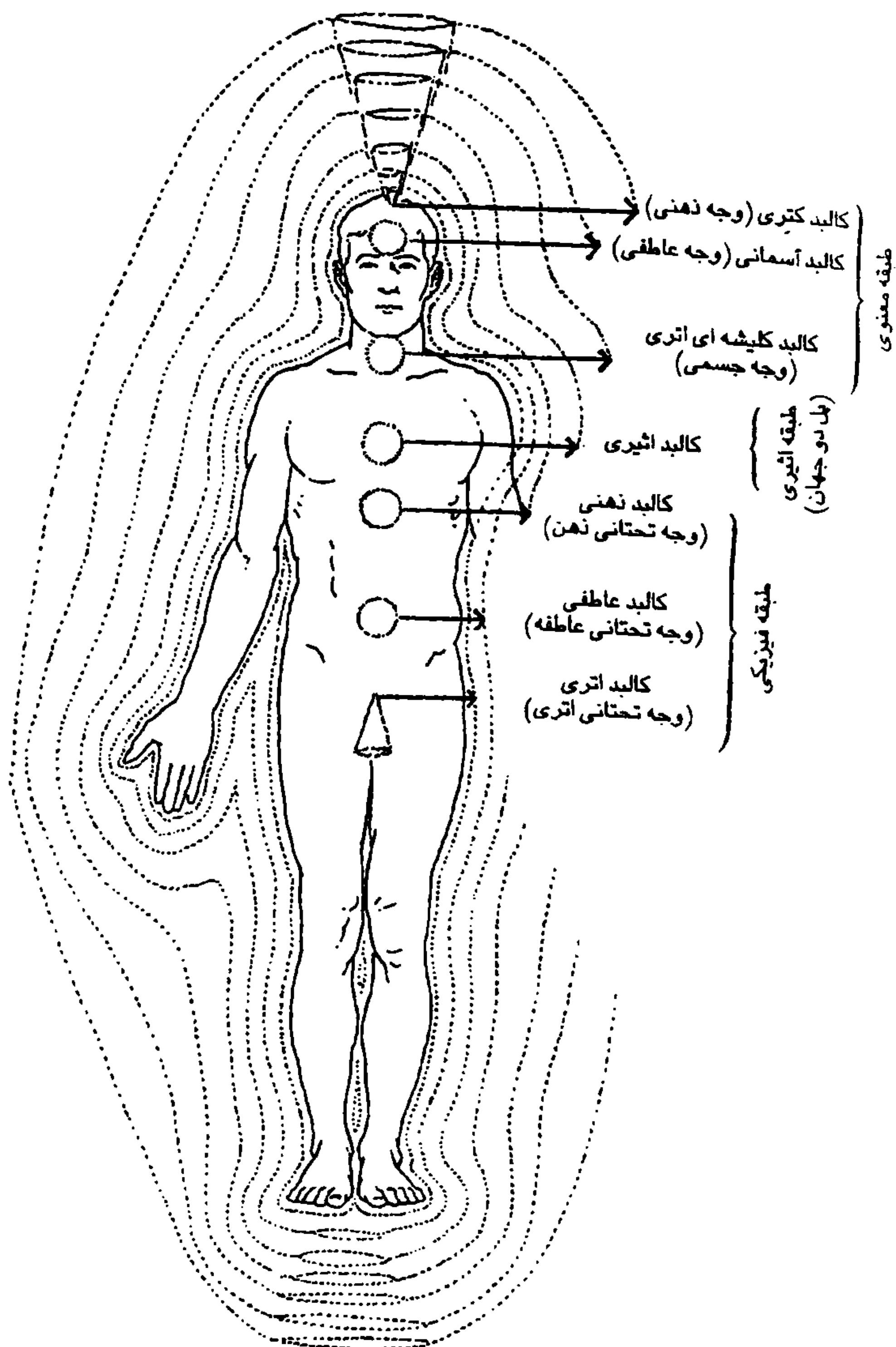
هریک از چاکراهای اصلی جلوی بدن، جفتی در قسمت پشت دارد. این زوج با هم به‌عنوان بخشهای پیشین و پسین چاکرا محسوب می‌گردند. بخشهای پیشین به احساسات و قسمتهای پسین چاکراها به تمایلات و ارادهٔ انسان مربوط می‌باشند و سه چاکرای واقع در منطقهٔ سر با تفکرات در ارتباط هستند. (شکل ۳ ـ ۷). به این ترتیب چاکرای ۲# از دو چاکرای ۲الف و ۲ب تشکیل شده‌است و چاکرای ۳# از بخشهای ۳الف و ۳ب و به‌همین ترتیب تا چاکرای ششم. می‌توان چاکرای ۱ و ۷ را جفت یکدیگر دانست زیر آنها دو انتهای باز جریان نیروی عمودی اصلی را تشکیل می‌دهند. همانطور که قبلاً گفتیم این جریان در طول نخاع به بالا و پائین می‌رود و نوک مخروط تمام چاکراها با آن در ارتباط است.

نوک مخروط چاکراها، یعنی محل اتصال آنها با نیروی جریان اصلی، ریشه یا قلب چاکرا نام دارد. درون قلب چاکرا دریچه‌هایی وجود دارد که عمل تبادل انرژی بین لایه‌های مختلف حوزهٔ انرژی و چاکرا را تحت کنترل دارند. بدین معنی که هریک از هفت چاکرا خود دارای هفت لایه است که هریک با یکی از لایه‌های هاله مرتبط می‌باشند. هریک از چاکراها در هر لایه‌ای نسبت به لایهٔ دیگر متفاوت است؛ که در وصف هر چاکرا به جزئیات مطلب اشاره خواهم‌کرد. برای آنکه انرژی به مقدار مشخصی از طریق چاکرا و از لایه‌ای به لایهٔ دیگر منتقل گردد، می‌بایست از دریچهٔ ریشهٔ چاکرا عبور نماید. شکل ۴ ـ ۷ حوزهٔ انرژی و لایه‌های تودرتوی آن و تمام لایه‌های هفت‌گانهٔ چاکراها را نشان می‌دهد.

در شکل ۳ ـ ۷ می‌توان انرژی حوزهٔ انرژی کیهانی را که در درون تمام چاکراها جاریست، مشاهده نمود. هریک از گردابهای چرخان انرژی، ظاهراً انرژی را از حوزهٔ انرژی کیهانی جذب می‌کنند یا می‌مکند. به‌نظر می‌رسد طرز عمل این مخروطها همچون گردابهای سیالات است، یعنی پدیده‌هایی در هوا یا آب مانند گردابهای دریا، گردباد، فواره‌های آب یا تندبادهای سهمگین که ما با آنها آشنایی داریم. انتهای آزاد



شکل ۳ــ۷ : هفت چاکرای اصلی، نمودار پسین و پیشین (نمای تشخیصی)



شکل ۴ـ۷ : هفت لایه حوزه انرژی (نمای تشخیصی)

یک چاکرای طبیعی در لایهٔ اول هاله، حدوداً ۱۵ سانتیمتر قطر و ۴ سانتیمتر از بدن فاصله دارد.

وظایف هفت چاکرا

هریک از گردابهای نامبرده با حوزهٔ انرژی کیهانی، انرژی تبادل می‌کنند. بنابراین هنگامی که از احساسی همچون «باز بودن» سخن می‌گوئیم، به لحاظ لفظی درست است. تمام چاکراهای اصلی، فرعی، چاکراهای کوچکتر و نقاط طب سوزنی، روزنه‌هایی برای آمد و شد انرژی به درون حوزهٔ انرژی هستند. ما در برابر دریای انرژی اطراف خود همچون اسفنج هستیم و از آنجائی‌که این انرژی همواره با نوعی آگاهی همراه است، ما آن‌را در قالب دیدن، شنیدن، لمس‌کردن، الهام گرفتن و یا دانائی بدون واسطه، تجربه می‌کنیم.

بنابراین درمی‌یابیم که کلمهٔ «باز» دارای دو مفهوم است؛ اولاً به معنی داد و ستد مقدار متنابهی از انرژی کیهانی، به‌واسطه چاکراهای بزرگ و کوچک، و ثانیاً به معنی جذب انرژی و به تبع آن، تمام آگاهی همراه آن است. این کار ساده‌ای نیست و بیشتر ما از عهدهٔ آن برنمی‌آئیم. در غیر این‌صورت جریان انرژی ورودی به لحاظ کمی بسیار زیاد می‌بود. محتوای روانی هر چاکرا با افزایش جریان انرژی در آن به حوزهٔ آگاهی وارد می‌گردد. با آزادسازی ناگهانی انرژی، عناصر روانی بسیاری رها شده و ما به هیچ روی قادر به هضم آن نیستیم. بنابراین در هر روندی که برای رشد برمی‌گزینیم، عمل بازکردن هریک از چاکراها را به کندی انجام می‌دهیم. بدین ترتیب برای هضم و به‌کارگیری عناصر روانی آزادشده در زندگی روزمرهٔ خود، فرصت کافی خواهیم داشت.

گشودن چاکراها و افزودن سرعت جریان انرژی، امری مهم است؛ زیرا با افزایش جریان انرژی میزان تندرستی ما نیز افزایش می‌یابد. بیماری در دستگاه انرژی معلول عدم توازن در انرژی یا بروز مانعی در مسیر آن است. به‌عبارت دیگر فقدان جریان انرژی در دستگاه انرژی انسان، نهایتاً منجر به بیماری می‌گردد. این عدم

توازن درعین‌حال حواس را مختل و احساسات را به رکودکشانده، بدین طریق تجربهٔ زندگی کامل و آرام را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. به‌هر تقدیر ما، به لحاظ روانی برای بار نگاه داشتن چاکراها، بدون به‌کار بردن تلاش و توسعهٔ دانائی و خلوص، آماده نیستیم.

هریک از حواس پنجگانهٔ ما با یکی از چاکراها مرتبط است. لامسه با نخستین چاکرا، شنوایی ، بویایی و چشایی با چاکرای پنجم (گلو) و بینایی با چاکرای ششم (یا چشم سوم)، مرتبط می‌باشند. در مورد این مطلب بطور مفصل در فصل مربوط به حواس بحث خواهدشد.

چاکراهای حوزهٔ انرژی سه وظیفهٔ اصلی دارند:

۱ـ تأمین انرژی حیاتی هریک ازکالبدهای حوزه، و به تبع آن،کالبد فیزیکی.

۲ـ فراهم آوردن شرایط رشد جنبه‌های مختلف آگاهی. هریک از چاکراها با یکی از عملکردهای روانی بخصوص مرتبط می‌باشند. فصل ۱۱ تأثیرات روانی گشودن چاکراهای معین، درکالبدهای اتری، عاطفی، و ذهنی را به بحث می‌گذارد.

۳ـ انتقال انرژی بین لایه های مختلف حوزه. هر یک از لایه‌های هاله هفت چاکرای خاص خود را داراست که هریک در همان ناحیهٔ کالبد فیزیکی قرار دارند. از آنجاکه هر لایه نسبت به لایه قبلی دارای گام فرکانسی بالاتری است، این امر امکان‌پذیر می‌گردد. به‌عنوان مثال، در ناحیهٔ چاکرای چهارم در واقع هفت چاکرا وجود داردکه هریک نسبت به دیگری دارای محدودهٔ فرکانسی بالاتری هستند. از دید ناظر این چاکراها مانند لیوان‌های درون هم به‌نظر می‌رسند. چاکرای هر لایهٔ برتر نسبت به قبلی بیشتر امتداد می‌یابد (تا حاشیهٔ همان لایهٔ حوزه) و اندکی نسبت به چاکرای تحتانی خود پهن‌تر است.

از طریق معبر واقع در نوک چاکراها انرژی از یک لایه به لایهٔ بعدی انتقال می‌یابد. در مورد اکثریت افراد این معابر بسته‌اند. گذرگاههای یاد شده در نتیجه تصفیهٔ معنوی گشوده می‌گردند و بدین ترتیب چاکراها به ناقل انرژی از یک لایه به لایهٔ دیگر مبدل می‌شوند. هریک از چاکراهای کالبد اتری مستقیماً با همان چاکرا در

کالبد لطیفتر بعدی که آن را دربر گرفته‌است، ارتباط دارد. چاکراهای کالبد عاطفی با همتاهای خود در کالبد بعدی، یعنی ذهنی، مرتبط هستند. این امر در مورد هر هفت لایه صادق است.

مکاتب اسرار شرق، هریک از چاکراها را دارای تعداد معینی گلبرگ می‌دانند. با بررسی دقیقتر معلوم می‌گردد که این گلبرگها در واقع گردابهای کوچکی هستند که با سرعت بسیار در گردشند. هرگرداب، ارتعاش خاصی از انرژی را تأمین می‌کند که با فرکانس چرخش آن در انطباق است. برای مثال چاکرای لگن دارای چهارگرداب کوچک بوده، چهار فرکانس اصلی انرژی را تأمین می‌نماید و به‌همین ترتیب الی آخر. رنگ‌های رؤیت شده در هر چاکرا، مربوط به فرکانس انرژی خاصی هستند که توسط آن چاکرا تأمین می‌گردد.

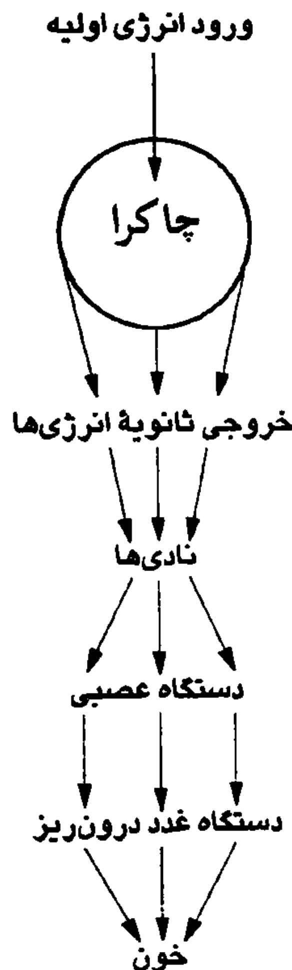
چاکرا	تعداد مخروطهای کوچک	غدهٔ درون‌ریز	منطقهٔ تحت نفوذ در بدن
۷ ـ تاج	۹۷۲ بنفش ـ سفید	صنوبری	بخش فوقانی مغز، چشم راست
۶ ـ سر (چشم سوم)	۹۶ نیلی	هیپوفیز	بخش تحتانی مغز، چشم چپ، گوشها، بینی، دستگاه عصبی
۵ ـ گلو	۱۶ آبی	تیروئید	دستگاه تنفسی و گفتاری، ریه‌ها، لولهٔ گوارشی
۴ ـ قلب	۱۴۲ سبز	تیموس	قلب، خون، عصب واگ، دستگاه گردش خون
۳ ـ شبکهٔ خورشیدی	۱۰ زرد	لوزالمعده	معده، کبد، کیسهٔ صفرا، دستگاه عصبی
۲ ـ خاجی	۶ نارنجی	غدد جنسی	دستگاه تولیدمثل
۱ ـ ریشه	۴ قرمز	فوق کلیوی	ستون فقرات، کلیه‌ها

جدول ۵ ـ ۷ : چاکراهای اصلی و مناطق مختلف بدن که توسط آنها تغذیه می‌شوند.

از آنجاکه وظیفهٔ تأمین انرژی حیاتی بدن به‌عهدهٔ چاکراهاست، هر نوع بیماری مستقیماً به آنها ارتباط دارد. در جدول ۵ ـ ۷ هفت چاکرای اصلی که در امتداد نخاع قرار دارند و نواحی تحت کنترل آنها، فهرست شده‌است. هر چاکرا با یکی از غدد درون‌ریز و یکی از مراکز اصلی عصبی در ارتباط می‌باشد. چاکراها انرژی کیهانی یا

خ م (چئی، اُرگون، پرانا، ...) را جذب نموده، آن‌را به اجزاء تشکیل‌دهنده‌اش تجزیه و از طریق مجراهای انرژی، موسوم به نادی به سیستم عصبی، غدد درون‌ریز و سپس برای تغذیهٔ بدن به خون می‌فرستند. (شکل ۶ـ ۷).

وظایف پسیکوسوماتیک چاکراها که بعداً مفصلاً تشریح خواهندشد، یعنی روابط متقابل فیزیکی، ذهنی و عاطفی در طبقهٔ زمینی، بیشتر به سه کالبد اول هاله مربوط می‌باشند. به‌عنوان مثال، هنگامی که چاکرای قلب به‌درستی عمل کند، فرد در عشق ورزیدن زبردست خواهدبود. وقتی که چاکرای اول سالم باشد، معمولاً انسان تمایلی



شکل ۶ـ ۷: مسیر ورود انرژی اولیه به بدن

شـدید بـرای زیسـتن داشـته، دارای اتکـاء بـه نـفس فـراوان مـی‌باشد و در زنـدگی فردی‌بسیار با محتوا است. هنگامی که چاکرای ششم و هفتم به‌خوبی انجام وظیفه نمایند، فرد دارای تفکری روشن و در غـیر ایـن‌صورت، صـاحب افکـاری مـغشوش خواهدبود.

کالبد اتری[1]

لایهٔ اول[2]

کالبد اتری که نام آن برگرفته از اتر (حالتی بین انرژی و ماده) می‌باشد، از خطوط ظریف انرژی که بی‌شباهت به خطوط صفحهٔ تلویزیون نیست، و هـمچون «بـافتی درخشان از اشعه‌های نور» می‌باشد، تشکیل شده‌است (شکل ۷ ـ ۷). سـاختار ایـن کالبد همچون کالبد فیزیکی بوده، شامل تمام بخشهای آناتومی و اعضاء مشابه بدن می‌باشد.

اتری دارای ساختمانی معین، متشکل از خطوط نیرو یا قالب انرژی است که ماده فیزیکی بافتهای بدن بر اساس این قـالب شکـل گـرفته، مسـتقر مـی‌گردند. وجـود بافتهای فـیزیکی صرفاً به دلیل قالب حیاتی اتری است، به‌عبارتی دیگر حوزهٔ مزبور پیش نیاز وجود جسم است، نه نتیجه وجود کالبد فیزیکی. در مشاهداتی که توسط دکتر جان پیراکس و من به عمل آمد، همین رابطه در گیاهان مورد تأیید قرار گرفت. ما با استفاده از حس برتر مشاهده نمودیم که پیش از رشد برگ، قالب حوزهٔ انرژی در ناحیه‌ای که بعدها آن برگ رشد خواهدکرد، انعکاس یافته و سپس برگ در آن قالب از پیش به‌وجودآمده، رشد می‌نماید.

1- The Etheric Body

۲- در مورد عملکرد و ترتیب قرارگرفتن کالبدهای مختلف، بین مکاتبی که وجود آنها را در انسان شناسایی و گزارش نموده‌اند، اختلاف نظرهایی وجود دارد. به‌عنوان مثال، مادام بلاواتسکی کالبد اتریک را بخشی از کالبد چهارم، یعنی ذهنی به‌حساب می‌آورد. از نظر وی ترتیب کالبدها چنین است؛ فیزیکی، عاطفی (اثیری)، علّی، اتریک، و روح. در اینجا کالبد اتری بخش فوقانی کالبد ذهنی بوده و جایگاه اشراق و ذهن ناخودآگاه قلمداد می‌گردد، درحالی‌که نویسندهٔ کتاب حاضر، اتری را نخستین لایهٔ حوزه معرفی می‌نماید.م.

ساختمان شبکه‌ای کالبد اتری دارای جنبشی مداوم است. از دریچهٔ نگاه یک روشن‌بین، در امتداد خطوط انرژی این کالبد، شعاعهای نور که به‌رنگ سفید متمایل به آبی می‌باشند، در سراسر جسم متراکم فیزیکی در جنب‌وجوش هستند. کالبد اتری در حدود ۰/۶ الی ۵ سانتیمتر بالاتر از کالبد فیزیکی قرار دارد و ضربان آن ۱۵ الی ۲۰ سیکل در دقیقه می‌باشد.

رنگ این لایه از آبی روشن تا خاکستری در نوسان است. لایهٔ دارای رنگ آبی روشن، به نسبت خاکستری خاص‌تر است. بدین معنی که کالبد اتری در فردی که دارای حساسیت بالاتر و کالبدی حساس‌تر است، به آبی روشن میل می‌کند، در حالی‌که یک ورزشکار دارای کالبد اتری خاکستری است. تمام چاکراهای این لایه همرنگ خود کالبد هستند، یعنی بین آبی و خاکستری در نوسان می‌باشند. چاکراها همچون گردابهائی هستند که درست مثل خود کالبد، از شبکه‌های نور تشکیل شده‌اند. انسان می‌تواند تمام اورگونهای جسم فیزیکی را احساس کند اما آنها از این نور آبی فام درخشان تشکیل‌شده‌اند. این ساختار اتری نیز مانند حوزهٔ انرژی برگ، قالبهای رشد سلولهای بدن را به‌وجود می‌آورد؛ بدین طریق که سلولهای بدن در امتداد خطوط انرژی قالب اتری رشد می‌کنند. پیش از رشد سلولها قالب مربوطه فراهم می‌گردد. چنانچه می‌توانستیم کالبد اتری را به‌تنهایی مشاهده کنیم، ظاهراً به مرد یا زنی شباهت داشت که از خطوط نورانی آبی با درخشش دائمی متشکل شده‌است، و شباهتی به مرد عنکبوتی[1] ندارد.

شاید بتوانید با نگاه کردن به شانهٔ فردی در نور خفیف و در زمینه‌ای به‌رنگ سفید مات یا سیاه مات و یا آبی سیر، جرقه‌های کالبد اتری را مشاهده کنید. این جرقه، به‌عنوان مثال در ناحیهٔ شانه به‌وجود آمده، سپس در طول بازو مانند موج به پائین می‌رود. با نگاهی دقیقتر بین شانه و مه آبی رنگ اتری فضائی خالی را تشخیص خواهیدداد. پس از آن لایه‌ای درخشانتر از نور آبی وجود دارد که با دور

۱- The Spiderman : یکی از شخصیت‌های کارتون به نام مرد عنکبوتی که لباس و ماسکی با طرح تار عنکبوت دارد.م.

شدن از بدن، به‌تدریج محو می‌گردد. باید بدانید که این نور به محض مشاهده ناپدید می‌شود، زیرا بسیار سریع حرکت می‌کند. هنگامی که برای حصول اطمینان مجدداً بدان ناحیه نگاه کنید، احتمالاً به‌صورت جرقه‌ای مواج به سر انگشتان دست رسیده‌است. با تلاش مجدد، جرقهٔ بعدی را خواهیددید.

کالبد عاطفی[1]
لایهٔ دوم[2]

کالبد دوم هاله (شکل ۸ ـ ۷) یا کالبدی که لطیف‌تر از اتری است، عموماً کالبد عاطفی خوانده می‌شود و با عواطف سروکار دارد. شکل این لایه تقریباً مشابه کالبد فیزیکی است. عنصر آن سیال‌تر از اتری بوده و نسخهٔ دقیق کالبد فیزیکی نیست. ظاهر آن مانند ابرهای رنگین از جنس عنصری لطیف در حرکتی سیال و دائمی است. فاصلهٔ سرحد آن از جسم بین ۲/۵ تا ۷/۵ سانتیمتر می‌باشد.

این لایه، کالبدهای متراکم‌تر زیرین را دربر می‌گیرد. رنگ‌های آن از ابرهای شفاف و درخشان تا مه غبارآلود و تیره در نوسان است. این به شفافیت یا اغتشاش عواطف یا انرژی‌های مولد آنها بستگی دارد. عواطف سرشار از انرژی و روشنی همچون عشق، هیجان، شعف یا خشم، درخشان و زلال هستند و عواطف مغشوش و تیره، غبارآلود. در صورتی‌که عواطف دستهٔ دوم در اثر برخوردهای فردی، روان‌درمانی و سایر موارد انرژی دریافت کنند، رنگ‌های آنها به شکل اولیهٔ خود، یعنی شفافیت بازمی‌گردند. در فصل ۹ پیرامون این پدیده بحث خواهدشد.

تمام رنگ‌های رنگین‌کمان در این کالبد موجودند. هر چاکرا گردابی است با رنگ‌هائی متفاوت از چاکراهای دیگر و این رنگ‌ها در ترتیب همچون رنگین‌کمان

1- *The Emotional Body*

۲- مشاهدات نویسنده در مورد این کالبد، با گزارشهای برخی از مکاتب مطابقت دارد. این کالبد را *Astral Body* یا کالبد اثیری نیز می‌نامند. کالبد اثیری یا عاطفی منشاء عواطف بشری از قبیل خشم، نفرت و عشق انسانی است. این همان بخشی از وجود انسان است که از استعمال مواد مخدر یا الکل لذت می‌برد.م.

هستند. فهرست زیر نشانگر چاکراهای کالبد عاطفی و رنگ‌های آنهاست.

چاکرای ۱ = قرمز

چاکرای ۲ = نارنجی - قرمز

چاکرای ۳ = زرد

چاکرای ۴ = سبز چمنی روشن

چاکرای ۵ = آبی آسمانی

چاکرای ۶ = نیلی

چاکرای ۷ = سفید

در فصل ۹ تعدادی از مشاهدات کالبد عاطفی در طول جلسات درمانی ارائه می‌شوند. در نگاهی کلی این کالبد متشکل از حبابهایی رنگی می‌نماید که در داخل قالب حوزهٔ اتری و اندکی فراتر از آن در جنبش هستند. گاهی ممکن است فرد قطرات رنگین انرژی را به اطراف پرتاب نماید. این حالت بطور اخص در جلسات درمانی، که افراد عواطف خود را رها می‌سازند، قابل رؤیت است.

کالبد ذهنی[1]
لایهٔ سوم[2]

سومین کالبد هاله، کالبد ذهنی است. (شکل ۹ - ۷). این کالبد فراتر از عواطف و دارای جنسی لطیف‌تر می‌باشد و محتوای آن افکار و پدیده‌های ذهنی است. کالبد مذکور معمولاً دارای رنگ زرد درخشانی بوده، در اطراف سر و شانه‌ها قابل رؤیت است و بطور کلی در اطراف بدن گسترش یافته، درخشانتر می‌شود. فاصلهٔ حاشیهٔ آن از جسم بین ۷/۵ الی ۲۰ سانتیمتر است.

1- The Mental Body

۲- کالبد ذهنی به‌عنوان لایه یا کالبد چهارم نیز شناخته شده‌است و گفته‌می‌شود کالبدی که بیش از آن و در مطابقت با جهان سوم قرار دارد، کالبد علّی ***The Causal Body*** است که منشاء بذرهای بالقوهٔ زندگی و خاطرات و حافظه می‌باشد. این لایه در برخی از تقسیم‌بندیها به‌عنوان جزء تحتانی طبقهٔ ذهنی نیز محسوب می‌گردد.م.

کالبد ذهنی نیز یکی از کالبدهای سازمان‌یافته است و از ساختار عقیدتی ما تشکیل شده‌است. در بیشتر موارد این لایه زرد بوده، در درون آن قالبهای فکری قابل رؤیت می‌باشند. قالبهای فوق همچون حبابهایی شفاف و اشکالی متنوع مشاهده می‌شوند. رنگ‌های دیگری نیز روی این حبابها را می‌پوشانند که در عمل از سطح عاطفی نشئات می‌گیرند. این رنگ به معنی احساس فرد در رابطهٔ با آن اندیشه خاص است. هرچه اندیشه روشن‌تر و منظم‌تر باشد قالب مربوطه نیز دارای همین خاصیت است. ما به‌واسطهٔ تمرکز بر محتویات فکری این قالبها آنها را تقویت می‌کنیم. اندیشه‌هائی که به‌صورت عادت درآمده‌اند به نیروهای منتظم بسیار قدرتمندی تبدیل شده، زندگی مارا تحت تأثیر قرار می‌دهند.

مشاهدهٔ این کالبد برای من از همه دشوارتر بوده‌است. شاید بخشی از این دشواری به این دلیل باشد که انسان تازه در آغاز راه توسعه کالبد ذهنی و بهره‌برداری آشکار از قابلیتهای ذهنی خویش است. به‌همین دلیل ما نسبت به فعالیتهای ذهنی خویش کاملاً آگاه بوده، جامعهٔ خویش را جامعه‌ای تحلیل‌گر می‌دانیم.

فراسوی جهان فیزیکی

در روشی که من جهت شفا به‌کار می‌برم (شکل ۴ ـ ۷) سه لایهٔ تحتانی هاله، انرژی‌های مورد مصرف جهان فیزیکی، و سه نوع انرژی مصرفی جهان معنوی موردنظر است. لایه چهارم یا کالبد اثیری[1] که با چاکرای قلب مرتبط است، معبر عبور تمام انرژیها از جهانی به جهان دیگر است. بدین معنی که انرژی معنوی می‌باید از میان آتش قلب عبور کند تا به انرژیهای تحتانی فیزیکی مبدل گردد و از سوئی دیگر انرژیهای فیزیکی متعلق به سه لایهٔ تحتانی باید از آذر استحاله‌گر قلب بگذرند تا به انرژی معنوی تبدیل شوند. در روش شفای همه‌جانبه، که در فصل ۲۲ مورد بحث قرار خواهدگرفت، از انرژی تمامی کالبدها و چاکراهها بهره‌برداری نموده، آنها را از قلب یا مرکز عشق عبور می‌دهیم.

1- The Astral Level

تاکنون موضوع بحث ما، سه لایهٔ تحتانی بوده‌اند. اکثر روشهای روان درمانی که من در این کشور مشاهده کرده‌ام، صرفاً بر سه لایهٔ تحتانی و مرکز قلب متمرکز بوده‌اند. همین‌که فردی معاینهٔ چهار لایه فوقانی حوزهٔ انرژی را آغاز نماید، همه چیز تغییر می‌یابد زیرا با گشودن حواس در سطوح بالاتر از لایهٔ سوم، به‌تدریج تشخیص افراد یا موجودات فاقد کالبد فیزیکی که در آن اقلیم زندگی می‌کنند، میسّر می‌گردد. در اثر مشاهدات خود و سایر روشن‌بینان، چنین دریافته‌ام که سطوح دیگری از حقیقت یا «محدوده‌های فرکانسی» دیگری از واقعیت، فراسوی جهان فیزیکی وجود دارند. چهار لایه فوقانی هاله با چهار طبقه از جهانهای مذکور در انطباق می‌باشند. مجدداً باید تکرار کنم که بحثی که درپی می‌آید تلاشی است برای تشریح پدیده‌های مشاهده‌شده و من اطمینان دارم که در آینده روشی بهتر برای این منظور به‌وجود خواهدآمد. روش حاضر برای من کاربرد دارد.

بر اساس شکل ۴ ـ ۷ سه چاکرای فوقانی بدن را بطور عمومی با اعمال فیزیکی، عاطفی و ذهنی انسان از بُعد معنویت مرتبط دانسته‌ام. دلیل این امر این است که اکثر ما صرفاً از این اجزاء وجودی خود و عملکردهای محدود آنها استفاده می‌کنیم. این مراکز جایگاه ارادهٔ برتر، عواطف برتر عاشقانه و دانائی برتر می‌باشند، که در آن شرایط تمامی مفاهیم به یکباره ادراک می‌گردند. لایهٔ چهارم مربوط به عشق است. این دروازهٔ عبورما به سایر ابعاد هستی است.

با وجود این، تصویر اصلی به‌مراتب از این پیچیده‌تر است. هریک از لایه‌های بالاتر از سطح سوم خود طبقه‌ای کامل بوده، دارای موجودات، اشکال حیاتی، و اعمال شخصیتی هستند که فراتر از آنچه ما به‌عنوان بشر می‌شناسیم قرار دارند. هریک جهانی مستقل هستند که ما در آن زندگی می‌کنیم. بیشتر ما این ابعاد حقیقت را در خلال رؤیا تجربه می‌کنیم، ولی آن‌را به‌خاطر نمی‌آوریم. برخی از ما از طریق روشهای مختلف مدی‌تیشن و به‌واسطهٔ گسترش آگاهی خود، قادریم به این وضعیتها وارد شویم. روشهای یادشده مُهر موجود در ریشهٔ چاکراها را گشوده، بدین طریق معبری برای گذر آگاهی به سوی اقالیم برتر به‌وجود می‌آورند. در بحثی که در ذیل قید

می‌گردد، من صرفاً به تشریح لایه‌های هاله و اعمال محدود آنها می‌پردازم. بعداً در همین کتاب مطالب بیشتری در مورد لایه‌های برتر یا «محدوده‌های فرکانسی برتر» درج خواهدشد.

لایهٔ اثیری
کالبد چهارم

کالبد اثیری (شکل ۱۰ ـ ۷) فاقد شکلی معین و مرکب از ابرهای رنگین زیباتری نسبت به کالبد عاطفی می‌باشد. ترتیب رنگ‌های کالبد اثیری همانند عاطفی است اما این رنگ‌ها اکثراً رنگ سرخ عشق را نیز به‌خود جذب می‌کنند. چاکرای قلب فردی عاشق در سطح اثیری، سرشار از نور سرخ است.

بین قلب عشاق، کمانهای زیبایی از نور سرخ را می‌توان دید. درضمن به درخشش زرین معمول غدهٔ هیپوفیز که من قادر به رؤیت آن هستم، رنگ سرخ زیبایی افزوده می‌گردد. مردم، به‌هنگام ایجاد ارتباط با یکدیگر، از درون چاکراهای خود، ریسمانهایی را جهت اتصال به‌سوی یکدیگر می‌فرستند. علاوه بر کالبد اثیری، این ریسمانها در بسیاری از سطوح حوزه وجود دارند. هرچه روابط دو فرد طولانی‌تر و عمیق‌تر باشد، ریسمانها بیشتر و محکم‌ترند. هنگام پایان یافتن روابط، ریسمانهای مذکور پاره شده، گاهی رنج و درد شدیدی را سبب می‌شوند. انسان در طی دورهٔ «به پایان بردن» دوستی، غالباً مشغول گسستن این پیوندها در سطوح تحتانی حوزه و تجدید ریشهٔ آنها در درون خویش می‌باشد.

در سطح اثیری تأثیرات متقابل زیادی بین افراد رخ می‌دهد. در میان افراد حاضر در یک اتاق، لکه‌ها و حبابهای بزرگ رنگین با شکل‌های مختلفی پراکنده می‌شوند. برخی از این حباب‌ها خوش‌آیند، و برخی ناخوش‌آیند هستند. تفاوت بین این دو را می‌توان حس کرد. ممکن است شما از حضور شخصی در آن‌سوی اتاق که حتی از حضور شما آگاه نیست، احساس ناراحتی کنید. در این احوال در سطحی دیگر وقایع بسیاری در شرف روی‌دادن هستند. من افرادی را در کنار هم دیده‌ام که

وانمود می‌کردند به یکدیگر توجهی ندارند، در حالی‌که در کالبدهای اثیری آنها ارتباطی تام برقرار بود و مقادیر متنابهی حبابهای انرژی درحال دادوستد دیده می‌شد. بدون شک شما نیز چنین چیزی را تجربه نموده‌اید، بخصوص در ارتباط میان زنان و مردان. مسئله صرفاً بر سر حرکات فیزیکی نیست، بلکه پدیده‌ای واقعی مربوط به انرژی در این میان وجود دارد که قابل حس است. به‌عنوان مثال وقتی مرد یا زنی در خیال خود با فردی رابطهٔ نزدیک برقرار می‌کند، فرضاً در یک رستوران یا میهمانی، آنچه بین حوزه‌های انرژی رخ می‌دهد محکی عملی است؛ بدین منظور که آیا حوزه‌ها با یکدیگر هماهنگ و دو فرد با هم سازگار هستند یا نه. در فصل ۹ پیرامون پدیدهٔ تأثیرات متقابل هاله‌ها بر یکدیگر، بیشتر بحث خواهدشد.

کالبد کلیشه‌ای اتری

پنجمین لایه

من پنجمین لایهٔ هاله راکلیشه اتری می‌خوانم (شکل ۱۱ ـ ۷)، زیراکلیشهٔ تمام اعضاء بدن را در خود دارد و در واقع‌همانند نسخهٔ نگاتیو یک عکس است. این لایه نسخهٔ منفی کالبد اتری است که آن نیز همان‌طور که قبلاً گفته‌شد، کلیشهٔ کالبد فیزیکی است. ساختمان لایه اتری از لایه کلیشهٔ اتری برگرفته می‌شود. این لایه اوزالید یا نسخهٔ کامل لایه اتری است. فاصلهٔ این لایه از بدن در حدود ۴۵ الی ۶۰ سانتیمتر است. در موارد بیماری، هنگامی که شکل لایهٔ اتری مغشوش می‌شود، عمل لایه کلیشهٔ اتری برای تصحیح شکل لایهٔ اتری بسیار ضروریست. در این لایه صوت خالق ماده است. و در همین سطح ازکالبد صوت بیشترین اثر درمانی را داراست. مورد اخیر در فصل ۲۳ که به درمان اختصاص دارد، به‌طور کامل تشریح خواهدشد. از زاویه دید حساس من این لایه همچون خطوطی روشن و شفاف در زمینه‌ای به‌رنگ آبی کبالتی هستند که به یک طرح آبی نقشه‌کشی شباهت زیادی دارد، با این تفاوت که طرح کلیشهٔ اتری در بُعد دیگری وجود دارد. به‌نظر می‌رسد با پر کردن فضای زمینه شکلی به‌وجود می‌آید و خطوط باقی‌مانده، خود قالب مورد

نظر را می‌سازند.

ذکر یک مثال و مقایسهٔ به‌وجود آمدن یک کُره در هندسهٔ اقلیدسی و فضای اتری مطلب فوق را روشن می‌نماید. در هندسهٔ اقلیدسی، برای به‌وجود آوردن یک کُره ابتدا نقطه را تعریف می‌کنند. رسم یک شعاع به مرکز مذکور و به تمام جهات ابعاد سه‌گانه، سطح کُره را به‌وجود می‌آورد. در یک فضای اتری که می‌توان آن‌را فضای منفی نامید، برای تشکیل کُره روند معکوسی رُخ می‌دهد، بدین طریق که تعداد بی‌نهایتی از سطوح، از تمام جهات فضا را اشغال می‌کنند و تنها یک فضای کروی توخالی باقی‌می‌ماند. این شکل معرف کُره است. این کُره به‌وسیلهٔ صفحات مذکور اشغال نشده‌است.

بنابراین لایهٔ کلیشه‌ای اتری حوزه، فضائی منفی را به‌وجود می‌آورد که قالبی برای رشد لایهٔ اول یا لایهٔ اتری است. کلیشهٔ اتری قالب کالبد اتری است که ساختمان شبکه‌ای یا حوزهٔ انرژی منتظم را تشکیل می‌دهد و کالبد فیزیکی روی آن رشد می‌کند. به‌این ترتیب لایهٔ کلیشه‌ای اتری حوزهٔ انرژی کیهانی، تمام اشکال و قالبهای موجود در طبقه فیزیکی، به‌جز محتویات خود لایهٔ کلیشه‌ای، را شامل می‌شود[1]. این قالبها در فضایی منفی وجود داشته، فضایی خالی را به‌وجود می‌آورند که ساختمان شبکه‌ای اتری در آن رشد می‌کند و تجلی فیزیکی بر اساس آن پا به عرصهٔ وجود می‌گذارد.

در رؤیت هاله، می‌توان با تمرکز بر فرکانس ارتعاشی لایهٔ پنجم به‌طور اخص، فقط همان لایه را مشاهده نمود. من با انجام این کار شکل هالهٔ فرد را بدین صورت می‌بینم که در حدود ۷۵ سانتیمتر از بدن او فاصله داشته و به یک تخم‌مرغ باریک

۱- دانستیم که هر شیء و موجودی در هستی دارای هاله، و به تبع آن تمامی لایه‌های حوزهٔ انرژی است. این قانون شامل کل هستی نیز می‌شود و آنچه در اینجا مورد نظر است، یعنی حوزهٔ انرژی کیهانی، خود دارای تمام لایه‌های ذکرشده است که هریک با لایه‌های مشابه خود در تمام موجودات منطبق و به لحاظ ارتعاشی در یک سطح قرار دارند. به‌عبارت دیگر، همهٔ موجودات در درون خود دارای عالم اصغری در انطباق با عالم اکبر هستند. به‌عنوان مثال، ما با کالبد فیزیکی خود، در لایهٔ فیزیکی حوزهٔ انرژی کیهانی زندگی می‌کنیم و به همین ترتیب الی آخر. برای روشن‌تر شدن مطلب به مبحث مربوط به «هالوگرام» مراجعه نمائید.م.

شباهت دارد. این تصویر شامل تمام اعضاء حوزه منجمله، چاکراها، اعضاء و جوارح بدن و بخشهای دیگر آن مانند دست،پا، و غیره، در حالت منفی است. به‌نظر می‌رسد تمام این جوارح از خطوطی شفاف بر زمینه‌ای به‌رنگ آبی تیره که فضائی منجمد و ساکن است، تشکیل شده‌اند. هنگامی که خود را برای رؤیت این سطح از هاله تنظیم می‌کنم، علاوه بر سوژهٔ مورد نظر می‌توانم تمام اشیاء اطراف خود را از این بُعد ببینم. هنگامی که دستگاه حسی خود را در این سطح تنظیم می‌کنم به‌نظر می‌رسد این عمل به‌طور خودکار رخ می‌دهد، بدین ترتیب که ابتدا توجه خود را به طبقهٔ پنجم به‌طور عمودی معطوف می‌کنم و سپس بر فرد بخصوصی که مایلم تمرکز می‌نمایم.

کالبد آسمانی
لایهٔ ششم

سطح ششم که کالبد آسمانی خوانده می‌شود، بخش عاطفی طبقهٔ معنوی است. (شکل ۱۲ ـ ۷). فاصلهٔ این لایه از بدن در حدود ۶۰ الی ۷۰ سانتیمتر است. در این سطح، جذبهٔ عمومی تجربه می‌شود و می‌توان به‌وسیلهٔ مدی‌تیشن و سایر طرق انتقالی که در این کتاب ذکر شده‌اند، به این طبقه دست یافت. وقتی به نقطه‌ای می‌رسیم که جایگاه «بودن» و شناخت رابطهٔ خویش با عالم است، هنگامی که نور و عشق را درتمام موجودات هستی می‌بینیم، وقتی که در نور شناور می‌شویم و حس‌می‌کنیم با هم یکی هستیم و با خداوند وحدت حاصل کرده‌ایم، آگاهی خود را تا طبقهٔ ششم ارتقاء بخشیده‌ایم.

هنگامی که بین چاکرای گشودهٔ قلب و چاکرای آسمانی گشوده، ارتباط برقرار گردد، عشق بلاشرط جریان می‌یابد. در چنین ارتباطی ما عشق بشری، یعنی عشق فطری بشری نسبت به همنوعان خود را با جذبهٔ معنوی بدست‌آمده در عشق معنوی که فراسوی مفاهیم فیزیکی قرار داشته، به تمامی اقالیم هستی گسترش می‌یابد، پیوند می‌زنیم. تلفیق این دو عشق تجربهٔ عشق بلاشرط را میسّر می‌سازد.

در چشم من، کالبد آسمانی دارای نوری ضعیف و متغیر است که بیشتر آن از

رنگهای ملایم و روشن تشکیل شده‌است. این نور درخششی طلائی ـ نقره‌ای و کیفیتی شیشه مانند دارد، گوئی سرچشمهٔ تمامی پولکهای مروارید نشان است. شکل آن نامشخص‌تر از کالبد کلیشه‌ای اتری است و در یک کلام گوئی از جنس نور اطراف شعلهٔ شمع است که در درونش پرتوهای درخشانتری قرار دارند.

کالبد کلیشه‌ای کِتِری یا کالبد علّی[1]

لایهٔ هفتم

سطح هفتم، بخش ذهنی طبقهٔ معنوی است که آن‌را کالبد کلیشه‌ای کِتِری می‌خوانند (شکل ۱۳ ـ ۷). فاصله این لایه از بدن در حدود ۷۵ الی ۹۵ سانتیمتر است. هنگامی که خود را تا سطح هفتم هاله بالا می‌بریم، می‌دانیم که با خالق وحدت حاصل کرده‌ایم[2]. شکل ظاهری این لایه همان شکل تخم‌مرغی خود هاله است و تمام کالبدهای فرد را دربر می‌گیرد. این لایه نیز یک ساختمان کلیشه‌ای منتظم است. از دید من این لایه از ریسمانهای نازک و بسیار مستحکم نور طلائی ـ نقره‌ای تشکیل شده‌است که وظیفهٔ آنها حفظ انسجام حوزه است. در درون آن شبکه زرینی به شکل کالبد فیزیکی و تمامی چاکراها قرار دارد.

هنگامی‌که خود را با فرکانس ارتعاشی لایهٔ هفتم تنظیم می‌کنم، نور زیبا، زرین و ضعیفی را می‌بینم. صفت ضعیف را به‌دلیل سرعت تناوب بسیار بالای آن به‌کار می‌برم. این کالبد شبیه هزاران ریسمان زرین درهم بافته می‌نماید. شکل تخم‌مرغی

1- The Ketheric Template or Causal Body

۲- منظور نویسنده در اینجا وضعیت سمدهی *Samadhi* یا خلسه است که پیروان مکتب یوگا این حالت را نیروانا می‌خوانند و حس می‌کنند با خدا یکی شده‌اند. لازم به ذکر است که عمل یکی شدن با خداوند، هرگز رخ نمی‌دهد و اصولاً ما نمی‌توانیم با خداوند یکی شویم بلکه می‌توانیم با جوهرهٔ «آن» وحدت حاصل نمائیم. بین این دو امر تفاوتی اساسی وجود دارد و با اینکه در آگاهی فیزیکی نمی‌توان در این مورد چیزی گفت یا درک نمود، اجمالاً می‌توان گفت که تفاوت در خدا شدن و شایستگی حضور در برابر خداوند است. البته گفته می‌شود با جوهرهٔ خداوند نیز در طبقاتی بسیار برتر از آنچه که مورد نظر نویسنده است، رخ می‌دهد.م.

ن در حدود ۹۰ الی ۱۵۰ سانتیمتر با بدن فاصله دارد. این از فرد به فرد متغیر است. نوک این تخم‌مرغ در قسمت پائین پاها و انتهای پهن‌ترش در حدود ۹۰ سانتیمتری بالای سر قرار دارد. در صورتی‌که فرد انرژی زیادی داشته‌باشد، این ابعاد قابلیت توسعهٔ زیادی دارند. حاشیهٔ بیرونی آن عملاً همچون تخم‌مرغ دیده می‌شود و به‌نظر می‌رسد ضخامت این پوسته بیرونی ۰/۸ الی ۱/۵ سانتیمتر باشد. پوستهٔ خارجی کالبد هفتم بسیار قوی و دارای خاصیت ارتجاعی است و همچون پوستهٔ تخم‌مرغی که جوجه را محافظت می‌کند، از هاله مراقبت می‌نماید و در برابر هرگونه نفوذی مقاوم است. تمام چاکراها و قالبهای کالبدی موجود در این لایه گوئی از نوری زرین ساخته شده‌اند. این مستحکم‌ترین و در عین‌حال ارتجاعی‌ترین بخش هاله است.

لایهٔ هفتم را می‌توان به نوعی موج درخشان ایستا با شکلی پیچیده که سرعت نوسانی بسیار زیادی دارد، تشبیه نمود. با نگاه‌کردن به آن حتی ممکن است صدائی شنیده شود. من اطمینان دارم که چنانچه فردی بر چنین تصویری مدی‌تیشن کند قادر به شنیدن این صوت خواهدبود. لایهٔ زرین کلیشه‌ای نیز حامل جریان نیروی اصلی است که در امتداد نخاع حرکت کرده، کل بدن را تغذیه می‌نماید. این جریان زرین در عین‌حال با ارتعاش در امتداد نخاع، انرژی‌های مختلف را به ریشهٔ چاکراها می‌رساند و انرژی‌های دریافتی از چاکراهای مختلف را با یکدیگر مرتبط می‌سازد. جریان اصلی عمودی نیرو بر سایر جریانهای عمود بر آن تأثیرگذارده، نهرهایی زرین به‌وجود می‌آورد که مستقیماً از بدن به سوی خارج جاری می‌گردند. این نهرها نیز به‌نوبهٔ خود بر جریانهایی که در حوزه دور می‌زنند اثر می‌گذارند. بدین ترتیب تمام حوزهٔ انرژی و لایه‌های تحتانی آن با این شبکهٔ درهم بافته‌شده احاطه و مراقبت می‌شوند. این شبکه نمایانگر قدرت نور زرین یا شعور الهی است که حوزهٔ انرژی را با انسجام و اتفاق حفظ می‌کند.

علاوه بر آنچه که ذکر شد، پیوندهای زندگی‌های گذشته به‌صورت نوارهائی در درون پوستهٔ تخم‌مرغی لایهٔ کلیشه‌ای کِتِری قراردارند. نواری که در نواحی نزدیک به گردن قرار دارد معمولاً شامل آن دسته‌ای از تجربیات گذشته است که در زندگی

کنونی درحال خنثی نمودن اثرات آن هستیم. جک شوارتز[1] این نوارها و روش تشخیص مفهوم هریک را با توجه به‌رنگ آن تشریح می‌نماید. در فصل‌های بعدی، در مباحث مربوط به جلسات درمان مشکلات مربوط به زندگی‌های گذشته، روش عمل بر روی این نوارها را توضیح خواهم داد. سطح کتِری آخرین لایهٔ حوزه در طبقات معنوی است. طرح زندگی جاری در آن وجود دارد . آخرین لایه‌ای است که مستقیماً با این زندگی فرد مرتبط است. فراسوی این کالبد، کالبد فلکی قرار دارد که با دیدگاه محدود موجودات زنده قابل تجربه نیست.

طبقهٔ فلکی

دو طبقه‌ای که درحال حاضر می‌توانم فراسوی لایهٔ هفتم درک کنم، طبقات هشتم و نهم هستند. این طبقات به‌ترتیب با چاکرای هشتم و نهم که در بالای سر قرار دارند، مرتبط می‌باشند. به‌نظر می‌رسد هریک از این طبقات طبیعتی بلورین داشته، دارای ارتعاشات بسیار ظریف و سریعی می‌باشند. ظاهراً این دو لایه نیز از قاعدهٔ لایه‌های فرد و زوج تبعیت می‌کنند، بدین ترتیب که لایهٔ هشتم مادهٔ خام و لایهٔ نهم ساختمان منتظم را در خود دارند. سطح هشتم بیشتر مانند عنصری سیال و سطح نهم همچون کلیشه‌ای بلورین از هرآنچه که پائین‌تر از آن قرار دارد می‌باشد. اگرچه این لایه‌ها واقعی هستند، اما من در لابلای آثار مکتوب مطلبی در مورد آنان نیافته‌ام. در بارهٔ این طبقات، به‌جز روشهای درمانی بسیار قدرتمندی که از راهنمایان معنویم آموخته‌ام، اطلاعات چندانی ندارم. در مورد این روشها در فصل ۲۲ خواهم نوشت.

تشخیص حوزهٔ انرژی

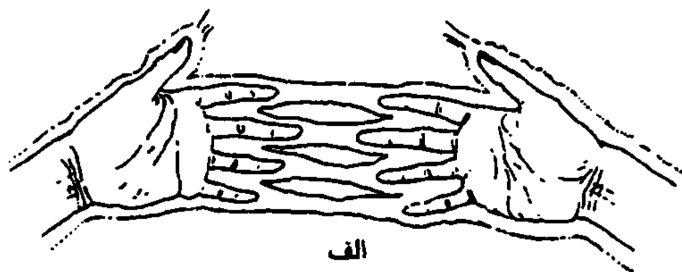
به‌یاد داشتن این امر ضروری است که هنگامی‌که قدرت روشن‌بینی خود را شکوفا می‌کنید، به احتمال زیاد صرفاً قادر به تشخیص سطوح تحتانی، بدون توان

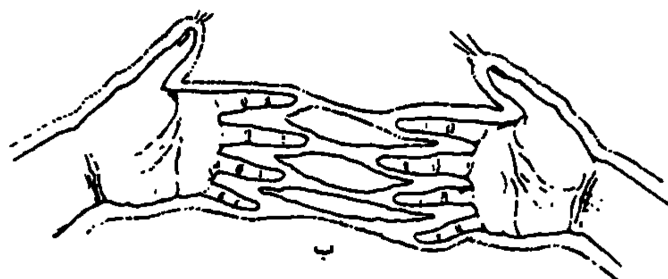
1- *Jack Schwarz*

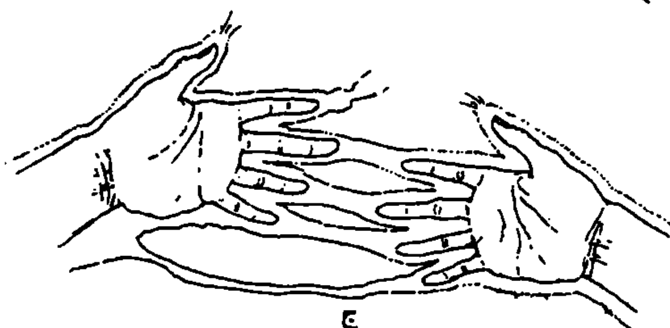
تفکیک آنها از یکدیگر خواهیدبود. در این مرحله احتمالاً تصاویری مبهم و رنگ‌هایی را خواهید دید. با پیشرفت بیشتر حواس، خود را با ارتعاشات هر چه بالاتر تنظیم خواهید نمود و خواهید توانست کالبدهای برتر را تشخیص دهید. در این مرحله همچنین می‌توانید لایه‌ها را از یکدیگر تفکیک نموده و بر لایهٔ مورد نظر تمرکز کنید.

در بیشتر تصاویر چند فصل بعدی فقط سه یا چهار لایهٔ تحتانی ترسیم شده‌اند، وجه تمایز بین لایه‌ها مشخص نگشته و در بیشتر موارد به‌نظر می‌رسد درهم ادغام شده به‌اتفاق عمل می‌کنند. در اکثر موارد، ما دارای عواطف تحتانی، الگوهای فکری بنیانی و احساسات فردی درهم‌آمیخته و مغشوشی هستیم و در تشخیص هریک و تفکیک آنها از یکدیگر مهارت زیادی نداریم. بخشی از این اختلاط حتی در هالهٔ ما قابل تشخیص است. بسیاری از اوقات به‌نظر می‌رسد که کالبدهای ذهنی و عاطفی به‌عنوان یک الگوی واحد و مغشوش عمل می‌کنند. در موارد درمانی که ذیلاً تشریح می‌گردند تمایز زیادی بین کالبدها قائل نشده‌ایم، اما در روند درمانی یا هر روند دیگر، لایه‌های هالهٔ فرد از این متمایزترند. توانائی بیمار در تفکیک عواطف اصلی، الگوهای فکری و عواطف برتری چون عشق بلاشرط که در سطوح برتر هاله وجود دارند، بسیار بیش از این است. این تشخیص در جریان درک رابطهٔ علت‌ها و معلول‌ها که در فصل ۱۵ تشریح می‌گردد، به‌وجود می‌آید. بدین ترتیب که بیمار به‌تدریج کیفیت تأثیر سیستم باورهای خود را بر افکار موجود در کالبد ذهنی درک می‌نماید. آثار این روند به‌ترتیب به عواطف، لایهٔ اتری، و نهایتاً کالبد فیزیکی منتقل می‌گردد. با چنین بینشی فرد قادر می‌گردد لایه‌های مختلف حوزهٔ انرژی را از یکدیگر تشخیص دهد. هنگامی که بیمار شفاف‌تر شده، نسبت به احساسات فیزیکی و عاطفی، افکار و در نتیجه اعمال خود هشیاری بیشتری به‌دست آورد، لایه‌های مختلف حوزه عملاً واضحتر و متمایز می‌گردند.

عمل تشخیص سطوح هاله از یکدیگر، در جلسات درمانی‌ای که در پی نقل می‌گردند، اهمیت بسیاری خواهد داشت.







شکل ۱۴ـ۷ : هاله در اطراف سر انگشتان

پاسخ به پرسشهای مربوط به تمرینات مشاهدهٔ هاله

تقریباً همواره جهت گردش انرژی، در مسیری دایره‌وار از چپ به راست (جهت عقربه‌های ساعت) است. توقف این جریان بسیار ناخوش‌آیند است و معمولاً متوقف نمودن کل جریان غیرممکن می‌باشد. احساس وجود شیئی در میان دست‌ها، در اثر احساس قلقلک توأم با فشار به‌وجود می‌آید که تا حدودی شبیه الکتریسیته ساکن است. هنگام برخورد دو حاشیهٔ کالبد انرژی، احساس سوزن سوزن و فشار خفیفی به‌وجود می‌آید. وقتی حاشیهٔ مذکور با پوست بدن تماس حاصل می‌کند، احساس

قلقلک و فشاری مختصر روی سطح پوست حادث می‌گردد. با رسم دایره روی کف دست، در محلی که دایره قرار دارد حس قلقلک قابل تشخیص است.

بیشتر افرادی که مایل به تشخیص هاله هستند، مهی در اطراف انگشتان خود مشاهده می‌کنند. این مه تا حدودی شبیه موج گرمای متصاعد از یک رادیاتور شوفاژ است. در این مه گاهی رنگ‌های مختلفی چون آبی کم‌رنگ به‌چشم می‌خورند. معمولاً افراد ابتدا آن‌را بی‌رنگ می‌بینند. هنگامی‌که مه یک انگشت با دیگری تماس حاصل نماید، مانند تافی (نوعی شکلات کشی) به‌نظر می‌رسد. وقتی‌که انگشتان خود را از مقابل هم حرکت دهید، به‌نحوی که انگشتان غیر قرینهٔ دو دست در مقابل یکدیگر قرار گیرند، هاله ابتدا همان انگشت قبلی را دنبال می‌کند ولی سپس به مقابل انگشت روبروی خود می‌جهد. (شکل ۱۴ ـ ۷).

مروری بر فصل هفتم

۱ـ رابطهٔ بین حوزهٔ انرژی کیهانی و انسانی چیست؟
۲ـ کالبد اتری چه شکلی است و با کالبد عاطفی چه تفاوتی دارد؟
۳ـ سه وظیفهٔ اصلی چاکرا کدامند؟
۴ـ چرا هر چاکرا رنگ خاصی دارد؟
۵ـ چاکرای قلب در کجا واقع است؟
۶ـ چاکراها با کدامیک از اعضای داخلی مرتبط هستند؟
۷ـ هفت لایهٔ نخستین هاله و وظایف آنها را توضیح دهید.
۸ـ رابطهٔ بین چاکراها و لایه‌های حوزه را توضیح دهید.
۹ـ چاکراهای هشتم ونهم در کجا قرار دارند؟
۱۰ـ یکی از چاکراهای لایهٔ هفتم هاله را تشریح کنید.
۱۱ـ جریان نیروی عمودی اصلی در کجا واقع است؟
۱۲ـ کدام لایه طبقات مختلف هاله را در کنار یکدیگر نگاه می‌دارد؟
۱۳ـ در کدام لایهٔ حوزهٔ انرژی، عواطف ظاهر می‌شوند؟

بخش سوم

محرک‌های روانی و حوزهٔ انرژی انسان

«نور زرین شعلهٔ شمع بر سریر نور تیرهٔ برخاسته از فتیله نشسته است.»

زوهار

مقدمه

تجربهٔ درمانی

در یکی از جلسات روان‌درمانی، برای نخستین بار به‌عنوان فردی بالغ، بـه‌طور آگاهانه هاله را رؤیت نمودم. در این دوره نه‌تنها مجاز به مشاهده دقیق هاله افراد بودم، بلکه به این امر تشویق شده‌بودم. در طی سـاعات طـولانی‌ای کـه بـه درمـان اشتغال داشتم، محرکهای روانی بسیاری از افراد را مشاهده کردم. این امتیازی واقعی بود، زیرا قوانین اخلاقی مرسوم جامعه در مقابل چنین اعمالی مرزهای مشـخصی تعیین می‌کنند. اطمینان دارم که همه شما چنین تجربه‌ای داشته‌اید که در اتوبوس یا رستورانی به غریبه‌ای توجه می‌کنید و پس از مدتی کوتاه، نگـاهتان بـا یکـدیگر تلاقی می‌کند و او بدون به‌کار بردن حرکات یا کلام بخصوصی به‌شما می‌فهماند که بهتر است دست از نگاه کردن بردارید. اصولاً او چگونه متوجه نگاه شما شد؟ او حضور شما را به‌واسطهٔ حوزهٔ انرژی خود تشخیص داد. در وهلهٔ بعدی چرا شما را از نگـاه کردن بازداشت؟ مردم در چنین مواردی بسیار عصبی مـی‌شوند. بـیشتر مـا مـایل نیستیم که انگیـزه‌های فردیمان مورد شناسایی دیگران واقع شـوند و از آن‌چـه کـه سایرین با نگاه خود در می‌یابند، شرمنده می‌شویم. همهٔ ما مشکلاتی داریم و تلاش می‌کنیم حداقل برخی از آنان را پنهان کنیم. در این بخش در بارهٔ انعکاس تجربیات

فردی، منجمله مشکلات در حوزهٔ انرژی بحث می‌کنم و ارتباط آن را با روان درمانی جسمی و ساختار شخصیتی، به‌گونه‌ای که توسط علم انرژی حیات تعریف شده‌است، بررسی خواهم‌کرد. اما ابتدا بر اساس رابطهٔ روان درمانی با دوران رشد کودک بحث را آغاز می‌کنم.

پیرامون رشد و شکوفائی انسان مطالعات عدیده‌ای صورت گرفته‌است. اریک اریکسون[1] به‌دلیل تلاشهایش در جهت تعیین مرز مراحل مختلف رشد و نمو مشهور می‌باشد. مراحل فوق مانند مرحلهٔ شفاهی، نوجوانی، بزرگسالی و غیره به اصطلاحاتی در زبان روزمره مبدل شده‌اند. در هیچیک از تحقیقات نامی از هاله برده نشده‌است، زیرا این پدیده برای بیشتر محققین ناشناخته است. اما به‌هنگام بررسی آرایش روانی و روند رشد فرد، هاله اطلاعات ذیقیمتی در اختیار ما قرار می‌دهد. آنچه که در هر مرحله از رشد در حوزه تکوین می‌یابد، مستقیماً با رشد روانی فرد در همان مرحله مرتبط می‌باشد. در واقع از زاویهٔ حوزهٔ انرژی روند رشد مورد مطالعه را می‌توان محصول طبیعی رویدادهای درون حوزه قلمداد نمود. بیائید ببینیم معمولاً حوزهٔ انرژی ما از تولد تا مرگ چگونه رشد می‌نماید.

1- Erik Erikson

فصل هشتم

روند تکاملی هاله در دوره‌های مختلف رشد انسان

برای برآورد حدود تجربیات انسان از تولد تا هنگام مرگ و فراسوی مرگ هم از تجارب روانشناسی و هم از احادیث متافیزیکی (مابعدالطبیعه) به‌عنوان منبع استفاده می‌کنم. چنانچه لفظ متافیزیک شما را آزار می‌دهد، لطفاً آن‌را به‌عنوان یک استعاره در نظر بگیرید.

حلول در جسم

روند تجسّد در واقع یک عمر به‌طول می‌انجامد. این امری نیست که به‌هنگام تولّد رخ داده و پایان یابد. برای توضیح این روند ناگزیرم از اصطلاحات متافیزیکی استفاده کنیم. تجسّد جنبشی سازمان‌یافته در روح است که طی آن ارتعاشات یا خصوصیات برتر و بالاتر روح از طریق عبور از کالبدهای لطیف‌تر به‌سوی پائین می‌تابند و پس از گذر از کالبدهای خشن‌تر نهایتاً به کالبد فیزیکی می‌رسند. در طی رشد، این انرژیهای متوالی مورد استعمال فرد قرار می‌گیرند.

هریک از مراحل عمدهٔ دوران حیات انسان با ارتعاشات تازه و برتر و فعالیت چاکراهای دیگری همراه می‌باشند. بدین طریق در هر مرحله، انرژی و آگاهی تازه‌ای

در خدمت شکوفائی فرد قرار می‌گیرد. هریک از مراحل یادشده، تجربیات و تعالیم نوینی را فراروی انسان قرار می‌دهد. از این زاویه، زندگی روح سرشار از اکتشافات مهیّج و مبارزه‌جویی است.

روند حلول توسط خویش برتر هدایت می‌شود. این الگوی حیات، در لایهٔ هفتم حوزه، یعنی کالبد کلیشه‌ای کِتِری تعیین می‌گردد. این الگوئی متغیر است که پابه‌پای گزینش‌های فرد، براساس ارادهٔ آزاد او در جریان حیات و رشد وی، تغییر می‌یابد. انسان در حال رشد، قابلیت حفظ ارتعاشات، انرژیها، آگاهی برتر، و جاری‌نمودن این کیفیات در سطوح هاله و چاکراها را در خود افزایش می‌دهد. بدین طریق او در روند زندگی خود در معرض واقعیت‌هایی همواره روبه گسترش قرار می‌گیرد. با رشد هر انسان، مجموعهٔ بشریت گامی در راه کمال برمی دارد. معمولاً هر نسلی نسبت به نسل پیشین دارای قابلیت بیشتری در حفظ ارتعاشات برتر می‌باشد تا بدین طریق مجموعهٔ بشریت در طرح تکاملی خود به‌سوی ارتعاشات بالاتر و ابعاد گسترده‌تری از واقعیت به پیش رود. این اصل تکاملی نژاد بشر در بسیاری از کتب مذهبی مانند، کابالا، بهاگاوادگیتا، اوپانیشادها و سایر کتب مورد اشاره قرار گرفته‌است.

عمل حلول پیش از این توسط مادام بلاواتسکی[1] و اخیراً توسط آلیس بیلی[2]، فوب بندیت[3] و ایوا پیراکس[4] مورد بحث قرار گرفته‌است. بنابر اظهارات پیراکس روحی که می‌خواهد حلول یا تجسد یابد، برای طرح‌ریزی زندگی‌ای که در پیش دارد با یکی از راهنمایان معنوی ملاقات می‌کند. در این ملاقات، روح و راهنمایان وظایفی را که او در جهت رشد خود می‌بایست انجام دهد، کارمایی که روبرو شدن با آن ضروری است، و باورهای منفی‌ای را که وی در طی تجربیات می‌بایست از خود بزداید، مطمح نظر قرار می‌دهند. این وظایف زندگی معمولاً به تکلیف فرد ارتباط دارند.

1- *Madam Blavatsky*

2- *Alice Baily*

3- *Phoebe Bendit*

4- *Eva Pierrakos*

به‌عنوان مثال، شاید فرد می‌باید قابلیت رهبری را در خود تقویت کند. چنین فردی پس از ورود به کالبد فیزیکی، با شرایطی روبرو می‌شود که در آنها رهبری در حکم کلید است. شرایط هر فرد کاملاً با دیگری متفاوت خواهدبود، اما کانون تجربیات، رهبری است. ممکن است کسی در خانواده‌ای که در رهبری پیشینه‌ای طولانی دارد متولد شود؛ مانند سلسله طویلی از رؤسای یک شرکت که مورد احترام بوده‌اند یا رهبران سیاسی. این در حالی است که ممکن است دیگری در خانواده‌ای که فاقد چنین سابقه‌ای است چشم بگشاید و رهبران را به دیدهٔ منفی بنگرد؛ یعنی افرادی که یا باید ساقط شوند یا اینکه می‌بایست بر آنها شورید. تکلیف چنین فردی برخوردی متعادل و مسالمت‌آمیز با این امر است.

بنابه اظهارات ایوا پیراکس میزان مشاوره‌ای که روح از راهنمایان خود دریافت می‌کند تاوقایع و شرایط زندگی خود را تعیین کند، به درجهٔ بلوغ او بستگی دارد. والدینی برگزیده می‌شوند تا محیط و تجربیات فیزیکی مورد نیاز را فراهم کنند. این گزینش‌ها میزان آمیزش انرژیهایی را تعیین می‌کنند که در نهایت به تجلی ابزار فیزیکی منجر می‌گردند تا روح برای انجام تکلیفش در آن حلول یابد. مقدار این انرژیها بسیار دقیق بوده، روح را دقیقاً با مقدار انرژی مورد نیاز برای انجام وظیفه‌اش، تجهیز می‌کند. روح هم وظیفه‌ای شخصی را برای آموزش فردی به‌عهده می‌گیرد (مانند رهبری)، و هم «تکلیفی جهانی» را، که برکتی برای دنیا به‌دنبال دارد. این نقشه آنچنان دقیق و منحصر به‌فرد است که فرد با انجام تکلیف فردی انرژیهای مورد نیاز روح برای آغاز مسیر تکلیف جهانی را آزاد می‌سازد.

در مثال پیشین در مورد رهبری، لازم است که فرد پیش از انجام نقش رهبری در حوزهٔ عملیاتی مورد نظر، کیفیات و مهارتهای لازم را کسب کند. او ممکن است از مهابت سلسلهٔ طویل نیاکان خود که رهبرانی برجسته بوده‌اند دچار وحشت شود یا شاید واکنش او در برابر چنین میراثی الهامی باشد مبنی بر ادامهٔ این راه. هریک از موارد یادشده متفاوت بوده، دارای جنبه‌ای بسیار فردی می‌باشد که بر مبنای یگانگی روحی که برای آموختن به‌دنیا آمده‌است، تعیین می‌گردد.

طرح حیات واقعیات محتمل بسیاری را در خود دارد و این امر طیف وسیعی از گزینشهای مختلف بر اساس اختیار را ممکن می‌سازد. قانون علت و معلول در تار و پود این ساختار حیاتی تنیده‌می‌شود. ما آفرینندهٔ واقعیت خود هستیم و این خلاقیت از اجزاء مختلف وجودی ما رخ می‌نماید. اگرچه بیشتر تجربیات ما از دیدگاه علت و معلول قابل درک نمی‌باشند، با وجود این درک خلقت همواره از این دیدگاه ساده قابل فهم نیست. ما به مفهوم واقعی کلمه آنچه را که می‌خواهیم خلق می‌کنیم. تمایلات ما در آگاهی، ناخودآگاهی، فراآگاهی، و آگاهی جمعی وجود دارند. در طول حیات تمام این نیروهای خلاق، برای آفریدن تجربیات، در سطوح مختلف وجودی ما دست به‌دست هم می‌دهند. از نظر من آنچه که کارما نامیده می‌شود چیزی جز تأثیرات علت و معلولی دراز مدت نیست که آن نیز به بخشهای مختلف وجودی ما مربوط می‌گردد. پس آفرینش منشاء فردی و جمعی دارد و البته در این میان گروههای کوچکتری هم وجود دارند که در درون گروههای بزرگتر قرار داشته، همگی به تاروپود عظیم زندگی خلاق افزوده می‌گردند. از این زاویه می‌توان همانند کودکی با شگفتی به شکوه پهنهٔ حیات نگریست.

روح پس از مرحلهٔ«طرح‌ریزی» به‌تدریج آگاهی کیهانی روح را از دست می‌دهد. این امر را می‌توان بدین صورت در نظر گرفت که پیوندی از جنس انرژی بین روح و تخم بارورشده به‌وجود می‌آید. در این هنگام‌یک زهدان اتری نیز تشکیل می‌شود تا روحی راکه وارد آن خواهدشد، از هرگونه تأثیری به‌جز تأثیرات مادری حفظ نماید. در حالی‌که جسم در درون زهدان مادر رشد می‌کند، روح به‌تدریج «جاذبهٔ» آن‌را حس می‌کند و به‌طور آگاهانه با آن ارتباط برقرار می‌نماید. روح به‌طور ناگهانی و در یک لحظه کاملاً از این رابطه آگاه می‌شود و در این هنگام آذرخشی قدرتمند از جنس انرژی آگاه به‌سوی جسم درحال شکل‌گیری شلیک می‌شود و به‌درون آن حلول می‌کند. سپس مجدداً آگاهی خود را از دست می‌دهد و ذره ذره در آگاهی فیزیکی بیدار می‌شود. این بارقهٔ قدرتمند آگاهی با دوران جنبش جنین در رحم مادر مطابقت دارد.

تولّد

تولد در زمانی منحصر به‌فرد صورت می‌گیرد. در این هنگام، روح زهدان اتری محافظ خود را از دست داده، برای نخستین بار در معرض تأثیرات محیطی قرار می‌گیرد. این اولین باری است که او در دریای انرژی محیط تنها می‌شود و با آن تماس حاصل می‌کند. به‌علاوه، در هنگام تولد کالبدهای آسمانی برای نخستین بار بر حوزهٔ انرژی جدید روح تأثیر می‌گذارند. و در همین هنگام است که حوزهٔ انرژی جدید به دریای انرژی پیوسته، آن‌را وسعت می‌بخشد. این امر همانند صدای نُتی تازه است که به سمفونی حیات افزوده می‌گردد.



شکل ۱ـ۸ : هاله معمولی در نوزادان (نمای تشخیصی)

دوران نوزادی

روند بیداری تدریجی به روی جهان فیزیکی پس از تولد ادامه می‌یابد. در این دوره نوزاد به تناوب می‌خوابد و بدین وسیله روح کالبدهای برتر انرژی خود را اشغال می‌کند. در این حال او کالبد فیزیکی و اتری را به‌حال خود می‌گذارد تا به وظیفهٔ پر مشغلهٔ سازماندهی ساختمان کالبدی بپردازند.

در مراحل نخستین زندگی، وظیفهٔ کودک عادت کردن به محدودیتهای حواس فیزیکی و جهان سه‌بُعدی است. من نوزادان بسیاری را در کشمکش این مرحله دیده‌ام. آنها هنوز تا حدودی از جهان معنوی آگاهی دارند و آن‌گونه که من متوجه شده‌ام، در تلاشند تا هم‌بازی‌ها و والدین معنوی خود را به‌فراموشی سپرده، محبت خویش را به والدین جدیدشان معطوف نمایند. نوزادانی که من مشاهده کرده‌ام، چاکرای تاج کاملاً بازی داشته‌اند (شکل ۱ ـ ۸). آنها سعی می‌کنند که خود را در محدودهٔ تنگ جسم کوچک یک کودک بفشارند. وقتی روح‌هایی را می‌بینم که کالبد فیزیکی را ترک گفته و به کالبدهای برتر وارد می‌شوند، بسیاری از اوقات جثه‌ای ۳/۵ متری دارند. نوزاد برای گشودن چاکرای تحتانی و استقرار در زمین تلاش شدیدی می‌کند.

یک نمونه در این مورد به پسری مربوط می‌شود که یک ماه دیرتر از موعد مقرر متولد شده‌بود. او پس از تولدی بسیار سریع دچار تب شد. پزشکان برای آزمایش Encephalitis[1]، از مایع نخاعی او نمونه‌برداری کردند. محل نمونه‌برداری در ناحیهٔ چاکرای خاجی بود. این کودک در تقلا بود تا دو هم‌بازی و یک وجود مؤنث را به‌فراموشی سپارد. وجود مؤنث نیز مایل به رهاکردن او نبود. در این کشمکش، هرگاه که روح راهنمای او حضور داشت، طفل چاکرای تحتانی خود را می‌گشود و به زمین متصل می‌کرد. همینکه ارتباط خود را با راهنما از دست می‌داد، هم‌بازی‌ها و زن را می‌دید و پس از آن تقلایی شدید بین دو جهان درمی‌گرفت. کودک به زن یادشده محبت بیشتری داشت تا به مادر فیزیکی خود. در طی این تلاش برای حلول یافتن،

۱-عفونت مغزی

او انرژی خود را از چاکرای خاجی (دوم) و در جهت راست خارج می‌کرد تا از توسعهٔ ریشه‌های چاکرای اول ممانعت نماید. توانایی او در انجام این عمل، بیشتر به دلیل وجود حفره‌ای در هاله، در محل نمونه‌گیری نخاعی بود. وی پس از مدتی تقلا مجدداً با راهنمای خود ارتباط برقرار نموده، چاکرای ریشه را گشود و به حلول ادامه داد.

من تلاش کردم او را درمان کنم. در اولین جلسه تا مدتی کمک مرا پذیرفت اما سپس از پذیرفتن خودداری کرد. هرگاه که سعی می‌کردم به درون چاکرای او انرژی بفرستم، قیل و قال راه می‌انداخت. او از قصد من مطلع بود و نمی‌گذاشت به او نزدیک شوم. من تلاش می‌کردم تا حفرهٔ چاکرای دوم در هفتمین لایهٔ هالهٔ او را بدوزم و انرژی را به‌طرف زمین بازگردانم، اما او اجازهٔ این‌کار را نمی‌داد. حتی وقتی به‌هنگام خواب عمیق به او نزدیک می‌شدم، همینکه به فاصلهٔ ۳۰ سانتیمتری او می‌رسیدم، بیدار می‌شد و به‌طرزی وحشیانه جیغ می‌کشید. این مشخصاً یک کشمکش شدید بود و او مایل نبود که در این‌مورد کمکی دریافت نماید. یکی از مشکلات جسمی ثانویه این تقلا، ناراحتی روده‌ای بود که در نتیجه استعمال دائمی و بیش از حد چاکرای خورشیدی به‌همراه گریه و فریاد به‌وجود آمد. در نهایت پس از اینکه تصمیم به ماندن در عالم فیزیکی گرفت، این مشکلات درمان شدند. نمودار نجومی مربوط به این کودک، قابلیت رهبری را در او به‌وضوح نشان می‌دهد.

بنابراین در دوران حلول، و طی روند گشودن چاکرای ریشه برای اتصال به طبقهٔ فیزیکی، روح مرتباً از طریق چاکرای تاج درحال رفت و آمد به جسم است. چاکرای ریشه مانند قیفی بسیار باریک و چاکرای تاج در این مرحله همچون قیفی با دهانه‌ای بسیار گشاد است. سایر چاکراها مانند فنجان چینی کوچکی بوده، به‌وسیلهٔ معبری باریک از انرژی به نخاع متصل می‌باشند (شکل ۱ ـ ۸). در این دوران حوزهٔ انرژی کودک فاقد شکل بوده، دارای رنگ آبی یا خاکستری است.

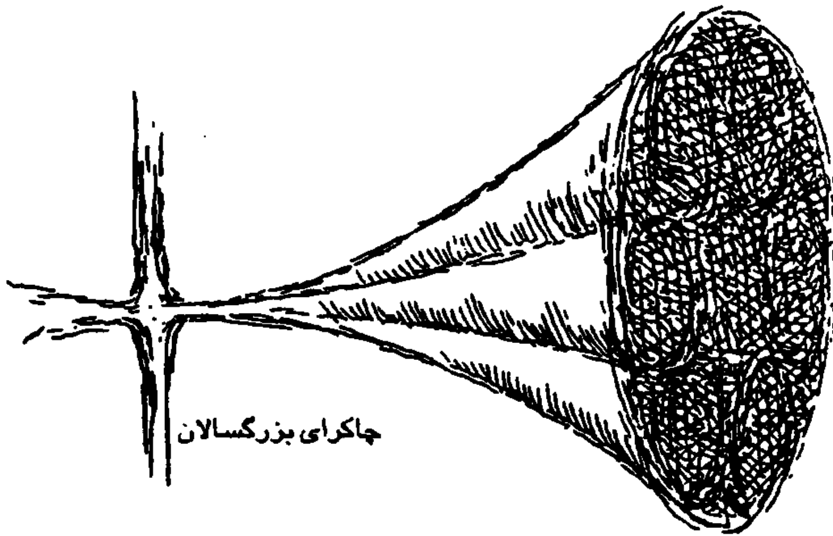
هنگامی که توجه نوزاد به جسمی در طبقهٔ فیزیکی معطوف می‌شود، هالهٔ او، بخصوص در اطراف سر، منقبض شده، می‌درخشد و با کم شدن توجه هاله کمرنگ می‌شود. با وجود این، او بخشی از این تجربه را به‌صورت رنگ در هالهٔ خویش ذخیره

می‌کند. هر تجربه، مقداری رنگ به هاله می‌افزاید و فردیت او را وسعت می‌بخشد. سازماندهی هاله در طول زندگی بدین طریق ادامه می‌یابد، تا جائی‌که تمام تجربیات فرد را می‌توان در هاله ردیابی نمود.

پس از تولد، رابطه‌ای بسیار قدرتمند از جنس انرژی بین مادر و فرزند باقی می‌ماند. گاهی از این ارتباط به‌عنوان پلاسمای بیولوژیک نام می‌برند. به‌هنگام تولد این ارتباط دارای بیشترین قدرت است و اگرچه با رشد کودک، به‌تدریج از وضوح آن کاسته می‌شود، ولی در طول زندگی همچنان باقی است. این ارتباط، نسخهٔ روانی بند ناف است و کودکان در طی سالیان زندگی به‌واسطهٔ آن ارتباط خود را با والدین حفظ می‌نمایند. بسیاری از اوقات، با وجود فاصلهٔ زیاد بین طرفین این رابطه، در بُعد فیزیکی، یکی از طرفین از تجربهٔ دهشتناک دیگری آگاه می‌شود.

حوزهٔ انرژی کودکان کاملاً باز و در برابر اتمسفری که در آن زندگی می‌کنند به‌شدت آسیب‌پذیر هستند. آنچه که بین پدر و مادر می‌گذرد، اگرچه آشکار یا مخفی، توسط کودک دریافت می‌گردد. او متناسب با طبع خود، دائماً نسبت به انرژیهای محیطی واکنش نشان می‌دهد. شاید کودک در درون خود دچار ترس‌های موهوم، خیالات، خشم آنی، یا بیماریهای دیگر باشد. تمامی چاکراهای کودک باز هستند؛ بدین معنی که برای بازتاباندن تأثیرات روانی خارجی، لایهٔ محافظ ندارند. این امر کودک را بسیار آسیب‌پذیر و تأثیرپذیر می‌نماید. بدین ترتیب، با اینکه چاکراهای او همچون فردی بالغ، رشد نیافته‌اند و انرژی وارد شده به درون آنها تجربیاتی مبهم محسوب می‌گردند، اما باز هم مستقیماً به هالهٔ او وارد می‌شوند و کودک می‌بایست با آنها روبرو شود. (شکل ۲ ـ ۸ مقایسه‌ای است بین چاکراهای فردی بالغ و یک کودک).

در اوان هفت سالگی پرده‌ای محافظ در ناحیهٔ ورودی چاکراها تشکیل می‌شود که در برابر بسیاری از تأثیرات خارجی که از حوزهٔ انرژی کیهانی نشأت می‌گیرند، در حکم صافی است. در این هنگام، کودک دیگر همچون گذشته آسیب‌پذیر نیست، بلکه رشد نموده، صاحب شخصیتی مستقل گشته‌است. زمان استدلال نزدیک است.





شکل ۲ـ۸ : مقایسه چاکرا در بزرگسالان و کودکان

اغلب اوقات می‌توان دید که چگونه کودکی در دامان پدر یا مادر خود آرمیده یا در جوار آنان نشسته‌است. در چنین حالتی حوزهٔ انرژی والدین کودک را از تأثیرات خارجی محافظت می‌کند. به‌همین دلیل من در حضور والدین کودک به‌هنگام شفادهی بسیار محتاط عمل می‌کنم. حتی تصور احساس کودک در این مورد بسیار

دشوار است مگر اینکه والدین او خود به دوران آسیب‌پذیری بازگردند. من والدینی را دیده‌ام که به عمد فرزند خود را با قرار دادن در جلسهٔ گروه‌درمانی در معرض شوکی روانی و غیرضروری قرار داده‌اند. آنها تصور می‌کنند که این شوک برای کودک نقشی سازنده دارد و یا تسلیم به ارادهٔ جمعی را به آنان می‌آموزد. خشم والدین همچون ضربه‌ای فیزیکی، به سیستم انرژی کودک شوکی وارد می‌سازد و غصه و افسردگی او را همچون مهی در خود فرو می‌برد.

خوردن شیر مادر علاوه بر تغذیهٔ جسمی، باعث رسیدن انرژی اتری به کودک می‌گردد. در نوک سینهٔ مادر چاکرای کوچکی وجود دارد که تأمین‌کنندهٔ انرژی مورد نیاز کودک است. به‌یاد داشته‌باشید که چاکراهای کودک رشد نیافته‌اند و بنابراین تمام انرژی مورد نیاز او برای ادامهٔ حیات را از حوزهٔ انرژی کیهانی تأمین نمی‌کنند.

طفولیت

هنگامی که کودک رشد می‌کند، با رشد چاکرای دوم، وجه عاطفی او توسعه می‌یابد. او جهانهای خیال را درهم می‌بافد تا در آن زندگی کند. به‌تدریج بین خود و مادر تمایزی احساس نموده، با خلق این جهانهای خیال، به رشد این تمایز کمک می‌کند. تعلقات او در همین جهانها واقع هستند. کودک از حوزهٔ انرژی اتری خود، اشکالی مانند تک سلولی‌ها به سوی متعلقات خویش می‌فرستد. هر اندازه که نقش شیء مورد نظر در بنای جهان خیالی او مهم‌تر باشد، انرژی و آگاهی بیشتری به‌دور آن می‌تند. شیء مورد نظر به بخشی از هویت او مبدل می‌گردد. وقتی که این شیء به زور از دست کودک گرفته‌شود، حوزهٔ انرژی پاره‌شده ایجاد درد و رنج می‌کند، رنجی که برای کودک هم جسمی است و هم عاطفی.

در اوان دو سالگی روندی آغاز می‌شود که طی آن کودک والدین را به مثابهٔ متعلقات خویش می‌بیند. «من، پدر من، مادر من» و غیره. در این مرحله قرمز - نارنجی و سرخ ـ صورتی، رنگهای غالب در هالهٔ هستند. او درحال آموختن چگونگی برقراری ارتباط با دیگران و نوعی عشق ابتدایی است. از دیدگاه حوزهٔ انرژی، او اکنون

می‌تواند از مادر خود جدا شود و به ریسمانی اتری که این دو را به‌هم پیوند می‌دهد بسنده کند. بدین ترتیب روند استقلال و هویت مجزا آغاز می‌شود. کودک فضایی خیالی می‌آفریند و در آن زندگی می‌کند ولی هنوز با ریسمان اتری به «مامان» مربوط است. در عین‌حال در هنگام تمایل می‌تواند برگردد و ببیند که مادر زیاد دور نیست. به چشم یک روشن‌بین، این فضا معمولاً از انرژی آبی، یعنی متعلق به حوزهٔ اتری تشکیل شده‌است. کودک ترجیح می‌دهد به تنهایی در این فضا بازی کند یا چنانچه هم‌بازی‌ای اجازهٔ حضور یابد، او به‌دقت مراقب است تا مزاحمت زیادی در فضای شخصی‌اش ایجاد نگردد. نفس کودک در این سن برای تمایز قائل‌شدن بین خود و دیگری، به‌قدر کافی نیرومند نیست. او در تقلاست تا شخصیت یگانهٔ خود را بیابد اما هنوز شدیداً نسبت به همه‌چیز احساس وابستگی می‌کند. اشیاء شخصی او به ابزاری جهت ابراز شخصیت مبدل می‌شوند. فضای انرژی او در ابراز این امر به او کمک می‌کند. بنابراین هنگامی که کودک دیگری به اتاق طفل ۵ الی ۷ ساله وارد می‌شود، میزبان بین تمایل به ایجاد ارتباط و حفظ تصورات شخصی خویش سردرگم می‌گردد. بنابراین برای پاسداری از اشیاء شخصی خود که در ابراز هویت او مؤثرند و او انرژی خود را به‌دور آنها تنیده‌است، کشمکش می‌نماید. علت این درگیری تشخیص شخصیت فردی و حفظ آن از سوئی، و احساس ارتباط با «فرد»ی متمایز از سوی دیگر است.

در حوالی سن ۷ سالگی، کودک مقدار زیادی انرژی طلایی رنگ را به این فضا می‌افزاید. فضای او اکنون وسیع‌تر، و او دارای وابستگی کمتری نسبت به «مامان» و به‌روی میهمانان گشوده‌تر می‌گردد. او با حصول درکی روشن‌تر از خویشتن، به تدریج وجه تشابه خود با دیگران را می‌فهمد. اکنون می‌تواند در فضای خصوصی خود، اجازهٔ ابراز وجود بیشتری را به دیگران بدهد. میهمان اکنون مجاز است تا اشکال انرژی خود را در فضای خصوصی او خلق کند. بدین ترتیب همه‌چیز «سرگرم‌کننده‌تر» و زنده‌تر می‌شود و زندگی خیالی توسعه می‌یابد. کودکان به مرحلهٔ «دار و دسته بازی» می‌رسند. یکی از چیزهایی که تمام این اعمال را ممکن می‌سازد

این است که در حدود هفت سالگی تمام چاکراها دارای پرده‌ای محافظ هستند که بسیاری از انرژیهای تأثیرگذار حوزهٔ انرژی محیط را تصفیه می‌کنند. کودک احساس امنیت بیشتری می‌کند و از دیدگاه حوزهٔ انرژی حقیقتاً صاحب امنیت بیشتری نیز هست.

تمرینی برای مشاهدهٔ فضاهای روانی

افراد بالغ نیز انرژی خود را به حریم شخصی خود تزریق می‌کنند. این فضاهای روانی آشیانه‌هایی امن برای زندگی و موجودیت افراد هستند. سعی کنید فضای روانی دیگران را حس کنید. از این عمل مطالب بسیاری هم در مورد خویش و هم در بارهٔ صاحب آن حریم خواهید آموخت[1]. سعی کنید ارتعاشات خود را با فضاهایی که به‌طور معمول می‌بینید تنظیم نمائید. به اتاق دوستتان وارد شوید. چه احساسی دارید؟ برایتان خوش‌آیند است؟ مایلید آنجا بمانید یا آنجا را ترک کنید؟

چنانچه فرزندانی دارید به اتاق آنها بروید. به تفاوتهای موجود در هریک از اتاق‌ها دقت کنید. این حریم، با شخصیت فرزندتان چه تناسبی دارد؟ چه خصوصیتی از او را بیان می‌کند؟ آیا رنگ اتاق مناسب حال اوست یا اینکه شما آن‌را به او تحمیل نموده‌اید؟ در این مورد بیاندیشید.

همین کار را در مورد فروشگاهها آزمایش کنید. من شخصاً ماندن در برخی از فروشگاهها را به‌دلیل انرژیهای موجود در آنان غیر ممکن می‌یابم.

اکنون آزمایش کوچکی با اجسام به‌عمل آورید. وسایل شخصی گروه کوچکی را (ترجیحاً افرادی که اطلاعات زیادی در موردشان ندارید) در کنار هم قرار دهید و جسمی را که بدان جذب می‌شوید انتخاب کنید. آن‌را در دست بگیرید. چه حسی را

۱- باید توجه داشت که ورود و دخالت در حریم فردی انرژی دیگران، بدون اطلاع و اجازهٔ صاحب آن مانند ورود بدون اجازه به منزل دیگران مذموم است و شکستن این قاعده در واقع نقض یکی از قوانین مهم معنوی است. بنابراین برای انجام تمرین فوق اجازهٔ صاحب حریم ضروری است، این در مورد فرزندان یا نزدیکانی که ظاهراً تحت تسلط ما هستند نیز صادق است.م.

انقاء می‌کند؟ سنگینی، گرما، دوستی، خصومت، غم، شادی، امنیت، خطر، سلامتی، بیماری؟ آیا تصوری به ذهنتان خطور می‌کند؟ سر فرصت آن‌را بررسی کنید. این احساس را با صاحب شیء در میان بگذارید. مطمئنم که در مورد برخی از حدسیات فوق حق داشته‌اید. تمرین کنید و مطمئن باشید که دفعهٔ بعد این کار را بهتر انجام خواهیدداد.

کودکی

در سنین بین هفت سالگی تا دورهٔ بلوغ قابلیتهای ذهنی کودک و به موازات آن چاکرای سوم او رشد می‌کند. در این هنگام رنگ زرد بیشتری به هاله افزوده می‌شود. اگرچه عمل این چاکرا در این زمان گشودن دریچهٔ انرژیهای مربوط به ذهن است اما انرژیهای مذکور در درجهٔ نخست برای تقویت زندگی خیالی کودک مصرف می‌شوند. در اینجا امیال مفرط و جهت‌دار و پیوند با تاریخ طویل تکاملی بشر به ایفاء نقش می‌پردازند. کودک رئیس قبیلهٔ سرخپوستها، شاهزاده‌خانم و زن استثنائی[۱] می‌شود. اینها تمایلات عمیق ایده‌آلیستی و نشانگر تعلقات روح هستند، تعلقاتی که به احتمال زیاد به تکلیف جهانی او مربوط می‌شوند. در بطن همین قالبها و الگوهای ایده‌آلیستی می‌توان علائق عمیق فرد را یافت، یعنی اهداف و آمالی که در بازی‌های حیاط منزل یا محیط مدرسه ابراز می‌گردند. اکنون سه مرکز انرژی تحتانی، یعنی فیزیکی، عاطفی و ذهنی که مربوط به طبقهٔ خاکی هستند برای ابراز و تجلی نخستین مرحلهٔ حلول باهم و به‌طور هماهنگ عمل‌می‌نمایند.

نوجوانی

کشمکش‌های مربوط به دوران نوجوانی، همچون تمام مراحل رشد، تلاشی است در جهت یافتن خویش و صادق بودن با خویش، در روند آشوب و هرج‌ومرج تحولات جسمی و عاطفی، دلبستگی‌های عاشقانه و ناکامی‌های محنت‌زا.

۱- یکی از شخصیتهای کارتونی.

با نزدیک شدن کودک به دوران بلوغ، تحولات زیادی در سراسر جسم و حوزهٔ انرژی اطراف او رخ می‌دهند. رنگ سبز بیشتری به هاله و حریم فردی شخص افزوده می‌شود. فضا مملو از ارتعاشات دوستان می‌گردد. وقتی که چاکرای قلب به‌روی سطوح نوین عاطفی گشوده و «اروس»[1] از ژرفای لایه‌های روانی فرد سر برمی‌آورد و عشق غالب می‌گردد، رنگ زیبای سرخ، میدان انرژی را آکنده می‌سازد. هیپوفیز (چاکرای چشم سوم) فعال می‌شود و جسم، رشد تا مرحلهٔ بزرگسالی را آغاز می‌کند. تمام چاکراها از این تحولات متأثر می‌شوند. ارتعاشات برتر فوق گاهی موجب هیجان فرد و گاهی نفرت‌انگیزند، زیرا حامل علائق نوین و احساسی از عدم امنیت هستند که فرد هرگز پیش از این تجربه نکرده‌است. اوقاتی پیش می‌آیند که حوزهٔ انرژی کاملاً از هم می‌گسلد و چاکراها به کلی از حالت تعادل خارج می‌شوند؛ ولی گاهی نیز همه‌چیز با هماهنگی طی می‌شود. پس فرد در بُعد عاطفی تحولات عمیقی را تجربه می‌کند. اعمال او نیز مؤید این اغتشاش هستند. او لحظه‌ای کودک و لحظه‌ای دیگر فردی بالغ است.

در اینجا شخص تمام مراحل طی‌شدهٔ رشد را مجدداً تجربه می‌کند اما در این میان تفاوتی وجود ندارد. در سه مرحلهٔ نخست، خویش به‌عنوان مرکز عالم تصور می‌شد. هر آنچه که وجود داشت در زمرهٔ «من، پدر من، مادر من، دوستان من، و غیره» بود. اکنون این رابطه به «من ـ تو» مبدل می‌شود. دیگر «من» تنها وجود ندارد و آسایش «من» اکنون به هماهنگی کامل با «غیر من» بستگی دارد. بخشی از این وضعیت بدین سبب بوجود می‌آید که او دیگر همچون گذشته مالک آنچه مورد عشق واقع می‌شود نیست، یعنی مواردی چون والدین و اسباب‌بازی‌هایش. اکنون آسایش او به تنظیم اعمالش بستگی دارد. یعنی چگونگی ترغیب معشوق به عشق‌ورزیدن به او. حداقل او اینچنین می‌اندیشد. او بر اساس هویتی که از خویش در تصور دارد از سوئی و آنچه می‌باید باشد از سوئی دیگر (بنا به خواست معشوق)، در لایه‌های روانی دچار وسواسی شدید است. البته این کشمکش و دوگانگی پیش از این نیز در مورد

۱ـ *Eros*: رب النوع عشق در اساطیر یونان.م.

والدین وجود داشت اما اکنون محسوس‌تر است، چه هرلحظه ممکن است معشوق شخصی دیگر را برگزیند و معمولاً چنین نیز می‌شود.

جوانی

در پایان نوجوانی چاکراها و الگوهای انرژی مورد استفاده نظم خود را یافته‌اند. تمام چاکراها در شرایط بزرگسالی قرار دارند. در اینجا فرد سعی می‌کند تا سروسامان گرفته از تحول بیشتر اجتناب نماید. برخی از افراد در این کار موفق می‌شوند و با این عمل زندگی خود را در چارچوبی امن و منظم و شرایطی روشن و تعریف شده محدود و راکد می‌نمایند. بیشتر افراد پس از دریافت شوکهای کافی در نتیجهٔ تجربیات زندگی، در می‌یابند که حقیقت به‌سادگی قابل تشریح نیست و عمر باقی را در جستجوی معنای زندگی می‌گذرانند و در این جستجو از طریق تلاش مستمر به تجربیات و کامیابی‌های بیشتری دست می‌یابند.

در مرحلهٔ بزرگسالی مفهوم «من ـ تو» وسعت بیشتری یافته، خانواده را دربر می‌گیرد. خانواده نیز قالب انرژی مختص خود را بنا می‌نهد. انرژیهای فزاینده‌ای که از چاکرای گلو جاری می‌شوند این دادوستد شخصی را امکان‌پذیر می‌سازند. با گذشت زمان، «من ـ تو» چنان گسترش می‌یابد که علاوه بر همسر و فرزندان، عشق به بشریت را نیز در برمی‌گیرد. این عشق در قالب رنگ بنفش روشن زیبائی در هاله نمودار می‌شود. این روند سپس به تلفیق آگاهی خویش، دیگری و جمع با یکدیگر منجر می‌گردد. با گشوده‌شدن چشم سوم بر روی ارتعاشات برتر، فرد وحدت بین همه‌چیز را درک می‌نماید و قادر می‌شود تا در بطن این وحدت، ارزش منحصر به‌فرد هر روح را دریابد.

کمال

با نزدیک شدن به دوران کهولت و مرگ،درجات برتری از ارتعاشات به کالبدهای حوزهٔ انرژی راه می‌یابند. هنگامی که نور سفید به درون می‌تابد تا الفت و محبت او

نسبت به جهان معنوی افزون شود، موی او سفید می‌شود. اکنون مفهوم «من ـ تو» به رابطه‌ای بسیار عمیق با خداوند مبدل می‌گردد. انرژیهای تحتانی مربوط به زمین که توسط چاکراهای پائین به مصرف رسیده‌اند کاهش می‌یابند و انرژیهای برتر و لطیف‌تر که بیشتر به روح مربوط می‌شوند تا زندگی مادی، به‌طور پیوسته جایگزین آنها می‌گردند. فرد درحال آماده‌شدن جهت بازگشت به خانه‌اش در جهان روح است. با درک این پدیده‌های طبیعی و ایجاد فرصت شکوفایی آنها از درون روان، زندگی فرد از صفا و عشق سرشار می‌گردد. وقایعی رخ‌می‌دهند که محصول رشد سالهای گذشته هستند. به‌خصوص چاکرای شبکهٔ خورشیدی متعادل‌تر می‌شود. علی‌رغم کاهش توان جسمی، عمق حواس فرد افزون می‌شود و این امر زندگی فرد را به‌سوی رشدی فزاینده و حصول تجربیات بیشتر هدایت‌می‌نماید. جای بسی تأسف است که فرهنگ و تمدن ما به‌طور عمومی به این منبع بزرگ حکمت احترام نمی‌گذارد و از آن بهره نمی‌برد. درمیان سرخپوستان بومی آمریکا وظیفهٔ تصمیم‌گیری برای امور قبیله، برعهدهٔ پدربزرگها و مادربزرگها است.

مرگ

بنابه اظهارات فوب بندیت در هنگام مرگ بارقه‌ای تابناک در بالای سر به‌وجود می‌آید. هنگامی که فردی از طریق چاکرای تاج طبقهٔ زمینی را ترک می‌گوید، این تجربه معمولاً به‌شکل عبور از دالانی که بین مرگ و زندگی واقع است، توصیف می‌شود. این گذرگاه همچون دالانی تاریک و طولانی توصیف می‌شود که در انتهای آن نور درخشانی وجود دارد. «تجربهٔ دالان» را می‌توان این‌گونه نیز تشریح نمود؛ عبور از مسیر جریان انرژی اصلی بدن در امتداد نخاع و خروج از میان نور درخشان چاکرای تاج.

هنگام مرگ، دوستان متوفی و راهنمایان معنوی او به ملاقاتش می‌آیند. در این هنگام روح تمام زندگی خود را با سرعت و به‌روشنی مرور می‌کند، تا جائی‌که در مورد آنچه که رخ داد، گزینشهای مقاطع مختلف زندگی، درسهای آموخته و نیاموخته

هیچگونه اشتباهی رخ نمی‌دهد. سپس به پاس وظائف انجام‌شده جشنی برپا می‌گردد و پیش از حلول بعدی مدتی در جهان روح سپری می‌گردد[۱].

اغلب اوقات افرادی را دیده‌ام که پس از یک دورهٔ طولانی بیماری می‌میرند، و پس از مرگ برای مدتی در نوری سفید و آرامش‌بخش به استراحت می‌پردازند و به‌نظر می‌رسد که در آن‌سو در مکانی شبیه بیمارستان تحت مراقبت قرار می‌گیرند.

دو نفر راکه در مراحل مرگ بودند، یکی دو روز پیش از مرگ ملاقات نمودم. آنها مدتی بود که به بیماری سرطان مبتلا بودند. سه کالبد تحتانی آنها درحال فروپاشی بوده، همچون حبابهای شیری‌رنگ مه‌آلودی درحال دورشدن از جسم بودند. این شرایط به چهرهٔ بیمار رنگی مهتاب‌گون می‌دهد. سه چاکرای تحتانی نیز با خروج خطوط نورانی بلند از شبکهٔ خورشیدی درحال انهدام بودند. چهار چاکرای تحتانی همچون حفره‌هائی درّه مانند باز بوده، پوشش محافظی بر دهانهٔ آنها قرار نداشت. افراد رو به موت بیشتر اوقات در خارج از کالبد به‌سر می‌بردند. مسلماً آنها در مکانی به‌همراه راهنمایانشان بودند. هنگامی که در کالبد خود بودند، اتاق مملو از روح‌های مختلف بود. در یک مورد عزرائیل را دیدم که نگهبان دروازهٔ مرگ است. وقتی فرد بیمار درد شدیدی داشت، از عزرائیل پرسیدم که چرا به او کمک نمی‌کند تا بمیرد. او گفت، «هنوز دستوری دریافت نکرده‌ام.» عزرائیل فرشتهٔ مرگ است و درنظر من ظاهری بسیار زیبا و قدرتمند داشت، نه آنچنان که برخی منابع آن‌را کریه و وحشتناک می‌دانند.

هیوآن و مرگ

راهنمای معنوی من سخنانی در بارهٔ مرگ گفته‌است و من مایلم در اینجا آن‌را ذکر نمایم. ابتدا می‌گوید که مرگ آنچه که ما تصور می‌کنیم نیست، بلکه انتقالی است از یک وضعیت آگاهی به دیگری. او می‌گوید که ما هم‌اکنون مرده‌ایم زیرا هویت

۱- آنچه که در اینجا به‌عنوان جهان روح قید شده‌است، درواقع طبقه‌ای است که بلافاصله پس از جهان فیزیکی واقع است و آن‌را جهان اثیری یا اختری می‌نامند. گفته می‌شود که انسان معمولاً پس از مرگ با کالبد عاطفی خود در این جهان مستقر می‌گردد.م.

خویش را به‌فراموشی سپرده‌ایم. بین بخشهای فراموش‌شدهٔ ما و حقیقت دیواری به‌وجود آمده‌است و ما به دنیا آمده‌ایم تا آنها را شناسایی کنیم. بنابراین با اینکه ما از مرگ می‌ترسیم، او معتقد است که ما هم‌اکنون مرده‌ایم و در طی روند حلول و تلفیق مجدد با خویش برتر، عملاً حیات بیشتری می‌یابیم. او می‌گوید، تنها چیزی که میرا است، خود مرگ است.

در طول زندگی تجربیاتی را که مایلیم فراموش کنیم، در پشت حصاری پنهان می‌کنیم. این عمل را چنان با مهارت انجام می‌دهیم که بسیاری از آن تجربیات را به‌یاد نمی‌آوریم. عمل حصارکشیدن را از اوان کودکی آغاز کرده، در طی زندگی به این کار ادامه می‌دهیم. بخشهای محصور آگاهی ما در حوزه به صورت موانع انرژی قابل رؤیت هستند. این مطلب را در فصل مربوط به محرکهای روانی به بحث خواهیم‌گذاشت. هیوآن می‌گوید که مرگ حقیقی پیش از این در قالب آن در حصار درونی رخ نموده‌است.

همانطور که می‌دانید، تنها چیزی که شمارا از هرچیز جدا می‌سازد خویش شماست. و مهم‌ترین چیز این است که مرگ هم‌اکنون در بخشهائی از وجودتان که پشت حصار قرار داده‌اید، رخ داده‌است. می‌توان گفت که از دیدگاه ما این روشن‌ترین تعریف از آنچه که بشر به‌عنوان مرگ می‌شناسد، است. مرگ یعنی محصور شدن، جداشدن و فراموشی. فراموشی هویت خویشتن، آری مرگ این است. شما قبلاً مرده‌اید و احتمالاً بدین دلیل متولد شده‌اید که بخشهای مردهٔ خود را زنده‌کنید. چنانچه اصولاً بتوان چنین اصطلاحی را به‌کار برد باید گفت، آن بخشها هم‌اکنون مرده‌اند.

روند مرگ، که ما آن‌را انتقال به هشیاری برتر می‌نامیم، را می‌توان به‌عنوان روندی در حوزهٔ انرژی انگاشت. توضیحی که درپی می‌آید به درک مرگ از زاویهٔ حوزهٔ انرژی کمک می‌نماید. در پدیدهٔ مرگ حوزه به‌کلی محو شده، تمام چاکراها باز می‌شوند. در هنگام مرگ، به بُعد دیگری انتقال می‌یابید. سه چاکرای تحتانی و به تبع آن سه کالبد تحتانی تجزیه می‌شوند. توجه داشته‌باشید که در اینجا از لفظ تجزیه

استفاده می‌کنم. آن دسته از افراد که شاهد مرگ کسی بوده‌اند، متوجه رنگ‌پریدگی دستها چهره و به‌طورکلی پوست بدن شده‌اند. این رنگ، شیری براق و مانند پولک است. در این حال ابرهای شیری رنگ زیبایی درحال تفرق و پراکنده‌شدن هستند. این ابرها کالبدهای تحتانی هستند که وظیفهٔ نگهداری از کالبد فیزیکی را به‌عهده داشته‌اند. آنها درحال پراکنده‌شدن می‌باشندو درحالی که ابرها متساعد می‌شوند، چاکراها باز شده، انوار انرژی از آن‌ها خارج می‌گردند. چاکرای فوقانی همچون حفره‌های بزرگ و گشوده‌ای روبه ابعاد دیگر هستی هستند. این شروع مرگ است و در طی آن حوزهٔ انرژی به‌تدریج پراکنده می‌گردد. بخشهای تحتانی و فوقانی حوزه از یکدیگر جدا می‌شوند. سپس در مدت سه ساعت یا در همین حدود انرژی بدن محو می‌شود؛ همانند نوعی غسل، غسلی معنوی که طی آن انرژی مانند چشمه‌ای در امتداد جریان نیروی عمودی اصلی به بالا خیز برمی‌دارد. برقی از نور زرین در درون جاری می‌شود و تمام موانع انرژی پاک می‌شوند و هاله رنگی سفید ـ طلائی به‌خود می‌گیرد. این تجربه از دید کسی که درحال مردن است، حاوی چه خاطره‌ای است؟ این را قبلاً شنیده‌اید. او تمام زندگی خود را در حال محوشدن می‌بیند. کل جریان همین است. مقارن با همین زمان در حوزهٔ انرژی پدیده‌ای به‌نام ازهم گسیختگی آغاز می‌شود. تمام موانع برداشته می‌شوند و کل تجربیات فراموش‌شدهٔ زندگی آشکار شده، به درون آگاهی جریان می‌یابند. بنابراین تمام تاریخچهٔ زندگی به آگاهی او ملحق شده و با رفتن فرد آگاهی نیز به‌همراه او می‌رود. مرگ انحلال تمام حصارهائی‌است که به‌هنگام انتقال به زندگی ساخته شده‌بودند؛ مرگ تفرقی مهیب است.

با انحلال دیوارهای فراموشی در درون، هویت حقیقی خود را به‌یاد می‌آورید، با خویش برتر یکی شده، سبک‌بالی و وسعت آن‌را احساس می‌کنید. بنابراین برخلاف اعتقاد عمومی، مرگ تجربه‌ای بسیار جالب توجه است. بسیاری از شما وصف افرادی را که از لحاظ بالینی مرده‌اند ولی دوباره به زندگی بازگشته‌اند، شنیده‌اید. همهٔ این افراد از دالانی بلند با نوری درخشان در انتهای آن سخن گفته‌اند. ملاقات با موجودی

شگفت‌انگیز در آن‌سوی تونل از موارد دیگریست که آنها گزارش داده‌اند. بیشتر این اشخاص زندگی خود را همراه با آن موجود مرور نموده، در مورد آن به بحث پرداخته‌اند. آنها چنین می‌گویند که علی‌رغم زیبایی بی‌حد آن عالم، خود تصمیم به بازگشت به جهان فیزیکی گرفتند تا آموزشهای خود را به پایان ببرند. اکثر این افراد نه‌تنها دیگر از مرگ هراسی ندارند بلکه آن را به‌دیدهٔ رهائی در آرامشی بزرگ می‌نگرند و در انتظار آن هستند.

«بنابراین آنچه شما را از این حقیقت جدا می‌کند، حصار شماست. واقعه‌ای که شما آن‌را مرگ می‌نامید، همانا انتقال به عالم نور است. مرگی که تصور می‌کنید تجربه خواهیدکرد، لابلای حصارهای وجودیتان نهفته‌است. هرگاه به‌هرترتیبی خود را از یکی از حصارها جدا کنید، مرگ کوچکی را تجربه می‌کنید و هرگاه نیروی حیاتی شگفت‌انگیز خود را با موانعی از جاری شدن بازمی‌دارید مرگ کوچکی را خلق می‌کنید. بنابراین به‌هنگام یادآوری بخشهای منفک از وجود خود و گردآوری مجدد آنها در درونتان، قبلاً مرده‌اید. وقتی هشیاری خود را گسترش می‌دهید و دیوار بین جهانها، یعنی حصار بین ابعاد معنوی و فیزیکی را تجزیه می‌کنید، زنده می‌شوید. بدین طریق مرگ تجزیه‌کننده است؛ مرگ چیزی نیست جز رهائی از دیوار توهم، آن‌هم در هنگامی که آمادهٔ پیشروی هستید. و تعریف نوینی از هویت خویش به‌عنوان واقعیت برتر به‌دست می‌آورید. در این‌حال هنوز صاحب فردیت خود هستید. وقتی جسم را به‌دور می‌افکنید، جوهرهٔ خویش را حفظ می‌کنید. این جوهره را با مراقبه بر گذشته و آینده حس می‌کنید. این مطلب در فصل ۲۷ که در باب خوددرمانی است مورد اشاره واقع خواهدشد. جسم شما می‌میرد اما خود به قلمرو دیگری از واقعیت گام می‌نهید و جوهرهٔ خویش را به فراسوی کالبد فیزیکی منتقل می‌کنید. با ترک‌کردن جسم احتمالاً خود را به شکل نقطه‌ای از نور زرین و در عین‌حال صاحب هویت حس می‌کنید.»

مروری بر فصل هشتم

۱ـ چه هنگام روح بر جسم تسلط می‌یابد؟

۲ـ با در نظر گرفتن حوزهٔ انرژی انسان ویژگی لحظهٔ تولد چیست؟

۳ـ دو تفاوت اصلی چاکراها در طفل و فرد بالغ را بیان کنید.

۴ـ چاکرا با رشد کودک چه ارتباطی دارد؟

۵ـ وقتی شخصی چیزی را با توسل به زور از کودکی می‌گیرد در حوزهٔ انرژی چه رخ می‌دهد؟

۶ـ چرا بچه دوست دارد در محدودهٔ هالهٔ یک بزرگسال بنشیند؟

۷ـ پیشرفت‌های بنیانی که در مراحل رشد زیر در حوزه رخ می‌دهند کدامند؟
پیش از تولد ـ تولد ـ نوزادی ـ طفولیت ـ کودکی ـ بلوغ ـ جوانی ـ میانسالی ـ پیری ـ مرگ.

۸ـ در چه سنی روند حلول کامل شده و به اتمام می‌رسد؟

۹ـ از دیدگاه فرد روشن‌بین تجربهٔ مرگ چگونه است؟

سرفصل‌هایی جهت اندیشیدن

۱۰ـ رابطهٔ بین حوزهٔ انرژی انسان و حریم شخصی را بیان کنید.

۱۱ـ رابطهٔ بین محدودهٔ شخصیتی فرد و حوزهٔ انرژی را بیان نمائید.

فصل نهم

عملکرد روانی هفت کانون اصلی انرژی

با بالغ شدن‌انسان و رشد چاکراها، هریک از چاکراها نمایانگر یکی از الگوهای روانی در زندگی فرد می‌گردند. بیشتر ما به ازاء تجربیات ناخوش‌آیند، احساسات خود را مسدود نموده، بدین طریق مقدار متنابهی از جریان طبیعی انرژی را در خود متوقف می‌کنیم. این عمل در روند رشد و بلوغ چاکراها اثری منفی به جای می‌گذارد و مانع بروز اعمال متعادل روانی می‌گردد. به‌عنوان مثال، چنانچه کودکی به دفعات مورد اعتراض قرار گیرد، احتمالاً از ابراز عشق سر بازمی‌زند. برای انجام دادن این‌کار، او تلاش می‌کند تا عواطف درونی عشق راکه با عمل خود بدانها پاسخ می‌داد، متوقف نماید. او در این رهگذر ناچار است جریان انرژی چاکرای قلب را متوقف سازد. هنگانی که این جریان متوقف یا کُند شود، رشد چاکرای قلب را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. این امر به‌احتمال زیاد در نهایت به مشکلی جسمی منجر می‌گردد.

چنین روندی در مورد سایر چاکراها نیز صادق است. هرگاه فرد راه یکی از تجربیات خود را مسدود کند، به تبع آن چاکراهای خود را تحت تأثیر قرار داده و نهایتاً تغییر شکل چاکرا را سبب می‌گردد. یعنی چاکرا مسدود می‌شود، به وسیلهٔ انرژی راکد بسته‌شده به‌طور نامنظم می‌چرخد، یا در مسیر عکس یعنی برخلاف

جهت عقربه‌های ساعت به گردش درمی‌آید، یا حتی در موارد بیماری به‌شدت مختل‌شده یا پاره می‌شود.

هنگامی‌که چاکراها به درستی عمل می‌کنند، همه باز بوده، در جهت عقربه‌های ساعت می‌چرخند تا بدین وسیله انرژی‌های بخصوص مورد نیاز را از حوزهٔ انرژی کیهانی جذب نمایند. گردش چاکرا در جهت عقربه‌های ساعت انرژی کیهانی را به درون چاکرا جذب می‌نماید. این جهت مطابق جهتی است که در قانون دست راست مربوط به الکترومغناطیس بیان می‌شود. مطابق این قانون جابجائی حوزهٔ مغناطیسی در اطراف یک سیم، در آن جریانی را القاء می‌کند. با در دست گرفتن سیم در دست راست، به‌گونه‌ای که نوک انگشت‌نشانه جهت مثبت قطب مغناطیسی را نشان‌دهد، انگشت‌شست به‌طور خودکار جهت جریان القائی را نشان می‌دهد. همین قانون در مورد چاکراها صادق است. اگر دست راست خود را بر فراز یک چاکرا به‌گونه‌ای نگاه دارید که انگشت نشانه در جهت عقربهٔ ساعت خم شود، انگشت شست به‌طرف بدن نشانه رفته، جهت جریان را نشان می‌دهد. در این شرایط اصطلاحاً می‌گوئیم که چاکرا بر جریان انرژی‌ها گشوده‌است. بالعکس، چنانچه انگشتان خود را در خلاف جهت عقربه‌های ساعت خم کنید شست به بیرون، یعنی جهت جریان انرژی اشاره می‌کند. وقتی که چاکرا برخلاف جهت عقربه‌های ساعت می‌چرخد، جریان انرژی از بدن به خارج جاری است؛ بنابراین در متابولیسم بدن اختلال به‌وجود می‌آید. به‌عبارت دیگر در این شرایط انرژی‌هایی که مورد نیاز هستند و ما آنها را به‌عنوان واقعیات روانی تجربه می‌کنیم، به درون چاکرا جاری نیستند. پس اصطلاحاً می‌گوئیم که چاکرا بر انرژی‌های ورودی بسته‌است.

در بیشتر افرادی که من معاینه کرده‌ام سه یا چهار چاکرا در دوره‌هایی در جهت معکوس می‌چرخد. معمولاً به‌وسیلهٔ درمان، به‌تدریج این چاکراها باز می‌شوند. از آنجاکه تنها وظیفهٔ چاکراها تأمین انرژی نیست، بلکه ابزاری برای احساس انواع انرژی هستند، اطلاعات جهان اطراف را نیز به ما منتقل می‌کنند. با «بستن» چاکرا، جلوی ورود این اطلاعات را می‌گیریم. بنابراین، هنگام به گردش درآوردن چاکراها در

خلاف جهت عقربه‌های ساعت، در واقع انرژی خود را به خارج از حوزه هدایت می‌کنیم. تصور کنید که این انرژی چه ارزشی دارد که خود آن‌را به‌هدر می‌دهیم و گناه را به گردن روزگار می‌اندازیم. در روانشناسی این عمل را بازتاب می‌نامند.

تصوری که ما در مورد جهان داریم، به «تصور» ما از ماهیت جهان در طی تجربیات کودکی و ذهن آن دوران بستگی دارد. از آنجائی‌که هر چاکرا به‌وظیفهٔ روانی خاصی اختصاص دارد، آنچه که از هر چاکرا منعکس می‌کنیم در چارچوب عملکرد آن چاکرا قرار داشته، برای هریک از ما جنبه‌ای کاملاً شخصی دارد، زیرا تجربیات هرکسی در زندگی منحصر به خود اوست. بدین‌ترتیب با برآورد وضعیت هر چاکرا می‌توان تمام انگیزه‌های درازمدت و حال‌حاضر فرد راتعیین نمود.

من به‌همراه جان پیراکس ارتباط بین چاکراها و اغتشاشات روانی را یافته‌ام. هریک از اختلالات اندازه‌گیری شده در چاکراها با روش خاصی که در فصل ۱۰ تشریح خواهدشد، نشانگر اختلالات روانی مربوط به همان چاکرا بود. بدین‌ترتیب باتعیین وضعیت چاکراها می‌توان نیازهای روانی بیمار را تشخیص داد. برای تأثیرگذاری بر تحولات روانی نیز مستقیماً با چاکرا سروکار داریم. عکس این قضیه نیز صادق است یعنی الگوهای روانی که توسط درمانگران تشریح شده‌اند، با موقعیت‌ها، اشکال و رنگهای قابل پیش‌بینی حوزهٔ انرژی مرتبط هستند.

در شکل ۳ ـ ۷ هفت مرکز اصلی چاکرا که در تشخیص وضعیت روانی بیمار مورد استفاده قرار می‌گیرند، نشان داده‌شده‌اند. این مراکز به مراکز ذهنی، اراده، و عواطف تقسیم می‌شوند. برای حصول سلامت روانی، سه دستهٔ چاکراها یعنی مراکز مربوط به استدلال، اشتیاق و عاطفه باید باز و هماهنگ باشند. سه چاکرای واقع در ناحیهٔ سر و گلو قدرت استدلال را در کنترل دارند. بخشهای پیشین چاکراها بر عواطف و قرینه‌های پسین آنها بر امیال و اراده حاکمند. در جدول ۱ ـ ۹ چاکراهای اصلی و عملکرد روانی آنها درج شده‌است.

بیائید به محدودهٔ عملکرد هر چاکرا نگاهی بیندازیم.

اولین چاکرا، مرکز دنبالچه (۱): این چاکرا به کمیت انرژی فیزیکی و میل به

زندگی مادی مربوط است. اینجا جایگاه نخستین تجلی نیروی حیات در جهان فیزیکی است. وقتی نیروی حیات در این مرکز به‌درستی عمل‌نماید، شخص اشتیاقی مبرم به زندگی در جهان فیزیکی دارد. هنگامی که این نیرو در سه چاکرای تحتانی به‌خوبی جاری بوده، با جریان قدرتمند قسمت تحتانی پاها همراه‌گردد؛ دلیل روشن و مستدلی بر قدرت فیزیکی است. در سطح اتری چاکرای دنبالچه به‌عنوان تلمبهٔ انرژی عمل می‌کند و در امر هدایت انرژی در امتداد نخاع کمک می‌نماید.

جدول ۱ـ۹

چاکراهای اصلی و عملکرد روانی هر یک از آنها

مراکز ذهنی	مربوط به:
۷ مرکز تاج	ترکیب نیروی حیات با شخصیت انسان و ویژگی‌های معنوی آدمی
۶ الف مرکز پیشانی	قابلیت تصویرسازی و درک مفاهیم ذهنی
۶ ب مجری عملکرد ذهن	توانایی به‌فعل درآوردن افکار
مراکز اراده	
۵ ب ریشهٔ جمجمه	احساس منفرد بودن در جامعه و حرفه
۴ ب بین استخوانهای کتف	تمایلات نفسانی یا خواسته‌های دنیوی
۳ ب مرکز دیافراگم	شفاگری، تمایل به تندرستی
۲ ب مرکز خاجی	کمیّت قدرت جنسی
۱ مرکز دنبالچه	کمیّت قدرت جسمی، تمایل به زیستن
مراکز احساسات	
۵ الف مرکز گلو	دریافت و انطباق
۴ الف مرکز قلب	عواطف قلبی عاشقانه نسبت به ابنا بشر، گشایش قلبی در برابر حیات
۳ الف شبکهٔ خورشیدی	لذات عمیق و سعهٔ صدر، خرد معنوی، و آگاهی از حیات جهان شمول. جایگاه هویت فردی در کیهان
۲ الف مرکز لگنی	کیفیت عشق نسبت به جنس مخالف، دادوستد لذات جسمی، ذهنی و معنوی

این قدرت فیزیکی همراه با اشتیاق به زندگی «حضور دائمی» نیرو و سرزندگی را در فرد تضمین می‌کند. نظریهٔ او چنین است: «من هم‌اکنون اینجا هستم»؛ وی به‌خوبی در جهان مادی مستقر است. «حضور» قدرت و چالاکی به‌شکل انرژی حیات در او می‌درخشد. وی با انتقال انرژی به اطرافیان و حوزهٔ انرژی آنان، همچون یک مولد نیرو عمل می‌کند. او اشتیاقی راستین برای زیستن دارد.

وقتی مرکز دنبالچه مسدود یا بر سرراه انرژی آن مانعی ایجاد گردد، قسمت اعظم نیروی حیات فیزیکی متوقف شده و فرد قادر نیست در جهان فیزیکی تأثیر به‌سزایی از خود برجای گذارد. او «اینجا» نیست، از فعالیت جسمی سرباز می‌زند، انرژیش کاهش می‌یابد و حتی ممکن است «علیل و ناتوان» گردد. چنین فردی فاقد قدرت و توان جسمی است.

چاکرای غدد تولیدمثل (چاکرای ۲ الف) به کیفیت عشق نسبت به جنس مخالف مربوط می‌شود. وقتی که این چاکرا باز باشد، دادوستد کامیابی‌های جنسی میسر می‌گردد و احتمالاً فرد از روابط جنسی لذت برده اوج این لذت را تجربه می‌کند. اما لذت تمام‌عیار جسمی مستلزم بازبودن تمام چاکراها است.

مرکز خاجی (چاکرای ۲ ب) باکمیت انرژی جنسی ارتباط دارد. با باز بودن این مرکز فرد قدرت جنسی خود را حس می‌کند. اگر او راه عبور انرژی از این چاکرا را مسدود نماید، تمام قدرت جنسی او ضعیف و ناامیدکننده می‌شود. چنین فردی کشش چندانی به امور جنسی نداشته، از انجام آن خودداری می‌کند و اهمیت و لذت آن‌را انکار می‌نماید و این به ضعف انرژی در آن ناحیه منجر می‌گردد. آمیزش و لذت جنسی بدن را در حمّامی از انرژی قرار می‌دهد و این فرد، جسم خود را از چنین تغذیه‌ای محروم می‌کند و خوراک روانی حاصل از اتحاد و تماس با جنس مخالف را دریافت نمی‌کند.

رابطهٔ بین چاکراهای ۲ الف و ۲ ب: چاکرای خاجی برای چاکرای تولیدمثل نقش جفت را داراست. در دو نقطه‌ای که مراکز پیشین و پسین به‌هم می‌رسند، یعنی در قلب چاکرا، یا نخاع، دومین تمایل و هدف قدرتمند نیروی حیات آشکار می‌گردد ـ

اشتیاق به اتحاد دو جنس. این نیروی قدرتمند از میان موانع خودساخته مابین دو نفر عبور کرده، آنان را به‌یکدیگر نزدیک‌تر می‌کند.

بنابراین قدرت جنسی در هرکس به نیروی حیات در او بستگی دارد. (البته این در مورد تمام چاکراها صادق است، بدین‌معنی که هریک از آنها که مسدود گردند از جریان نیروی حیات در آن ناحیه جلوگیری می‌نمایند.) از آنجائی‌که ناحیه لگن در بدن منبع حیات است، هر مرکز آن منطقه که مسدود گردد کاهش نیروی جسمی و جنسی را به‌دنبال خواهد داشت. انرژی جنسی در گروه کثیری از افراد بشر از طریق این دو چاکرای جنسی وارد می‌شود. این انرژی در جریان آمیزش جنسی شارژ و تخلیه می‌گردد. این حرکت همچون حمامی از انرژی به‌جسم حیاتی دوباره می‌بخشد و آن‌را پاک می‌کند و بدن را از انرژی‌های راکد، فضولات، و تنشهای عمیق رها می‌سازد. عمل آمیزش جنسی برای سلامتی جسمی فرد امری مهم است.

عمل رهاسازی خویش به‌صورت دوجانبه به‌واسطهٔ دادوستد انرژی در رابطهٔ جنسی یکی از طرق اصلی وانهادن «تجرّد» نفس و تجربه «وحدت» در بشر است. هنگامی‌که این عمل همراه با عشق و احترام به فردیت همسر انجام گیرد، به تجربه‌ای مقدس تبدیل می‌شود. تجربه‌ای که از اتفاق بدوی‌ترین امیال تکاملی مبنی بر جفتگیری در سطح جسمی از سوئی و آرزوی عمیق معنوی وحدانیت با الوهیت از سوئی‌دیگر، نشئات می‌گیرد. این پیوند خصائل معنوی و مادی دو تن از افراد بشر است.

در برخی از تعالیم معنوی، مانند یوگای کوندالینی و تعالیم تانترا چنین اعتقادی وجود دارد که آن دسته از افرادی که این آمیزش را درحدّ کمال تجربه نموده و در طی طریق معنوی خود از این مرحله گذر کرده‌باشند، برای تندرستی خود دیگر نیازی به این تخلیه انرژی ندارند. (بیشتر افراد بشر در این طبقه‌بندی قرار نمی‌گیرند.) بسیاری از تعالیم معنوی برای دریافت نمودن، تبدیل و هدایت مجدد انرژی جنسی در مراکز انرژی مختلف، به‌حرکت درآوردن این انرژی در امتداد شاهراه عمودی انرژی به‌سوی قسمت فوقانی نخاع جهت تبدیل آن به ارتعاشات برتر، و به مصرف

رساندن آن توسط کالبدهای برتر انرژی یعنی کالبدهای معنوی، از مدی‌تیشن استفاده می‌کنند. این عمل بسیار نیروبخش و درعین‌حال بی‌اندازه خطرناک است و می‌بایست تحت نظر استاد انجام گردد. گوپی کریشنا[1] در کتاب «کوندالینی» از تبدیل سلول فیزیکی اسپرم به انرژی معنوی یا کوندالینی، با روش یادشده سخن می‌گوید. بسیاری از تعالیم معنوی جهت حصول استحاله طرفدار عمل جلوگیری از خروج اسپرم که آنرا بذر معنوی می‌نامند، می‌باشند.

موانع انرژی در چاکراهای ۲ الف و ۲ ب: مسدود بودن مرکز تولیدمثل در زنی که قادر به گشودن چاکرا و دریافت انرژی جنسی از همسرش نیست می‌تواند به ناتوانی در تجربهٔ نقطهٔ اوج کامیابی جنسی منجر گردد. چنین فردی احتمالاً قادر به ارتباط با عضو تناسلی خود و لذت از آمیزش نخواهدبود. او به تحریک Clitoris بیشتر تمایل دارد تا عمل Penetration. همچنین به‌احتمال زیاد او درهنگام آمیزش بیشتر حالتی تهاجمی دارد. مشکل او در اینجاست که باید همواره تحت کنترل باشد. در شرایط متعادل او می‌بایست گاهی به فعال بودن و گاهی به پذیرا بودن تمایل داشته‌باشد. ولی در این شرایط او به‌طور ناخودآگاه از قدرت همسر خود در وحشت است. با مرور زمان و در اثر ملایمت، مداوا و مدارای همسرش به‌تدریج خواهد توانست چاکرای جنسی خود را گشوده، لذت عمل جنسی را تجربه نماید. او همچنین می‌بایست بر ترسهای عمیق خود و مضایقه خویش از همسرش فائق آید که این عمل همان‌طور که در ابتدای این فصل گفته‌شد او را در یافتن منشاء این تصورات یاری می‌نماید. من در اینجا قصد ندارم تلویحاً بگویم که در عمل آمیزش، زن نباید تهاجمی عمل کند، بلکه بیشتر پیرامون نوعی عدم تعادل در روابط جنسی بحث می‌کنم.

انسداد شدید در چاکرای جنسی مرد معمولاً با انزال زودهنگام یا عدم‌توانائی در Erection همراه است. چنین مردی عمیقاً از ارائهٔ تمام قدرت جنسی خود واهمه دارد، بنابراین از آمیزش خودداری می‌کند. جریان انرژی در او معمولاً مختل

1- *Gopi Krishna*

می‌شود، مسدود می‌گردد یا به‌عقب رانده‌شده از چاکرای خاجی خارج می‌شود. تا جائی‌که در هنگام انزال انرژی خود را به‌جای اندام مربوطه از بخش پسین چاکرای دوم شلیک می‌کند. این تجربه گاهی دردناک است و به اجتناب از انزال و آمیزش منجر می‌گردد. این عمل منجر به مشکلاتی با همسر در سطوح دیگر می‌شود، همچنان که در مورد زنی که دارای چنین مشکلی است صدق می‌کند. البته بسیاری از اوقات به مصداق «کند همجنس با همجنس پرواز» چنین افرادی یکدیگر را می‌یابند و در این مشکل دوجانبه با یکدیگر سهیم می‌شوند. بسیاری از مواقع راه‌حل «کاذب» این مشکل، مذمّت و سرزنش طرف مقابل و یافتن همسری دیگر است. این عمل فقط به مشکل دامن می‌زند تا هنگامی که او واقعیت این مسئله را در خود بپذیرد. دراین هنگام کنکاش در تصورات اولیه و باورها آغاز می‌شود.

در چنین مواردی داشتن همسری دمساز، فهیم و شدیداً متعهد، خود نعمتی محسوب می‌گردد. اگر هردو نفر به‌جای سرزنش یکدیگر، بر سر مشکل خود به توافق رسیده، آن‌را بپذیرند، قادر خواهندبود عشق و تفاهم خود را نثار یکدیگر نموده، از شریک زندگی خود حمایت کنند و بدین‌طریق مفهومی نوین از زندگی زناشوئی را به منصهٔ ظهور برسانند. این درجه از رشد محتاج زمان و شکیبایی است. چنین عملی مستلزم ایثاری حقیقی است، بدون اینکه امیال فرد توسط دیگری ارضاء گردد. آنگاه هنگامی که در اثر کنارنهادن سرزنشها و ایثار عشق، اعتماد و احترام دوجانبه برقرار گشت، معمولاً موانعی که برسر راه عمل آمیزش قرار دارند از بین رفته، این عمل به دادو ستدی انرژی‌بخش مبدل می‌گردد. بسته‌بودن یکی از این دو چاکرا و باز بودن دیگری امری غیرمعمول نیست. بسیاری از اوقات در مورد چاکراهای جفت (پیشین و پسین) این طرز عمل شایع است. در این‌حال یکی از بخشهای چاکرا بیش از دیگری فعال است، زیرا افراد تاب درست عمل‌کردن هر دو بخش را در آن واحد ندارند. مثلاً برای برخی از افراد تحمل داشتن قدرت مهیب جنسی از یک‌سو و باز بودن چاکرای دیگر برای تبادل انرژی در هنگام آمیزش بسیار دشوار است. بسیاری از اوقات به‌جای اینکه به‌واسطهٔ غوطه‌ور شدن در عمق وجود همسر و اسرار وجودی

خویش به نیروی جنسی اجازهٔ شکوفائی دادهشود، این نیرو به خیال‌بافی منجر می‌گردد. گذشته از هرچیز، انسان موجودی زیبا و به‌طرز شگفت‌انگیزی پیچیده است. به‌ندرت ما به میل خود، به‌سادگی و بدون هیچ‌گونه مانعی در بطن این زیبایی و شگفتی جولان می‌دهیم. مشکلات روانی مبتلا به ما که از عدم تعادل چاکراهای ۲ الف و ۲ ب نشئات می‌گیرند، سبب بروز شرایط ناخوش‌آیندی در زندگی می‌گردند.

به‌عنوان مثال، هنگامی‌که بخش پسین در جهت عقربه‌های ساعت می‌چرخد و نیرومند و سالم است ولی بخش پیشین ضعیف یا بسته است، فرد دارای تمایلات شدید جنسی و احتمالاً به‌دنبال برقراری این ارتباط است. مشکل در اینجاست که مقدار متنابهی از این کشش و انرژی جنسی از توانائی دادوستد این انرژی محروم است. بنابراین رهائی از این تمایل شدید بسیار مشکل خواهدبود. چنانچه بخش پسین با سرعت برخلاف جهت صحیح بچرخد، همین امر صدق می‌کند. با این تفاوت که احتمالاً تمایلات و اشتیاق جنسی با تصاویر منفی و حتی با خیال‌بافی‌های جنسی وحشیانه قرین خواهدبود. البته این وضعیت، ارضاء شدن را مشکل‌تر می‌کند و صاحب چنین وضعیتی ممکن است به دلیل شرم از این عواطف درونی از کل مطلب صرف‌نظر نموده، مقدار متنابهی از انرژی را تصعید نماید. از سوی دیگر ممکن است او با افراد زیادی رابطهٔ جنسی برقرار نماید و بدین‌ترتیب امکان آمیزش کامل بین دو روح را ازکف بدهد. چنین فردی شایدتمام تعهدات را زیر پاگذارد و یا قادر به قبول هیچ تعهدی در زمینهٔ امور جنسی نباشد.

شبکهٔ خورشیدی (چاکرای ۳ الف) با شعف عظیمی که در اثر دانشی عمیق نسبت به جایگاه منحصر به‌فرد و درعین حال مرتبط با کُلّ کسب می‌گردد قرین می‌باشد. کسی‌که دارای چاکرای ۳ الف باز باشد، می‌تواند به آسمان پرستارهٔ شب نگریسته، حس کند که به جائی تعلق دارد. او به‌طور کامل در جایگاه خود در کیهان مستقر است. او کانون وجه منحصر به‌فرد خویش در پهنهٔ کیهان متجلی است و بدین لحاظ حکمت معنوی را به‌خود جذب می‌کند.

اگرچه مرکز خورشیدی چاکرائی مربوط به ذهن است اما درصورت سلامتی

مستقیماً با حیات عاطفی انسان پیوند دارد. این حقیقت دارد، زیرا ذهن یا پدیده‌های ذهنی عمل تنظیم عواطف را بر عهده دارند. ادراک ذهنی عواطف، آنها را در چارچوبی منظم قرار داده، واقعیت را به‌گونه‌ای ملموس تشریح می‌کند. چنانچه این چاکرا باز باشد و به‌طور منظم انجام وظیفه نماید، انسان به لحاظ عاطفی، حیاتی پربار خواهد داشت و این تجربیات او را منکوب نخواهند کرد. با وجود این چنانچه این مرکز باز باشد ولی غشاء محافظ آن پاره شود مقادیر متنابهی عواطف بدون کنترل به انسان روی می‌آورند و او از پدیده‌های خارجی اثیری که او را دچار اغتشاش می‌کنند متأثر می‌گردد. حتی شاید در کیهان و کواکب گم شود. او دفعتاً در ناحیهٔ مرکز خورشیدی احساس درد می‌کند و این در اثر استعمال بیش ازحد آن چاکرا است که شاید به بیماری‌ای مانند تحلیل غدهٔ فوق کلیوی منجر گردد.

چنانچه این چاکرا مسدود باشد، او عواطف خود را راکد می‌نماید و احتمالاً فاقد احساسات می‌شود. وی در این شرایط از ابعاد عمیق عواطف که سازندهٔ جنبهٔ دیگری از هستی می‌باشند غافل است و احتمال دارد ارتباط خود را با فردیت و هدف متعالی‌اش در کیهان از دست بدهد.

اغلب اوقات مرکز خورشیدی همچون مانعی بین مرکز قلب و جنسیت عمل‌می‌کند. اگر دو چاکرای یادشده باز و مرکز خورشیدی بسته‌باشد، هریک از آن‌دو به تنهایی عمل می‌کنند، یعنی عشق و جنسیت پیوند عمیقی با یکدیگر نخواهند داشت. هنگامی که انسان از استقرار مستحکم خود در زندگی فیزیکی و تاریخ طویل بشریت، یعنی افرادی که ابزار فیزیکی کنونی را که او در تملک دارد خلق کرده‌اند، آگاه باشد، دو چاکرای قلب و جنسی به‌خوبی با یکدیگر در ارتباطند. ما هرگز نباید این نکته را به غفلت واگذاریم که تا چه حد موجوداتی مادی هستیم.

در بررسی ارتباطات انسانی مرکز خورشیدی بسیار مهم است. وقتی کودکی متولد می‌شود، بندنافی اتری بین او و مادر باقی می‌ماند. این رشته‌ها نمایانگر پیوند ابناء بشر با یکدیگر هستند. هرگاه دو انسان با یکدیگر رابطه‌ای برقرار سازند، ریسمانی بین چاکراهای ۳الف آنها رشد می‌کند. هرقدر این رابطه محکم‌تر باشد،

تعداد و قدرت این ریسمانها افزون می‌گردد. در مواردی که رابطه درحال گسستن است، رشته‌ها به‌تدریج جدا می‌شوند.

در سایر چاکراهای افرادی که باهم مرتبط هستند نیز ریسمانهایی رشد می‌کند ولی ظاهراً رشته‌های چاکرای سوم مسبب برقراری رابطهٔ مادر و فرزندی بوده و در روند درمانی به لحاظ تحلیل روابط متقابل بسیار اهمیت دارند. تحلیل روابط متقابل، روشی است برای تعیین طبیعت رابطهٔ متقابل بین دو نفر. آیا رابطهٔ شما با سایر افراد، همچون رابطهٔ کودک با والدینش است؟ (کودک ـ والد). یا به‌گونه‌ای که آنها همچون کودک و شما چون فردی بالغ رفتار می‌کنید؟ (بالغ ـ کودک). آیا شما همچون افراد بالغ رفتار می‌نمائید؟ این روش تحلیلی در بارهٔ عکس‌العمل‌های فردی شما در برابر دیگران مطالب بسیاری را روشن می‌کند. سرشت ریسمانهای چاکرائی که در خانوادهٔ دوران کودکی شما رشد می‌کنند، در تمام روابط بعدی با دیگران تکرار می‌شود. در دوران کودکی، رشته‌های بین مادر و فرزند نشانگر دقیق روابط بین آنهاست. این فرد احتمالاً در دوران بزرگسالی همین رشته‌های مادر و فرزندی را با همسر خویش برقرار خواهدنمود. در طی دوران رشد و رسیدن به بلوغ شما به‌تدریج رشته‌های فرزند ـ مادر را به پیوندهای بالغ ـ بالغ تبدیل می‌کنید.

مرکز دیافراگم (چاکرای ۳ ب) که بخش پسین شبکهٔ خورشیدی است به ارادهٔ انسان در رابطه با سلامتی جسمی ارتباط دارد. چنانچه شخصی عشقی مفرط به سلامت جسم و میل به حفظ آن داشته‌باشد، این مرکز باز است. درضمن این مرکز به‌عنوان مرکز درمان نیز شناسائی شده و به شفای معنوی مربوط است. گفته می‌شود که در برخی از شفاگران این چاکرا بسیار بزرگ و رشدیافته است. اینجا درعین‌حال مانند چاکرای میان دو استخوان کتف مرکز اراده است و به‌جز در افرادی که قابلیت شفاگری دارند، از سایر مراکز اراده کوچکتر است. این بخش با قسمت پیشین شبکهٔ خورشیدی مرتبط بوده و معمولاً در صورت بازبودن شبکهٔ خورشیدی این بخش هم باز است. با باز بودن شبکهٔ خورشیدی، انسان با جایگاه کیهانی خود پیوند دارد و می‌پذیرد که مانند هر برگ چمن و هر گل سوسن در جایگاه صحیح خود قرار دارد.

این پذیرش در بُعد فیزیکی به‌عنوان سلامت جسمی متجلی می‌گردد. سلامتی همه‌جانبهٔ ذهنی، عاطفی و معنوی، مستلزم باز و متعادل بودن تمام چاکراهاست.

با تشریح تدریجی چاکراها خواهید دانست که اجزاء پیشین و پسین به‌صورت هماهنگ کار می‌کنند و اهمیت وجود تعادل بین این دو بخش بیش‌از آن است که تلاش کنیم یک بخش را کاملاً باز کنیم.

چاکرای قلب (چاکرای ۴ الف) مرکزی است که از طریق آن عشق می‌ورزیم. انرژی پیوند با تمامیت هستی از این مرکز جاری است. به تناسب بازبودن این چاکرا ظرفیت عشق‌ورزی ما به چرخهٔ گستردهٔ حیات افزایش می‌یابد. هنگامی‌که این مرکز به‌دستی عمل نماید، ما به خود، فرزندانمان، همسرمان، خانواده، حیوانات دست‌آموز، دوستان همسایه‌ها، هموطنان، همنوعان و تمام مخلوقات زمینی عشق می‌ورزیم.

از این مرکز ریسمان‌هایی را به چاکرای قلب افرادی که آنها را دوست می‌داریم، وصل می‌کنیم. این شامل فرزندان، والدین، همسر و عزیزانمان می‌گردد. شاید اصطلاح «بنددل» را شنیده باشید که به همین ریسمانها مربوط می‌شود. عواطف مربوط به عشق که در این چاکرا جریان می‌یابند معمولاً سبب جاری شدن اشک از چشمها می‌گردند. هنگامی که این موقعیت زیبا و دلپذیر، یعنی باز بودن چاکرای قلب را تجربه کنیم، درمی‌یابیم که در گذشته تا چه حد از آن محروم بودیم و این سبب جاری شدن اشک می‌گردد. با باز بودن این چاکرا، انسان خواهد توانست تمامیت وجود همنوع خود را نظاره کند. وی قادر می‌گردد تا یگانگی، زیبایی درون، و نور ذاتی هرکس و در عین‌حال خصوصیات رشدنیافته و منفی او را ببیند. در شرایط منفی (بسته بودن چاکرا) دوست داشتن، به معنی عشق ورزیدن بدون انتظار پاداش، امری دشوار است.

چاکرای قلب در امر درمان مهم‌ترین مرکز است. تمام انرژی‌های جذب‌شده توسط هریک از چاکراها از ریشهٔ آنها به جریان عمودی انرژی انتقال یافته، در امتداد بالا به‌حرکت درمی‌آیند. این انرژی‌ها سپس به چاکرای قلب می‌روند و پس از آن از

دستها و چشمان شفاگر خارج می‌گردند. در هنگام شفا انرژی‌های زمینی در قلب به انرژی معنوی تبدیل می‌یابند و انرژی‌های معنوی برای بهره‌برداری بیمار به انرژی‌های زمینی مبدل می‌گردند. این روند با ذکر جزئیات بیشتر در فصل مربوط به شفاگری تشریح خواهدشد.

محل تلاقی استخوان‌های کتف (چاکرای ۴ ب) به تمایلات نفسانی یا اراده مربوط است. ما از این منشاء بر جهان مادی تأثیر می‌گذاریم و درپی تمایلاتمان می‌رویم.

چنانچه جهت چرخش این چاکرا صحیح باشد به اعمالمان در زندگی با دیدی مثبت می‌نگریم و دیگران را حامی این اعمال می‌دانیم. آنگاه می‌بینیم که تجربیاتمان این دیدگاه را تأیید می‌کنند، چه روش زندگی ما اینچنین است. در این هنگام ارادهٔ خود و مشیت الهی را در تفاهم می‌بینیم. خواست دوستانمان را باتمایلات خود سازگار می‌یابیم. به‌عنوان مثال چنانچه بخواهید کتابی بنویسید، دوستانتان را تصور می‌کنید که به‌شما کمک می‌کنند و کتاب مورد قبول ناشر قرار می‌گیرد، تا جائی‌که می‌گوید، «بله، این دقیقاً همان کتابی است که ما می‌خواستیم.»

از سوی دیگر اگر جهت چرخش این چاکرا معکوس باشد، عکس قضیه صادق است. در چنین شرایطی ما دچار این سوءتعبیر می‌شویم که مشیت خداوند و خواست دیگران با تمایلات ما درتضاد است. در راه رسیدن به آمالمان مردم را به‌شکل موانع می‌بینیم و به‌جای اینکه آنان را مددکار خود بدانیم به‌ناچار آنها را زیرپا یا پشت‌سر می‌گذاریم. در این شرایط به شعارهائی چون «خواستهٔ من برتر از آن توست،» و «خواستهٔ من برتر از ارادهٔ پروردگار است»، معتقد می‌گردیم. در این شرایط باورهای عمیق ما در رابطه با ماهیت و طرز عمل خلقت دست‌اندرکارند.

گاهی تصور کیهان به منزلهٔ جایگاه خصومت و مکانی که مهاجمین قدرتمند در نبرد زندگی پیروز می‌گردند، به‌این صورت خلاصه می‌گردد که، «اگر کار خود را به پیش نبرم، زندگیم در معرض مخاطره قرار می‌گیرد.» چنین شخصی تحت سلطه قرار می‌گیرد و تلاش میکند تا به‌واسطهٔ تسلط بر دیگران برای خود امنیتی فراهم کند.

راه‌حل مشکل این فرد این است که دریابد چگونه با روش تهاجمی خود، محیطی متخاصم خلق می‌کند و پس از آن باید درنگی کرده، ببیند آیا بدون تسلط هم می‌توان زندگی کرد یا نه. بهره‌گیری از این فرصت شرایط را تغییر می‌دهد، یعنی عالمی بی‌خطر، امن و پهناور را به‌وجود می‌آورد و در چنین جهانی تمام هستی از موجودیت و زندگی او حمایت می‌نماید.

ممکن است این چاکرا بیش از حد فعال گردد که در این‌صورت بسیار بزرگ و دارای حرکتی در جهت عقربه‌های ساعت است. در این‌حال چاکرای قلب حرکتی جزئی در جهت عقربه‌های ساعت یا خلاف آن دارد. در چنین شرایطی ارادهٔ انسان مشخصاً منفی نیست بلکه به‌گونه‌ای عمل‌می‌کند که چاکرای قلب. یعنی فرد به‌جای آنکه خود را وانهد، اعتمادکند و عشق‌ورزد و بدین‌طریق انرژی بیشتری را از چاکرای‌قلب (۳الف) عبوردهد، این کمبود را با ارادهٔ‌خود جبران‌می‌کند و از بخش پسین به‌جای چاکرای ۴، مرکز واقع در میان استخوانهای‌کتف، انرژی بیشتری جاری می‌سازد. شعار ضمنی او چنین است، «هرچند تو هم انسان هستی، من به‌دنبال منافع خود می‌باشم.» این شخص به‌جای عشق از منشاء نفسانیات عمل‌می‌کند و به‌جای بهره‌گرفتن از قدرت درون بر دیگران اعمال قدرت می‌کند. چنین اختلالاتی موجب می‌گردد که او به‌جای احساس برابری با همسرش، خود را «صاحب‌اختیار» او بداند.

چاکرای گلو (۵الف) که در جلوی گلو قراردارد به قبول مسئولیت نیازهای شخصی مربوط می‌شود. نوزادی که بر روی سینه می‌گذاریم، برای دریافت غذا (شیر مادر) نیاز به مکیدن دارد. همین قانون در زندگی برقراراست. هنگامی‌که فرد از سرزنش دیگران به‌خاطر کمبودهای خود دست‌بردارد و برای به‌دست‌آوردن آنچه بدان نیاز دارد و آرزویش را درسر می‌پروراند اقدام‌نماید، به بلوغ دست‌یافته و چاکرای گلو به‌درستی عمل‌می‌کند.

این مرکز همچنین نشانگر وضعیت دریافت انسان نسبت به آنی است که به‌سویش می‌آید. چنانچه گردش این چاکرا در جهت صحیح نباشد او آنچه را که بدو

عطا می‌گردد دریافت نمی‌کند.

این واکنش معمولاً به پیشداوری او در مورد آنچه بدو داده‌می‌شود مربوط است. بدین معنی که اگر او عالم را به‌دیدهٔ منفی و خصمانه بنگرد، در نتیجه محتاط شده، انتظاراتی منفی خواهد داشت. به‌احتمال زیاد چنین فردی به‌جای عشق و انرژی هستی‌بخش، در انتظار دریافت خصومت، درنده‌خویی و پستی است. از آنجا که او به تبع این انتظارات منفی، حوزهٔ نیروئی منفی در اطراف خود به‌وجود می‌آورد، بنابراین دریافتهای منفی خواهدداشت. به‌عبارت‌دیگر چنانچه در انتظار درنده‌خوئی باشد، این کیفیت را در درون خود مستقر می‌کند و آن‌گونه که در فصل ۶ در بحث طبیعت حوزهٔ انرژی کیهانی بحث شد، براساس قانون هم‌جنس‌ها، کیفیات منفی را به‌خود جذب می‌نماید.

هنگامی که انسان مرکز گلوی خود را می‌گشاید، به‌تدریج قادر به جذب انرژی بیشتری خواهدبود و این روند تا بدانجا ادامه‌می‌یابد که او در اکثر اوقات خواهدتوانست این چاکراها را باز نگاه‌دارد. در عین‌حال احتمال زیادی وجوددارد که او در مدت کوتاهی پس از گشودن چاکرا، براساس باورهای منفی خود، دریافتهائی منفی داشته‌باشد. اگر بتواند این تجربه را پشت سر نهاده، با ذات خود در درون ارتباط برقرار کند و مجدداً اعتماد درونی را در خود مستقر سازد، می‌تواند دوباره این چاکرا را بگشاید. این روند باز و بسته‌نمودن چاکرا تا زمانی‌که تمام سوءتعبیرات قبلی جای خود را به اعتماد به عالمی بی‌خطر و انرژی‌بخش نسپارند، ادامه خواهدیافت.

تحریکاتی که در بخش پسین **چاکرای پنجم (۵ ب) یا مرکز مربوط به حرفه** رخ می‌دهند در ارتباط با نحوهٔ نگرش انسان به خویش در جامعه، محیط شغلی و درمیان همنوعان است. چنانچه کسی در این زمینهٔ زندگی خویش احساس ناراحتی نماید، به احتمال زیاد برای جبران کمبود مناعت طبع در خویش، از حربهٔ غرور استفاده می‌کند.

اگر انسان دارای شغلی خوب و راضی‌کننده بوده، آن‌را به‌عنوان وظیفهٔ خود در زندگی بپسندد، مرکز پشت گردن باز است. اگر او حرفه‌ای را برگزیند که محتاج تلاش

و مهارت و راضی‌کننده باشد و در این راه تمام کوشش مورد نیاز را به‌عمل آورد. چاکرای مزبور کاملاً باز است. چنین کسی از لحاظ حرفه‌ای موفق خواهدبود و از کیهان انرژی دریافت می‌نماید. در غیر این‌صورت او از تلاش برای کارش مضایقه می‌کند. چنین فردی ناموفق است و این عدم موفقیت را درپس نقاب غرور پنهان می‌کند. او در نهان «می‌داند» که چنانچه بیشتر تلاش می‌کرد یا توان خود را در شغل دیگری محک می‌زد شرایط «بهتری» برای خود به‌وجود می‌آورد. می توان گفت که او هرگز هیچیک از این دو کار را انجام نمی‌دهد و در عوض برای اجتناب از یأس درونی خود درپس سپر دفاعی غرور قرارمی‌گیرد. او می‌داند که در واقع فرد موفقی در زندگی نیست. و احتمالاً با اظهاراتی از این قبیل که زندگی فرصت شکوفائی استعدادهای شگرفش را در اختیارش قرار نداد، نقش انسانی قربانی را ایفاء خواهدنمود. این غرور و همچنین رنج و یأس درونی او می‌باید تشخیص داده‌شده رها گردند.

در همین چاکرا ترس از شکست ظهورمی‌کند. این احساسی‌است که مانع استفاده از فرصتها برای اقدام در امور و آفرینش آنچه که با تمام‌وجود بدان تمایل داریم، می‌گردد. این ترس شامل دوستی کردن با دیگران و به‌طورکلی زندگی اجتماعی نیز می‌شود. چنین فردی از برقراری ارتباط با دیگران اجتناب می‌کند و چون از اینکه مبادا موجب بی‌مهری قرار گیرد می‌ترسد، از سوئی از ابراز وجود خودداری می‌کند و از سوئی دیگر در هم‌چشمی با دیگران دچار غرور شده می‌گوید، «من از تو بهترم. تو لیاقت همنشینی با من را نداری.» از آنجائی‌که احساس واخوردگی از درون ما ریشه می‌گیرد و سپس به اطرافیان انعکاس می‌یابد، ما برای اجتناب از واخوردگی، از معاشرت با دیگران سر بازمی‌زنیم. راه کنارنهادن این عواطف و به تبع آن گشودن این چاکرا، رفتن به دنبال حرفهٔ مورد علاقه، برقراری تماس با افراد مطلوب، و آشکارنمودن عواطف در رابطه‌با این افراد است.

مرکز پیشانی (چاکرای ۶الف) با ظرفیت تصور و درک مفاهیم ذهنی ارتباط دارد. این شامل مفاهیم ذهنی فرد از واقعیت و عالم یا جهان‌بینی او و توقعات او از

عانه نیز می‌گردد. چنانچه جهت گردش این چاکرا منفی باشد فرد دارای تعبیرات مغشوش ذهنی یا برداشت‌های غیرحقیقی در مورد واقعیت که غالباً منفی هستند، می‌باشد. کسی‌که این خصوصیات را دارا باشد آنها را به جهان خارج از خود انعکاس داده و بدین‌وسیله به آن شکل می‌دهد. اگر این چاکرا ضعیف و جریان انرژی در آن راکد باشد، صرفاً به‌علت کمبود انرژی در آن، قدرت خلاقیت او متوقف می‌گردد. در صورتی‌که این چاکرا چرخشی سریع در خلاف جهت عقربه‌های ساعت داشته‌باشد، انسان قابلیت آفرینش افکار قدرتمند منفی را خواهد داشت. چنانچه این وضعیت با قدرت مرکز پسین همین چاکراکه در پشت سر قرار دارد (چاکرای ۶ ب) همراه گردد، می‌تواند در زندگی انسان فاجعه به‌بارآورد.

در خلال درمان و پاکسازی یا دسته‌بندی تصورات مربوط به باورهای منفی، هنگامی‌که تصوری بر دستگاه انرژی انسان چیره می‌شود، احتمالاً این مرکز حرکتی برخلاف جهت عقربه‌های ساعت خواهدداشت، اگرچه در اکثر اوقات در جهت صحیح گردش کند. این شیوهٔ درمانی تصویر مربوطه را برجسته کرده، موجبات تجلی آن‌را در زندگی فرد فراهم می‌آورد. به‌وسیلهٔ امدادهای درمانی شخص تصورات خود را به روشنی درک نموده، ماهیت آنها را تشخیص می‌دهد. سپس چرخش این چاکرا متوقف شده و به گردش در جهت صحیح می‌پردازد. معمولاً گردش برخلاف حرکت عقربه‌های ساعت توسط شفاگری حاذق قابل ردیابی است زیرا عواطف همراه با حرکت منفی چاکرا، کیفیتی ناپایدار دارند. بر شفاگر مسلم است که این وضعیتی عادی نیست. به‌عنوان مثال ممکن است چاکرا حرکتی آشفته و نامنظم داشته‌باشد. این وضعیت وجود مشکلی در رابطه با سوءتعبیرات بیمار در مورد حقیقت را اثبات می‌کند و به شفاگر گوشزد می‌کند که مشکل مذکور درحال زیر و رو کردن شخصیت اوست.

در پشت سر، مرکزی که عهده‌دار امور ذهنی است (چاکرای ۶ ب)

اندیشه‌های خلاقه‌ای راکه در چاکرای پیشانی شکل گرفته‌اند، به‌اجرا می‌گذارد. چنانچه مرکز مجری اراده باز باشد، به‌دنبال افکار اعمال مناسبی شکل می‌گیرند که

سبب تجلی مادی اندیشه‌ها در جهان فیزیکی می‌گردند. با بسته‌بودن این چاکرا، انسان برای به‌ثمر نشاندن اندیشه‌هایش تلاشی درازمدت درپیش روی دارد.

این تلاش خصوصاً زمانی خنثی می‌گردد که چاکرای جلو (۶الف) باز و بخش پسین مسدود باشد. در این وضعیت فرد افکار خلاقهٔ زیادی درسر دارد که هرگز محقق نمی‌گردند. همراه با این وضع عذر و بهانه‌ای دائمی وجود خواهد داشت که بر اساس آن جهان خارجی به سبب نقائص خود مورد سرزنش قرار می‌گیرد. غالباً تنها چیزی که این فرد بدان نیاز دارد، این است که بیاموزد چگونه امیال خود را گام‌به‌گام به‌تحقق برساند. در این روند گام‌به‌گام عواطف بسیاری بر او مسلط می‌گردند؛ مثلاً چنین می‌اندیشد، «نمی‌توانم این‌همه انتظار را تحمل کنم،» «مایل نیستم مسئولیت این حادثه را بپذیرم.» «نمی‌خواهم این نظریه را به‌طور عملی امتحان کنم.» «این روند طولانی در آفرینش مورد قبول من نیست، بلکه می‌خواهم بدون تلاش زیادی رخ دهد،» «کار از تو، فکر از من.» احتمالاً این شخص از ابتدائی‌ترین آموزشها برای برداشتن گامهای سادهٔ نخستین در جهان مادی در جهت به‌ثمر رساندن هدف منتخب خود، بی‌بهره بوده‌است. او حضور در بُعد مادی زندگی و قرارگرفتن در مقام نوآموزی را نمی‌پذیرد و در برابر آن مقاومت می‌کند.

از سوئی دیگر، چنانچه چاکرای مذکور دارای حرکت مثبت و مرکز مربوط به اندیشه‌ها برخلاف آن باشد، شرایط به‌مراتب وخیم‌تر است. بدین معنی که حتی اگر تعبیرات بنیانی صاحب این وضعیت واقعیت وجودی نداشته‌باشد، او بر صحت این تعبیرات پافشاری می‌کند و در به‌کرسی نشاندن عقاید خود تا حدودی نیز توفیق حاصل می‌کند. به‌عنوان مثال اگر این جهان را مکانی فاسد بپندارد که در آن هرکسی به‌دنبال منافع خویش است، او نیز بدون پرداختن بهای لازم هرچیز را به‌دست می‌آورد و از آنجائی‌که روش انجام‌دادن این کار را می‌داند دراین امر توفیق می‌یابد، زیرا مرکز مربوط به تمایلات به‌خوبی عمل می‌کند. او حتی می‌تواند به فردی جانی بدل شود. در این مورد احتمالاً مرکز قلب نیز مسدود است. روش زندگی شما تا حدود معینی نشانگر اندیشه‌هایتان است. و شما تا زمانی‌که به‌دام افتید تا حد معینی

توفیق خواهید یافت. در صورتی‌که وضع چاکرای مذکور این‌گونه باشد تلاش می‌کنید تا کاری را که در عالم مادی امکان‌پذیر نیست انجام‌دهید یا افکار دیگران را، هرچه که باشد، به‌مورداجرا گذارید.

مرکز تاج (چاکرای ۷) با معنویت فرد و وحدت تمام اجزاء وجودی او یعنی جسمی، عاطفی، ذهنی و معنوی ارتباط دارد. با مسدود بودن این چاکرا رابطهٔ فرد با تجربیات معنوی قطع می‌گردد. او فاقد «حواس ماورائی» خواهدبود و هنگامی‌که دیگران از تجربیات معنوی سخن می‌گویند قادر نیست معنای آن‌را درک کند. با بازبودن این مرکز معمولاً انسان معنویت را به‌طور ملموس و درعین‌حال با کیفیتی منحصر به‌فرد تجربه می‌کند. این معنویت با تعصبات قابل تشریح نیست و به کلام جاری نمی‌گردد، بلکه نوعی موجودیت و «بودن» است و ارتقاء از عالم مادی به لایتناهی. این وضعیت فراسوی جهان مادی قرار دارد و در انسان حس کمال، آسایش و ایمان به‌وجود آورده به حیات جهت و هدف می‌بخشد.

مروری بر فصل نهم

۱ـ وظیفهٔ هر چاکرا را به‌لحاظ روانشناسی تشریح‌کنید.

۲ـ با توجه به آنچه که در این فصل گفته‌شد، منظور از چاکرای باز و بسته را توضیح‌دهید.

فصل دهم

تشخیص کانون‌های انرژی و چاکراها

برای تعیین وضعیت چاکراها چندین راه وجود دارد. ابتدا باید ببینید که کدامیک از طرق مذکور برای شما آسانتر و مفیدتر است.

به‌نظر من بهترین روشی که در آغاز می‌توان به‌کار برد، روش آونگ است. این روش کمک می‌کند که حساسیت خود را در رابطه با جریان انرژی افزایش دهید زیرا آونگ همچون یک تقویت‌کننده عمل می‌کند. بهترین آونگی که برای این منظور یافته‌ام، آونگی است که از چوب راش و به‌شکل گلابی ساخته شده‌است. قطر این آونگ ۲/۵ و طول آن ۳/۸ سانتیمتر است. حوزهٔ انرژی این آونگ در همهٔ جهات پراکنده است، به‌آسانی قابل نفوذ و به‌شکل گلابی می‌باشد. شکل آن در حول محور عمودی کاملاً قرینه است که این امر در برآورد وضعیت چاکرا بسیار مهم است[1].

چنانچه دستان نسبتاً حساس یا حس لامسهٔ خوبی داشته‌باشید، می‌توانید رفت‌وآمد جریان انرژی را به‌خوبی حس کنید. به‌کمک این کار خواهید فهمید که آیا انرژی به‌سهولت جریان دارد یا راکد است، ضعیف یا قوی است. با قرار دادن نوک

۱- خوانندگان گرامی می‌توانند برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد این آونگ و چهارپایهٔ انرژی‌زا با صندوق پستی ۱۴۳۳۵/۸۴۸ تماس حاصل نمایند.

انگشتان خود بر روی نقاط کوچک طب‌سوزنی، همین عمل را می‌توانید انجام دهید. در این نوع معاینه حتی ممکن است در بدن خود دریافتهای حسی به‌خصوصی را احساس کنید که اطلاعات مورد نظر را در اختیارتان قرار می‌دهد.

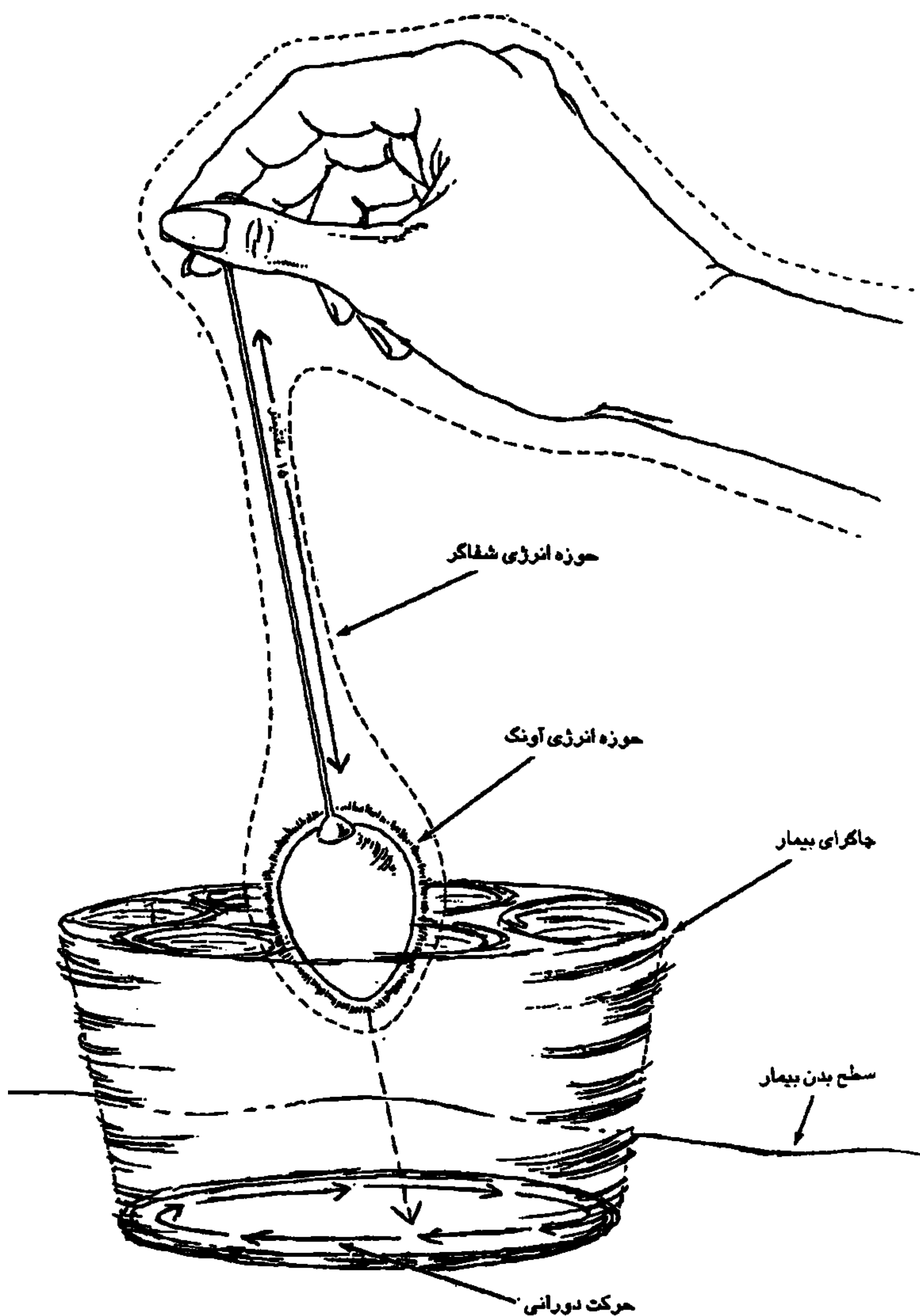
در نهایت با بالابردن و افزایش حس برتر، ممکن است قادر شوید فقط با نگاه کردن به چاکرا چرخش آن و رنگهایش را تشخیص دهید، رنگهایی با کیفیات تیره، کدر، بی‌رنگ یا کمرنگ، شفاف یا درخشان. نیز خواهید توانست تغییرشکل احتمالی چاکرا و علت این تغییر را حس‌کنید. و سرانجام خواهید توانست لایه‌های مختلف حوزه را تشخیص دهید. اما بیائید ابتدا استفاده از آونگ را تمرین کنیم.

تمرین تشخیص وضعیت چاکرا به‌وسیلهٔ آونگ

برای تشخیص وضعیت چاکراهای پیشین از بیمار درخواست کنید به پشت دراز بکشد و برای چاکراهای پسین از او بخواهید به‌صورت دمر دراز بکشد.

آونگ را از ریسمانی به‌طول ۱۵ سانتیمتر بیاویزید و بالای چاکرا نگاه دارید. ذهن خود را از هرگونه پیشداوری در مورد وضعیت چاکرا پاک کنید (این دشوارترین بخش قضیه است و نیاز به تمرین دارد). آونگ را بی آنکه به‌بدن بیمار برخورد کند تا حد امکان پائین بیاورید. انرژی شما به حوزهٔ انرژی آونگ انتقال یافته آن‌را شارژ می‌کند. انرژی تلفیق‌شدهٔ شما و آونگ با حوزهٔ انرژی بیمار درگیر شده موجب حرکت آن می‌شود. (شکل ۱ ـ ۱۰). احتمالاً مسیر چرخش آن به‌شکل دایره خواهدبود، ولی شاید به‌صورت بیضی یا خطی مستقیم حرکت کرده به عقب و جلو رانده‌شود. شاید هم حرکتی مغشوش داشته‌باشد. دامنه و جهت حرکت آن نشانگر مقدار و جهت جریان انرژی چاکرا است.

بنابه کشف دکتر جان پیراکس گردش آونگ درجهت حرکت عقربه‌های ساعت نشانگر چاکرائی است که از دیدگاه روانشناسی باز محسوب می‌گردد. بدین‌معنی که عواطف و تجربیات روانی مربوط به آن چاکرا کاملاً متعادل بوده، به‌طور کامل در زندگی فرد عمل می‌کنند. اگر این جهت معکوس باشد، چاکرای مورد نظر را به‌لحاظ



شکل ۱ـ۱۰ : تشخیص وضعیت چاکرا توسط آونگ

روانی بسته قلمداد می‌کنند. این وضعیت نشانگر اشکالی در خصیصهٔ روانی مربوط به آن چاکرا است. بدین معنی که عواطف و تجربیات روانی تحت کنترل این کانون انرژی در شرایطی نا متعادل قرار دارند، زیرا مسیر انرژی مربوطه مسدود است و احتمالاً شخص در رابطه با خصوصیات یادشده دارای تجربیاتی منفی است.

اندازهٔ قطر دایره‌ای که از حرکت آونگ به‌وجود می‌آید به قدرت چاکرا و میزان انرژی آن بستگی دارد که آن‌هم به نوبهٔ خود به مقدار انرژی شفاگر و بیمار در آن روز به‌خصوص وابسته است. چنانچه این دایره بزرگتر باشد بدین معنی است که مقدار متنابهی از انرژی در آن مرکز جریان دارد و بالعکس.

به‌یاد داشتن این نکته ضروری است که اندازهٔ دهانهٔ چاکرا با قطر دایرهٔ یادشده نسبتی ندارد بلکه صرفاً به‌واسطهٔ آن به‌نمایش درمی‌آید. اندازهٔ این دایره معلول تداخل سه حوزهٔ انرژی است ـ حوزهٔ بیمار، شفاگر، و آونگ. چنانچه انرژی هردو نفر در سطح پائینی باشد چاکراها کوچکتر به‌نظر می‌رسند. عکس قضیه نیز صادق است. ما باید اندازهٔ نسبی چاکراها در مقایسه با یکدیگر را مورد توجه قرار دهیم. متعادل کردن چاکراها از این جهت که جریان انرژی یکنواختی در آنها به‌وجود می‌آورد، موجب سلامتی آنها می‌گردد. بنابراین در حالت تندرستی اندازهٔ چاکراها باید تقریباً یکسان باشد.

مابین دو وضعیت گردش مثبت و منفی، انواع بیشماری از حرکت در چاکراها وجود دارد که هریک شاخص یکی از حالات روانی است[۱]. شکل ۲ ـ ۱۰ جدولی است از حالات مختلف گردش آونگ. اگرچه در نگاه اول این جدول کمی پیچیده به‌نظر می‌آید، ولی در عمل بسیار ساده است. (برای تسهیل کار جهت موافق با حرکت عقربه‌های ساعت با «ع‌س+» و عکس آن با «ع‌س−» نشان داده‌می‌شود.م.) هریک از حرکات دایره‌ای آونگ در محدودهٔ مابین دو وضعیت چاکرای کاملاً باز (ع‌س+ به قطر

۱- در زبان متداول فارسی لفظ روانی به افرادی اطلاق می‌گردد که دچار مشکلات روحی و ذهنی هستند. اما دراینجا مراد ازاین اصطلاح وضعیتهای مختلفی است که به لایه‌های روانی فرد، یعنی سطوح بالاتر از فیزیکی مربوط می‌شوند و هریک نشانگر رفتار و شخصیت خاصی در انسان هستند.م.

۱۵ سانتیمتر) یا C۶ و چاکرای کاملاً مسدود (ع‌س-) یا CC۶ واقع است. به‌ندرت چاکرائی را با قطر بیش از ۱۵ سانتیمتر دیده‌ام مگر در حالتی که شخص از آن چاکرای به‌خصوص بیش از حد استفاده نماید و یا پس‌از تجربه‌ای معنوی که در این صورت بیشتر چاکراها باز هستند. من چاکراهائی را دیده‌ام که در طبقه‌بندی C۱۰ جای می‌گیرند (ع‌س+ با قطر ۲۵ سانتیمتر).

تنها موردی که استثنائاً در محدودهٔ بین C۶ و CC۶ قرار نمی‌گیرد، چاکرای کاملاً ساکن S است که در این حالت آونگ هیچ حرکتی ندارد. در این حالت، یا چاکرا درحال معکوس کردن جهت چرخش خود است، یا اینکه فرد از خصیصهٔ روانی خاص آن چاکرا بیش از حد استفاده کرده یا آن‌را بلااستفاده رها کرده یا مسدود نموده‌است و در نتیجه گردش آن کاملاً متوقف‌شده و دیگر از کیهان انرژی دریافت نمی‌کند. چنانچه این وضعیت به مدتی طولانی ادامه یابد، مطمئناً به بیماری می‌انجامد؛ زیرا هنگامی که بدن قابلیت استفاده از انرژی خارجی را از دست دهد دچار اختلال می‌گردد. (در مورد رابطهٔ بین بیماری و چاکراها به فصل ۱۵ مراجعه کنید).

حرکت بیضوی آونگ نشانگر عدم تقارن و تعادل انرژی بین سمت راست و چپ بدن است. در این حالت آونگ به سمت بالا و چپ (CEL) یا بالا و راست (CER) تاب‌می‌خورد. این بدین معنی است که یک سمت بدن بیمار از سمت دیگر قوی‌تر است. انحراف به راست (CER یا CCER) نشانگرخصلتهایی چون فعال، مهاجم، مذکر، یا همان ینگ (Yang) است و انحراف به چپ (CEL یا CCEL) بیانگر صفاتی چون منفعل، پذیرنده، مؤنث، یا یین (Yin) در شخصیت انسان است. وقتی حرکت بیضوی آونگ متوجه سمت راست ـ بالای بیمار باشد، طبق اظهارات دکتر جان پیراکس خصیصهٔ مذکر بیش از مؤنث در فرد توسعه یافته‌است و احتمالاً جنبهٔ مذکر در او فعالیت بیش از حد دارد، یعنی در هنگامی‌که می‌بایست پذیرا باشد معمولاً تهاجمی عمل می‌کند. این مستقیماً با خصلت روانی خ۲اص آن چاکرا که حرکت بیضوی دارد مربوط است.

جدول شمارهٔ ۲ ـ ۱۰ : معاینهٔ بالینی کانونهای انرژی

نماد	وضعیت	مفهوم نماد	نتیجهٔ روانشناختی
	C6	ع‌س+، دورانی ۱۵ سانتی‌متر	باز و متعادل، همراه با درک روشنی از حقیقت.
	CER3	ع‌س+، بیضوی، راست، دورانی ۷/۵ سانتی‌متر	باز. اشتقاق فعال/ مفعول. وجه فعال شخصیت پرورش‌یافته‌تر از وجه مفعول. درک حقیقت بیشتر در وجه فعال، مذکر یا یَنگ متمرکز است.
	CEL3	ع‌س+، بیضوی، چپ، دورانی ۷/۵ سانتی‌متر	باز. اشتقاق فعال/ مفعول. وجه مفعول پرورش‌یافته‌تر. درک حقیقت بیشتر در وجه‌منفعل، مؤنث یا یین متمرکز است.
	CEV3	ع‌س+، بیضوی، عمودی، دورانی ۷/۵ سانتی‌متر	باز. اندکی جابه‌جایی در جریان انرژی به سمت بالا و معنویت، جهت اجتناب از برخورد و آمیزش با مردم.
	CEH6	ع‌س+، بیضوی، افقی، دورانی ۷/۵ سانتی‌متر	باز. اندکی تراکم و تقلیل در جریان انرژی جهت اجتناب از تبادل انرژی با سایرین.
	CC6	ع‌س-، دورانی ۱۵ سانتی‌متر	مسدود و نامتعادل، همراه با پس زدن فعالانهٔ حقیقت.
	CCER	ع‌س-، بیضوی، راست، دورانی ۷/۵ سانتی‌متر	مسدود. اشتقاق. خصایل تهاجمی، شدیدتر از انفعالی، همراه با پس زنی واقعیات انفعالی و ینگ.
	CCEL2	ع‌س-، بیضوی، چپ، دورانی ۵ سانتی‌متر	مسدود. اشتقاقی. خصایل انفعالی شدیدتر از تهاجمی و پس‌زنی واقعیاتی که پذیرش آنها مستلزم داشتن روحیهٔ تهاجمی است.
	CCEV3	ع‌س-بیضوی، عمودی، دورانی ۷/۵ سانتی‌متر	مسدود. همراه با جابه‌جایی انرژی رو به سوی بالا و لایه‌های معنوی، جهت اجتناب از آمیزش با سایرین.
	CCEH5	ع‌س-، بیضوی، افقی، دورانی ۱۲/۵ سانتی‌متر	مسدود. اندکی تراکم و تقلیل جریان انرژی جهت احتراز از تبادل انرژی با سایرین.
	V6	عمودی، تابدار ۱۵ سانتی‌متر	درحال انتقال عواطف و انرژی به‌سمت معنویت، جهت احتراز از ایجاد روابط صمیمانه.
	H4	افقی، تابدار ۱۰ سانتی‌متر	درحال جلوگیری از جریان انرژی و کاستن عواطف جهت احتراز از ایجاد روابط صمیمانه. نشانهٔ انسدادی شدید.

	R3	راست، تابدار ۷/۵ سانتی‌متر	اشتقاق شدید تهاجمی/ انفعالی. وجه تهاجمی شدیدتر از تهاجمی
	L4	چپ، تابدار ۱۰ سانتی‌متر	اشتقاق شدید تهاجمی/ انفعالی. وجه انفعالی شدیدتر از تهاجمی
	S	ساکن	چاکرا کاملاً از کار افتاده‌است؛ موجب بروز بیماری و اختلال در کالبد فیزیکی خواهدشد.
	CEAS5	ع‌س+، بیضوی، جابه‌جایی محور دورانی ۱۲/۵ سانتی‌متر	نشانهٔ شکل‌گیری تحولاتی عظیم در فردی که عمیقاً و فعالانه با مشکلاتی درگیر است. این مشکلات احتمالاً به اختلال چاکرا مربوط هستند. هرج و مرج در حواس.
	CCEAS6	ع‌س-، بیضوی، جابه‌جایی محور، دورانی ۱۵ سانتی‌متر	همانند CEAS5، همراه با هرج و مرج منفی.

* به‌یاد داشته‌باشید که نمادها نشان‌دهندهٔ وضعیت گردش چاکرا، درحالی‌که از بیرون بدان نگاه می‌کنید هستند.

وقتی چاکرائی حرکت بیضوی به‌سوی چپ و بالا (CEL، CCEL) داشته‌باشد، اعمال فرد در حیطهٔ خصلت روانی خاص آن چاکرا بیشتر جنبهٔ انفعال دارد. به‌عنوان مثال، چنانچه مرکز مربوط به ارادهٔ واقع در میان استخوانهای کتف (۴ ب) منفعل باشد (حرکت بیضوی به‌سوی چپ ـ بالا) شخص نخواهد توانست به خواسته‌های خود دست یابد. هنگامی‌که عمل تهاجمی ضروری است، او منفعل باقی می‌ماند و منتظر می‌ماند تا شخصی دیگر آن عمل را انجام دهد یا خواسته‌اش را محقق کند. وی درضمن نمی‌تواند برای احقاق حقوق یا نوبت خود پافشاری کند. بسیاری از اوقات چنین فردی را اشتباهاً انسانی متواضع می‌دانند؛ اما حقیقت این است که او به‌علت برخی تصورات شخصی بسیار عمیق در مورد ماهیت تهاجم، از تهاجمی بودن واهمه دارد.

تصور ما از تهاجم مستقیماً به تجربیات دوران کودکی ارتباط دارد، ممکن است کودک پدری بسیار مهاجم داشته که بیش از حد او را تحت کنترل داشت یا اینکه

هرگاه او درخواستی داشت از سوی پدر تحقیر می‌شد. این عمل کودک را متقاعد کرد که راه درست برای به‌دست آوردن چیزی دست دراز کردن نیست. کودکان بسیار خلاق هستند، به‌همین دلیل احتمالاً او برای به‌دست آوردن خواسته‌هایش یا حداقل جایگزینی برای آن راههای دیگری پیدا کرده‌است. هر راه که مفیدتر بوده‌باشد او آن‌را به‌عنوان رفتاری طبیعی درپیش گرفته‌است و آنقدر به‌این رفتار ادامه می‌دهد تا بی‌ثمر گردد. متأسفانه، ترک عادت دشوار است و متحول شدن و یافتن شیوه‌های تازه، مستلزم تلاش است چرا که او از ابتدا تهاجم را به دیدهٔ منفی نگریسته‌است. معمولاً درپس چهرهٔ فرد منفعل شخصیتی مهاجم و متخاصم وجود دارد که مایل است احساسات خود را بدون مانعی بیرون بریزد و آنچه را که می‌خواهد به‌دست آورد. چنانچه درطی معالجات این حالت مکرراً تکرار شود او درنهایت قادر خواهدشد تا تهاجم سازنده و سالم را با سایر بخشهای شخصیت خود آشتی دهد. این تلاش می‌بایست همزمان با تبدیل انفعال به پذیرشی سالم همراه باشد.

هرقدر حرکت دورانی آونگ دچار اختلال بیشتری باشد، اختلال روانی چاکرای موردنظر شدیدتر است. بیشترین حد انحراف به راست ـ چپ همراه با حرکت عقب ـ جلوی آونگ در زاویه‌ای ۴۵ درجه نسبت به محور عمودی بدن مشاهده شده‌است. (جدول ۲ ـ ۱۰، L4، R3). هرچه نوسان آونگ بیشتر باشد، مقدار انرژی مختل‌شده بیشتر است. مثلاً درجهٔ R۶ برای چاکرای ۴ ب نشانگر این است که فرد به‌سادگی و با حالتی تهاجمی آنچه را که می‌خواهد، بدون درنظر گرفتن شرایط موجود، به‌دست می‌آورد.

همین قاعدهٔ برآورد شدت نوسان، در مورد حرکت نوسانی عقب ـ جلو نیز صادق است که یا عمودی (موازی محور بدن V) و یا افقی (عمود بر محور عمودی بدن H) است. نوسان عمودی بدین معنی است که فرد انرژی را به‌جهت بالا منحرف می‌کند و این یعنی اینکه او از درگیریهای شخصی اجتناب می‌کند. حرکت افقی نشان می‌دهد که او انرژی عواطف خود را در حد پائین نگاه داشته، متراکم می‌کند تا از درگیری اجتناب ورزد. مثلاً وضعیت V۵ در چاکرای ۳الف نشان می‌دهد که شخص رابطهٔ

فردی خود را درجهت عمودی با معنویت برقرار می‌کند و از ایجاد روابط شخصی با سایرین پرهیز می‌کند. او جایگاه خود در کیهان را از دیدگاه باورهای معنوی توجیه می‌کند و رابطهٔ خود را با دیگران قطع می‌نماید. درعوض حالت H5 در همان چاکرا نشانگر این است که بیمار با هیچکس، چه به‌لحاظ معنوی و چه انسانی، رابطه ندارد. این روند می‌تواند به عزلت و گوشه‌نشینی منجر گردد. حالت فوق ممکن است به وضعیت S در چاکرا منتهی شود که محصول استفادهٔ کمتر از حد معمول از انرژی چاکرا و ذخیره کردن آن است. در این شرایط مداوای شدید جسمی و پسیکودینامیکی ضروری است.

هنگامی که انسان خصلت روانی به‌خصوصی را در وجود خود پرورش دهد، خواه با ارادهٔ شخصی و خواه تحت فشار وقایع جهان خارج، چاکرا یا چاکراهای درگیر در آن خصلت ویژه حرکتی غیرقرینه و حاکی از اختلال را نشان می‌دهند (CEAS، CCEAS). (جدول ۲ـ ۱۰). این حرکت در چاکرا موجب حرکت آشفتهٔ آونگ می‌شود و معمولاً حرکتی بیضوی با محور متغیر در این شرایط قابل رؤیت است. شاید در ابتدا این نوع نوسان، مبتدی را گیج کند. با وجود این چنانچه آونگ را مدت بیشتری برفراز چاکرا نگاه دارید، تغییر محور حرکت را ملاحظه خواهیدکرد. که مانند دو مورد آخر جدول ۲ ـ ۱۰ به‌نظر می‌آید. با مشاهدهٔ این نوع نوسان، شفاگر درمی‌یابد که درون بیمار وقایع زیادی در شرف وقوع است. اکنون هنگام آن است که تلاشی عمیق برای رفع مشکلات موجود انجام گیرد، اما درعین‌حال باید فضای شخصی و فرصت کافی در اختیار بیمار گذاشته‌شود تا او خود به معاینه و ایجاد تحولات فردی در خویش بپردازد. اگر او بتواند در این زمان چند روزی را از محل کارش مرخصی بگیرد و در معرض مشکلات روزمره نباشد، قادر خواهدبود از این فرصت بزرگ برای تحول بیشترین بهره را کسب کند. این پدیده را به دفعات در افراد دیده‌ام که به مدت یک هفته استراحت مطلق نموده و عمیقاً دست‌اندرکار استحالهٔ فردی بوده‌اند.

با تبحر بیشتر شفاگر در امر استفاده از آونگ، به‌تدریج «کیفیات» بیشتری در

معاینات قابل مشاهده می‌گردند. سرعت نوسان آونگ نشانگر مقدار انرژی دریافتی چاکرا است. با تمرین بیشتر، شفاگر خواهد توانست کیفیاتی چون تنگی، کشیدگی، التهاب، سنگینی، اندوه، آرامش و شفافیت را با دقت «از یکدیگر بازشناسد». نوسان سریع و کم‌دامنهٔ آونگ نشان‌دهندهٔ کار بیش از حد، تنش و فشار در آن ناحیه است. این نوع حرکت همچنین ممکن است نشانگر التهاب باشد که به‌دلیل وجود مقدار زیادی خصلت تهاجم سالم در آن منطقه است. بنابراین اگر شفاگر برای تشخیص کیفیت انرژی جاری در چاکرا حواس خود را بیشتر پرورش دهد، خواهد توانست اطلاعات بیشتری را در رابطه با وضعیت بیمار به‌دست آورد. او می‌تواند میزان ثبات یک چاکرا، مدتی که در وضع جاری بوده‌است، وجود نوسان بین دو وضعیت مختلف، و سایر موارد را تشخیص دهد. ممکن است کانون انرژی در ۲۰٪ یا ۸۰٪ اوقات باز باشد. این نیز به‌وسیلهٔ شفاگری با حواس پرورش‌یافته به «ظرافت» تعیین می‌گردد. البته در این امر تمرین همراه با تحقیق ضروری است.

وقتی در جلسات فشردهٔ درمانی چاکراهای بسته باز می‌شوند، وضعیتهای متفاوتی به‌خود می‌گیرند. بروز تحول در نظام فکری و اعتقادی انسان جهت چرخش چاکرا را تغییر می‌دهد. گاهی اوقات چاکرائی که در سطحی وسیع (CC۶) بسته‌است، می‌تواند به مرور زمان قطر خود را کاهش دهد، جهت حرکت خود را بازگرداند و در وضعیت متعادل مجدداً قطر خود را افزایش دهد تا به حالت C۶ برسد. بسیاری از اوقات چاکرائی، مثل قلب یا شبکهٔ خورشیدی، که در وضعیت CC۶ است، ممکن است با مدت کوتاهی مثل ۵ دقیقه گریهٔ شدید، به حالت C۶ بازگردد. این تغییر مدت زیادی دوام نمی‌یابد. ولی اگر انسان به‌مدت طولانی به کار خود ادامه دهد، هربار چاکرا بیش از دفعهٔ پیش باز می‌شود. بدین وسیله میانگین اوقات تعادل چاکرا افزایش می‌یابد و شخص هربار زمان بیشتری را در شادمانی خواهدبود. با گذشت زمان، چاکرا در وضعیت باز تثبیت‌شده، و به‌ندرت بسته‌می‌شود. آنگاه می‌توان همین عمل را در مورد چاکراهای بعدی انجام داد، یعنی چاکراهائی که شادمانی روزمرهٔ شخص را مختل می‌کنند.

من دریافته‌ام وقتی که در جلسهٔ درمان، یکی از چاکراهائی که به‌طور مزمن بسته‌بوده باز می‌گردد، غالباً چاکرای دیگری که به‌طور معمول باز بوده‌است برای جبران این وضعیت کمی بسته می‌شود. دلیل این واقعه این است که در ابتدا فرد بدون اندکی «حفاظت» کاذب، قادر به تحمل گشایش نوظهور چاکرا نیست.

بررسی موردی از استراحت مطلق

حالا می‌خواهیم مورد شخصی را که شکل چاکراهایش در عمل اندازه‌گیری و برآورد شده‌اند، بررسی کنیم. این بیمار خانمی است که به مرکز پثورک[1] واقع در فونیکس نیویورک آمد. او در دو نوبت مجزای یک هفته‌ای برای استراحت و انجام درمان فشرده به‌این مرکز آمد. بار اول در سال ۱۹۷۹ و دومین بار ۱۹۸۱ بود. در نوبت دوم او به همراه شوهر تازه‌اش برای یک هفته خوددرمانی فشرده آمده‌بودند. پیش از آغاز کار، در ابتدای هفته و پس از آن، چاکراهای آنها به‌دقت معاینه شد. تمام معاینات در شرایطی انجام گرفتند که زن در وضعیتی آرام و متعادل بود و از مدتی قبل در این شرایط قرار داشت. این برآوردها در جدول ۳ ـ ۱۰ درج شده‌اند. برای تعبیر این مقادیر می‌بایست از شکلهای ۳ ـ ۷، ۱ ـ ۹ و ۲ ـ ۱۰ استفاده کنید تا معنی هریک از وضعیتهای چاکراها را دریابید.

جدول ۳ ـ ۱۰
بررسی دورهٔ فشردهٔ استراحت
قرائت چاکراها

چاکرا	سال ۱۹۷۹ پیش از دوره	سال ۱۹۷۹ بعد از دوره	سال ۱۹۸۱ پیش از دوره	سال ۱۹۸۱ بعد از دوره
مرکز تاج (۷)	C6	C6	C5	C5
مجری اراده (۶ ب)	CER4	S	R4	CER6
ارادهٔ تخصص یافته (۵ ب)	CC3	CER3	CC3	C4
امیال نفسانی (۴ ب)	C5	C5	CC5	C5

1- *Pathwork Center*

نیّت تندرستی (۳ ب)	CER3	CC3	CEH4	C4
تمایلات جنسی (۲ ب)	CC4	CC4	CC4	C4
ادراکی (۶ الف)	C4	C5	C5	C5
انعطاف در پذیرش و مسئولیت‌پذیری (۵ الف)	L4	CER4	C5	C3
عشق (۴ الف)	C3	C4	C4	C4
دانش کیهانی (۳ الف)	CC4	C3	CC3	C5
پذیرش در ارتباط جنسی (۲ الف)	C4	C4	CEAS4	C5

همان‌طور که از جدول متوجه شدید، متعادل‌ترین چاکراها مربوط به مرکز استدلال و پس از آن عواطف و بدترین آنها اراده است. مفهوم این نتایج این است که ذهن او به‌خصوص در مورد تعبیر واقعیات (الف ۶) و تلفیق شخصیت او با معنویت (۷) به‌درستی عمل می‌کند.

کانون ارادهٔ او (ب ۶) در اکثر موارد انحرافی از راست به چپ دارد، بدین معنی که وقتی عقب‌نشینی عملی مناسب‌تر است او میل به تهاجم دارد. یعنی در موارد معینی که می‌بایست نظرات خود را گام‌به‌گام عملی سازد. او بدون درنظر گرفتن لحظهٔ مناسب برای آغاز کاری تصمیم به انجام‌دادن کاری گرفته آن‌را مرحله به مرحله به پیش می‌برد. در نخستین نوبتی که او برای استراحت به این مرکز آمد، چاکرای مورد نظر در وضعیت تهاجمی بود. پس از طی نخستین هفته این مرکز آرام شده، دیگر تهاجمی نبود ولی نسبتاً ساکن بود. این سکون، آن‌گونه که معمول است باقی نماند و پس از مدتی تعادل خود را بازنیافت. در نوبت دوم این کانون بازهم تهاجمی بود و پس از طی دومین هفتهٔ استراحت تغییر نکرد. او هنوز هم به‌هنگام عملی ساختن عقایدش مهاجم بود. این تنها مورد بدون تغییر در چاکراهای او بود. در پایان دومین نوبت یک‌هفته‌ای تمام چاکراهای دیگر متعادل شده‌بودند.

در سایر کانونهای ارادهٔ او نیز مشکلاتی وجود داشت، یعنی اینکه در طی

هفته‌های یادشده هیچ‌یک از آنها در هیچ زمانی درست کار نمی‌کردند. در سال ۱۹۷۹ چاکراهای ۵ب، ۳ب، و ۲ب اختلال داشتند. مفهوم این نتیجه چنین بود که او در زمینهٔ غرور (۵ب)، خود انهدامی (۳ب) و پس زدن توان جنسی، به تهاجم منفی دچار بود. او نیروی جنسی خود را در چاکرای ۲ب به چهار بخش تقسیم کرده‌بود (آونگ چهار دایرهٔ متمایز را نشان می‌داد) و آن‌را با استفاده در جهات منفی، مانند درگیری با شوهر قبلی‌اش، سرکوب کرده‌بود. پس از دورهٔ نخست، تنها پیشرفت در زمینهٔ ارادهٔ او، بخش مربوط به غرور بود که در محدودهٔ شغلی تقلیل یافته، عملکردی مثبت یافته‌بود (۵ب). بخشی از این کانون هنوز اندکی بیش از حد معمول فعال بود، بخشی که جایگزین غروری شده‌بود که قبلاً احساس بی‌کفایتی را در این کانون جبران می‌کرد. وقتی که او دو سال بعد در این مرکز حضور یافت هنوز مشکلات مربوط به اراده را در خود داشت. این مشکلات در دومین دورهٔ فشرده برطرف شدند و تمام مراکز مربوط به اراده کار طبیعی خود را از سر گرفتند.

در مراکز احساسات مشکلاتی وجود داشت که البته به‌شدت اراده نبود. مرکز قلب (۴الف) در هر دو دوره گشوده‌بود (او در عشق ورزیدن مهارت دارد). در امر دریافت انرژی و انکار نیازهای شخصی به‌قدرت تهاجمی، مرکز گلو (۵الف) دچار مشکل بود که در پایان دورهٔ اول تعدیل شد و پس از دوسال، بیشتر به‌واسطهٔ رابطهٔ دلپذیر با مرد مورد علاقه‌اش، برطرف گشته‌بود. ازسوی دیگر، بار اول مرکز خورشیدیٔ (۳الف) که به هویت جهانی فرد مربوط می‌شود، بسته‌بود. در دورهٔ اول این چاکرا با درمان باز شد ولی پس از دو سال بسته‌بود. در پایان دومین دوره کانون مذکور مجدداً باز بود و انرژی بیشتری دریافت می‌کرد.

در مبحث مربوط به شفای دونفره خواهیدديد که وقتی رابطهٔ او با مرد مورد علاقه‌اش مستحکم شده، به‌روشنی معنا یافت، کانون قدرت جنسی او نیز پاکسازی شد.

در نخستین دوره او مراکز عواطف خود را گشود و به‌تدریج در جهان عواطف احساس امنیت نمود. در دورهٔ دوم او توانست با کوشش بسیار کانون‌های مربوط به عواطف خود راکه به‌اندازهٔ مراکز اراده مسدود نبودند مجدداً به تعادل درآورد و عمیقاً

با مشکل سؤاستفاده از عواطف خود روبرو گردد. همان‌طور که از مشاهدهٔ نتایج قرائت کانون‌های انرژی ملاحظه می‌کنید، بیشتر چاکراها قطر بزرگی دارند و این نشان می‌دهد که صاحب این منظومهٔ انرژی قدرت بسیاری دارد.

جالب است که بدانید مراکز تاج، چشم سوم و قلب در طی دورهٔ دوساله بازماندند. مفهوم این امر این است که او پیوندی عمیق با بُعد معنوی و ادراکی خود دارد و دارای ظرفیت عشق‌ورزی بالائی است. تصویر کلی شخصیتی او این‌است که شفاف‌ترین جنبهٔ آن استدلال و منطق است و او عواطف شکنندهٔ خود را با ارادهٔ خود جبران می‌کند و از آن به‌عنوان سپری دفاعی استفاده می‌نماید که البته این اراده بیش از حد تهاجمی است.

همان‌طور که قبلاً گفتم، در پایان دورهٔ دوم همهٔ مراکز به‌جز کانون‌های اراده به‌خوبی کار می‌کردند. تا وقتی که این مراکز به‌درستی کار کنند او به‌لحاظ استدلال، اراده و عاطفه به‌گونه‌ای متعادل عمل خواهدکرد و این امر او را به‌سوی زندگی شادمانه و متعادل‌تری رهنمون می‌سازد.

مروری بر فصل دهم

۱ـ قرائت نماد C۶ در بخش پیشین چاکرای چهارم چه مفهومی دارد؟

۲ـ قرائت نماد CC۵ در بخش پسین چاکرای سوم چه مفهومی دارد؟

۳ـ قرائت نماد V۶ در بخش پیشین چاکرای دوم چه مفهومی دارد؟

۴ـ قرائت نماد CC۴ در بخش پیشین چاکرای پنجم از نظر جسمی و روانشناسی چه مفهومی دارد؟

۵ـ قرائت نماد H۵ در بخش پسین چاکرای دوم به چه معناست؟

سرفصل‌هائی جهت اندیشیدن

۶ـ اگر تلاش کنید تا مرکز قلب و جنسیت کسی را بگشائید و بدین‌کار موفق شوید، چرا امکان دارد او مرکز خورشیدی خود را ببندد؟ آیا این عمل او خالی از اشکال است؟

فصل یازدهم
مشاهدهٔ هاله در جلسات درمانی

هاله در حقیقت «حلقهٔ گمشدهٔ» بین زیست‌شناسی و پزشکی از یک‌سو و روان‌درمانی از سوئی دیگر است. هاله «جایگاه» تمام عواطف، اندیشه‌ها، خاطرات و الگوهای رفتاری است که ما این‌همه در مبحث درمان دربارهٔ‌اش به بحث می‌نشینیم

اینها گوشه‌هایی از تصورات ما نیستند بلکه در زمان و مکان جای دارند. افکار و عواطف به‌واسطهٔ حوزهٔ انرژی انسان و در بطن زمان و مکان بین انسان‌ها تبادل می‌شوند و آموختن دربارهٔ طبیعت هاله راه به‌دست آوردن سرنخی در این زمینه است. بیائید باهم به بخشی از جریان‌های سیال انرژی هاله در زندگی روزمرهٔ افراد و سپس در جلسات درمانی نگاهی بیاندازیم. در این بررسی تأکید بر قالب‌های متحرک رنگارنگ در چهار لایهٔ تحتانی هاله است. در فصل بعدی به مبحث چاکراها بازمی‌گردیم.

تشخیص رنگ‌ها در حوزهٔ انرژی

هنگامی که کسی برای نخستین بار به قرائت حوزهٔ انرژی می‌پردازد، شاید مستقیماً قادر به درک معنای رنگ‌ها نباشد. به‌وسیلهٔ تمرین، مفهوم کلی رنگ‌ها

روشن‌تر می‌گردد. وقتی که او با بهره‌گیری از استعدادش حساسیت خود را افزایش دهد، خواهد توانست معنای رنگ‌هایی را که مشاهده می‌کند درک نماید. (در فصل ۲۳ به‌طور مفصل دربارهٔ رنگ‌ها بحث خواهدشد).

نخستین باری که «انفجاری» در هاله مشاهده کردم، هنوز به‌روشنی در خاطرم باقیست. در سال ۱۹۷۲ در یکی از نخستین کارگاه‌های فشردهٔ بیوانرژیک «فریاددرمانی»[۱]، یکی از حضار به‌نام لیندا در حالی‌که از مرگ پدرش که در اثر سرطان درگذشته‌بود متأثر بود و زاری می‌کرد، همچون درخت کریسمس روشن شده‌بود و انوار درخشانی با رنگ‌های قرمز، زرد، نارنجی، و چند شعاع آبی از سرش فوران می‌کرد. چشمانم را بستم و دوباره گشودم اما هنوز همان صحنه برپا بود. زیرچشمی نگاه کردم، جهت دیدم را با حرکت در اتاق تغییر دادم، به اثر این منظره بر روی پردهٔ تاریک بینائی‌ام باچشم بسته نگاه کردم، هنوز برقرار بود. داشتم پدیده‌ای را مشاهده می‌کردم و دیگر نمی‌توانستم مشاهداتم را در مورد دیدن رنگ‌های واضح در اطراف سر افراد انکار کنم. بنابراین سعی کردم این پدیده را با دقت بیشتری بررسی کنم.

وقتی که به‌تدریج در امر مشاهدهٔ هاله تبحر یافتم، سعی کردم ارتباط مشاهداتم را با وضعیت‌های فردی هریک از سوژه‌ها کشف کنم. فهمیدم که مردم در هنگام درگیری با عواطف یا به‌هنگام فعالیت رنگ‌های درخشانی را از خود ساطع می‌کنند و در هنگام آرامش و سکوت هالهٔ آنها به وضعیت «طبیعی» سکون درمی‌آید.

دریافتم که هالهٔ «طبیعی» یا «ساکن» به‌طور کلی مانند شکل ۱ ـ ۷ به‌نظر می‌رسد و دارای رنگ آبی ـ ارغوانی‌تیره یا لایهٔ شفاف مرتعشی است که از پوست بدن در حدود ۰/۶ الی ۳/۵ سانتیمتر فاصله دارد. این غشاء با سرعتی در حدود پانزده نوسان در دقیقه چشمک می‌زند. دراثر این ارتعاش، معمولاً حرکتی موجی تولید می‌شود که به‌سوی کف دست‌ها، پائین تنه و کف پاها می‌رود. این لایه به‌وسیلهٔ یک لایهٔ آبی

۱- جلساتی که در دههٔ هفتاد در آمریکا برپا می‌شد (و هنوز هم برپا می‌شود) و طی آن افراد شرکت‌کننده تمام عواطف خود را با فریاد ابراز می‌کردند. در برخی ازکارگاه‌ها حتی بخشی به شکستن ظروف چینی برای تخلیهٔ تنش‌های عصبی اختصاص داده‌می‌شد.م.

بریک خط یا صفحه به فضا چشم بدوزید، این عمل را با ملایمت انجام داده به فضایی که حدود ۶ الی ۱۰ سانتیمتر با سر فاصله دارد خیره شوید و بگذارید نور به‌درون چشمانتان راه یابد. تلاش نکنید تا چیزی را ببینید، بلکه اجازه دهید هرچه هست خود به درون چشمانتان راه یابد. شکیبایی در این کار ضروری است. این کار را ترجیحاً با کسانی انجام دهید که خود توانایی دیدن هاله را دارند، تا بدین وسیله صحت و سقم آنچه راکه می‌بینید با او بررسی کنید. به‌محض اینکه فکر کنید چیزی دیده‌اید و یا حتی پیش از آنکه بگوئید «دیدم»، آن تصویر از بین می‌رود. دید خود را به‌گونه‌ای تنظیم کنید که اگر به نقطه‌ای خالی بر روی دیوار نگاه می‌کنید، آن را نبینید؛ بدین معنی که چشم شما با دیدن هر تصویری رنگ مکمل آن را در خود نگاه می‌دارد. پدیدهٔ هاله بسیار فرّار و ناپایدار و متناوب است، ممکن است آن را به‌شکل جریانی در طول بازو یا نوری در جهت بالا یا خارج از حوزه رؤیت کنید. ممکن است مهی را در اطراف بدن ببینید که پدیدهٔ جالبی به‌نظر نمی‌آید. نا‌امید نشوید، این فقط شروع کار است.

از کتاب فروشی محل خود یک عینک هاله خریداری کنید و دستورالعمل آن را دنبال کنید. این عینک در توسعهٔ قدرت دید شما مؤثر بوده و تأثیری کلی بر حساسیت چشمان شما می‌گذارد. بهترین رنگ برای این عینک رنگ آبی کبالت است. اما تهیهٔ این رنگ مشکل است. بیشتر عینک‌های هاله به‌رنگ ارغوانی تیره‌اند و به‌خوبی کار می‌کنند.

هیچ‌یک از این تمرینات را مدت زیادی انجام ندهید، زیرا این کار باعث خستگی می‌شود. بارها دیده‌ام که گروهی از مردم وقتی اولین بار چیزی را می‌بینند به‌هیجان می‌آیند، سپس با ادامهٔ این روند تردید رخ می‌نماید و سیستم انرژی هر فردی خسته می‌شود. بدین ترتیب چیزی نمی‌گذرد که اتاقی مملو از افراد ساکت و خسته خواهید داشت. بنابراین هر روز به مدت کمی تمرین کنید و یافته‌های خود را با مطالب این فصل مقایسه کنید.

هالهٔ فردی که تحت تأثیر احساسات نیرومند قرار می‌گیرد، به‌طور ناگهانی تحت

تأثیر رنگ و شکلی منطبق با وضعیت عاطفی جدیدش درمی‌آید و پس از فروکش کردن عواطف هالهٔ او ظاهر معمول خود را به‌دست می‌آورد. مدت این پدیده به خود فرد و عوامل متعددی بستگی دارد. چنانچه او عواطف مذکور را آزاد نکرده‌باشد، آن عواطف در قالب رنگ‌های رقیق در هاله‌اش باقی می‌مانند، تا هنگامی‌که آن عواطف را رها سازد. اگر او بخشی از این عواطف را وانهد همان بخش رها می‌شود. دراین حال رنگ‌ها و قالب‌های مربوط به آن عواطف ممکن‌است به‌سرعت بدرخشند و از حوزهٔ هاله بیرون بروند. گاهی نیز عمل محوشدن چند دقیقه به‌طول می‌انجامد. همچنین ممکن است رنگ‌های دیگری روی آنها را بپوشانند. یا خود به‌شکل لایه‌هایی در پشت رنگ‌های دیگر قرار گیرند. برخی از این قالب‌ها، که بعداً در مورد آنها بحث خواهیم کرد، سالیان متمادی در هاله باقی می‌مانند. هر اندیشه، احساس و تجربه در هاله اثر کرده آن را تغییر می‌دهد. برخی از این اثرات همواره برجای می‌مانند.

شکل (۱ ـ ۱۱ الف) هالهٔ فردی را نشان می‌دهد. هنگامی که او آواز می‌خواند (شکل ۱ ـ ۱۱ ب)، هاله‌اش توسعه می‌یابد و می‌درخشد. در این حال بارقه‌های درخشان صاعقه‌وار و جرقه‌های آبی و بنفش قوس و قزحی درست پس از حرکت نفس‌گیری به حرکت درمی‌آیند. پیش از آنکه او هر جملهٔ تازه را آغاز کند، برای جلب توجه بیشتر شنوندگان، هاله کلی او گسترش می‌یابد. مقادیر متنابهی از نور به‌طرف حضار رفته و هالهٔ آنها به یکدیگر متصل می‌شوند. درحال تبادل عواطف بین خواننده و حضار قالب‌هایی از سوی دوطرف تشکیل می‌شوند. این قالب‌های انرژی ـ آگاهی به‌لحاظ رنگ و شکل در ساختار خود با افکار و عواطف گروه و موسیقی درحال اجرا رابطه‌ای دوطرفه دارند. در پایان اجرا این قالب‌ها از یکدیگر جدا شده، به‌واسطهٔ تشویق حضار از یکدیگر می‌گسلند. با این عمل قالب‌های موجود در هاله پاک شده و حضار برای اجرای بعدی آماده می‌گردند. هنرمند و حضار هردو با جذب انرژی خلق‌شده توسط موسیقی انرژی کسب می‌کنند. مقداری از این انرژی به‌طور ناخودآگاه به درون نفوذ کرده، موانع انرژی را از بین می‌برد و مقداری از آن در جهت اجرای قطعهٔ بعدی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

هنگامی که‌فردی در مورد موضوع مورد علاقه‌اش سخنرانی می‌کند هاله‌اش گسترش یافته، رنگ زرد طلایی یا نقره‌ای به‌خود می‌گیرد یا تحت تأثیر بارقه‌هایی به‌رنگ آبی درمی‌آید (شکل ۱ ـ ۱۱ ج). در اینجا مجدداً همان پدیده بین سخنران و شنونده رخ می‌دهد و این‌بار تأکید بر انرژی‌های ذهنی است که با رنگ زرد طلایی ظاهر می‌شوند. پس از سخنرانی، هالهٔ سخنران برای مدتی گسترده باقی می‌ماند، زیرا او هنوز تحت تأثیر عملش قرار دارد. در اینجا نیز تبادل انرژی و آگاهی دوجانبه صورت گرفته‌است. اکنون ارتعاش تعدادی از حضار بالاتر رفته‌است. شکل (۱ ـ ۱۱ د) هالهٔ مردی را نشان می‌دهد که با حرارت دربارهٔ تحصیلات سخن می‌گوید. شنوندگان احتمالاً بخشی از رنگ صورتی ـ زرشکی او را دریافت و در هالهٔ خود ذخیره می‌کنند. این پدیده با بالا رفتن ارتعاشات شنونده تا حد ارتعاشات سخنران و تحت قانون القاء هماهنگ انجام می‌گیرد. حضور عشق در هاله با رنگ زیبا و ملایم سرخ مشخص می‌شود. این احساس گاهی رنگی طلایی نیز به همراه دارد. احساسات معنوی نیز دارای طیف‌هایی از رنگ‌های مختلف هستند. آبی برای آنکه از حقیقت سخن می‌گوید، ارغوانی برای معنویت، نقره‌ای یا طلایی برای خلوص.

گاهی مردم رنگ‌هایی شبیه آنچه که دوست دارند بپوشند از خود ساطع می‌کنند. شکل (۱ ـ ۱۱ ه) زنی را پس‌از برپاکردن کلاس کُر نشان می‌دهد. رنگ سبز پوشش او که معمولاً به تن دارد به سلامتی جسمی و شفا مربوط است. در مثالی دیگر (شکل ۱ ـ ۱۱ و) مردی را می‌بینیم که معمولاً رنگ بنفش کم‌رنگ را از خود ساطع می‌کند. این رنگ با یکی از پیراهن‌های محبوب او انطباق دارد و ظاهراً با عواطف عشقی و ملایمت طبع او نیز در ارتباط است. (شکل ۱ ـ ۱۱ ز) زنی را نشان می‌دهد که برای افزایش انرژی خود در مراقبه قرار دارد. در شکل رنگ‌های بسیاری را می‌بینیم که برخی از آنها در حرکتی سیال‌وار به‌سوی بخش پیشین هالهٔ او جریان می‌یابند. مرکز اراده او که در میان استخوان‌های کتف واقع است تا حدودی قابل رؤیت است.

هنگامی که زنی باردار می‌شود حوزه‌اش گسترش یافته بسیار درخشان‌تر

می‌گردد. در شکل (۱ ـ ۱۱ ح) زنی را می‌بینیم که جنین شش‌ماهه دختری را در شکم دارد. این مادر آینده، گوی‌های آبی، صورتی، زرد و سبز زیبایی را در هاله خود دارد که بر روی یکدیگر می‌غلتند و در امتداد شانه‌ها گسترش می‌یابند.

موارد فوق فقط چند مثال است از اینکه چگونه حوزهٔ انرژی انسان با هر واقعه‌ای که در سطح فیزیکی و روانی روی می‌دهد پیوند داشته، به‌طور ذاتی به‌آن وابسته است.

خشم و سایر عواطف منفی

رنگ قرمز همیشه با خشم ارتباط داشته‌است، اما روزی پسر یازده سالهٔ بسیار شاد و سرزنده من سرشار از شادی درحال بازی بود و مانند تصویر (۲ ـ ۱۱ الف) انوار درخشان قرمز و نارنجی را از ناحیهٔ سرش متصاعد می‌کرد. کیفیت رنگ قرمز به‌گونه‌ای است که بر خشم دلالت می‌کند اما رنگ قرمز مایل به نارنجی درخشان نشانه خشم نیست، بلکه به نیروی مرتعش حیات مربوط می‌شود. خشم توفندهٔ خانمی که در نخستین جلسهٔ کارگاه فریاد شرکت کرده‌بود، در شکل (۲ ـ ۱۲ ب) به تصویر کشیده شده‌است. او مقادیر زیادی از عواطف مختلف را در قالب رنگ‌های گوناگون نشان می‌دهد. غلظت زیاد این رنگ‌ها در هاله به‌وسیلهٔ اشعه‌های قوی و درخشش‌هایی که در مسیر مستقیم از بدن به‌بیرون می‌تابند نشان داده شده‌است.

فرد خشمگین دارای رنگ قرمز تیره است. هنگامی‌که او عصبانیت خود را بروز می‌دهد، این رنگ به شکل صاعقه یا جرقه‌های مدور از هالهٔ او به‌بیرون شلیک می‌شود و از شخص دور می‌شود (شکل ۲ ـ ۱۱ ج). صحنه‌های مشابه این را به‌کرّات در گروه‌ها و جلسات مختلف دیده‌ام.

بالعکس شکل (۲ ـ ۱۱ د) موردی را نشان می‌دهد که فرد خشم یا رنج خود را رها نکرده‌است. لکه قرمزی که از چاکرای گلو بیرون می‌آید، به‌آرامی از هاله خارج می‌شود. لحظه‌ای بعد رهبر گروه چیزی به او گفت که به‌نظر من رنج‌آور بود در این هنگام لکهٔ قرمز به‌سرعت به‌طرف بدن او بازگشت و به مرکز قلبش وارد شد.

هنگامی‌که این تودهٔ انرژی با قلب او برخورد کرد، او گریه سرداد. این گریه از نوع تسلی‌بخش نبود، بلکه تقریباً بیانگر این اندیشه درونی بود «بیچاره من که قربانی هستم». تعبیر من از این واقعه این است که او قلب خود را به‌واسطهٔ خشم خود مجروح کرد.

از سوی دیگر ترس در هاله رنگ سفید متمایل به خاکستری و بافتی زبر دارد. این رنگ شبیه رنگ چهرهٔ فردی است که متوحش شده‌است. ظاهر آن بسیار ناخوشایند و دارای رایحه‌ای زننده است. حسادت، خاکستری متمایل به سبز، کثیف و چسبناک است. این رنگ همانند رنگ سبز چهرهٔ افراد حسود است. اندوه خاکستری تیره است و مانند ابرهای سیاه دورسر شخصیت‌های کارتون بسیار سنگین است. عجز و بی‌حوصلگی احتمالاً دارای طیف‌های قرمز تند است (قرمز خشم)، اما این کیفیات اکثراً به‌واسطهٔ ارتعاشات غیرمنظم خود مشخص می‌شوند و نیز به‌واسطهٔ ضرباتی که به حوزهٔ فرد خشمگین دیگر وارد می‌کنند و به‌وجودآورندهٔ عواطفی بسیار ناخوشایند می‌باشند. غالباً عکس‌العمل دوستانی که مورد خشم قرار گرفته‌اند ابراز مستقیم عواطف منفی است که برخورد با آن بسیار دلپذیرتر است. مثلاً او به دوست خود خواهدگفت «آیا تو عصبانی هستی؟» دیگری با خشم فریاد می‌زند، «نه»؛ به این ترتیب مقداری از این انرژی آزاردهنده تخلیه می‌گردد.

تأثیر مواد مخدر بر حوزهٔ انرژی

مواد مخدری همچون LSD، ماری‌جوانا، کوکائین و الکل بر رنگ‌های درخشان و سالم هاله به‌شدت تأثیر می‌گذارند و همچون موارد بیماری «لعابی اتری» تولید می‌کنند. شکل (۲ ـ ۱۲ هـ) اثر استعمال کوکائین بر هالهٔ فرد را نشان می‌دهد. این فرد که در جلسات حضور می‌یافت هربار که در شب شنبه کوکائین استعمال می‌کرد در جلسهٔ عصر سه‌شنبه مقدار زیادی لعاب اتری چسبناک خاکستری در سمت راست صورت و سرش داشت، درحالی که سمت چپ نسبتاً دست‌نخورده باقی مانده‌بود. من از او پرسیدم که آیا از یک مجرای بینی بیش از دیگری استفاده کرده؟ پاسخ او منفی

بود. در برخوردهای بعدی هربار که او کوکائین استعمال می‌کرد من متوجه می‌شدم. تشریح تصویر «فضولات اتری» او را در ترک این عادت کمک کرد.

شکل (۲ ـ ۱۱ و) هالهٔ مردی را نشان می‌دهد که به دفعات متمادی ال ـ اس ـ دی مصرف‌کرده و مقدار زیادی الکل نوشیده‌است. سبز قهوه‌ای کثیفی هالهٔ او را پر کرده است. لکهٔ سبز کثیف که به‌تدریج پائین آمد و تخلیه نشد به ترکیبی از عواطف گوناگون او مربوط می‌شد. عواطفی چون بی‌تفاوتی، خشم فروخورده، حسادت و رنج. چنانچه او می‌توانست این عواطف را تفکیک کرده، ریشهٔ آنها را بیابد و آنها را ابراز و تخلیه کند، اطمینان دارم که آن لکه به سایه‌های شفاف‌تر و پاک‌تری از رنگ‌های مربوطه تجزیه می‌شد، یعنی رنگ‌های قرمز، سبز، و خاکستری و پس از آن از بین می‌رفت. اما او به‌دلیل وفور رنگ تیره در حوزه‌اش می‌بایست انرژی متنابهی را صرف از بین‌بردن لعاب اتری و سپس ارتقاء سطح ارتعاشی تا مرحله پاک‌سازی عواطف می‌کرد.

ثقلی آشکار در حوزهٔ انرژی

شکل (۲ ـ ۱۱ ز) مردی را نشان می‌دهد که او نیز سال‌ها مواد مخدری چون ال ـ اس ـ دی و ماری‌جوانا را مصرف می‌کرد. نتیجه این عادت هاله‌ای سبز و کثیف بود. فضولات ناشی از این تجربیات در قسمت راست بالا ظاهر شده‌است. به‌نظر می‌رسد این فضولات دارای وزن هستند، زیرا او همیشه سرش را در زاویه‌ای نگاه می‌داشت که با درنظرگرفتن آن جرم به حالت تعادل باشد. این توده برای هفته‌های متمادی به‌همان شکل باقی ماند. هنگامی که او را از وجود این توده آگاه کردم توانست آن را رؤیت کند (با استفاده از آینه). علاوه بر هرآنچه تاکنون گفته‌شد برای محو کردن این توده او باید مواد مخدر را ترک کرده و حوزه‌اش را تصفیه کند. پیشنهاد من برای این کار علاوه بر فعالیت‌های ورزشی روزه و رژیم مخصوص تصفیه است. با این کار او قادر می‌شود حوزهٔ انرژی خود را نیرومند ساخته و فضولات گردآمده در آن را تجزیه کرده و آنها را پراکنده سازد.

در شکل (۲ ـ ۱۱ ح) مورد جالب توجهی از ثقل آشکار و لعاب غلیظ همراه با آن به‌تصویر درآمده‌است. این خانم در طی سالیان متمادی به‌اصطلاح «دختر خوبی» بوده ولی ناگهان طغیان کرد. او دست از «خوب» بودن برداشت و طی یکی از جلسات بسیار خشمگین شد. صندلی‌های اتاق را واژگون کرد و حتی جعبهٔ دستمال کاغذی را لگدمال و آن را تکه‌تکه کرد و با احساسی از آزادی جلسه را ترک گفت، اما هفتهٔ بعد ناخوش شد و به‌شدت از موضع خود عقب‌نشینی کرده با سردردی وحشتناک به مطب من آمد. وی با احتیاط حرکت می‌کرد و شانه‌اش را تا حد گوش‌هایش بالا نگاه داشته‌بود. در این هنگام من حبابی بزرگ از لعاب را در بالای سرش رؤیت کردم. به‌روشنی مشخص بود که این لعاب در همان جلسه آزاد شده و در آنجا جمع شده‌بود. (پدیدهٔ آزاد شدن زهرآبه در اثر اعمال بیوانرژی به‌خوبی شناخته شده‌است. جریان شدید انرژی زهرآبه‌ای را به درون بافت‌ها رها می‌کند. گاهی افراد پس از کار بدنی زیاد بیمار می‌شوند. این بیماری آنفولانزای عفونی نام دارد.) بیمار من دیگر سرکش نبود اما اکنون رفتاری نسبتاً مازوخیستی یعنی حالت خودآزاری نشان می‌داد. به پیشنهاد من جلسهٔ شفا را با حرکات بدنی شروع کردیم. به او توصیه کردم بالاتنه خود را با حرکتی ناگهانی به‌طرف جلو خم کند. با انجام این کار تودهٔ لعاب به‌طرف جلو خیز برداشت و در حدود ۷۵ سانتیمتر در بالای سر او کش آمد. وی گویی تحت تأثیر وزن زیادی قرار گرفته‌باشد، تعادل خود را از دست داد (شکل ۲ ـ ۱۱ ح). سپس خود را کنترل کرد و آنگاه تودهٔ مذکور به سوی عقب جهید، گویی به‌وسیلهٔ فنری کشیده شده باشد. نزدیک بود از عقب سقوط کند. او به‌قدری ترسیده‌بود که مایل نبود این حرکت را تکرار کند. بنابراین تمرین بدنی زیادی انجام دادیم تا او حس کند که پاهایش با استحکام بر روی زمین مستقر شده و او را تحت حمایت گرفته‌اند. این روش را «استقرار» می‌گویند. در پایان جلسه تودهٔ لعابی به‌شکل لایه‌ای نازک در دور بدن او پخش شده‌بود و سر دردش از میان رفته‌بود، اما رهایی از تمام این لایهٔ لعابی مستلزم چندین هفته کار بدنی بود.

تمرینی برای تشخیص ثقل آشکار در حوزهٔ انرژی

تمرینی که غالباً در کلاس‌های آی‌کیدو انجام می‌شود به شما کمک می‌کند تا اثر سنگینی هاله را تجربه کنید.

بین دو نفر بایستید. آنها سعی خواهند کرد با گرفتن بازویتان شمارا بلند کنند. بدین شکل که یک دست خود را روی بازو و دست دیگر را زیر آرنج قرار می‌دهند. به‌هنگام این عمل مراقب باشید که مستقیماً به بالا نروید و از آنها بخواهید که فشاری در جهت دیگر به شما وارد نیاورند، در غیر این‌صورت تعادل خود را از دست خواهیدداد.

ابتدا برای اینکه ببینید چقدر وزن دارید این عمل را به‌صورت تمرین انجام دهید. سادگی یا دشواری عمل بلند کردن را تشخیص دهید حالا سعی کنید تمرکز خود را به‌سوی بالا بفرستید. به کلمه بالا فکر کنید و به سقف اتاق تمرکز کنید. هنگامی‌که درجهٔ تمرکزتان به‌حدی رسید که بتوانید در همان وضعیت باقی بمانید، از آنها بخواهید دوباره شما را بلند کنند. آیا این بار این عمل سهل‌تر انجام شد؟

حالا سعی کنید ارتباط خود را با زمین افزایش دهید. از نوک انگشتان پا و کف پا ریشه‌هایی به درون زمین بفرستید و تا عمق زمین پیش روید. بر پیوند قوی و نیرومند خود با زمین تمرکز کنید. هنگامی‌که به‌خوبی متمرکز شدید از آنها بخواهید دوباره شما را بلند کنند. آیا این‌بار سنگین‌تر شدید و بلند کردنتان دشوارتر است؟ احتمالاً همین‌طور است.

قالب‌های فکری پراکنده در حوزهٔ انرژی

در سال‌هایی که به کارهای انرژی‌درمانی اشتغال داشته‌ام، متوجه پدیده‌ای شدم که آن را فضای متحرک می‌نامم. این فضاها شباهت زیادی به فضای تشریح‌شده در نقشه‌برداری دارند که در آن قطعه معینی از زمین دارای مختصات خاص خود است و این مختصات تعیین‌کنندهٔ عملیات ریاضی ممکن در آن قلمرو هستند. آنچه در مقیاس پسیکودینامیک وجود دارد «فضاهای متصور» یا «سیستم‌های اعتقادی»

هستند. این فضاها از قالب‌های فکری تشکیل شده‌اند که با برداشت‌های صحیح یا نادرست ما از واقعیت ارتباط دارند. تفسیر واقعیت در هر قالب فکری منحصر به همان قالب است. مانند تعبیراتی چون همهٔ مردها بی‌رحم هستند، عشق نشانهٔ ضعف است و تحت کنترل بودن متضمن امنیت و قدرت می‌باشد. از مشاهداتم چنین نتیجه گرفتم که مردم درطی تجربیات روزمره، درون فضاها یا سطوح مختلف تعبیری خود درحرکتند و واقعیت تجربیات توسط همان قالب‌های فکری تعبیر می‌شوند. در هر سطح یا فضای تعبیری، جهان به‌گونهٔ متفاوتی تفسیر می‌شود.

قالب‌های فکری مذکور واقعیاتی صاحب‌انرژی و قابل‌مشاهده هستند و دارای رنگ‌هایی با غلظت‌های متفاوت می‌باشند. غلظت و شکل این قالب‌ها به‌واسطهٔ انرژی یا اهمیتی که فرد به آنها می‌دهد تغییر می‌کند عادات فکری ما پدیدآورنده، شکل‌دهنده، و محافظ قالب‌های فکری می‌باشند. هرچه افکار برجسته‌تر و روشن‌تر باشند قالب آنان نیز چنین است. سرشت و نیروی عواطفی که به افکار مربوط می‌شوند تعیین‌کنندهٔ رنگ، غلظت، و قدرت قالب‌هاست. این افکار می‌توانند آگاهانه یا ناخودآگاه باشند. مثلاً مرور مستمر ترسی در ذهن مانند «او می‌خواهد مرا ترک کند»، خود خالق یک قالب فکری است. طرز عمل مشخصی که پدیدآورندهٔ قالب فکری است. به‌گونه‌ای است که گویی وقوع آن اندیشه مسجل است. حوزهٔ انرژی هر قالب فکری، در حوزهٔ انرژی فردی که به او می‌اندیشیم اثری منفی باقی می‌گذارد. این روند به‌احتمال زیاد به دوری گزیدن فرد از ما می‌انجامد. به هر میزان که ما دانسته یا ندانسته به این قالب انرژی بدهیم، تأثیر اندیشه مربوط به این قالب در خلق نتیجه‌ای که از آن وحشت داریم بیشتر خواهدبود. غالباً این قالب‌های فکری به‌طور کاملاً طبیعی بخشی از شخصیتی هستند که فرد حتی به آنها توجه ندارد. آنها در کودکی آغاز به شکل‌گیری می‌نمایند و مبنای آنها استدلال کودکانه است، و پس از آن درطی زندگی با شخصیت فرد عجین می‌گردند. این قالب‌ها همچون باری اضافی هستند که فرد آنها را با خود به این سو و آن سو حمل می‌کند و به تأثیرات آنها که بسیار زیاد است توجه ندارد. قالب‌های گردآوری شده یا سیستم‌های اعتقادی

تأثیرات بسیاری را به‌سوی فرد جذب کرده، شخصیت او را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند.

از آنجا که این قالب‌ها به‌طور عمیق در ناخودآگاه مدفون نیستند، بلکه در لبهٔ خودآگاهی قرار دارند، به‌واسطهٔ روش‌هایی چون تمرین‌های بدنی انرژی‌بخش CORE، بازی با کلمات و مدی‌تیشن قابل اصلاح هستند. هنگامی‌که این قالب‌ها به حوزهٔ آگاهی وارد شوند، با ابراز عواطف مربوطه و رهاسازی احساسات مربوط به این قالب‌ها تغییر آنها ممکن می‌گردد. با این روش دیدگاهی روشن‌تر مبتنی بر تعبیراتی از واقعیت که سازنده قالب‌هاست اجازه ظهور می‌یابد. یعنی هنگامی‌که تعبیرات غیرمعتبر شناسائی شده، (به‌یاد داشته‌باشید که آنها از کودکی بر اساس منطق استوار گشته‌اند) ادراک و رها گردند می‌توانند جای خود را به بینشی رشدیافته‌تر و تعبیری روشن‌تر از واقعیت دهند که این نیز به‌نوبهٔ خود به پدیدآمدن تجربیات مثبت در زندگی منجر می‌گردد.

در بطن بعضی از شخصیت‌ها این قالب‌ها باهم ارتباط متقابل دارند و آگاهی فرد به‌ندرت بدون آنکه سایر قالب‌ها در او تأثیر بگذارند، به‌طور کامل در یک قالب قرار می‌گیرد. بنابراین فرد در طول زندگی روزمره شدیداً با تلفیقی از قالب‌های مختلف در تماس است.

از سویی دیگر، فردی که دارای شخصیت دیگری است ممکن است با طیب خاطر از یک فضای تعبیری به فضائی دیگر انتقال یابد، اما ابداً نسبت به ارتباط آنها با یکدیگر آگاه نباشد. وی احتمالاً نخواهد توانست این جریان پویا را درک کند و بنابراین در سرگشتگی به‌سر خواهدبرد، به‌خصوص هنگامی‌که یکی از جریان‌های مزمن چرخه‌ای در درون رها گردد. بدین ترتیب او احتمالاً در چرخهٔ زمانی خودکاری قرار می‌گیرد که از یک اندیشه به اندیشهٔ دیگر جریان دارد. در این حال او درگیر و گرفتار نومیدی باقی می‌ماند و تا زمانی‌که کل جریان، انرژی خود را از دست نداده او از آزاد کردن خود از این چرخهٔ زمانی عاجز خواهدبود.

سپس از آنجائی‌که چرخهٔ قالب فکری تمام انرژی خود را تخلیه کرده‌است، به

وضعیت متفاوتی از واقعیت وارد می‌شود و نخواهددانست که چگونه از این چرخه خارج شده‌است. به‌این ترتیب احتمالاً دفعهٔ بعد نیز نخواهد توانست خود را از این چرخه خلاص کند. این چرخه‌ها می‌توانند هیجان‌انگیز و وجدآفرین باشند. مانند هنگامی‌که چرخه‌ای رها می‌شود و فرد تصور می‌کند کارهای عظیمی به‌انجام خواهد رساند و مشهور و ثروتمند خواهدشد، اما از تلاش عملی سهمناکی که درپیش دارد تا به چنان هدفی دست‌یابد مطلع نیست. برخی از چرخه‌ها ممکن است اثری معکوس داشته‌باشند. بدین‌ترتیب که فرد خود را در شرایطی بسیار بدتر از آنی که در حقیقت هست می‌بیند. در هردو مورد او خود را نمی‌شناسد و موقعیت زندگی خود را تشخیص نمی‌دهد و احتمالاً بخشی از وجود خود را درنظر گرفته، در آن اغراق می‌کند. شاید او از ابتدا استعداد پدیدآوردن شرایط مطلوب در زندگی را دارا باشد، اما تلاش و صبر بسیاری در این میان ضروری است. در وضعیت منفی دوم او بخش‌هایی از خود را که نیاز به تغییر دارند می‌بیند، ولی فراموش می‌کند که این تغییر امکان‌پذیر است.

ویلیام باتلر[1] در کتاب «چگونه هاله را قرائت کنیم» چنین اظهار می‌دارد که قالب‌های فکری معین تازمانی که به‌واسطهٔ نوعی انرژی درونی یا بیرونی که به‌عنوان چاشنی عمل می‌کند شلیک نشوند، به‌طور ساکن در حوزهٔ انرژی باقی می‌مانند. در این هنگام، یعنی پیش از رهاشدن،قالب‌ها در چرخه‌ای مزمن در درون هاله وجود دارند اما رها نمی‌شوند، بلکه فقط انرژی خود را مصرف می‌کنند و تا هنگام کسب انرژی مجدد برای حرکت به حالت نهفته باقی‌می‌مانند. قالب‌های فکری از افکار نیمه‌آگاهانه و مبتنی بر عادت انسان و عواطف مربوط به آن انرژی کسب می‌کنند. آنها همچنین به‌واسطهٔ جذب افکار و عواطف مشابه خود از افراد دیگر انرژی به‌دست می‌آورند. به‌عبارت دیگر چنانچه در موردی خود را مرتباً مورد قضاوت قرار دهید، اعمال و عواطف شما از قضاوتتان تبعیت کرده و به زودی آشنایان شما به‌واسطهٔ اعمال و عواطف شما همان تصور را دریافت و با شما هم‌عقیده می‌شوند. به‌عنوان

1- *William Butler*

مثال اگر شما مدام به‌خود بگوئید که بی‌زبان، بی‌ارزش، زشت، یا چاق هستید، به‌زودی دیگران با شما موافقت خواهندکرد. این انرژی به ذخیرهٔ شخصی شما افزوده می‌گردد و هنگامی‌که قالب فکری شما به‌قدر کافی انرژی کسب کند، یعنی به حد بحرانی برسد، آنگاه شلیک می‌گردد. سپس شما در وضعیتی قرار می‌گیرید که متقاعد می‌شوید گنگ، زشت، بی‌ارزش، یا چاق هستید و این امر تا زمانی که انرژی قالب فکری مربوطه تخلیه‌شود ادامه خواهدداشت. البته از سویی نیز امکان دارد تأثیری خارجی را به‌خود جذب کنید که این عمل قالب را به‌همراه انفجاری از انرژی آزاد می‌کند. در هر دو مورد روش عمل همان است این رهایی چرخه، ضرورتاً منفی نیست، زیرا اگر فرد در یک دورهٔ درمانی قرار داشته‌باشد، قادر خواهدبود سدّ چرخهٔ مزمن خود را شکسته و قالب چرخه‌ای مربوطه را به‌طور اساسی نابود کند. به‌این وسیله او خواهد توانست در نوبت بعدی به‌خوبی آن را کنترل نماید.

اگر شفاگر قادر باشد این واقعیات را تشخیص داده، آنها را تشریح کند یا در توجیه آنها به بیمار کمک نماید، آنگاه شاید بتواند بیمار را یاری کند که هنگام انتقال از یک واقعیت به واقعیت دیگر خود را رها سازد. توضیحات شفاگر در مورد وضعیتی که بیمار درحال تجربه آن است بینشی کلی در مورد کل روند به بیمار می‌دهد. این بینش عمومی به بیمار کمک می‌کند تا ناظری عینی و درونی برای خود به‌وجود آورد. ناظری که قادر است به‌هنگام آمد و شد به این فضاها آنها را به‌خوبی تشخیص دهد.به‌واسطهٔ این تلاش بیمار و شفاگر قادر خواهندبود چرخه مزمن درون بیمار را به‌گونه‌ای روشن‌تر تشخیص داده و با هم راهی برای خروج از آن بیابند. به‌این طریق خواهند توانست در نوبت بعد برای شکستن این چرخه چاره‌ای بیاندیشند.

مثلاً هنگامی‌که یک بیمار مشخصاً شیزوییدی (نوعی شخصیت که تمایل به تفکیک زندگی عاطفی از عقلانی دارد.م) (به فصل ۱۳ مراجعه کنید) در چنین وضعیتی گرفتار است، من فقط به سراغ تخته‌سیاه می‌روم و در همان لحظه‌ای که او وضعیت خود را تشریح می‌کند، قالب مربوطه را رسم می‌کنم. هنگامی‌که او افکارش را با صدای بلند تکرار می‌کند، کمانی از فکر قبلی به آنکه درحال توصیف آن است

می‌کشم چیزی نمی‌گذرد که تمام افکار چرخه‌ای روی تخته‌سیاه رسم و تشریح می‌شوند. معمولاً وجه بیرونی این قالب‌ها کاملاً محدود است، یعنی بیمار جزء کوچکی از واقعیت را تجربه می‌کند که طی آن تعاریف یا تمایزات با دیدی منفی و گاهی بی‌تفاوت نگریسته می‌شوند. به‌عنوان مثال او تصور می‌کند مردم خیلی متفاوت یا حتی خطرناک هستند ممکن است بیماری عموماً معتقد باشد که در زندگی خویش قربانی است. زمان شکستن این قالب هنگامی است که بیمار قادر باشد یکی از افکار را به‌مدتی که بتواند عواطفش را در رابطه با آن بیان کند در ذهن خود نگاه دارد. بهتر است که این فکر مضمونی شدیداً عاطفی داشته‌باشد. معمولاً چنانچه بیمار قادر باشد خشم یا رنج ملازم این فکر را تحمل کند، خواهدتوانست آن را بشکند و با سطوح عمیق‌تر قالب فکری ارتباط برقرار نماید.

شکل (۳ ـ ۱۱) مثالی است در این مورد. در این مورد به‌خصوص هنگامی که قالب‌ها را می‌کشیدم، بیمار تصویر کلی آن را درک کرد و به‌واسطهٔ این درک عمیق توانست خود را محور قرار داده، از چرخهٔ مزمن رها سازد. او در بطن قالب خشم قرار گرفته، آن را ابراز کرد. آنگاه مسائل عمیق‌تر مطروحه را مشاهده نمود. بخش وسیعی از پوستهٔ خارجی این قالب فکری به‌خصوص، در حکم نقابی است که بیمار از ورای آن مسئولیت‌پذیری را نمی‌بیند و به‌جای درپیش گرفتن روندی حاکی از مسئولیت‌پذیری، دیگران را سرزنش می‌کند. انگیزهٔ این عمل موجه جلوه کردن است. این روش نیروی اورا تحلیل می‌برد و این تا هنگامی است که واقعیت عمیق‌تری که قلب قالب فکری را می‌سازد در دسترس قرار گیرد هنگامی‌که بیمار در کودکی و در اثر تجربیات ناخوشایند آن دوران دروناً احساس کرد که «بد» است و هیچ کاری در این مورد نمی‌توان کرد، دریافت که در آینده فرصت تشخیص و ادراک کل ساختار فکری را خواهدداشت. به‌این ترتیب که در هنگام احساس در دام‌افتادگی ابتدا خشمگین شود و سپس به رنج نهفته در درون قالب فکری نفوذ نماید. او غالباً با متوقف‌شدن در سطح این قالب فکری از رنج درون آن اجتناب می‌کرد. بدین ترتیب در توهم متوقف می‌شد. با تجربه این رنج او خواهد توانست کودک و بالغ را یکی کند.



شکل ۳ – ۱۱: یکی از قالبهای فکری به صورت تفکیک شده

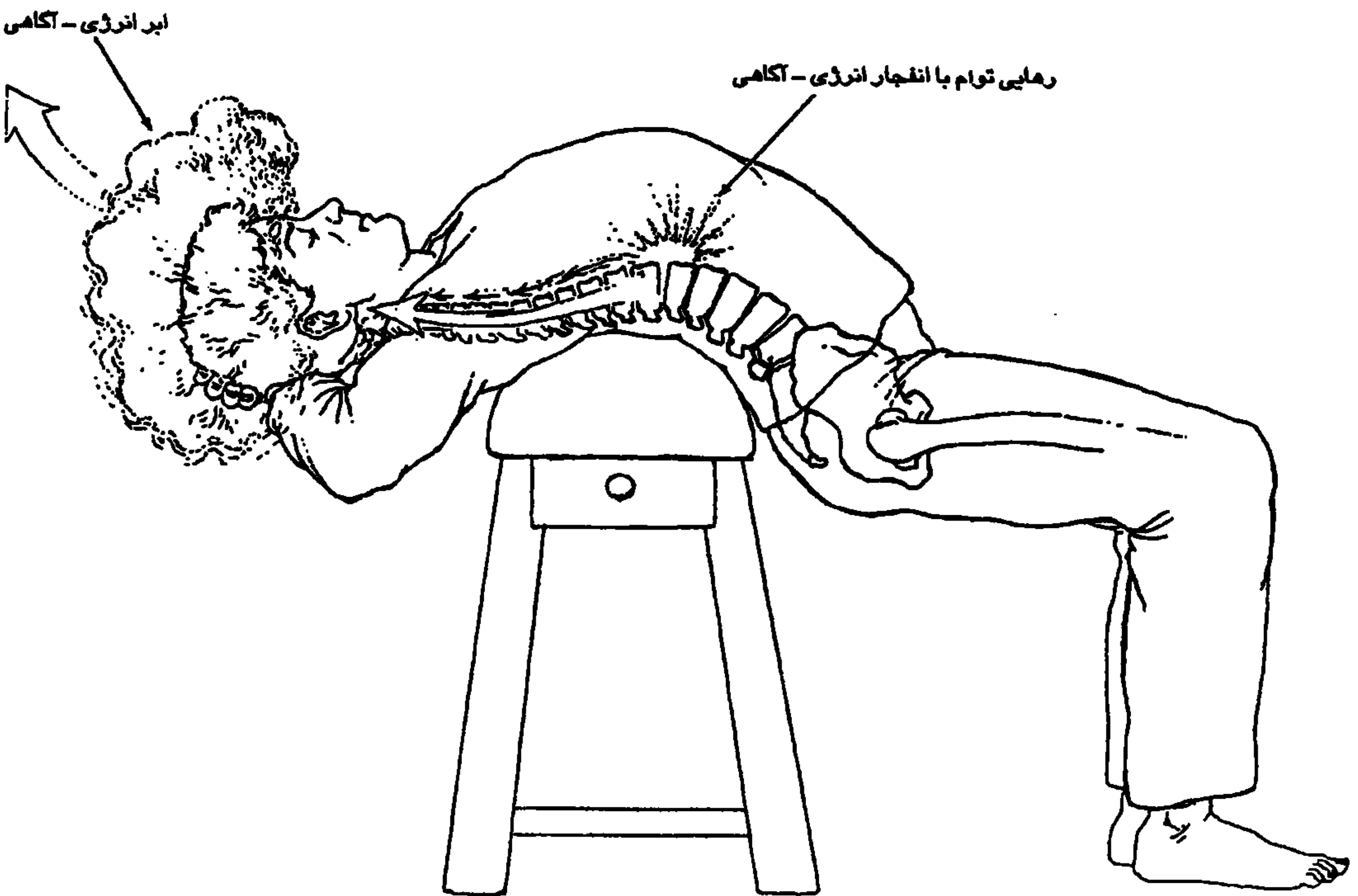
کودکی که فکر می‌کند بد است و بالغی که می‌داند چنین نیست.

معمولاً ابراز و آزادسازی عواطف کلیدی است برای گسستن الگوی فکری چرخه‌ای. در اکثر اوقات این قالب‌ها در نخستین مرحله متوقف شده‌اند تا فرد عواطف درون آنها را تجربه نکند. درطی زندگی روزمره شخص تلاش زیادی به‌کار می‌برد تا از به‌کار افتادن قالب فکری جلوگیری نماید، چراکه این قالب ممکن است احساسی ناخواسته را برانگیزد. اگرچه فرد از موقعیت‌هایی که چنین عواطفی را برمی‌انگیزند حذر می‌کند، این عمل کاملاً مؤثر نمی‌افتد، زیرا او مستمراً در کار تجدید نیروی قالب فکری است. با گذشت زمان در طی گذر از روند درمانی، قالب فکری به‌طور روزافزون با سایر بخش‌های شخصیتی ارتباط برقرار می‌کند. خصوصیات منفی به عملکردهای مثبت تبدیل می‌شوند و به‌شکل رنگ‌های درخشان بدون شکل به هالهٔ «طبیعی» فرد افزوده می‌گردند.

تصفیهٔ هاله در جلسهٔ درمانی

روش انرژی درمانی CORE به‌گونه‌ای طراحی شده که رفع موانع انرژی را میسر سازد. این عمل از طریق تمرکز بر تمرینات جسمانی صورت می‌گیرد. درشکل ۴ـ ۱۱ این رهاسازی دقیقاً به‌نمایش درمی‌آید. با درازکشیدن بر روی یک چهارپایهٔ تشک‌دار[۱]، عضلات بالاتنه کشیده شده، در وضعیت آزاد قرار می‌گیرند. به‌دنبال این عمل، انرژی راکد آزاد شده و مانع برداشته می‌شود. این بیمار درست در بخش پیشین نخاع و نزدیک دیافراگم مانع نیرومندی از انرژی داشت. وقتی‌که بر چهارپایهٔ انرژی قرار گرفت، این مانع به‌طور ناگهانی و با انفجاری از انرژی رها شد.«ابر انرژی» به‌سرعت درامتداد نخاع بالا رفت و وقتی به سر بیمار رسید و تجزیه شده و به‌شکل آگاهی درآمد، مشاهده کردم که بیمار به فضای تعبیری دیگری وارد شد. او آغاز به گریستن کرده و یکی از تجربیات رنج‌آور دوران طفولیت را ابراز نمود. با ابراز بیشتر عواطف ابر انرژی بیشتری آزاد کرد و آن ابر از حوزه انرژی او خارج شد.

۱- رجوع شود به زیرنویس صفحهٔ ۱۹۱.م.



شکل ۴–۱۱ : مردی در حال استفاده از چهارپایه انرژی زا

در اینجا می‌خواهم وقایعی راکه معمولاً در جلسهٔ درمانی رخ می‌دهند تشریح کنم. ابتدا به اطلاعاتی در مورد بیمار که من او را سوزان می‌نامم توجه کنید.

سوزان زن بلوند زیبایی بود که در اواخر دهه دوم عمرش به‌سر می‌برد. حرفهٔ او درمانگری، متأهل و صاحب دختری دو ساله بود. او و شوهرش که او نیز به درمانگری اشتغال داشت زندگی زناشویی باثباتی داشتند و سرمشق همتایان خود محسوب می‌شدند. آنان در اوان جوانی با یکدیگر آشنا شده‌بودند و این آشنایی به ازدواج منجر شده‌بود. دو هفته پیش از تولد سوزان پدرش در سانحه‌ای جان سپرده‌بود. مادر او با یک نوزاد یعنی سوزان و دو پسربچه مراقبت از آنها را به‌عهده داشت. با درآمد ناچیزی که او داشت و گاهی از همان نیز محروم بود به‌ناچار از دیگران تقاضا کرد که سوزان را به خانه خود برده از او محافظت کنند. سوزان در دو خانه بزرگ شد؛ یکی بسیار تمیز و منظم که اهالی آن مسیحیانی متعصب بودند و دیگری خانهٔ آشفته مادرش. مادر او هرگز قادر نبود در چنین دوره مهمی جراحت از دست دادن همسر را مداوا کند او هرگز ازدواج نکرد اما عشاق بسیاری داشت.

از آنجایی که سوزان هرگز پدری نداشت، ازدواج زودهنگام پاسخگوی نیاز او به مردی بود که از او مراقبت نماید. ضمناً او همیشه از این می‌ترسید که مبادا نتواند ازدواج موفقی داشته‌باشد (مانند مادرش)، یا اینکه می‌اندیشید برای داشتن چنین چیزی خود می‌بایست کامل و بی‌نقص باشد (مانند خانوادهٔ مذهبی خود).

یک روز صبح هنگامی‌که سوزان به جلسه آمد بسیار شاد و سرحال بود و در بارهٔ واقعه‌ای که درطی هفتهٔ گذشته بین او و همسرش رخ داده‌بود با هیجان صحبت می‌کرد و دستانش را تکان می‌داد در این حال ابری به‌رنگ صورتی و سفید از جنس شعف در هاله خود تولید کرد. (شکل ۵ ـ ۱۱). اما وظیفهٔ این شادمانی استتار عواطف عمیق‌تری بود که توسط حوزهٔ انرژی او آشکار شد. مشاهدات من مانعی را در هاله او نشان داد. مانعی به‌شکل لکه‌ای تیره و خاکستری در مرکز خورشیدی (ناحیه معده) که مربوط به ترس و چند احساس دیگر بود. مانع دوم در پیشانی بود (خاکستری روشن‌تر، نشانگر آشفتگی ذهنی) که مستقیماً با دردی عاطفی دز قلب او ارتباط

داشت (قرمز). مقدار زیادی انرژی که نشانه فعالیت ذهنی بود در دو طرف سر او جمع شده‌بود (زرد). نیز مقدار متنابهی انرژی حیاتی جنسی مرتعش را در ناحیه لگن خود متوقف کرده‌بود (قرمز ـ نارنجی). در حالی‌که به حرکت دادن دستان و صحبت شادمانه به پراکندن ابرهای نرم صورتی و سفید ادامه می‌داد، انرژی تابناکی به‌رنگ زرد از طرفین سر شروع به پوشاندن یا نقاب‌گذاردن بر ناحیه خاکستری عامل مشکل در پیشانی نمود. در عمل او به‌خود تلقین می‌کرد که شاد است و این کار را با پوشاندن لکه خاکستری به‌وسیلهٔ انرژی ذهنی (رنگ زرد) انجام می‌داد. وقتی آنچه را که دیدم برای او تشریح کردم بلافاصله تولید ابر صورتی «غلط‌انداز» را متوقف کرد و ناحیه خاکستری پیشانی رنگ اولیه خود را به‌دست آورد.

در اینجا آرامش و متانت سوزان تماماً به ترس و رنج عاطفی بدل شد. آنگاه آنچه را که واقعاً در جریان بود بازگو کرد. او کمی پیش از آن‌که به‌جلسه هفتگی وارد شود دریافته‌بود که مادرش به دلیل ابتلاء به نوعی بیماری چشمی در بیمارستان بستری است. به گفته پزشک مسئول این حالت نشانه یک بیماری خطرناک شبیه ام ـ اس[1] بود. به این دلیل سوزان بسیار پریشان بود و نیاز داشت که نیروی خود را به‌سوی تمامی عواطف گوناگونی که نسبت به مادرش داشت هدایت کند. او به‌واسطهٔ مسدودنمودن انرژی حیاتی جنسی خود در ناحیه لگن و ایجاد مانع در جریان یافتن آن در امتداد پاها، مانع استحکام و استقرار خود در زمین به‌عنوان یک انسان می‌شد. بنابراین درحال حاضر فرستادن انرژی به‌سوی زمین و پیوستن او به بنیان انرژی یعنی نیروی درون پاها و لگن بسیار مهم بود.

با انجام دادن تمرینات مربوط به لگن و پا به‌تدریج انرژی لگن را به‌سوی پائین فرستاد تا بدین‌وسیله زمینهٔ مساعد برای اقدامات بعدی فراهم گردد. این انرژی به‌سرعت از پاها پائین رفت و او را به زمین متصل کرد و سپس در مدار بدن به‌حرکت درآمده نیروی بیشتری به دستگاه انرژی او افزود. با رفع مانع ناحیهٔ لگن، تغییر در

۱- *Multiple Sclerosis*: بیماری ضعف عضلات که احتمالاً به فلج شدن عضلات قلب و ایست قلبی می‌انجامد.م.

ضربان انرژی به‌همراه خود احساسی از امنیت درونی، انرژی جنسی، و نیروی حیاتی به‌ارمغان آورد. انسداد ناحیه لگن به رفتار مادر او ارتباط داشت که در دوران بلوغ با انرژی جنسی او به‌درستی برخورد نکرده‌بود. سوزان هنوز می‌ترسید که مبادا مانند مادرش باشد. از آنجاکه ارتباط چاکرای قلب و مرکز جنسی او قوی بود در این مورد خطری واقعی وجود نداشت و به همین دلیل انرژی این‌چنین به‌سرعت از پاها به پائین رفت و به زمین پیوست. هنگامی‌که آن انرژی به زمین رسید سوزان دریافت که می‌تواند درعین تجربه آن احساسات لذت‌بخش آنها را کنترل نماید تا بدین‌وسیله به‌گونه‌ای که خود مایل است از آنها بهره‌برداری نماید.

در مرحلهٔ بعد او قادر گشت رنجی را که به‌دلیل بیماری مادر در قلب خود حس می‌کرد به زبان آورد و بدین ترتیب آغاز به گریستن کرد. این اقدام رنگ قرمز را از ناحیهٔ قلب زدود سپس کار را با تمرکز بر مانع بزرگ ناحیهٔ شبکه خورشیدی ادامه دادیم. این مانع به نیازهای برآورده نشده دوران طفولیت نربوط می‌شد و او در این مورد مادر خود را مقصر می‌دانست. به‌این ترتیب تضاد و کشمکشی درونی در حوزهٔ انرژی رخ می‌نمود. سوزان از یک سو به مادرش عشق می‌ورزید و به‌خاطر او رنج می‌کشید از سوی دیگر به‌دلیل مطرود شدن دچار خشم بود. به‌عنوان مثال در ذهن خود مادر را این‌گونه خطاب می‌کرد «تو مراقب من نبودی، من چرا باید مراقب تو باشم.» ورود این تضاد به حوزهٔ آگاهی و تشخیص آن، لکه خاکستری ناحیهٔ پیشانی را به‌تدریج آزاد می‌کرد.

آزادسازی لکهٔ سیاه مرکز خورشیدی مستلزم فعالیت جسمی زیادی بود. برای سست کردن پیوند این لکه با مرکز خورشیدی او به پشت بر روی چهارپایهٔ انرژی‌زا قرار گرفت. آنگاه طی تلاشی سخت نیم‌تنهٔ خود را به بالا و پائین حرکت داد تا مانع انرژی و محتویات آن را به‌سوی بالا براند این مانع نه‌تنها نمادی بر عدم پذیرش مسئولیت توسط مادر او بود، بلکه نشانه‌ای بود از نیت سوزان برای سرزنش مادر به‌خاطر تمام محدودیت‌هایی که تا آن هنگام تجربه کرده‌بود. او به‌خاطر حفظ «امنیت» بخشی از محرومیت را در زندگی جاریش حفظ کرده‌بود. محرومیت حقیقی

دوران کودکی در اثر تکرار، به محروم کردن عمدی خود مبدل شده‌بود. لکهٔ‌سیاه (به‌قطر ۱۰ سانتیمتر) در شبکهٔ خورشیدی درخشیدن گرفت و در منطقه گسترده‌تری (به‌قطر ۲۰ سانتیمتر) توسعه یافت اما مقداری از آن در حوزهٔ انرژی باقی ماند. این دلیلی بود بر اینکه مشکل مذکور کاملاً برطرف نشده‌است. از آنجا که این لکه حاوی مسائل عمدهٔ زندگی بود، برطرف شدن کامل آن مستلزم زمانی طولانی است.

در مطالب بالا منظور از امنیت حاصل از محرومیت این است که او با مقداری محرومیت احساس آرامش می‌کرد و در این مورد احساسی کاملاً طبیعی داشت. اصولاً ما آدمیان بیشترین امنیت را در آنچه که طبیعی و معمول قلمداد می‌کنیم، می‌یابیم. صرف‌نظر از اینکه نفس.آن عمل طبیعی و معمول باشد یا نه. این «حدطبیعی» در دوران کودکی ما تثبیت می‌گردد.

به‌عنوان مثال در مورد سوزان این «حدطبیعی» در فضای زندگی خصوصی او متجلی شد. او در دوران طفولیت به‌دلیل نداشتن کانون گرم خانواده‌ای که از آن محروم بود دچار آشفتگی بود. کدامیک از آن دو خانه مأمن حقیقی او بود؟ در واقع هیچیک. به‌این ترتیب مشکل او همچنان پابرجا ماند و در نتیجه او تقریباً در تمام طول زندگی زناشویی هشت ساله‌اش در منزلی نیمه تمام زندگی کرد و هرگز منزلی تمام‌شده و دارای مبلمان نداشت که به خودش تعلق داشته‌باشد.

هنگامی‌که بهبودی بیشتری یافت در محیط مسکونی خود صاحب مبلمان زیباتری شد این تغییر، در حقیقت تجلی بیرونی تحولی درونی بود.

با مطالعهٔ نتایج مشاهدات حوزهٔ انرژی به‌تدریج درک ارتباط بین بیماری و مشکلات روانی ساده‌تر خواهدشد. ما با انسداد راه عبور جریان انرژی، عواطف خود را متوقف می‌سازیم. این عمل حوضچه‌هایی راکد از انرژی را در سیستم انرژی ما به‌وجود می‌آورد که چنانچه به‌مدت کافی در جای خود باقی بماند به بیماری جسمی منجر می‌گردد. در بخش ۴ در این‌باره مفصلاً بحث خواهدشد. پیوند میان درمان با روش پزشکی و شفا هنگامی تحکیم می‌یابد که بیماری را از این زاویه بنگریم. در

بینش وسیع شفاگر تمامیت وجود انسان درنظر گرفته می‌شود. در امر شفا تفکیکی میان جسم و ذهن و عواطف و روح وجود ندارد. تمام این اجزاء برای تندرستی انسان می‌باید با هم درتعادل باشند. تمرکز شفاگر بر اختلالات جسمی، روانی و معنوی است. بدون تأثیرگذاری بر سطوح روانی شخصیتی انجام شفا غیرممکن است. هرچه شفاگر محرک‌های روانی بیمار خود را بهتر بشناسد، در یاری نمودن بیماران خود برای درپیش گرفتن خوددرمانی موفق‌تر خواهدبود.

مروری بر فصل یازدهم

۱ـ مانع انرژی چیست؟

۲ـ مانع انرژی چگونه در حوزهٔ انرژی انسان به‌وجود می‌آید؟

۳ـ چگونه تشخیص می‌دهید که مانع انرژی چه‌هنگام آزاد می‌گردد؟

۴ـ ازبین رفتن مانع را چگونه از پایدار بودن آن تشخیص می‌دهید؟

۵ـ کدامیک از این پدیده‌ها پیش از دیگری رخ می‌دهند؟ پدیدهٔ حوزهٔ انرژی یا جسم.

۶ـ عواطف زیر در قالب چه رنگ‌هایی در هاله ظاهر می‌شوند؟ ترس، خشم، عشق، شادی، آشفتگی، حسادت، نفرت.

۷ـ چه رنگی در هاله بهترین است؟ رنگ متناوب قرمز درخشان در ناحیهٔ لگن یا سبز خالص پررنگ نزدیک قفسهٔ‌سینه یعنی منطقهٔ شبکهٔ خورشیدی؟

۸ـ اثر استعمال ماری‌جوانا بر هاله چیست؟ تأثیر آن را در کوتاه‌مدت و درازمدت تشریح کنید.

۹ـ قالب فکری پراکنده چیست؟

سرفصل‌هایی جهت اندیشیدن

۱۰ـ تمرین مشاهدهٔ هاله دیگران را انجام دهید و آنچه را که می‌بینید تشریح کنید.

۱۱ـ چرخهٔ یکی از قالب‌های فکری را که معمولاً در آن اسیر می‌شوید از ابتدا تا انتها دنبال کنید، در ابتدا چه چیز موجب آن شد؟ منشأ آن کجاست؟ چگونه می توانید از آن رها شوید؟ این چرخه برای حمایت شما در برابر احساسات و عواطف چه عواطف عمیق‌تری را از چشم شما مخفی می‌دارد؟

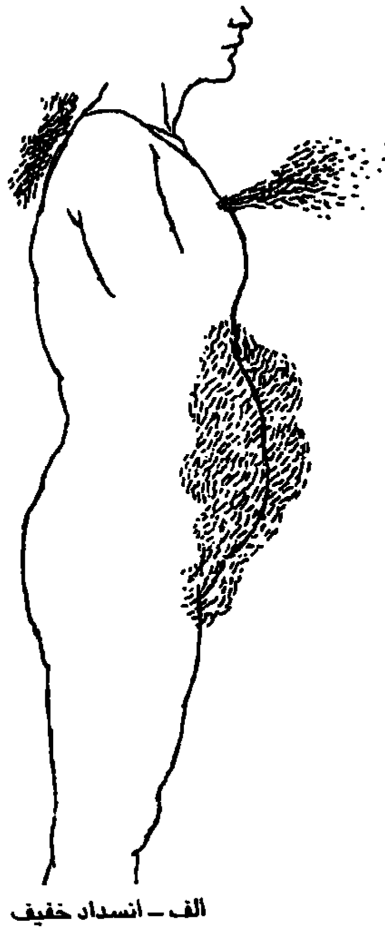
فصل دوازدهم

موانع انرژی و سیستم‌های دفاعی هاله

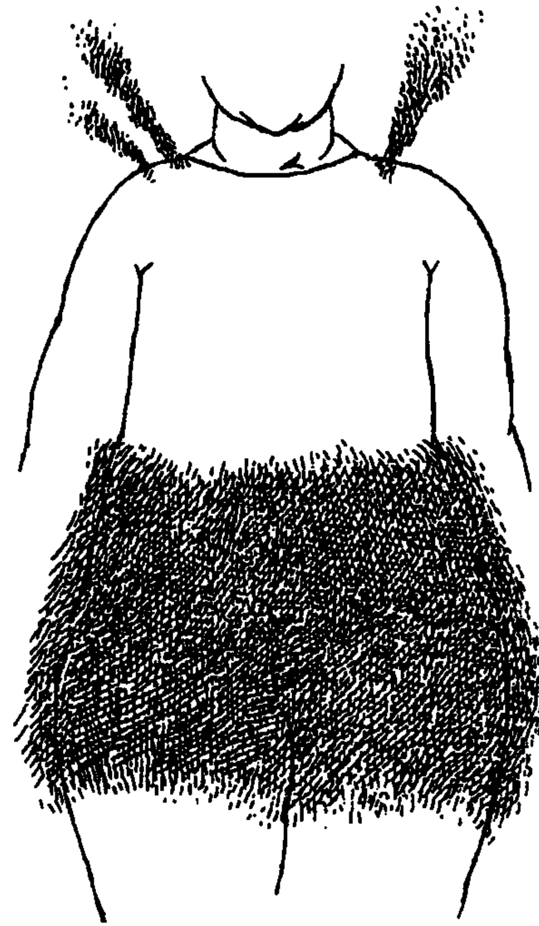
با مشاهدهٔ موانع بیشمار در هالهٔ افراد، به‌تدریج موفق شدم آنها را به انواع گوناگونی دسته‌بندی کنم و بدین‌ترتیب شش گروه کلی از موانع را شناسایی کردم. درضمن متوجه شدم که انسان دربرابر تجربیات ناخوش‌آیند خودساخته از هالهٔ خود همچون سپری بهره می‌گیرد و مجموعهٔ حوزه انرژی خود را به‌گونه‌ای سازماندهی می‌کند که من آن را سپر انرژی می‌نامم. ابتدا شش نوع مانع انرژی را بررسی می‌کنیم.

گونه‌های مختلف در موانع انرژی

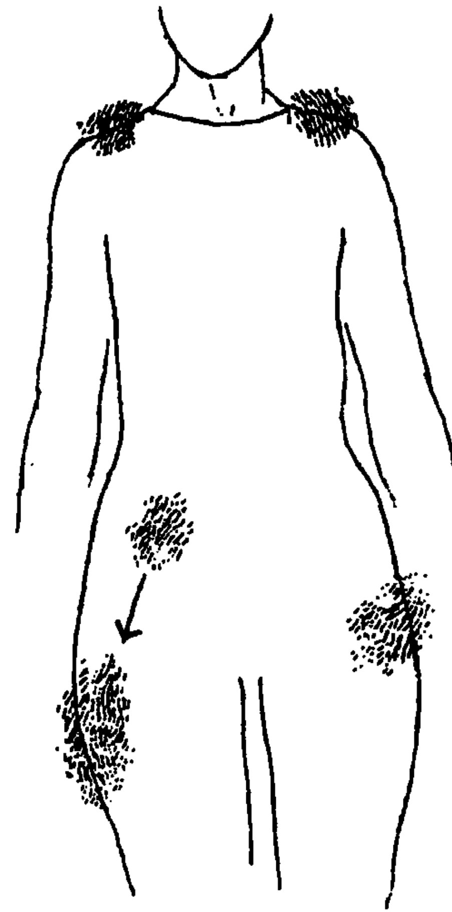
شکل ۱ ـ ۱۲ و ۲ ـ ۱۲ نشان می‌دهند که این موانع از دیدگاه من چگونه‌اند. انسدادی که من آن را انسداد «خفیف» می‌نامم، در شکل ۱ ـ ۱۲ الف مشاهده می‌شود. این انسداد در اثر افسردگی عاطفی به‌وجود می‌آید و موجب رکود انرژی می‌شود که این نیز به‌نوبهٔ خود باعث تجمع مایعات بدن در آن ناحیه و ظهور آماس می‌گردد. معمولاً این انسداد دارای انرژی زیاد نیست و غلظت انرژی آن درحد پائینی است. ملازمان این انسداد، ناامیدی و یأس هستند. چنانچه این انسداد ادامه یابد احتمالاً به بیماری کولیت یا آنژین صدری مبدل می‌گردد. رنگ آن معمولاً خاکستری متمایل



الف ـ انسداد خفیف

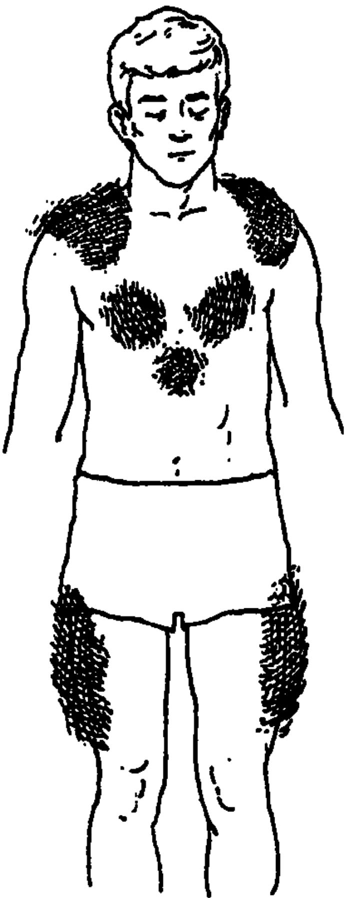


ب ـ انسداد تراکمی

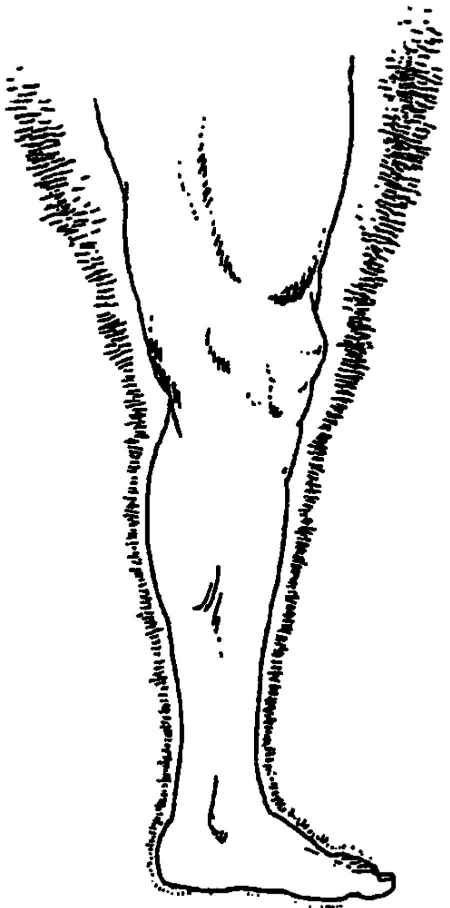


ج ـ شبکه توری

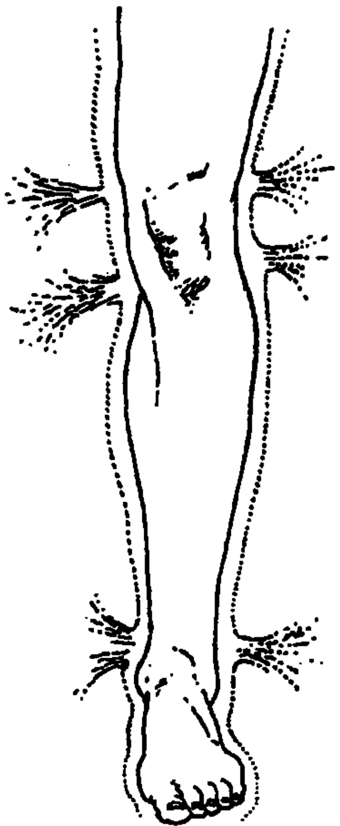
شکل ۱ ـ ۱۲ : انواع انسدادهای انرژی



الف – زره یکپارچه



ب – تخلیه انرژی



ج – نشت انرژی

شکل ۲–۱۲ : انواع انسدادهای انرژی

به آبی است. بافت آن چسبناک و مانند لعابی که در فصل قبل بدان اشاره شد، دارای وزن است. معمولاً کیفیتی از جنس خشم که موجب روحیهٔ ملامت‌گری در فرد می‌شود، با این انسداد همراه است. به‌عنوان مثال، خانمی که به‌خاطر ازدواج، شغل خود را از دست داده‌بود، از زندگی زناشویی خود ناراضی بود و این انسداد در حوزهٔ انرژی او مشاهده می‌شد. وی اینک در نزدیکی پنجاه سالگی، بازگشت به دنیای مشاغل و شروع کاری جدید را غیرممکن می‌یافت. او در ازای این ناکامی و عدم احساس خوشبختی همسر خویش را سرزنش می‌کرد. به‌همین دلیل از دخترش می‌خواست که آنچه راکه او هرگز انجام نداده‌بود، به انجام رساند. دختر تلاش کرد تا با روش تجویزی مادر زندگی کند، اما مسلماً این کار بی‌فایده بود. (شکل ۱ ـ ۱۲).

از سوئی دیگر، انسدادی که من آن را «تراکمی» می‌نامم (شکل ۱ ـ ۱۲ ب)، عواطف را پایمال، و از ابراز آن جلوگیری کرده، همچون آتشفشانی حاوی مقادیر زیادی خشم در درون خود است. رنگ این انسداد انرژی، قرمز تیره است و معمولاً در نظر ناظر که به‌هیچ وجه حاضر نیست در معرض فوران این آتشفشان قرار گیرد، ظاهری مشمئزکننده دارد. این نوع مانع انرژی موجب تجمع چربی یا تورم بافت‌ها و اعضاء بدن در ناحیه تحت نفوذ خود می‌گردد. چنانچه این تراکم به‌مدت کافی ادامه یابد، احتمالاً به بیماریهایی چون التهاب لگن منجر می‌شود. فردی که به این نوع انسداد مبتلاست، معمولاً از خشم خود آگاه است، و از آنجا که رهاکردن افسار این خشم او را در نظر دیگران حقیر و پست جلوه می‌دهد، خود را افتاده دردام می‌بیند. خانمی که بیمار من بود، در دوران طفولیت چنین نتیجه گرفته‌بود که عواطف جنسی و حقارت ملازم یکدیگرند. در دوران بلوغ، پدرش او را تحقیر می‌کرد. در نتیجه او عواطف جنسی قدرتمند خود را مسدود کرده، این انرژی را به‌صورت راکد در ناحیهٔ لگن خود نگاه داشته‌بود. عواطف بازداشته‌شدهٔ جنسی، به‌تدریج به خشم مبدل گشتند و هنگامی که او برای اجتناب از حقارت و پستی به فروخوردن خشم خود عادت کرد، تجمع انرژی در ناحیهٔ لگن او باعث بروز عفونت شد. پس از سالها عفونت مزمن، بالاخره بیماری التهاب لگن در او تشخیص داده‌شد.

«شبکهٔ توری» (شکل ۱ ـ ۱۲ ج) بدین جهت که اجتناب از عواطف گوناگـون را میسر می‌سازد، دارای کاربرد و تأثیر بسیاری است. این کارآیی به‌خصوص در هنگام ترس مشهود است، زیرا هنگامی‌که فرد در زندگی روزمره یا در طی رونـد درمـانی مورد تهدید قرار می‌گیرد، قادر است این انسداد را سریعاً در هالهٔ خود جابه‌جا کند. به‌عنوان مثال، چنانچه شفاگر تلاش کند تا با تمرینات جسـمی یـا مـاساژ عـمیق، انسدادی را از بین ببرد، این شبکه به‌سهولت به بخش دیگری از بدن انتقال می‌یابد. به‌نظر می‌رسد که این مانع، به‌سرعت سایر انسدادها موجب بروز بیماری نمی‌گردد. ظاهراً در زندگی بیماری که به این انسداد مبتلاست، همه چیز روبراه است و او فردی موفق، با ازدواجی بی‌نظیر و فـرزندانـی نـمونه خـواهـدبود.امـا درعین‌حال هـمواره احساسی مبهم، مبنی بر اینکه گمشده‌ای دارد، بر او حاکم است. او قادر به تحمل عواطف عمیق و شدید به‌مدتی طولانی نیست و معمولاً در مدت کوتاهی خود را از چنین شرایطی می‌رهاند. چنین فردی در نهایت بحرانهائی در زندگی خویش پدید می‌آورد تا بدین‌وسیله عواطف شدید خود را تـحت‌الشـعاع قـرار دهـد. ایـن بـحران می‌تواند در هر قالبی به‌ظهور رسد. قالبهایی چون، بیماری‌های ناگهانی و غیرمترقبه، سوانح یا مشکلات روحی.

کارآیی «زره یکپارچه» که در شکل (۲ ـ ۱۲ الف) به تصویر کشـیده شـده‌است، منجمد کردن انواع عواطف است. این انسداد، عواطف را در سراسر بدن در لایه‌ای از تنش شدید عمومی ثابت نگاه می‌دارد و به‌طور مؤثری فرد را در سازماندهی ظاهری یک زندگی مستحکم و باثبات یاری مـی‌کند. در ایـن حـالت اسـتخوان‌بـندی بـدن نیرومند است و ماهیچه‌ها به سفتی گرایش دارند. با وجود این در بُعد شـخصیتی زندگی آنچنان هم موفقیت‌آمیز نیست، زیرا این زره یکپارچه به‌طور مـؤثری هـمهٔ عواطـف را در سکـون نگـاه مـی‌دارد. تـنش حـاصل مـی‌توانـد در سـراسـر بـدن بـه بیماری‌های مختلفی منجر گردد. زخم‌هایی که در اثر فـعالیت شـدید اعـضاء بـدن به‌وجود می‌آیند، یا مشکلات قلبی که در اثر شتابزدگی در زندگی و فـقدان انـرژی کافی بروز می‌کنند، از آن جمله‌اند. از آنجا که فرد قادر نیست تندرستی را در بدن

خود حس کند ـ به‌عنوان مثال به‌علت کشیدگی در عضلات بلند ـ احتمالاً بر ماهیچه‌های خود فشاری مضاعف اعمال خواهدکرد که این امر به‌نوبهٔ خود موجب گرفتگی در ماهیچه‌ها یا تاندونهای ساق‌پا می‌گردد. او علی‌الظاهر دارای زندگی بی‌نقصی است ولی از برقراری رابطهٔ عمیق شخصی با این زندگی عاجز است. این فرد احتمالاً در نهایت نوعی بحران را در زندگی خود به‌وجود خواهدآورد، مانند بحرانهائی که در بالا ذکر شد، و این بحرانها به او کمک می‌کنند که با وجوه عمیقتر وجودی خویش ارتباط برقرار نماید. در مورد برخی از افراد، سکته قلبی به‌خوبی از عهدهٔ انجام این وظیفه برمی‌آید. به‌عنوان مثال، تاجر بسیار موفقی را می‌شناسم که چندین مجلهٔ دارای تیراژ بالا را اداره می‌کرد. درگیری بیش از حد او با کارش موجب شده‌بود که رابطهٔ او و خانواده‌اش در عمل قطع گردد. ولی پس از حملهٔ قلبی، فرزندانش به‌نزد او آمده و گفتند؛ «اگر به این روش ادامه دهی می‌میری. به ما بیاموز که چگونه در ادارهٔ امور به تو کمک کنیم.» او همین کار را کرد و فرزندان وظایف خود را به‌خوبی آموختند. بدین‌وسیله خانواده مجدداً شکل گرفت.

انسداد نوع «تخلیه‌گر انرژی» (شکل ۲ ـ ۱۲ ب) عبارت است از کاهش جریان انرژی در عضوی از بدن در امتدادی روبه پائین. (مثلاً ران درجهت کف‌پا) در این وضعیت فرد با جلوگیری از جریان یافتن انرژی در عضوی، موجب پدیدآمدن این انسداد می‌گردد. نتیجهٔ این عمل، ضعف عضو مربوطه و حتی در برخی موارد عدم رشد جسمی در آن ناحیه است. چنین فردی برای اجتناب از احساس ضعف و سایر عوامل تشکیل‌دهندهٔ این انسداد، مانند عدم اتکاء به‌نفس یا احساس شکست در زندگی، از استعمال آن عضو خودداری می‌نماید.

«نشت انرژی» (شکل ۲ ـ ۱۲ ج) هنگامی رخ می‌دهدکه فرد انرژی خود را از ناحیهٔ مفاصل به هدر می‌دهد و اجازه نمی‌دهد در عضو جاری گردد. این عمل ناخودآگاهانه انجام می‌گیرد، تا جائی‌که انرژی دست یا پا به‌قدری کاهش می‌یابد که نیروی تشخیص یا پاسخگوئی به محرک‌های معینی در محیط از بین می‌رود. دلیل عدم تمایل فرد در پاسخگوئی به محرک‌ها استدلال‌هائی کودکانه مانند این است؛

«پاسخ‌گویی به محرک‌ها ناقص یا حتی خطرناک خواهدبود.» به‌عنوان مثال، شاید هنگامی‌که او در دوران طفولیت برای گرفتن چیزی دست دراز می‌کرد به‌عنوان تنبیه ضربه‌ای به پشت دستش می‌زدند. در این مورد، نتیجهٔ حاصل ضعف در دست و عدم تناسب در رشد آن خواهدبود. هردو نوع اخیر موانع انرژی موجب بروز سرما در دست و پا می‌گردند. معمولاً فرد در نقاط نشت انرژی به‌شدت صدمه‌پذیر است. این نوع انسداد در نهایت به مشکلات مفصلی منجر خواهدشد.

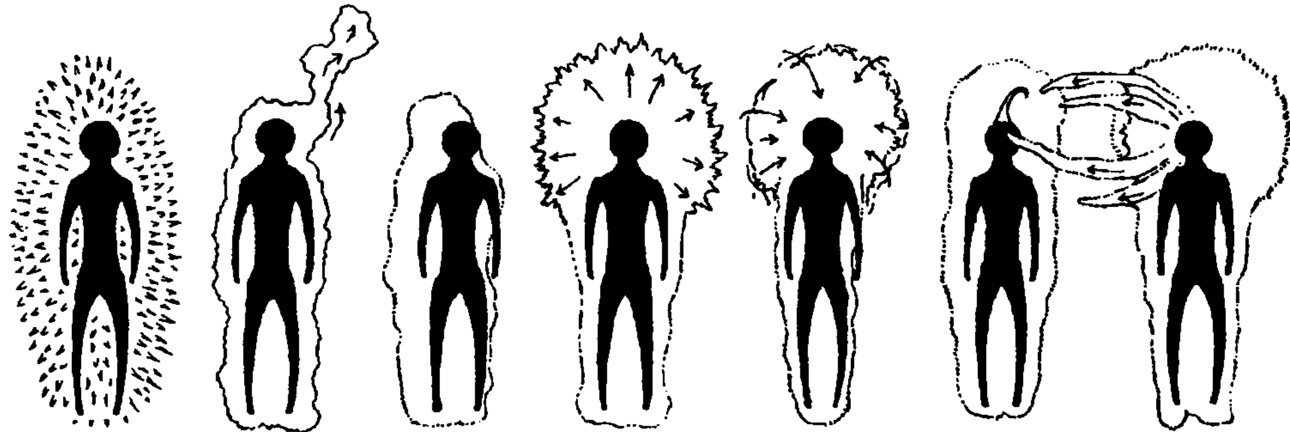
نوع انسدادی که انسان در خود به‌وجود می‌آورد، به عوامل بسیاری بستگی دارد که از آن جمله می‌توان شخصیت و محیط رشد در طفولیت را نام برد. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که هریک از ما چند نوع از این انسدادها را به‌کار می‌بریم و کدامیک سپر دفاعی مورد علاقهٔ ما است؟

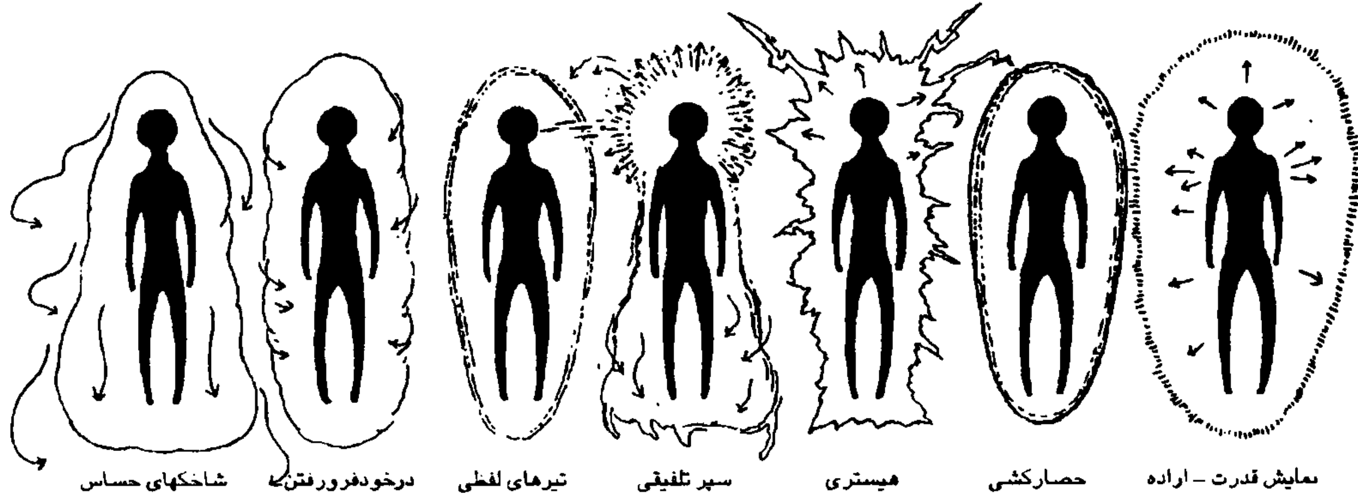
سپرهای دفاعی انرژی

آنچه که سبب می‌شود هریک از ما موانع انرژی را در خود خلق کنیم، احساس عدم امنیت است. ما این موانع را در آرایشی قرار می‌دهیم که تمام حوزهٔ انرژی ما را دربر گیرند. سپرهای دفاعی ما برای تجربیات ناخوش‌آیند و دفاع فعالانه یا انفعالی برعلیه نیروئی مهاجم طراحی می‌شوند. این سپرها وظیفهٔ قدرت‌نمایی و به تبع آن ترساندن مهاجمین یا قراردادن ما به‌طور غیرمستقیم در کانون توجه سایرین را برعهده دارند. البته بدون اینکه خود بپذیریم، این امر خواست خودمان است.

نمونه‌هایی از سپرهای دفاعی مختلفی که من تاکنون مشاهده کرده‌ام، در شکل ۳ - ۱۲ به‌تصویر کشیده شده‌است. این سپرها در هنگام احساس خطر به‌کار گرفته می‌شوند.

در سپری که به «خاردار» موسوم است و رنگ آن معمولاً سفید متمایل به خاکستری است، هاله همچون جوجه تیغی خاردار شده و تماس با آن ایجاد درد می‌کند. بسیاری از اوقات هنگامی‌که دستم را برای شفا بر بدن کسی گذاشته‌ام که تمایلی بدین امر نداشته‌است، عملاً فرورفتن خارها را در دستم حس می‌کنم. پاسخ





شکل ۳ـ۱۲ : انواع سیستمهای دفاعی

بیشتر مخاطبین کسی که از این سپر دفاعی استفاده می‌کند، فاصله گرفتن از او است.

در سپر موسوم به «عقب‌نشینی»، آن بخش از آگاهی و هالهٔ فرد که در معرض تهدید قرار گرفته‌است، در هنگام خطر به سهولت، به‌شکل ابری از انرژی آبی کم‌رنگ بدن او را ترک می‌کند. اگرچه کسی که از این سپر استفاده می‌کند، وانمود می‌کند که با تمام وجود در مقابل شما نشسته و به سخنانتان گوش می‌دهد، اما چشمان درخشان او خلاف آن را ثابت می‌کنند.

همین امر در مورد سپر نوع «کناره گیر» صادق است. این نوع سپر دفاعی نسبت به سپر «عقب‌نشینی» که ممکن است فقط برای چند لحظه یا چند ساعت مورد استفاده قرارگیرد، مدت بیشتری پایدار می‌ماند. حالت کناره گیری از خود، معمولاً مدت طولانی‌تری باقی می‌ماند. شاید این زمان روزها یا سال‌های متمادی به‌درازا کشد. من افرادی را مشاهده کرده‌ام که در اثر شوک یا جراحی زودهنگام سالیان متمادی بخشی از هالهٔ خود را در کنار خود قرار داده‌بودند. در یکی از این موارد، زنی جوان که در سنین طفولیت یعنی دوسالگی تحت عمل جراحی باز قلب قرار گرفته‌بود، برای قرار گرفتن حوزهٔ انرژی در جای خود، به‌نزد من آمده‌بود. او در این هنگام بیست ساله بود. بخشی از کالبدهای فوقانی او از وی جداشده و در بالا و پشت سر او شناور بودند. وجود این حالت، موجب شده‌بود که او عواطف خود را ازدست دهد.

سپر موسوم به «انکار لفظی» با انرژی زیادی همراه است. رنگ این انرژی معمولاً زرد است و در ناحیه سر قرار دارد. همراه با این حالت گرفتگی شدید گردن و دفع جریانی از انرژی که رنگ‌پریده و کدر است، در نیم‌تنهٔ تحتانی قابل تشخیص است. چنین فردی برای حفظ وضعیت موجود، از لحاظ کلامی فعال باقی می‌ماند و بدین‌وسیله تلاش می‌کند تا به‌طور ضمنی زنده‌بودن خود را اثبات کند. این مکالمهٔ شفاهی، به‌حفظ جریان انرژی در ناحیهٔ سر کمک می‌کند.

سپر موسوم به «مکش لفظی» با نوع «انکار لفظی» قرابت زیادی را نشان می‌دهد. فردی که از این سپر استفاده می‌کند، برای پرکردن حوزهٔ انرژی خود در مکیدن انرژی اطرافیان تبحر زیادی یافته‌است، زیرا معمولاً قادر نیست این انرژی را به‌طور

طبیعی از محیط دریافت کند. به‌عبارت دیگر، این فرد نمی‌تواند اُرگون را از محیط اطراف جذب کند. این ناتوانی موجب می‌گردد که او به انرژی دیگران که مراحل نخستین هضم را طی کرده‌است، نیازمند باشد. این نوع سپر را می‌توان در افرادی که در تکلم دچار مشکل هستند، مشاهده کرد. افراد این گروه، هنگام سخن‌گفتن منّ‌ومن می‌کنند و بدین‌وسیله شنونده را شدیداً خسته می‌نمایند. از طرفی همین حالت را در چشمان افرادی که از سیستم دفاعی «مکنده» استفاده می‌کنند، می‌توان مشاهده کرد. اینها عاشق حضور در جمع هستند. افراد نوع «مازوخیست» که نیازمند تخلیهٔ انرژی موجود در سیستم خود هستند، با مکنده‌های لفظی جفت‌های خوبی را تشکیل می‌دهند. این دو گروه در کنارهم نیازهای یکدیگر را به‌خوبی رفع می‌کنند. (به فصل ۱۳ رجوع شود.)

برفراز سر برخی از افراد زائده‌هائی به‌شکل «قلاب» دیده‌می‌شود. این قلابها معمولاً در کسانی وجود دارند که به بیماریهای روانی دچارند. هنگامی‌که «قلاب‌دارها» در جمع قرار می‌گیرند، شدیداً احساس خطر کرده، خود را در معرض تهدید می‌بینند. بنابراین قلابی روی سر خود می‌سازند. در صورتی‌که شرایط واقعاً بحرانی شود، قلاب خود را به‌سوی هرکسی که مهاجم تشخیص دهند پرتاب می‌کنند. پرتاب این قلاب معمولاً با جمله‌ای شفاهی نیز همراه است. از سوی دیگر، دارندهٔ این نوع سیستم دفاعی قادر است در رویارویی با دیگران آنان‌را به‌وسیلهٔ انرژی ذهنی خود، به‌خوبی تحت اختیار گیرد. تأثیر احتمالی این عمل بر روی قربانی، گرفتارشدن او در دام حوزهٔ انرژی فرد قلابدار است. قربانی تا هنگامی‌که قلابدار متقاعد گردد آن‌گونه که خود آرزومند است مورد پذیرش قرار گرفته‌است، در این وضعیت باقی می‌ماند. این شیوهٔ دفاع ـ حمله، برای قربانی بسیار خطرناک است، زیرا ظاهراً با منطق قلابدار روبرو می‌شود و این منطق او را به نتیجهٔ «به‌اصطلاح صحیح» می‌رساند. ولی اصل مطلب این است که قربانی چاره‌ای جز پذیرفتن ندارد. این نوع تبادل معمولاً با نوعی تلویح همراه است؛ بدین مضمون که قربانی «بد» و در اشتباه است و قلابدار «خوب» و محق است.

نوع «شاخک‌دار» جذب کنندهٔ عصارهٔ انرژی، بی‌ثبات، ساکت و موقر است. این شخصیت برای تسخیر عصارهٔ وجودی قربانی و بلعیدن آن، به شبکهٔ خورشیدی او دست می‌یابد و بدین طریق امنیتی راکه درپی آن است، می‌جوید. این فرد از عصارهٔ انرژی خود سرشار است، اما نمی‌داند از آن چگونه استفاده کند، زیرا به‌اعتقاد او استفاده از این انرژی با پستی و حقارت ملازم است. او بدین‌ترتیب گرفتار ناامیدی می‌شود و حتی ارتباط خود را با جوهرهٔ وجودی خویش از دست می‌دهد. ممکن است این فرد سکوت اختیارکرده و مدتی در خود فرورود. سپس شاخک‌های مذکور، ابتدا در درون خودش دست‌به‌کار شده و او را به افسردگی می‌کشانند. این سکوت و درخود فرورفتن، از بعد حوزهٔ انرژی بسیار پرسرو صدا است. او در اتاقی مملو از اطرافیانی که درحال خوشگذرانی هستند به‌تنهایی می‌ایستد. در اندک زمانی، برخی از افراد برای کمک کردن او را احاطه می‌کنند. وی به‌طور ناخودآگاه اما با زیرکی و کاملاً مؤدبانه از تک‌تک افراد به‌خاطر پیشنهاد کمکشان تشکر می‌کند. بدین ترتیب، بازی ادامه می‌یابد. او به‌غلط چنین می‌اندیشد که نیازمند چیزی خارج از حیطهٔ وجودی خویش است، اما نیاز حقیقی او ایثارگری است. گاهی ممکن است برای تحریک خشم دیگران، از تیرهای لفظی استفاده کند. این تیرها فقط از لحاظ لفظی دردناک نیستند، بلکه دردی را در حوزهٔ انرژی به‌وجود می‌آورند. این تیرها در هوا به پرواز درمی‌آیند و به‌طور کاملاً دقیق و مؤثر بر قربانی فرود می‌آیند. رهاکنندهٔ تیرها، به‌طور ناخودآگاه امیدوار است که این تیرها به‌اندازهٔ کافی دردناک باشند تا بدین‌وسیله انرژی مخاطب از او جدا شود و او دستاویزی برای رهاکردن خشم خود بیابد. در رهاکردن خشم او دقت می‌کند حدودی را رعایت‌کند تا عملش مؤید پستی نباشد. او در این روش عمدی، دقیق و ذهنی در عین‌حال که قربانی را تحقیر می‌کند، از ابراز عواطف تحتانی خود نیز جلوگیری می‌کند.

فردی که دارای سپر دفاعی «هیستری» است، با شادمانی و در قالب انفجاری ناگهانی به این تیرها پاسخ می‌گوید. انفجار او چنان است که صاعقه‌های حاصل و رنگ‌های گوناگون انفجار در حوزهٔ انرژی همهٔ حاضرین نفوذ می‌کند. او این عمل را

همراه با غضب و نیروئی فوق‌العاده و تهدید به نابودی و ایجاد هرج‌ومرج انجام می‌دهد. هدف او بیرون کردن همه از اتاق است.

کسی که از سیستم دفاعی «زه کشی» استفاده می‌کند، خود را از موقعیت نامطلوب به‌در برده، درعین حال زره هالهٔ خود را تقویت و ضخیم‌تر می‌کند تا تحت تأثیر محیط قرار نگیرد. پیامی که بدین شکل انتقال می‌یابد، پیام تفوّق و برتری است! شاید سایرین فقط براساس ظاهر فوق‌العاده منظم، تسلط بر نفس، و نمایش قدرت و ارادهٔ او، به برتری وی اعتراف کنند. انفجار این صفات موجب درخشش هالهٔ او می‌شود. تا جائی‌که نقش رهبری او مورد تردید قرار نمی‌گیرد و هرکسی این را درمی‌یابد که نمی‌توان رودرروی او ایستاد.

تمریناتی برای کشف عمده‌ترین سپرهای دفاعی

هریک از سپرهای دفاعی را بررسی کنید. از کدام یک استفاده می‌کنید؟ این کاررا در مورد گروهی از مردم انجام دهید. هریک از اطرافیان ما به‌یکی از این سپرها مجهز است. هرکدام از آنان تا چه حد برایتان آشنا است؟

احتمالاً سپرهای بسیاری مورد استعمال ما قرار می‌گیرند و بدون تردید خود می‌توانید تعدادی سپر دیگر را نیز حدس بزنید؛ سپرهایی که خود استفاده می‌کنید و آنهایی که مورد استفاده اطرافیان و دوستانتان قرار می‌گیرند. به‌یاد داشتن این نکته بسیار مهم است که همهٔ ما از این سپرها بهره می‌بریم و همگی آگاهانه یا به‌طور ناخودآگاه، در برخورد با یکدیگر به‌واسطهٔ این سپرها توافق داریم. هیچکس در به‌کارگیری این روشها اجباری ندارد و این کار عملی داوطلبانه می‌باشد و حتی می‌توان گفت در ابعادی از شخصیت خود از این عمل لذت نیز می‌بریم. درهنگام رویارویی با این سپرها در دیگران، وحشت ضرورتی ندارد. همیشه می‌توان به‌جای نشان دادن واکنشی تدافعی صبورانه عمل کرد. به‌یاد داشته‌باشید که برای استفاده از سپرهای دفاعی دلیلی وجود دارد و آن عبارت‌است از حفاظت از بخش صدمه‌پذیر وجودی. به‌کارگیرندهٔ سپر مایل است این بخش را تحت کنترل درآورده، از چشم ما یا

خود یا هردو، مخفی نگاه دارد. بسیاری از این روشها را در اوان کودکی می‌آموزیم. همان‌طور که در فصل هشتم دیدیم، هالهٔ کودک، مانند جسم او، دارای رشدی کامل نیست. هاله نیز مانند جسم پرورش یافته و مراحل مختلف رشد را طی می‌کند و به‌موازات این روند، الگوهای بنیانی شخصیتی فرد که هریک نمایانگر نقاط ضعف یا قدرت در او هستند، آشکار می‌گردند.

مروری بر فصل دوازدهم

۱ـ شش نوع اصلی انسدادهای انرژی را نام برده، تشریح کنید.

۲ـ سپرهای دفاعی اصلی را نام برده، شیوهٔ عمل هریک را توضیح دهید. از کدام یک استفاده می‌کنید؟ آیا سپرهای مورد استفادهٔ شما، کاربردی دارند؟ برای تحمل زندگی چه چیز از این روشها بهتر می‌بود؟

سرفصل‌هایی جهت اندیشیدن

۳ـ روش دفاعی اصلی شما، براساس کدام معیار فردی و اعتقادی استوار گشته‌است؟

۴ـ بدون استفاده از سپرهای دفاعی، زندگی‌تان چگونه بود؟ بهتر یا بدتر از این؟

۵ـ انواع انسدادهایی را که در جسم و هالهٔ خود خلق کرده‌اید نام برده، مکان هریک را مشخص کنید. هریک با کدام یک از تجربیات دوران طفولیت شما ارتباط دارند؟

فصل سیزدهم
الگوی حوزه و چاکراهای ساختارهای شخصیتی

ساختار شخصیتی اصطلاحی است که بسیاری از روانشناسان برای تشریح گونه‌های جسمی و شخصیت‌های روانی افراد به‌کار می‌برند. ویلهلم رایش پس از آزمایشها و مطالعات بسیار چنین نتیجه گرفت که بیشتر بیماران را می‌توان در پنج گروه اصلی قرار داد. او کشف کرد که افرادی که در دوران کودکی تجربیات مشابهی داشته‌اند، و روابط آنان در الگوی کودک ـ والد قرار می‌گیرد، کالبدهایی یکسان دارند. او درضمن دریافت که افراد دارای کالبدهای یکسان، دارای انگیزه‌های عمدهٔ روانی یکسانی نیز می‌باشند. این محرک‌ها نه‌تنها به انواع روابط کودک ـ والد ارتباط دارند، بلکه به سنینی بستگی دارند که در آن کودک برای نخستین بار زندگی را آنچنان هراس‌آور می‌بیند که عواطف و درنتیجه جریان انرژی خود را مسدود نموده و سپری از جنس انرژی به‌وجود می‌آورد که بعدها به شکل عادت درخواهدآمد. از بعد حوزهٔ انرژی، شوکی که در دوران جنینی تجربه‌شده‌باشد، به‌گونه‌ای کاملاً متفاوت از تجربیات ناخوش‌آیند دوران تکلمی ـ یادگیری کنترل قضای حاجت ـ یا دوران کودکی، یعنی هفت سالگی تا بلوغ، عمل می‌کند و سپر دفاعی آن نوع شوک کاملاً از سایر انواعی که در دوره‌های نامبرده رخ‌می‌دهند، متفاوت خواهدبود. این امری بسیار

طبیعی است، زیرا انسان و حوزهٔ انرژی او در مراحل مختلف رشد تفاوتهائی اساسی را نشان می‌دهند. (به فصل ۸ مراجعه شود.)

در این فصل توضیحات مربوط به‌هریک از ساختارهای شخصیتی ذکر می‌گردد. این توضیحات شامل علت‌یابی[۱] اشکال مختلف جسمی و شکل حوزهٔ شخصیتهای مختلف است. درعین‌حال در مورد طبیعت خویش برتر و تکلیف فردی هر شخصیت در زندگی، حتی‌الامکان بحث خواهم‌کرد. خویش‌برتر هر فرد و تکلیف او در زندگی، منحصر به‌خود اوست. درعین‌حال می‌توان افراد مختلف را در گروه‌هایی عمومی جای داد.

خویش‌برتر، همان بارقهٔ الهی و یا وجه خدایی درون هریک از ما است. در این جایگاه، هم‌اکنون نیز با خداوند یکی هستیم. در تک‌تک سلولهای بدن و ذرات کالبدهای معنوی ما بارقه‌ای الهی وجود دارد که حامل این آگاهی الهی است.

تکلیف یا وظیفهٔ هر فرد در زندگی به دو شکل مشخص می‌گردد. در درجهٔ اول در قالب فردی، که هدف روح در انجام این وظیفه، یادگیری متجلی کردن بخشی از هویت فردی است که پیشتر به غفلت وانهاده شده‌بود. بخشهایی از روح که هنوز با خداوند وحدت حاصل نکرده‌اند، موجبات تولدی دوباره را فراهم می‌آورند تا روح در عین حفظ فردیت خویش، شیوهٔ وحدت یافتن با خالق را بیاموزد.شکل دوم، وظیفه یا تکلیف جهانی است. این تکلیف استعدادی است که هر روح برای ارائه آن به جهان، در جسم متجلی می‌گردد. بسیاری از اوقات این تکلیف همان تلاش در زندگی است که به‌طور طبیعی از ابتدا فراروی فرد قرار می‌گیرد. هنرمند، هنرخود، پزشک، استعداد خود در درمان بیماری‌ها، موسیقی‌دان، خلاقیتش، و مادر عشق خود را در راه پرورش کودک عرضه می‌دارد. گاهی شناسایی تکلیف فردی و جهانی، مستلزم تلاشی سخت در مشاغل گوناگون است. قدرت و خلوصی که پیش‌نیاز به‌دوش گرفتن وظیفهٔ جهانی است، تا حدودی به موفقیت در انجام تکلیف فردی و آموختن

۱ـ *Etiology*: بررسی علل پدیده‌ای معین یا یک رشته از پدیدها. در اصطلاح پزشکی به معنی تحقیق در علل یک بیماری یا گروهی از بیماری‌ها است.

درسهای نهفته در آن بستگی دارد.

حوزه‌های انرژی اطراف ما، جزئی از وجود ما هستند و جسم ما تبلور این حوزه‌ها است. تکلیف هر روح در بطن این حوزه‌های انرژی نهفته است. با این دیدگاه می‌توان ساختارهای مختلف شخصیتی را تجلی مشکلات عمده یا تکلیف فردی قلمداد نمود؛ یعنی مشکلاتی که فرد تصمیم گرفته در این زندگی آنها را حل کند. مشکل (تکلیف) مذکور در جسم متجلی می‌شود و تا هنگامی‌که فرد قادر به تشخیص آن گردد و برای حل آن اقدام کند، در جایگاه خود باقی می‌ماند. ما می‌توانیم با یافتن رابطهٔ بین ساختار شخصیتی و کالبد خود، کلید شفای خود را یافته و تکلیف فردی و جهانی خود را شناسایی کنیم.

نفرت از خویش، مشکل اصلی بیشتر افرادی بوده که من تاکنون با آنها سروکار داشته‌ام. به‌نظرمن، این اساسی‌ترین بیماری درونی همهٔ انسان‌هاست. شیوهٔ این نفرت و عدم پذیرش خویش، در محتوای ساختارهای مختلف شخصیتی قابل ردیابی است، و ما با درک روزافزون انگیزه‌های خود می‌توانیم این نقیصه را رفع کنیم. می‌توانیم سالیان متمادی با پیروی از مشیت خدائی که در درون ماست، یا همان عشق و راستی زندگی کنیم. این مراحل پله‌های رسیدن به خودشناسی هستند. ولی تا هنگامی‌که عشق بلاشرط را نیاموزیم، هنوز به سرمنزل اصلی خود نرسیده‌ایم.

بنابراین باید از خویش آغاز کرد. باید دید آیا قادریم علی‌رغم غفلتهایمان، خود را بلاشرط دوست بداریم؟ آیا می‌توانیم خطاهای خود را ببخشیم؟ آیا قادریم پس از ارتکاب به اشتباهها و خطاها سربلند کرده و بگوئیم، «بسیارخوب، باید از این خطا درسی بیاموزم.» «من انسانی الهی هستم.» «باکمک نور مجدداً راه خود را خواهم‌یافت و به هر قیمتی به تلاش خود ادامه می‌دهم تا راه رسیدن به خویش الهی درون و سرمنزل اصلی الهی را بیابم»؟ بنابراین، با درنظر گرفتن حقیقت مذکور به بحث دربارهٔ ساختارهای شخصیتی بازمی‌گردیم. به‌یاد داشتن این نکته ضروری است که ردیابی عمیق تمام عللی که موجب می‌گردند هریک از ما در گروه به‌خصوص یا ترکیبی از انواع ساختارهای شخصیتی قرار گیریم، مستلزم عمری طولانی است.

دکتر اَل لوان[1] و دکتر جان پیراکس، نخستین افرادی بودندکه مختصات اصلی ساختارهای مختلف شخصیتی را در بُعد جسمی و درونی طبقه‌بندی کردند. جان پیراکس، خصائص معنوی و ویژگی‌های حوزهٔ انرژی را نیز به این یافته‌ها افزود. با افزودن بعد معنوی نژاد بشر به نتایج تحقیقات رایش، که صرفاً عوامل زیستی و بیماری‌ها را در شخصیت انسان بررسی کرده‌بود، وی مفهوم ساختارهای شخصیتی را دگرگون کرد. پیراکس در بخشی از این تلاش، چاکراها را به ساختارهای مختلف شخصیتی مرتبط دانست. من تحقیقات او را ادامه دادم و الگوی کلی حوزهٔ انرژی هریک از ساختارهای شخصیتی راکشف کردم. این الگوها در شکلهای ۵ـ۱۳ الی ۸ـ۱۳ و فصل دوازدهم که مربوط به سیستمهای دفاعی هریک از ساختارهای شخصیتی بود، به‌تصویر کشیده شده‌اند. جدول‌های ۱ـ۱۳ الی ۳ـ۱۳ خصوصیات اصلی هریک از ساختارهای شخصیتی را مشخص می‌کنند. این جدول‌ها در کلاس‌های آموزشی انرژی درمانی که توسط دکتر جیم کاکس[2] در سال ۱۹۷۲ ارائه شده‌اند و کلاس‌های گُر که در سال ۱۹۷۵ به‌وسیلهٔ دکتر جان پیراکس تشکیل شد، جمع‌آوری و ارائه گشته‌اند. من مطالعات خود را در کلاس‌های دکتر جان پیراکس آغاز کردم و اطلاعات مربوط به حوزهٔ انرژی راکه حاصل تحقیقاتم بود، به جدول‌های فوق افزودم.

ساختار شخصیتی شیزوئیدی

نخستین ساختار شخصیتی (نخستین از این لحاظ که در این شخصیت قطع جریان حیاتی انرژی در سنین پائین‌تری رخ می‌دهد) ساختار شیزوئیدی نام دارد. در مورد این شخصیت، نخستین شوک پیش از تولد یا در هنگامِ تولد، یا حداکثر در اولین روزهای زندگی رخ داده‌است. محور اصلی این شوک، معمولاً اقداماتی خصمانه از سوی یکی از والدین است. خصومت‌هائی چون خشم، عدم پذیرش فرزند، یا

1- *Al Lowan*

2- *Dr Jim Cox*

جدول شمارهٔ ۱ ـ ۱۳: خصایص اصلی هریک از ساختارهای شخصیتی

	شیزوئیدی	کلامی	روان‌پریش	مازوخیستی	انعطاف‌ناپذیر
توقف رشد	پیش از تولد یا هنگام تولد	مطرود شدگی	طفولیت	مرحلهٔ استقلال فردی	بلوغ جنسی
شوک	مادر متخاصم	مطرود شدگی	فریب و خیانت	تسلط، تغذیه و قضای حاجت اجباری	طردشدگی جنسی، خیانت عشقی
الگوی انرژی	متراکم	متوقف	جلوگیری	خودداری عمدی	کنار کشیدن و پنهان‌کاری
امور جنسی	آمیزش جهت احساس نیروی حیات، خیال‌پروری	آمیزش جهت ارتباط‌گیری و نزدیکی	خصمانه / ناپایدار انحراف جنسی خیالپروری	ناتوان. علاقهٔ شدید به فیلمها و مجلات ممنوعه	آمیزش توأم با تحقیر جنس مخالف
خطای غالب	ترس	حرص	عدم صداقت	نفرت	غرور
خواهان	بودن، زیستن	ارضاء شدن و موفقیت	حمایت و تشویق	استقلال	عواطف عشقی و جنسی
شکایت معمول	ترس عصبیت/	. انفعال/ خستگی	احساس شکست	تنش و هیجان	بی‌احساسی
نیت منفی یا سؤ نیت	«تجزیه خواهم‌شد.»	«تو را وادار می‌کنم»	«خواستهٔ من باید برآورده شود.»	«عاشق منفی باقی هستم.»	«تسلیم نمی‌شوم.»
تمایلات نهان درپس سوء نیت	انسجام به‌جای تجزیه	نیاز در ازاء مطرود شدن	اراده در برابر تسلیم	آزادی در برابر اطاعت	روابط جنسی در برابر عشق
نیاز حقیقی	تحکیم مرزهای وجودی	نیازهای فردی و اتکاء به نفس	اعتماد	مثبت بودن آزاد بودن گشودن دریچه‌های معنوی	اتصال قلب به چاکرای جنسی

شوکی در هنگام تولد مانند قطع پیوند عاطفی مادر و احساس طرد شدن از جانب نوزاد. بروز این حالت می‌تواند معلول علل بیشماری باشد. از جملهٔ این علل می‌توان از گسستگی ناچیزی در روابط مادر و فرزند نام برد که می‌تواند برای یکی از کودکان شوکی بزرگ باشد، حال‌آنکه شاید کمترین تأثیری بر فرزند دیگر نگذارد. این امر به طبیعت روحی که درحال تولد است و تکلیفی که در این زندگی برای او معین شده است، بستگی دارد.

سپر دفاعی که طبیعتاً برعلیه این شوک به‌کار می‌رود، در این سنین عبارت‌است از عقب‌نشینی به جهانی که منشاء روح است. این نوع دفاع در شخصیت مذکور تکوین یافته و مورد استعمال قرار می‌گیرد و تا جائی ادامه می‌یابد که فرد می‌تواند به‌سهولت به‌مکانی دیگر، یعنی جهان روح عقب‌نشینی کند (به‌شکل ۳ ـ ۱۲ مراجعه شود). این وضعیت تدافعی به‌صورت عادت درمی‌آید و شخص در هر موقعیتی که احساس تهدید کند، آن‌را به‌کار می‌برد. برای جبران این روند تدافعی، او تلاش می‌کند تا قوام شخصیتی خود را حفظ کند. بزرگترین اشتباه او ترس است. این ترس از آنجا ناشی می‌شود که او هیچ‌گونه حقی برای زیستن خود قائل نیست. در برخورد با دیگران، خواه درمانگر و خواه دوست، او با به‌کار بردن مفاهیم مطلق و با زبانی غیرشخصی سخن می‌گوید و تمایل زیادی دارد تا خود را عاقل نشان دهد. تأثیر این عمل، به‌جز جدائی بیشتر از زندگی و زیستن به‌مفهوم حقیقی نیست.

شکایات چنین شخصیتی در جلسهٔ درمانی، برخاسته از ترس و عصبیت هستند. تقویت حس زیستن در او، از جمله مهم‌ترین وظائف شفاگر است. آنچه‌که او در درون بدان نیاز دارد، احساس انسجام است، اما اعتقاد او چیز دیگری است. او حس می‌کند که برای بقاء و ادامه حیات باید تجزیه شود. بدین ترتیب او خواستی منفی برای پراکندگی دارد. این امر محدودیتی دوجانبه را به‌وجود می‌آورد؛ «زنده‌بودن به‌معنی مردن است.» برای حل این مشکل در روند شفاگری، او باید مرزهای تعیین‌کنندهٔ هویت خویش را تقویت کرده و توان جسمی خود را در عالم مادی شناسایی کند.

درطی جلسات درمانی، پس‌از اینکه بیمار تظاهر به خوب بودن را رها می‌کند،

جدول شمارهٔ ۲ ـ ۱۳: خصایص اصلی هریک از ساختارهای شخصیتی

	شیزوئیدی	کلامی	روان‌پریش	مازوخیستی	انعطاف‌ناپذیر
وضعیت جسمی	بلندی عضلات، عدم تعادل بین راست/ چپ	لاغر، سینهٔ فروافتاده و تورفته	سینهٔ متورم، بالاتنهٔ تنومند	سر جلوافتادهٔ سنگین وزن	پشت سفت، نوک استخوان لگن به عقب
کشیدگی بدن	تنش «حلقوی» مفاصل ناهمگون و ضعیف	سست و «پژمرده» عضلات نرم و توخالی	نیم‌تنهٔ بالا متراکم، نیم‌تنهٔ پائین دارای کشیدگی و اسپاسم	متراکم	دارای اسپاسم، زره یکپارچه، زره توری
جریان انرژی در بدن	دست و پای سرد	سینهٔ سرد	پاها و لگن سرد	باسن سرد	لگن سرد
سطح انرژی	بیش از حد فعال، جدا از زمین	کمتر از حد معمول، انرژی ضعیف	فعالیت بیش از حد و بدنبال آن سقوط	کمتر از حد معمول (انرژی درون‌گرا)	بیش از حد معمول (انرژی زیاد)
محل جریان انرژی	منجمد شده در هستهٔ مرکزی بدن	در ناحیهٔ سر و معمولاً ضعیف	نیمهٔ بالای بدن	جوشش در درون	در اطراف و سطوح بدن و جداشده از هستهٔ درون
چاکراهائی که بیش از سایرین فعالند	هفتم/ ششم (پیشین)، سوم (پیشین)/ دوم (پسین). غیر قرینه	هفتم/ ششم (پیشین)، دوم (پیشین)	هفتم/ ششم/ چهارم (پسین)	ششم (پیشین)، سوم (پیشین)	مراکز اراده، ششم (پیشین)
عملکرد روانی چاکراهای باز	معنوی/ ذهنی/ اراده	معنوی/ ذهنی/ عشق	ذهنی/ اراده	ذهنی/ عواطف/ اراده	اراده، ذهنی
سپر دفاعی	عقب نشینی، جوجه تیغی، کناره‌گیری	مکش کلامی، انکار لفظی، هیستری	قلاب، چنگک ذهنی، هیستری	در خود فرورفتن، شاخک‌های حساس	نمایش اراده/ قدرت، حصارکشی، فراگیرکردن درگیری

روند بهبودی آغاز می‌شود. نخستین لایهٔ شخصیتی که وی با آن مواجه می‌شود، ملامتگر و گاهی نقاب خوانده می‌شود. شعار و تلقین این لایهٔ شخصیتی چنین است؛ «پیش از اینکه فرصتی برای اعتراض بیابی، من به تو اعتراض می‌کنم.» با نقب عمیق‌تر در درون این شخصیت، عواطف بنیانی که گاهی «خویش تحتانی» یا «سایهٔ خویش» خوانده می‌شوند، چنین تلقین می‌کنند؛ «تو هم واقعی نیستی.» سپس هنگامی که اراده کار خود را آغاز کند، وجه برتر شخصیت که گاهی قدرت یا «خویش برتر» خوانده می‌شود، ظاهر شده و می‌گوید؛ «من واقعی هستم.»

شخصیت‌های شیزوئیدی قادرند به‌راحتی کالبد خود را ترک کنند و این کار را به‌گونه‌ای کاملاً عادی و منظم انجام می‌دهند. ظاهر جسمی این افراد، گوئی تلفیقی است از قطعات و اعضاء مختلف که به‌خوبی با یکدیگر جفت و جور نشده‌اند. این افراد معمولاً بلند قد و لاغر اندام هستند، ولی در برخی از موارد ممکن است بسیار سنگین وزن باشند. تنش موجود در بدن در آرایشی حلقوی در دور بدن قرار می‌گیردو مفاصل غالباً ضعیف و بدن معمولاً ناموزون است. دستها و پاهای چنین فردی معمولاً سرد است. وی بیش از حد فعال است و قادر نیست در یک مکان آرام گیردو انسداد انرژی عمده‌ای در ناحیهٔ گردن، نزدیک به ریشهٔ جمجمه وجود دارد که معمولاً رنگ آن آبی متمایل به خاکستری تیره است و موجب می‌گردد که انرژی از ناحیهٔ ریشهٔ جمجمه به بیرون تراوش کند. بسیاری از اوقات انحرافی در نخاع وجود دارد که معلول عادت گریز از واقعیات مادی است، یعنی همان روندی که طی آن بخشی أز وجود فرد، از جسم او خارج می‌گردد. مچ دستها و پاها و نیز ساق پاها ضعیف و لاغر است و اتصال وی با زمین به‌خوبی برقرار نیست. شاید او حتی بدون اینکه تنیس بازی کند، همچون یک تنیس‌باز دارای کتفی بزرگتر از دیگری باشد. بسیاری از اوقات سر او به‌یک سو خم می‌شود و گوئی بخشی از وجود وی در جای دیگری حضور دارد. نگاه خیره در چشمان او قابل تشخیص است. البته این حضور درجائی دیگر امری واقعی است. گاهی ممکن است چنین فردی را به شوخی نی‌قلیان خطاب کنند. بسیاری از این افراد، عمل استمناء را در دوران نوجوانی آغاز

جدول شمارهٔ ۳ـ۱۳: خصایص اصلی هریک از ساختارهای شخصیتی

	شیزوئیدی	کلامی	روان‌پریش	مازوخیستی	انعطاف‌ناپذیر
محرک	مسائل عقلانی و هوشمندانه	رفتار مادرانه	اطاعت و تسلیم	آزار و اذیت	رقابت
عکس‌العمل متقابل	عقب‌نشینی و پس کشیدن	انفعال و وابستگی	اعمال سلطه	احساس گناه، شرمندگی و خودداری	عقب‌نشینی به وضعیت خودداری
روش سخن گفتن	مفاهیم مطلق	پرسشی	امر و نهی، سلطه‌جوئی؛ «تو باید ...»	سلطه‌جوئی غیرمستقیم (اصطلاحات مؤدبانه)	فریب‌کاری
بن‌بست دوجانبه	«زیستن یعنی مردن.»	«اگر درخواست کنم، عشقی درکار نخواهدبود و اگر درخواست نکنم، دریافت نمی‌کنم.»	«اگر حق با من نباشد، ترجیح می‌دهم بمیرم.»	«اگر خشمگین شوم به حقارت تن درمی‌دهم،اگر خشمگین نشوم نیز همین‌طور.»	«هر دو راه اشتباه است.»
شعار ظاهری	«پیش از اینکه به‌من اعتراض کنی، من به تو اعتراض می‌کنم.»	«به تو نیاز ندارم و هیچ چیز طلب نمی‌کنم.»	«حق با من است. تو اشتباه می‌کنی.»	«پیش از اینکه دیگری مرا بکشد یا آزار دهد، خود این کار را خواهم‌کرد.»	«بله، ولی ...»
شعار خویش تحتانی	«تو هم وجود نداری.»	«از من مراقبت کن.»	«تو را تحت سلطه می‌گیرم.»	«به تو کینه می‌ورزم و تو را تحریک می‌کنم.»	«تو را هرگز دوست نخواهم داشت.»
شعار خویش برتر	«من وجود دارم.»	«من راضی و موفق هستم.»	«تسلیم می‌شوم.»	«آزادم.»	«تعهد می‌سپارم.»، «عشق می‌ورزم.»

می‌نمایند، زیرا کشف کرده‌اند که یکی از راههای برقراری اتصال با نیروی حیات، توسل به نیروی جنسی است. این عمل، به آنها احساس زنده بودن می‌دهد؛ احساسی که به علت تماس نداشتن با اطرافیان، از آن محروم هستند.

آنچه که فرد شیزوئیدی با استفاده از سپر دفاعی یادشده، از آن اجتناب کرده‌است وحشتی درونی از نابودی است. مسلماً او در دوران نوزادی قادر به مقابله با این مشکل نبوده‌است، زیرا کاملاً به افرادی که از آنها وحشت داشت احساس وابستگی می‌کرد. اینها کسانی بودند که او در هنگام تولد بیشترین نیاز را بدانها داشت ولی از جانب آنان مطرود شده‌بود. چنین فردی در دوران نوزادی حداقل مورد خصومت یکی از والدین واقع شده‌است و والدین افرادی بودند که او برای بقاء به آنان وابسته بود. این تجربه ریشهٔ وحشت او در زندگی است.

هنگامی‌که شخصیت شیزوئیدی به‌عنوان فردی بالغ درک کند که این وحشت اینک بیش از هرچیز به جنون درونی او مربوط است، خواهدتوانست برای رهائی از وحشت درونی از نابودی راهی بیابد. این جنون ناشی از آنست که او کماکان جهان را جایگاهی بسیار سرد و متخاصم می‌بیند که در آن هرکس که درپی نجات باشد در انزوا قرار می‌گیرد و این انزوا به او تحمیل می‌گردد. بخشی از شخصیت او اعتقادی راسخ دارد که جهان مادی حقیقتاً جز این نیست. درپس این جنون، رنجی عظیم نهفته است. نیاز به عشق ورزی، ایجاد روابطی صمیمانه با اطرافیان، و دریافت انرژی از دیگران دلیل این رنج است و او این‌را به‌خوبی می‌داند، ولی بیشتر موارد از برقراری چنین روابطی در زندگی خود عاجز بوده‌است.

وحشت او از این است که خشم درونی‌اش موجب انفجار حوزهٔ انرژی و در نتیجه اضمحلال او در کیهان هستی گردد. کلید حل مشکل او این است که بدون خروجی تدافعی از کالبد خود، به‌تدریج باخشم درونی‌اش روبرو گردد. چنانچه او بتواند در زمین مستقر شده و اجازه دهد این وحشت و خشم آزاد شود، خواهدتوانست رنج درونی را تسکین بخشیده و دغدغهٔ برقراری ارتباط با دیگران را به فراموشی سپارد و در درون خود جائی برای ورود عشق باز کند. عشق به خویشتن مستلزم ممارست

فراوانی است. همهٔ ما صرف‌نظر از نوع ساختار شخصیتی‌مان به این عشق نیازمندیم. این کیفیت درونی هنگامی به‌وجود می‌آید که در زندگی به‌خود خیانت نکنیم و در تطابق با واقعیت درونی خویش زندگی کنیم؛ این واقعیت هرچه باشد تفاوتی ندارد. همان‌طورکه گفته‌شد، کافی است که به‌خود خیانت نکنیم. این عشق را می‌توان با انجام دادن تمرینات سادهٔ بخش آخر، تمرین کرد.

حوزهٔ انرژی شخصیت شیزوئیدی

ساختار شیزوئیدی را می‌توان از روی گسستگی‌های موجود در حوزهٔ انرژی و ناموزونی آن تشخیص داد. انرژی اصلی این شخصیت در بطن وجود او راکد گشته و معمولاً تا هنگامی‌که برای شفا اقدامی صورت نگیرد، درهمان منطقه به‌صورت منجمد باقی می‌ماند. شکل ۴ ـ ۱۳ مرز باریک و شکنندهٔ کالبد اتری این شخصیت را نشان می‌دهد. همچنین نشت انرژی در ناحیهٔ مفاصل در این تصویر مشهود است. معمولاً رنگ کالبد اتری این شخصیت آبی بسیار رقیق است. لایهٔ بعدی وکالبدهای ذهنی، گاهی به‌صورت متراکم و منجمد وگاهی در حرکتی بی‌هدف سرگردانند و انرژی بخشهای پسین و پیشین یا چپ و راست در این کالبدها متوازن و یکنواخت نیست. این میدان انرژی معمولاً در یک سمت بدن و پشت سر درخشان‌تر و قوی‌تر است. کالبدهای معنوی شخصیت شیزوئیدی معمولاً قوی و درخشان هستند و رنگهای شفاف بسیاری در ششمین لایهٔ حوزه یا کالبد آسمانی به‌چشم می‌خورد. قالب تخم‌مرغی یا لایهٔ کلیشه‌ای کِتِری، معمولاً منسجم نیست و دارای پراکندگی می‌باشد. بخش تحتانی لایهٔ تخم‌مرغی باریک‌تر از حد معمول است و این نشانهٔ وجود ضعف در آن ناحیه است.

در شخصیت شیزوئیدی‌ای که کار درمان را آغاز نکرده‌است، عدم توازن هاله که ابتدا در سه کالبد تحتانی به‌وجود می‌آید، به چاکراها گسترش یافته، باعث گردش بسیاری از آنها در جهت منفی می‌گردد. گردش در جهت منفی بدین معنی است که چاکراها بیشتر به عمل دفع انرژی کمک می‌کنند تا جذب آن. چاکراهای نامنظم با

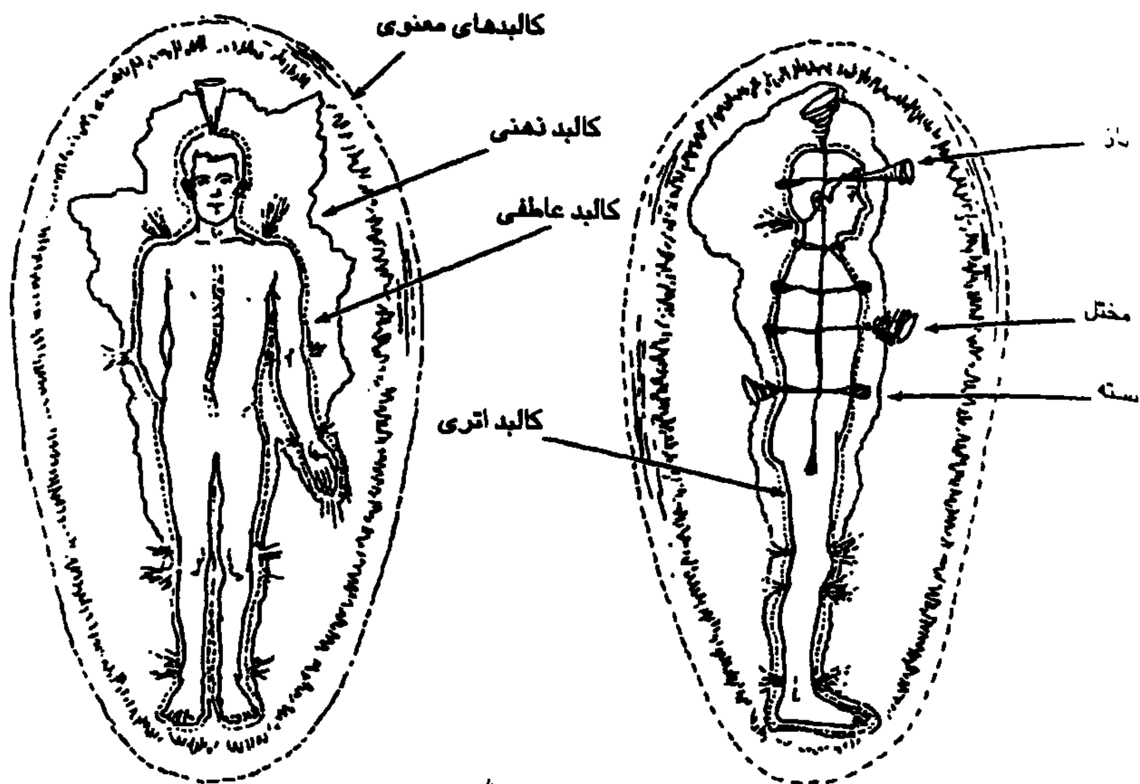
کیفیات مختل‌شدهٔ شخصیتی ارتباط دارند. چاکراهائی که در جهت مثبت حرکت می‌کنند، (باز هستند) معمولاً قرینه نیستند. بدین معنی که اگرچه باز هستند، اما فاقد توازن می‌باشند. در این وضعیت انرژی جاری از یک بخش چاکرا بیش از سایر بخشها است. این عدم تعادل معمولاً بین دو بخش قرینهٔ چاکرا به‌چشم می‌خورد، یعنی ممکن است جریان انرژی در سمت راست چاکرا بیش از سمت چپ آن باشد. بدین ترتیب فرد در رابطه با خصایص مربوط به آن چاکرای به‌خصوص، تمایل بیشتری به فعالیت و حتی تهاجم دارد. این عدم قرینگی در فصل ۱۰ تحت عنوان تمایز فعال ـ منفعل مورد بررسی قرار گرفته‌است. حرکت مورب یا بیضوی آونگ مشخص‌کنندهٔ چاکرای غیرقرینه است. این وضعیت از دیدگاه فرد روشن‌بین همانند شکل ۴ـ۱۳ دیده‌می‌شود.

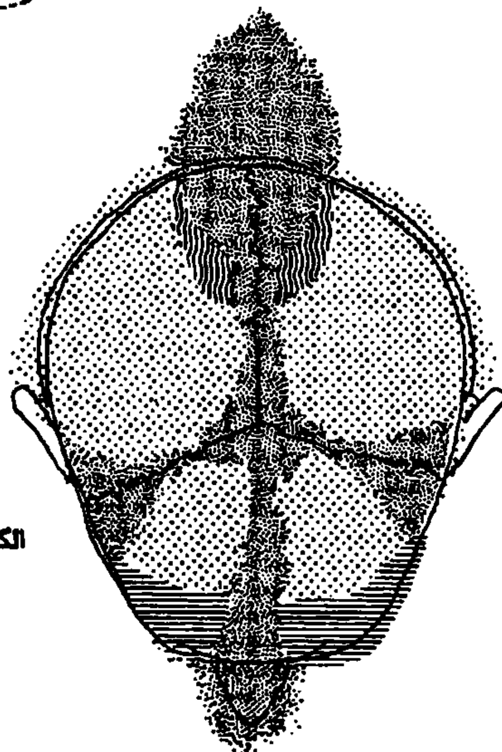
چاکراهایی که معمولاً باز هستند شامل بخش پسین چاکرای جنسی یا دوم، شبکهٔ خورشیدی یا سوم، پیشانی یا ششم، و تاج یا هفتم هستند. چاکراهای ششم و هفتم با معنویت ذهنی و غیرمادی ارتباط دارند، یعنی کیفیاتی که فرد معمولاً در زندگی خود به آنها تمایل بیشتری دارد. مرکز ارادهٔ چاکرای دوم نیز مورد استفادهٔ شخصیت شیزوئیدی قرار می‌گیرد. این حالات در چاکراها متغیرند و درطی روند تحولات فردی تغییر می‌کنند. حضور فزایندهٔ فرد در عالم سه‌بعدی و جهان مادی موجب بازشدن چاکراهای بیشتری می‌گردد. بسیاری از اوقات در ابتدای روند درمان، بخش پسین چاکرای جنسی بسته‌است.

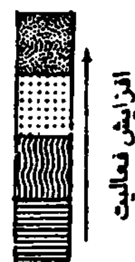
در قسمت پائین شکل ۴ـ۱۳ درجات نسبی فعالیت انرژی در ناحیهٔ مغز نشان داده شده‌است. شفاف‌ترین و فعال‌ترین بخش ناحیهٔ پس‌سری[1] است. کمترین فعالیت در ناحیهٔ پیشین به‌چشم می‌خورد. در درجهٔ دوم فعالترین چاکرا، چشم‌سوم و ناحیهٔ شکمچهٔ[2] مغز است. این دو منطقه به‌وسیلهٔ پلی از جنس نور به‌یکدیگر متصل هستند. سپس نوبت به دو نیمهٔ جانبی مغز می‌رسد که به زبان مربوط هستند.

1- Occipital

2- Ventrical







شکل ۴ـ۱۳ : هاله شخصیت شیزوئیدی (نماهای تشخیصی)

ظاهراً مناطق وسیعی از مغز دارای فعالیت ضعیفی می‌باشد.

انرژی ضعیف ناحیهٔ پیشین را می‌توان از نگاه تهی و خیره به دوردست، که معمولاً در چشمان فرد شیزوئیدی به‌چشم می‌خورد، تشخیص داد. او معمولاً انرژی خود را از نخاع به جانب بالا و سپس به پشت‌سر در ناحیهٔ استخوان پس‌سری هدایت می‌کند و موجب تراکم انرژی در آن ناحیه می‌گردد. این شیوه‌ای است برای اجتناب از تماس با زمان و مکان حاضر در طبقهٔ مادی.

نخستین سپرهای دفاعی که مورد استفادهٔ فرد شیزوئیدی قرار می‌گیرند، عبارتند از: نوع خاردار یا جوجه‌تیغی، عقب‌نشینی، و کناره‌گیری که در فصل ۱۲ و شکل ۳ـ۱۲ تشریح شده‌اند. البته هر فردی با هر ساختار شخصیتی ممکن است در زمان‌های مختلف از سپرهای مختلفی بهره گیرد.

خویش برتر و رسالت شخصیت شیزوئیدی در زندگی

در روند رشد فردی همواره صادق بودن با خویش و پذیرفتن کوتاهی‌ها و نواقص و تلاش برای ایجاد تحول در این روند، اهمیت بسیاری دارد، اما تأکید بر صفات منفی و عیب‌جوئی بیش از حد از خویش، برای مدت طولانی، موجب عدم تندرستی می‌گردد. در توجه به این خصائل درونی که محتاج تحول هستند، فرد می‌بایست به کشف طبیعت خویش برتر، تقویت و پرورش و تبلور و تجلی آن بیاندیشد، تا بدین‌وسیله توجه خود را به‌طور یکسان به تمام این نیازها معطوف کرده‌باشد. گذشته از هرچیز، منظور ما از تحول همین است. آیا اینطور نیست؟

افرادی که در آرایش شخصیتی خود شیزوئیدی هستند یا برخی از خصوصیات این نوع شخصیت را در خود دارند، معمولاً به‌شدت خواهان معنویت هستند. آنها برای اهداف برجستهٔ خلقت اهمیت زیادی قائلند و بسیاری از اوقات در تکاپوی برقراری مصالحه بین ابعاد معنوی و حیات دنیوی اطرافیان خود می‌باشند. اینان افرادی بسیار خلاق و صاحب استعداد و ذهنی نوآور هستند. این وضعیت را می‌توان به عمارتی مجلل تشبیه کرد که دارای اتاق‌های بسیاری است. هریک از اتاق‌های این

عمارت با سبک، فرهنگ، یا مطابق دوره‌ای خاص، در نهایت سلیقه و زیبایی تزیین شده‌اند. از آنجاکه فرد شیزوئیدی در عوالم بسیاری سیر کرده‌است، و در هریک از این عوالم یکی از استعدادهای خود را در حدی وسیع آموخته و پرورش داده‌است، هر اتاق در نوع خود بی‌نظیر می‌باشد. مشکل اینجاست که بین این اتاقها دربی وجود ندارد و رفتن از اتاقی به اتاق دیگر غیرممکن است. فرد باید از پنجره معلق شده، از نردبانی پائین آید و با نردبانی دیگر به اتاق بعدی وارد گردد. این کار موجب سلب آسایش می‌شود. بهتر این است که او وجود خویش را منسجم کرده، بین این اتاقهای زیبا دربهایی بسازد تا بدین وسیله به‌سهولت به تمام بخشهای وجودی‌اش دسترسی داشته‌باشد.

در نگاهی کلی می‌توان گفت که تکلیف شخصیت شیزوئیدی روبرو شدن با وحشت و خشم درونی است. این موانع توانایی او را در متجلی کردن خلاقیت بی‌نظیرش در عالم مادی تحت‌الشعاع قرار می‌دهند. در عمل، وحشت و خشم او وجوه مختلف شخصیتی او را از هم جدا می‌کند، زیرا او از تلفیق همهٔ استعدادهای خلاقه خود و دست‌یابی به قدرت مهیب این اتفاق وحشت دارد. بخش دیگری از تکلیف او به متجلی کردن معنویت درونی‌اش در جهان مادی مربوط می‌گردد. او می‌تواند این کار را به‌واسطهٔ خلاقیت خود انجام دهد و ابعاد معنوی وجود خود را متجلی سازد. این خلاقیت می‌تواند در زمینه‌هائی چون نویسندگی، اختراع، امدادگری، و غیره مورد استفاده قرار گیرد. تکالیف نام‌برده جنبه‌ای بسیار فردی دارند و نمی‌توان آنها را به عموم بسط داد.

ساختار شخصیتی کلامی

هنگامی‌که روند طبیعی رشد در دوران طفولیت متوقف می‌گردد ساختار کلامی شکل می‌گیرد. دلیل این توقف در رشد مطرود یا متروک شدن فرد است. این شخصیت در دوران کودکی به دلیل مرگ، بیماری، یا کناره‌گیری مادر از وظائف مادری، طعم فقدان آغوش مادر را می‌چشد. هرچند مادر گاهی به کودک محبت کرد

اما مقدار این محبت کافی نبود. مادر بسیاری از اوقات علی‌رغم میل باطنی خود به کودک محبت می‌کرد یا بدین کار تظاهر می‌کرد. کودک با استقلال زودهنگام که بسیاری از اوقات با سخن گفتن یا راه‌رفتن زودرس همراه است، فقدان حضور یا محبت مادر را جبران کرد. او بدین ترتیب در مورد دریافت مایحتاج خود دچار سردرگمی می‌شود و از درخواست نیاز حقیقی خود واهمه دارد، زیرا در اعماق وجود خود اطمینان دارد که به خواست خود دست نخواهدیافت. نیاز عاطفی او به تحت مراقبت قرار گرفتن موجب وابستگی، میل به توسل به دیگران، پرخاشجوئی، و کاهش حس تهاجم در برابر اعتراضات دیگران می‌شود. او تلاش می‌کند تا این نقائص را با رفتاری استقلال جویانه جبران کند. اما در هنگام فشار، این آرایش ظاهری فرو می‌ریزد. سپس تمایل او به برآوره شدن خواسته‌هایش، به انفعالی کینه‌جویانه، و تهاجم او به خودپسندی می‌انجامد.

این شخصیت اساساً محروم و مطرود است و در درون احساس پوچی می‌کند و تمایلی به پذیرفتن مسئولیت ندارد. جسم او رشدنیافته و دارای ماهیچه‌های بلند، باریک و سست است و مدام به حالت ضعف می‌افتد. ظاهر افراد بالغ را ندارد. دلسرد و افسرده است و دارای نفسهایی بریده و کوتاه و چشمانی است که مکندهٔ انرژی هستند. دربعد روانی او به‌خاطر ترس از مطرود شدن از دامان دیگران می‌آویزد و قادر به تحمل تنهایی نیست و به‌طور اغراق‌آمیزی محتاج صمیمیت و حمایت دیگران است. وی برای جبران احساس خلاء مهیب درونی، به دریافتهای بیرونی متوسل می‌گردد و عواطف شدیدی را که به تمایلات و حالات تهاجمی او مربوط می‌شود، در خود سرکوب می‌کند. خشمی که در اثر طردشدن در او به‌وجود می‌آید، درونش اسیر می‌شود. قوای جنسی او برای نزدیک شدن به دیگران و ایجاد ارتباط با آنان به‌کار می‌رود.

شخصیت کلامی در زندگی خود ناکامی‌های بسیاری را تجربه کرده و برای دستیابی به آمال خویش به وفور مورد اعتراض قرار گرفته‌است. بنابراین به‌شدت ناخشنود شده و احساس می‌کند دستاوردهای او در زندگی کافی نیست. از آنجا که او

تلاش می‌کند تا اشتیاقی درونی را فرو نشاند، هرگز ارضاء نمی‌گردد و به‌وسیلهٔ جایگزینی خواسته‌های حقیقی خود با چیزهای دیگر، درواقع تمایلات درونی خویش را انکار می‌کند. در بعد شخصیتی خواستهٔ او دریافت انرژی و موفقیت است. در برخورد با دیگران به‌واسطهٔ درخواستی غیرمستقیم، حس قیمومیت را در آنان برمی‌انگیزد. اما این او را راضی نمی‌کند، زیرا فردی بالغ است، نه کودک.

شکایت معمول او در آغاز درمان، بی‌ارادگی و خستگی است. آنچه در روند شفا مطرح است، یافتن منبع تغذیه‌ای در زندگی او می‌باشد. او معتقد است که برای برآورده شدن نیازهایش باید خطر مطرودشدن و تظاهر از جانب دیگران را بپذیرد. پس در اینجا اراده‌ای منفی در کار است؛ «تو را وادار می‌کنم که هر چه می‌خواهم در اختیارم گذاری.» یا «به هیچ چیزی نیاز ندارم.» این امر به‌نوبهٔ خود محدودیتی دو جانبه را به‌وجود می‌آورد؛ «اگر چیزی را با درخواست دریافت‌کنم، عشقی در کار نخواهدبود و اگر درخواست نکنم، آن‌را به‌دست نخواهم آورد.» در روند درمان، برای حل این مشکل او ناچار است نیازهای خود را شناسائی کند و بر آنها تسلط یابد و این را بیاموزد که برای بر آورده‌شدن نیازهایش چگونه زندگی کند. این به‌معنی زیستن با اتکاء به نفس است.

در هنگام شفا، نخستین لایهٔ شخصیتی که با آن مواجه می‌شویم، نقابی است که می‌گوید، «به هیچ کس احتیاج ندارم.» یا «از هیچ کس چیزی نمی‌خواهم.» پس از کاوش بیشتر در بطن شخصیت، خویش حقیر می‌گوید، «از من مراقبت کن.» سپس، با آغاز مرحلهٔ پاکسازی خویش برتر سر برآورده، می‌گوید، «من راضی و خوشنودم.»

حوزهٔ انرژی شخصیت کلامی

ساختار کلامی (شکل ۵ ـ ۱۳) به داشتن هاله‌ای تهی، آرام، و ساکن تمایل دارد. قسمت عمدهٔ انرژی او در ناحیهٔ سر قرار دارد. غشاء بیرونی کالبد اتری که دارای رنگ آبی روشن است، با پوست بدن او فاصلهٔ اندکی دارد. کالبد عاطفی نیز به‌سمت داخل پس‌روی کرده و حاوی رنگ زیادی نیست. این کالبد در نگاهی کلی تهی است. کالبد

ذهنی درخشان و معمولاً زرد است. لایه‌های برتر هاله شفافیت زیادی ندارند. غشاء بیرونی کالبد تخم‌مرغی یا کالبد هفتم، قوس کاملی ندارد، زیاد درخشان نیست، نوری طلائی دارد که بیشتر به نقره‌ای متمایل است، و در حوالی پاها تهی است.

بیشتر چاکراها احتمالاً بسته یا از انرژی تخلیه شده‌اند. ممکن است چاکرای تاج و پیشانی باز باشند که دلیل این امر شفافیت ذهنی و معنوی این شخصیت است. چنانچه او برای دستیابی به رشد فردی تلاشی به‌عمل آورده‌باشد، امکان دارد بخش پیشین چاکرای جنسی نیز باز شود. بدین ترتیب او به مسائل جنسی علاقه‌مند بوده و گروهی از این عواطف را به خود جذب می‌کند.

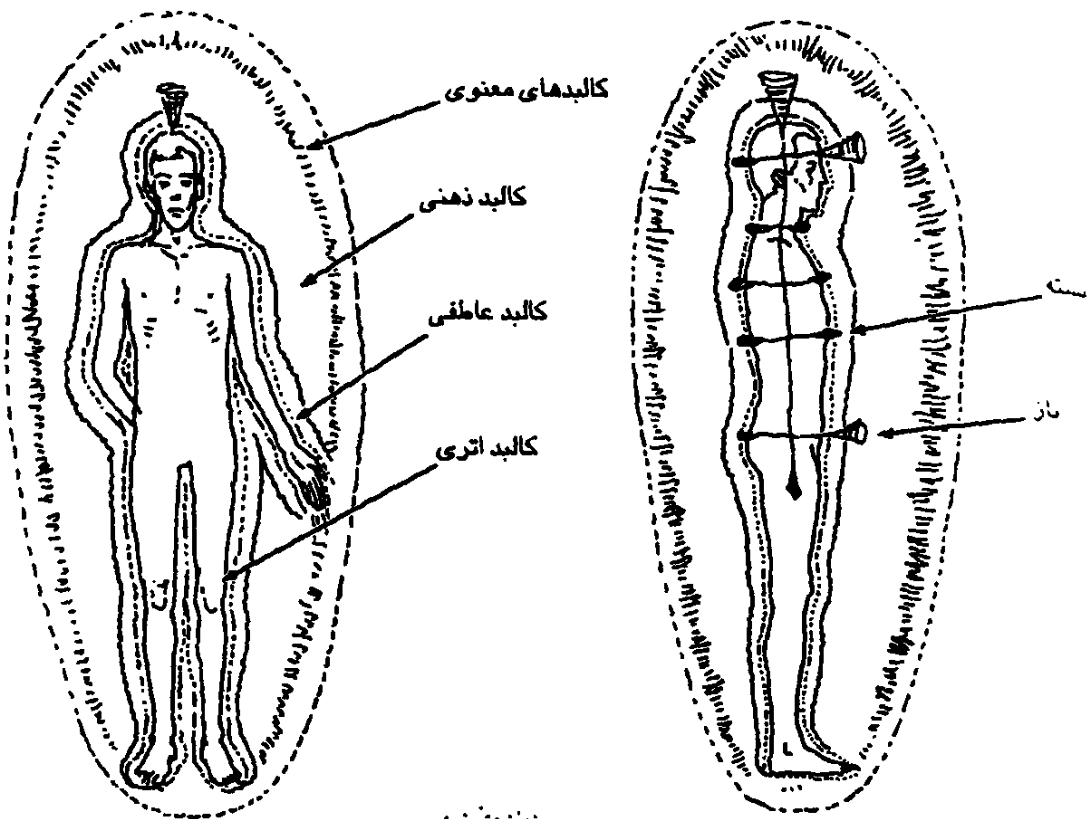
شمای درجات فعالیت انرژی در سر این شخصیت در قسمت پائین شکل ۵ـ۱۳ مشاهده می‌شود. همان‌طور که در شکل می‌بینیم، قسمت اعظم انرژی در بخش پیشین و نیم‌کره‌های جانبی مغز قرار دارد و کمترین میزان انرژی در بخش پسین سر دیده‌می‌شود. بنابراین تمرکز اصلی این ساختار شخصیتی در حیطهٔ کلامی و عقلانی رخ می‌نماید، نه فعالیت‌های جسمی.

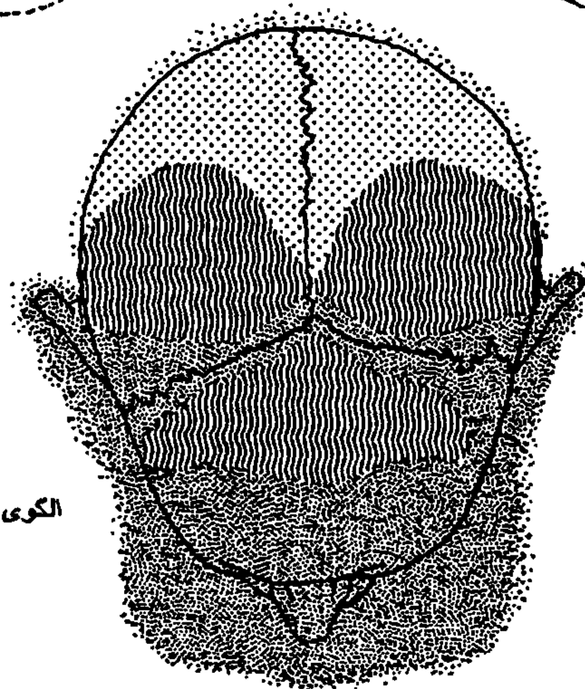
نخستین سپر دفاعی که مورد استعمال شخصیت کلامی قرار می‌گیرد، از نوع انکار لفظی، مکش لفظی، و با تیرهای لفظی همراه است که این تیرها بیشتر برای جلب توجه به‌کار می‌روند تا ایجاد خشم در مخاطب. این روش استعمال تیرهای لفظی با شیوهٔ شحصیت مازوخیستی مغایرت دارد. (این شیوه در فصل ۱۲ تشریح شد.)

رسالت و خویش برتر ساختار کلامی

این شخصیت باید به خلقت اعتماد کرده، روند توسل به هرچیز را معکوس کند. آنچه که او بدان نیازمند است، بخشایش و ایثار است. به‌جای ظاهرشدن در نقش قربانی، او باید نیازهای حقیقی خویش را شناسایی کند.

او باید با وحشت تنهایی مواجه گردد، در عمق خلاء درونی خویش غوطه‌ور شود و وحدت آن را با هستی تجربه کند. هنگامی‌که او نیازهای خود را تحت کنترل





شکل ۵-۱۲ : هاله شخصیت کلامی (نماهای تشخیصی)

درآورده و اتکاءبه‌نفس خویش را بازیابد، می‌تواند ادعا کند که آنچه را می‌خواهد در تصاحب دارد. سپس می‌تواند انرژی نهفته در درون خود را جاری سازد.

منظر درونی شخصیت کلامی، همچون سازی خوش‌آوا است. او باید این ساز را به‌درستی کوک کند و قطعهٔ خود را اجرا نماید. هنگامی‌که او نوای منحصر به‌فرد خویش را در سمفونی هستی بنوازد، به‌رضایت دست می‌یابد.

با رها شدن خویش برتر، او می‌تواند از قوای عقلانی خود به‌خوبی بهره‌برداری کند و این استعداد را در کارهای خلاقهٔ هنری و علمی به‌کار اندازد. او تعلیم‌دهندهٔ علوم طبیعی خواهدبود،زیرا بسیاری از محتویات طبیعت از نظر او جالب هستند. او همواره قادر است دانسته‌های خود را با عشقی که مستقیماً از قلبش سرچشمه می‌گیرد، پیوند دهد.

شخصیت کاذب یا روان‌پریش[1]

شخصیت کاذب یا روان‌پریش در اوان کودکی، توسط یکی از والدین (معمولاً از جنس مخالف) تلویحاً فریفته شده‌است. والد چیزی را از کودک دریغ کرده و طفل در مثلث والدین ـ کودک، دریافته که والد هم‌جنس از او حمایت نمی‌کند، بنابراین به والد جنس مخالف روی آورده‌است. او آنچه را که می‌خواست به‌دست نیاورد و احساس کرد به او خیانت شده‌است. بنابراین با تحت نفوذ درآوردن همان والد این احساس را جبران کرد.

پاسخ کودک به شرایط موجود، اقدام به تسلط بر دیگران به‌هر وسیلهٔ ممکن بود. برای این کار او می‌بایست برتری خویش را حفظ می‌کرد و در صورت لزوم دروغ می‌گفت. او خواهان حمایت و تشویق است، اما در برخورد با دیگران با عباراتی مانند، «تو باید ...» نفوذ مستقیم خود را اعمال می‌کند تا بدین‌وسیله آنان را به تسلیم وادارد. این شیوه به دریافت حمایت از جانب دیگران منتهی نمی‌شود.

۱ـ *Psychopath*: فردی که از لحاظ عاطفی تا حدودی بی‌ثبات است، اما علائم اختلال ذهنی در او مشاهده نمی‌گردد.م.

تمایلی مهیب برای اعمال قدرت منفی در این شخصیت بارز است. او نیازمند نفوذ بر دیگران است و برای اعمال این سلطه‌گری دو راه در پیش روی دارد؛ تهدید و اعمال زور، یا خرابکاری و هتک حرمت پنهانی دیگران. او بسیاری از اوقات با روشی خصمانه و همراه با مقادیر متنابهی خیال‌بافی از قوای جنسی خود استفاده می‌کند و تمام تلاش و انرژی او مصروف تصویر مطلوب ذهنی او از خویش می‌گردد. احساس نیرومند برتری‌جوئی و تحقیر دیگران، پرده‌ای است که عقدهٔ حقارت عمیق او را می‌پوشاند.

در جلسهٔ درمان نخستین شکایت او حاکی از احساس شکست است. او خواهان پیروزی است. اما برای او تحت حمایت قرارگرفتن به‌معنی تسلیم، و در نتیجه شکست است. بنابراین وجه منفی ارادهٔ او این‌گونه تجلی می‌یابد، «ارادهٔ من پیروز خواهدشد.» این طرز تفکر محدودیتی دوجانبه پدید می‌آورد؛ «اگر حق به‌جانب من نباشد، ترجیح می‌دهم بمیرم.» اعتماد شفاگر او است.

در روند درمان نخستین لایهٔ شخصیتی نقابی است که می‌گوید، «حق با من است. تو اشتباه می‌کنی.» سپس با کاوش عمیق‌تر خویش حقیر می‌گوید، «بر تو تسلط می‌یابم.» با آغاز روند بهبودی، خویش برتر رهاشده و می‌گوید، «تسلیم می‌شوم.»

نیمهٔ فوقانی بدن او ظاهری برافروخته دارد و جریان انرژی بین دو نیمهٔ فوقانی و تحتانی متوقف است. انرژی در ناحیهٔ لگن کمتر از حد طبیعی، سرد و متراکم است. تنش شدیدی در ناحیه شانه‌ها، ریشهٔ جمجمه و چشمها وجود دارد. پاها ضعیف بوده، با زمین ارتباط ندارند.[1]

او در مقابل وحشت از شکست مقاومت می‌کند وبین دو جنبهٔ وابستگی به دیگران و نیاز به تسلط بر آنان سرگردان است. وحشت او از این است که تحت سلطه یا مورد بهره‌برداری دیگران قرار گیرد و بدین طریق قربانی شود. این از دیدگاه او حقارت محض است. قوای جنسی او در بازی قدرت به‌کار گرفته می‌شود و در این

۱- منظور از عدم ارتباط پاها با زمین، وصل نبودن سیکل انرژی حوزهٔ انرژی به زمین است. م.

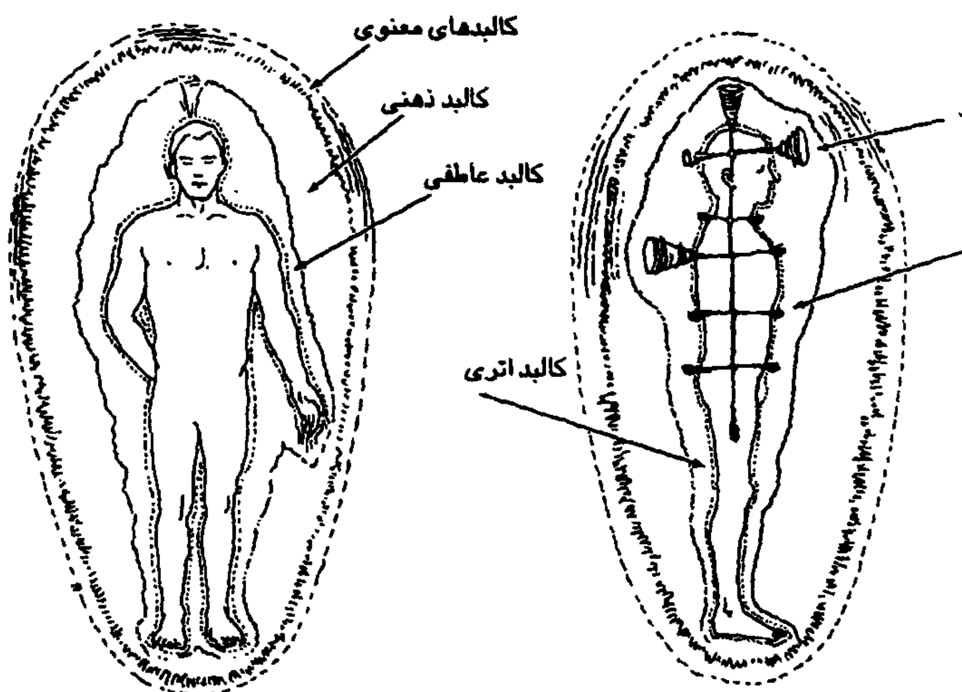
پیروزی کسب لذت در درجهٔ دوم اهمیت قرار دارد. وی با محتاج کردن دیگران به‌خود، تلاش می‌کند تا نیاز خویش را مخفی کند.

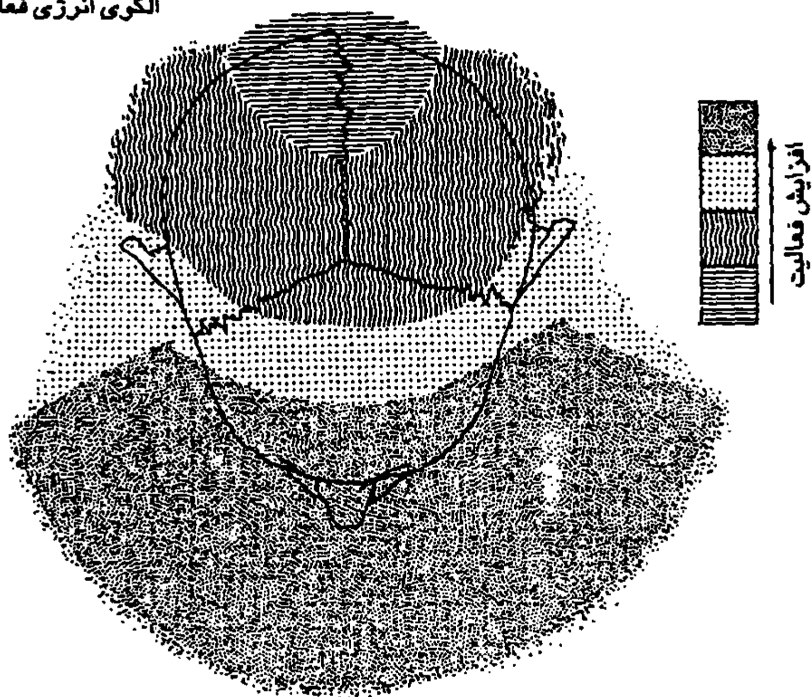
حوزهٔ انرژی شخصیت روان‌پریش

قسمت اعظم انرژی او در بخش فوقانی بدن قرار گرفته‌است. این انرژی ابتدا بیش از حد فعال است و سپس تنزل می‌یابد. حوزهٔ انرژی شخصیت کاذب (شکل ۶ـ۱۳)در بخش تحتانی تهی و در تمام سطوح هاله در بخش فوقانی دارای انرژی است و بدین‌ترتیب شکل تخم‌مرغی آن دچار اختلال شده‌است. کالبد اتری در ناحیهٔ پاها رقیق می‌شود و معمولاً دارای رنگ آبی تیره است که نسبت به شخصیت شیزوئیدی یا کلامی طیف برتری دارد. کالبد عاطفی نیز در بخش تحتانی پُرتر است. کالبد ذهنی در قسمت جلوی بدن برآمدگی بیشتری دارد، درحالی‌که کالبد عاطفی در ناحیهٔ میانی دو استخوان کتف متورم است و چاکرای مربوطه که مرکز اراده است، به‌شدت رشد یافته‌است. لایه‌های فوقانی هاله نیز در قسمت بالای بدن قوی‌تر و شفاف‌ترند.

تغییر شکل چاکراها در این شخصیت معمولاً به‌صورت مراکز باز اراده در ناحیهٔ شانه‌ها و ریشهٔ گردن و بزرگی بارز مرکز اراده بین استخوان‌های کتف که به دلیل استعمال بیش از حد به‌وجود آمده، دیده‌می‌شود. کانون انرژی مناطق پیشانی و تاج باز هستند و سایر چاکراها، به‌خصوص مراکز مربوط به عواطف بسته‌اند. بخش پسین چاکرای جنسی باز است. بنابراین او در درجهٔ اول از انرژی ذهنی و ارادهٔ خود استفاده می‌کند.

الگوی فعالیت انرژی در مغز قدرتمند است و انرژی موجود در بخش‌های پیشین دارای درخشش است. این فعالیت در جهت پس سر به‌تدریج کاهش می‌یابد و در ناحیهٔ پسین بسیار ساکن و معمولاً تا حدودی کدر است. این الگو نشان می‌دهد که او به فعالیت‌های ذهنی بیش از فعالیت‌های جسمی علاقه دارد، درحالی‌که باید راهی برای فعال کردن ارادهٔ خود بیابد. در نتیجهٔ فعالیت شدید لُب‌های پیشین مغز، این





شکل ۶ـ۱۲ : هاله شخصیت روان پریش (نماهای تشخیصی)

فرد قوسهائی از انرژی را به‌سوی سر دیگران می‌فرستد و آنان را با روش «چنگک ذهنی» تحت تسلط قرار می‌دهد. سپر دفاعی انکار لفظی تا حدودی در این فرد قابل تشخیص است. مانند مورد سپر دفاعی هیستریک، او قادر است همچون آتشفشانی از شدت خشم منفجر شود، ولی انرژی متعادل و کنترل شدهٔ او به آشفتگی معمول این نوع سپر دفاعی اجازهٔ ظهور نمی‌دهد.

رسالت و خویش برتر شخصیت روان‌پریش

شخصیت روان‌پریش باید به موجودیت درونی و عواطف جنسی خود تسلیم گردد تا بدین‌وسیله با تخلیه تدریجی نیمهٔ فوقانی حوزه انرژی خود و به‌تبع آن وانهادن تمایل به تسلط بر دیگران، تسلیم حقیقی را تجربه کند. او با این عمل قادر می‌گردد به اشتیاق عمیق خود برای حضور در واقعیت اجازهٔ ظهور دهد و با دوستان خود ارتباط برقرار کرده، احساس انسان بوده کند.

دورنمای باطنی شخصیت روان‌پریش سرشار از خیالات و ماجراهای افتخارآمیز است. در این جهان درونی، همواره فردی که دارای حقانیت و صداقت است پیروز می‌گردد. ارزشهای شرافتمندانه که به‌واسطهٔ دلیری و شهامت پاسداری می‌شوند، محور اصلی این جهان محسوب می‌گردند. او برای انتقال و نشر این ارزشها در جهان مادی اشتیاقی راستین دارد و زمانی خواهد رسید که در این امر توفیق یابد.

با رهاشدن انرژی‌های خویش برتر، او به انسانی صادق، شریف و پاسدار راستی بدل خواهدشد. هوش سرشار او می‌تواند با یاری دیگران در امر یافتن حقیقت وجودی خویش، درخدمت مشکلات دیگران و اختلاف‌ها قرار گیرد. او با صداقت خود قادر است، صداقت باطنی را در دیگران بیدار کند. وی در مدیریت طرح‌های پیچیده و بزرگ بسیار متبحر است و قلبی سرشار از عشق در سینه دارد.

ساختار شخصیتی مازوخیستی

عشقی که در دوران طفولیت به این شخصیت اعطا شده، عشقی شرطی بوده

است. مادر وی فردی مسلط و فداکار بود که حتی خوردن و قضای حاجت او را تحت تسلط داشته‌است. کودک آموخته بود که همیشه در ازاء اظهار وجود، یا اعلان آزادی خود احساس گناه کند. همهٔ کوشش‌های او برای مقاومت در برابر فشار مهیبی که بر او وارد می‌آمد خنثی و سرکوب شده‌بود. او اکنون احساس در دام‌افتادگی، شکست، و تحقیر می‌نماید. پاسخ او به این شرایط، پناه بردن به عواطف و خلاقیت بود. در واقع او تلاش کرد تا همه‌چیز را به درون بریزد. این امر به‌نوبهٔ خود خشم و نفرتی درونی را به‌وجود آورد. او خواهان استقلال است، ولی در برخورد با دیگران با به‌کار بردن کلماتی مؤدبانه و قدری ناله و زاری، به‌طور غیرمستقیم تلاش می‌کند تا آنان را تحت نفوذ خود درآورد. نتیجهٔ این عمل تمسخر دیگران است. در نتیجهٔ مورد تمسخر قرار گرفتن، او فرصتی می‌یابد تا خشم خود را ابراز کند. در واقع او پیش از این مرحله نیز خشمگین بود، ولی در این شرایط حق ابراز آن را یافته‌است. این چرخه‌ای است که موجب وابستگی او به دیگران می‌شود.

در وجه منفی، او رنج می‌کشد، می‌نالد و گله می‌کند. ظاهراً فروتن است، ولی در واقع هرگز به‌چیزی تن در نمی‌دهد. عواطفی چون کینه، بدبینی، خصومت، برتری‌جوئی و ترس در درون او متراکم شده‌اند و این کیفیات به انفجار خشم‌آلود او منجر می‌گردند. ممکن است او ناتوان باشد و علاقهٔ شدیدی به مجلات ممنوعه نشان دهد. زنی که دارای چنین شخصیتی است، احتمالاً اشتیاقی به عمل آمیزش نداشته، آن را عملی کثیف می‌انگارد.

در جلسهٔ درمانی، او از تنش گله می‌کند و مایل است از این وضع رهایی یابد، اما به‌طور ناخودآگاه اعتقاد دارد که آزاد کردن و پذیرفتن محتوای درون، به تسلیم‌شدن و حقارت می‌انجامد. بدین ترتیب، این نیت ناخودآگاه منفی در درون محبوس می‌گردد و «عشق به منفی‌بافی» را به‌وجود می‌آورد. مشکل دوجانبه‌ای که در اینجا وجود دارد چنین است، «خشمگین شدن یا نشدن، هردو به تحقیر شدن می‌انجامند.» برای حل این معضل، وی باید به موجودی مثبت مبدل شود، آزاد باشد، و ارتباطات معنوی خویش را برقرار سازد.

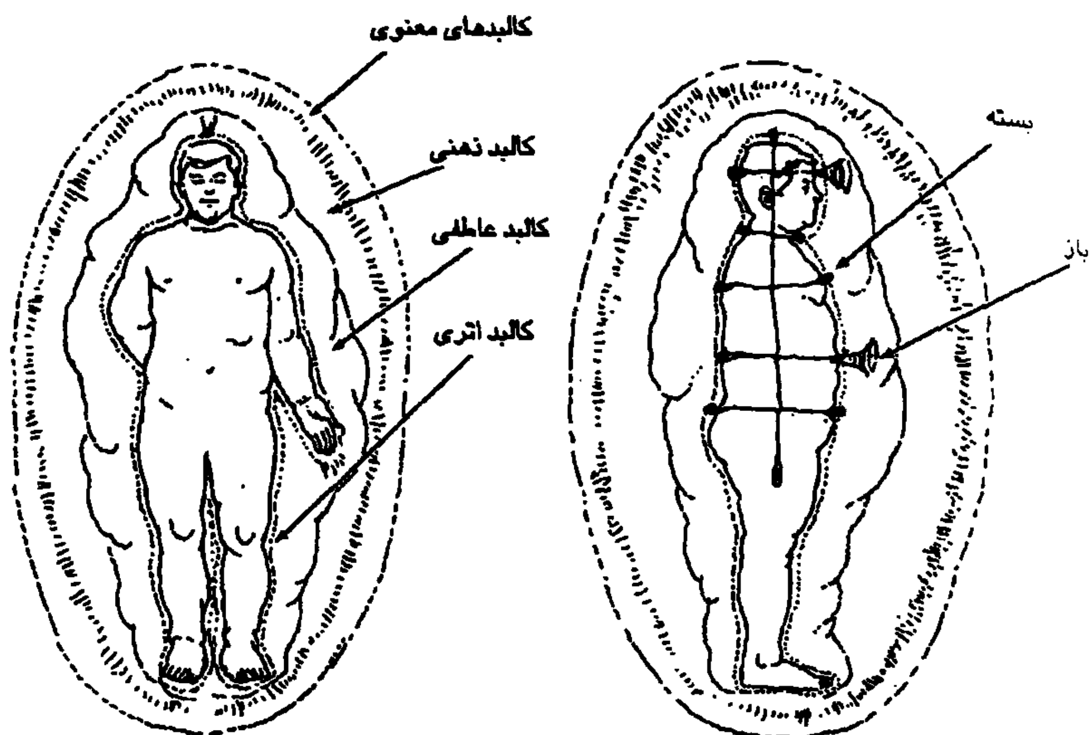
در روند درمانی، نخستین لایهٔ شخصیتی که با آن روبرو می‌شویم نقابی است که می‌گوید، «پیش از آنکه دیگری به من صدمه زند، خود این کار را می‌کنم.» با گذشت زمان و ادامهٔ درمان و کشف این دورنمای درونی، خویش تحتانی به حوزهٔ آگاهی وارد شده و می‌گوید، «به تو کینه می‌ورزم و تو را تحریک می‌کنم.» این روند در نهایت به بیداری خویش برتر منجر می‌شود که مشکلات را بدین طریق حل می‌کند، «من آزادم.»

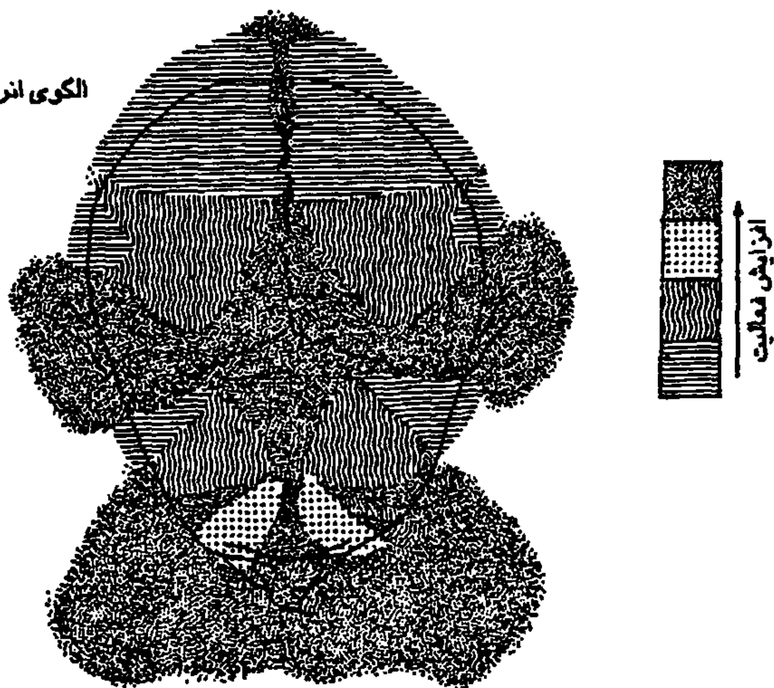
این شخصیت به لحاظ جسمی دارای عضلاتی بیش از حد رشدیافته، سنگین و متراکم است و در ناحیهٔ مچ و گردن دچار نارسایی است. او در گردن و لگن خود تنش زیادی دارد. کفل او سرد است. انرژی‌اش در ناحیهٔ گلو مسدود شده و سرش به‌سمت جلو برآمدگی دارد.

او از جهت روانی فردی است درخود فرورفته و اسیر در مردابی که مرتباً ناله سرمی‌دهد و شکوه می‌کند، عواطف را پس می‌زند و برانگیخته می‌گردد. چنانچه تحریکات دیگران مؤثر نباشد، بهانه‌ای برای انفجار می‌یابد. او خود نمی‌داند که دیگران را تحریک می‌کند و به خیال خود درحال جلب رضایت آنان است.

حوزهٔ انرژی شخصیت مازوخیستی

قسمت اعظم انرژی او در درون صرف می‌شود. با اینکه فعالیتی بیش ازحد دارد، اما از درون می‌جوشد. حوزهٔ انرژی شخصیت مازوخیستی (شکل ۷ ـ ۱۳) کاملاً متورم است. کالبد اتری متراکم، ضخیم و زمخت است و رنگ آن به‌جای آبی از طیف‌های خاکستری تشکیل شده‌است. کالبد عاطفی او مملو از انرژی، سرشار از رنگ و مانند کالبد اتری، تقریباً همیشه دچار اختلال است. کالبد ذهنی، حتی در بخش‌های تحتانی بدن بزرگ و درخشان است. بخش‌های عاطفی و عقلانی منسجم‌ترند. کالبد آسمانی او در سرتاسر بدن درخشان است و دارای رنگ‌های ارغوانی روشن، زرشکی، و آبی می‌باشد. غشاء تخم‌مرغی کاملاً متورم و دارای رنگ طلائی مات است. این کالبد در بخش پائینی دارای کمی اضافه وزن است؛ بدین‌معنی





شکل ۷ـ۱۳ : هاله شخصیت مازوخیستی (نماهای تشخیصی)

که شکل آن بیشتر بیضوی است تا تخم‌مرغی. لبهٔ بیرونی آن به‌شدت مشخص بوده و دارای کشیدگی و ضخامتی تقریباً بیش از حد است.

چاکراهایی که معمولاً پیش از آغاز درمان باز هستند عبارتند از: چاکرای پیشانی و مرکز خورشیدی، بخش پسین چاکرای جنسی احتمالاً نیمه‌باز است، بنابراین اعمال او از ابعاد ذهنی، عاطفی، و ارادی سرچشمه می‌گیرند. الگوی فعالیت انرژی در مغز نشان‌دهندهٔ فعالیت در نواحی پیشین، جانبی، و شکمچه می‌باشد. مقداری از این فعالیت در ناحیهٔ کوچکی در مرکز پس‌سر مشاهده می‌شود که نسبت به سایر مناطق دارای فعالیت کمتری است. سپر دفاعی مازوخیست‌ها معمولاً «شاخک حساس»، «درخود فرورفتن»، و «تیرهای لفظی» است.

رسالت و خویش برتر شخصیت مازوخیستی

او باید با توسل به تهاجم، خود را از حقارت برهاند و به‌گونه‌ای فعالانه و در تطابق با امیالش از هر راهی که خود تشخیص دهد ابراز وجود کند.

دورنمای این شخصیت را می‌توان به ملیله‌دوزی طلائی و نقره‌ای تشبیه کرد. نیروی خلاق او در قالب طرح‌های زیبای پیچیده‌ای که هریک از دیگری متمایز و نشانگر سلیقه‌ای منحصر به‌فرد است، جلوه می‌کند. وجه تمایز این طرح‌ها اهمیت زیادی دارد. هنگامی‌که او چنین خلاقیت توسعه‌یافته‌ای را متجلی می‌کند جهان به شگفت درمی‌آید.

انرژی خویش برتر او مالامال از احساس اهمیت برای دیگران است. او مصالحه‌گری ذاتی است. قلبی بزرگ دارد و دارای احساس حمایت و بخشایش بسیاری است. این احساس چه در حیطهٔ انرژی و چه در باب تفاهم با دیگران بارز است. وی دارای شفقتی عمیق و در عین‌حال ظرفیتی بالا در مزاح و شادمانی است. در بذله‌گویی و خوشدلی خلاق است و تمام این استعدادها را از خود بروز می‌دهد. او در آنچه اراده کند، برتری می‌یابد.

شخصیت انعطاف‌ناپذیر

این فرد در کودکی در معرض اعتراضات والد جنس مخالف بوده‌است. کودک این اعتراضات را به‌حساب خیانتی در عشق گذاشت زیرا از دیدگاه اطفال لذایذ و تمایلات جنسی و عشق باهم تفاوتی ندارند. برای جبران این کوتاهی، او عزم کرد تا تمام عواطف مربوطه از قبیل رنج، خشم، و احساسات را پس زده، بدین وسیله آنها را کنترل نماید. از دیدگاه این شخصیت، تسلیم عملی هراس‌انگیز است، زیرا مفهوم آن آزادسازی مجدد تمام این عواطف است. بنابراین او مستقیماً درپی رفع حاجات خود برنمی‌آید، بلکه برای رسیدن به تمایلاتش به تدبیر متوسل می‌شود. از نظر او غرور و عواطف مربوط به عشق در یک ردیف قرار دارند. بنابراین هنگامی‌که عشق از او دریغ شود، غرورش جریحه‌دار می‌گردد.

شخصیت سخت‌گیر یا انعطاف‌ناپذیر، از دیدگاه روانی عواطف و مشتقات آن را سرکوب می‌کند تا در نظر دیگران احمق جلوه نکند. او با داشتن مقدار زیادی جاه‌طلبی و تهاجم رقابت‌جویانه، به حضور در اجتماع تمایل دارد. شعار او این است، «من برترم و همه‌چیز را می‌دانم.» در درون او احساس وحشتی عمیق از خیانت وجود دارد و معتقد است باید به‌هر قیمتی از آسیب‌پذیری اجتناب نمود. او از جریحه‌دار شدن می‌ترسد.

وی با غرور سر خود را بالا می‌گیرد و پشت راست می‌کند. ظاهر خود را به‌شدت کنترل می‌کند و با بعد مادی هستی به‌شدت احساس قرابت می‌نماید. این حس شدید خودبینی بهانه‌ای به‌دست می‌دهد تا اختیار و کنترل خود را از دست ندهد. او از کیفیات غیر ارادی درونی که تحت تسلط نفس نیستند، می‌هراسد. خویش باطنی او به‌وسیلهٔ حصاری از عواطف درون‌ریز و برون‌ریز جدا می‌ماند. روابط جنسی خود را نه بر اساس عشق، بلکه براساس تحقیر بنا می‌کند.

او با پس زدن عواطف، صرفاً غرور بیشتری را خلق می‌کند. عواطف جنسی و عشق را از دیگران طلب می‌کند، اما در رویارویی با آنان، به‌طور ضمنی گریزگاهی می‌یابد تا از زیر بار تعهد شانه خالی کند. این روند نه به عشق، که به رقابت

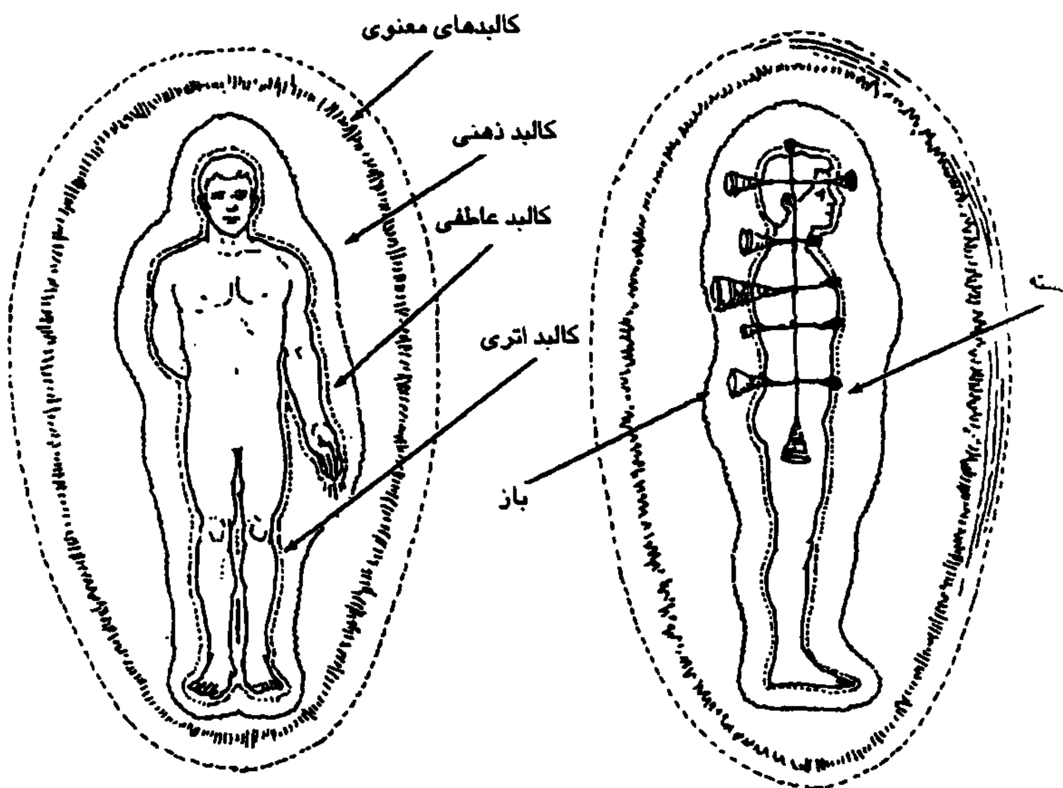
می‌انجامد. سپس با لطمه دیدن غرور، به رقابت بیشتری می‌پردازد. او در چرخه‌ای شیطانی اسیر است که خواسته‌های خود را در آن نمی‌یابد. شکایت او در جلسهٔ درمان (اگر اصولاً در جلسه حاضر شود)، شکوه از فقدان احساسات است. با اینکه مایل است تسلیم عواطف گردد، اما اعتقاد دارد عواطف جز جریحه‌دار کردن عملکردی ندارند. بدین ترتیب وجه منفی ارادهٔ او چنین است، «تسلیم نمی‌شوم». او روابط جنسی را به عشق ترجیح می‌دهد، ولی این نوع روابط نیز او را ارضاء نمی‌کنند. این روند به تضادی دوجانبه منجر می‌شود؛ «هردو گزینه اشتباه است.» تسلیم شدن صدمه می‌زند و پافشاری در غرور به عواطف میدان نمی‌دهد. در روند درمانی، برای حل این مشکل او باید چاکرای قلب و چاکرای دوم خود را با یکدیگر پیوند دهد.

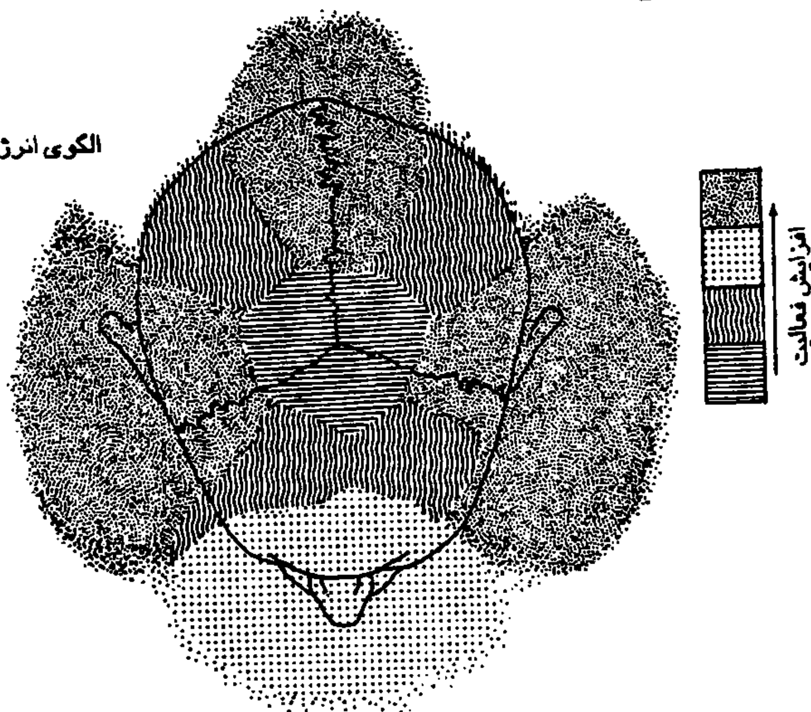
نقاب شخصی او چنین می‌گوید، «آری، ولی . . .» سپس خویش حقیر وارد حوزهٔ آگاهی شده و می‌گوید، «دیگر ترا دوست ندارم.» در اثر استمرار در تمرینات بدنی این احساس فرو می‌ریزد و خویش برتر با سردادن این شعار، وضعیت را بهبود می‌بخشد، «متعهد می‌شوم و عشق می‌ورزم.»

اینک جسم تعادل و تناسب می‌یابد و با دریافت انرژی وافر قوام می‌گیرد. در اینجا ممکن است دو نوع سپر دفاعی مشاهده شود. یکی «زره یکپارچه» که همچون صفحاتی فلزی در اطراف بدن قرار دارد، و دیگری «زره توری» که همچون لباسی از زنجیر بدن را دربر می‌گیرد. نوک استخوان لگن به‌سمت عقب متمایل است و سرد می‌باشد.

حوزهٔ انرژی شخصیت سخت‌گیر یا انعطاف‌ناپذیر

قسمت عمدهٔ انرژی در اطراف و دور از مرکز بدن است. او بیش از حد فعال است. شخصیت سخت‌گیر (شکل ۸ـ۱۳) را می‌توان به‌واسطهٔ تعادل و کمال تشخیص داد. این کیفیات در هاله به‌شکل حوزه‌ای از انرژی قدرتمند و درخشان که به‌طور یکنواخت در اکثر نقاط و نیز در درون بدن پراکنده شده‌است، قابل تشخیص می‌باشد. حوزهٔ اتری نیرومند، پهن، و یکنواخت است و دارای رنگ آبی متمایل به





شکل ۸ـ۱۲ : هاله شخصیت انعطاف ناپذیر (نماهای تشخیصی)

خاکستری بوده، نسبتاً زمخت می‌نماید. تعادل و آرامش کالبد عاطفی به‌طور یکنواخت در سراسر آن به‌چشم می‌خورد. چنانچه فردی برای گشودن دریچهٔ عواطف خود تلاشی به‌عمل نیاورده‌باشد، امکان دارد این کالبد رنگ‌آمیزی سایر کالبدها را نداشته‌باشد. همچنین ممکن است در بخش پسین حجیم‌تر باشد، زیرا تمام چاکراهای پسین باز هستند. کالبد ذهنی رشد یافته و درخشان است. چنانچه او مسیر جریان عشق بلاشرط یا معنویت را نگشوده‌باشد، کالبد آسمانی درخشش زیادی ندارد. غشاء تخم‌مرغی علّی یا کلیشهٔ کِتِری، مستحکم، ارتجاعی، بسیار خوش ترکیب، و حاوی رنگ‌های درخشان نقره‌ای ـ طلائی است، که البته رنگ طلائی در آن غالب است.

چاکراهائی که احتمالاً پیش از شروع درمان باز هستند، عبارتند از: بخش پسین چاکرای اراده و چاکرای جنسی، و تمام چاکراهای ذهنی. بنابراین او در زندگی از ذهن و اراده بیشترین استفاده را به‌عمل می‌آورد. چاکرای تاج و شبکهٔ خورشیدی می‌توانند باز یا بسته باشند. با آغاز روند درمان و جاری شدن عواطف، مراکز عاطفی پیشین به‌تدریج باز می‌شوند.

نمودار فعالیت مغزی در دو بخش جانبی و بخش مرکزی پس‌سری، فعالیت زیادی را نشان می‌دهد. در انطباق با منطقهٔ تمرکز فرد، برخی موارد بخشهای پیشین مغز فعال می‌شوند؛ یعنی چنانچه او دارای فعالیت‌های ذهنی باشد این ناحیه نیز درخشان و فعال خواهدبود. اینجا به‌لحاظ فعالیت در درجهٔ دوم اهمیت قرار دارد. چنانچه فرد به رشته‌های هنری مانند، نقاشی، موسیقی، یا سایر هنرهای خلاقه اشتغال داشته‌باشد، بخشهای جانبی درخشانتر خواهندبود. طبق یافته‌های من، افراد با پیشرفت در روند درمانی رشدکرده و نور بیشتری دریافت می‌کنند و با فعالیت بخشهای جانبی، پیشین، و بخش پس‌سری مغز، الگوهای فعالیتی این عضو متوازن‌تر می‌شود. هنگامی‌که از بالا به مغز نگاه می‌کنیم، پل‌هایی از اطراف به مرکز سر می‌رسند و شکلی مانند صلیب تشکیل می‌دهند. به‌عنوان مثال، هنگامی‌که فرد به‌وسیلهٔ مدی‌تیشن معنویت را در خود پرورش می‌دهد، و در تجربیات معنوی

غوطه‌ور می‌گردد، ناحیهٔ میانی مغز فعال‌تر می‌شود.

آن دسته از سپرهای دفاعی که برای این شخصیت بیشترین مورد استفاده را دارند عبارتند از: «نمایش قدرت ـ اراده»، «مرزبندی» و گاهی «هیستری» (تصویر ۳ـ۱۲).

رسالت و خویش برتر شخصیت انعطاف‌ناپذیر

شخصیت انعطاف‌ناپذیر باید مراکز عاطفی خود را بگشاید و اجازه دهد عواطفش جاری‌شده، توسط دیگران دریافت شود. او باید عواطف خود را، هرچه که باشد، با سایرین درمیان گذارد. بدین‌وسیله انرژی مورد نیاز در بیرون و درون هستهٔ وجودی‌اش جریان می‌یابد و خویش برتر خود را رها می‌سازد.

دورنمای درونی شخصیت برتر حاکی از ماجراجویی، عطش، شهوت و عشق است. در آنجا قله‌هایی برای صعود، دلایلی برای دلاوری و عشق‌هایی برای شیدائی وجود دارند. او همچون ایکاروس[۱] به‌سوی خورشید پرواز خواهدکرد، همچون موسی مردم خود را به سرزمین موعود هدایت می‌کند، و با عشق و عطش خود برای زیستن الهام‌بخش دیگران خواهدبود. بدین ترتیب می‌تواند قابلیت مادرزاد خود در رهبری را در هر حرفه‌ای که آرزو کند به‌ظهور رساند و در برقراری ارتباطی عمیق با دیگران و عالم هستی ظرفیت بالایی کسب کند. او خواهد توانست در کیهان به گشت و گذار بپردازد و از زندگی خود درحد کمال لذت ببرد.

در روند درمان در ذهن داشتن تصویری عمومی از ساختار شخصیتی بیمار بسیار مفید است. این عمل شما را یاری می‌کند تا در مقام شفاگر در مورد هرکسی پدیدهٔ درمان را به‌صورت مجزا و منحصر به‌همان فرد به‌کار گیرید و بدین ترتیب عمل شفاگری را به مؤثرترین نحو انجام دهید. چنین بینشی در مورد شفاگری، یعنی درنظر گرفتن آن با ملاحظه رابطهٔ هر بیمار با محدودیت‌های وجودی‌اش، بسیار

۱ـ *Icarus*: شخصیتی افسانه‌ای در اساطیر یونان. او فرزند دِدالوس بود و با بال‌هائی که پدرش با استفاده از موم به یکدیگر چسبانده‌بود، به‌سوی خورشید پرواز کرد، ولی با نزدیک شدن به خورشید، موم براثر حرارت ذوب شد و او به دریا سقوط کرد.م.

مفید خواهدبود. شخصیت شیزوئیدی باید سرحدات وجودی خویش را شناسایی و نسبت به تقویت آن اقدام کند. او همچنین نیاز دارد که وجه معنوی وجودش مورد تأیید قرار گیرد. حس برتر در این خصوص کمک شایانی می‌نماید. در ضمن هالهٔ شیزوئیدی محتاج به دریافت انرژی است و بیمار باید شیوهٔ حفظ این انرژی را بیاموزد. نشت انرژی باید متوقف گردد. هالهٔ شخصیت کلامی باید شارژ شود و چاکراهایش گشوده گردند. حدود هالهٔ او باید تقویت شده، به او آموخته گردد که باز بودن چاکرا چه احساسی دارد و به‌چه معناست، تا خود قادر شود به‌وسیلهٔ تمرینات جسمی و مدی‌تیشن چاکراهای خویش را باز نگاه دارد. شخصیت کلامی به تماسهای زیادی با سایرین نیازمند است. شخصیت کاذب در نیمهٔ تحتانی هالهٔ خود نیازمند دریافت انرژی و گشودن چاکراهای تحتانی است. او باید بیاموزد که بیشتر از مجرای قلب زندگی کند تا اراده. ملایمت در امور جنسی برای او کمال اهمیت را داراست. او باید با چاکرای دوم خود با احتیاط، تفاهم، و احساس پذیرش رفتار نماید. شفاگر در تماس با بخش تحتانی حوزهٔ انرژی باید بسیار حساس و مراقب باشد. شخصیت مازوخیستی باید بیاموزد که تمام انرژی های راکد را به جریان انداخته، آزاد نماید. بالاتر از هر چیز، حدود و حریم شخصی او باید مورد احترام قرار گیرد. هرگز بدون اجازهٔ او به این حریم داخل نشوید. هرقدر که قابلیت خود درمانی در او افزایش یابد، سریعتر و بهتر شفا می‌یابد. درمان او همواره با خلاقیت پنهان درون او در ارتباط است. این کیفیت درونی باید شناسایی و متجلی گردد. هالهٔ شخصیت انعطاف‌ناپذیر محتاج تلطیف است. او۶ باید چاکرای قلب را گشوده و آن را با عشق و سایر عواطف پیوند دهد. لایهٔ دوم حوزه باید فعال شود و ورود این فعالیت به حوزهٔ آگاهی ضروری است. این عمل باید با شکیبایی توسط شفاگر انجام شود تا فرصتی کوتاه برای تجربهٔ عواطف یادشده برای این شخصیت فراهم گردد. انرژی‌های نهفته در ژرفای هستهٔ وجودی او با عمل دست کشیدن در دسترس قرار می‌گیرند. پذیرش شخصیت بیمار که ناشی از عشق شفاگر است به‌هنگام تماس دستان او با بدن بیمار از اهمیت به‌سزایی برخوردار است.

فراسوی ساختارهای شخصیتی

با تلاشی که فرد در بعد روانی، جسمی و معنوی به‌عمل می‌آورد، هالهٔ او تغییر می‌کند، متعادل می‌گردد و چاکراها هرچه بیشتر باز می‌گردند. در این حالت تصورات و سوء تعبیرات ما از واقعیت که در بطن سیستم منفی اعتقادی ما قرار دارند زدوده می‌شوند و بدین ترتیب سبکبالی بیشتر، رکود کمتر، و ارتعاشات بیشتری در حوزهٔ انرژی پدیدار می‌گردد. هنگامی‌که فعالیت دستگاه جذب انرژی افزایش یابد، حوزه ارتجاعی‌تر و سیال‌تر می‌گردد و خلاقیت افزایش می‌یابد. در این حال هاله گسترش می‌یابد و تحولات عمیق‌تری به‌وجود می‌آیند.

پس از طی مراحل فوق در وسط سر بسیاری از افراد نقطهٔ نورانی بسیار زیبایی به‌رنگ نقره‌ای ـ طلائی به‌وجود می‌آید که با گذشت زمان به گوی درخشان و با شکوهی مبدل می‌گردد. مقارن با پیشرفت معنوی بیشتر، این گوی بزرگ‌تر می‌شود و از حدود جسم فراتر می‌رود. این گوی چون بذری عمل می‌کند که نور را به درون خود جذب‌کرده، وکالبد آسمانی را به عنصری درخشان‌تر و بزرگ‌تر تبدیل می‌نماید و به‌تدریج صاحب ادراک و قدرت تشخیص شده، با ابعاد فراسوی جهان مادی رابطه‌ای متقابل برقرار می‌کند. به‌نظر می‌رسد جایگاه این نور در ریشهٔ چاکرای تاج و چشم سوم، یعنی در درون غده‌های هیپوفیز و صنوبری است. با درخشش بیشتر کالبد ذهنی، قدرت تشخیص فرد نسبت به ابعاد فراسوی ماده افزایش می‌یابد و تبادل طبیعی جریان انرژی با کیهان به جزئی از زندگی او مبدل می‌شود. در اینجا خود را جزئی منحصر به‌فرد از عالم هستی می‌بینیم که کاملاً با تمامیت آن وحدت حاصل کرده‌ایم. سیستم انرژی از دیدگاه ما دستگاهی برای انتقال و تبادل انرژی از محیط و تجزیه و تبدیل آن است. این انرژی پس از تنظیم مجدد با کیفیتی معنوی‌تر از پیش به کیهان بازمی‌گردد. بنابراین هریک از ما دستگاه مبدّل انرژی زنده‌ای هستیم و از آنجاکه این انرژی صاحب آگاهی است، بنابراین ما دستگاهی هستیم که آگاهی را تبدیل به احسن می‌کنیم و می‌توانیم خود را دستگاه معنوی‌گر حقیقی بنامیم.

ساختار شخصیتی و رسالت هر فرد در زندگی

هریک از ساختارهای شخصیتی مدلی از دستگاه تبدیل انرژی است که به انحراف کشیده‌شده و از وظیفهٔ اصلی خویش بازمانده‌است. ما ابتدا انرژی را حس می‌کنیم و آن را در درون سیستم خود راکد و حرکت آن راکُند می‌کنیم. این عمل را بر مبنای زندگی در باورهای منفی انجام می‌دهیم. به‌راستی ما بسیاری از اوقات از حقیقت به‌دوریم، زیرا برحسب تعبیرات ذهنی خود با زندگی و هستی روبرو می‌شویم، نه آن‌گونه که باید باشیم. اما این عمل ما نمی‌تواند مدت زیادی ادامه یابد. ما با این روند در زندگی خویش رنج می‌آفرینیم. دیر یا زود پیامی می‌شنویم که ما را متوجه اشتباهمان خواهدنمود. سپس خود و دستگاه مبدِّل انرژی خود را تغییر می‌دهیم تا رنجمان تسکین یابد. سیستم خود را از رکود خارج می‌کنیم و به استحالهٔ انرژی می‌پردازیم. با این عمل نه تنها باورهای منفی شخصی خود را پاکسازی می‌کنیم، بلکه اثری مثبت بر محیط خود به‌جای می‌گذاریم و بدین ترتیب انرژی را مستحیل می‌نمائیم.

هنگامی‌که به گشودن قفل‌های انرژی در درون خویش اشتغال داریم، درحال انجام دادن رسالت فردی خود هستیم. این عمل انرژی درونی ما را چنان رها می‌کند که خواهیم توانست آنچه راکه همواره می‌خواستیم، انجام دهیم، همان اشتیاق عمیقی که از دوران کودکی در خود سراغ داشتیم، همان رؤیای مخفی و پنهان. این همان رسالت جهانی فرد است. آنچه‌که بیش از هرچیز در زندگی خواهان انجام دادن آن بوده‌اید، رسالت جهانی شماست و این دلیل تولد شماست. شما با پاکسازی موانع شخصیتی خویش، راه را برای تحقق ژرفترین آرزوهایتان هموار می‌کنید. بگذارید آرزوهایتان راهبر شما باشند. آرزوهای خود را دنبال کنید که خوشبختی شما در همین است.

شما جسم و دستگاه انرژی خود را به‌عنوان ابزاری برای انجام دادن رسالت جهانی خود طراحی کرده‌اید. این ابزار که تلفیقی است از انرژی و آگاهی، برای تحقق بخشیدن به رسالت شما بهترین و مناسبترین ابزار است. هیچ‌کس دیگر صاحب

چنین ترکیبی نیست و هیچ‌کس دیگر دقیقاً کاری را که شما می‌خواهید انجام دهید، انجام نخواهد داد. شما منحصر به‌فرد هستید. هنگامی‌که جریان انرژی را در دستگاهی حبس می‌کنید که آن را به‌خاطر انجام دادن رسالت خود خلق کرده‌اید، درعین‌حال رسالت خویش را نیز محبوس کرده‌اید. الگوهای عمومی که در این روند محبوس‌سازی به‌کار می‌روند ساختارهای مختلف شخصیتی و سپرهای دفاعی نام گرفته‌اند. تمام اینها شیوه‌هایی هستند که به‌واسطهٔ آن، از روی عادت خود را از انجام رسالت جهانی خویش محروم می‌کنید؛ رسالتی که به‌خاطر آن به‌دنیا آمده‌اید. این شیوه‌ها در عین‌حال بازتاب مستقیم و تجلی نکاتی از زندگی هستند که هنوز آنها را نیاموخته‌اید و برای آموختن همان نکات متولد شده‌اید. بدین‌ترتیب درس مورد نیاز شما در شکلی متبلور در جسم و دستگاه انرژی خود شما نهفته است. شما کلاس درس خود را ساخته‌اید و آن را براساس خصوصیات خود آراسته‌اید. شما در درون کلاس خود زندگی می‌کنید. آن‌گونه که خواهید دید، انسدادهای انرژی در نهایت به اختلالات جسمی منجر می‌گردند. عکس قضیه نیز صادق است، یعنی می‌توان این اختلالات را ردیابی کرد و جای پای آنها را در ساختار شخصیتی یافت یا روش محبوس‌کردن انرژهای خلاقه را در درون شناسایی کرد. پس بیماری شما هرچه که باشد، مستقیماً با رسالت شما در زندگی ارتباط دارد. بیماری شما از طریق دستگاه انرژی‌تان مستقیماً با عمیق‌ترین آرزوهایتان در ارتباط است. شما بدین علت بیمارید که درپی تحقق عمیق‌ترین آرزوهایتان نیستید. بنابراین مجدداً می‌پرسم، دوست داشتید بیش از هرچیز دیگر با زندگی خود چه می‌کردید؟ بیش از هر چیزی در جهان؟ در کجا خود را متوقف می‌کنید؟ آن مانع یا موانع را از سر راه خود بردارید. کاری را که آرزومند آنید انجام دهید و بدانید که بدین ترتیب بیماریتان بهبود می‌یابد.

تمرینی برای کشف ساختار شخصیتی

خود را در آینه نگاه کنید. بدنتان به کدام یک از انواعی که ذکر شد شباهت

بیشتری دارد؟ تمام جدولها و مباحث مربوط به ساختارهای مختلف شخصیتی را مطالعه کنید. سپس به پرسشهای ۷ تا ۱۰ پاسخ دهید.

مروری بر فصل سیزدهم

۱ـ ترکیب‌بندی عمومی حوزهٔ انرژی هریک از پنج ساختار شخصیتی را توصیح دهید.

۲ـ برترین و برجسته‌ترین کیفیات هریک از ساختارها را تشریح کنید.

۳ـ براساس شکل حوزهٔ انرژی، کدام نواحی مغز در هریک از ساختارها فعال‌ترین نواحی هستند؟

سرفصل‌هایی جهت اندیشیدن

۴ـ رسالت جهانی هریک از ساختارهای شخصیتی چیست؟

۵ـ ساختار شخصیتی چگونه با رسالت جهانی ارتباط دارد؟

۶ـ بیماری با رسالت فرد چه رابطه‌ای دارد؟

۷ـ هریک از ساختارهای شخصیتی را که سازندهٔ شخصیت و جسم شما است، با ذکر نسبت فهرست کنید.

مانند نمونهٔ زیر:

شیزوئید	٪۵۰
کلامی	٪۲۰
کاذب	٪۱۵
مازوخیستی	٪۵
انعطاف‌ناپذیر	٪۱۰

۸ـ شکل ۱ ـ ۱۳ را مرور کنید و در هر مورد فهرست شده، خصوصیات شخصیتی خود را بیابید.

۹ـ شکل ۲ ـ ۱۳ را مرور کنید و در هر مورد فهرست شده، خصوصیات جسمی و

دستگاه انرژی خود را بیابید.

۱۰ـ شکل ۳ـ۱۳ را مرور کنید و در هر مورد فهرست شده، روش برقراری ارتباط خود با مردم را بر مبنای ساختار شخصیتی خود بیابید.

۱۱ـ باتوجه به پاسخ سه پرسش قبلی، رسالت فردی و جهانی شما چیست؟

۱۲ـ هریک از اختلالات جسمی خود را به پرسش شمارهٔ ۱۱ ارتباط دهید.

۱۳ـ اینک موارد ۷ الی ۱۲ را در مورد هریک از بیمارانتان انجام دهید.

بخش چهارم

ابزار حسی شفاگر

«وگرچه خداوند نانتان را تیره‌روزی و آبتان را محنت قرار دهد، اما آموزگارانتان پنهان نخواهندماند و چشمان شما آنان را خواهددید؛ وگوشهایتان از پشت سر صدایی خواهد شنیدکه می‌گوید، "و اینک طریق این است، در آن گام نه" ولی تو یا به‌راست می‌روی یا به چپ.»

اشعیاء ۲۱ ـ ۲۰ : ۳۰

مقدمه

علت بیماری

بیماری از دیدگاه هر شفاگر نتیجهٔ عدم تعادل است و عدم تعادل نتیجهٔ به‌فراموشی سپردن هویت. فراموشی هویت به‌وجودآورندهٔ افکار و اعمالی است که به روشی نادرست در زیستن، و سرانجام بیماری منجر می‌گردد. بیماری، به‌خودی‌خود نشانهٔ خارج شدن ما از مسیر تعادل است و علت این انحراف از یادبردن هویت‌مان است. بیماری پیامی مستقیم است که نه‌تنها روند بروز عدم تعادل را گوشزد می‌کند،بلکه پلکان بازگشت به خویش حقیقی و روش بهبودی را روشن می‌کند. این اطلاعات کاملاً از فردی به فرد دیگر متغیر و درواقع منحصر به‌فرد هستند، مشروط به اینکه شیوهٔ دستیابی به این اطلاعات را بدانیم.

بدین ترتیب می‌توان گفت بیماری درسی است که ما به خود می‌آموزیم تا بدان وسیله هویت خویش را به‌یاد آوریم. مسلماً با شنیدن این مدعا، بلافاصله به‌موارد استثناء می‌اندیشید. ولی بیشتر این مثالها در رابطه با همین زندگی فعلی و جسم مادی هستند، و بدین‌ترتیب با دیدگاهی محدود بررسی می‌شوند. اما از دیدگاه من باید فراسوی جهان مادی را در نظر گرفت. چنانچه تاکنون زیستن در فراسوی ابعاد زمان و مکان را به‌عنوان واقعیت پذیرفته‌باشید، این را می‌دانید که اظهارات فوق تنها

از دیدگاه وحدت و تندرستی مطلق قابل درک است. چنانچه خود را نیز جزئی از این کلّیت، و در واقع خود کلّیت در نظر گیریم، این اظهارات بسیار دلپذیر خواهندبود. مبنای این طرز تفکر، یگانگی فردیت و کلیّت است. بدین معنی که کل متشکل از اجزاء منفرد است و بنابراین اجزاء منفرد نه‌تنها بخشی از کل، بلکه آن‌گونه که در الگوی هالوگرام دیدیم، خود کل هستند.

در روند رشد فردی من، یعنی سال‌هایی که در مقام مشاور به‌مشاهدهٔ حوزه‌های انرژی می‌پرداختم، دو تحول اساسی رخ داد که بر روش کار من تأثیری بارز بجای گذاشت. نخستین تحول عبارت بود از دریافت راهنمایی از آموزگاران معنوی در طی جلسات شفاگری؛ به‌عنوان مثال راهنمایی در مورد روش کار در جلسهٔ درمانی. در نتیجه در جستجوی اطلاعات به‌خصوصی برآمدم که به سطوح مختلف حوزهٔ انرژی مربوط می‌شد. دومین تحول آغاز روند رشد و توسعهٔ کیفیتی بود که من آن‌را «باصرهٔ درونی» می‌نامم. درنتیجه مانند اشعه ایکس قادر به رؤیت داخل بدن افراد گشتم. بدین ترتیب حوزهٔ فعالیت من به‌تدریج از مشاوره به شفاگری معنوی انتقال یافت. عمل شفاگری[1] در ابتدا مکمل روند درمان[2] و به‌تدریج به هستهٔ مرکزی آن مبدل شد، زیرا حوزهٔ عمل آن بسیار فراتر از درمان بوده، تمام ابعاد روح و جسم را دربر می‌گیرد. اکنون وظیفهٔ من مشخص شده‌بود. من روح را شفا می‌دادم، یا به‌عبارتی دیگر مجرائی می‌شدم تا روح از طریق آن هویت خویش را به‌یاد آورد و دریابد که در اوقات فراموشی، انحراف و بیماری کدام جهت را در پیش گرفته‌است. از نظر من این کار بسیار پربار است و در هنگام تجربهٔ انرژی‌های برتر و حضور وجودهای شفاگر فرشته‌آسا سرشار از اعجاز است. درعین‌حال رویارویی با رنجی که محصول هر بیماری هراس‌آور جسمی است، نوعی جسارت و مبارزه طلبی است که هر شفاگری برای آموختن وظیفهٔ خود، تا حدودی نیازمند تجربهٔ آن است. در این گذر می‌بایست با حوزه‌های انرژی و روح‌هائی مواجه می‌شدم که به‌طرز وحشتناکی با عدم تعادل

1- *Healing*

2- *Therapy*

دست به‌گریبان بودند.در نهاد بشریت، رنج، تنهایی و اشتیاقی عظیم برای آزادی نهفته‌است.کار شفاگر کاری عاشقانه است. شفاگر به این مناطق آکنده از رنج در روح رخنه می‌کند و به آرامی امید را در آن بیدار می‌نماید. او با ملایمت و ملاطفت خاطرهٔ باستانی هویت را در روح بیدار کرده، با بارقهٔ الهی نهفته در هر سلول بدن ارتباط برقرار می‌کند و به آرامی به آن یادآوری می‌کند که هم‌اکنون نیز خدای‌گونه است و با برخورداری از این کیفیت، همسو با اراده و مشیت خلقت، بدون لحظه‌ای توقف به‌سوی تندرستی و وحدت با آفرینش به‌پیش می‌رود.

در چند فصل آینده، در مورد روند بیماری و مراحل شفاگری از دیدگاه آموزگاران معنوی بحث خواهیم‌کرد. برخی از تجربیاتم را پیرامون هدایت معنوی در سطح حرفه‌ای ذکر خواهم کرد و با ذکر جزئیات بیشتری در بارهٔ حس برتر، نحوهٔ عمل آن و شیوهٔ یادگیری این استعداد سخن خواهم‌گفت. همچنین نظریهٔ هیوآن را دربارهٔ حقیقت خواهیم‌شنید. ادراک این مطالب از این جهت اهمیت دارد که آموختن روشهای مختلف شفاگری که موضوع بخش پنجم کتاب است بدین وسیله تسهیل می‌گردد.

فصل چهاردهم
جدائی اجزای هستی

همانطور که در فصل چهارم دیدیم، نظریه پیشنهادی مکانیک نیوتونی مبنی بر ترکیب عالم از واحدهای مجزای بنیانی مادی، در اوایل قرن بیستم از رونق افتاد. سپس شواهد بیشتری از سوی دانشمندان ارائه شد که ثابت می‌کرد همهٔ ما همواره دارای روابطی متقابل بوده و هستیم. ما موجوداتی مجزا از یکدیگر نیستیم.در نتیجه آنچه که موجب می‌شود هستی را اینچنین، یعنی مجزا بیانگاریم، عادت قدیمی تفکر نیوتونی است. چنین طرز تفکری خطاست. به مثالی در این مورد توجه کنید که نشان می‌دهد تعبیر اصل مسئولیت‌پذیری از این دیدگاه به کجا می‌انجامد.

فرض کنید کودکی به‌واسطهٔ انتقال خون به بیماری ایدز[1] مبتلا می‌گردد. اگر این واقعه از دیدگاهی نیوتونی تعبیر شود می‌توان گفت، «کودک بیچاره قربانی شده.» از سوئی دیگر از دیدگاهی عوام‌پسند که شعار مسئولیت‌پذیری[2] سرمی‌دهد می‌توان گفت،«کودک خود این فاجعه را خلق کرد، بنابراین خودش مقصر است.» اما از دیدگاه فردی که به یکپارچگی هستی اعتقاد دارد می‌توان گفت، «اوه، این روح دلیر و

1- AIDS

۲- منظور از مسئولیت‌پذیری در اینجا، پذیرش مسئولیت هر واقعه‌ای توسط قربانی آن واقعه است.م.

خانواده‌اش چه درس دشواری را برگزیده‌اند تا بدین‌وسیله از خویش برتر خود درس بیاموزند. چگونه می‌توانم به آنان کمک کنم و عشق خویش را به آنان نثار کنم؟ چگونه می‌توانم آنان را در به‌یاد آوردن هویت اصلی‌شان یاری کنم؟» هرکسی که به زندگی از این دیدگاه بنگرد، بین اصل مسئولیت‌پذیری و عشق، تضادی نمی‌بیند و تفاوت زیادی بین مسئولیت‌پذیری و ملامت‌گری قائل است.

بینشی که مبتنی بر قبول فردیت درعین یکپارچگی و یگانگی است، به تمام تجربیات همنوعان ما احترام می‌گذارد و آن را به‌عنوان واقعیت می‌پذیرد. از سوئی دیگر جملاتی نظیر، « تو خود باعث بروز سرطان خود شدی. اگر به‌جای تو بودم این کار را نمی‌کردم.» برگرفته از دیدگاهی تجزیه‌گرا هستند، نه وحدت‌گرائی. تجزیه‌گرائی مروج ترس و احساس قربانی شدن است. این دو کیفیت صرفاً توهم «جبر» را تقویت می‌کنندو مسئولیت‌پذیری و احساس پذیرش مروج قدرت هستند؛ قدرتی که از درون می‌جوشد تا حقیقت وجودی ما را به منصهٔ ظهور رساند. با این دیدگاه اگر بپذیریم که وضعیت موجود محصول خواست ناخودآگاه خودمان است، پس می‌توانیم آرایش وقایع را به‌ترتیبی بیافرینیم که خود می‌خواهیم. بیائید شیوه‌های فراموشی را با دقت بیشتری بررسی کنیم.

در دوران کودکی، بخش ناچیزی از تجربیات درونی ما مورد تأیید بزرگترها قرار می‌گیرد. این موجب کشمکشی درونی بین دو قطب صیانت نفس و میل به تأیید از جانب دیگران می‌گردد. در آن دوران آنچه که بدان نیاز داشتیم تصدیق دیگران بود، زیرا در مرحلهٔ آموختن بودیم و در این راه محتاج تأیید جهان خارج از خویش بودیم. در نتیجه دو راه در پیش داشتیم، خلق جهان‌های خیالی درونی یا عدم پذیرش تجربیات تأییدنشده از سوی دیگران. بدین طریق تجربیات خود را جهت استفاده‌های آتی در خویش ذخیره کردیم. به‌عبارت دیگر می‌توان گفت که تجربیات مذکور را به‌شکل تصورات، افکار و عواطف در خود محبوس کردیم. ایجاد موانع و انسدادهای انرژی، حداقل به‌طور موقت، ما را از این تجربیات جدا می‌کند. بدین وسیله خود را از چشم خود پنهان می‌کنیم یا به‌عبارتی هویتمان را به‌فراموشی

می‌سپاریم. در فصل‌های ۹ و ۱۰ مفصلاً با انسدادهای حوزهٔ انرژی آشنا شدیم. از بُعد حوزهٔ انرژی، تأثیر این موانع، انسداد جریان انرژی در بطن حوزهٔ انرژی و در نهایت بروز بیماری است. این موانع گاهی مبدل به دیواری می‌شوند که آن را «روح ـ عنصر راکد» می‌خوانیم. اینها قطراتی از انرژی ـ آگاهی هستند که از جریان اصلی جدا شده‌اند. بیائید این روند را از دیدگاه نظریهٔ موسوم به «دیوار» گشتالت[1] بررسی کنیم.

هربار که احساس ناآرامی و ناراحتی می‌کنید، در واقع با دیواری سروکار دارید که خود آن را بین خویش یکپارچهٔ برتر و بخشی از وجودتان ساخته‌اید. وظیفهٔ این دیوار پس‌زدن بخشی از وجود شماست که مایل نیستید در آن لحظه آن را تجربه کنید. باگذشت زمان، این دیوار قطورتر شده و شما بخش محصورشدهٔ خود را به‌کلی فراموش می‌کنید. به‌عبارت دیگر خود به این فراموشی دامن می‌زنید. به تدریج به‌نظر می‌رسد محتویات محصور در این دیوار به جهانی خارج از شما تعلق دارد و وظیفهٔ این حصار به‌عقب راندن نیروهای هراس‌انگیز خارجی است. این حصارهای درونی در طی تجربیات روح در اعصاری طولانی برپا شده‌اند و هرچه بیشتر پایدار بمانند، این باور در ما تقویت می‌گردد که وظیفهٔ آنها حفاظت ما از چیزی خارج از وجودمان است. با طولانی‌تر شدن قدمت این حصارها، این اندیشه در ما شدت می‌گیرد که آنها مأمن ما هستند، و البته به همین نسبت تجربهٔ جدائی از خویشتن را تحکیم می‌کنند.

تمرینی برای کشف حصار درونی

برای اکتشاف حصارهای درونی خود می‌توانید تمرین زیر را انجام دهید. یکی از موقعیت‌های ناخوش‌آیند زندگی خود را به‌خاطر آورید. این واقعیت می‌تواند شرایطی باشد که هم‌اکنون در آن به‌سر می‌برید یا شرایطی که به گذشته مربوط می‌شود، ولی آثار آن هنوز باقی است. احساس خود را در آن شرایط به‌یاد آورید. آن را در ذهن خود مجسم کنید. کلمات یا اصوات مربوطه را بار دیگر بشنوید. ترس

1- Gestalt

نهفته در آن تجربه را بیابید. مفهوم دیگر ترس، احساس منزوی شدن و تجزیه گشتن است. حال که می‌توانید آن ترس را مجدداً تجربه کنید، حصار مربوط به آن را نیز حس کنید. آن را لمس کنید، بچشید، ببینید و استشمام کنید. جنس آن را تشخیص دهید. چه رنگی دارد؟ تیره است یا روشن؟ چه می‌گوید، می‌بیند یا لمس می‌کند؟ این قطعه از آگاهی شما حقیقت را چگونه می‌بیند؟

تعریف هیوآن در بارهٔ حصار مذکور چنین است:

«اکنون به گذشته رجوع کرده و به دیواری می‌رسید که خود آن را برای حراست از آنچه که در آن زمان تعادل می‌پنداشتید، ساخته‌اید. اما در اصل، عمل این دیوار حفاظت از عدم تعادلی مربوط به جهان بیرون است. همچون سدی که ارتفاع آب در یک سوی آن بیشتر از سوی دیگر است. بنابراین خود را درحالی درپناه این دیوار قرار می‌دهید که می‌پندارید سیلی عظیم و قدرت متراکم مهیبی در آن سو قرار دارد. بدین ترتیب این دیوار فقدان درونی شما را جبران می‌کند. به‌عبارت دیگر این نیروی مهیب به جانب شما در حرکت استو شما قدرت خود را از آن کمتر می‌پندارید. بنابراین دیواری می‌سازید تا همچون دیوارهای قلعه‌های قرون وسطی که در هنگام حملهٔ دشمن پناهگاهی محسوب می‌شدند، در پس آن پناه گیرید. حال که در پناه این حصار هستید، باید جوهرهٔ آن را شناسایی کنید، زیرا خود آن را ساخته‌اید و الگوی آن بوده‌اید. مصالح آن از جنس جوهرهٔ شماست و آکنده از جملات گوناگون است. این جملات دستورالعمل‌هایی هستند که با پیروی از آنها ایمن می‌مانید. نکتهٔ بسیار جالب در اینجا این است که این دیوار از جنس جوهرهٔ شماست و در درون خود دارای قدرت است. این قدرت می‌تواند آزاد شود و با تلفیق مجدد با قدرت خویش برتر، سیستم انرژی شمارا تقویت کند. همچنین می‌توان آن را همانند پلکانی به‌سوی خویش باطن،یعنی جایگاه قدرتی که هم‌اکنون وجود دارد، در نظر گرفت. برشماست که کدامیک از این تعبیرات را بپسندید. بدین طریق درحالی که پشت حصار امن خود می‌نشینید، درواقع در محاصرهٔ آن قرار گرفته‌اید، زیرا خود، همان دیوار هستید. بنابراین دیوار شما پلی از جنس آگاهی است که آنچه را که دیوار

می‌نامید با فردی که درپناه آن نشسته‌است، پیوند می‌دهد.»

تمرینی برای تخریب دیوار

بین خود، در مقام حصار و خود، درمقام فردی که در آن سوی دیوار قرار دارد، مکالمه‌ای فرضی برقرار سازید. هنگامی که این عمل را با دقت و وسواس انجام دادید، همین مکالمه را بین خود و کسی که در پناه دیوار است ادامه دهید و سپس آن را بین دیوار و پناهندهٔ آن تکرار کنید. این کار را ادامه دهید تا اینکه جریانی از آگاهی از درون دیوار به سوی شما جاری شود.

حالا می‌توانید این دیوار را به‌گونه‌ای نمادین در سطوح روانی مشاهده کنید و آن را به‌عنوان نمادی از حصار در نظر گیرید که بین خویش حقیقی و خویش موهوم شما قراردارد. زیرا شما همان قدرت آن سوی دیوار نیز هستید.به‌هر شکلی که باشد تفاوتی ندارد. قدرت شما در بطن این نیرو نهفته است، نه اینکه بر آن تسلط داشته‌باشید. این دیوار نماد اعتقاد به سلطه‌گری و قدرت تفرق است. بیماری سلطه‌جوئی یکی از بزرگترین بیماری‌های جهان مادی در این عصر محسوب می‌گردد. بنابراین اگر بتوانید این نماد را در درون خود و در عین حال مجزا از خویش درک کنید، نه تنها در بعد روانی، بلکه در ابعاد معنوی و جهانی خواهید توانست آن را به‌عنوان ابزاری درجهت خودشناسی و شفا به‌کار گیرید. می‌توانید از آن به‌عنوان وسیله‌ای برای یافتن هویت خویش استفاده نمائید.

حال از دیدگاه هاله به این دیوار نگاه می‌کنیم. چنانکه قبلاً گفته‌شد، می‌توان این دیوار را مانعی از جنس انرژی در حوزهٔ انرژی در نظرگرفت. با سفر به بطن این دیوار، تجربهٔ مجدد وحیات بخشدن به آن، در واقع مانع مذکور را منور می‌کنید. بدین ترتیب مانع جابه‌جا شده و از سر راه جریان انرژی برداشته می‌گردد.

این انسدادها در تمام سطوح مختلف هاله وجود دارند و لایه‌به‌لایه بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند. اینک ببینیم چگونه مانعی که در یکی از لایه‌های حوزه مستقر گشته، درنهایت موجب بروز بیماری در جسم می‌گردد. البته در مبحث مربوط به هر

لایه در مورد عنصر تشکیل‌دهندهٔ موانع آن لایه، از قبیل اندیشه، باور، یا عـاطفه، بحث خواهیم‌کرد.

مروری بر فصل چهاردهم

۱ـ دلیل و مسبب بروز بیماری چیست؟

سرفصل‌هایی جهت اندیشیدن

دیوار درونی شما دارای چه طبیعتی است؟

۳ـ با دیوار خود گفتگو کنید. چه می‌گوید؟ آن بخش شما که درپناه دیوار قـرار گرفته چه می‌گوید؟ آن بخش که بیرون از حصار دیوار قرار دارد چه می‌گوید؟ این حصار شما را از چه چیز محافظت می‌کند؟ چه نوع قدرتی را در مصالح دیوار خود به‌کار برده‌اید؟ چگونه می‌توانید این قدرت را آزاد سازید؟

فصل پانزدهم

از انسداد انرژی تا بیماری جسمی

از دیدگاه انرژی و آگاهی

چنانچه با بینشی عمیق‌تر از پیش به‌خود بنگریم، در می‌یابیم که صرفاً مادی نیستیم و وجود ما از لایه‌های مختلف انرژی و آگاهی تشکیل شده‌است. می‌توانیم این حقیقت را در درون خود حس کنیم. جدول‌های ارائه شده در این فصل به‌خوبی از تجربیات شخصی عاطفی و اندیشه‌های ما پرده برمی‌دارند.

بارقهٔ الهی درون ما، در طبقه بسیار برتری از آگاهی و حقیقت جای دارد. این جایگاه، از آگاهی روزمرهٔ ما فاصلهٔ بسیاری دارد. درواقع به همان میزان که آگاهی روزمرهٔ خود را «خویش» می‌نامیم، در این آگاهی برتر نیز مستقر هستیم. به‌واسطهٔ تمرین و ممارست می‌توان در این آگاهی برتر رخنه کرد. هنگامی‌که به این آگاهی دست یابیم، دیگر از نظر ما پدیدهٔ شگفت‌انگیزی نیست. در آنجا فرد خود را خطاب کرده می‌گوید، «بله، همیشه این‌را می‌دانستم.» بارقهٔ الهی ما دارای خردی متعال است و ما می‌توانیم در زندگی روزمره به هدایتهای آن گوش سپرده به رشد و بالندگی دست یابیم.

از آنجا که نقش هاله در انتقال ارتعاشات خلاقه از سرشت برتر به جهان مادی،

نقشی واسطه‌ای است، بنابراین می‌توانیم برای افزایش ارتعاشات آگاهی خود، از حوزهٔ انرژی به‌عنوان پشتیبانی استفاده کنیم که طبقه‌به‌طبقه ما را به‌بطن سرشت خویش الهی رهنمون می‌سازد. بدین منظور شناخت تخصصی روند انتقال این ارتعاشات خلاقه، طبقه‌به‌طبقه تا جهان فیزیکی ضروری است. این شناخت ما را در آفرینش تجربیات روزمرهٔ زندگی یاری می‌کند.

در ابتدا، مجدداً ماهیت هاله را به‌طور دقیق بررسی می‌کنیم. نقش حوزهٔ انرژی چیزی بیش از حوزه‌ای از انرژی یا واسطهٔ انتقال است. به‌عبارت دیگر می‌توان گفت هاله همان حیات است. هریک از لایه‌های هاله، خود کالبدی است که دقیقاً به‌اندازهٔ جسم ما واقعی، زنده و فعال است. هر لایهٔ کالبد در بعدی آگاهانه مستقر است که از جهاتی به بعد فیزیکی یا مادی شباهت دارد و از جهاتی با آن تفاوت دارد. به‌تعبیری دیگر، هر لایه در جهان به‌خصوص خود استقرار یافته‌است. با وجود این، جهان‌های مذکور دروناً باهم مرتبط هستند و در همان مکانی قرار دارند که ما بُعد فیزیکی وجودی خود را در آن تجربه می‌کنیم.

نمودار ۱ ـ ۱۵ نشان‌دهندهٔ ابعادی از هستی است که در آن زندگی می‌کنیم. هریک از این ابعاد یا طبقات، به‌ترتیب با لایه‌های مختلف هاله که در فصل ۷ مورد بحث قرار گرفتند، مطابقت دارند. طبقهٔ فیزیکی یا مادی از چهار زیرطبقه تشکیل شده‌است. این زیرطبقات عبارتند از؛ فیزیکی، اتری، عاطفی، و ذهنی. طبقهٔ اثیری پلی است بین طبقهٔ فیزیکی و جهان‌های معنوی. جهان‌های معنوی در بالای طبقهٔ اثیری قرار دارند و دارای درجات مختلفی از روشنایی هستند. همان‌طور که در فصل ۷ گفتیم، در کالبد معنوی، حداقل سه لایه را شناسایی کرده‌ایم؛ لایهٔ کلیشه‌ای اتری، لایهٔ آسمانی، و لایهٔ کلیشه‌ای کِتِری یا علّی.

آفرینش یا تجلی هنگامی رخ می‌دهد که مفهوم یا باوری، در مراتب برتر از سرچشمهٔ خود جداشده و به مراتب متراکم‌تر هستی انتقال یابد و بدین وسیله در بعد فیزیکی متجلی شود. ما بر مبنای باورهای خود دست به آفرینش می‌زنیم. واضح است که آنچه در سطوح تحتانی رخ می‌دهد، بر مراتب فوقانی نیز اثر می‌گذارد. برای

ادراک روند آفرینش تندرستی یا بیماری، بیائید مجدداً به نحوهٔ تجلی آگـاهی در هریک از سطوح حوزهٔ انرژی نگاهی دقیق‌تر بیاندازیم.

جدول ۱ ـ ۱۵

ابعادی از هستی که در آن زندگی می‌کنیم.

(در انطباق با لایه‌های هاله)

نیروی خلاق اولیه به مراتب متراکم‌تر تجلیات وارد می‌شود ↓

طبقهٔ معنوی
لایهٔ کلیشه‌ای کتِری
لایهٔ آسمانی
لایهٔ کلیشه‌ای اتری
طبقهٔ اثیری
مراتب مختلف نور
طبقهٔ فیزیکی
لایهٔ ذهنی
لایهٔ عاطفی
لایهٔ اتری
لایهٔ فیزیکی

↑ عناصر لطیف‌تر، انرژی برتر، «ارتعاشات» برتر

در جدول ۲ ـ ۱۵ نحوهٔ تجلی آگاهی در هریک از لایه‌های حوزهٔ انرژی و تبلور لفظی یاکلامی این آگاهی قید شده‌است. آگاهی در سطح فیزیکی در قالب غریزه، واکنشهای غیرارادی، و فعالیت خودکار اعضاء داخلی بدن، تجلی می‌کند. تبلور کلامی این آگاهی در این مرتبه چنین است، «من زنده‌ام.» در سطح اتری، آگاهی در قالب احساساتی چون، لذت یا رنج جسمی بروز می‌نمایدو پیام احساسات ناخوش‌آیندی چون سرما یاگرسنگی در واقع یادآور نیاز ما به تجدید تعادل در حوزهٔ انرژی است. با

برقراری مجدد این تعادل، انرژی به‌طور موزون جریان خواهد یافت. آگاهی در سطح عاطفی، در قالب عواطف بدوی بنیانی و واکنشهای مختلف متجلی می‌شود. ترس، خشم، و عشق نمونه‌هایی از این واکنشها و عواطف هستند. بیشتر این عواطف با نفس ارتباط دارند. در سطح ذهنی، آگاهی در قالب تفکر منطقی ظهور می‌یابد. اینجا طبقهٔ ذهن تحلیل‌گر زنجیره‌ای یا تسلسلی است.

جدول ۲ـ۱۵

جلوهٔ آگاهی در سطوح هاله

سطح	جلوهٔ آگاهی	تجلّی کلامی آگاهی
۷ سطح کتِری	مفاهیم برتر	می‌دانم. هستم.
۶ سطح آسمانی	عواطف برتر	عشق من عالم‌گیر است
۵ سطح کلیشه‌ای اتری	ارادهٔ برتر	اراده می‌کنم
۴ سطح اثیری	عواطف من ـ تو	به بشریت عشق می‌ورزم
۳ سطح ذهنی	اندیشه	می‌اندیشم
۲ سطح عاطفی	عواطف شخصی	احساس می‌کنم
۱ سطح اتری	حواس فیزیکی	حس می‌کنم
سطح فیزیکی	اعمال جسمی	وجود دارم. در حال تحولم

در سطح اثیری، آگاهی در قالب عواطفی قدرتمند ظاهر می‌شود. محدودهٔ این عواطف، فراسوی نفس بوده و تمام بشریت را دربر می‌گیرد. طبقهٔ اثیری جهانی است به‌کلی متفاوت. سفرهای اثیری در اینجا صورت می‌گیرند و بر اساس توصیفات افرادی که این طبقه را آگاهانه تجربه کرده‌اند، در اینجه تفاوتهائی با طبقهٔ فیزیکی به‌چشم می‌خورد. به‌عنوان مثال، اشیاء شکلی سیال دارند و به‌جای انعکاس نور، از خود نور می‌افشانند. در جهان اثیری، ابزار جابه‌جائی حرکت نیست، بلکه فرد صرفاً می‌بایست بر مقصد خود تمرکز نماید و این تمرکز را تا جائی ادامه دهد که به مکان مورد نظر برسد. جهت حرکت از جهت تمرکز تبعیت می‌کند؛ بدین معنی که اگر جهت تمرکز خود را تغییر دهید، جهت حرکت نیز تغییر می‌کند. قدرت تمرکز در این

طبقه اهمیت بسیاری دارد.[۱]

تفاوت‌ها و شباهت‌های طبقات فیزیکی و اثیری، از دیدگاه فیزیک‌دانان موجب شگفتی نیست، اساس قوانین حاکم بر طبقهٔ اثیری قانونی طبیعی است که واسطه‌ای از جنس لطیف‌تر، انرژی بالاتر و ارتعاشات سریعتر را دربر می‌گیرد. مسلماً این قوانین، با قوانینی که ما در جهان فیزیکی می‌شناسیم، مغایرتی ندارند. به‌نظر من به‌سهولت می‌توان گفت، قوانین فیزیکی در واقع موارد به‌خصوصی از قوانین عمومی هستند. منظور من از قوانین عمومی، قوانین کیهانی است که بر کل عالم حاکم است.

ولی در طبقهٔ معنوی، با جهانی دیگر روبرو می‌شویم که قوانین مخصوص به‌خود را داراست. از دیدگاه محدود من، این جهان به‌مراتب زیباتر، نورانی‌تر، و دوست داشتنی‌تر از جهان فیزیکی است. در لایهٔ پنجم، یعنی لایهٔ کلیشه‌ای اتری، آگاهی به‌شکل مشیت برتر متجلی می‌شود. ما به‌واسطهٔ همین آگاهی و از طریق نامگذاری و توصیف اشیاء، آنها را به ارادهٔ خود متجلی می‌کنیم. در لایهٔ آسمانی، تجلی آگاهی در قالب احساسات برتری چون عشق مشاهده می‌شود. این عشق، فراسوی عشق انسانی بوده و عشقی عالمگیر است که تمامیت حیات را دربر می‌گیرد. در لایهٔ هفتم، آگاهی در مفاهیم برتر ظهور می‌کند؛ مفاهیمی چون الگوهای دانائی یا اعتقادی. نواخت‌های خلاق اولیهٔ ما که در دانائی ما ریشه دارند، از اینجا برمی‌خیزند. این دانائی، نه‌تنها دانش زنجیره‌ای، بلکه دانش مطلق را نیز دربر می‌گیرد.

نیروی خلاق اولیه از برترین کالبد معنوی برمی‌خیزد و سپس به‌حوزهٔ کالبد اثیری وارد می‌شود. به‌عبارت دیگر می‌توان گفت، عناصر و انرژی‌های لطیف‌تر کالبدهای معنوی موجب خیزش ارتعاشاتی در کالبد اثیری می‌گردند. ارتعاشات اثیری که در تطابق با ارتعاشات کالبد معنوی به‌وجود آمده‌اند، به‌نوبهٔ خود موجب بروز ارتعاشاتی دیگر در سه کالبد تحتانی می‌شوند. این روند به سوی مراتب تحتانی، تا سطح ارتعاشی کالبد فیزیکی یا جسم، ادامه می‌یابد.(پدیدهٔ القائی ارتعاشات،

۱- رؤیاهای ما معمولاً در این طبقه از واقعیت تجربه می‌شوند و با کمی دقت در کیفیت وقایع رؤیاها، متوجه تفاوتهای ذکرشده می‌شویم. درضمن بیشتر کسانی که می‌میرند، در این جهان زندگی می‌کنند.م.

همان خاصیتی است که موجب می‌شود لرزش یک دیاپازون در اتاقی موجب ارتعاش دیاپازون دیگری در همان اتاق شود.) هریک از کالبدها براساس ابعاد آگاهی و سطح ارتعاشی خود، این ارتعاشات را به‌ظهور می‌رسانند. به‌عنوان مثال، نیروی خلاقه‌ای که در لایهٔ معنوی تولید و به طبقهٔ اثیری منتقل می‌شود، در این طبقه به‌شکل عواطفی گسترده درمی‌آید. این نیرو درحرکت به‌سوی مراتب پائین‌تر به‌ترتیب به‌صورت افکار، احساسات تخصص یافته، و سپس حواس فیزیکی ظاهر می‌شود و کالبد فیزیکی به‌طور غیرارادی به‌واسطهٔ سیستم مستقل عصبی خود بدان پاسخ می‌دهد. سیستم عصبی مذکور درصورت دریافت محرک مثبت در وضعیتی آرام، و در صورت دریافت محرک منفی در وضعیت تهاجمی قرار می‌گیرد.

روند خلاق تندرستی

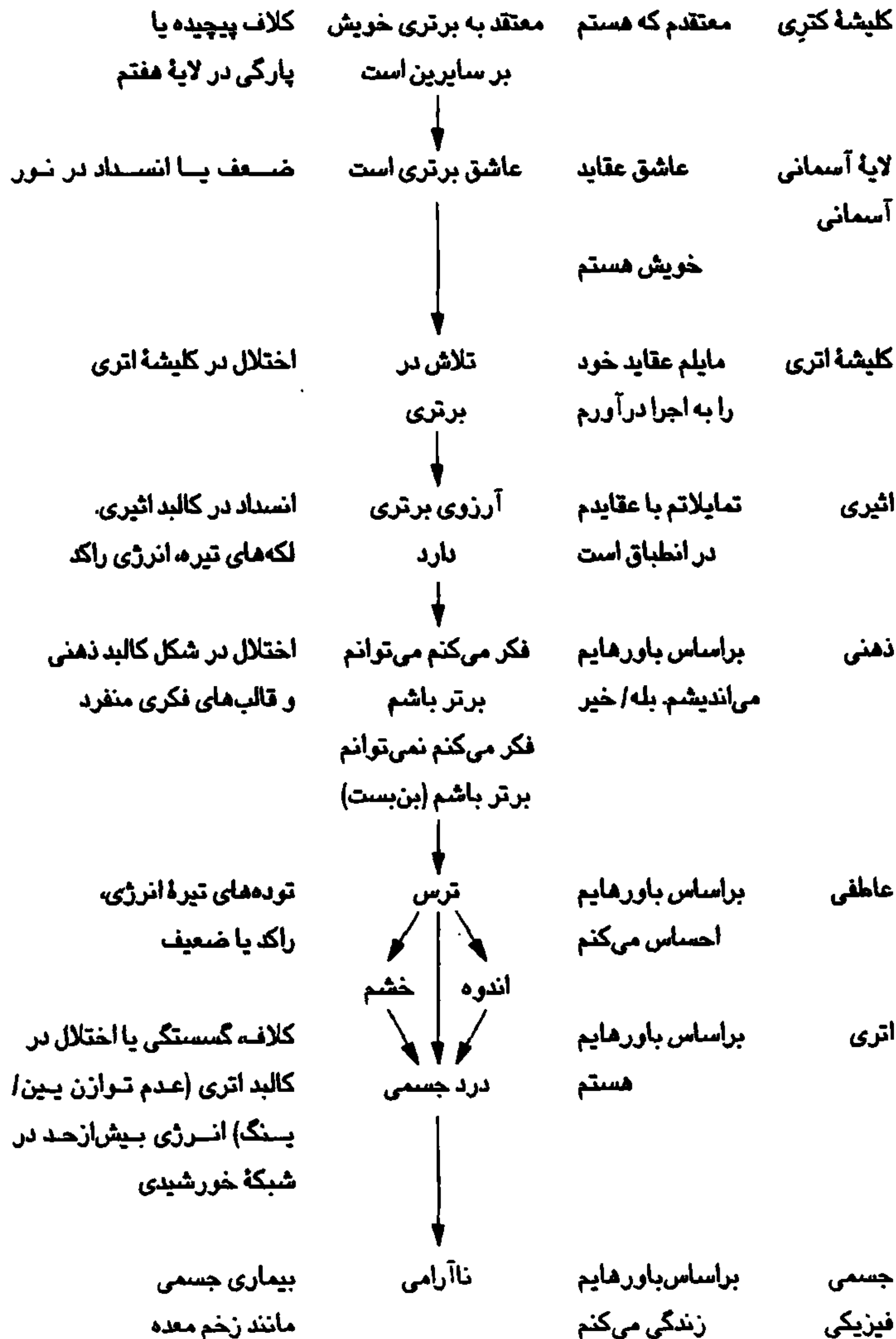
تندرستی هنگامی تضمین می‌گردد که نیروی خلاقهٔ تولیدشده در ابعاد معنوی، براساس قوانین کیهانی یا فلکی هدایت شود. (شکل ۳ ـ ۱۵). هنگامی‌که کالبد کِتِری با ارتعاشات برتر معنوی همسو باشد، دانائی مطلق آن آگاهی به‌خصوص را متجلی می‌کند. تبلور کلامی این آگاهی چنین است، «می‌دانم که با خداوند یکی هستم.» مفهوم این تجربه، وحدت با خالق درعین حفظ فردیت است. آگاهی مذکور به‌نوبهٔ خود موجب خیزش احساس عشق کیهانی در کالبد آسمانی می‌گردد. احساس وحدت با خداوند به‌نوبهٔ خود در لایهٔ کلیشه‌ای کِتِری، موجب همسو شدن فرد با مشیت الهی می‌شود. و این نیز در لایهٔ اثیری در قالب عشق به بشریت ظهور می‌یابد.تجربهٔ عشق به بشریت بر لایهٔ ذهنی تأثیر می‌گذارد و مفاهیم مربوط به حقیقت را به کالبد ذهنی متبادر می‌کند. ارتعاشات مذکور در کالبد ذهنی، سپس بر اساس قوانین القائی به عنصر و انرژی کالبد عاطفی منتقل می‌شوند و در آنجا به‌شکل احساسات رخ می‌نمایند. اگر مفهوم حقیقت با قانون فلکی همسو باشد، عواطف به‌وجودآمده، موزون بوده و مورد پذیرش فرد قرار می‌گیرند و اجازهٔ عبور می‌یابند. بدین ترتیب این عواطف محبوس نخواهندشد.

جدول ۳ـ۱۵
روند خلاق شفاگری

کالبد کلیشه‌ای کتری (علّی)	دانائی الهی:	می‌دانم که با خداوند یکی هستم.
		↓
کالبد آسمانی	عشق الهی:	هستی را در سراسر کیهان دوست می‌دارم.
		↓
کالبد کلیشه‌ای اتری	مشیت الهی:	ارادهٔ تو و من یکی است.
		↓
کالبد اثیری	عشق ورزی:	به بشریت عشق می‌ورزم.
		↓
کالبد ذهنی	اندیشهٔ روشن:	اندیشهٔ روشن جهت عشق‌ورزی و در مسیر اراده
		↓
کالبد عاطفی	احساسات حقیقی:	جریان طبیعی و بلامانع عواطف که با وجود الهی در انطباق است و مؤلد عشق می‌باشد.
		↓
کالبد اتری	من وجود دارم:	سوخت و ساز طبیعی انرژی که حافظ ساختار و کارکرد کالبد اتری است. یین و ینگ متعادل. در این حالت می‌گوئیم، «همه چیز مرتب است.»
		↓
کالبد فیزیکی	بودن:	سوخت و ساز طبیعی انرژی‌های شیمیائی، دستگاه جسمی متعادل، مولد سلامتی جسمی.

جدول ۴ـ۱۵

روند انتقال بیماری‌ها



کلیشهٔ کتری	معتقدم که هستم	معتقد به برتری خویش بر سایرین است	کلاف پیچیده یا پارگی در لایهٔ هفتم
		↓	
لایهٔ آسمانی آسمانی	عاشق عقاید خویش هستم	عاشق برتری است	ضعف یا انسداد در نور
		↓	
کلیشهٔ اتری	مایلم عقاید خود را به اجرا درآورم	تلاش در برتری	اختلال در کلیشهٔ اتری
		↓	
اثیری	تمایلاتم با عقایدم در انطباق است	آرزوی برتری دارد	انسداد در کالبد اثیری، لکه‌های تیره، انرژی راکد
		↓	
ذهنی	براساس باورهایم می‌اندیشم. بله/ خیر	فکر می‌کنم می‌توانم برتر باشم فکر می‌کنم نمی‌توانم برتر باشم (بن‌بست)	اختلال در شکل کالبد ذهنی و قالب‌های فکری منفرد
		↓	
عاطفی	براساس باورهایم احساس می‌کنم	ترس خشم / اندوه	توده‌های تیرهٔ انرژی، راکد یا ضعیف
		↓	
اتری	براساس باورهایم هستم	درد جسمی	کلافه گسستگی یا اختلال در کالبد اتری (عدم توازن یین/ ینگ) انرژی بیش‌ازحد در شبکهٔ خورشیدی
		↓	
جسمی فیزیکی	براساس باورهایم زندگی می‌کنم	ناآرامی	بیماری جسمی مانند زخم معده

این جریان سپس به کالبد اتری منتقل می‌شود که در نتیجه احساساتی خوش‌آیند به‌وجود می‌آید که موجبات سوخت و ساز طبیعی انرژی حوزهٔ انرژی کیهانی را فراهم می‌کند. این انرژی برای تغذیه کالبد اتری ضروری است و برای حفظ ساختار و انجام وظیفهٔ این لایه مورد نیاز است. در این گذر، تعادل طبیعی انرژی‌های یین و ینگ در کالبد اتری نیز تأمین می‌گردد. سپس حساسیت طبیعی بدن که محصول جریان طبیعی احساسات است، موجب افزایش هشیاری حواس بدن می‌شود. این روند به‌نوبهٔ خود به تغذیه‌ای سالم و فعالیت بدنی مفید تبدیل می‌شود. کالبد اتری سالم، کالبد فیزیکی سالم را حفاظت و مراقبت می‌کند. در جسم سالم، چرخه‌های شیمیائی و فیزیکی در تعادل باقی می‌مانند، کار خود را به‌طور عادی انجام می‌دهند و موجب دوام تندرستی جسمی می‌گردند. در دستگاهی سالم، انرژی‌ها در هر کالبد یا لایه متعادل باقی می‌مانند و تعادل سایر کالبدها را نیز موجب می‌گردند. بدین ترتیب تندرستی حفظ می‌شود و به جذب تندرستی بیشتر منجر می‌شود.

مراحل تشکیل بیماری

در سیستم بیمار (شکل ۴ ـ ۱۵)، همین روند نزولی برقرار است، با این تفاوت که نیروی خلاق اولیه پس از جداشدن از کالبد معنوی مختل می‌شود و برخلاف قوانین کیهانی عمل می‌کند. این اختلال هنگامی رخ می‌دهد که محرک خلاق اولیه با مانعی از انرژی یا اختلالی در درون حوزهٔ انرژی برخورد کند. هنگامی‌که محرک اولیه بر سر راه خود به‌سوی لایه‌های متراکم‌تر حوزه، مختل می‌شود، با انتقال یافتن به لایهٔ بعدی به این اختلال ادامه می‌دهد. من حتی در لایهٔ هفتم هاله نیز اختلالات اولیه‌ای را مشاهده کرده‌ام که همچون شبکه‌ای درهم پیچیده یا پاره‌خطهایی از جنس نور بوده‌اند. این «اختلالات معنوی» همواره با باورهای اعتقادی در زندگی ارتباط دارند و بنابراین در کارمای فرد ریشه دارند. کارما از نظر من تجربیاتی در زندگی است که از سیستم اعتقادی انسان به‌وجود می‌آید و تا زمانی برقرار است که برای پاکسازی آن

اقدام شده، به حقیقتی برتر ملحق شود.

اختلال در لایهٔ هفتم، به سیستم اعتقادی مخدوش شده مربوط است. به‌عنوان مثال، این باور که «من از دیگران برترم.» اختلالی است که با محبوس کردن عشق در لایهٔ آسمانی و مخدوش کردن آن، بر کالبد آسمانی اثر می‌گذارد. چنین فردی عاشق تسلط یافتن بر دیگران است. نور لایهٔ آسمانی در این حالت، احتمالاً بسیار ضعیف می‌گردد. این وضعیت لایهٔ پنجم را تحت تأثیر قرار می‌دهد و آن را نیز مخدوش می‌کند. فرد تلاش می‌کند تا برتر باشد. پاسخ لایهٔ اثیری به این موج، اشتیاق به سلطه‌جوئی است. این کیفیت موجب بروز انسداد یا توده‌هائی سیاه از جنس انرژی راکد در کالبد اثیری می‌گردد. کالبد ذهنی این اندیشه را به فرد القا می‌کند که او از دیگران برتر است. خوشبختانه هیچ‌کس نمی‌تواند برای مدتی مدید خود را فریب دهد. بنابراین دیر یا زود وجه متضاد این باور به حوزهٔ ذهن وارد می‌شود. تجلی لفظی این وجه متضاد چنین است، «اگر از دیگران برتر نیستم، بنابراین پست‌ترم.» در اینجا بن‌بستی ذهنی خلق می‌شود که به‌معنی اختلالی در ساختار کالبد ذهنی است. سپس در نیروی درونی حیاتی فرد اشتیاقی به‌وجود می‌آید که به دو جریان کاملاً متضاد تقسیم می‌شود و در نتیجه فرد را اسیر دوگانگی می‌سازد. مثال دیگری از این تناقض چنین است، «از عهدهٔ آن کار برنمی‌آیم ـ از عهدهٔ هرکاری برمی‌آیم.» در اینجا نیز بن‌بستی در انرژی و ارتعاشات کالبد ذهنی به‌چشم می‌خورد. اگر انسان این بن‌بست را از میان برندارد، ممکن است به قالب فکری مجزائی مبدل شده و به حوزهٔ آگاهی رسوخ کند. این امر کالبد عاطفی را تحت تأثیر قرار می‌دهد (به‌وسیلهٔ خاصیت القائی که قبلاً تشریح شد) و باعث ایجاد ترس می‌شود، زیرا فرد خود را قادر به حل این معضل نمی‌بیند. این ترس برمبنای توهم استوار است و برای او غیرقابل پذیرش است. بنابراین به دور آن حصاری می‌کشد و پس‌از مدتی، حتی ممکن است آن را به‌فراموشی سپارد. از آنجا که در این مرحله جریان احساسات در کالبد عاطفی با مانعی روبروگشته‌است، (یعنی توده‌ها و لکه‌های سیاه بیشتری از جنس انرژی راکد)، این انقطاع در جریان انرژی به‌شکل خطوطی درهم تنیده یا پاره‌خطهایی از جنس

نور به کالبد اتری سرایت می‌کند. از آنجا که این خطوط، به‌شکل ساختار شبکه‌ای توری، یا خطوط نیرو هستند، و می‌توانند برای رشد سلول‌های کالبد فیزیکی در حکم زهدان باشند، (خاصیت کالبد اتری.م) مشکل کالبد اتری در اینجا مستقیماً به کالبد جسمی منتقل می‌شود و بیماری در جسم ظاهر می‌شود.

در مثالی که ذکر شد (جدول ۴ ـ ۱۵)، ترس می‌تواند لایهٔ اتری را در ناحیهٔ شبکهٔ خورشیدی مسدود نماید که موجب افزایش بیش از حد «یین» در آن منطقه می‌گردد. البته این در صورتی است که فرد قادر به حل این بلاتکلیفی به‌خصوص نباشد. اگر این اختلال ادامه یابد، فعل و انفعالات شیمیائی بدن نیز مختل شده و در نتیجه دستگاه بدن از تعادل خارج می‌شود و در نهایت بیماری به‌وجود می‌آید. در این مثال، افزایش بیش از حد «یین» در شبکهٔ خورشیدی می‌تواند موجب افزایش ترشح اسید معده و در نهایت زخم معده گردد.

بنابراین در دستگاه بیمار، انرژی‌های ناموزون کالبدهای برتر دائماً به کالبدهای تحتانی منتقل می‌شوند و در نهایت بیماری جسمی به‌وجود می‌آید. در دستگاه بیمار، حساسیت حواس جسمی کاهش می‌یابد و این روند ممکن است سبب کاهش حساسیت نسبت به نیازهای بدن گردد. این کاهش حساسیت می‌تواند در رژیم غذایی ناقص متجلی شود و سبب پیدایش چرخهٔ بستهٔ منفی‌ای شود که در آن انرژی ناموزون، اختلال بیشتری را به‌وجود می‌آورد. هر کالبدی که مخدوش یا دچار عدم تعادل شده است، اثر مشابهی را بر همسایهٔ فوقانی خود خواهد گذارد. بیماری، همواره تمایل به ایجاد بیماری بیشتر دارد.

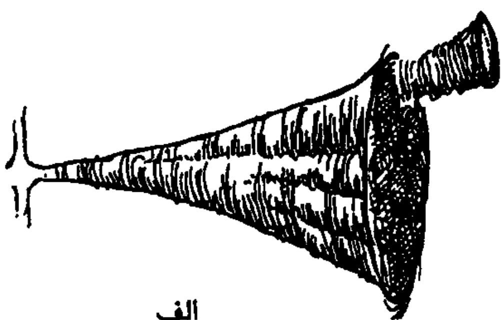
مشاهداتی که از طریق حس برتر داشته‌ام، نشان می‌دهد که در لایه‌های زوج هاله، بیماری در شکل انسدادها یا موانعی از جنس انرژی و بر سر راه انرژی بروز می‌کند که در فصول قبل در این مورد سخن گفتیم. این انسداد را می‌توان انرژی کمتر یا بیشتر از حد طبیعی و متعادل نامید که تیره و راکد است. در لایه‌های فرد، بیماری در قالب اختلال در شکل طبیعی انرژی یا شبکه‌ای درهم پیچیده ظاهر می‌شود. ممکن است در هر یک از این لایه‌های فرد، حفره‌هایی در شبکهٔ توری به وجود آید. داروها

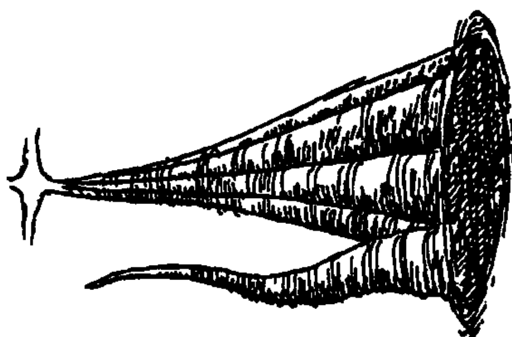
تأثیر چشمگیری بر هاله دارند. من توده‌های سیاهی را در کبد مشاهده کرده‌ام که تأثیر داروهایی بوده که در مداوای بیماری‌های پیشین به مصرف رسیده بود. بیماری هپاتیت، حتی تا سالها پس از درمان ظاهری، رنگی نارنجی ـ زرد در کبد به‌جای می‌گذارد. مواد رنگینی که برای عکس‌برداری از نخاع به ستون فقرات تزریق می‌شوند، اگر چه انتظار می‌رود ظرف یک یا دو ماه جذب شوند، حتی تا ده سال پس از تزریق قابل مشاهده هستند. شیمی‌درمانی، تمام لایه‌های مختلف حوزهٔ انرژی را مسدود می‌کند و به‌خصوص بر کبد که لعابی به‌رنگ قهوه‌ای متمایل به سبز بر آن می‌نشینند، اثری منفی برجای می‌گذارد. اشعه درمانی، لایه‌های ساختاری یا فرد را تحلیل می‌برد و ظاهری همانند جوراب نایلونی سوخته به آنها می‌دهد. عمل جراحی در لایهٔ اول هاله زخمهایی باقی می‌گذارد و گاهی این جای زخم حتی تا لایهٔ هفتم به‌وجود می‌آید. این جای زخم‌ها، اختلالات و انسدادها می‌توانند با کمک و یاری خود کالبد فیزیکی شفا یابند. هنگامی که عضوی در عمل جراحی برداشته می‌شود، عضو اتری مذکور هنوز قابلیت بازسازی دارد و در حفظ تعادل کالبدهای برتر از کالبد فیزیکی تأثیر می‌گذارد. تصور می‌کنم زمانی فرا رسد که با کسب دانش بیشتر در مورد هاله و بیوشیمی، خواهیم توانست موجبات رشد مجدد عضوی که برداشته شده را فراهم کنیم.

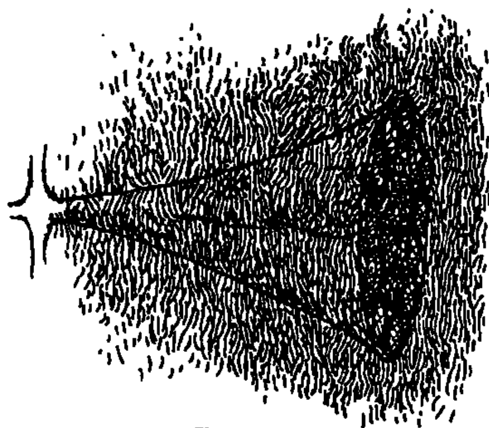
از آنجا که چاکراها بیشترین انرژی را دریافت می‌کنند، در سیستم انرژی کانون تعادل بسیار مهمی محسوب می‌گردند. اگر چاکرایی از تعادل خارج شود، بروز بیماری حتمی است. هر قدر عدم تعادل در چاکرایی بیشتر باشد، بیماری خطرناکتری را شاهد خواهیم بود. همانطور که در فصل ۸ و شکل ۲ ـ ۸ دیدیم، چاکراها در حکم گردابهایی از انرژی هستند که از تعدادی مخروط‌های کوچکتر تشکیل شده‌اند. پردهٔ محافظی بر دهانهٔ ورودی انرژی در چاکرای بزرگسالان قرار دارد. در هر سیستم انرژی سالم، این مخروط‌های چرخنده به‌طور هماهنگ و در توازن با سایر مخروط‌ها به‌دور خود می‌چرخند و وظیفهٔ جذب انرژی از حوزهٔ انرژی کیهانی را به خوبی انجام می‌دهند. هر یک از این مخروطها با فرکانس به‌خصوصی

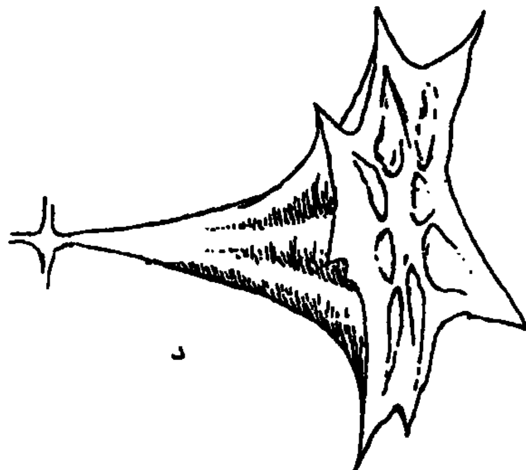
تنظیم شده‌اند، اما در سیستم بیمار، این گرداب‌ها با یکدیگر هماهنگ نیستند. مخروطهای انرژی که این گرداب‌ها را می‌سازند ممکن است دارای حرکتی سریع‌تر یا کندتر از حد معمول، منقبض و کوچک، یا شُل و وارفته و بزرگ گردند. گاهی در الگوی انرژی چاکراها گسستگی‌هایی به چشم می‌خورد. هر مخروط ممکن است تماماً یا قسمتی، فروریخته یا معکوس گردد. این اختلالات، با اختلالات اعضاء بدن یا بیماری‌های به‌خصوص در آن نواحی مرتبط هستند. به‌عنوان مثال، دکتر شافیکا کاراگولا در کتاب «به‌سوی خلاقیت» از بیماری یاد می‌کند که دچار اختلال مغزی بود. یکی از مخروطهای چاکرای تاج این بیمار سست و آویزان بود، یعنی در وضعیت طبیعی قرار نداشت. همچنین در جایی که انرژی می‌بایست به اطراف منشعب می‌شد، در نمودار مغز گسستگی‌هایی به چشم می‌خورد. این شکاف در جریان انرژی در مکانی قرار داشت که قبلاً مورد عمل جراحی قرار گرفته و قسمتی از آن برداشته شده بود. جان پیراکس در کتاب «پروندهٔ دل شکستگان» مشاهدهٔ اختلالاتی را در چاکرای قلب بیماران مبتلا به آنژین صدری و بیماری‌های کرونری قلب گزارش داده‌است. چاکراها در این وضعیت به‌جای اینکه گرداب‌های شفاف و چرخانی باشند، به‌وسیلهٔ عنصری تیره مسدود و راکد شده و دارای حرکتی بطئی بودند.

در شکل ۵ ـ ۱۵ مثال‌های به‌خصوصی از مشاهدات خود را در مورد چاکراهای تغییر شکل یافته ارائه داده‌ام. اولین تصویر (۵ـ ۱۵ الف) نشانگر تغییر شکل چاکرا در تمام مواردی است که بیمار مبتلا به Hiatal Hernia بوده‌است. چاکرای شبکهٔ خورشیدی دارای هشت گرداب یا مخروط کوچک‌تر است. در این شکل، مخروط کوچکی که در سمت چپ و در ربع بالائی چاکرا قرار دارد، مانند فنری است که از جا در رفته‌است. این تغییر شکل در تمام لایه‌های حوزه تا کالبد هفتم به‌چشم می‌خورد. شکل (۵ ـ ۱۵ ب) نوک یکی از مخروطهای کوچک را که به بیرون کشیده‌شده‌است، به‌تصویر می‌کشد. چنین تغییر شکل و اختلالی را در چاکراهای بسیاری مشاهده کرده‌ام. هنگامی‌که دنبالچه آسیب می‌بیند، این اختلال در چاکرای اول ظاهر می‌شود. هنگامی‌که شوک روانی شدیدی به فرد وارد شود، همین اختلال

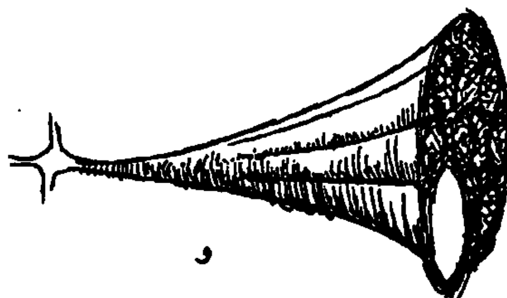












شکل ۵ـ۱۵ : اختلالات مختلف در چاکراها

در چاکرای شبکهٔ خورشیدی ظاهر می‌گردد. بسیاری از اوقات این حالت در اثر شوک حاصل از عمل جراحی نیز در منطقهٔ مورد جراحی قرار گرفته به‌چشم می‌خورد. شکل (۵-۱۵ ج) نشان‌دهندهٔ چاکرائی راکد است. بیماری که به آنژین صدری مبتلا است، در ناحیهٔ چاکرای قلب خود دارای انرژی راکد می‌باشد. سه بیمار که مبتلا به ایدز بودند و من آنان را معاینه کردم، در چاکرای اول و دوم خود دچار رکود بودند. این رکود گاهی تمام حوزهٔ انرژی را تا لایهٔ هفتم دربر می‌گیرد. گسترش این اختلال در چاکراهای لایه‌های دیگر، به‌شدت بیماری بستگی دارد. در تصویر (۵ - ۱۵ د) چاکرای پاره‌شدهٔ بیماری که به سرطان مبتلا است دیده‌می‌شود. در این مورد نیز، این اختلال در هفت لایهٔ هاله مشاهده می‌شود. ممکن است چاکرائی پاره شود، ولی تا دو سال بعد یا مدتی طولانی‌تر، سرطان آشکار نگردد. پردهٔ محافظ دهانهٔ این چاکرا، کاملاً دریده شده‌است. در افرادی که مبتلا به سرطان‌های بسیار حاد هستند، لایهٔ هفتم از پائین پا در مسیر چاکراهای اول، دوم، و سوم تا چاکرای قلب دریده شده‌است. این پارگی در لایهٔ هفتم، موجب از دست دادن مقادیر متنابهی از انرژی می‌گردد. علاوه بر از دست دادن انرژی، در این وضعیت، بیمار در معرض دریافت انواع تأثیرات خارجی است که او را نه‌تنها از نظر روانی، بلکه از نظر جسمی تهدید می‌کنند. در این حالت، حوزهٔ انرژی قادر نیست انرژی‌های مضر را از خود دور نگاه دارد. شکل (۵ - ۱۵ ه) نمایانگر کشیدگی چاکرا به‌یک سو است. این اختلال را معمولاً در چاکرای اول مشاهده می‌کنم. افراد مبتلا به این نقیصه بیشتر انرژی خود را از طریق یکی از پاها به زمین متصل نموده‌اند و پای دیگر آنان ضعیف است. معمولاً این حالت در اثر گیر کردن دنبالچه در یک‌سو به‌وجود می‌آید.

به‌تدریج متقاعد شده‌ام که هریک از مخروط‌های چاکرا، انرژی عضو به‌خصوصی از بدن را تأمین می‌کنند. به‌عنوان مثال، هرگاه اختلالی در لوزالمعده به‌وجود آید، در یکی از مخروط‌های معین سمت چپ شبکهٔ خورشیدی درست زیر مخروط مربوط به Hiatal Hernia اختلال و تغییر شکل به‌وجود می‌آید. درحالی که در اختلالات کبدی مخروط دیگری در همان چاکرا مختل می‌گردد، یعنی مخروطی که به کبد

نزدیک‌تر است.

شکل (۵ـ ۱۵ و) نمایانگر تغییر شکلی است که دراثر یک دورهٔ طولانی و سنگین درمانی به‌وجود می‌آید. زنی که به‌همراه پسر معتادش یک هفته گروه‌درمانی را ازسر گذرانده‌بود، با مخروطی کاملاً باز در شبکهٔ خورشیدی به منزل بازگشت. این مخروط، رنگ‌پریده و تقریباً بدون حرکت و فاقد سپر محافظ بود. از آنجاکه من یک هفته بعد متوجه این نقیصه شدم، توانستم پیش از بروز آسیب بیشتر، هاله را ترمیم کنم. در غیراین‌صورت عضو مرتبط با آن مخروط ضعیف، یعنی کبد، دچار مشکل می‌شد.

تغییر شکل چاکراها، انواع گوناگونی دارد. آن‌گونه که خواهیددید، بسیاری از این اختلالات، انحرافات ساده‌ای هستند. من چاکراهائی را دیده‌ام که در عمل پشت و رو شده‌اند یا به‌شدت پهن و یا به‌شدت کوچک گشته‌اند. همهٔ این موارد، در نهایت به بیماری منجر می‌گردند و همه با انرژی ـ آگاهی، یا تبلور سیستم اعتقادی فرد و تجربیات او ارتباط دارند، که در این مورد قبلاً بحث کرده‌ایم. به‌بیانی دیگر، بیماری در هریک از لایه‌های هاله، خود را در همان سطح آگاهی منطبق با آن کالبد ظاهر می‌کند. هریک از این تجلیات، شکلی از رنج هستند، خواه جسمی، عاطفی، ذهنی، یا معنوی. درد مکانیزمی درونی است که برای تصحیح وضعیت موجود به ما هشداری می‌دهد. درد توجه مارا به این واقعیت جلب می‌کند که اشکالی در کار است و ما را وادار می‌کند تا در این مورد اقدامی به‌عمل آوریم. چنانچه قبلاً به ندای درون خود گوش نداده باشیم، و در استمرار تجاهل خود اصرار ورزیم، درنهایت این درد است که ما را وادار می‌کند دست به کار شویم. درد، درخواست کمک از دیگران را به ما می‌آموزد. بنابر این می‌توان آن راکلید آموزش‌های روح دانست.

تمرینی برای کشف مفهوم شخصی بیماری

در این روند شفا ـ آموزش، پرسش کلیدی این است که، «این بیماری برای من چه معنایی دارد؟ جسمم چه پیامی به من می‌دهد؟ و من به چه طریق هویت خویش را فراموش کرده‌ام؟» بیماری پاسخی معین بر این پرسش است که، «این درد چگونه به

من خدمت می‌کنند؟»

همهٔ ما تا حدودی آفرینندهٔ بیماری در بدن خویش هستیم. اگر به گذشته بازگردید و علت اصلی را بیابید، همواره آن را بر اساس فراموشی هویت استوار می‌بینید. تا زمانی که به غلط می‌اندیشیم برای داشتن فردیت باید منفک و مجزا از دیگران باشیم، در کار آفرینش بیماری هستیم. در اینجا مجدداً به همان مفهوم آغازین می‌رسیم؛ اعتقاد به ماهیتی براساس الگوی هالوگرام در هستی.

مروری بر فصل پانزدهم

۱ـ رابطهٔ بیماری‌های پسیکوسوماتیک و هاله چیست؟

۲ـ از بُعد حوزهٔ انرژی انسان، علت اصلی پیدایش بیماری چیست؟

۳ـ چگونگی بروز بیماری در هاله را تشریح کنید.

سرفصل‌هایی برای اندیشیدن

۴ـ چند دقیقه در مورد شیوهٔ بروز بیماری جسمی به مدی‌تیشن بپردازید و سپس این شیوه را تشریح کنید.

۵ـ باورها چگونه تجربیات ما را شکل می‌دهند و حوزهٔ انرژی انسان، در این گذر دارای چه نقشی است؟

فصل شانزدهم
نگاهی کلی به روند شفاگری

شفاگر در برابر بیماران و حرفهٔ طبابت سه وظیفه دارد: دیدگاهی متفاوت و وسیع‌تر، نسبت به علل بیماری و شیوه‌های درمان؛ دسترسی به اطلاعات طبی یا دانسته‌های مربوط به هریک از تجربیات زندگی که با ابزار رایج در دسترس نیست؛ و رابطهٔ مستقیم و بلاواسطه با بیمار، جهت پرورش قابلیت‌های مربوط به شفاگری در خود بیمار. هرقدر هم که نتیجهٔ کار معجزه‌آسا به‌نظر آید، شفاگر درواقع بدین‌طریق با بهره‌گیری از خواص موجود در طبیعت انسان، بیمار را وادار به شفای خود می‌کند. هرچند این خواص از نظر افرادی که با حرفهٔ شفاگری آشنا نیستند فراسوی پدیده‌های طبیعی قرار داشته‌باشند. بدن و دستگاه انرژی ما به‌طور طبیعی میل به تندرستی دارد. شفاگر طرق و ابزاری برای برقراری سلامتی دراختیار دارد. البته پزشکان نیز با همین اصول سروکار دارند، اما با وجود این‌همه مباحث تئوری و رویارویی روزافزون با بیماری‌های مختلف، بسیاری از پزشکان در درمان گروه به‌خصوصی از بیماری‌ها تخصص می‌یابند که البته گاهی نیز ممکن است در کار خود توفیق نیابند. تندرستی از دیدگاه شفاگر نه‌تنها به‌معنی سلامتی جسمی است، بلکه درحکم تعادل و توازن در همهٔ اجزاء حیات می‌باشد.

عمل شفا درواقع نوعی یادآوری است؛ یادآوری هویت. از دیدگاه هاله، شفا عبارت است از برقراری مجدد نظم و تعادل در تمام اجزاء یا کالبدهای هاله. هنگامی‌که انرژی در تمام کالبدها متعادل گردد، تندرستی برقرار می‌شود. در این گذر، روح درسی آموخته و در نتیجه دربارهٔ حقیقت هستی دانش بیشتری کسب کرده‌است.

امروزه دو روش مختلف برای شفا وجود دارد؛ شفای «درونی»، که تعادل و تندرستی را در تمام لایه‌های هاله برقرار می‌سازد. روش انجام دادن این کار بذل توجه و تمرکز بر خصوصیات جسمی، عاطفی، ذهنی و معنوی بیمار است. روش دوم شفای «برونی» است که تعادل مجدد در تمام لایه‌های هاله را به‌وسیلهٔ استخراج انرژی از حوزهٔ کیهانی ایجاد می‌کند.

به‌نظر من شفای درونی اهمیت بیشتری دارد، ولی شفای برونی می‌تواند به‌عنوان مکمل به‌کار رود.

مراحل شفای درونی

شفای درونی انرژی هریک از کالبدهای هاله را به‌واسطهٔ تمرکز بر تجلی اختلال در همان لایه و تصحیح و ترمیم آن لایهٔ به‌خصوص با استفاده از روش دست کشیدن، متعادل می‌نماید. (به جدول ۱ ـ ۱۶ مراجعه کنید.) این القاء تعادل در توازن انرژی در کالبدهای دیگر نیز مؤثر خواهدبود.

روش شفای درونی که به «شفای همه‌جانبه» موسوم است، در فصل ۲۲ مفصلاً تشریح خواهدشد. در اینجا این شیوه را به‌طور خلاصه تشریح می‌کنم.

شفای لایهٔ کلیشه‌ای کِتِری مستلزم واردنمودن سیستم اعتقادی نادرست، به حوزهٔ آگاهی و مبارزه با آن است. عمل شفا در سطح هفتم هاله انجام می‌شود. این شفا بیشتر مشتمل بر ترمیم و تجدید بنای کالبد هفتم، در مناطق آسیب‌دیده است. ترمیم لایهٔ هفتم، به‌طور خودکار لایهٔ ششم را برای دریافت انرژی کالبد آسمانی، یعنی عشق می‌گشاید.

جدول ۱ ـ ۱۶
مراحل شفای درونی

کالبدکلیشه‌ای کتِری	شفای لایهٔ هفتم	به مبارزه با سیستم اعتقادی نادرست می‌پردازد.
کالبد آسمانی	شفای لایهٔ ششم	در کانون عشق کیهانی قرار می‌گیرد.
کالبد کلیشه‌ای اتری	جرّاحی لایهٔ پنجم	ارادهٔ فردی را با مشیت الهی همسو می‌کند.
کالبد اثیری	پاکسازی لایهٔ چهارم دمیدن عشق	عشق می‌ورزد و می‌پذیرد.
کالبد ذهنی	پاکسازی و تجدید الگوهای تفکری	با الگوهای دوگانهٔ اندیشه به مبارزه می‌پردازد.
کالبد عاطفی	پاکسازی و تصحیح مسیر جریان عواطف	جهت آزادسازی جریان انرژی عواطف، عواطف و رنج‌های محبوس در درون را مجدداً تجربه‌می‌کند.
کالبد اتری	پاکسازی و ترمیم ساختار	رهاسازی جریان انرژی و ارتعاشات کالبد اتری. تجدید ساختار این کالبد. ایجاد تعادل مجدد در سوخت و ساز انرژی اُرگون در این لایه.
کالبد فیزیکی	ماساژ	تجدید حیات و تغذیهٔ جسم به‌واسطهٔ انرژی. ایجاد تعادل مجدد در تبادلات شیمیائی که منجر به تعادل جسم و سلامتی می‌گردد.

در مرتبهٔ آسمانی، شفاگر در کانون عشق آسمانی یا کیهانی قرار می‌گیرد و همچون مجرائی آن را به‌سوی بیمار هدایت می‌کند.

در مرتبهٔ کلیشه‌ای اتری، کالبد مذکور به‌وسیلهٔ پاک‌سازی و شارژ[1] کالبد و بذل عشق انجام می‌شود. شفاگر در اینجا خود را در مسیر عشق به بشریت قرار می‌دهد و مجرای عبور آن به‌سوی بیمار می‌گردد. این عمل برای لایهٔ ذهنی فرصتی فراهم می‌کند تا از تنش رهاشده، سپر دفاعی مربوطه را کنار گذارد.

۱ـ *Chelation* : عمل پاک‌سازی حوزهٔ انرژی از انسدادهای مختلف که در فصول بعدی به‌طور مفصل مورد بحث قرار خواهدگرفت.م.

در لایهٔ ذهنی، شفاگر الگوهای نادرست تفکر را در آن کالبد به مبارزه می‌طلبد. اساس و منشاء این الگوهای تفکر، منطق و استدلال دوران کودکی بیمار است؛ یعنی هنگامی‌که شوکی را تجربه کرده‌است. هنگامی‌که فرد در سنین بالاتر از وجود این الگوها آگاه می‌شود، می‌تواند آنها را به‌سهولت تشخیص داده و الگوهای تفکری رشدیافته‌تری را جایگزین کند. روش مورد استفاده شفاگر در تجدید ساختار این لایه، کمک به بیمار در یافتن راه حل‌هایی نوین برای مشکلات قدیمی است.

در کالبد عاطفی، شفاگر با به‌کارگیری فن پاک‌سازی و شارژ لایهٔ مربوطه، عواطف محبوس شده در این لایه را آزاد می‌کند. گاهی این عمل موجب تجدید خاطرهٔ شوک‌های قدیمی و تجربهٔ مجدد عواطف محبوس‌شده می‌گردد. گاهی نیز این موانع، بدون آگاهی بیمار رفع می‌شوند.

در لایهٔ اتری، برای برقراری مجدد تندرستی و نیروهای کالبد، تصحیح مسیر انرژی و ترمیم ساختار لایه ضروری است.

درسطح جسمی یا فیزیکی، برای ازبین بردن موانع جسمی مانند کشیدگی عضلات، چربی یا ضعف، از تمرینات جسمی و اصوات استفاده می‌شود.

در شیوهٔ شفای همه‌جانبه، همهٔ کالبدهای بیمار تحت درمان قرار می‌گیرند. این عمل گاه در جلسات درمانی اختصاصی و گاه در درمان‌های گروهی انجام می‌شود. معمولاً در این روش، پس از اینکه تمام کالبدها به حالت تعادل درآمدند، در آخرین وهله، تندرستی در جسم ظاهر می‌گردد. این بهبودی ممکن است در طی یک جلسه درمان یا حتی سال‌ها به‌وجود آید.

شاید تعجب کنید که شفاگران چگونه این کار را انجام می‌دهند. آنها از طریق حس برتر خویش به انواع اطلاعات دسترسی دارند.

مراحل شفای برونی

برای تقویت و تسریع تأثیرات روش فوق که شیوه‌ای اساسی است، فنون دیگری نیز به این روند افزوده می‌گردند «که در بسیاری از موارد کاملاً ضروری هستند»، زیرا

نمی‌توان بیماری‌های جسمی را که معلول الگوهای نادرست اعتقادی هستند، پیش از تصحیح کامل الگوی اعتقادی فوق، به‌حال خود رها کرد. گاهی برای نجات زندگی بیمار، انجام شفای برونی ضروری است. اما اگر در عین‌حال شفای درونی یا همه‌جانبه نیز آغاز گردد، و با الگوی اعتقادی نادرست مبارزه‌ای صورت نگیرد، بیماری فوق، حتی پس‌از زائل‌شدن علائم موجود، مجدداً در جسم رخنه‌می‌کند.

با گسترش و پیشرفت هاله درمانی، بسیاری از روش‌های درمانی درحال توسعه هستند و اینک صحت و قابل‌اعتماد بودن این روشها اثبات شده‌است. بسیاری از پزشکان برای حفظ تندرستی انسان، بر رژیم غذایی، مواد خوراکی مانند ویتامین‌ها و مواد معدنی، ورزش و سایر برنامه‌های منظم تأکید می‌کنند. در سراسر کشور، متخصصین امور درمانی در رشته‌هایی چون هومیوپاتی، Chairopractory[1]، طب سوزنی، Kinesiology[2]، ماساژ تخصصی، دست‌اندرکار حفظ تندرستی انسان هستند. مردم به‌طور روزافزون برای پیش‌گیری از هرگونه بیماری خطرآفرین به برنامه‌های منظم تنظیم وزن، ورزش، و چک‌آپ منظم روی می‌آورند. عمل شفاگری به‌وسیلهٔ دست کشیدن، اکنون به‌صورت‌های مختلفی در کشور به‌کار می‌رود. مردم به شمنیزم[3] و سایر شیوه‌های شفاگری باستانی علاقه نشان می‌دهند. روان جراحان[4] مرتباً به این مملکت می‌آیند و به درمان صدها نفر مشغول می‌گردند. جهان در آستانهٔ انقلابی در زمینهٔ طبابت قرار دارد. چرا؟

با ظهور فنون نوین و پایان یافتن دوران پزشک خانوادگی، طبابت مانند گذشته علمی خصوصی نیست. در گذشته، پزشک خانواده با آشنایی با تاریخچهٔ خانواده، عهده‌دار امور طبی آنان می‌گردید. و این آشنایی گاهی چند نسل را زیر پوشش

۱- روشی در درمان که طی آن انواع ماساژهای عمیق بر ستون فقرات انجام می‌گردد.م.
۲- اندازه‌گیری ارتعاش اعضاء و اندام‌های مختلف بدن، به‌وسیلهٔ حس لامسه.م.
۳- *Shamanism*: اعمال مذهبی گروه به‌خصوصی در شمال آسیا که معتقدند ارواح نیک و پلید در جهان رخنه می‌کنند و می‌توان توسط کاهنین کارآزموده‌ای که در وضعیت مدیوم قرار می‌گیرند، آنان را دفع کرد.م.

4- Psychic Surgeon

می‌گرفت. امروزه پزشک حتی قادر به یادآوری نام بیمارانش نیست، زیرا تعداد آنان بسیار زیاد است. با درنظر گرفتن این تحول که بسیاری از اوقات به تکنولوژی پزشکی نوین مربوط می‌شود و موجب نجات زندگی افراد بیشماری می‌گردد، قبول مسئولیت حفظ جان تمام بیماران در تمام اوقات، از عهدهٔ پزشک خارج است. اکنون این مسئولیت بر ذمهٔ خود بیماران نهاده شده‌است، یعنی همان‌طور که باید باشد. این امر اساس انقلاب در پزشکی است. اینک بسیاری از مردم مایلند در حفظ تندرستی خود سهم بیشتری داشته‌باشند. بهترین شیوه برای هموار کردن راه این تحول نوین، تلفیق روش‌های موجود، و همانند گذشته خصوصی کردن طبابت است.

پزشکان و شفاگران می‌توانند با یکدیگر همکاری کنند.

با همکاری شفاگران و پزشکان، برخورداری از امتیاز برترین تکنولوژی در کنار بیشترین مراقبت‌های شخصی برای هر بیمار میسر می‌گردد. بیائید ببینیم چگونه.

در سه موردی که در مقدمهٔ این بخش ذکر شد، شفاگران می‌توانند به پزشکان کمک کنند. این سه مورد عبارتند از: ارائهٔ بینشی وسیع‌تر در بارهٔ علل بیماری؛ تهیهٔ اطلاعاتی که نمی‌توان توسط روش‌های استاندارد روز بدان دست یافت یا حداقل در هنگام نیاز در دسترس نیست؛ عمل دست کشیدن برای ایجاد تعادل در دستگاه انرژی بیمار و تقویت و تسریع روند بهبودی. بسیاری از اوقات، مورد اخیر نیروئی به بیمار می‌دهد که وجود آن برای نجات زندگی او ضروری است.

در کلینیک‌ها، شفاگر می‌تواند برای تعیین یماری و تشخیص بالینی و یافتن علت اصلی بیماری، با پزشک همکاری کند و با درنظر گرفتن همهٔ جوانب در مورد شیوهٔ بروز عدم تعادل در دستگاه انرژی و درجهٔ شدت بیماری نظر دهد و با ارائهٔ بینشی عمیق و همه‌جانبه در مورد عوامل بروز بیماری مربوطه، بیمار را در کشف مفهوم آن بیماری به‌خصوص و تأثیر آن در زندگی او، یاری دهد.

روش‌هائی که در تشخیص مورد استفادهٔ شفاگر قرار می‌گیرند، در فصل بعدی تشریح خواهندشد. شفاگر با بهره‌گیری از حس برتر می‌تواند در مورد نوع و مقدار

داروی به‌خصوصی که می‌بایست مصرف شود، روش‌های مکمل درمانی، رژیم غذایی و تمرینات بدنی توصیه‌های لازم را دریافت و گوشزد کند. وی قادر است با یاری پزشک و استفاده از حس برتر خویش، پروندهٔ بیماری را پی‌گیری کند و در بارهٔ تغییرات مورد لزوم در مقدار مصرف دارو طی هفته‌ها، روزها، یا حتی ساعات مختلف به بیمار کمک کند. با به‌کار گیری این شیوه، شفاگر و بیمار می‌توانند با همکاری یکدیگر در کنترل بیماری به درجه‌ای از دقت دست یابند که هرگز تصور نمی‌شد. شفاگر می‌تواند برای تشخیص مقدار تأثیر داروها یا سایر روش‌های درمانی در اندام‌های بیمار، هالهٔ او را بررسی کند.

من شخصاً تا حدودی این کار را انجام داده و از نتیجهٔ آن بسیار خرسندم. شفاگری به‌نام می‌تک‌ویرکس[1] را می‌شناسم که به‌مدت سه‌سال با این روش با پزشکان کلینیک انجمن پزشکان ورشو در لهستان همکاری می‌کرد. این انجمن اساساً برای تجربهٔ شیوهٔ یادشده تأسیس گشته‌بود. این تجربه بسیار موفقیت‌آمیز بود و انجمن مربوط هنوز به‌کار خود ادامه می‌دهد. پرونده‌های موجود در این کلینیک نشان می‌دهند که عمل دست‌کشیدن، که در آنجا «انرژی درمانی» نامیده می‌شود در موارد بسیاری مؤثر واقع شده‌است. برخی از این نمونه‌ها شامل بیماری‌های زیر هستند؛ بیماری‌های دستگاه عصبی یا مشتقات میگرن - تنگی نفس - شب‌ادراری - سردردهای یک‌طرفه - ضعف اعصاب - بیماری‌های پسیکوسوماتیک - زخم‌معده - چندنوع آلرژی - انسداد مجرای تخمدان - تومورهای خوش‌خیم - نازائی - دردهای آرتروزی - و چند نوع درد دیگر. «انرژی درمانی» دردهای سرطانی را کاهش داده، مصرف مسکن‌های آرام‌بخش را کم می‌کند. تقریباً در تمام موارد، پزشکان شاهد آرامش بیمار پس از انجام «انرژی درمانی» بوده‌اند. درد بیمار یا ازبین رفت یا تا حدود زیادی تسکین‌یافت و روند تجدیدحیات (به‌خصوص پس‌از عمل جراحی یا خارج ساختن عفونت) تسریع شد. در کشور ما بسیاری از شفاگران و پزشکان مشغول

1- Mietek Wirkus

به‌همکاری هستند. دکتر دلورس‌کریگر[1] سالها پیش در مرکز پزشکی نیویورک روش دست‌کشیدن را به پرستاران معرفی کرد. روزالین‌برویر[2]، مدیرهٔ مرکز نور شفابخش در گلن‌دیل[3] کالیفرنیا، برای انجام دادن شفا به بسیاری از بیمارستانها می‌رود و در چندین طرح تحقیقاتی در مورد تأثیر دست‌کشیدن در انواع بیماری‌ها شرکت دارد.

گروه دیگری از تحقیقات، به استفاده از حس برتر مربوط می‌شد. در این بررسی‌ها محققین دربارهٔ این قابلیت و تأثیر آن در یافتن علل و شیوهٔ درمان بیماری‌های ظاهراً لاعلاج مانند سرطان به‌کاوش پرداختند. شفاگر قادر است به‌کمک چشم باطن که در فصل آینده به‌تشریح آن خواهیم پرداخت، سیر تأثیر بیماری را در بدن مشاهده کند. این ابزار در تحقیقات حقیقتاً سودمند است.

شفاگر بااستفاده از حس برتر تشخیص می‌دهد که کدامیک از روشهای درمانی فراگیر برای بیمار مناسب‌ترین است. این عمل به‌وسیلهٔ مشاهدهٔ درمان فوق بر هاله انجام می‌شود. بیمار می‌تواند با تمرکز بر بهترین و مناسب‌ترین شیوه درمانی و استمرار آن، روند بهبودی خود را تسریع کند. به‌عنوان مثال، من در مشاهدات خود چنین نتیجه گرفته‌ام که هریک از شیوه‌های درمانی بر یکی از لایه‌های هاله بیشترین تأثیر را دارند. آبری‌وست‌لیک[4] در کتاب «الگوی تندرستی» مشخص کرده که کدام‌یک از روشهای باخ فلاور[5] در درمان کدام‌یک از لایه‌های هاله مؤثرتر است. طبق مشاهدات من هرچه قدرت درمانی روش هومیوپاتی بیشتر باشد، تأثیر آن بر لایه‌های فوقانی‌تر هاله مشهود است. قدرت بالاتر از یک‌مگا بر چهار لایهٔ فوقانی اثر می‌گذارد و قدرتهای کمتر بر لایه‌های تحتانی. به دلیل قدرت مهیب درجات قدرتمند در شفاگری، به شفاگران نوآموز می‌آموزند که کار خود را با قدرت‌های کمتر آغاز کنند، این به‌معنی کار برروی کالبدهای تحتانی است؛ و سپس هنگامی که روش

1- *Dolores Krieger*

2- *Rosalyn Bruyere*

3- *Glendale*

4- *Aubrey Westlake*

5- *Bach Flower*

مناسب درمان کشف شد، بـه لایـه‌های بـالاتر بـپردازنـد. در شـیوهٔ دست کشـیدن، بسیاری از شفاگران قادرند تشخیص دهند که برکدام کالبد متمرکز شوند. همین امر در مورد روش مدی‌تیشن خوددرمانی صادق است. در این شیوه نیز فرد قادر است به همهٔ کالبدهای هاله بپردازد. پرتوافکنی با دستگاه‌های تولید اشعه یا فـرکانس نـیز روشی است برای به‌حرکت درآوردن انرژی‌های شفابخش حوزهٔ انرژی کیهانی. ایـن روش علاوه بر تولید تشعشع، انرژی‌های شفابخش را از کیهان دریافت می‌کند و به بیماری که در فاصله معینی قرار دارد، انتقال می‌دهد. مقداری از خون بیمار یا یک تار موی او معمولاً به‌عنوان آنتن به‌کار می‌رود. پرتوافکن نیز می‌تواند به‌میل خود بر هریک از کالبدها تمرکز یابد. فیزیوتراپ، مسلماً به سه کـالبد تـحتانی هـاله دست می‌یابد. این امر در مورد گیاهان داروئی، ویتامین‌ها، داروها و عمل جراحی نیز صادق است. روش دست کشیدن، مدی‌تیشن درمانی، نور درمانی، صوت درمـانی، و بـلور درمانی همه به لایه‌های فوقانی هاله دسترسی دارند. با تحقیقات بیشتر خـواهـیم توانست استفاده از هریک از این روش‌ها را برای اخذ بهترین نتایج بیاموزیم.

در مورد انواع شفاگری که ذکر شد، کتب بسیاری منتشر شده‌است. افرادی که به مطالعات بیشتر در این زمینه علاقه‌مندند می‌توانند از این کتب استفاده کنند؛ دانش هومیوپاتی، نوشتهٔ دکتر جرج ویتولکاس[1]. ابـعاد تشـعشعات، نـوشتهٔ دکـتر دیـوید تـنسلی[2]. Chairopractic، شـیوه‌ای نـوین بـرای تـندرستی، اثـر دکـتر خـولیو دانتن‌فاس[3]. طب سوزنی سنتی، اصل عناصر پنج‌گانه، اثر دکتر دایان امکانلی[4].

حرفهٔ طبابت درکشور ما، ابتدا جسم را مطمح‌نظر قـرارداد و درایـن زمـینه بـه تخصص دست یافت. این تخصص به‌خصوص در زمینهٔ بیماری‌های اعضاء به‌چشم می‌خورد. روش‌هایی که بیشترین کاربرد را دارند استفاده از داروها و عمل جراحی

1- The Science of Homeopathy: George Vithoulkas. M.D.

2- Dimensions of Radionics: David Tansely. M.D.

3- Chairopractic, A Modern Way of Health: Julius Dontenfass. M.D.

4- Traditional Acupuncture: The Law of The Five Elements: Dianne M. Connelly, Ph.D.

است. اثرات عمیق جانبی، یکی از بزرگ‌ترین مشکلات این روشها هستند. هنوز برای کشف اثرات داروها بر کالبدهای برتر تحقیقاتی صورت نگرفته‌است. در عوض تأثیرات این داروها هنگامی مشاهده می‌شود که مشکل ایجادشده به کالبد فیزیکی رخنه می‌کند. من تأثیرات جانبی داروهایی را مشاهده کرده‌ام که تقریباً ده سال از مصرف آنها گذشته‌بود. مثلاً دارویی که در درمان هپاتیت به‌کار رفته‌بود، پنج سال بعد به نقص در سیستم ایمنی بدن منجر شد. مادهٔ رنگی قرمزی که برای عکس‌برداری نخاع استفاده شده‌بود، ده سال بعد مانع معالجهٔ اعصاب نخاعی گشت.

پیش به‌سوی روش درمانی فراگیر

به اعتقاد من، در آینده روش‌های فراگیر درمانی[1] موجب پیوند حجم وسیع دانش پزشکی سنتی و دانش منظم و هماهنگ دستگاه‌های انرژی کالبدهای برتر خواهدشد. روش‌های فراگیر آینده، براساس نیاز بیمار در آن واحد بیماری تمام سطوح هاله را تشخیص داده، نسخهٔ لازم را تجویز می‌کند و شیوه‌های درمانی درونی و برونی را باهم تلفیق خواهدکرد. پزشکان، ماساژورها، هومیوپات‌ها، شفاگران، متخصصین بازپروری، طب سوزنی و غیره برای تسریع روند درمان با یکدیگر همکاری خواهندکرد. دست‌اندرکاران معالجهٔ بیماران، آنان را به دیدهٔ روحی خواهند نگریست که در راه سفر بازگشت به خویش برتر یا خویش الهی است و بیماری، یکی از طرق هدایت روح در مسیر صحیح، در این سفر خواهدبود.

برای این کار، بر ماست که روش‌های پیشرفتهٔ تحلیلی حرفهٔ پزشکی را در کاوش اسرار کالبدهای برتر به‌کار گیریم تا اطلاعات دقیق و کاربردی لازم را در بارهٔ عملکرد و ساختار آنها به‌دست آوریم. ما نیازمند طرح‌های تحقیقاتی تلفیقی هستیم تا روش‌های درمانی کالبدهای برتر و دانش پزشکی مورد آزمایش قرار گیرند و درنتیجه اثرات محصول تلفیقی به‌دست آمده محک زده‌شود. باید دید داروهای Allopathic و معالجات هومیوپاتی چه تأثیری بر یکدیگر دارند. کدام‌یک با دیگری هماهنگ

۱- منظور روش‌هایی است که تمام کالبدهای انسان را مورد نظر قرار می‌دهد.م.

است یا بیماری را تشدید می‌کند. کدام‌یک مضر است و نباید با دیگری به‌کار رود.

باید سعی کنیم تا برای مشاهدهٔ لایه‌های انرژی در هاله، شیوه‌ای در تحقیقات ابداع کنیم. از آنجا که کالبد اتری در مقایسه با سایر کالبدها از عنصر متراکم‌تری تشکیل شده‌است و به کالبد فیزیکی شباهت بیشتری دارد، بنابراین ابتدا باید در مورد آن تحقیق کنیم. اگر می‌توانستیم تصویری از ساختار شبکه‌ای کالبد اتری تهیه کنیم تا تعادل یا عدم تعادل انرژی در آن را تشخیص دهیم، چه ابزار مفیدی در دست داشتیم! با استفاده از چنین اطلاعاتی و انجام دادن مطالعات بیشتر قادر بودیم برای تجدید تعادل در کالبد اتری روش‌های عملی‌تر و مؤثرتری بیابیم و بدین ترتیب در آینده به تحقیق دربارهٔ روش‌هایی می‌پرداختیم که کالبدهای برتر از اتری را نیز دربر گیرد.

بدین ترتیب می‌توانستیم هر اختلالی را پیش از نفوذ به جسم درمان کنیم.

در چنین شرایطی، من تمام توان خود را برای تربیت شفاگران حرفه‌ای به‌کار می‌بردم[1]. این را به‌خصوص در مورد پزشکان انجام می‌دادم تا حوزهٔ انرژی را درعمل تجربه کنند و بدین وسیله بتوانند روند رشد بیماری را عملاً در درون بیمار مشاهده کنند. هم‌اکنون نیز برخی از پزشکان درپی چنین تجربیاتی هستند. آنها بیمارانی را که با مشکلات بسیار حادّی روبرو هستند، به نزد شفاگران می‌فرستند. البته معمولاً این کار را به‌طور مخفی انجام می‌دهند. زمانی فرا رسیده که از پستوها به‌در آییم و در قالب گروهی منسجم با یکدیگر همکاری کنیم.

تصور کنید افرادی که در امر مشاهده جریان‌های انرژی در درون بدن متخصص و متبحرند، تا چه حد می‌توانند به پیشبرد تحقیقات پزشکی کمک کنند. آزمایش‌ها و مشاهدات، به‌جای تمرکز بر حیوانات آزمایشگاهی می‌توانند بر روی بیمار حقیقی و نیازهای حقیقی او انجام گیرند. هنگامی‌که فرد قادر گردد شیوهٔ درمان بیماری را عملاً «ببیند»، برنامهٔ درمانی هر بیمار به‌طور مجزا تنظیم و اجرا خواهدشد.

به گفتهٔ هیوآن، «عنصری معین، که به مقدار معین در زمان معین به فردی داده

۱- این امر بزرگ‌ترین اشتغال باربارا برنن در حال حاضر است. م.

شود، به‌عنوان عنصری جدید و استحاله‌گر عمل می‌کند و باکمترین عوارض جانبی در کوتاه‌ترین زمان ممکن به مؤثرترین شکل موجب ظهور تندرستی می‌گردد.» منظور او صرفاً تندرستی فیزیکی نیست، بلکه اشارهٔ او به تعادل کامل در تمام سطوح هاله است.

اکنون با درنظر گرفتن این زمینهٔ فکری که بدان اشاره شد، شیوه‌های بسیار متنوع دریافت اطلاعات از لایه‌های مختلف هاله را بررسی می‌کنیم.

مروری بر فصل شانزدهم

۱ـ روش شفای درونی را تشریح کنید.

۲ـ روش شفای برونی را تشریح کنید.

۳ـ داروها بر چه سطوح یا لایه‌هایی از حوزهٔ انرژی انسان تأثیر می‌گذارند؟

۴ـ در حرفهٔ پزشکی، تأثیر داروها بر کدام‌یک از سطوح هاله مورد بررسی قرار می‌گیرد؟

۵ـ درجهٔ توان روش هومیوپاتی چه رابطه‌ای با هاله دارد؟ کدام درجات روش هومیوپاتی بر کدام سطوح هاله اثر می‌گذارند؟

سرفصل‌هایی جهت اندیشیدن

۶ـ تأثیر عمدهٔ شناخت سیر بیماری در هاله در حرفهٔ پزشکی چیست؟ در مورد تأثیرات پسیکوسوماتی، مسئولیت خود بیمار و خودشناسی توضیح دهید.

۷ـ شفای لایه‌های مختلف هاله به چه طریق با روش‌های معمول پزشکی قابل تلفیق هستند؟

فصل هفدهم

دسترسی بی‌واسطه به اطلاعات

دسترسی به اطلاعاتی که فراسوی قدرت دریافت ابزار معمول قرار دارند، در روند درمان تأثیرات فوق‌العاده‌ای دارد. با این شیوه دریافت هرنوع اطلاعات امکان‌پذیر است. دسترسی بلاواسطه، دقیقاً به‌معنی چیزی است که از این نام انتظار می‌رود. با این شیوه مستقیماً به منبع اطلاعات وصل شده و تمام اطلاعات ضروری را دریافت می‌کنیم. این شیوه نام‌های دیگری نیز دارد، منجمله؛ ادراک به‌واسطهٔ حس برتر، شنیدن اصوات ماورائی، روشن بینی و قرائت لایه‌های روانی. اینک این پدیده را دقیق‌تر بررسی می‌کنیم.

معمولاً ما اطلاعات محیط خود را از طریق حواس پنج‌گانه دریافت می‌کنیم که از قدیم باصره، لامسه، چشایی، شنوایی و بویایی نامیده شده‌اند. بیشتر افراد برای دسترسی بیشتر به اطلاعات محیطی، برخی از این‌حواس را درخود بیشتر پرورش داده‌اند. برطبق اظهارات زبان‌شناسانی چون ریچارد بندلر[1] و جان گریندر[2] در کتاب «از قورباغه تا شاهزاده»، الگوهای درونی تفکر، احساسات و وجود در ما تا حد بسیار

1- *Richard Bandler*

2- *John Grinder*

بالایی به حالات مختلف دسترسی به اطلاعات محیطی بستگی دارند. تجربیات درونی ما از مجراهای عادتیِ به‌خصوصی عبور می‌کنند. می‌توانید ابتدا با ترکیب بینایی و لامسه، یا شنوایی و لامسه، یا بینایی و شنوایی آغاز کنید. هر ترکیبی امکان‌پذیر است. ما برای هریک از پدیده‌های درونی خود از ترکیب به‌خصوصی استفاده می‌کنیم. افکار شما با تصاویر همراه هستند یا اصوات یا محرک‌های لامسه‌ای؟ توصیه می‌کنم پاسخ این پرسش را بیابید، زیرا شیوهٔ دسترسی به اطلاعات محیطی که در حیطهٔ حواس پنج‌گانه به‌کار می‌رود، می‌تواند در مورد حس برتر نیز به‌کار گرفته شود.

به‌عنوان مثال، اگر نامی را به من بگوئید، ابتدا آن را می‌شنوم و سپس در تمام جهات در جستجوی محرکی لامسه‌ای برمی‌آیم تا ارتباطی را با صاحب نام حس کنم. از آن هنگام در رابطه با فردی که نامش را شنیده‌ام، تصاویری می‌بینم و اصواتی می‌شنوم. سال‌ها قبل قادر به این کار نبودم.

نخستین حس برتری که در خود پرورش دادم، لامسه بود. در آن دوران ساعت‌های متمادی را به‌وسیلهٔ لمس مردم و حوزهٔ انرژی آنها، صرف روان درمانی می‌کردم. سپس نیروی حس برتر به قوهٔ بینایی‌ام منتقل شد. به‌تدریج توانستم در رابطه با آنچه که لمس می‌کردم و در تطابق با آن، چیزهائی را «ببینم». با انجام دادن تمرینات بیشتر، قادر به «شنیدن» اطلاعات شدم. هریک از این مهارت‌ها را می‌توان با تمرین و مدی‌تیشن کسب کرد. با قرار گرفتن در وضعیت سکون و آرامش و تمرکز بر هریک از حواس، قادر به توسعه و پرورش آن خواهید گشت. کسب این مهارت‌ها فقط مستلزم تمرین و ممارست است. بخش دشوار این تمرین ساکت کردن ذهن و متمرکز ماندن بر هدف است.

تمرینی برای افزایش حساسیت

افزایش حساسیت لامسه: در وضعیتی راحت بنشینید و سعی کنید درون بدن خود را لمس کنید. بر قسمت‌ها و اعضاء مختلف بدن خود تمرکز کنید. اگر کمکی

می‌کند، آن بخش بدن خود را با دست لمس کنید. اگر می‌خواهید بینایی خود را تقویت کنید، به آن بخش به‌خصوص نگاه کنید. اگر مایل به پرورش شنوایی هستید، برای افزایش تمرکز می‌توانید به صدای طپش قلب و تنفس خود گوش بسپارید.

اینک همین عمل را درباب پیرامون و محیط خود به‌کار برید. چشمانتان را ببندید و اتاقی را که در آن هستید حس کنید. به تمرکز ادامه دهید. از زاویهٔ اشعهٔنوری نقاط مختلف و اشیاء گوناگون اتاق را لمس کنید. اگر کمک می‌خواهید چشمان خود را گشوده به اشیاء نگاهی بیندازید یا آنها را لمس کنید و مجدداً به وضعیت پیشین بازگردید. حالا به همان شیوه، اتاق را حس کنید. اتاق را چگونه حس می‌کنید؟ چشم‌بند را باز کنید و اتاق را نگاه کنید. همین کار را در مورد افراد، حیوانات و گیاهان انجام دهید.

همین عمل را می‌توان برای تقویت حس بینایی انجام داد. در وضعیت مدی‌تیشن به درون بدن خود نگاه کنید، اگر مشکل است، حسی را بیابید که به شما کمک کند. آن قسمت را لمس کنید یا به جریان درونی آن گوش دهید تا بتوانید تصویری از آن به‌دست آورید. حالا همین کار را در مورد اتاق انجام دهید. ابتدا با چشم باز جزئیات اتاق را وارسی کنید. سپس با چشمان بسته به اتاقی ناآشنا بروید و مجدداً شروع کنید. چه «می‌بینید»؟

برای پرورش حس شنوایی، در وضعیت مدی‌تیشن قرار گیرید. به‌درون بدن خود گوش کنید، در اینجا نیز چنانچه این کار را دشوار می‌یابید، آن بخش بدن خود را لمس کنید یا به آن نگاه کنید. حالا به بیرون بروید و به اصوات اطراف گوش بسپارید. چنانچه این کار را در جنگل انجام دهید، به‌تدریج نوای موزون اصوات را خواهید شنید. این اصوات با هم یک سمفونی می‌سازند. دقیق‌تر گوش کنید. دیگر چه می‌شنوید؟ اصواتی که وجود ندارند؟ بازهم دقت کنید. شاید روزی این اصوات برایتان مفهوم پیدا کنند. آیزاک بن‌تف[1] در کتاب «مهار آونگ سرکش» از صدای بسیار تیزی سخن می‌گوید که در مدی‌تیشن شنیده می‌شود. فرکانس این صدا از اصوات

1- *Isaac Bentov*

معمولی بیشتر است. او توانست این فرکانس را اندازه‌گیری کند.

هنگامی‌که قابلیت حس باصره‌ام را پرورش دادم، متوجه شدم که تصاویر به دو شکل ظاهر می‌شوند. یکی نمادین و دیگری عینی. در تصویر نمادین، فرد صرفاً چیزی را می‌بیند که برای شنونده (کسی که درخواست‌کنندهٔ قرائت هاله است) مفهوم دارد. مثلاً او ممکن است سحابی عظیم یا کیک شکلاتی بسیار بزرگی را ببیند که در آسمان می‌چرخد. در مورد دوم، فرد تصویر وقایع یا اشیاء را مشاهده می‌کند. نیز ممکن است شاهد یکی از تجربیات گذشتهٔ بیمار باشد. شفاگر در هر دوی این موارد، در نقش شاهد قرار دارد. یعنی شفاگر به همان چارچوب زمانی وارد شده، وقایع را همان‌گونه که رخ داده‌اند خواهددید. در مورد تصویر نمادین نیز همین‌طور است. شفاگر در هنگام عبور، آنها را مشاهده و وصف می‌کند. این نکته اهمیت بسیاری دارد که شفاگر در تصاویر مداخله یا آنها را تفسیر نکند. شاید مفهوم تصویر از دید شفاگر و بیمار متفاوت باشد. مثلاً اگر شما تصویر نمادین حرکت اتومبیلی آبی رنگ را در جاده‌ای ببینید، نباید بلافاصله بگوئید، «اوه، مفهوم این چیست؟» صرفاً به تصویر نگاه کنید. درعین حال اطلاعات دریافتی را قطعه قطعه جمع‌آوری کرده، به‌تدریج صحنه یا مفهومی قابل درک می‌سازید. شاید تا مدتی بعد، از نمادین یا عینی بودن تصاویر بی‌اطلاع باشید، یعنی ندانید که آن ماجرا حقیقتاً رخ داده یا احتمال داشته که رخ داده‌باشد. دریافت این قبیل اطلاعات مستلزم صبر و شکیبایی بسیاری است. ممکن است سی دقیقه الی یک ساعت سپری گردد تا تصویری قابل درک شکل گیرد.

از سوی دیگر، برخی از قرائت‌گران از نمادهای خاص خود استفاده می‌کنند و تصاویر را همراه با تفسیر مورد نظر خود تشریح می‌کنند. انجام دادن این عمل محتاج تمرین و ممارستی طولانی است، زیرا قرائت‌گر پیش از ادراک اطلاعات، باید نمادها را در آرایشی قابل درک مرتب کند.

در نوع دیگری از قرائت عینی، شفاگر تصویر یکی از اعضاء درونی بیمار را مشاهده می‌کند. محل ظهور این تصویر یا پردهٔ ذهنی شفاگر است، یا داخل بدن

بیمار. درحالت اخیر به‌نظر می‌رسد شفاگر قادر است از پس لایه‌های مختلف بدن بیمار، عضو مربوطه را مانند اشعهٔ ایکس مشاهده کند. من این حالت را «رؤیت درونی» نامیده‌ام. در تشریح بیماری این روش، فوق‌العاده نیرومند است. با استفاده از رؤیت درون، از شیوهٔ فعالانه دسترسی بلاواسطه بهره می‌بریم. این به‌معنی دسترسی به اطلاعات تخصصی در زمینهٔ مورد درخواست است. مثلاً من با استفاده از شیوهٔ رؤیت درون قادرم هرگاه که اراده کنم به درون بدن نگاه کنم. می‌توانم منطقهٔ مورد نظر را برگزینم و عمق آن، سطح مورد نظر در هاله و درجهٔ وضوح و اندازه و ابعاد تصویر را به انتخاب خود تعیین کنم.

دریافت از راه دور

آن‌گونه که من تجربه کرده‌ام، چه سوژه با شما در یک اتاق باشد و چه در فاصلهٔ دوری قرار داشته‌باشد، دسترسی بلاواسطه عملی است. دورترین مسافتی که من در این مورد تجربه کرده‌ام موردی بود که طی آن از طریق مکالمه‌ای تلفنی بین نیویورک و ایتالیا در انجام این عمل توفیق یافتم. طبق تجربهٔ من، قرائت از این فاصله ظاهراً کامل و بی‌نقص است اما قدرت درمان به فاصلهٔ بیمار با شفاگر بستگی مستقیم دارد.

دسترسی بلاواسطه و پیش‌بینی

بسیاری از اوقات بیماران از راهنمای درونی من پرسش‌هائی دربارهٔ وقایع آینده به‌عمل می‌آورند. به اعتقاد او می‌توان دربارهٔ وقایع احتمالی در آینده سخن گفت، اما نه در مورد واقعیات و حوادث حتمی. زیرا همهٔ ما دارای ارادهٔ آزاد در خلق خواسته‌های خود هستیم. او درضمن اعلام می‌کند که آینده را پیش‌گوئی نخواهدکرد ولی بسیاری از اوقات در ادامهٔ سخنانش به‌شرح پاسخ پرسش‌ها می‌پردازد. تاکنون بیشتر این وقایع پیش‌بینی شدهٔ احتمالی به‌وقوع پیوسته‌اند. به‌عنوان مثال هیوآن به زنی گفته‌بود که او احتمالاً به‌کار در سازمان ملل متحد علاقه‌مند خواهدشد. اندکی

بعد دو دعوت‌نامه به‌دست او رسید که طی آنها او را به‌کار در این ارگان فراخوانده بودند. به فرد دیگری گفته‌شد که شاید در مکزیک به خدمات دیپلماتیک بپردازد، و اینکه در طی تعطیلاتی در پرتقال با شخص بخصوصی برخورد خواهدداشت. این وقایع به‌وقوع پیوستند. به برخی دیگر گفته‌شد که باید کار بخصوصی را در زندگی خود به‌انجام رسانند زیرا احتمالاً به‌زودی در آستانهٔ مرگ قرار خواهندگرفت. این افراد هم‌اکنون در بستر مرگ هستند، اگرچه خود این‌چنین نمی‌اندیشیدند.در آغاز یکی از جلسات درمانی به‌من گفته‌شد که بیمارم مبتلا به سرطان است و بزودی خواهد مرد. این پیش‌بینی نیز صحت داشت. این بیمار در آن هنگام حتی مشکوک به ابتلا به سرطان نیز نبود. پس از چهار ماه و چهار بار اسکن، وجود بیماری مذکور در بدن او به‌اثبات رسید. تصاویر اسکن از نظر شکل، اندازه و محل تومور سرطانی با رؤیت درونی من کاملاً تطبیق می‌کردند. البته هنگامی که به این اطلاعات دسترسی پیدا کردم بسیار آشفته شدم و به بیمار چیزی نگفتم. تنها از او خواستم بلافاصله با پزشک خود ملاقات کند. متأسفانه من به پزشک او به‌هیچ وجه دسترسی نداشتم. چنین تجربیاتی این پرسش را به‌وجود می‌آورند که، مسئولیت شفاگر چیست؟ در فصول آینده دربارهٔ این موضوع بحث خواهیم‌کرد.

شاخص‌ترین نمونهٔ دسترسی بلاواسطه به اطلاعات، رؤیتی از راه دور است که توسط راسل تارگ[1] و هارولد پاتف[2] در مؤسسهٔ تحقیقاتی ستن فورد[3] به‌انجام رسید. در آزمایش‌هائی که این دو انجام دادند، ناظری که در زیرزمین آزمایشگاهی در ستن فورد مستقر شده‌بود، توانست مکان دقیق اعضاء گروهی را رسم کند که هریک به‌مکانهای مختلف از پیش تعیین شده‌ای رفته‌بودند. تارگ و پاتف آزمایش‌های خود را با علوم بدیهی فیزیک آغاز کردند و سپس دریافتند که هر کسی که برای این آزمایش برگزیده شد، حتی شکاک‌ترین آنها توانست همین کار را انجام دهد. معتقدم که کار من از بسیاری جهات با آزمایشهای این دو تن شباهت دارد. تنها

1- Russell Targ

2- Harold Pathoff

3- Stan Ford

تفاوت در این است که کار من در زمینهٔ شفاگری انجام می‌شود.

به‌طور خلاصه من معتقدم که اکثر مردم، در زندگی روزمره به‌نوعی قادر به دریافت اطلاعات بلاواسطه هستند. چه اطلاعاتی به شما کمک می‌کند تا در شغل خود موفق‌تر باشید؟ احتمالاً این اطلاعات را به‌طور ناخودآگاه با استفاده از حس برتر خود تشخیص می‌دهید. به‌عبارت دیگر می‌توان به‌طور خلاصه چنین گفت، «بشر برای دریافت اطلاعات و راهنمائی راه‌های بسیاری در اختیار دارد.» مسئله صرفاً برسر خواست و تمایل فردی و گشودن ذهن است.

شیوهٔ دسترس بلاواسطه به اطلاعات در موارد بسیاری نویدبخش است. اگر آن‌گونه که شواهد دلالت دارند، ما به‌عنوان گونه‌ای از موجودات زنده در حال آموختن و پرورش این قابلیت در خود باشیم، می‌توان ادعا کرد که در آیندهٔ نزدیک کل سیستم آموزشی ما تحت تأثیر این تحول قرار خوهدگرفت و مسلماً اجتماعی که در آن زندگی می‌کنیم نیز به‌تبع این تأثیرات متحول خواهدگشت. ما صرفاً برای آموختن روش استدلال قیاسی و استقرائی، جمع‌آوری اطلاعات عمومی و پرورش حافظهٔ خود به مدرسه نمی‌رویم؛ بلکه مایلیم در آن واحد به‌تمام اطلاعات مورد نیازمان دسترسی داشته‌باشیم. در آینده به‌جای این‌که ساعت‌های متمادی را صرف حفظ کردن مطلبی نمائیم، شیوهٔ دسترسی به اطلاعاتی را خواهیم آموخت که هم اکنون نیز در «حافظهٔ» حوزهٔ انرژی کیهانی قابل دسترس است. در اصطلاح مکاتب اسرار این انبار اطلاعاتی «بایگانی آکاشیک»[1] خوانده می‌شود. این سوابق لوحه‌هایی از جنس انرژی هستند که در بطن هالوگرام کیهانی تمام وقایعی که تاکنون رخ داده یا شناسایی شده، تعبیه شده‌اند. در این نوع عملکرد مغزی، اطلاعات در ذهن ما ذخیره نمی‌شوند بلکه به‌سهولت در دسترسمان قرار می‌گیرند. از چنین دیدگاهی قابلیت مغزی «یادآوری» به‌معنی تنظیم ذهن با هالوگرام کیهانی و فراخوانی اطلاعات است. در این حال برای دسترسی به اطلاعات مورد نیاز، کاوش ذهن موردی ندارد.

از آنجه که محل ذخیرهٔ این اطلاعات خارج از قلمرو زمان خطی قرار دارد، (که در

1- Akashic Records

فصل ۴ تشریح شد) احتمالاً تا حدودی قادر به قرائت وقایع آینده نیز هستیم. این همان کاری است که نوستراداموس[1] انجام داد. همان‌طور که می‌دانید او قیام دیکتاتوری به‌نام هیتلر در اروپا را در حدود دویست‌سال پیش از ظهور او پیش‌گویی کرد.

مروری بر فصل هفدهم

۱ـ شیوه‌های دسترسی بلاواسطه به اطلاعات را نام ببرید.

۲ـ شیوه‌های پرورش حواس بینایی، شنوایی و لامسهٔ خود را تشریح کنید.

۳ـ اگر حس لامسه در فردی حساس‌تر از سایر حواس باشد، کدام نوع مدی‌تیشن و شیوهٔ دسترسی بلاواسطه برای او بهترین است؟

۴ـ چه تفاوتی بین رؤیت عملی هاله و درک نمادین آن وجود دارد؟

۵ـ آیا عمل دریافت بلاواسطهٔ اطلاعات از راه دور نیز کاربرد دارد؟ تا چه فاصله‌ای؟ با استفاده از دانش فیزیک، برای این پدیده چه توضیحی وجود دارد؟

۶ـ چه تفاوتی بین مجراشدن و دریافت فعالانهٔ اطلاعات وجود دارد؟

سرفصل‌هایی جهت اندیشیدن

۷ـ جایگاه شما در میان سه گروه بصری، سمعی و لمسی کدام است؟

1- Nostradamus

فصل هیجدهم
رؤیت درونی

یک روز صبح زود برای نخستین بار پدیدهٔ رؤیت درون را تجربه کردم. در آن هنگام در بستر دراز کشیده‌بودم و در حال مشاهدهٔ ساختمان عضلات و استخوان‌های پشت گردن همسرم، که به پهلو در کنارم خوابیده‌بود، بودم. در این اندیشه بودم که شیوهٔ اتصال ماهیچه‌ها به مهرهٔ پشت گردن واقعاً جالب توجه است. ناگهان از وضعیت خود آگاه شدم و بلافاصله به این عمل خاتمه دادم. با این اندیشه که آنچه گذشت زائیدهٔ تخیلات من بود، برای مدتی به این سطح از آگاهی بازنگشتم. اما درنهایت حالات فوق پس از مدتی مجدداً به‌وجود آمد. در اندک زمانی قادر به رؤیت درون بدن بیمارانم شدم. این قابلیت در ابتدا موجب تشویش من می‌گشت، ولی با استمرار این قابلیت و پافشاری خودم در این امر متبحر گشتم. نتایج حاصل از این رؤیت درونی، با اطلاعات بیماران و یافته‌های پزشکان در مورد بیماری به‌خصوص او مطابقت داشت.

رؤیت درونی نسخهٔ انسانی پدیدهٔ اشعهٔ ایکس یا بازتاب مغناطیس هسته‌ای است و به‌همان میزان کارآئی دارد. این پدیده تا حدود معینی امکان رؤیت درون بدن بیمار را با عمق و درجهٔ وضوح موردنظر رؤیت‌کننده به‌وجود می‌آورد و می‌توان گفت

شیوه‌ای نوین در تشخیص و درک بیماری‌ها است. هرگاه بخواهم عضوی را رؤیت کنم، کافی است تا بر روی آن متمرکز شوم و هنگامی‌که رؤیت داخل عضو یا بخش معینی از آن ضروری باشد، بر همان بخش متمرکز می‌شوم. درصورت نیاز حتی می‌توانم میکروارگانیزمی را که به بدن حمله کرده مشاهده کنم. تصاویری که از این سوژه‌ها دریافت می‌کنم، همانند تصاویر معمولی است. مثلاً کبد سالم به‌رنگ قرمز تیره است، یعنی دقیقاً به‌همان رنگی که با نگاه عادی مشاهده می‌گردد. چنانچه فرد مبتلا به زردی باشد، رنگ این عضو زرد ـ قهوه‌ای خواهدبود. اگر او در گذشته شیمی‌درمانی کرده‌باشد یا درحال حاضر تحت این نوع مداوا قرار داشته‌باشد، رنگ کبد معمولاً سبز ـ قهوه‌ای خواهدبود. شکل میکروارگانیزم‌ها تا حدودی با آنچه که به‌وسیلهٔ میکروسکوپ مشاهده می‌شود، شباهت دارد.

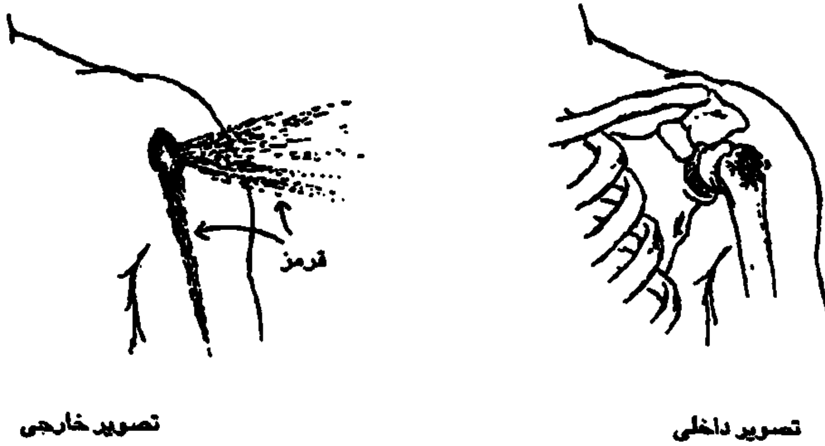
تجربیات شخصی من در مورد رؤیت درون که در ابتدای کار بدون آمادگی قبلی رخ داد، بعدها بیشتر قابل کنترل شد. به‌تدریج دریافتم که برای انجام دادن این کار باید خود را همچون مجرایی برای ورود اطلاعات بگشایم. در این حال چشم سوم (چاکرای ششم) معمولاً فعال است و باقی ذهن نسبت به این بخش دارای سکون بیشتری است. بعدها روش‌هایی آموختم تا خود را به‌صورت ارادی در این وضعیت قرار دهم. بدین ترتیب قادر شدم در هنگام نیاز، مشروط به دستیابی به وضعیت ذهنی و عاطفی مورد لزوم، داخل بدن بیمار را مشاهده کنم. انجام دادن این عمل در هنگام خستگی تا حدودی دشوار بود، زیرا در هنگام خستگی ساکت و ساکن کردن ذهن و تمرکز آن مشکل‌تر است. همچنین در هنگام خستگی بالا بردن درجهٔ ارتعاشات برای فرد آسان نیست. ضمناً این را نیز دریافتم که باز یا بسته‌بودن چشم‌ها اهمیت چندانی نداشت، جز اینکه گاهی اطلاعات دریافتی از طریق چشمان باز در عمل تمرکز اختلال ایجاد می‌کرد. این اطلاعات اضافی گاهی برای تمرکز مفید بوده و گاهی در آن اختلال ایجاد می‌کنند. به‌عنوان مثال گاهی برای تمرکز بر عضوی که به آن می‌نگرم، از چشم استفاده می‌کنم و گاهی نیز برای قطع جریان اطلاعات مزاحمی که توجهم را برهم می‌زنند، چشمان خود را می‌بندم.

نمونه‌هایی از کاربرد پدیدهٔ رؤیت درونی

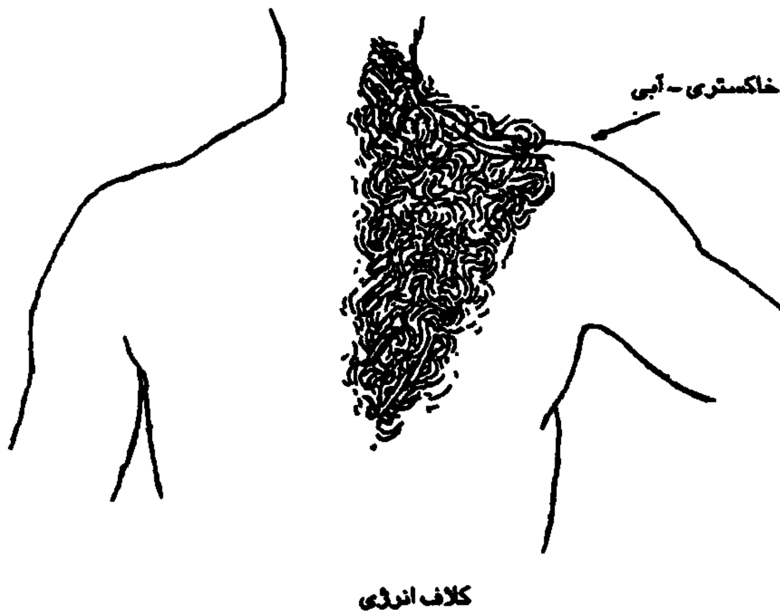
نمونه‌ای از آنچه که ذکر شد، در شکل ۱ ـ ۱۸ نشان‌داده شده‌است. تصویر سمت چپ بالا نشانگر رؤیت ظاهری هاله از جلو و تصویر بالا سمت راست رؤیت درونی همان بخش از بدن و تصویر پائین رؤیت برونی پشت را نشان می‌دهد. در این مورد به‌خصوص یکی از دوستان من روی یخ سُر خورده و شانه‌اش مجروح شده‌بود. هنگامی‌که به درمان او مشغول بودم، عملاً «فوران» انرژی هاله را از قسمت جلوی شانه می‌دیدم. خطوط انرژی در ناحیهٔ پشت عضلهٔ شانه همچون کلافی درهم پیچیده دیده می‌شد و می‌بایست مجدداً در مسیر عادی قرار می‌گرفت. دست راست خود را بر روی محل فوران انرژی قرار دادم تا آن را متوقف سازم و کلاف واقع در پشت را به‌سمت بیرون شانه زدم. درحالی‌که بدین کار مشغول بودم، می‌توانستم انتهای خردشدهٔ استخوان بازو را «ببینم» که البته بعداً توسط عکسی که با اشعهٔ ایکس گرفته‌شد، تأیید گشت. در این جلسهٔ کوتاه (نیم‌ساعت) فوران انرژی و کلاف پیچیدهٔ ناحیهٔ‌پشت درمان شد تا استخوان خردشده سریع‌تر بهبود یابد.

مورد بعد در تصویر ۲ ـ ۱۸ نشان داده شده‌است که مربوط به‌کیستی در تخمدان است که قطر آن تقریباً ۷ سانتیمتر، یعنی به اندازهٔیک توپ تنیس بود. در سوم ژانویه (شکل ۲ ـ ۱۸ الف)، رنگ این کیست خاکستری تیرهٔ متمایل به آبی بود. پزشکان قبلاً آن را تشخیص داده‌بودند اما بیماری عفونت لگن که با رنگ آجری در هاله مشخص بود، تشخیص داده نشده‌بود. در ۱۵ ژانویه (شکل ۲ ـ ۱۸ ب)، قطر کیست به ۴ سانتیمتر تقلیل یافته‌بود و عفونت لگن توسط پزشکان تعیین شده‌بود. در ۲۱ ژانویه (شکل ۲ ـ ۱۸ ج)، قطر کیست ۲ سانتیمتر گشت ولی رنگ آن تیره شده‌بود و تصویر رؤیت‌شده نشانگر انحرافی غیرعادی در ناحیهٔ نخاعی بود که با همین مشکل به‌خصوص ارتباط داشت. بیمار دز آن هنگام برای پاک‌سازی و زدودن مشکل تحت رژیم بود (در این هنگام من هنوز عمل شفا را آغاز نکرده‌بودم بلکه صرفاً پیشرفت کار را تحت‌نظر داشتم). در ۲۹ ژانویه (شکل ۲ ـ ۱۸ د)، یعنی در هنگام آغاز عادت ماهیانه، قطر کیست به ۳ سانتیمتر افزایش یافت که در مورد

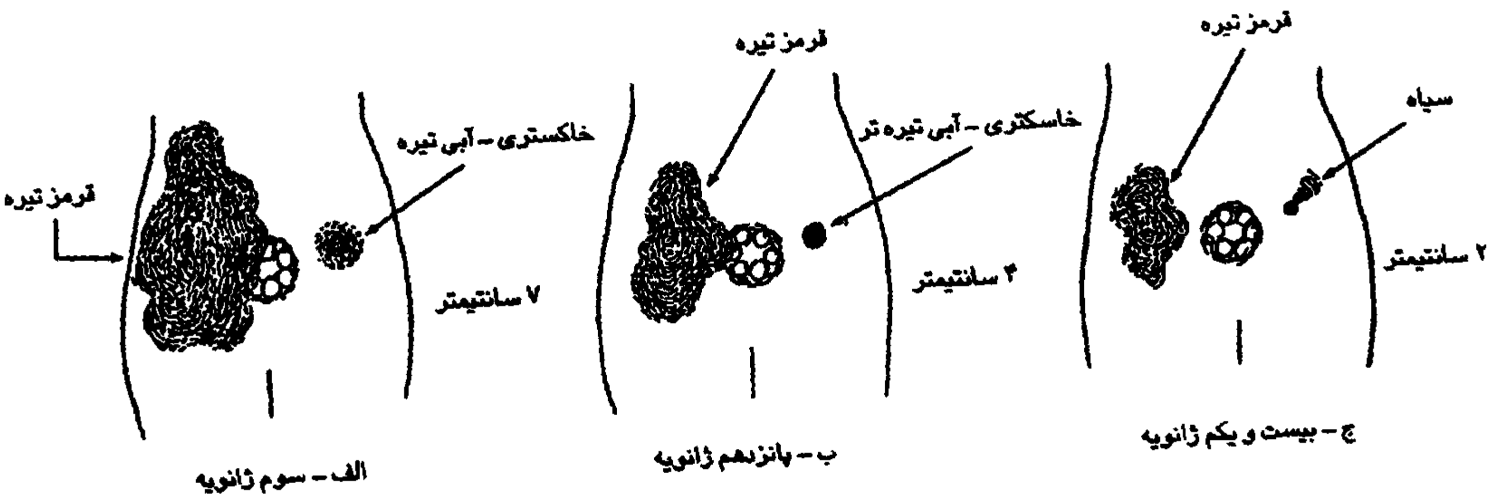
زاویه روبرو

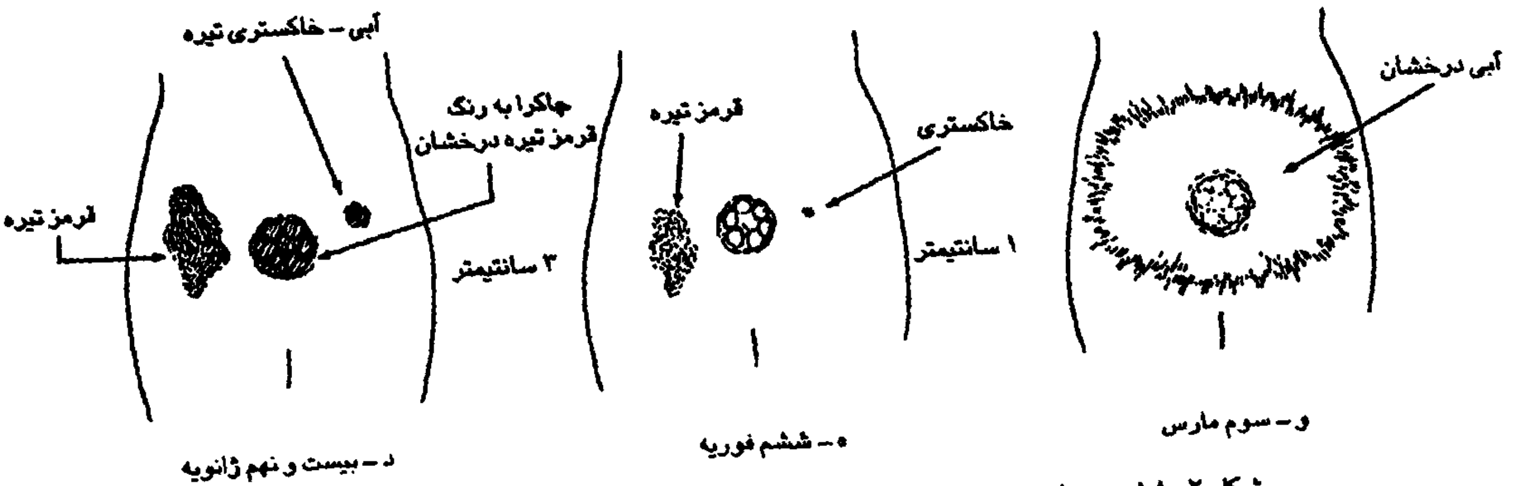


زاویه پشت



شکل ۱ ـ ۱۸ : جراحت در ناحیه شانه که توسط رویت درونی مشاهده می شود (نمای تشخیصی)





شکل ۲–۱۸ : درمان بیماری عفونت لگن و کیست تخمدان (نمای داخلی) (نماهای تشخیصی)

کیست‌ها این واقعه‌ای عادی محسوب می‌شود. در ۶ فوریه (شکل ۲ ـ ۱۸ هـ)، قطر کیست مجدداً به ۱ سانتیمتر تقلیل یافت و در سوم مارس (شکل ۲ ـ ۱۸ و)، کاملاً ناپدید گشت و مقدار متنابهی انرژی مثبت و سالم پیش از شروع دورهٔ قاعدگی بعدی جای آن‌را گرفت. قطرهای مشاهده شده در کیست در تمام موارد ذکرشده با مشاهدات پزشکان در آزمایشاتی که از لگن به‌عمل آمد مطابقت داشت.

در تاریخ ۲۱ ژانویه به‌دلیل تیرگی ظاهری کیست، هم پزشکان و هم من مصرف آنتی‌بیوتیک را به بیمار توصیه کردیم. این بیماری، یعنی عفونت لگن درصورت ادامه یافتن به‌مدت طولانی (در این مورد به‌خصوص سه سال ادامه داشت) نشانگر مراحل آغازین رشد سرطان است. و ما می‌خواستیم با زدودن عفونت از بروز این بیماری جلوگیری کنیم. در طول درمان بیمار رژیم پاک‌سازی خود را حفظ کرد. او می‌توانست بدون مصرف آنتی‌بیوتیک عفونت را کاملاً مهار کند، ولی ما مایل نبودیم در این مورد ریسک کنیم. از دیدگاه رؤیت درونی کیست تقریباً سیاه بود. سرطان در مراحل اولیه معمولاً با رنگ آبی سیر مایل به خاکستری شناخته‌می‌شود، اما هنگامی‌که پیشرفته‌تر می‌گردد در هاله با رنگ سیاه مشاهده می‌گردد. در مرحلهٔ بعدی در این متن سیاه، نقطه‌هایی سفید ظاهر می‌شود. هنگامی‌که این نقاط سفید بدرخشند و همچون آتشفشان فوران کنند، بیماری به مرحلهٔ متاستاز رسیده‌است. در مورد اخیر کیست به‌قدری سیاه بود که نمی‌توانستیم در انتظار نتیجهٔ رژیم پاک‌سازی باشیم.

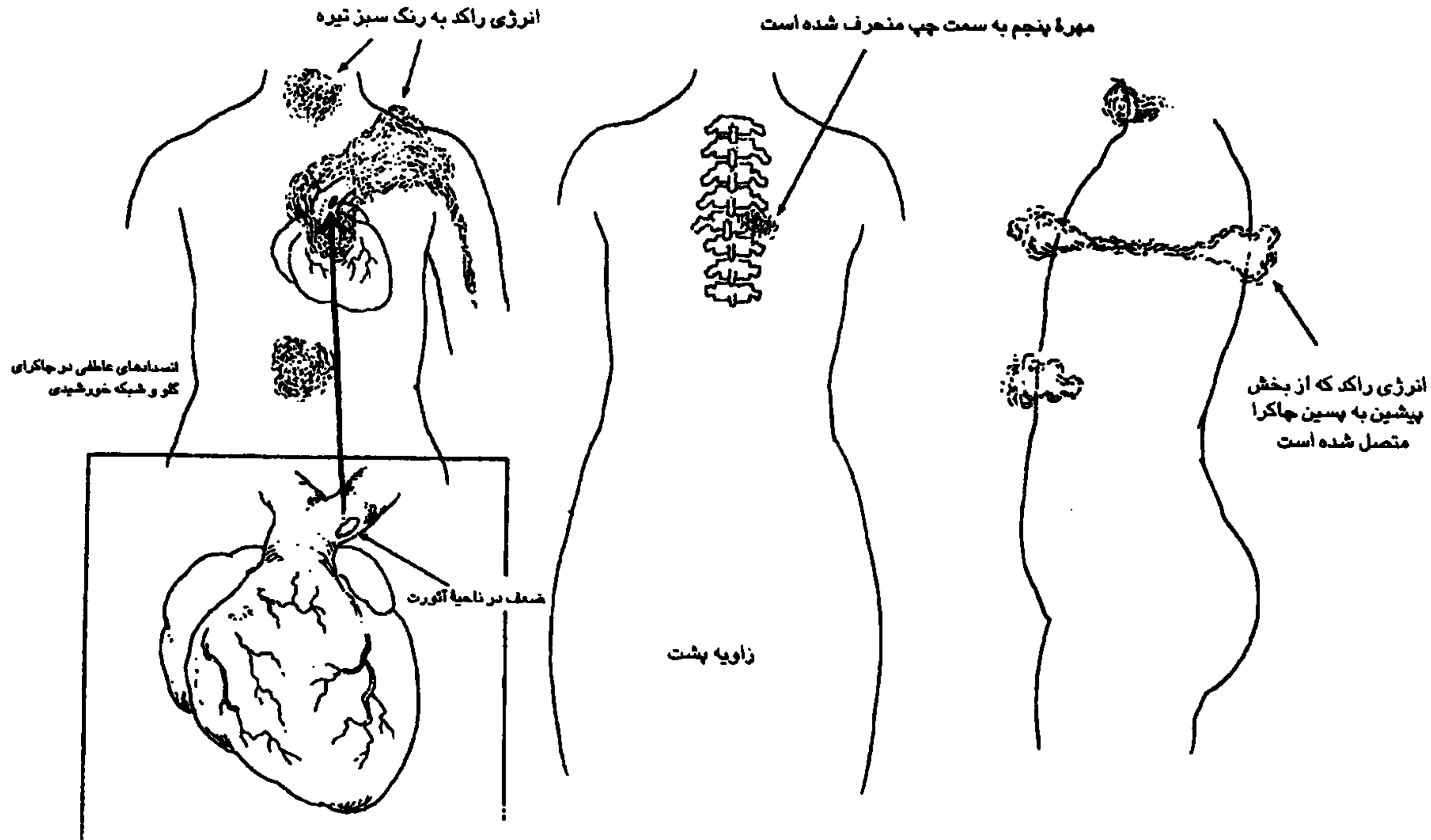
شکل ۳ ـ ۱۸ الف مورد دیگری از عفونت لگن، کیست تخمدان و تومور فیبروئیدی را نشان می‌دهد. همان‌طور که در شکل مشاهده می‌شود، به‌وسیلهٔ حس برتر کیست‌ها به‌خوبی از تومورها قابل تشخیص هستند. رنگ تومورها در هاله، آجری است.

شکل ۳ ـ ۱۸ ب، نمونه‌ای است از کاربرد پدیدهٔ رؤیت درونی از راه دور. در پایان یکی از کلاس‌هایم، دانشجویی از من خواست یکی از دوستانش را که دو تومور فیبروئیدی داشت شفا دهم. به‌محض اینکه جملهٔ او تمام شد، تصویری درونی از

ناحیهٔ لگن دوستش در برابرم نقش بست. بلافاصله آن را روی تخته‌سیاه رسم کردم. دو ماه بعد با تشخیص پرشکان آن شکل تأیید شد. او دو تومور نسبتاً کوچک فیبروئیدی داشت که در هاله‌اش با رنگ آجری مشخص بودند. تومور سمت راست بالاتر و در بیرون رحم قرار داشت. درحالی که تومور سمت چپ پائین‌تر و بخشی از آن در دیوارهٔ رحم بود. قسمتی از تصویر که از راه دور مشاهده نگشت، ولی در طی مداوا آنرا دیدم، این بود که بخش پیشین چاکرای دوم دارای یک گسستگی در جریان انرژی بود. این احتمالاً تا حدودی به عمل جراحی بر روی تخمدان چپ مربوط می‌شد. اما ظاهر تصویر نشان می‌داد که پیش از عمل جراحی تخمدان نیز آن چاکرا مختل بوده‌است و از ابتدا عامل اصلی بروز اختلال در تخمدان بود. اطمینان دارم که جراحی موجب بروز شوک بیشتری در چاکرا گشته‌بود. به‌علاوه معمولاً زنانی که تحت عمل جراحی تخمدان قرار می‌گیرند، انرژی خود را از ناحیهٔ تخمدانِ برداشته‌شده پس می‌کشند، زیرا مایل نیستند رنج عاطفی حاصل از فقدان یکی از تخمدان‌ها را احساس کنند. این نوع انسداد انرژی از سیر طبیعی روند بهبودی در آن ناحیه جلوگیری می‌کند و در نهایت موجب تشدید شوک می‌شود.

پیش‌بینی آینده به‌وسیلهٔ رؤیت درون

در اینجا به ذکر مثالی می‌پردازیم که به پدیدهٔ پیش‌بینی یا هشدار درونی معلمین معنوی مربوط می‌گردد. روزی هنگامی که به ملاقات یکی از دوستانم می‌رفتم، هنگامی که سه چهارراه از دفتر او فاصله داشتم، ندائی به‌من گفت که او در دفترش نیست و احتمالاً دچار حملهٔ قلبی شده‌است و به‌کمک من نیاز دارد. وقتی که به دفتر محل کارش رسیدم تعطیل بود، بنابراین به آپارتمانش رفتم و او را درحالی یافتم که به‌شدت درد می‌کشید و دست چپ خود را به تنه‌اش چسبانده‌بود. تمام مدت صبح آن‌روز را در بخش اورژانس بیمارستان گذراندیم و پزشکان از او نوار قلب گرفتند. تصویری که در رؤیت خود دیدم در شکل ۴ ـ ۱۸ نشان داده شده‌است. در ناحیهٔ چاکرای گلو و شبکهٔ خورشیدی رنج و وحشتی عاطفی محبوس گشته‌بود و در



شکل ۴ ــ ۱۸ : تصویر داخلی بیماریهای قلبی (نمای تشخیصی)

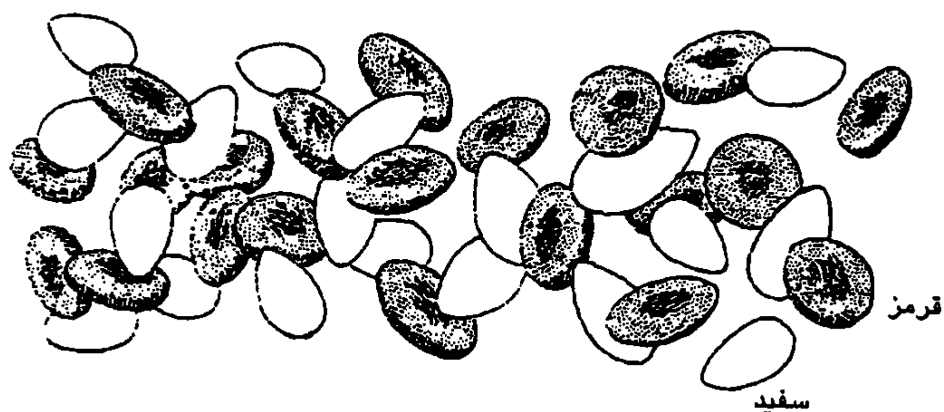
ناحیهٔ قلب انرژی راکدی وجود داشت که به‌داخل جسم سرایت کرده، سپس مستقیماً به بخش پسین چاکرای قلب گسترش یافته‌بود. مهرهٔ پنجم ستون فقرات که در ناحیهٔ قفسهٔ سینه قرار دارد، به‌سمت چپ انحراف یافته‌بود. این مهره با اعضاء کنترل کنندهٔ قلب ارتباطی ندارد، اما در ریشهٔ چاکرای قلب قرار دارد. ضمناً در سرخرگ آئورت که درست بالای قلب قرار داشت، ضعفی مشاهده می‌شد. هنگامی که با همکاری بیمار به پاکسازی انرژی راکد اطراف قلب مشغول بودیم، او با آزادسازی احساسات عاطفی چاکرای گلو و شبکهٔ خورشیدی، مشکلات خود را با من در میان گذارد و شروع به گریستن کرد. انرژی سیاه رنگ پاک شد و مهرهٔ پنجم به‌جای خود بازگشت. او احساس می‌کرد تا حدود زیادی بهبود یافته‌است. هنگامی که او را ترک کردم، ضعف مربوط به آئورت هنوز پابرجا بود، ولی با گذشت زمان در حد قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت.

رؤیت درونی میکروسکوپی

دو مثال از پدیدهٔ رؤیت درونی میکروسکوپی در شکل (۵ ـ ۱۸ الف) و (۵ ـ ۱۸ ب) به‌نمایش در آمده‌است. شکل (۵ ـ ۱۸ الف) میکروارگانیزم‌های میله‌ای شکلی را نشان می‌دهد که در قسمت شانه و بازوی فردی قرارداشت که به تشخیص پزشکان به‌نوعی عفونت شبه جذام مبتلا بود. من می‌توانستم این موجودات ریز را در این ناحیه تشخیص دهم که هم در ماهیچه و هم در استخوان نفوذ کرده‌بودند. هنگامی که همراه با بیمار روند درمانی را آغاز کردیم، پوششی از رنگ ارغوانی سیر و سپس نوری به‌رنگ نقره‌ای به درون بدن او راه یافت و بخش‌های عفونی را پوشاند. با ورود این نور به منطقهٔ آسیب دیده میکروارگانیزم‌های مذکور به‌شدت شروع به ارتعاش کردند. به‌نظر می‌رسید این نور آنها را به‌هم می‌کوفت و سپس تجزیه می‌کرد. آنگاه جریان انرژی فوق عقب‌نشینی کرد و آنها را به بیرون از حوزهٔ انرژی مکید.

در موردی دیگر که به لوسمی حاد مغز استخوان بیماری بنام رز[1] مربوط می‌شد

1- *Rose*



ب ـ خون بیمار مبتلا به لوسمی



الف ـ میکروارگانیزم های میله ای شکل

شکل ۵ ـ ۱۸ : نمای داخلی ذرات میکروسکوپی

که در مرحلهٔ شیمی درمانی قرار داشت، دانه‌های ریز سفید و تختی را مشاهده کردم که ظاهراً باعث لزج شدن گلبول‌های قرمز خون شده‌بودند (شکل ۵ ـ ۱۸ ب). این بیمار یک سال پیش از آن تاریخ به نزد من آمده‌بود و در آن هنگام بسیاری از پزشکان به او گفته‌بودند که احتمالاً ظرف دو هفتهٔ آینده خواهد مرد. مقارن با آن زمان، او بلافاصله تحت مراقبت شدید قرار گرفته و شیمی‌درمانی را آغاز کرده‌بود. او می‌گفت هنگامی که از مهلت دو هفته‌ای خود آگاه شد، نوری سفید ـ طلائی را در اتاق مشاهده کرد و در همان لحظه دریافت که نخواهدمرد. در دوره‌ای که در بیمارستان بستری بود، روی بر چسب تمام شیشه‌های دارو، منجمله داروهای شیمی‌درمانی که در دسترسش قرار می‌گرفت، این عبارت را می‌نوشت، «عشق خالص». شیمی‌درمانی اثرات و عوارض جانبی ایجاد نکرد و او وارد دوران نقاهت شد. پس از مرخصی از بیمارستان، هم‌زمان با ادامهٔ شیمی درمانی در جلسات مجراگری یکی از دوستانم به‌نام پت رادگست[1] حضور می‌یافت. این فرد مجرای راهنمائی به‌نام امانوئل است. امانوئل از رز خواست که شیمی درمانی راکنار گذارد، زیرا به اعتقاد او موجب تشدید بیماری می‌شد. به عقیدهٔ پزشکان چنانچه او بدین کار تن در می‌داد، خیلی زود مرگ به سراغش می‌آمد، زیرا براساس آزمایشات خون که مرتباً انجام می‌شد، او هنوز در دوران نقاهت بود و معالجه به‌اتمام نرسیده‌بود. تصمیم آسانی نبود، ولی او شیمی درمانی را متوقف کرد. در همین برهه بود که او به‌نزد من آمد و من اجسام دانه‌ای شکلی را در خونش تشخیص دادم. در نخستین جلسهٔ شفاء، این دانه‌ها به وسیلهٔ جریان شدیدی از نور ارغوانی و سپس نور نقره‌ای از پا در آمدند و همگی به خارج حوزهٔ انرژی مکیده شدند. نتایج آزمایش خون بعدی نشان می‌داد که برای نخستین بار پس از تشخیص بیماری توسط پزشکان، خون او کاملاً سالم و طبیعی بود.

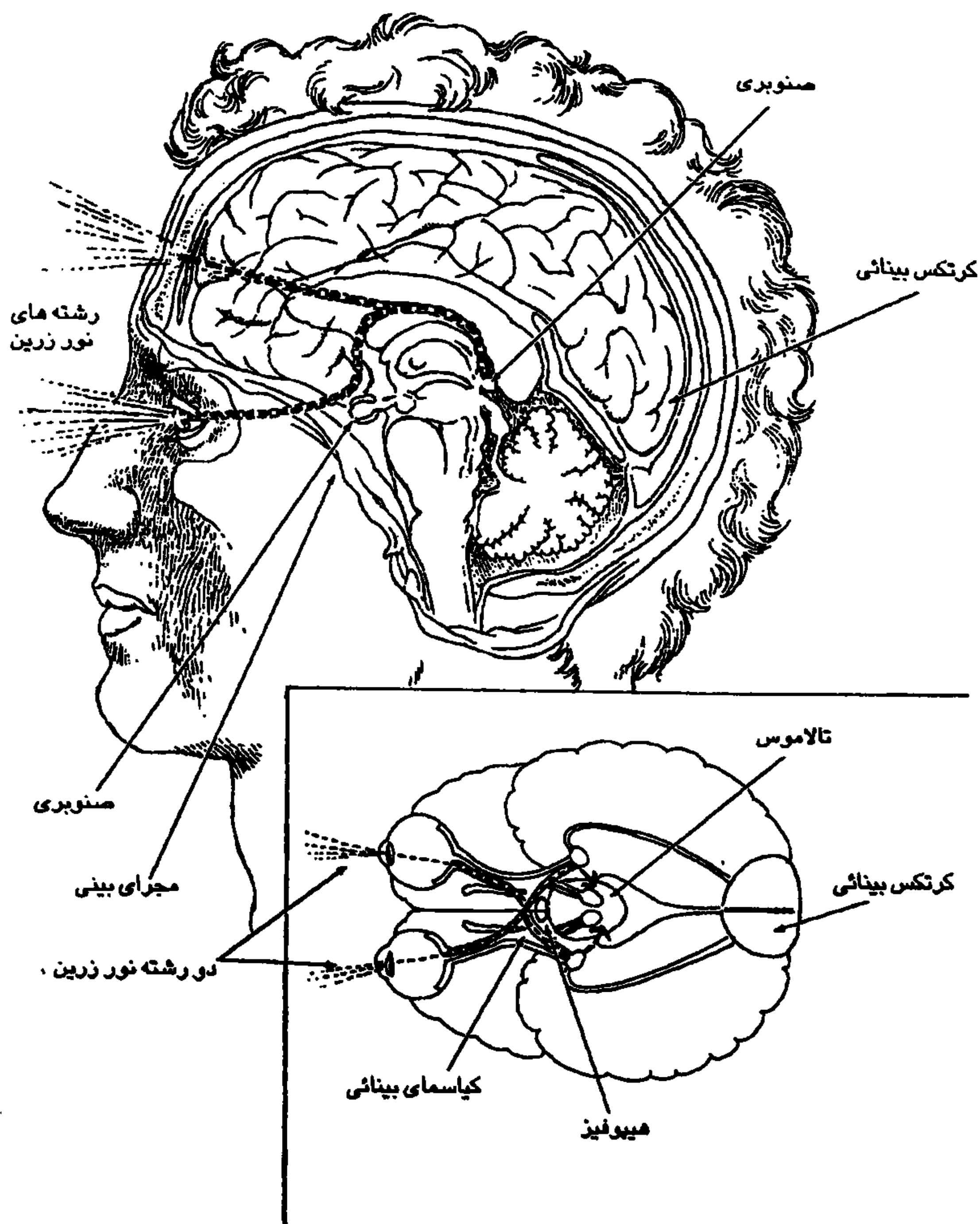
مسلماً ابزار اصلی در شفای او من نبودم، بلکه تقویت و پاکسازی خون او این نقش را به‌عهده داشت. سپس با بهره‌گیری از قابلیت رؤیت درونی به او اطمینان دادم که در خونش مشکلی وجود ندارد. این جلسات تا هنگام تأیید گفته‌های من توسط

1- Pat Rodegast

آزمایشات بعدی ادامه یافت و پس از آن دیگر دلیلی برای ادامهٔ ملاقات ما وجود نداشت. استقلال برای او آسان نبود. او در این هنگام به پشتیبانی نیاز داشت، زیرا هنوز پزشکان با تمام وجود از اینکه او ممکن است پس از قطع شیمی درمانی بمیرد، به‌شدت نگران بودند و مرتباً این را به او گوشزد می‌کردند. منظور من در اینجا انتقاد از پزشکان نیست، زیرا آنان برای نجات جان این بیمار تمام تلاش خود را به‌عمل آوردند. اما عوامل دیگری نیز در کار بودند که در حیطهٔ آگاهی آنان قرار نداشت. من در مقام شفاگر به این اطلاعات دسترسی داشتم و آنان از این اطلاعات بی‌بهره بودند. این مثال خوبی است از ضرورت همکاری نزدیک شفاگران معنوی و پزشکان. این دو گروه در پیشبرد روشهای درمانی موجود، قادرند کمک‌های شایانی به یکدیگر نمایند.

روند مشاهدهٔ درون

در اینجا مایلم روند این نوع مشاهده را تشریح کنم. من به‌وسیلهٔ قدرت رؤیت درون، جاده‌ای نورانی را مشاهده کردم که به درون بدن امتداد می‌یافت. نور هم از طریق چشم سوم، و هم از معبر چشمان معمولی وارد بدن می‌شود و در امتداد اعصاب بینائی جریان می‌یابد (شکل ۶ ـ ۱۸). فرکانس این نور از نور قابل رؤیت معمولی بیشتر است و قابلیت عبور از پوست بدن را دارا است. این نور از کیاسمای بینائی عبور می‌کند و غدهٔ صنوبری را که درست در پشت آن قرار دارد، دور می‌زند. سپس به دو شاخه تقسیم می‌گردد که یکی به لب‌های Occipital برای بینائی معمولی و دیگری به تالاموس به قسمت کنترل حرکات چشمی وارد می‌شود. براساس تجربیاتم دریافتم که با تکنیک‌های خاصی از مدی‌تیشن و تنفس فرد قادر است موجبات ارتعاش غدهٔ صنوبری و تابش پرتو نور طلائی از آن را فراهم آورد. (چنانچه فرد عاشق باشد، این نور سرخ رنگ خواهد بود). این ارتعاش و نور طلائی، حجم نور مربوط به شاخهٔ تالاموس را افزایش می‌دهد. این نور به سمت انتهای Corpus Callosum قوس می‌زند و به‌جانب غدهٔ هیپوفیز هدایت می‌شود که عامل باصرهٔ درونی است. با انجام تنفس به شیوه‌ای معین، به‌طوری که عبور هوا قسمت



شکل ۶ ــ ۱۸ : آناتومی عمل رویت درونی

بالای قفای گلو و نرم کام را بخراشد ـ که دقیقاً در برابر غدهٔ صنوبری قرار دارد ـ می‌توان غدهٔ صنوبری را برای چنین ارتعاشی تحریک کرد. اثر دیگر این نوع تنفس ساکت و متمرکزکردن ذهن است. این عمل، همچنین نور طلائی را از پائین قسمت پسین نخاع و نور سرخ را از بخش تحتانی و پیشین نخاع به‌بالا می‌آورد. این دو جریان در ناحیهٔ تالاموس با قوسی یکدیگر را قطع می‌کنند و این موجب هجوم انرژی بیشتر به مرکز پیشانی وکانون مغز می‌گردد. احساس درونی که دراثر این عمل به‌وجود می‌آید، ورود انرژی ـ اطلاعات به درون چشم سوم است. با استفاده از این باصره می‌توان در هر عمقی با دامنهٔ وضوح دلخواه، سلول‌ها یا حتی ویروس‌هارا مشاهده کرد.

احساس درونی من در این‌گونه موارد از وجود دستگاه اسکنری[1] در داخل سرم حکایت می‌کند که در عمق پنج سانتیمتری پشت چشم سوم قرار دارد. مکان دقیق آن محل تلاقی دو خطی است که یکی مستقیماً از روبرو به چشم سوم می‌رسد و امتداد می‌یابد و دیگری پاره‌خطی است که دو شقیقه را به‌هم وصل می‌کند. به‌نظر من این نقطه، کانون اسکنر یادشده است. از این نقطه‌نظر می‌توانم بدون حرکت دادن سرم به‌هر جهتی که بخواهم نگاه کنم، ولی معمولاً این قدرت در نگاه مستقیم به سوژه به کار گرفته می‌شود.

هنگامی که بیماری به نزدم می‌آید، کاوشی کلی در تمام بدنش انجام می‌دهم تا مناطق آسیب‌دیده را تعیین کنم و آنگاه به نقاطی جلب می‌شوم که محتاج توجه بیشتری هستند. سپس با تنظیم دقیق‌تر خود آن ناحیه را با وضوح بیشتری بررسی می‌کنم. برای حصول دقت بیشتر، گاهی دستم را بر روی ناحیهٔ مورد نظر قرار می‌دهم. بدین ترتیب کیفیت تصویر افزایش می‌یابد.

گاهی نیز از روشی دیگر استفاده می‌کنم. بدین ترتیب که صرفاً رؤیت تصویری از ناحیهٔ آسیب دیده را درخواست می‌کنم و بلافاصله تصویری ذهنی از وضعیت موجود در برابرم قرار می‌گیرد.

1- *Scanner*

تمریناتی برای دستیابی به قابلیت رؤیت درون

۱ـ سفر در درون بدن: بهترین راه برای تمرین دستیابی به قدرت رؤیت درون تمرینات آرامش‌بخش عمیقی است که سفر در درون بدن را نیز شامل می‌گردد.

در وهلهٔ اول دراز بکشید و تمام قسمت‌های تنگ لباس خود را شل کنید و برای آرام شدن نفسی عمیق بکشید. دوباره این عمل را تکرار کنید. حالا نفسی عمیق بکشید و تمام بدن خود را حتی‌الامکان منقبض کنید و نفس خود را حبس کنید. سپس در حال بازدم اجازه دهید تمام عضلاتتان از انقباض رها شود. مجدداً همین عمل را تکرار کنید. حالا تمرین انقباض ـ تنفس را تکرار کنید، اما این بار فقط نصف مقدار قبلی بدن خود را منقبض کنید. این انقباض را به‌طور مساوی در سراسر بدن خود پخش کنید. اکنون هوا را در بازدم به بیرون بفرستید و خود را رها کنید.

در اینجا نفسی عمیق بکشید و هنگام بازدم عضلات خود را شُل کنید. این عمل را سه بار بدون انقباض تکرار کنید. تصور کنید که انقباض همچون عسلی غلیظ از بدنتان به‌روی زمین می‌ریزد. ضربان قلب خود را کُند و آرام کنید.

اکنون خود را همچون نقطهٔ نورانی بسیار کوچکی تصور کنید و از هرجا که مایلید به جسم خود وارد شوید. این نقطه که آن را «خویش کوچک» می‌نامیم، از شانهٔ چپ‌تان عبور کرده، در مسیر حرکت خود تمام انقباض‌ها را می‌زداید. سپس از طریق بازوی چپ به کف دستتان می‌رسد و همراه با احساس خارش، گرما، و انرژی مختصری تمام انقباضات آن ناحیه را نیز از بین می‌برد. در این لحظه دست چپ‌تان سنگین و گرم است.

حال خویش کوچک از دست چپ بالا می‌رود و درحالی که به‌سوی پای چپ حرکت می‌کند بازهم همهٔ انقباضات را محو می‌کند. سپس به‌سوی بالا، درون پای راست، و از آنجا به دست راست می‌رود. اکنون تمام بدنتان سنگین و گرم است. حالابه‌وسیلهٔ خویش کوچک، سفر درونی را آغاز کنید. به قلب وارد شوید و همراه با جریان خون به‌سوی سایر اندام‌ها حرکت کنید. آیا دستگاه گردش خون سالم است؟ آیا احساس سلامتی در آن جریان دارد؟ حالا در درون ریه‌ها حرکت کنید و به

بافت‌های ریه نگاه کنید، به دستگاه گوارشی بروید و مسیر غذا را از هنگام ورود به بدن دنبال کنید. از دهان و از طریق مری به معده وارد شوید. چطو به نظر می‌آید؟ آیا به قدر کافی انرژی دریافت می‌کند؟ آیا مقدار آنزیم‌های گوارشی مورد نیاز در تعادل است؟ حالا به همراه غذا از معده خارج شوید و به رودهٔ کوچک، و سپس به رودهٔ بزرگ بروید. آیا همه‌چیز مرتب است؟ اکنون به‌سوی بالا، کبد، لوزالمعده، و طحال سفر کنید. آیا تمام این اعضاء به‌خوبی کار می‌کنند؟ به دستگاه تناسلی وارد شوید. آیا از مراقبت و محبت لازم برخوردار است؟

خویش کوچک را به هر بخش از بدن که نگران سلامتی آن هستید، بفرستید و عشق و انرژی را بدرقهٔ راهش کنید. منطقهٔ مورد نظر را خوب وارسی کنید. هرجا که احساس فقدانی وجود دارد، اجازه دهید خویش کوچک‌تان دست به‌کار شود. اگر منطقهٔ مورد نظر محتاج پاک‌سازی است، همین کار را انجام دهید. اگر محتاج انرژی است، بگذارید خویش کوچک بدان انرژی دهد.

هنگامی‌که از این سفر اکتشافی و سرکشی به بدنتان راضی شدید، بگذارید خویش کوچک به ابعاد طبیعی خود بازگردد و با خویش حقیقی‌تان یکی شود. در هر زمانی که مایل باشید، می‌توانید در درون خود سفر کنید.

خود را به وضعیت آگاهی معمول بازگردانید اما عمیقاً آرام، دارای اعتمادبه‌نفس، و هشیار باشید. شما به کاوش بدن خود پرداختید.

۲ـ کاوش در بدن یکی از دوستان: در برابر یکی از دوستانتان، روی صندلی بنشینید. یکی از مشاهده‌گر و دیگری سوژه می‌شود. برای ساکت کردن ذهن تمرکز کنید و به‌آرامی بر دست خود متمرکز شوید. چشمانتان باید بسته باشد. احساسی را که در سفر به بدن خود داشتید، به‌یاد آورید. اکنون می‌توانید همین کار را در مورد دوستتان انجام دهید. این کار نسبت به وضعیت پیشین کمی متفاوت است، زیرا این بار خارج از بدن خود سفر می‌کنید.

ابتدا کل بدن را در نگاهی عمومی بررسی کنید تا ناحیهٔ آسیب‌دیده را بیابید. در ابتدای کار می‌توانید از دستانتان استفاده کنید، ولی بدن دوستتان را لمس نکنید. با

پرورش بیشتر این قابلیت، دیگر استفاده از دست‌ها ضرورتی نخواهدداشت. هنگامی‌که با استفاده از قدرت الهام به ناحیه‌ای جلب شدید، بر اعضاء همان قسمت تمرکز کنید. آنچه را که می‌بینید باور کنید. شاید این تصویر، رنگ، بافت، حس، یا صرفاً احساسی مبهم از چیزی ناشناخته باشد. بگذارید تصویر به درون سرتان وارد شود.

هنگامی‌که به‌قدر کافی در این ناحیه توقف کردید، به قسمت دیگری از بدن جلب شده، همین روند را تکرار کنید. اگر به بخش دیگری جلب نشدید، به‌کاوش عمومی بدن اکتفا کنید.

می‌توانید بدن سوژه را به‌طور عمومی مشاهده کنید یا چنانچه باکالبد شناسی آشنایی دارید، (که البته در صورتی که مایل باشید شفاگر شوید، حتماً باید با این دانش آشنایی داشته باشید.) دستگاه‌های مختلف بدن را وارسی کنید. به تصویری که در ذهن خود می‌بینید توجه کنید.

هنگامی‌که از این سفر درونی سیر شدید، به‌آرامی بازگردید و چشمان خود را بگشائید.

آنچه تشخیص دادید، با دوست خود درمیان گذارید. یافته‌های شما با آنچه که او دربارهٔ بدن خود می‌داند، چه رابطه‌ای دارد؟ کدام بخش این اطلاعات بر یکدیگر منطبق نیستند؟ آیا می توانید دلیل این تفاوت را توضیح دهید؟ شاید پاسخ این پرسش در پیشداوری‌های شما نهفته باشد. شاید مشکلی که مشاهده کردید، در بدن خودتان وجود داشته‌باشد. شاید حق با شما باشد ولی دوستتان در مورد یافته‌های شما اطلاعاتی نداشته‌باشد. برای تسهیل کار، زیاد در این مورد اصرار نورزید.

۳ـ تمرین مدی‌تیشن برای به‌کار انداختن چشم سوم: تمرین پیشنهادی یکی از معلمین من به‌نام رِو.سی.بی[1] بدین شرح است. به پشت دراز بکشید یا بنشینید و پشت خود را صاف نگاه دارید. سعی کنید کاملاً راحت باشید. از بینی نفسی عمیق بکشید. برای تنفس ابتدا شکم، سپس میان سینه و در انتها بالای سینه را از هوا پر

1- Rev. C.B.

کنید. اکنون تا جائی که می‌توانید دهان خود را باز کنید. قسمت عقب زبان خود را به دیوارهٔ پشتی گلو نزدیک کنید و سعی کنید خروج هوا فقط هنگامی میسر باشد که با شدت به دیوارهٔ پشتی گلو که در نزدیکی نرم کام قرار دارد، سائیده شود. سعی کنید این قسمت گلو را حتی‌الامکان در برابر سایش هوا قرار دهید. سر خود را به عقب نیاندازید و آن را مستقیماً در بالای ستون فقرات نگاه دارید. اجازه دهید جریان هوا به آرامی خارج شود. اول هوای شکم، سپس میان سینه و بعد بالای سینه را تخلیه کنید. تمام ملکول‌های هوا را از ریه‌های خود خارج کنید. اکنون نفسی بکشید و استراحت کنید. تنفس سایشی را بار دیگر تکرار کنید. هنگامی‌که در این کار به‌خوبی مهارت یافتید، عمل تصویرسازی زیر را نیز به آن بیفزائید.

در حال بازدم، نهری از نور طلائی را تجسم کنید که از ناحیهٔ پسین لگن سرچشمه گرفته، از نخاع بالا می‌آید و به درون قسمت مرکزی مغز می‌ریزد. این عمل را سه بار همراه با سه تنفس سایشی تکرار کنید. اکنون توجه خود را به بخش پیشین بدن معطوف نمائید. نهر نور در قسمت پیشین بدن به‌رنگ صورتی است . سه بار همان عمل را در این بخش همراه با سه تنفس سایشی دیگر تکرار کنید. دقت کنید که دو نهر طلائی و صورتی با قوسی یکدیگر را قطع کنند و سپس به جانب مرکز مغز روند.

هنگامی‌که این تمرین را آموختید، برای هر قسمت از بدن یعنی پیشین و پسین، این عمل را بیش از سه یا چهار بار تکرار کنید. در غیر این‌صورت ممکن است دچار سرگیجه‌ای شدید شوید. خواهش من این است که این تمرین را همراه با احترامی فوق‌العاده انجام دهید، زیرا قدرت آن بسیار زیاد است[۱]. عجله به خرج ندهید. شما نمی‌توانید روند تکاملی خود را با تمسک به شیوه‌ای غیرطبیعی تسریع کنید. این کار هرگز عملی نیست. اگرچه بیشتر ما آرزو می‌کنیم دارای چنین قدرتی بودیم.

۱- این تمرین در واقع یکی از فنون بیدار کردن کوندالینی است که قدرتی بسیار خطرناک در انسان است. چنانچه فرد قادر به مهار کردن این قدرت نباشد، که معمولاً نیست، احتمال دارد لطمات جبران‌ناپذیری به خود و دیگران وارد سازد.م.

در جلسات شفا بسیاری از اوقات من به تمرینات تنفسی سریعی متوسل می‌شوم، تا بدین وسیله ارتعاشات و انرژی خود را افزایش دهم و قادر گردم هاله را بهتر رؤیت کنم، سطوح بالاتری از آن را مشاهده کنم، و انرژی را با فرکانس‌های برتری از حوزهٔ انرژی خود به سوی بیمار منتقل کنم. برای انجام دادن این کار، هوا را با فشار از قسمت بالای گلویم به بیرون می‌فرستم، اما این کار را تنفس‌های بسیار کوتاه و سریع از راه بینی انجام می‌دهم زیرا در اثر تکرار، انجام این تمرین برایم آسان است. من نیز گاهی دم و بازدم‌هائی طولانی، یکنواخت، کند و بلاانقطاع را با روش سایشی انجام می‌دهم تا توجه خود را متمرکز، ذهنم را خالی و حوزهٔ انرژی خود را متعادل سازم. این تکنیک تنفسی را «تنفس سایشی از راه بینی» نامیده‌ام.

هنگامی‌که حس برتر بینایی و شنوایی با هم تلفیق گردند، اطلاعات دریافتی از این نیز سودمندتر می‌گردند.

یافتن علت بیماری: بازگشت در زمان

من برای «قرائت» علت برخی مشکلات جسمی معین راهی یافته‌ام. این راه تلفیقی است از دو روش مختلف. اولی راه معمولی برانگیختن حافظه است. برای این کار صرفاً گذشته، یعنی هنگامی‌که جوان‌تر بودید را به‌خاطر آورید. حالا سنی به‌خصوص یا مکان معینی را انتخاب کنید که در آن زندگی می‌کردید و آن را به‌یاد آورید. از این مقطع زمانی به عقب بازگردید. روند درونی بیداری حافظه در ذهن شما چکونه است؟ چه حسی دارید؟ من شخصاً هنگامی‌که گذشتهٔ خود را به‌یاد می‌آورم، ذهن خود را به روش معینی به‌کار می‌گیرم و این احساس را می‌شناسم. من خاطرات خود را در قالب عواطف، تصاویر، یا اصوات به‌یاد می‌سپارم. بازگشت به زمان گذشته کار ساده‌ای است و همهٔ ما از عهدهٔ آن برمی‌آئیم، ولی بیشتر ما گمان می‌کنیم صرفاً قادریم این کار را در مورد خویش انجام دهیم، نه دیگران. این مسلماً باوری محدود است. چنین نتیجه گرفته‌ام که روند درونی بازگشت در زمان همان شیوه‌ای است که قرائت‌گر تاریخچهٔ بیماری، به‌کار می‌برد.

روش دوم، به کاربردن ترکیبی از حس لامسه و باصرهٔ درونی است. برای این کار ابتدا با استفاده از حس لامسه با قسمت مورد بررسی در بدن بیمار تماس حاصل می‌کنم. سپس برای تشریح شرایط موجود تصویری از محل آسیب‌دیده به دست می‌آورم. با حفظ این ارتباط به گذشته بازمی‌گردم. آن را قرائت کرده، تاریخچهٔ آن عضو از بدن بیمار را مشاهده می‌نمایم و در این حال نهایتاً به علت بیماری می‌رسم و آن را قرائت می‌کنم.

به‌عنوان مثال، شوکی را مشاهده می‌کنم که در گذشته به قسمتی از بدن بیمار وارد آمده‌است. پس از آن شوک دیگری را می‌بینم که دارای قدمت بیشتری است و به همین ترتیب الی آخر. بیشتر بیماری‌های حاد معلول زنجیره‌ای طولانی از این شوک‌ها هستند. تنها کاری که انجام می‌دهم، ادمهٔ این روند است و آن‌قدر در گذشته به عقب بازمی‌گردم تا به زمان پیش از شروع نخستین شوک برسم. اولین شوک، اولین علت بیماری است.

مروری بر فصل هیجدهم

۱ـ با استفاده از قابلیت باصرهٔ درونی چه چیز را می‌توان دید؟ کجای بدن قابل رؤیت است؟ در چه عمقی؟

۲ـ محدودهٔ قدرت باصرهٔ درونی از حیث اندازهٔ تصویر یا سوژه چقدر است؟

۳ـ آیا عمل رؤیت درون را می‌توان از فاصلهٔ دور به کار برد؟

۴ـ سه تمرینی راکه برای آموختن باصرهٔ درونی به کار می‌روند، قید کنید.

۵ـ کدام غدهٔ درون‌ریز دریافت‌کنندهٔ تصاویر درونی است؟

سرفصل‌هایی جهت اندیشیدن

۶ـ چه تفاوتی بین تصویرسازی و تصویربینی وجود دارد؟

فصل نوزدهم
شنوائی برتر و مکالمه با آموزگاران معنوی

در ابتدا، اطلاعاتی که توسط حس شنوائی خود دریافت می‌کردم، جنبهٔ کلی داشت. سپس با تمرین بیشتر جنبهٔ تخصصی‌تری یافتند. به‌عنوان مثال، در مورد فردی که برای شفا به نزدم می‌آمد، عباراتی حاکی از عشق و اطمینان بخشی می‌شنیدم. بعدها این اطلاعات به‌حدی تخصصی شدند که نام افراد، بیماری‌های آنان، یا در برخی از موارد، رژیم غذایی و ویتامین‌های مورد نیاز و شیوه‌های علاج و داروهای لازم برای آنان را با گوش باطن می‌شنیدم. بسیاری از افرادی که از این دستورات شفاهی پیروی کردند، تندرستی خود را بازیافتند.

بهترین شیوه‌ای که برای تقویت حس شنوائی برتر می‌شناسم، نوشتن شنیده‌ها است. کاغذ و قلم بردارید. در وضعیتی راحت و متمرکز بنشینید و با انجام تمرکز، آگاهی خود را افزایش دهید. پرسشی را در ذهن خود مطرح کنید و سعی کنید حتی‌الامکان کاملاً روشن باشد. حالا بر درخواست پاسخ این پرسش متمرکز شوید. پرسش را بر صفحهٔ کاغذ بنویسید. قلم و کاغذ را در فاصله‌ای مناسب، در دسترس قرار دهید و در انتظار پاسخ باشید. پس از مدتی سکوت، به‌تدریج پاسخ را دریافت خواهیدکرد. پاسخ مذکور در قالب تصاویر، عواطف، مفاهیم کلی، کلمات، یا حتی

روایح گوناگون به سراغتان می‌آید. این پاسخ را هرچه که باشد، بنویسید. شاید آن را با پرسش خود بی‌ارتباط بیابید، اما بازهم به نوشتن ادامه دهید. چنانچه قالب پاسخ تغییر کند، تماس خود را قطع نکنید و به نوشتن ادامه دهید. به‌تدریج عمل نوشتن، به‌شکل دریافت اطلاعات سمعی جهت خواهد یافت. سعی کنید کلمات را عملاً بشنوید. تمرین کنید، تمرین کنید و بازهم تمرین کنید. تمام دریافت‌های خود را بنویسید و چیزی را از قلم نیندازید. پس از اتمام کار، حداقل به‌مدت چهار ساعت کاغذ راکنار بگذارید. می‌توانید نوشته‌های خود را بعداً مطالعه کنید. مطمئن باشید آن را جالب خواهید یافت. برای آنچه که گفته شد، دفتری فراهم کنید.

پس از اینکه شخصاً این کار را به مدت سه ماه، هر روز صبح در هنگام طلوع خورشید انجام دادم، اطلاعات کلامی با چنان سرعتی به سراغم می‌آمدند که برای نوشتن آن دچار مشکل می‌شدم. بنابراین ندای درونی پیشنهاد کرد که ماشین تحریری بخرم. در اندک مدتی سرعت تایپ نیز برای این کار کفایت نمی‌کرد. به پیشنهاد مجدد ندای درونی، ضبط صوتی خریداری کردم. در ابتدا، تبدیل عمل نوشتن به سخن گفتن با صدای بلند دشوار بود. صدای سخن گفتنم با سکوتی که برای تمرکز نیاز داشتم تداخل می‌کرد. با تمرین بیشتر، این دشواری رفع شد. قدم بعدی انجام همین کار در مقابل فردی دیگر و سپس در برابر گروهی از افراد بود. این عمل، به‌خصوص به این دلیل آزاردهنده بود که در عمل مجراگری کلامی، مجرا صرفاً قادر است چند کلمه اول هر جمله را بشنود این عمل مستلزم مقدار زیادی ایمان وتلاش است، زیرا صدای مجرا مانع شنیدن تمام جمله می‌گردد و او ناچار است از آن پس خود را به ندای درون بسپارد و امیدوار باشد که آنچه می‌گوید با ندای درون مطابقت داشته‌باشد.

تجربهٔ دسترسی به اطلاعات شفاهی ناگزیر این پرسش را پیش می‌کشد که آن که در درون سخن می‌گوید کیست؟ قدر مسلم این است که من صدائی می‌شنوم، اما پرسش در این است که آیا آن را خود خلق می‌کنم یا منشاء دیگری دارد. آیا می‌دانید بهترین روش برای کشف پاسخ این راز چیست؟ از خود صدا بپرسید. این همان کاری

است که من کردم و صدا پاسخ داد؛

ـ «نام من هیوآن[1] است؛ راهنمای معنوی تو.»

ـ «معنی هیوآن چیست؟»

ـ «بادی که در گذر اعصار، حقیقت را نجوا می‌کند.»

ـ «منشاء این باد کجاست؟»

ـ «کنیا.»

درست است که من در گذشته تصاویری از اشباح و فرشتگان را مشاهده کرده‌بودم، اما آن تجربیات را در زمرهٔ تصاویر مطلق طبقه‌بندی کرده‌بودم، اما اکنون آنها با من صحبت می‌کردند. در اندک زمانی می‌توانستم تماس با آنان را بدن خود حس کنم و هنگامی‌که آنان را در اتاق می‌دیدم، رایحه‌ای دل‌انگیز را استشمام می‌کردم. آیا این تمثیل بود یا واقعیت؟ تمام برداشت‌های شخصی من از طریق حواس به وجودم راه می‌یافتند و اکنون که این حواس گسترش یافته‌بودند، ابعاد بینشم عظیم‌تر و پهناورتر شده‌بود. تمام کسانی که صاحب حواس توسعه‌یافته هستند، چنین حسی را تجربه می‌کنند. قدر مسلم، این احساس برای من کاملاً واقعی است و شما صرفاً به‌واسطهٔ تجربهٔ شخصی این حواس را خواهیدفهمید.

دریافت اطلاعات از راهنمای درونی از این نظر متفاوت است که در اینجا ما به حیطهٔ استعاره وارد می‌شویم و اطلاعات را از فردی داناتر و رشدیافته‌تر دریافت می‌کنیم. اطلاعات حاصل فراسوی قدرت ادراک ما قرار دارد، اما اگر به این روند فرصت استمرار دهیم، دفعتاً تمام اطلاعات را درک خواهیم کرد. عمل مجراگری برای برقراری ارتباط با راهنمای درون، اطلاعاتی فراسوی ذهن زنجیره‌ای به‌دست می‌دهد و می‌تواند با عمق وجودی افراد تماس حاصل نماید و فراتر از محدودیت‌های انسانی، به روح دست یابد.

معمولاً در ابتدای قرائت هر بیماری، راهنمای من هیوآن صحبت می‌کند. در آن هنگام من به‌گونه‌ای منفعل و غیرارادی درحال دریافت اطلاعات می‌باشم. سپس در

---

1 Heyoan

زمانی معین، هیوآن پیشنهاد می‌کند که برای روشن‌تر شدن شرایط، بیمار پرسش‌های خود را مطرح کند. فکر می‌کنم بدین شکل، بهترین نتیجه حاصل می‌شود، زیرا راهنماها معمولاً منشاء بیماری را بهتر از ما می‌شناسند. آنان مستقیماً به دیوار دفاعی فرد نفوذ می‌کنند و به کانون مشکل یا بیماری وارد می‌شوند. بنابراین، هنگامی که هیوآن قرائت را آغاز می‌کند، در رسیدن به اطلاعات عمیق‌تری که در شناسایی بیماری مفید است، وقتی تلف نمی‌گردد.

درطی قرائت من نیز پرسش‌هائی را با هیوآن مطرح می‌کنم و معمولاً این کار را در سکوت انجام می‌دهم. این پرسش می‌تواند مربوط به تصویری از موقعیت یا هریک از اعضاء بدن باشد. یا می‌توانم توضیح مشکلی معین را به‌صورت شفاهی از او درخواست کنم. حتی گاهی پرسش‌هایی از این قبیل می‌پرسم، «آیا این بیماری سرطان است؟» معمولاً پاسخ‌ها کاملاً تخصصی هستند، اما این کار همیشه ساده نیست، به‌خصوص هنگامی‌که من در مورد بیماری یا مطلب مورد سؤال نگران باشم. در این هنگام من راه جریان اطلاعات را مسدود می‌کنم و ناچارم برای ادامهٔ کار مجدداً تمرکز کنم. اکنون وقت آن رسیده که شما هم این عمل را بیازمائید.

تمریناتی برای دریافت هدایت معنوی

کاملاً صاف بنشینید و در وضعیت مدی‌تیشن قرار گیرید. البته کمی فرورفتگی در ناحیهٔ کمر اشکالی ندارد. می‌توانید روی صندلی بنشینید و از پشتی آن برای تکیه‌دادن استفاده کنید. یا شاید وضعیت یوگا و نشستن بر روی بالش به حالت چهارزانو را ترجیح دهید. در هر حال از راحتی خود مطمئن شوید.

۱ـ چنانچه از گروه لمسی‌ها هستید، چشمانتان را ببندید و فقط تنفس خود را در دم و بازدم دنبال کنید. در صورت تمایل می‌توانید جملاتی مانند، «تعقیب نفس برای تمرکز» را به‌کار برید. جریان هوا را به‌وسیلهٔ چشم درون در بدن خود دنبال کنید. بدین وسیله حواستان ارتقاء می‌یابد و در صورت تمایل می‌توانید انرژی حاصل را نیز در درون خود دنبال کنید.

۲ـ اگر از نوع بصری هستید، لوله‌ای طلائی را در طول نخاع، در معبر جریان اصلی نیرو در هاله تصور کنید. توپی به‌رنگ سفید ـ طلائی را در بالای سرتان تجسم کنید. درحالی که با آرامش به تنفس مشغول هستید، توپ به آرامی در امتداد لولهٔ طلائی به پائین آمده و به مرکز وجودتان در شبکهٔ خورشیدی نزدیک می‌شود.

در ناحیهٔ شبکهٔ خورشیدی، می‌توانید به بزرگ کردن توپ بپردازید. ابتدا بگذارید جسمتان را از نور طلائی پر کند. بزرگ کردن گوی را آن‌قدر ادامه دهید که اتاق را بپوشاند. چنانچه به مدی‌تیشن جمعی مشغولید، گوی‌های زرین سایرین را نیز تصور کنید که با یکدیگر حلقه‌ای زرین می‌سازند و اتاق را می‌پوشانند. اجازه دهید گوی بازهم بزرگ‌تر شود، از اتاق بزرگ‌تر، به‌اندازهٔ ساختمانی که در آن هستید، سپس محله، شهر، ایالت، کشور، قاره، کُرهٔ زمین و حتی بزرگ‌تر از آن. این کار را به آرامی انجام دهید. آگاهی خود را به حرکت درآورید تا گوی زرین را در امتداد ماه و ستارگان بزرگ‌تر کند. تمام کیهان را با نور زرین و درخشان بپوشانید. خود را بخشی از این کیهان، در وحدت با آن، و در نتیجه در وحدت با پروردگار در نظر گیرید.

اکنون درخشش نور را به همان شدت حفظ کنید و با معکوس کردن مراحلی که ذکر شد، آن را به درون خود بازگردانید. وجود خود را از نور و دانش کیهان انباشته کنید. حتماً این کار را آهسته و گام به گام انجام دهید. نیروی مهیبی را که اکنون در هاله‌تان جریان دارد، حس کنید. درحین عمل بازگشت، این دانائی را به حوزهٔ خود وارد کردید که با خالق وحدت دارید.

۳ـ اگر از نوع سمعی هستید، در تمام طول مدی‌تیشن می‌توانید صرفاً از یک مانترا استفاده کنید. می‌توانید از نامی مقدس به‌عنوان ذکر یا مانترا استفاده کنید؛ نام‌هائی از قبیل اوم، سات‌نام، عیسی، یا عباراتی مانند، «آرام گیر و بدان که من خدایم». حتی می‌توانید یکی از نُت‌های موسیقی را به‌کار برید. برخی از روزها برای تمرکز تلاش بیشتری به‌خرج می‌دهم. بنابراین گاهی برای خاموش کردن ذهن خود، از ترکیبی از مدی‌تیشن‌های فوق استفاده می‌کنم. برخی از روزها نیز، صرفاً یکی از مانتراها کفایت می‌کند.

برای مدی‌تیشن و تمرین بیشتر برای رسیدن به وضعیت سکون و افزایش حساسیت حواس، انجام تمرینات کتاب «تسلط آگاهانه» اثر جک شوارتز[1] را اکیداً توصیه می‌کنم. این کتاب دربرگیرندهٔ مجموعهٔ کاملی از این نوع تمرینات است که با اذهان غربی‌ها مناسبت دارند و بسیار مؤثرند.

اکنون که در وضعیت تمرکز قرار گرفته، ذهن خود را آرام کردید، می‌توانید راهنمائی‌های معنوی را بیازمائید.

مجراشدن برای دریافت هدایت درونی آموزگاران معنوی

هر فردی دارای چندین راهنما است که او را در طول زندگی هدایت کرده، همواره با او هستند. علاوه بر این، هرکسی راهنماهای دیگری نیز دارد که درطی آموزش‌های معینی با او همراه می‌شوند و برای آموزش همان تعالیم انتخاب شده‌اند. به‌عنوان مثال، چنانچه در حال یادگیری هنری هستید، راهنماهای «هنرمند» الهام‌بخش شما خواهندبود. در هر نوع فعالیت خلاقه‌ای که بدان مشغول باشید، مسلماً توسط آموزگارانی که در جهان روح با آن تنوع به‌خصوص فعالیت ارتباط دارند، الهامات لازم را دریافت می‌نمائید. قالب‌های آن جهان، کامل‌تر و زیباتر از آنند که بتوانیم آنان را در طبقهٔ فیزیکی متجلی سازیم.

برای تماس با راهنمای خود، در سکوت بنشینید و در ادراکی بی‌دغدغه غوطه‌ور شوید. یعنی صرفاً بدانید که با خداوند وحدت دارید و بارقه‌ای الهی در هر ذره از وجودتان قرار دارد و کاملاً در امنیت هستید. این خصوصیات به شما فرصت می‌دهد تا در درون به وضعیتی آرام دست یابید، تا بدین وسیله امکان شنیدن هر صدائی برایتان میسر گردد.

به‌طورکلی هنگامی‌که من برای دریافت راهنمائی بالاتری از آگاهی صعود می‌کنم، تجربهٔ درونی زیر را می‌گذرانم.

به‌دلیل حضور راهنمایی که از عشق و نور سرشار است، دردرون خود احساس

1- *Jack Schwaz*

هیجان می‌کنم. سپس اشعه‌ای از نور سفید را در بالای سرم می‌بینم و خود را آن قدر بالا می‌برم تا به آن برسم. (می‌توان گفت به‌وسیلهٔ چشم باطن به آن می‌رسم.) هنگامی‌که ابری صورتی از عشق به سویم پائین می‌آید، هیجان درونیم فروکش می‌کند و در احساسی از عشق و امنیت غوطه‌ور می‌گردم. سپس به وضعیت بالاتری از آگاهی وارد می‌شوم. در اینجا برای تنظیم با این آگاهی، تغییراتی در جسم به‌وجود می‌آید، از قبیل؛ گردش بیشتر لگن به سمت جلو و صاف شدن ستون فقرات. امکان دارد در این حال برای بازکردن چاکرای گلو به‌طور غیرارادی خمیازه بکشم. (صدای راهنما از طریق همین چاکرا به‌گوش می‌رسد.) با ارتقاء بیشتر، به وضعیت مقدسی از فیض وارد می‌شوم. معمولاً در این حال آنان را می‌بینم و صدایشان را می‌شنوم. در آغاز قرائت به بالا رفتن ادامه می‌دهم. معمولاً سه آموزگار مرا هدایت می‌کنند. فردی که برای دریافت کمک به نزدم آمده، معمولاً توسط این راهنماها همراهی می‌گردد.

تجربهٔ نور، عشق، و فیض است که رابطهٔ ما را با راهنمایان برقرار می‌سازد. چنانچه در هنگام مجراگری این کیفیات را در خود به‌ظهور رسانیم، به‌احتمال قریب به یقین اتصال برقرار نمی‌شود.

راهنما به هر شیوه‌ای که برای ما سهل‌تر باشد، با ما ارتباط برقرار می‌کند. این ارتباط می‌تواند در قالب مفهومی کلی، کلام مستقیم و تصاویر نمادین یا عینی از وقایعی چون تجربیات گذشته باشد. هنگامی‌که ایجاد ارتباط از طریق هریک از قالب‌هایی که ذکر شد دشوار باشد، یا دریافت‌کننده از پیام دریافتی دچار ترس شود، راهنمایان قالب ارتباط یا زاویهٔ تماس را تغییر می‌دهند. به‌عنوان مثال چنانچه من از مفهوم به‌خصوصی در کلمات دریافتی بترسم، یا فردی پرسشی بحث‌انگیز را مطرح کرده‌باشد، من به‌طور ناخودآگاه از جایگاه آرامش و تعادل درونی «می‌گریزم» و دیگر قادر به شنیدن سخنان راهنما نخواهم بود. سپس ناچارم چند دقیقه تلاش کنم تا مجدداً به آن جایگاه و وضعیت پیشین بازگردم. چنانچه بازهم نتوانم کلمات را تشخیص دهم، راهنمایان احتمالاً با مفاهیمی کلی سخن می‌گویند تا من آن را با کلمات خود تشریح کنم. این وضعیت به تدریج تحت‌الشعاع کلام آنان قرار می‌گیرد و

ارتباط مجدداً اصلاح می‌شود. چنانچه این شیوه نیز کارساز نباشد، تصویری در پیش رویم قرار می‌دهند و من آن را تشریح می‌کنم تا باکمک بیمار مفهوم نمادین آن را کشف کنیم.

تجربیات درونی من در مورد ارتباطات کلامی به شرح زیر است. در وضعیت چهارزانو می‌نشینم و کف دستانم را روی زانو قرار می‌دهم. ابتدا تمرکز می‌کنم. از نظر من این عمل مانند فرستادن حس لامسه، همچون لنگری به درون بدنم است. گوئی زیربنایی قدرتمندتر از جنس انرژی در خویش تحتانی‌ام می‌سازم. با اتمام این پی‌ریزی، شروع به صعود می‌کنم و بر نوری متمرکز می‌شوم. در این حال کف دستانم را روبه بالا نگاه می‌دارم و در نقطهٔ به‌خصوصی از این عروج، با راهنمایان تماس برقرار می‌شود. این حالت را نیز به‌طور محسوسی لمس می‌کنم. راهنما را پشت شانهٔ راستم می‌بینم و ابتدا چند کلمه‌ای را از آن جهت می‌شنوم. هنگامی‌که هردو کاملاً آماده شدیم، انگشتان دو دستم را روی هم می‌گذارم و در مقابل شبکهٔ خورشیدی‌ام قرار می‌دهم. این عمل به حفظ تعادل حوزهٔ انرژی و پایداری وضعیت آگاهی ارتقاء یافته‌ام کمک می‌کند. تنفس سایشی از راه بینی نیز می‌تواند مفید باشد. در اینجا معمولاً ارتباطی کلامی برقرار می‌شود. کلمات ابتدا از جانب شانهٔ راست می‌آیند. با عمیق‌تر شدن ارتباط، فاصلهٔ کلمات نزدیک‌تر می‌شود و اندکی بعد دیگر مکثی بین شنیدن و گفتن وجود ندارد و جهت کلمات راهنما از شانهٔ راست به کاسهٔ سرم منتقل می‌شود. راهنما دقیقاً به‌اندازهٔ من شده، در من حلول می‌کند و در هنگام سخن گفتن دست‌ها و بازوان مرا حرکت می‌دهد. ضمناً با این کار حوزهٔ انرژی مرا متعادل ساخته، انرژی بیشتری را به چاکراهایم می‌فرستد. بدین وسیله انرژی را در سطح بالا و متمرکز حفظ می‌کند. خویش من گوئی به سوی بالا شناور می‌شود، به تمام این سخنان گوش می‌دهد و صحنه را نظاره می‌کند. درعین حال، احساس می‌کنم در وجود راهنمایم فرو می‌روم، گوئی با هم یکی هستیم. در چنین شرایطی خود را بسیار بزرگ‌تر از «باربارا» احساس می‌کنم.

در پایان مکالمه، به‌تدریج رابطهٔ ما قطع می‌شود و او از من جدا می‌شود. سپس

آگاهی فردی من به بدن و خویش فردی‌ام سقوط می‌کند. معمولاً در این هنگام بسیار خجالت‌زده‌ام.

حواس چاکراها

در امر ارتباط، تاکنون از حواس بینایی، شنوایی، لامسه، و بویایی یاد کرده‌ایم. اگرچه این اتفاق به‌ندرت رخ می‌دهد، اما به نظر من از طریق حس چشایی نیز می‌توان ارتباط برقرار کرد. در مطالعهٔ روند برقراری ارتباط، متوجه شده‌ام که هریک از حواس مذکور به یکی از چاکراها مربوط هستند، یعنی ما از طریق مکانیزم حسی هریک از چاکراها می‌توانیم به اطلاعات مورد نیاز دست یابیم. هنگامی‌که فردی را مشاهده می‌کنم و او درحال برقراری ارتباط با راهنما است، می‌توانم چاکرائی را که او برای تماس استفاده می‌کند، شناسایی کنم. معمولاً چاکرای درگیر بسیار فعال است و در حین ارتباط انرژی بسیار بیشتری را از خود عبور می‌دهد. توجه داشته‌باشید که ما معمولاً قادر نیستیم حواسی چون احساس لرزش، راست شدن موی بدن، جریان انرژی، دردها و لذات جسمی[۱] ـ شادی، ترس، خشم[۲] ـ و اشراق، الهام، و آنچه که به حس ششم موسوم است[۳]، را از یکدیگر تمیز دهیم. اما به‌نظر من آنها با یکدیگر تفاوت زیادی دارند. این تفاوت‌ها در جدول ۱ ـ ۱۹ تشریح شده‌اند. ما دوست داشتن یا عشق ورزیدن را در زمرهٔ حواس محسوب نمی‌کنیم، ولی به عقیدهٔ من این درست نیست. کافی است در هنگام عشق ورزیدن به کسی یا «احساس عشق» به حالات خود

۱- *Kinesthetic Senses*: دریافت این گروه محرک‌ها توسط حسی انجام می‌شود که آن را لامسه می‌خوانیم. تصوری که ما به‌طور معمول از حس لامسه داریم صرفاً به تحریکات پوستی محدود می‌گردد یا آنچه که اعصاب حسی ما در رابطه با درد دریافت می‌کنند، اما باید دانست که هریک از حواس پنج‌گانه دارای وجوه برتری در چاکراهای کالبدهای مختلف هستند. به‌عنوان مثال آنچه که در اقلیم مادی وُسطح فیزیکی «دیدن» نام دارد، در سطح دیگر «اشراف ۳۶۰ درجه» خوانده می‌شود. در طبقهٔ روح تمام حواس با هم یکی شده عمل آنان به «بود» *Being* ترجمه می‌شود.م.

2- *Feeling*

3- *Intuition*

جدول ۱ ـ ۱۹
حواس هریک از هفت چاکرا

چاکرا	محدودهٔ ادراکی چاکرا	نوع اطلاعات	تمرین مدی‌تیشن
۷	شناخت مفاهیم کلی	دریافت مفهومی کلی که فراسوی هریک از حواس زیر قرار دارد	آرام باش و بدان که من خدا هستم.
٦	بینائی، تصویرسازی	رؤیت تصاویر روشن، نمادین و عینی	آگاهی مسیحا
٥	شنوائی، گفتاری	شنیدن اصوات، کلمات یا موسیقی و نیز چشائی و بویایی	صوتی، شنیداری
٤	عشق	احساس دوست داشتن دیگری	نور سرخ عشق، عشق به یک گل
۳	اشراق	جسی مبهم از دانائی که مشخص نیست. حسی مبهم از اندازه، شکل و نیت موجودات نامرئی اطراف	تمرکز ذهن
۲	عاطفی	احساسات عاطفی ـ شادی، ترس، خشم	تمرکز بر حس آرام‌بخش تندرستی
۱	لامسه، حرکت و حضور	احساس لامسهٔ درونی مانند حس تعادل، لرز، راست شدن موی بدن، عبور جریان انرژی، لذت یا درد جسمی	مدی‌تیشن حرکتی (پیاده‌روی) لمسی، رهاسازی عضلات

بیشتر دقت کنید. البته باید گفت که عشق‌ورزی یا دوست داشتن به‌طور مطلق در طبقه‌بندی حواس قرار نمی‌گیرد. روشن است که دوست داشتن کیفیتی فراتر از «حس» است. در واقع می‌توان گفت عشق روشی برای هماهنگی و انطباق با دیگران است.

نوع اطلاعات دریافتی از هریک از چاکراها با دیگری تفاوت دارد. نخستین چاکرا دریافت کنندهٔ اطلاعات مربوط به لامسه است، یعنی احساساتی چون تعادل یا عدم تعادل، لرزه‌هایی که در طول ستون فقرات به‌حرکت درمی‌آیند، درد جسمی در قسمتی از بدن، احساس بیماری یا تندرستی، امنیت یا خطر. شفاگران قادرند جهت کسب آگاهی از وضعیت بیمار از این اطلاعات استفاده کنند. اگر شفاگر وجود نوعی بیماری را «حس» کند و بداند که مربوط به خودش نیست، درمی‌یابد که سوژه بیمار است. به‌عنوان مثال، هنگامی‌که دست خود را بر روی پای بیمار می‌گذارد، چنانچه دست یا پایش به درد آید، خواهددانست که پای بیمار درد می‌کند. تمام این اطلاعات از طریق چاکرای اول جریان می‌یابند و چنانچه شفاگر وجود خود را پاک‌سازی کند به‌عنوان منعکس‌کننده عمل می‌کند و می‌تواند اطلاعات دریافت شده را به‌کار گیرد. در این هنگام او می‌تواند بین حس خود و بیمار تمایز قائل شود. اگر شفاگر در پای خود دردی حس کند، بهتر است بداند که آیا پیش از ورود بیمار، دچار این درد بوده یا آن را از بیمار دریافت کرده‌است. البته در این روش تشخیصی نقایصی وجود دارد زیرا او در مواجهه با بیماران به سرعت درد آنان را به‌خود منتقل می‌کند.

چاکرای دوم مجرای عاطفی است. این اطلاعات می‌توانند مربوط به شفاگر یا بیمار باشند. در اینجا نیز شفاگر برای تشخیص عواطف خود از عواطف بیمار می‌بایست از حوزهٔ انرژی خود استفاده کند. این کار با تمرین و مقدار زیادی تجربه میسر می‌گردد. به‌عنوان مثال شفاگر احساس عاطفی بیمار در رابطه با درد پایش را در خود حس می‌کند. شاید بیمار از ناخوشی خود خشمگین یا وحشت‌زده باشد. شاید نگران باشد که مبادا درد پا نشانهٔ بیماری خطرناکی باشد. استفاده از این

اطلاعات بی‌نهایت اهمیت دارد، زیرا بیماری با عواطفی همراه است که می‌بایست به طریقی تطهیر و پاک‌سازی شوند.

چاکرای سوم مجرای اطلاعاتی مبهم است. اطلاعاتی از قبیل، «فکر می‌کردم با من تماس بگیری، و همین‌طور شد.» و «حس ششم به من می‌گوید که امروز نباید با آن هواپیما پرواز کنم، ممکن است حادثه‌ای رخ دهد.» چنانچه فردی وجود موجوداتی از جهان‌های نامرئی را در چاکرای سوم خود حس کند، احساسی مبهم از حضور فردی در اتاق، مکان او، شکل و قامتش، و نیت او (دوستانه یا خصمانه) دریافت خواهدکرد. چاکرای اول اطلاعات لامسه‌ای حضور فرد نامرئی و دومین چاکرا عواطف او را دریافت خواهدکرد. در مثال درد پا چاکرای سوم منتقل کنندهٔ برداشتی عمیق در رابطه با درد خواهدبود. مانند ارتباط درد با زندگی بیمار و الهاماتی در مورد علل بروز آن.

چاکرای چهارم مربوط به عواطف عاشقانه است. محدودهٔ این عشق، فراسوی خویش فردی، همسر یا خانوادهٔ اوست و بشریت و تمام حیات را دربر می‌گیرد. با استفاده از چاکرای چهارم می‌توان وجود عشق در دیگران، کمیت و کیفیت آن را حس کرد. ولو اینکه او دارای کالبد فیزیکی نباشد. این چاکرا عشق تمام بشریت را دریافت می‌کند. در مثال درد پا، فرد می‌تواند از طریق این کانون انرژی، عشق خود به بیمار و بالعکس را حس کند. در ضمن بدین وسیله با تمام مخلوقاتی که بدین درد مبتلا بوده یا هستند، احساس همدردی می‌کند.

چاکرای پنجم دریافت کنندهٔ اصوات، موسیقی، کلمات، روایح و مزه‌های مختلف است. این اطلاعات بسته به اینکه از کدام لایهٔ هاله منشاء می‌گیرند می‌توانند بسیار دقیق باشند. (به فصل ۲۰ مراجعه شود.) در مثال بیماری که از درد پا رنج می‌برد، شفاگر با استفاده از این چاکرا می‌تواند شرح کاملی از بیماری را در بعد فیزیولوژیکی دریافت کند. مانند عباراتی چون، «این بیمار به التهاب وریدی مبتلا است.» یا «در اثر پوشیدن کفشی تازه عضلات کشیده شده‌اند و ماهیچهٔ ساق پا دچار انحراف شده‌است.» ممکن است توسط چاکرای پنجم صوتی که در درمان بیماری تأثیر

بسیاری دارد، آشکار شود.

چاکرای ششم آشکارکنندهٔ تصاویری است که ممکن است از نظر بیمار دارای مفاهیمی نمادین و کاملاً شخصی یا عینی باشند. تصاویر عینی به وقایعی مربوط هستند که قبلاً رخ داده‌اند، درحال حاضر رخ می‌دهند، یا در آینده واقع خواهند شد. البته آنچه که به آینده مربوط می‌شود نیز درحال حاضر وجود دارد. هنگامی‌که از کلمهٔ تصویر استفاده می‌کنم، لزوماً منظورم این نیست که با چشم دیده می‌شوند، بلکه به تصویری ذهنی اشاره می‌کنم که تأثیری عمیق و نیرومند برجای می‌گذارد و موجب می‌شود آن را به‌گونه‌ای دریافت کنیم که در صورت تمایل بتوانیم آن را بر روی کاغذ بکشیم، یا مجدداً در ذهن خود تجسم کنیم. به‌عنوان مثال در مورد درد پا، چاکرای ششم می‌تواند تصویری از لختهٔ خون مربوط به التهاب وریدی را نشان دهد یا ممکن است شفاگر عضلهٔ کشیده‌شده را مشاهده کند. این به علت اصلی بیماری بستگی دارد. تصویر ممکن است در پردهٔ ذهنی شفاگر نقش ببندد، درست مانند تصویر تلویزیون، یا شاید همچون تصویری عادی در درون به‌وجود آید. این چاکرا ضمناً می‌تواند تصویری نمادین را آشکار کند که برای بیمار معنای به‌خصوصی داشته ولی به احتمال زیاد مفهوم خاصی برای شفاگر نداشته‌باشد. تصویر نمادین فوق نیز بر پردهٔ ذهنی شفاگر نقش می‌بندد. چاکرای ششم می‌تواند تجربیات مربوط به‌گذشته را در قالب تصاویر نشان دهد. یعنی تجربیاتی که به بیماری مربوط می‌شوند. مانند تصویری از دوران کودکی بیمار، هنگامی‌که او از سه‌چرخه سقوط کرده و پایش دچار ضرب‌دیدگی شده‌است. این تصویر حتی ممکن‌است ۲۵ سال بعد توسط شفاگر رؤیت گردد. این نوع دسترسی مستقیم تا حدودی شبیه تماشای فیلم است.

به‌یاد داشته‌باشید که من به دریافت تصاویر اشاره کردم. دریافت به‌معنی ادراک است. ادراک یعنی دریافت آنچه که قبلاً وجود داشته‌است، چه در شکلی نمادین و چه به‌صورتی عینی. تصویرسازی روندی کاملاً متفاوت است. روند تصویرسازی به مفهوم خلق عمدی و فعالانه تصویر است. در این عمل، ما تصویری را در ذهن خود

به‌وجود می‌آوریم و به آن انرژی می‌دهیم. چنانچه این تصویر را با وضوح کامل و به مدت کافی در ذهن نگاه داریم و انرژی آن را تأمین کنیم، در نهایت می‌توانیم آن را در زندگی خود به تجلی درآوریم. بدین ترتیب قالب و عنصری خلق کرده‌ایم که تصویر در آن رشد کند. به‌هر میزان که تصویر مذکور واضح‌تر و انرژی عاطفی که به آن می‌دهیم بیشتر باشد، امکان ظهور آن در واقعیت افزایش می‌یابد. چاکرای هفتم اطلاعاتی را منتقل می‌کند که دارای مفهومی مطلق هستند. منشاء این اطلاعات فراسوی حواس محدود انسان و سیستم ارتباطات او قرار دارد. فردی که برای این دسته از اطلاعات مجرا می‌شود، پس از جذب و درک عمیق مفاهیم، باید آنها را توسط کلمات خود تشریح کند. بسیاری از اوقات هنگامی‌که من به‌وسیلهٔ کلمات خود به تشریح مفاهیم می‌پردازم، هیوآن از معبر چاکرای پنجم وارد می‌شود و کلمات بسیار روشن‌تری را در بیان مطلب به‌کار می‌بندد. این مفاهیم در نگاهی کلی القاء کنندهٔ حسی از دانائی هستند. دریافت‌کننده، وحدت و یکی‌شدن با خود مفهوم را تجربه می‌کند. در مثال درد پا چاکرای هفتم می‌تواند وضعیت حیاتی فرد را تا جائی که به درد پا مربوط می‌شود، آشکار سازد.

حواس چاکراها در سطوح مختلف هستی

اکنون که اطلاعات مربوط به هریک از چاکراها را به‌طور عمومی شناختیم، می‌خواهیم به ابعاد مختلف هستی که در فصل ۷ و ۱۵ تشریح شد نگاهی بیندازیم. در این فصل دربارهٔ ابعاد فیزیکی، اثیری، کلیشهٔ اتری، آسمانی، کلیشهٔ کِتِری و ساکنین هریک از این جهان‌ها بحث کردیم. ضمناً اشاره کردیم که فراسوی بعد هفتم نیز سطوحی وجود دارند. برای دریافت محرک‌ها و اطلاعات حسی در هریک از این سطوح، چاکرای مربوط به همان حواس در آن بُعد به‌خصوص گشوده می‌گردد. چنانچه مایلید هریک از سطوح هاله را «ببینید»، باید چاکرای ششم را در کالبد مورد نظر بگشائید. به‌عنوان مثال، اگر مایلید نخستین کالبد هاله را مشاهده کنید، باید چاکرای ششم این کالبد را به‌کار گیرید. و اگر می‌خواهید کالبد دوم را ببینید باید

چاکرای ششم را در کالبد دوم بگشائید. مبتدیان هنگامی‌که آغاز به دیدن هاله می‌کنند، معمولاً نخستین لایه را مشاهده می‌کنند زیرا چاکرای ششم مربوط به‌کالبد اول را می‌گشایند. باکسب تبحر بیشتر آنان خواهند توانست چاکرای ششم مربوط به لایه‌های بعدی را نیز گشوده، کالبدهای مربوطه را رؤیت نمایند.

گشودن چاکرا در لایه‌هایی که فراسوی کالبد چهارم قرار دارند، بدین معنی است که می توانیم ساکنین سایر طبقات هستی را مشاهده کنیم. این امر تا حدودی زندگی شخصی ما را دچار اختلال می‌کند و عادت کردن به این وضعیت محتاج زمان است. به‌عنوان مثال، بسیاری از اوقات ضروری است که بین ادامهٔ مکالمه با راهنما یا توقف مکالمه و گوش سپردن به او که در همان لحظه درحال سخن گفتن است، یکی را برگزینیم. من اوقات بسیاری را در این دوگانگی سپری کرده‌ام. افرادی که چنین چیزی را تجربه می‌کنند به سهولت توسط سایرین به دروغ‌گو بودن متهم می‌شوند.

برای شنیدن صدای موجودی که در طبقهٔ اثیری زندگی می‌کند باید چاکرای پنجم خود را در سطح اثیری بگشائیم. اگر مایل باشیم صدای راهنمایی را در لایهٔ پنجم بشنویم، باید چاکرای پنجم را در سطح پنجم حوزه بازکنیم. اگر بخواهیم یکی از راهنمایان طبقهٔ اثیری را مشاهده کنیم، باید چاکرای ششم را در لایهٔ چهارم بگشائیم. برای دیدن یکی از راهنمایان طبقهٔ پنجم، باید چاکرای ششم را در سطح پنجم به‌کار گیریم و به همین ترتیب الی آخر.

همان‌طور که در فصل ۷ گفته‌شد، در قلب چاکرا و بین سطوح مختلف آن دریچه‌ها یا مهره‌هایی وجود دارد. این مهره‌ها یا دریچه‌ها برای انتقال از سطحی به سطح دیگر می‌باید باز شوند. افزایش ارتعاشات سیستم انرژی ما این امر را میسر می‌سازد. افزایش و حفظ ارتعاشات هاله به‌معنی تلاشی سخت برای پاکسازی و تطهیر حوزهٔ انرژی است. برای درک سطوح برتر هاله باید حوزهٔ انرژی خود راکاملاً پاکسازی کنیم. درپی این امر حساسیت ما در زندگی روزمره افزایش می‌یابد و ناچاریم در قالب رژیم‌های غذایی، ورزش و تمرینات معنوی که در بخش ۶ تشریح خواهدشد از خویش به دقت مراقبت کنیم.

هریک از سطوح هاله از لحاظ ارتعاش نسبت به سطح قبلی یک اُکتاو بالاتر است. ارتقاء خودآگاهی به سطوح برتر به‌معنی بالا بردن ارتعاش در وضعیت آگاهی است. این لزوماً تکلیفی ساده نیست، زیرا چنان که در فصول مربوط به انگیزه‌های روانی دیدیم هرگونه افزایشی در انرژی هاله موانع انرژی را برطرف می‌کند و ما را به تجربیاتی هدایت می‌نماید که در اعماق ناخودآگاه خود مدفون کرده‌ایم، زیرا این وقایع در زمان رخ دادن چنان تهدیدآمیز بوده‌اند که مایل نبودیم آنها را احساس کنیم.

تمرینات مدی‌تیشن برای افزایش تجربیات در هریک از سطوح حوزهٔ انرژی

تمرینات بسیاری را می‌شناسم که برای تجربه هریک از سطوح حوزه بسیار مفیدند. این تمرینات در جدول ۴ ـ ۱۹ فهرست شده‌اند، به‌عنوان مثال برای افزایش تجربیات مربوط به نخستین لایهٔ هاله، تمرینات مدی‌تیشن قدم‌زنی، لامسه‌ای، یا آزادسازی تنش‌های عمیق مفید هستند. برای لایهٔ دوم در آرامش بر تندرستی خود تمرکز کنید. در سطح سوم، تمرینات مربوط به تمرکز ذهن به‌کار می‌آیند. برای لایهٔ چهارم، بر نور سرخ عشق یا عشق به گل‌ها مدی‌تیشن کنید. برای سطح پنجم از تمرینات صوتی یا شنیداری استفاده کنید. در لایهٔ آسمانی بر وحدت با آگاهی مسیحا متمرکز شوید. برای تجربیات مربوط به لایهٔ هفتم، در وضعیت تمرکز بنشینید و این مانترا را به‌کار گیرید، «آرام گیر و بدان که من خدا هستم.»

مروری بر فصل نوزدهم

۱ـ بهترین راه برای آموختن حس شنوایی برتر چیست؟

۲ـ چگونه می‌توان هدایت معنوی را دریافت کرد؟ در این هفته حداقل سه بار این تمرین را انجام دهید.

۳ـ راهنمای شما در چه قالبی با شما ارتباط برقرار می‌کند؟ روش او را توضیح

دهید.

۴ـ حواس مربوط به هریک از هفت چاکرا را تشریح کنید.

۵ـ اگر بخواهید یکی از راهنمایان را در سطح کلیشهٔ کِتِری مشاهده کنید، کدام چاکرا را در چه سطحی می‌گشائید؟

۶ـ اگر بخواهید صدای راهنما را در سطح اثیری بشنوید، کدام چاکرا را در چه سطحی می‌گشائید؟

۷ـ اگر فردی دارای احساسی مبهم از حضور کسی در گوشهٔ معینی از اتاق باشد و نیت او را خصمانه تشخیص دهد، از کدام چاکرا استفاده کرده‌است؟ این موجود در کدام‌یک از سطوح هالهٔ او زندگی می‌کند؟

۸ـ چگونه چاکرای به‌خصوصی را در لایهٔ به‌خصوصی از هاله می‌گشائید؟

۹ـ تفاوت عمدهٔ باصرهٔ درونی و دریافت اطلاعات از طریق ارتباط با راهنما چیست؟

سرفصل‌هایی جهت اندیشیدن

۱۰ـ گوش سپردن به هدایت درونی راهنمایان چه تغییراتی را در زندگی به‌وجود می‌آورد؟

۱۱ـ چه مقاومتی در درون شما موجب می‌شود که از مشاهدهٔ راهنما در عمل محروم باشید؟

۱۲ـ از راهنمای خود بپرسید که چگونه می‌توان از هدایت درونی بیشتری بهره‌مند شد. پاسخ چیست؟

۱۳ـ تصویر یا باور منفی شما از وقایع ناخوش‌آیندی که در صورت پیروی از ندای درون رخ می‌دهد، چیست؟ این باور با تجربیات دوران کودکی شما چه ارتباطی دارد؟ باتوجه به این رابطه یا تصور، ارتباط شما با خداوند چگونه است؟

۱۴ـ اگر ما مخلوقاتی صاحب اختیار هستیم، نقش پیش‌بینی در این میان چیست؟

۱۵ـ استفاده از این نوع ادراک (پیش‌بینی) چه تغییری در زندگی شما به‌وجود می‌آورد؟

۱۶ـ تفاوت بین تصویرسازی و ادراک چیست؟

فصل بیستم

استعارهٔ هیوآن دربارهٔ حقیقت هستی

مخروط ادراک

در فصل قبل دربارهٔ گشودن قوه ادراک در سطوح برتر هستی به واسطهٔ افزایش سرعت در ارتعاشات حوزهٔ انرژی بحث کردیم. شالودهٔ این نظریه، کیهانی چندین بعدی است که از طبقات مختلف تشکیل شده و هریک از این طبقات دارای سرعت ارتعاشی به‌خصوصی هستند و همگی در فضایی واحد قرار دارند. هرچه طبقه‌ای پیشرفته‌تر و خالص‌تر باشد، سرعت ارتعاشات آن نیز بیشتر است. اکنون می‌خواهیم این کیهان چندین بعدی را از دیدگاه سطوح ادراکی بررسی کنیم.

هیوآن می‌گوید که هریک از ما دارای مخروطی یا قیفی از ادراک هستیم که هستی را به‌واسطهٔ آن درک می‌کنیم. برای توضیح این مفهوم می‌توان از استعارهٔ فرکانس استفاده کرد، بدین معنی که هریک از ما ارتعاشات مربوط به دامنهٔ فرکانسی معینی را دریافت می‌کنیم.

ما آدمیان مایلیم حقیقت را از بعد ادراکی خود تعریف کنیم. این دامنهٔ ادراکی نه تنها حواس معمول انسان را دربر می‌گیرد، بلکه به‌واسطهٔ ابزاری چون میکروسکوپ و تلسکوپ، گسترهٔ وسیع‌تری از دریافت‌های حسی و ادراکی را شامل می‌شود. از

دیدگاه ما هرآنچه که در محدودهٔ مخروط ادراکی ما جای گیرد، حقیقت است و سایر مفاهیم که خارج از این میدان واقع شده‌اند، واقعیت ندارند. آنچه که ما حس و درک نمی‌کنیم، از نظر ما وجود ندارد.

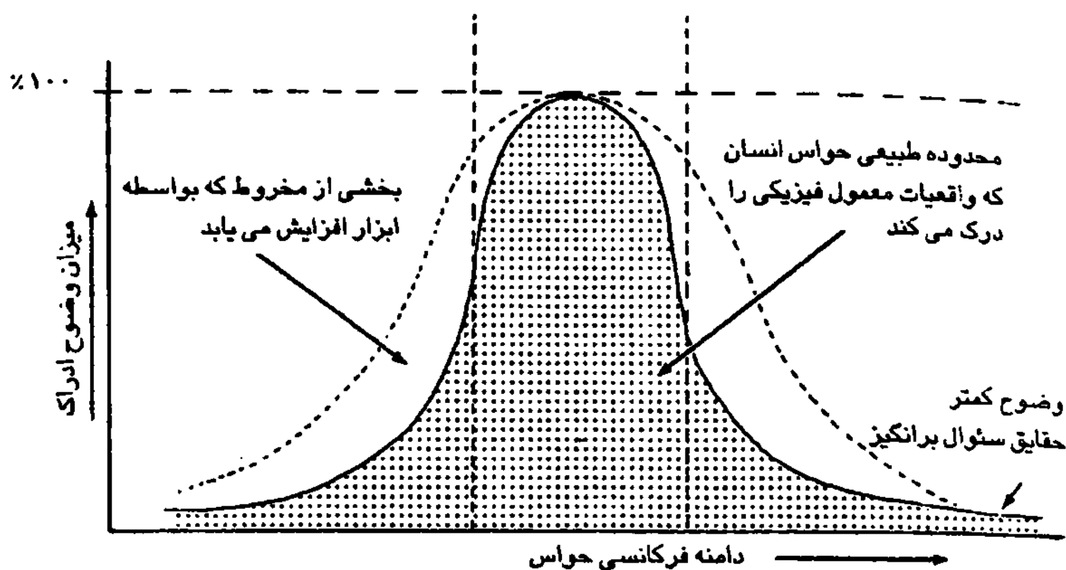
هرگاه ابزار جدیدی ابداع می‌کنیم بر وسعت مخروط ادراک خود می‌افزائیم و مفاهیم تازه‌ای به حوزهٔ فهم و در نتیجه قلمرو حقیقت وارد می‌گردند. همین مطلب درمورد حواس برتر صدق می‌کند ولی در اینجا ابزار مورد استفادهٔ ما بدن و حوزهٔ انرژی خود ماست. هنگامی‌که به‌واسطهٔ حس برتر چیزهای بیشتری را درک می‌کنیم، پدیده‌های نوینی رنگ حقیقت می‌گیرند.

من با بهره‌گیری از شکل آشنای منحنی طاقی، نموداری رسم کردم تا این پدیده بهتر مشخص شود (شکل ۱ ـ ۲۰ الف). محور عمودی نمایانگر درجهٔ خلوص حواس و محور افقی نشانگر دامنهٔ‌فرکانسی حواس است. منحنی طاقی که در وسط قرار دارد محدودهٔ حواس معمولی انسان را نشان می‌دهد. محدودهٔ حواس و دریافت‌های روشن و بدیهی ما توسط دو خط‌چین عمودی نشان داده شده‌است. محدودهٔ نقطه‌چینی که زیر منحنی قرار دارد ولی خارج از فضای بین دو خط‌چین موازی است، نشانگر آن بخش از حواس ماست که دارای حساسیت بسیار پائینی می‌باشد و ما ترجیح می‌دهیم دریافت‌های این بخش از حواس خود را نادیده گیریم. اما چنانچه تمام دریافت‌های حواس خود را بپذیریم، می‌توان گفت تمام فضای نقطه‌چین که زیر منحنی قرار دارد مبین چیزی است که ما آن را کیهان واقعی می‌نامیم و آن را در زمرهٔ حقیقت محسوب می‌کنیم.

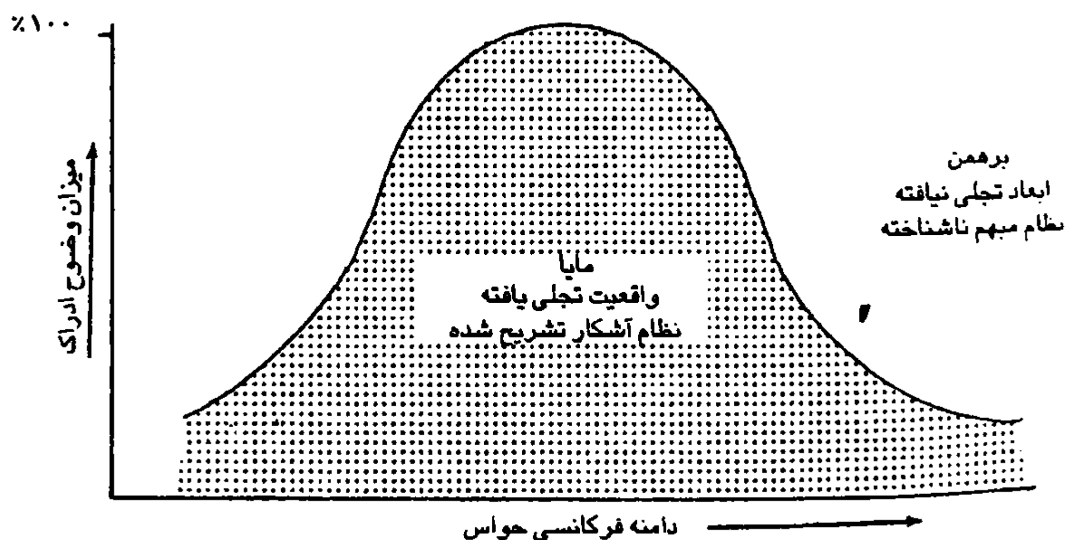
حال بیائید این نمودار را از دیدگاه برهمن[1] و مایا[2] که از مفاهیم بودیستی هستند بررسی کنیم. مایا جهان متجلی، و بر اساس تعالیم بودائی توهم است. برهمن حقیقت مطلق است که در پس مایا قرار دارد و حافظ جهان متجلی است. این کلمه را نباید با برهمن، یعنی کاهن بودائی اشتباه گرفت. در مکتب بودا برای سفر به ماوراء

۱- *Brahman*: از دیدگاه تعالین بودا به‌مفهوم حقیقت است.

۲- *Maya*: توهم و آنچه که خارج از قلمرو حقیقت است.



الف – نمودار مخروط ادراک انسان



ب – تفسیر مخروط ادراک انسان از دیدگاه معنوی

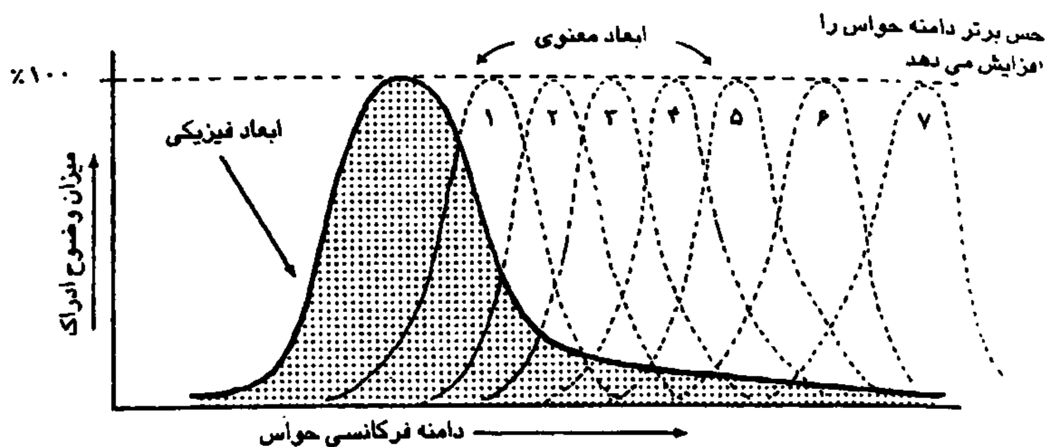
نمودار ۱ – ۲۰ : مخروط ادراک و دریافت انسان

توهم که تمام رنج‌ها را دربر می‌گیرد و استحاله به برهمن یا دریافت نور، مدی‌تیشن به‌کار می‌رود. در اینجا نیز به اصطلاحی برخورد می‌کنیم که به مخروط ادراک شباهت زیادی دارد. نمودار (۱ ـ ۲۰ ب) مخروط ادراک را از دیدگاه مفاهیم برهمن و مایا نشان می‌دهد. جهان متجلی مایا درون مخروط ادراک ما جای دارد، درحالی که عالم تجلی نیافتهٔ برهمن خارج از آن قرار دارد. «نظام آشکار تبیین‌شده» که توسط دیوید بوهم مطرح شد (فصل ۴) در محدودهٔ مخروط ادراک قرار دارد و «نظام ناشناختهٔ پیچیده» خارج از آن.

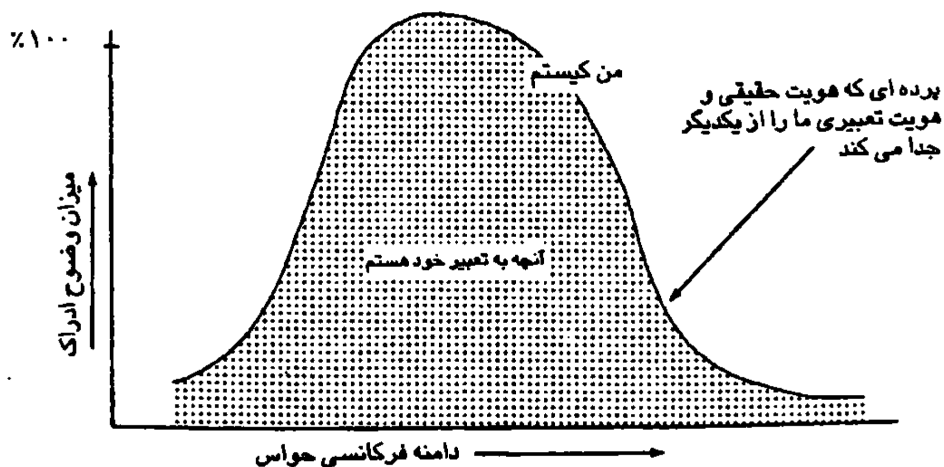
در شکل(۲ ـ ۲۰ الف)می‌توان تأثیر ادراک حاصل از حس برتر را مشاهده کرد. من آنچه را که پیش از این غیرواقعی و عدم می‌نامیدیم، حقیقت معنوی می‌خوانم. هنگامی‌که دامنهٔ حواس خود را از لحاظ ارتعاشی به سطح بالاتری می‌رسانیم، جهان معنوی (غیرمادی) را حقیقی می‌یابیم. هرچه از حس برتر خود بیشتر بهره گیریم و دامنهٔ ادراک حواسمان گسترش یابد (و به تبع خود قسمت بیشتری از جهان معنوی را در دسترس ما قرار دهد)، به همان نسبت از جهان توهم دورتر می‌شویم و به‌درون برهمن یا روشنایی گام می‌نهیم[۱]. با این بینش، مرز منحنی طاقی به سرحد جهان معنوی مبدل می‌گردد.

نکتهٔ مهم دیگر این است که چون اساس تعابیر شخصی ما چیزی است که خود واقعی می‌پنداریم،هنگامی‌که حقیقت درنظر ما گسترش می‌یابد به تبع آن خود ما نیز وسعت می‌گیریم. شکل (۲ ـ ۲۰ ب) مجدداً همان منحنی را نشان می‌دهد، اما این بار آن را بر مبنای تعابیر شخصی انسان تفسیر می‌کنیم. تعبیر شخصی ما در محدودهٔ زیر منحنی قرار دارد که دربر گیرندهٔ تعیین هویت ما بر اساس دیدگاه محدودمان است. تعابیر فاقد محدودیت، خارج از محدودهٔ منحنی قرار دارند و در غایت به خداوند می‌رسند. خط منحنی مرزی است بین هویت ما از دیدگاه خود و هویت حقیقی ما. هیوآن تأکید می‌کند که این دو مرز، یعنی مرز بین جهان مادی و

۱- البته از نظر بوداثیان برهمن جهان روشنائی‌ها است و فرد با وارد شدن به آن اقلیم توهم را پشت سر می‌گذارد. اما از دیدگاه برخی از مکاتب عرفانی این جهان نیز (برهمن) هنوز در اقلیم توهم واقع است و قوانین آن از اصل دوگانگی پیروی می‌کنند.م.



الف ـ مخروط ادراک که بواسطه حس برتر گسترش یافته است



ب ـ مخروط ادراک که توسط برداشتهای فردی محدود شده است

نمودار ۲ ـ ۲۰ : تعریف محدوده ادراکی انسان

معنوی و مرز بین هویت موهوم و حقیقی ما یکی هستند. می‌توان گفت این تقریباً همان مرزی است که از دیدگاه ما بین زندگی و مرگ کشیده شده‌است. هنگامی که بدانیم ما روح هستیم، درک می‌کنیم که مرگ پایان زندگی نیست، بلکه با فرارسیدن مرگ، صرفاً کالبد فیزیکی خود، یعنی واسطه‌ای را ترک می‌کنیم که آن را در مقام روح برای متولد شدن ساخته‌ایم، من شخصاً در لحظهٔ مرگ شخصی حضور داشتم و با حس برتر خروج روح از بدن و الحاق آن به سایر ارواح حاضر در اتاق را مشاهده کردم. در لحظهٔ مرگ، مرز مذکور از بین می‌رود و ما به منزل حقیقی خویش بازمی‌گردیم.

جهان آشکار

چندی پیش طی یکی از قرائت‌ها، هیوآن تجربه‌ای را به من نشان داد که تجلی را تشریح می‌کرد. متن آن نوار را در اینجا می‌خوانید.

هیوان: «و اما تجلی چیست؟ این به توانائی درک آنچه متجلی شده بستگی دارد. توانائی فوق به خود فرد، فردیت و جایگاه دریچهٔ حواس او بستگی دارد. آنچه که از دریچهٔ حواس درک می‌شود همان است که ما آن را جهان آشکار می‌نامیم. هنگامی‌که این دیدگاه محدود وسیع‌تر شود، به تبع آن جهان متجلی نیز گسترش می‌یابد. به‌عنوان مثال، هنگامی‌که تو صدای ما را می‌شنوی، بخش بیشتری از جهان متجلی را تجربه می‌کنی. درست است که با حواس برتر جهان سیال‌تر یا لطیف‌تر به‌نظر می‌آید اما بازهم در محدودهٔ جهان متجلی قرار دارد. درجهٔ لطافت تجربهٔ تو بیشتر به قابلیت تو در ادراک ارتعاشات برتر بستگی دارد تا به لطافتی که ملازم آن ارتعاشات است. این محدودیت در ادراک و حواس تو، که حقایق برتر را در نظرت لطیف‌تر می‌نماید، درعین حال موجب می‌شود که گمان کنی با وسعت یافتن جهان غیرمتجلی ارتعاشات نیز نامحسوس‌تر می‌گردند، اما این حقیقت ندارد.»

باربارا: «پس من در واقع درحال مشاهده و تجربهٔ تمام دامنهٔ حواس خود در جهانی هستم که آن را متجلی می‌خوانیم. هنگامی‌که این نمود را تجلّی می‌خوانیم درواقع به یک رشته حواس و ادراک اشاره می‌کنیم. بنابراین باگسترش این دامنه، یا

به‌قولی بازتر شدن زاویهٔ دید یا وسعت گرفتن دامنهٔ تجربیات، بخش وسیع‌تری از جهان غیر متجلی را درک می‌کنیم. . . اوه، از هر دو جنبه صدق می‌کند، یعنی این امر در مورد ورود به حیطهٔ ارتعاشات پست‌تر نیز حقیقت دارد.»

هیوآن: «انسان، به دلایلی تصمیم گرفت که ارتعاشات پست‌تر را با مفاهیم منفی، تاریکی، و ناخوش‌آیند تعریف کند. این یکی از شیوه‌های وصف آن است. اگرچه اساس این دیدگاه صرفاً سرشت دوگانهٔ انسان و مکانیزم ادراک او است. این طبیعت دستگاه ادراک است که ارتعاشات پست‌تر را منفی ببیند.»

باربارا: «در مقیاس روند کلی و طولانی تکامل بشری چه باید گفت؟»

هیوآن: «از دیدگاه تکامل، باید صرفاً از قابلیت گسترش دریچهٔ ادراک و حواس سخن گفت. می‌توان گفت که واقعیت یا جهان عینی درون بخش بزرگ‌تر منحنی طاقی حواس قرار می‌گیرد. انسان، هنگامی‌که به فراسوی مرز استاندارد حواس یا بالاترین نقطهٔ منحنی دست می‌یابند، ترجیح می‌دهد حواس جدید خود را تکذیب کند. هرچه انسان در مسیر تکاملی خود پیش می‌رود، منحنی طاقی بزرگ‌تر می‌شود. (شکل ۱ ـ ۲۰). می‌توان گفت که منحنی فوق نشانگر دامنهٔ محدودیت‌های ذهنی بشر در این دورهٔ تکاملی می‌باشد. ما باید تلاش خود را صرف بالا بردن تمام بخش‌های منحنی تا ارتفاع قلهٔ آن کنیم. این تحول می‌بایست در تمام فرکانس‌های ادراکی و حسی انجام گیرد، به‌طوری که حقیقت گسترش یافتهٔ نوین به‌عنوان مثال به اندازهٔ این دستگاه ضبط صوت واقعی باشد. سپس بخش خمیدهٔ بالای منحنی به خطی صاف بدل می‌گردد. هنگامی‌که به کل دست یابیم، متجلی و غیرمتجلی یکی می‌شوند.

«به‌عبارت دیگر، با وسعت گرفتن مخروط ادراک، جهان هرچه بیشتر به تجلی درمی‌آید و ما نیز به تبع آنکه بخشی از جهان متجلی هستیم، با جهان نوین ارتباط برقرار می‌کنیم. بنابراین با ادامهٔ روند گسترش حواس درطی تکامل فردی، بخش‌های بیشتری از کیهان به تجلی درمی‌آیند و تو می‌توانی با کیهان وحدت حاصل کنی اینک می‌توان گفت تو در راه رسیدن به سرمنزل خویش هستی.

«در چنین شرایطی انسان می‌تواند ادراک یا حتی زیستن در فرکانس مورد علاقهٔ خود را برگزیند و البته همین کار را خواهدکرد. این عمل وسیله‌ای است برای درک «نظام ناشناختهٔ پیچیده». می‌توان گفت این پدیده، بازی هستی نام دارد. هنگامی‌که در انطباق با وسعت آگاهی بشر، نظام ناشناخته و تبیین‌شده یکی می‌شوند، او به روشنگری دست خواهد یافت.

«بگذار از این قیاس استفاده کنیم که، غیرمتجلی عبارت است از اثر گچ بر تخته‌ای سفید. گچ سفید بر تختهٔ سیاه نشانگر تقسیم اولیهٔ جهان غیر متجلی به ثنویت یا دوگانگی است. اثرگچ رنگی بر تخته‌ای شیری رنگ، نمایانگر کیهان چندین بعدی است. اینها را می‌توان به ،عنوان مراحل توسعهٔ ادراک بشر، خودشناسی، یا خداشناسی درنظر گرفت. بنابراین هرچه به ابعاد وسیع‌تری از واقعیت دست یابیم رنگ‌ها متمایزتر و دارای ابعاد و طیف‌های وسیع‌تری می‌شوند.

«موضوع این بحث همین است: آموختن به‌کارگیری حواس جدید (حس برتر) در انسان. با حس باصرهٔ درونی می‌توانی به هر چیزی در هر اندازه‌ای و در هر محدودهٔ فرکانسی نگاه‌کنی. آیا مایلی به جهان متجلی یا به‌اصطلاح شما بُعد فیزیکی بنگری؟ یا می‌خواهی به ابعاد اتری، عاطفی، یا سطوح برتر یا حتی به لایه‌های هشتم و نهم بنگری؟ حواس خود را درچه سطحی متمرکز می‌کنی؟ می‌توانی وضوح تصویر را نیز به اختیار خود تغییر دهی. مایلی به میکروارگانیزم‌ها نگاه‌کنی یا ماکروارگانیزم‌ها؟ خداوند به اختیار خود چنین مقرر کرده که فقط از طریق حواس متجلی شود. یعنی محدودهٔ تجلی در اعماق تاریکی‌ها را خود برمی‌گزیند و از طریق حواس تجلی می‌یابد. در میان شما موجوداتی زندگی می‌کنند که نمی‌توانند شما را ببینند و شما نیز قادر به دیدن آنها نیستید. آنها به اختیار خود محدودهٔ حسی متفاوتی را برگزیده‌اند[1]. ای محبوب من آیا سخنان مرا درک می‌کنی؟»

۱- هریک از حواس انسان محدودهٔ معینی از فرکانسها را درک می‌کنند. به‌عنوان مثال دامنهٔ فرکانس‌های صوتی که انسان قادر به شنیدن آن است بین ۲۰ تا ۲۰۰۰۰ هرتز است و اصواتی که فراتر یا فروتر از این دامنه باشند قابل شنیدن نیستند. بنابراین چنانچه موجوداتی در فرکانس‌هایی غیر از این محدوده سخن گویند، ما از وجود آنان آگاه نخواهیم شد. این امر در

باربارا: «نه. خسته شده‌ام. این مکالمه خیلی یکنواخت شده‌است.»

هیوآن: «دلیل خستگی تو این است که این اطلاعات در محدودهٔ کوچک ادراک تو متراکم می‌شوند. بگذار تو را به اقلیمی فراتر از این هدایت کنم تا دامنهٔ حواست گسترش یابد. با ورود به آن دیار سبک‌بالی و شعف را احساس خواهی‌کرد...»

در این لحظه به مکانی رفتم که می‌توان گفت بسیار فراتر از اقلیم قبلی بود. هر طبقه از طبقهٔ پیشین باشکوه‌تر و به همان نسبت ادراک آن دشوارتر بود. کاملاً آشکار بود که هریک نسبت به طبقات تحتانی خود، لطیف‌تر و بی‌شکل‌تر بودند. راهنمای من، یعنی هیوآن مرا گام به گام هدایت می‌کرد.

به بالاترین منطقه‌ای رسیدیم که حواس من قادر به درک آن بود. هیوآن گفت: «اینک ما در برابر دروازهٔ ورود به اقلیم مقدس‌ترین مقدسات ایستاده‌ایم، جائی که بشر مشتاق ورود به آن است.»

درحالی که عطر گل یاس فضا را انباشته کرده‌بود، جریان گذشتهٔ خود را زیر پایم درحال عبور می‌دیدم. هر بخشی از گذشته که عبور می‌کرد، برای نگاه کردن به آن کششی درخود احساس می‌کردم. این کشش هربار تعادل مرا برهم می‌زد و من تلاش می‌کردم فراسوی باربارا، زمان و زندگی‌های عدیده‌ام، حس بودن را در خود پایدار نگاه دارم...

سعی کردم از دروازهٔ مقدس‌ترین مقدسات عبور کنم.

هیوآن: «مسئلهٔ تلاش درمیان نیست، بلکه باید خود را رها کنی تا در جایگاه فعلی خود باقی بمانی. این سرزمین بسیار پهناور است و فراسوی زمان و مکان قرار دارد. نیازی به تعجیل نیست. این همان است که روح در طلب آن است.»

دراین هنگام از دروازه‌ای عبور کردم که در میان دو دست مجسمهٔ ابوالهول غول‌پیکری قرار داشت. در برابرم، هیوآن بر سریری تکیه زده‌بود.

هیوآن: «بنابراین، ای محبوب من، هنگامی‌که از شفا سخن می‌گویی بدان که این به معنی گشودن دروازه‌های ادراک و احساس است تا فرد بتواند به دیار مقدس‌ترین

مورد تمام حواس پنج‌گانه صادق است.م.

مقدسات وارد شده، با خالق یکی شود. شفا یعنی همین، نه بیش و نه کم. شفا سفری گام به گام است در این جهت. روشن ضمیری غایت و هدف آن است. محصول جانبی این سفر شفا است. بنابراین هرگاه روحی برای شفا به نزد تو می‌آید، آگاه باش که در نهایت خود در طلب این است.

«به‌خاطر داشته‌باش که هرگاه فردی از تو کمک یا شفا طلب می‌کند، کلام او از معبر دروازهٔ ادراکش می‌گذرد و به سوی تو می‌آید. این معبر می‌تواند باریک یا وسیع باشد. درخواست کمک برای شفای پائی مجروح، یک بیماری خطرناک، یا پرسشی درباب حقیقت، هرچه که باشد از معبر ادراک عبور می‌کند،اما آنچه که او در طلب آن است، ارضاء اشتیاق روح می‌باشد. درپس این درخواست‌ها، روح درواقع می‌گوید، "مرا در یافتن راه بازگشت به سرمنزل الهی یاری کن. مرا یاری کن تا راه خود را به سوی آن مقدس‌ترین، آرامش اعصار، بادی که درگذر از اعصار حقیقت را نجوا می‌کند، بیابم."»

در این لحظه لرزه بر اندامم افتاد و با شادمانی گریستم. هیوآن همیشه به من می‌گفت که معنای نامش همین است؛ «بادی که درگذر از اعصار حقیقت را نجوا می‌کند.» اکنون می‌فهمیدم. هیوآن مرا در وضعیت مدی‌تیشن به این ادراک هدایت کرده‌بود که من و او یکی هستیم. با تک تک سلول‌های بدنم حس می‌کردم که من نجوای حقیقت در طی قرون و اعصار هستم.

هیوآن ادامه داد، «و من اینجا نشسته‌ام، من، هیوآن، تاج جواهر نشان، تفاوتی ندارد، هریک از این نام‌ها مبین حقیقتی است. حقیقتی دانسته‌شده. بنابراین من اینجا هستم، همیشه بوده‌ام و تا ابد، فراسوی زمان و مکان، فراسوی آشفتگی‌ها، خواهم بود. متجلی‌ام، اما غیر متجلی. شناخته شده‌ام، ولی ناشناس. و هریک از شما، این‌چنین در این جایگاه خواهید نشست. اینک که در حصار ادراک و حواس محدود خود ایستاده‌اید، اشتیاق شما فقط دانستن همین است.»

مروری بر فصل بیستم

۱ـ مفهوم دریچهٔ ادراک را تشریح کنید.

سرفصل‌هایی جهت اندیشیدن

۲ـ با درنظرگرفتن توصیف حقیقت که توسط هیوآن ذکر شد، رابطهٔ دیوار ترس درونی خود را (که در فصل ۱۴ تشریح شد) با دیواری که بین آنکه من می‌نامید و خویش حقیقی‌تان قرار دارد، شرح دهید. سپس این رابطه را با مرز جهان‌های مادی و معنوی و مرز زندگی و مرگ بررسی کنید.

۳ـ مرگ چیست؟

۴ـ براساس آخرین اظهارات هیوآن، بین شما و راهنمایتان چه رابطه‌ای وجود دارد؟ این رابطه از دیدگاه خویش برتر شما چگونه است؟ از دیدگاه بارقهٔ الهی درونتان چطور؟

بخش پنجم

شفای معنوی

«شما نیز قادرید معجزاتی حتی بزرگ‌تر از این را انجام دهید.»

عیسی مسیح

مقدمه

حوزهٔ انرژی ابزار شماست

اینک که تا حدود زیادی با شفا آشنا شده‌ایم، و آن را از بعد فردی، انسانی، علمی و معنوی می‌شناسیم، بیائید در قلمرو روش‌های متنوع در شفاگری، که آنها را در طی سالیان متمادی آموخته‌ام، به اکتشاف بپردازیم.

شفا مانند هرکار دیگری از مبدأ خود، یعنی شفاگر آغاز می‌شود. پیش نیاز هر شفاگری، مراقبت از خویش است. اگر بدون مراقبت از خویش به شفاگری بپردازید، احتمالاً نسبت به شرایط عادی بسیار سریع‌تر بیمار می‌شوید، زیرا حوزهٔ انرژی شما علاوه‌بر تأمین انرژی لازم برای حفظ تندرستی شما، در شفاگری نیز انرژی زیادی را از خود عبور می‌دهد. منظور من این است که حوزهٔ انرژی شما درعین اینکه وظیفهٔ حفظ تندرستی و تعادل شما را برعهده دارد، مجرائی برای عبور انرژی مورد نیاز دیگران نیز می‌باشد. حوزهٔ شما لزوماً نیازمند ارتعاشاتی که از خود عبور می‌دهد نیست، ولی در هر صورت باید آنها را از خود عبور دهد. برای انتقال ارتعاشات بخصوصی که برای شفا مورد نیاز هستند، حوزهٔ انرژی شما نیز باید به‌همان ارتعاش ارتقاء یابد. بنابراین برای انجام این کار باید جریان انرژی را در هالهٔ خود با سرعت زیادی به‌گردش درآورید، یعنی فرکانس ارتعاشی آن را در هرلحظه افزایش دهید و

نور را با شدت‌های متفاوتی از خود عبور دهید. این عمل شما را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد و قادر است روند تکاملی شما را تسریع کند، زیرا تغییر در فرکانس‌های ارتعاشی و غلظت‌های نور، الگوهای بازدارنده را در درون شما متلاشی می‌کند و انسدادهای حوزه را ازبین می‌برد. از سوئی دیگر اگر خود را در این وضعیت رفیع نگاه ندارید، عمل فوق موجب تخلیهٔ حوزهٔ انرژی شما می‌گردد. در شفاگری نباید انرژی مورد نیاز بیمار را خود تولید کنید، بلکه باید ارتعاشات خود را به‌حد مورد نیاز برسانید تا انرژی لازم از حوزهٔ انرژی کیهانی به‌سوی بیمار جریان یابد. این عمل را القاء هماهنگ می‌خوانند و انجام دادن آن محتاج انرژی و تمرکز بسیاری است. تا زمانی‌که ولتاژ انرژی شما از بیمار بیشتر باشد، می‌توانید عمل انتقال را انجام دهید. اما چنانچه با خستگی مفرط اقدام به شفاگری کنید، ولتاژ تولید شده توسط حوزهٔ انرژی شما، از بیمار بسیار کمتر خواهد بود. جریان انرژی همیشه از ولتاژ بالا به‌سوی ولتاژ پائین حرکت می‌کند. بدین‌ترتیب شما در وضعیتی قرار می‌گیرید که انرژی‌های منفی بیماری را از بیمار خود دریافت می‌کند. در این شرایط اگر شما در تندرستی کامل باشید، حوزهٔ انرژی شما با شارژ انرژی منفی بیمار، یا دفع آن خود را پاک‌سازی می‌کند. اما اگر به‌شدت خسته باشید، باید برای تصفیه انرژی منفی جذب شده وقت بیشتری صرف کنید. در این شرایط، چنانچه بدن شما آمادگی ابتلا به بیماری به‌خصوصی را داشته‌باشد، شاید اوضاع حتی از این نیز وخیم‌تر گردد. از سوی دیگر اگر از خود مراقبت کنید، می‌توانید با معالجهٔ همان بیماری (که خود نیز مستعد ابتلاء به آن هستید) در فردی دیگر، فرکانس‌های شفاگر مورد نیاز را در حوزهٔ انرژی خود تولید کنید.

هیروشی موتویاما[1] در تحقیقات خود، قدرت جریان انرژی را در نقاط مورد استفاده در طب سوزنی، در شفاگر و بیمار، قبل و بعد از عمل شفا اندازه گرفت. در بسیاری از موارد، قدرت انرژی یادشده پس از عمل شفا در اعضاء به‌خصوصی از شفاگر، پائین‌تر از حدمعمول بود، اما این انرژی در طی چند ساعت مجدداً افزایش

1 *Hiroshi Motoyama*

یافت. موتویاما علاوه‌بر این ثابت کرد که معمولاً پس از شفاگری، نصف‌النهار قلب شفاگر قوی‌تر از قبل است. این ثابت می‌کند که در شفا، چاکرای قلب همیشه مورد استفاده قرار می‌گیرد، که این امر در فصل بعدی مورد بحث قرار خواهدگرفت.

فصل بیست‌ویکم
آمادگی برای شفاگری

جهت آمادگی برای شفاگری،شفاگر ابتدا باید خود را بر نیروهای فلکی گشوده با آنها هماهنگ گردد. این عمل نه‌تنها در هنگام شفاگری، که در تمام طول عمر شفاگر مورد لزوم است. او باید وجود خویش را وقف حقیقت نموده، با وسواس زیادی در تمام جنبه‌های وجودی‌اش با خود صادق باشد. او محتاج حمایت دوستان، انضباط معنوی، و تزکیه فردی است و به آموزگار جسمی و معنوی نیاز دارد. وی باید با ورزش و تغذیهٔ مناسب، رژیم متعادل (شامل مقدار زیادی ویتامین و مواد معدنی که بدن هنگام عبور انرژی زیاد، به آنها شدیداً نیاز دارد)، استراحت و تفریح، تندرستی بدن خود را حفظ کند. او با رعایت این برنامه، ابزار فیزیکی خود را در شرایطی نگاه می‌دارد که به هنگام نیاز قادر باشد ارتعاشات خود را افزایش دهد و از این طریق با حوزهٔ انرژی کیهانی و انرژی‌های شفادهندهٔ معنوی که در درونش جریان می‌یابند، رابطه برقرار کند. او باید برای مجراشدن ارتعاشات خود را افزایش دهد تا با انرژی‌های شفابخش تماس حاصل کند.

انجام دادن برخی از تمرینات ورزشی و مراقبه برای افزایش تمرکز و باز شدن چاکراها، در صبح روزی که می‌خواهید به شفاگری بپردازید، مفید است. این اعمال

محتاج زمانی طولانی نیستند و برای این کار ۳۰ الی ۴۵ دقیقه کافی است. تمریناتی که در اینجا شرح می‌دهم، بسیار مفید و مؤثرند. من آنها را دوره به دوره تغییر می‌دهم تا با نیازهای دائم‌التغییر دستگاه انرژی من در انطباق باشند.

تمرینات روزمره برای شفا گری جهت گشودن روزنه‌های طب سوزنی

۱ـ به پشت دراز بکشید و دستانتان را در طرفین بدن قرار دهید. کف دستانتان باید روبه بالا باشد. به آرامی پاها را از هم باز کنید تا در وضعیت راحتی قرار گیرند. چشمانتان را ببندید. سرتاسر بدن خود را با تمرکز بر هر قسمت آرام کنید. بر تنفس خود تمرکز کنید و آن را بشمارید. دم، بازدم، . . . و به‌همین ترتیب تا پنج دقیقه ادامه دهید. اگر ذهنتان منحرف شد، مجدداً تمرکز کنید و اگر عدد را فراموش کردید، مجدداً از یک آغاز کنید.

با شمارش تنفس ظرف چند دقیقه به‌تدریج ذهن و جسمتان آرام می‌گیرند.

۲ـ مناسب‌ترین زمان برای آغاز تمرینات پیش از برخاستن از بستر است. (البته اگر برای همسرتان مزاحمتی فراهم نکنید، که معمولاً همینطور است.) به‌پشت دراز بکشید. دستانتان را عمود بر بدن روی زمین قرار دهید. مانند صلیب درحالی که کف پاها روی زمین است، زانوان خود را بالا بیاورید. شانه‌ها را پائین و چسبیده به زمین نگاه دارید. سر خود را به سمت چپ بچرخانید و در این حال زانوانتان را به‌سمت راست ببرید. حالا همین حرکت را معکوس کنید، یعنی سر به راست و زانوان به چپ. این حرکت را ادامه دهید تا عضلات پشت‌تان کاملاً کشیده شوند.

تمرینات مربوط به مفاصل، به‌ویژه برای ایجاد جریان ملایم انرژی در مجرای چاکراهای کوچک مناسبند. از آنجا که تمام نصف‌النهارهای بدن از مفاصل عبور می‌کنند، تحرک مفاصل آنها را به فعالیت وامی‌دارد. این نوع حرکات مفصلی برای بازکردن چاکراهای ریز مورد استفاده در طب سوزنی، توسط هیروشی موتویاما ابداع

شدند. او در جزوه‌ای به‌نام «رابطهٔ آساناهای[1] یوگا و نصف‌النهارهای طب سوزنی» از این تمرینات یاد می‌کند.

۳ـ با پشتی صاف روی زمین بنشینید و پاهای خود را در حالت کشیده و صاف دراز کنید. دستانتان را روی زمین و کنار باسن قرار دهید و کمی به عقب متمایل شوید. از دستانتان برای حفظ تعادل استفاده کنید. توجه خود را به انگشت پاها معطوف کنید. بدون حرکت دادن پاها یا مچ پا، انگشتان خود را جمع کنید و مجدداً بکشید. این حرکت را ده‌بار تکرار کنید. (شکل ۱ ـ ۲۱ الف)

۴ـ وضعیت نشستهٔ بالا را حفظ کنید و مچ پاهایتان را تا حدممکن به عقب و جلو بکشید. این حرکت را نیز ده‌بار تکرار کنید. (شکل ۱ ـ ۲۱ ب)

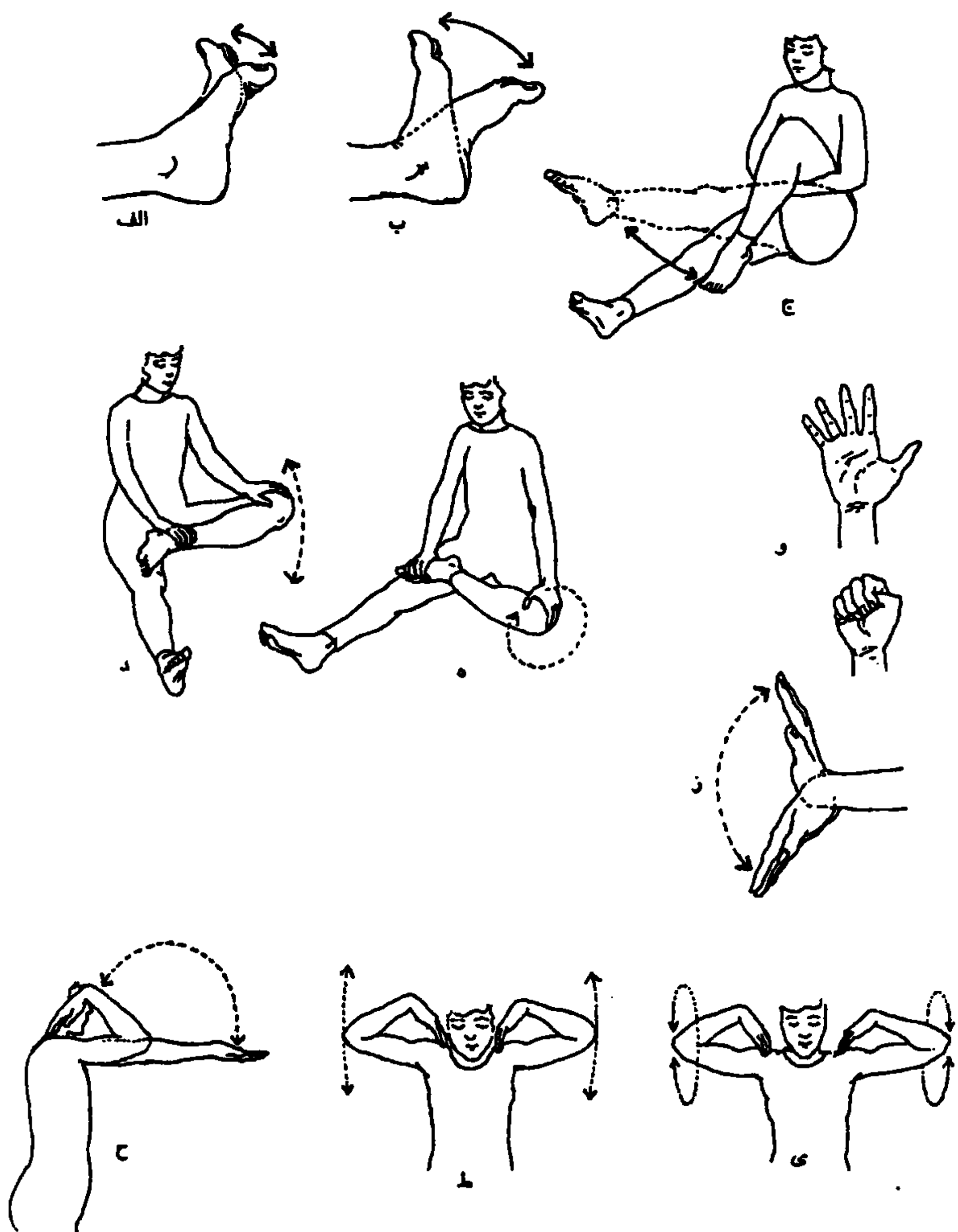
۵ـ در وضعیت قبلی بنشینید و پاها را با فاصله‌ای اندک از یکدیگر باز کنید. درحالی که پاشنهٔ پایتان به زمین چسبیده‌است، مچ پا را ده‌بار در هر سمت بچرخانید.

۶ـ بازهم در وضعیت قبلی بنشینید. پاها را به نوبت جمع کنید. پاشنهٔ هریک از پاها را تا نزدیکی باسن بیاورید و سپس پایتان را با شیبی به سمت بالا دراز کنید، بدون اینکه پاشنهٔ پایتان با زمین برخورد کند. این حرکت را در هر پا ده‌بار تکرار کنید. (شکل ۱ ـ ۲۱ ب)

۷ـ در وضعیت نشستهٔ قبلی ران را با دو دست در نزدیکی بدن نگاه دارید و ساق پای خود را ده‌بار در جهت عقربهٔ ساعت و ده‌بار بالعکس بچرخانید. سپس همین حرکت را با پای دیگر انجام دهید. (شکل ۱ ـ ۲۱ ج)

۸ـ پای چپ را خم کنید و مچ آن را روی ران راست قرار دهید. زانوی چپ را با دست چپ بگیرید و دست راست را بر مچ پای چپ قرار دهید. پای خم‌شده را همراه با دست چپ به‌آرامی به بالا و پائین حرکت دهید. این حرکت آرامش زیادی در عضلات پای چپ به‌وجود می‌آورد. سپس همین حرکت را با پای راست تکرار کنید. (شکل ـ ۲۱ د)

۱- *Asanas*: حرکات ورزشی و جسمی که در یوگا مورد استفاده قرار می‌گیرند.م.



شکل ۱ ـ ۲۱ : تمرینات مفصلی

۹ـ در وضعیت شماره ۸ بنشینید. پای چپ را ده‌بار در جهت عقربه‌های ساعت و ده‌بار بالعکس بچرخانید. سپس همین حرکت را با پای راست انجام دهید. (شکل ـ ۲۱ ه)

۱۰ـ با پاهای کشیده، در وضعیت نخست بنشینید. دستانتان را از جلو تا سطح شانه‌ها بالا آورید. انگشتان خود را به دور شست مشت کنید. این حرکت را ده‌بار تکرار کنید. (شکل ۱ ـ ۲۱ و)

۱۱ـ در وضعیت شماره ۱۰ بنشینید و کف دست را از مچ، به بالا و پائین بکشید. (شکل ۱ ـ ۲۱ ز)

۱۲ـ در همان وضعیت دست‌ها را از ناحیهٔ مچ ده‌بار در جهت عقربه‌های ساعت و ده‌بار بالعکس بچرخانید.

۱۳ـ در وضعیت قبلی دستان خود را به طرف جلو دراز کنید و کف دستان خود را روبه‌بالا قرار دهید. سپس هر دو دست را همزمان از ناحیهٔ آرنج خم کنید و با نوک انگشتان شانه‌های خود را لمس کنید و مجدداً دست‌ها را به حالت کشیده قرار دهید. این حرکت را ده‌بار تکرار کنید. سپس همین عمل را درحالی انجام دهید که دستانتان را به طرفین دراز می‌کنید. (شکل ۱ ـ ۲۱ ح)

۱۴ـ باز هم در همان وضعیت قبلی نوک انگشتان را به شانه‌ها بچسبانید. آرنج‌ها را تا حد ممکن بالا و سپس پائین ببرید. (ده‌بار) سپس آرنج‌ها را به سمت جلو نشانه بگیرید و همین عمل را ده‌بار تکرار کنید. (شکل ۱ ـ ۲۱ ط)

۱۵ـ در وضعیت ۱۴ با چرخش مفاصل شانه، آرنج‌ها را ده‌بار در جهت عقربه‌های ساعت و ده‌بار بالعکس بچرخانید. سعی کنید دایرهٔ چرخش حتی‌الامکان بزرگ باشد و آرنج‌ها به‌طور همزمان در جلوی سینه قرار گیرند. (شکل ۱ ـ ۲۱ ی)

با یادگیری این تمرینات، خواهید توانست حرکات مربوط به انگشتان دست و پا و مچ دست و پا را به‌طور همزمان انجام دهید.

۱۶ـ اینک چندین بار بنشینید و بلند شوید. هنگام ایستادن عمل بازدم و هنگام نشستن عمل دم را انجام دهید. در ابتدا این حرکت را ده‌بار انجام داده، سعی کنید تعداد حرکات را به بیست بار برسانید.

۱۷ـ خم شوید و بدون شکستن زانوان انگشتان پا را لمس کنید. این عمل را در وضعیت نشسته با زانوانی به‌هم چسبیده، صاف و کشیده انجام دهید. (ده‌بار) سپس بدون خم کردن زانوان سه دقیقه در وضعیت خم‌شده به جلو بی‌حرکت بمانید.

۱۸ـ پاهایتان را حتی‌الامکان از هم باز کنید و تمرین ۱۷ را تکرار کنید. ابتدا انگشتان پای چپ را با دو دست لمس کنید و سپس همین کار را در مورد پای راست انجام دهید. اکنون مستقیم به جلو خم شوید و سه دقیقه در همین حالت بمانید.

۱۹ـ اکنون کمی چرخش گردن انجام می‌دهیم. ابتدا روی خود را به بالا و پائین برگردانید. (ده‌بار)، سپس به چپ و راست (ده‌بار)، و بعد سر خود را در جهت عقربه ساعت و بالعکس بچرخانید. این حرکت را تا جائی تکرار کنید که عضلات گردن‌تان کاملاً شل و آزاد شود.

۲۰ـ بایستید. قامت خود را صاف نگه‌دارید و پاها را حدوداً شصت سانتی‌متر از هم باز کنید. اکنون تا جائی به سمت چپ خم شوید که دست راستتان در حالت عمود بر زمین در بالای سرتان قرار گیرد. (ده‌بار). سپس همین حرکت را در سمت راست انجام دهید.

تمرینات روزانه برای گشودن چاکراها و برقراری جریان انرژی در آنها

برای انرژی بخشیدن به چاکراها و گشودن آنها، سه نوع تمرین مختلف را می‌شناسم. نخستین گروه از تمرینات بدنی سه چاکرای تحتانی را در سه لایۀ اول هاله به‌خوبی می‌گشایند. دومین گروه، چاکراهای لایۀ اثیری را باز می‌کنند و گروه آخر تلفیقی است از روشهای تنفسی و حرکات بدنی که چاکراهای سطوح فوقانی هاله را نیز می‌گشاید.

تمرینات جسمی برای گشودن و شارژ چاکراها (سطوح ۱ الی ۳ هاله)

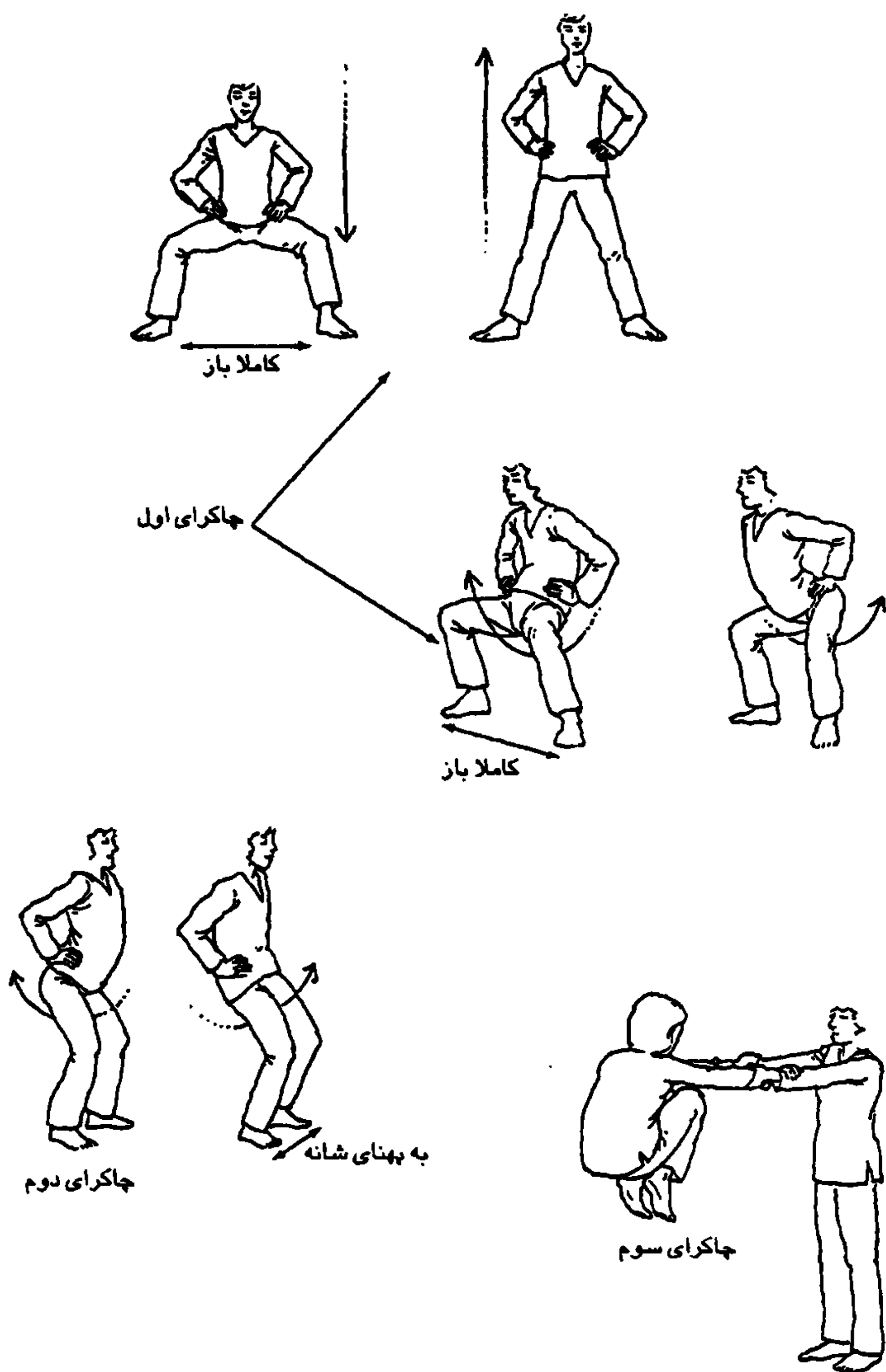
این گروه از تمرینات در شکل ۲ ـ ۲۱ نشان داده شده‌اند.

چاکرای ۱ : با پاهای باز بایستید و با زاویه‌ای که برای زانوانتان راحت باشد، کف پاها و زانوان را به طرفین متمایل کنید. اینک حتی الامکان زانوها را خم کنید. هدف نهائی این است که باسن و زانوان در یک سطح قرار گیرند. چندین بار بالا و پائین روید. سپس به لگن خود حرکتی تابدار دهید و آن را تا سرحد ممکن به عقب و جلو تاب دهید. بر انجام صحیح این حرکت، به‌خصوص در قسمت جلو تأکید کنید. درحالی‌که به پائین می‌روید، سه‌بار به عقب و جلو تاب بخورید. پائین بمانید و در همان حال سه‌بار به عقب و جلو تاب بخورید. سپس درحال بالا آمدن سه‌بار این عمل را تکرار کنید. مهم‌ترین بخش این حرکت، حرکت نوسانی لگن به عقب و جلو، در حالت پائین است. تمام تمرین را حداقل سه‌بار تکرار کنید.

چاکرای ۲ : بایستید و پاها را به‌عرض شانه‌ها از هم باز کنید و کف پاها را موازی یکدیگر قرار دهید. اکنون با اندکی خم کردن زانوان، لگن خود را به عقب و جلو تاب دهید. چندین بار تکرار کنید. اینک تصور کنید که در داخل استوانه‌ای هستید که باید پاک شود و آن را با باسن خود پاک کنید. با حرکتی دایره‌وار حرکت کنید، به‌طوری که تمام بخش‌های استوانه به‌طور یکنواخت پاک گردد.

چاکرای ۳ : پرش. برای این تمرین به کمک یک نفر نیاز دارید. دست یکدیگر را محکم بگیرید. یک نفر بایستد و دیگری با حمایت او به بالا و پائین بپرد. در هنگام پریدن زانوان خود را حتی‌الامکان به سینه نزدیک کنید. چند دقیقه بدون توقف ادامه دهید. سپس استراحت کنید. برای استراحت خم نشوید. اکنون نفر دوم همین عمل را تکرار نماید.

چاکرای ۴ : این بار حرکتی قدرتی انجام می‌دهیم. به‌ترتیب شکل ۲ ـ ۲۱ روی دو دست و زانو (چهار دست و پا) بنشینید. آرنج نباید با زمین تماس داشته‌باشد و تنها نقطهٔ اتکاء کف دستان هستند. اکنون زاویهٔ باسن خود را آن‌قدر تغییر دهید که در ناحیهٔ کتف فشاری حس کنید (مردانی که دارای شانه‌هائی عضلانی هستند، این فشار را بیشتر در ناحیهٔ شانه‌ها حس می‌کنند، بنابراین مراقب باشید.) اینک با جلو کشیدن تمام بدن فشار را در ناحیهٔ کتف بیشتر کنید. سپس خود را به‌عقب بکشید.



شکل ۲ ـ ۲۱ : تمرینات بدنی مربوط به شارژ و گشودن چاکراها



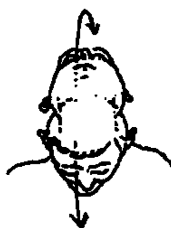
بخش پسین چاکرای چهارم







بخش پیشین
چاکرای چهارم









چاکرای پنجم

چاکرای ششم : تمرین بالا را که به چاکرای پنجم مربوط می شود انجام داده و به جای سر چشمها را حرکت دهید

چاکرای هفتم : روی سر به طور معکوس بایستید

شکل ۲ ــ ۲۱ : ادامه از صفحهٔ قبل

می‌توانید عمل عقب کشیدن را از ناحیهٔ کفل و زانو انجام دهید. این تمرین در بخش پسین چاکرای قلب، یا کانون اراده کاربرد دارد.

برای تمرین مربوط به بخش پیشین چاکرای قلب جسمی بزرگ و مدوّر، مانند بشکه، پشتی نرم یک کاناپه، یا چهارپایهٔ مخصوص این کار را تهیه کنید و از پشت بر روی آن قرار گیرید. کف پاهایتان را روی زمین قرار دهید. راحت بنشینید و اجازه دهید تا عضلات سینه‌تان کشیده شود.

چاکرای ۵ : چرخش سر و گردن. سر خود را چندین بار در جهات زیر حرکت دهید. رو به جلو، بالا و پائین، چپ و راست، بالا به چپ، پائین به راست، و بالعکس، بالا به راست، پائین به چپ. اکنون سر و گردن خود را حتی‌الامکان در هر دو جهت (مطابق عقربهٔ ساعت و بالعکس) بچرخانید.

صدا نیز در گشودن و شارژ چاکرای گلو تأثیر به‌سزایی دارد. ترانه‌ای بخوانید؛ یا اگر تمایلی به خواندن ندارید، هرنوع صدایی که مایلید از گلویتان خارج سازید.

چاکرای ۶ : حرکات چاکرای پنجم را باچشم انجام دهید.

چاکرای ۷ : با دست راست، تاج سر خود را در جهت عقربهٔ ساعت مالش دهید.

تصویر سازی برای گشودن چاکراها
(سطح چهارم هاله)

برای این تمرین، روی صندلی راحتی یا در وضعیت چهار زانو روی یک بالش بر روی زمین بنشینید. پشت خود را صاف نگاه‌دارید. پس از آرام کردن ذهن، ابتدا با یکی از تمرینات مدی‌تیشن توجه خود را به چاکرای اول معطوف کنید و آن را همچون گردابی از نور قرمز مجسم کنید که درجهت عقربه‌های ساعت می‌چرخد. (جهت عقربهٔ ساعت درحالی که از بیرون به بدن خود نگاه می‌کنید). این چاکرا در این حالت دقیقاً زیر شما قرار گرفته‌است و دهانهٔ پهن مخروط آن در حال چرخش به‌طرف زمین و نوک آن رو به‌بالا و در نقطهٔ انتهای ستون فقرات قرار دارد. درحالی که چرخش آن را تماشا می‌کنید، هوای قرمز رنگ را به درون بکشید و هوای قرمز را

بیرون دهید. هوای دم را به‌رنگ قرمز تصور کنید ولی در بازدم تجسم نکنید، بلکه صرفاً ببینید که هوای بازدم دارای چه رنگی است. به این عمل ادامه دهید تا اینکه رنگ هوای دم و بازدم را آشکارا قرمز ببینید. اگر رنگ قرمز بازدم کم‌رنگ‌تر یا کدرتر است، باید انرژی قرمز خود رامتعادل کنید، بدین معنی که چنانچه این رنگ رقیق‌تر یا کم‌رنگ‌تر از هوای دم باشد، در هالهٔ خود به‌رنگ قرمز بیشتری نیازمندید و اگر تیره و کدر است، باید چاکرای تحتانی یا اول خود را پاک‌سازی کنید. با ادامهٔ تمرین تا جائی که هر دو رنگ یکسان شوند، در این عمل توفیق می‌یابید. این امر در مورد تمام چاکراها صدق می‌کند.

با حفظ تصویر چاکرای اول، توجه خود را به چاکرای دوم معطوف کنید که در حدود ۵ سانتی‌متر بالاتر از استخوان لگن قرار دارد. در اینجا دو گرداب، یکی در جلو و یکی در عقب بدن خود تصور کنید. این گرداب‌ها را با رنگ نارنجی متمایل به قرمز و در حال چرخش در جهت عقربه‌های ساعت تجسم نمائید. همین رنگ را به‌صورت دم تنفس کنید. اکنون عمل بازدم را انجام دهید. از یکسان بودن رنگ‌ها اطمینان حاصل کنید. با حفظ تصویر در چاکرای اول و دوم، به چاکرای سوم یا شبکهٔ خورشیدی توجه کنید. در اینجا دو گرداب زرد رنگ را در بخش پیشین و پسین تجسم نمائید. رنگ زرد را تنفس کنید و این کار را ادامه دهید تا رنگ‌های دم و بازدم یکسان شوند و شفاف و درخشان گردند.

در چاکرای قلب، گرداب یا مخروط‌های مربوطه را سبز رنگ ببینید. تنفس را در مورد این رنگ تکرار کنید تا هردو (دم و بازدم) یکسان شوند. پیش از تمرکز بر چاکرای گلو، بار دیگر تمام چاکراهای قبلی را مشاهده کنید. رنگ گرداب‌ها و تنفس در چاکرای گلو آبی است و گردش بخش‌های پسین و پیشین آن نیز در جهت عقربه‌های ساعت.

گرداب‌های مربوط به چاکرای چشم سوم را به‌رنگ بنفش ببینید. تمرین تنفسی بنفش را انجام دهید. سپس به چاکرای تاج توجه کنید که رنگ آن سفید شیری است و در نوک سر قرار دارد. عمل تنفس مربوطه را انجام دهید. همهٔ چاکراها را در حال

گردش در جهت مثبت تجسم کنید. جریان نیرو را مشاهده کنید که در طول نخاع بالا و پائین می‌رود. این جریان با عمل دم مرتعش می‌شود و با حرکتی موج‌وار به سوی بالا خیز برمی‌دارد. نوک مخروط تمام چاکراها را به این جریان عمودی متصل ببینید. چاکرای تاج، معبر خروج و چاکرای اول، معبر ورود جریان اصلی انرژی در هالهٔ شما است. تجسم کنید که همراه با عمل دم انرژی مواج به چاکراها می‌رود. اینک سراسر هالهٔ شما از انرژی و نور سرشار شده‌است. این تمرین برای گشودن و شارژ تمام چاکراها پیش از آغاز شفاگری بسیار مؤثر است.

تمرینات تنفسی و بدنی برای گشودن و شارژ چاکراها (لایه‌های ۵، ۶ و ۷ در هاله)

قدرتمندترین تمریناتی که تاکنون در رابطه با شارژ حوزهٔ انرژی، درخشان کردن، پاک‌سازی و تقویت آن شناخته‌ام، تمرینات کوندالینی یوگا است. این تمرین بر وضعیت بدن، تنفس، و کشش ستون فقرات تمرکز می‌کند. توصیهٔ اکید من این است که این تمرینات (کوندالینی یوگا) را، در صورت امکان و داشتن فرصت، مستقیماً در یکی از آشرام‌های کوندالینی بیاموزید. البته برای اینکه کتاب حاضر ناقص نباشد، برخی از این تمرینات را ساده کرده، در اینجا شرح می‌دهم. (شکل ۳ـ ۲۱)

چاکرای ۱ : در وضعیت دو زانو و روی پاشنهٔ پا بر روی زمین بنشینید. کف دست‌ها را صاف روی ران قرار دهید. همراه با دم، ستون فقرات خود را در ناحیهٔ لگن به جلو بکشید. در بازدم ستون فقرات را در همین ناحیه به عقب بکشید. در صورت تمایل می‌توانید در هر تنفس از یک مانترا (ذکر) استفاده کنید. این حرکت را چندین بار تکرار نمائید.

چاکرای ۲ : چهار زانو روی زمین بنشینید. با دو دست مچ پاها را بگیرید و نفسی عمیق بکشید. ستون فقرات را جلو دهید و سینهٔ خود را بالا بگیرید، بالای لگن را به عقب بکشید. در هنگام بازدم ستون فقرات را به عقب بکشید و لگن را در ناحیهٔ

نزدیک استخوان نشیمن‌گاه جلو دهید. این حرکت را چندین بار تکرار کنید و در صورت تمایل از ذکر استفاده کنید.

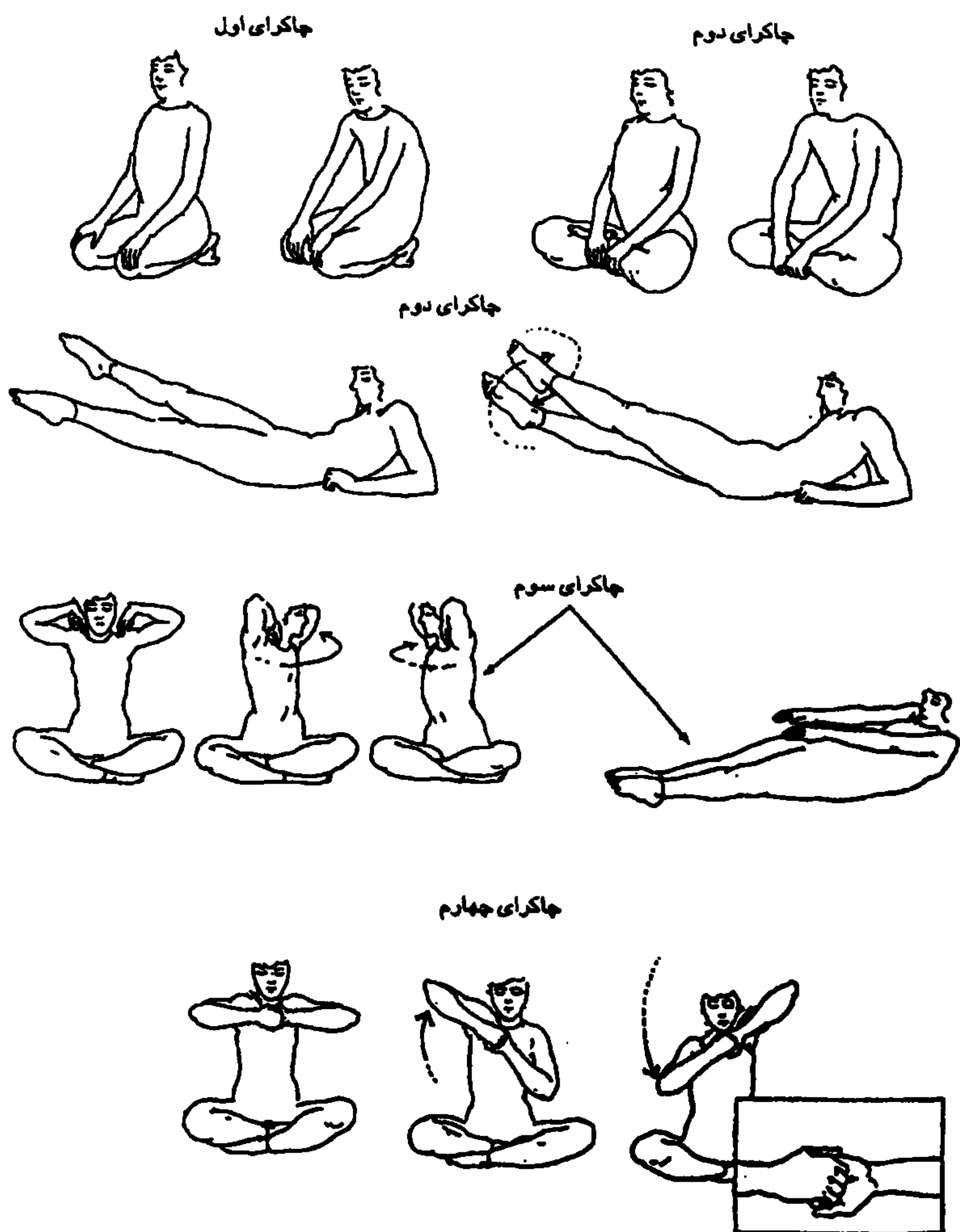
چاکرای ۲ : حرکتی دیگر. به پشت دراز بکشید و با تکیه به آرنج بالا تنهٔ خود را بلند کنید. درحال دم هر دو پا را به اندازهٔ ۳۰ سانتی‌متر از زمین بلند کرده، آنها را از یکدیگر باز کنید. درحال بازدم پاها را در حالت کشیده و بدون خم شدن به حالت ضربدری درآورید. این حرکت را چندین بار تکرار کنید. سپس پاها را بالاتر ببرید و همین عمل را تکرار کنید. این کار را تا هنگامی که پاها ۸۰ سانتی‌متر از زمین فاصله بگیرند تکرار کنید. سپس همین روند را معکوس کنید. استراحت کنید. کل تمرین را چند بار تکرار کنید.

چاکرای ۳ : چهار زانو بنشینید. با دست شانه‌های خود را بگیرید. دقت کنید که انگشت شست در عقب و چهار انگشت دیگر در جلو قرار گیرند. در حالت دم به چپ بچرخید و در حالت بازدم به راست. تنفس باید عمیق و طولانی باشد. حتماً دقت کنید که ستون فقرات صاف باشد. چندین بار تکرار کنید و حرکت را معکوس کنید. مجدداً تکرار کنید. یک دقیقه استراحت کنید.

همین تمرین را به‌طور کامل در وضعیت دو زانو تکرار کنید.

چاکرای ۳: حرکتی دیگر. با پاهای به‌هم چسبیده به پشت دراز بکشید و پاشنه‌ها را ۱۵ سانتی‌متر بالا بیاورید. سر و شانه‌ها را نیز ۱۵ سانتی‌متر بالا بیاورید. به نوک انگشتان پا نگاه کنید. با نوک انگشتان دست به انگشتان پا اشاره کنید. دست‌ها باید کاملاً کشیده و صاف باشند. در همین وضعیت ۳۰ بار از بینی نفس‌های کوتاه و سریع بکشید. به اندازهٔ ۳۰ شماره استراحت کنید. چندین بار این حرکت را تکرار کنید.

چاکرای ۴ : با پشت صاف در وضعیت چهار زانو بنشینید. انگشتان دست‌ها را در مقابل چاکرای قلب به‌هم قلاب کنیدو آرنج‌ها را به‌طرفین کشیده شوند. اکنون آرنج‌ها را به‌حالت الاکلنگ تکان بدهید. این حرکت را با تنفس عمیق و طولانی همراه کنید. چندین بار همراه دم و بازدم تکرار کنید و در محل قلاب دست‌ها به‌طرفین بکشید. یک دقیقه استراحت کنید.



شکل ۲ ـ ۲۱ : تمرینهای تنفسی و جسمی برای شارژ و گشودن چاکراها

چاکرای پنجم





چاکرای پنجم

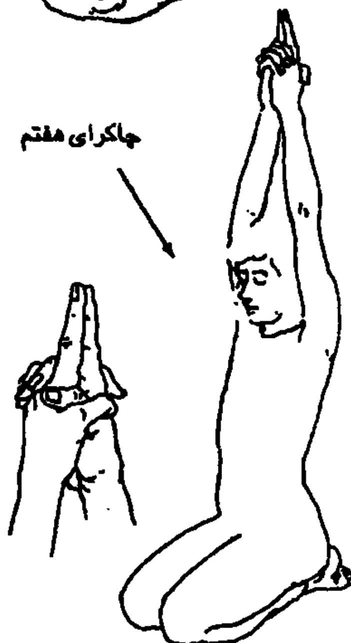




چاکرای ششم



چاکرای هفتم



شکل ۳ ـ ۲۱ : ادامه از صفحهٔ قبل

همین تمرین را دو زانو انجام دهید. این عمل انرژی را افزایش می‌دهد. دقت کنید که حتماً لگن را به داخل بکشید.

چاکرای ۵: چهار زانو بنشینید. زانوان خود را محکم بگیرید و آرنجها را مستقیم نگاه دارید. همراه با دم، قسمت بالای ستون فقرات را به عقب بکشید و با بازدم آن را جلو دهید. این حرکت را چندین بار تکرار کنید و سپس استراحت نمائید.

اینک همین تمرین را درحال دم با کشیدن شانه‌ها به بالا و درحال بازدم با پائین آوردن شانه‌ها انجام دهید. این حرکت را چندین بار تکرار کنید. درحالی که شانه‌هایتان بالاست، ۱۵ ثانیه نفس خود را حبس کنید. استراحت کنید.

همین حرکات را در حالت دو زانو تکرار کنید.

چاکرای ۶: در حالت چهار زانو بنشینید و مانند حرکت چاکرای چهارم دست‌ها را به هم قفل کنید، ولی این بار آنها را در برابر چاکرای گلو نگاه دارید. ریه‌های خود را از هوا پر کنید و نفس خود را حبس کنید. در این حال شکم و دریچهٔ سفنکتر[1] را منقبض کنید و انرژی را به سمت بالا بکشید، درست مثل خمیر دندانی که از لوله بیرون می‌آید. انرژی را از بالای سر خود به بیرون بفرستید و در این حال دست‌های قفل شدهٔ خود را به بالای سر ببرید. این حرکت را تکرار کنید.

همین تمرین را دو زانو تکرار کنید.

چاکرای ۷: چهار زانو بنشینید. انگشتان خود را به جز انگشت سبابه در بالای سر خود قفل کنید و با انگشتان سبابه به جانب بالا اشاره کنید. درحال دم، با گفتن کلمهٔ «سات» ناف خود را به درون بکشید و در حال بازدم با گفتن کلمهٔ «نام» ناف را شُل کنید. همین عمل را همراه با نفس‌های سریع چندین دقیقه تکرار کنید. سپس همراه با دم، انرژی را از انتهای نخاع به سمت بالا بکشید. ابتدا عضلات سفنکتر (مخرج) را منقبض کنید و سپس با حفظ انقباض مخرج، عضلات معده را منقبض نمائید. سپس نفس خود را بیرون دهید ولی انقباض‌های مذکور را حفظ کنید. خود را رها کنید. استراحت کنید. اگر ذکر سات‌نام را مؤثر نیافتید، از ذکر دیگری استفاده کنید.

۱- رجوع شود به زیرنویس صفحهٔ ۹۲.م.

تمرین قبلی را در حالت دو زانو تکرار کنید و سپس استراحت نمائید.

همین تمرین را بدون ذکر تکرار کنید ولی این بار از بینی نفس‌های کوتاه بکشید.

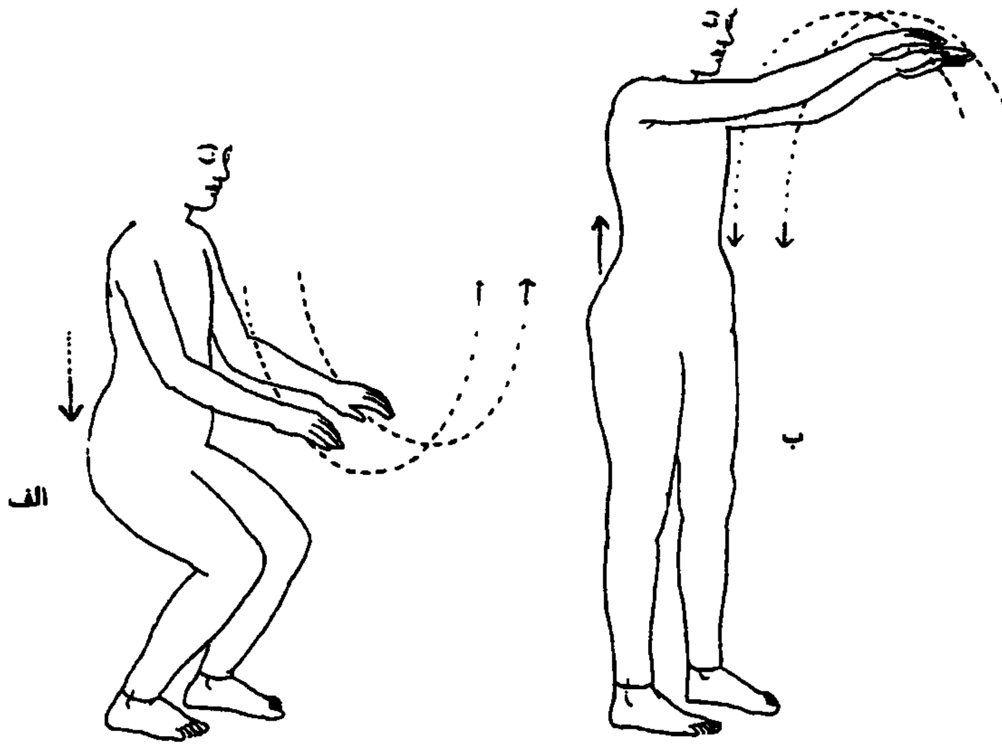
چاکرای ۷ : حرکتی دیگر. چهار زانو بنشینید. دستان خود را با زاویهٔ ۶۰ درجه بالا ببرید و سعی کنید مچ و آرنجتان صاف و کشیده باشد. کف دست‌ها رو به بالا. به مدت یک دقیقه همراه با نفس‌های سریع از بینی به شیوهٔ سایشی، دستان خود را در بالا و پشت سر خود حلقه کنید. ریه‌ها را از هوا پر کنید. نفس خود را حبس نمائید و به مدت ۱۶ دقیقه شکم خود را محکم به بیرون و درون بکشید. هوای ریه‌ها را خالی کنید. عضلات خود را شُل کنید. استراحت نمائید. این حرکات را دو یا سه بار تکرار نمائید.

مدی‌تیشن تنفس رنگ‌ها برای شارژ هاله

بایستید. پاهای خود را به اندازهٔ عرض شانه‌ها باز کنید. زانوان را به‌آرامی خم و راست نمائید. هربار به پائین می‌روید ریه‌ها را از هوا پر کنید و در بازگشت عمل بازدم را انجام دهید. سعی کنید بدون بالا آمدن پاشنه‌ها حتی‌الامکان پائین روید و در این حال بازوهایتان را شُل کنید. پشت صاف باشد . به جلو خم نشوید. اجازه دهید تا نیمهٔ تحتانی لگن کمی به جلو متمایل شود.

اینک دستهایتان را در مقابل خود به حالت کشیده نگاه دارید. کف دست‌ها رو به پائین باشد. حرکت بالا و پائین قبلی را با حرکت دایره‌وار دستان همراه کنید. در هنگام بالا رفتن، دستانتان حتی‌الامکان کشیده باشد. هنگامی‌که به بالاترین حد می‌رسید دست‌ها را به داخل بکشید و در حرکت به‌سوی پائین دست‌ها را نزدیک بدن نگاه دارید. در پائین‌ترین حد حرکت، مجدداً دست‌ها را به بیرون بکشید. (شکل ۴ ـ ۲۱)

تجسمی را به این حرکت بیافزائید. همراه با تنفس رنگ‌ها را از زمین به دست‌ها و پاها و از آنجا به درون بدن‌تان بکشید. در بازدم نیز رنگ‌ها را به بیرون بفرستید. هریک از رنگ‌ها را چندین بار تنفس کنید. با قرمز شروع کنید. هنگامی‌که به انتهای



شکل ۴ ــ ۲۱ : مدی تیشن ایستاده با رنگها

حرکت رسیدید، رنگ قرمز را به درون بکشید. تمام هالهٔ خود را انباشته از رنگ قرمز تجسم‌نمائید. هنگامی‌که به بالاترین نقطهٔ حرکت رسیدید و شروع به پائین رفتن کردید، رنگ را به بیرون بفرستید. مجدداً تکرار کنید. آیا رنگ قرمز را با چشم درون به وضوح می‌بینید؟ اگر پاسخ منفی است، تمرین را ادامه دهید تا قادر به مشاهدهٔ رنگ شوید. رنگ‌هائی که تجسم آنها برایتان دشوارتر است، به احتمال زیاد همان رنگ‌هائی هستند که حوزهٔ انرژی شما بدانها نیاز دارد. مانند تمرین شمارهٔ ۲۲ در بازدم فقط به رنگ‌ها نگاه کنید. آن را کنترل نکنید. هنگامی‌که هر رنگ شفاف و خالص شد، با رنگ بعدی تمرین کنید.

اینک درحال حرکت به بالا، رنگ نارنجی را به درون بکشید. بگذارید رنگ نارنجی از زمین به دست‌ها و پاها، و از هوای اطراف به درون بدن‌تان وارد شود. چنانچه تصور این رنگ‌ها برایتان مشکل است، نمونه‌هائی از هر رنگ را تهیه کنید و

به آنها نگاه کنید. ممکن است این عمل با چشم بسته راحت‌تر باشد. تمرین را با رنگ نارنجی تکرار کنید.

همین تمرین را به‌ترتیب با این رنگ‌ها ادامه دهید: زرد، سبز، آبی، بنفش و سفید. در مورد هریک از رنگ‌ها، کالبد تخم‌مرغی هالهٔ خود را مملو از رنگ تصور کنید. سپس به سراغ رنگ بعدی بروید. هریک از این رنگ‌ها برای یکی از چاکراها مفیدند. چنانچه مایلید ارتعاشات برتری را به هالهٔ خود بیفزائید، تمرین را با رنگ‌های زیر ادامه دهید؛ نقره‌ای، طلائی، پلاتینی و بلوری. سپس به‌رنگ سفید بازگردید. تمام رنگ‌های گروه اخیر را با تلفیقی از سفید شیری تجسم کنید.

تمرین ارتعاشی برای استقرار در زمین

منظور از مرتعش نمودن بدن وضعیتی است که در آن جسم دارای ارتعاشی غیرارادی است. این عمل، سبب افزایش جریان انرژی و آزاد سازی انسدادهای انرژی می‌گردد. این تمرینات در جلسات انرژی درمانی کُر کاملاً شناخته‌شده هستند.

بایستید و کف پاها را موازی یکدیگر قرار داده، پاها را به عرض شانه‌ها باز کنید. پس از انجام دادن تمرینات مربوط به شارژ هاله که در بالا ذکر شد، با دم و بازدم به پائین و بالا بروید. تا حد ممکن زانوان خود را خم کنید. اجازه دهید پایتان خسته شود. اگر این حرکت را به اندازهٔ کافی تکرار کنید، پاهایتان به‌طور غیرعادی به لرزش درمی‌آیند. اگر چنین نشد، این حرکت را با بالا و پائین بردن سریع پاشنه‌ها همراه کنید تا لرزش مورد نظر زودتر ایجاد شود. اجازه دهید که این لرزش به ران‌ها و لگن امتداد یابد. با تمرین بیشتر، این لرزش به سراسر بدن‌تان منتقل خواهدشد. این روشی بسیار مؤثر در ایجاد جریانی قوی از انرژی در بدن است. هنگامی‌که این کار را بیاموزید، خواهید توانست هر بخش از بدن خود را به دلخواه برای افزایش جریان انرژی مرتعش کنید.معمولاً برای افزایش انرژی در چاکرای اول و دوم باید لگن خود را به ارتعاش درآورید. در آینده، به هنگام شفاگری می‌توانید در حالت نشسته لگن خود را به آرامی به عقب و جلو حرکت دهید. سپس کمی ارتعاش کوتاه و سریع را به

حرکت قبلی بیفزائید. این عمل به ارتعاش لگن کمک می‌کند. آنگاه افزایش انرژی را در سراسر بدن خود حس خواهید کرد.

مدی‌تیشن نشسته برای تمرکز انرژی

اینک برای مدی‌تیشن ده الی پانزده دقیقه با پشت صاف و در وضعیتی راحت بنشینید.

مانترائی که در جهت آرام کردن ذهن در این تمرین مفید است از این قرار است؛ «آرام گیر و بدان که من خدا هستم.» آگاهی خود را صرفاً بر این مانترا متمرکز کنید. چنانچه ذهنتان متفرق شد، آن را مجدداً متمرکز کنید.

یکی دیگر از تمرینات مدی‌تیشن که برای خاموش کردن ذهن مفید است، شمردن اعداد از یک تا ده است. اعداد فرد را در دم و اعداد زوج را در بازدم بشمارید. بخش دشوار این تمرین هنگامی است که ذهنتان پراکنده می‌شود و به جای شمردن به چیز دیگری می‌اندیشید و به‌ناچار مجدداً از عدد یک آغاز می‌کنید. این نوع مدی‌تیشن ما را متوجه می‌کند که ذهنمان تا چه حد بی در و پیکر است! تعداد افرادی که قادرند با یک بار تمرین به عدد ده برسند، بسیار اندک است.

اینک با نوشیدن یک لیوان بزرگ آب برای آغاز شفاگری آماده شوید.

آماده سازی محل کار برای شفا گری

کارکردن در اتاقی که از انرژی‌های منفی، ارتعاشات بد یا به قول ویلهلم رایش، اُرگون مرده پاک‌سازی شده‌باشد، بسیار اهمیت دارد. در صورت امکان، اتاقی را برگزینید که در معرض نور مستقیم آفتاب باشد و به فضای باز و هوای تازه دسترسی داشته‌باشد. علاوه‌براین، می‌توانید مطابق روش سرخپوستان بومی آمریکا با دود کردن مریم گلی و سرو آزاد اتاق را پاکیزه نگاه دارید.

برای بخور دادن اتاق با سدار و سلبی، چند برگ سبز خشک شده را در مخزنی ریخته، آن را آتش بزنید. سرخپوستان، مطابق با سنت خود برای این‌کار، محتویات

گیاهان را درون صدفی می‌ریختند و آن را آتش می‌زدند، تا بدین وسیله چهار عنصر آتش، خاک، هوا و آب را حاضر داشته‌باشند. ولی چنانچه شما صدف[1] مورد نظر را در دسترس ندارید، می‌توانید از ماهی‌تابه استفاده نمائید. وقتی که مقدار قابل توجهی از محتویات ماهی‌تابه آتش گرفت، آتش را خاموش کنید. استفاده از سرپوش بهترین تأثیر را دارد و مقدار زیادی دود تولید می‌کند و این دود به تمام زوایای اتاق می‌رسد. سنت دیگر سرخپوستان چنین بود که این عمل را در شرقی‌ترین نقطهٔ منزل یا اتاق انجام می‌دادند و سپس ظرف محتوی بخور را در جهت عقربه‌های ساعت یا حرکت خورشید در اتاق می‌گرداندند. پیش از برخاستن دود حتماً یکی از درب‌های اتاق یا منزل را باز بگذارید. دود بخور، انرژی اُرگون مرده را جذب کرده، آن را از درب اتاق خارج می‌کند.

در پایان عمل بخوردهی، برای تشکر و قدردانی از آتش می‌توانید با دانهٔ ذرت به عنوان پیشکش آن را تغذیه کنید. جهت کسب اطلاعات بیشتر در مورد سنت‌های بومیان آمریکا می‌توانید با اوشینا تماس بگیرید[2]. ضمناً وی تمام بیماران خود را قبل از آغاز شفا بخور می‌دهد. این عمل مقدار زیادی انرژی مرده را از حوزهٔ بیمار می‌زداید. اگر احساس کسالت می‌کنید می‌توانید خود را بخور دهید. برخی از افراد خود را با سولفات دومنیزی یا نمک فرنگی که کمی الکل روی آن ریخته‌اند بخور می‌دهند. ترکیبات فوق را درون ماهی‌تابه ریخته، آن را آتش بزنید. سپس می‌توانید ماهی‌تابه را در اطراف اتاق یا بیمار بگردانید.

قرار دادن تکه‌های بلور در اطراف اتاق نیز انرژی اُرگون مرده را جذب می‌کند. سپس می‌توانید این بلورها را با قراردادن در محلول $\frac{1}{2}$ قاشق چای‌خوری نمک دریا و یک پیمانه ($\frac{1}{4}$ لیتر) آب صاف و زلال به مدت یک شب تا صبح پاکسازی کنید. دستگاه‌های مولد یون منفی نیز در پاکسازی اتاق تأثیر به‌سزایی دارند[3]. هرگز در

۱- نوعی صدف متعلق به یکی از جانداران آبزی به نام *Abalone*.م.

2- *Four Corners Foundation, 632 Oak St, San Francisco, California 94117. Ohshinnah.*

۳- منظور دستگاه‌های تهویه‌ای است که ابتدا هوا را با عبور دادن از درون فیلترهای مختلف

اتاق بدون تهویه یا زیر نور چراغ‌های فلئورسنت (مهتابی یا آفتابی) کار نکنید. این نور فرکانسی تولید می‌کند که با ضربان معمولی هاله تداخل نموده، موجب بروز فرکانس ضربه‌ای در حوزهٔ انرژی می‌گردد. دامنهٔ فرکانسی این نورها برای تندرستی نیز زیان‌آور است.

چنانچه در اتاقی که فاقد تهویه مطبوع یا دارای نور فلئورسنت است کار کنید، به احتمال زیاد بیمار خواهیدشد. در چنین شرایطی در درجه اول انرژی کیهانی مرده را در بدن خود ذخیره می‌کنید. سپس به سرعت ارتعاشات هاله‌تان کاهش می‌یابد و به تدریج ضعیف‌تر می‌شوید. در نهایت ناچار خواهیدبود به مدت چند ماه کار شفاگری را متوقف کنید تا حوزهٔ انرژی شما خود را مجدداً پالایش کند. در چنین وضعیتی حتی متوجه پائین رفتن سرعت ارتعاشات انرژی خود نیز نخواهیدشد، زیرا همراه با این روند حساسیت شما نیز کاهش می‌یابد.

مراقبت از شفاگر

چنانچه متوجه شدید که انرژی مرده را در خود جمع کرده‌اید، **برای پاک‌سازی هاله** ۴۵۰ گرم نمک دریا را در یک وان آب گرم بریزید و ۴۵۰ گرم جوش شیرین به آن بیفزائید. به مدت بیست دقیقه در این محلول دراز بکشید. این عمل می‌تواند شما را بسیار خسته و ضعیف کند زیرا مقدار متنابهی انرژی از شما خواهد گرفت. بنابراین پس از استحمام با این محلول برای تجدید قوا باید به استراحت بپردازید. دراز کشیدن در زیر نور آفتاب به تجدید قوای سیستم انرژی شما کمک می‌کند[۱]. مدت استعمال نور آفتاب کاملاً به خودتان بستگی دارد. از حس اشراق خود استفاده کنید. هنگامی‌که بدن‌تان نور آفتاب راکافی می‌داند، به آن اعتماد نمائید و شاید لازم باشد برای تصفیهٔ کامل خود، هفته‌ای چند بار به حمام آفتاب بپردازید.

کاملاً از ذرات آلوده کننده پاک می‌کنند و سپس با افزودن یون منفی به جریان هوا، هوای محیط اتاق را مانند هوای کوهستان‌ها پاک و باطراوت می‌سازند.م.

۱- این شرایط برای استحمام در محلول فوق و تجدید قوا در زیر نور آفتاب به‌طور طبیعی در ساحل دریا نیز فراهم است.م.

پس از هر جلسهٔ شفاگری نوشیدن یک لیوان آب چشمه ضروری است. این در مورد بیمار نیز صادق است. نوشیدن آب از تجمع اُرگون مرده جلوگیری می‌کند و نفخ را از بین می‌برد. برخلاف تصور عمومی عامل اولیهٔ بروز نفخ ننوشیدن آب به مقدار کافی است. بدن شما آب را در خود نگاه می‌دارد تا اُرگون مرده را در آن ذخیره کند و از نفوذ آن در بافت‌های عمیق‌تر بدن جلوگیری نماید.

بلورها نیز در حفاظت از دستگاه انرژی مؤثرند. دُر کوهی و یاقوت ارغوانی خالص می‌توانند باقرار گرفتن بر روی شبکهٔ خورشیدی حوزهٔ انرژی را تقویت کرده و نفوذپذیری آن را کاهش دهند. کوارتز سرخ هنگامی‌که بر روی چاکرای قلب قرار گیرد، از آن محافظت می‌نماید. در ارتباط با شفا توسط بلورها، گفتنی بسیار است. من معمولاً از چهار نوع بلور مختلف در شفاگری استفاده می‌کنم. علاوه بر یاقوت ارغوانی و دُر سرخ که به‌گردن خود می‌اندازم، یک تکه دُر سرخ بزرگ را در دست چپ بیمار و یک قطعه دُر کوهی بزرگ را نیز در دست راست او قرار می‌دهم. این سنگ‌ها اُرگون مردهٔ آزادشده در بدن او را به خود جذب می‌کنند. علاوه بر این یک قطعه یاقوت ارغوانی را که دارای ناخالصی آهن است، بر روی چاکرای اول و دوم بیمار قرار می‌دهم تا حوزهٔ انرژی او به‌خوبی ارتعاش یابد. آهن در استقرار بیمار در زمین بسیار مؤثر است. عمل دیگر بلورها نگاه داشتن بیمار در کالبد است، برای این منظور قرار دان دُر خاکستری بر روی شبکهٔ خورشیدی بسیار مفید است.

چنانچه سنگی را به گردن می‌اندازید، باید از مناسب بودن آن اطمینان حاصل کنید. چنانچه این بلور بیش از حد قدرتمند باشد، موجب افزایش ارتعاشات هاله می‌شود و در نهایت حوزه را از انرژی تخلیه می‌کند، زیرا در این شرایط سرعت سوخت و ساز انرژی در هالهٔ شما برای هماهنگ شدن با ارتعاشات تولیدشده توسط بلور، قدرت کافی را ندارد. بدین معنی که شما قادر نیستید انرژی را به اندازهٔ کافی در هالهٔ خود ذخیره کنید تا با ارتعاشات برتر هماهنگ گردد. در نتیجه انرژی خود را از دست می‌دهید. از سوئی دیگر اگر بلوری را برگزینید که کمی از حوزهٔ شما قوی‌تر باشد، انرژی شما افزایش خواهدیافت.

اگر سنگی را برگزینید که ارتعاشات آن از حوزهٔ انرژی شما کمتر باشد، نیروئی معکوس بر حوزهٔ انرژی شما وارد خواهدآمد که به کاهش ارتعاشات منجر خواهدشد. باید اثرات هر بلور را بر حوزهٔ انرژی خود بشناسید. هنگامی‌که در اثر مرور زمان قوی‌تر شدید، خواهید توانست بلورهای قوی‌تری را به گردن بیاویزید. به علاوه در دوره‌های مختلف زندگی خود به سنگ‌های مختلفی نیاز خواهیدداشت. این به شرایط بستگی دارد.

جواهرات اصل یا بدل، انرژی صاحبان پیشین خود را به خود جذب کرده‌اند و برای پاک شدن باید آنان را یک‌هفته در محلول $\frac{1}{4}$ قاشق چای‌خوری نمک دریا و یک پیمانه آب چشمه یا آب اقیانوس قرار داد. درحال حاضر کارگاه‌های بسیاری به آموزش شیوهٔ استعمال بلورها اشتغال دارند. چنانچه مایل هستید از بلورها استفاده کنید، پیشنهاد می‌کنم برای کسب اطلاعات بیشتر به یکی از این کارگاه‌ها مراجعه کنید.

من در هنگام شفاگری از یک میز مخصوص ماساژ و یک صندلی چرخان و متحرک استفاده می‌کنم. بدین ترتیب مجبور نیستم تمام مدت روز سرپا بایستم و پشتم راحت است. چرخ‌های زیر صندلی حرکت آزادانهٔ مرا میسر می‌کنند و در حین شفا می‌توانم در هنگام ضرورت بایستم یا بنشینم. علاوه بر این پاهای خود را نیز چرب می‌کنم. این کار به جریان انرژی در بدن کمک زیادی می‌کند.

یکی از مهم‌ترین عوامل حفظ سلامتی شفاگر، سپری کردن اوقاتی در تنهائی در مکانی خصوصی است. این کار ساده‌ای نیست، زیرا بیشتر شفاگران دائماً با درخواست شفا از سوی بیماران روبرو هستند. گاهی بسیار ضرورت دارد که شفاگر علی‌رغم درخواست‌های بسیار، به بیماران بگوید، «نه! اکنون باید کمی به خود رسیدگی کنم.» بنابراین هرگاه ضرورت ایجاب کرد، تحت هر شرایطی این فرصت را برای خود فراهم آورید. درغیراین‌صورت از انرژی تخلیه خواهیدشد و ناچار می‌شوید مدتی کار را تعطیل کنید. منتظر زمانی نباشید که چیزی برای عرضه باقی نمانده‌است. هم‌اکنون استراحت کنید. مدتی به سرگرمی و تفریح بپردازید. زندگی خصوصی بی‌نقصی که

برطرف کنندهٔ نیازهای فردی شفاگر باشد، بی‌نهایت اهمیت دارد. در غیراین‌صورت، او به‌تدریج درپی رفع نیازهای خود در وجود بیماران برمی‌آید. به‌زودی به بیماران وابسته می‌گردد و در نتیجه درکار شفاگری اختلال به‌وجود خواهدآمد. ابتدا رسیدگی به خویش و تأمین انرژی شخصی، سپس تأملی ژرف جهت افزایش توجه، آنگاه رسیدگی به دیگران. این است قانون زرین شفاگران. شفاگرانی که به این اصل توجه نمی‌کنند، در نهایت دچار اضمحلال جسمی و ذهنی می‌شوند و حتی ممکن است در اثر تخلیه انرژی در معرض ابتلا به بیماری‌های مختلف قرار گیرند.

مروری بر فصل بیست‌ویکم

۱ـ تمرینات مربوط به گشودن مجرای چاکراهای سوزنی را شرح دهید. چرا این تمرینات مؤثرند؟

۲ـ تمرینات مربوط به پالایش حوزهٔ انرژی شفاگران را شرح دهید.

۳ـ دو اقدامی که پیش از شروع شفاگری ضروری هستند، چیست؟

۴ـ چرا شفاگر باید مقدار زیادی آب بنوشد؟

۵ـ چگونه می‌توان اتاقی را از اُرگون مرده پاک کرد؟ سه راه را برای این کار نام ببرید.

۶ـ شفاگر به چه علت باید از محیط کار خود مراقبت کند؟ در مورد حوزهٔ انرژی خود چطور؟ در غیراین‌صورت چه اتفاقی رخ می‌دهد؟

۷ـ در شفاگری چگونه می‌توان از جذب اُرگون مرده اجتناب کرد؟ در زندگی چطور؟

۸ـ سه اقدام که برای پالایش محیط شفا ضروری هستند کدامند؟

۹ـ به چه علت اقدام به شفا در محیطی پاک، ساده‌تر از انجام دادن این کار در منزل بیمار است؟

۱۰ـ در صورتی‌که اُرگون مرده را به خود جذب کرده باشید، حوزهٔ انرژی خود را با چه روشی پاک‌سازی می‌کنید؟

۱۱ـ حداقل سه روش را برای شفا با بلورها بیان کنید.

۱۲ـ چگونه امکان دارد در اثر استعمال بلورها بیمار شوید؟ در مورد تأثیرات منفی بلورها توضیح دهید.

فصل بیست و دوم
شفای همه‌جانبه

آنچه که دانستن آن برای هر شفاگری ضروری است، این است که شفاگری به معنای درمان تمام لایه‌های هاله است. علاوه براین باید دانست که هر لایه با دیگری تفاوت بسیاری دارد. با تشریح مراحل مختلف شفا، این امر روشن‌تر خواهدشد. نکتهٔ مهم دیگر این است که انرژی‌های شفابخش از درون بوتهٔ آتش چاکرای قلب عبور می‌کنند تا از حالت مادی به معنوی و بالعکس استحاله یابند. (به فصل ۱۶ مراجعه کنید)

تمریناتی برای ذخیره کردن انرژی جهت شفاگری

همسو کردن خویش با انرژی‌های برتر و انجام دادن تمرینات فصل پیشین، پیش از اقدام به معالجهٔ هر بیمار بسیار اهمیت دارد. از این طریق تمام چاکراها برای ورود انرژی مورد نیاز پاک و شارژ می‌شوند. تمرینات مدی‌تیشن یادشده را به مدت چندین‌ماه انجام دهید تا کاملاً با آنها هماهنگ گردید. اندوختن انرژی و تمرکز بر هدف، پیش از آغاز کار بسیار مهم است. شب قبل از شفاگری مراقبه کنید. به هریک از بیماران زمانی معادل یک دقیقه اختصاص دهید. ذهن خود را کاملاً خالی کنید و

برای هر بیمار به مدت یک دقیقه انـرژی‌های مـورد نـیاز را بـه خـود جـذب کـنید. می‌توانید بدون اینکه افکار مزاحم را به ذهن خود راه دهـید، بـا تـمرکز بـر یکـایک بیماران انرژی لازم را جذب نمائید. در این وضعیت زمان مورد نیاز برای هر بیمار یک دقیقه است. جـریان یـافتن انـرژی را در درون خـود مـجسم کـنید. عـلاوه بـرایـن، همان‌طور که در فصل ۱۹ تشریح شد باید در زمینهٔ تشخیص بیماری‌ها تجربیات کافی داشته‌باشید. استفاده از تجربیات چند تن از دوستان ضروری است. این دو امر (تشخیص و حمایت توسط افراد باتجربه) اختیاری نـیستند، بـلکه انـجام آن بـرای هرکسی که مایل باشد مجرا شود ضرورت دارد. این کار بسیار دشوار است و هیچ‌گاه نباید آن را ساده انگاشت یا با آن به‌عنوان تفنن برخورد کرد. سوءاستفاده از این فنون ممکن است به تجربیاتی بسیار ناخوش‌آیند منجر گردد و به فردی که بدون اکتساب انظباط معنوی لازم سعی در مجراشدن می‌نماید، صدمات زیادی وارد آورد. این امر معمولاً اتفاق می‌افتد. مجراگری در عمل محصول جانبی انظباط معنوی است. با در نظر داشتن این پیش‌نیاز، فرد خواهد توانست به واسطهٔ تمرین، حضور راهنمایان معنوی را احساس کـند. در ایـن مـورد تـوضیحات بـیشتری در هـمین فـصل ارائـه خواهدشد. پیش از ملاقات با بیمار تمرینات فصل ۲۱ را انجام دهید.

در مواجهه با بیمار، چنانچه قبلاً او را ملاقات نکرده‌اید، پس از تعارفات اولیه در مورد کاری که می‌خواهید انجام دهید مختصراً توضیح دهـید. بـرقراری ارتـباط بـا بیمار، به گونه‌ای که برای او قابل درک بـاشد امـری بـسیار مـهم است. سـعی کـنید حتی‌الامکان ساده و قابل فهم صحبت کنید. چنانچه دریافتید که بیمار در رابطه با حوزهٔ انرژی اطلاعاتی دارد، در سطح درک او سخن بگوئید. برای برقراری ارتباطی کلی با بیمار، سعی کنید سریعاً سطح معلومات بیمار را در مورد هاله و شفاگری کشف کنید. این عمل موجب راحتی خیال بیمار می‌شود و می‌توانید کار خود را آغاز کنید.

من در جلسات شفاگری ابتدا روی کالبدهای تحتانی هاله کار می‌کنم و سپس به کالبدهای فوقانی می‌پردازم. فهرست مختصری از ترتیب مراحل شفا که در جدول ۱ ـ ۲۲ ارائه شده‌است، می‌تواند جهت پی‌گیری جزئیات زیر مورد استفاده قرار گیرد.

جدول ۱ ـ ۲۲

ترتیب مراحل شفاگری

۱ـ تجزیه و تحلیل کلی حوزهٔ انرژی بیمار.

۲ـ برقراری هماهنگی بین سه حوزهٔ انرژی که در شفا دخیل هستند، یعنی حوزهٔ انرژی شفاگر، بیمار و راهنمایان یا حوزهٔ انرژی کیهانی.

۳ـ شفای چهار کالبد تحتانی. (لایه‌های اول تا چهارم هاله)

الف) Chelation: شارژ و پاک‌سازی هالهٔ بیمار

ب) پاک‌سازی نخاع

ج) پاک‌سازی موضع بیمار در فرد

۴ـ درمان لایهٔ کلیشه‌ای اتری (پنجمین لایهٔ هاله) (جراحی معنوی)

۵ـ شفای لایهٔ کلیشه‌ای کِتِری (هفتمین لایهٔ هاله) (بازسازی ساختار)

الف) بازسازی لایهٔ کلیشه‌ای کِتِری (یا کالبد علّی)

ب) بازسازی چاکراهای لایهٔ کلیشه‌ای کِتِری

۶ـ شفای لایهٔ آسمانی (ششمین لایهٔ هاله)

۷ـ شفای لایهٔ فلکی (هشتمین و نهمین لایه‌های هاله)

تشریح جزئیات مراحل شفا گری

۱ـ تجزیه و تحلیل کلی حوزهٔ انرژی بیمار:

در آغاز کار، من معمولاً حوزهٔ انرژی را به‌طور اجمالی بررسی می‌کنم تا شیوهٔ استفادهٔ بیمار از حوزهٔ انرژی را کشف کنم. علاوه براین برای تشخیص ساختار شخصیتی بیمار به مشخصات جسمی او توجه می‌کنم. با شناسایی ساختار شخصیتی خواهم دانست که کدام یک از چاکراها از روی عادت مسدود شده‌اند، بنابراین بیشتر فعالیت خود را صرف آنها می‌کنم. سپس از بیمار می‌خواهم که بایستد و پاهایش را به اندازهٔ عرض شانه‌ها باز کند و در حالی که زانوانش را خم و راست می‌کند، به‌طور هماهنگ به تنفس بپردازد. این تمرین کمک می‌کند تا روشی را

شناسایی کنم که طی آن بیمار انرژی خود را در بدن خود هدایت و منحرف می‌سازد؛ این انحراف مسبب بیماری است. به‌عنوان مثال، ممکن است انرژی در مسیر خود به سوی بالای پاها به‌طور یکنواخت جریان نیابد و این جریان در یک سمت بدن قوی‌تر باشد، یا مناطقی در بدن بیشتر از سایر نقاط انرژی دریافت کنند. تمام این ناهماهنگی‌ها با مشکلات عاطفی و ذهنی بیمار ارتباط دارند. او می‌بایست با این مشکلات روبرو شده، برای رفع آنها اقدام کند. مثلاً، فردی که از عشق ورزیدن می‌هراسد، احتمالاً بیشتر انرژی خود را به بخش پسین بدن، نزدیک به چاکرای قلب (کانون اراده) هدایت می‌کند، و بدین وسیله انرژی مورد نیاز برای تغذیهٔ مرکز عشق در قلب خود را منحرف می‌کند.

در گذشته، پس از تشخیص کلی شیوهٔ استفاده از حوزهٔ انرژی توسط بیمار، چاکراها را به‌وسیلهٔ آونگ معاینه می‌کردم، ولی اکنون صرفاً مشکل مربوطه را «قرائت می‌کنم.»

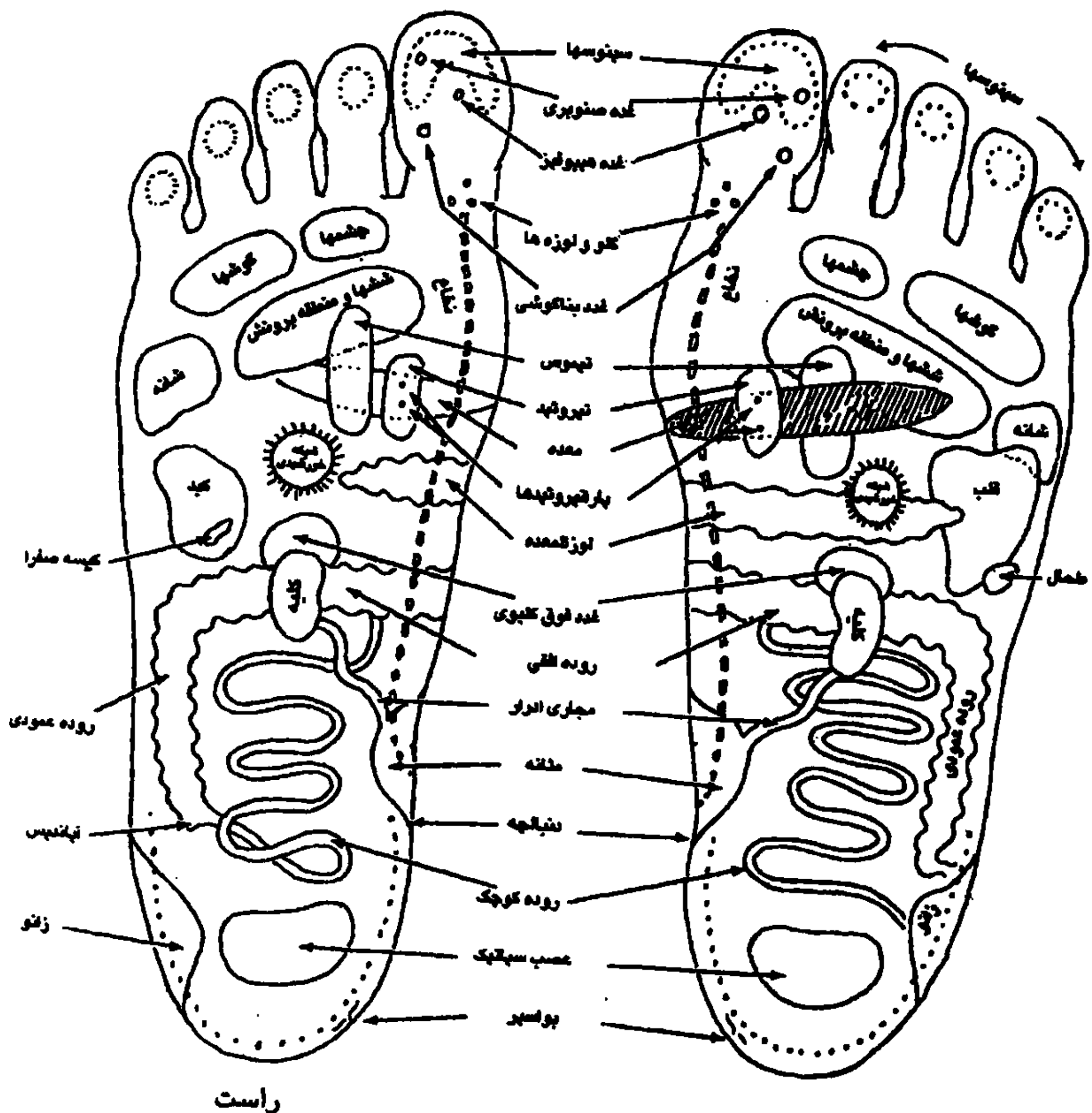
به مبتدیان پیشنهاد می‌کنم که به ساختار جسمی بیمار توجه کنند و یافته‌های خود را با آنچه که در مورد ساختارهای شخصیتی خوانده‌اند، مقایسه کنند. کدامیک از ساختارهای شخصیتی غالب هستند؟ محرک‌های روانی مربوطه کدامند؟ احتمال اختلال در کدام‌یک از چاکراها بیشتر است؟ جدول‌های فصل ۱۳ را مرور کنید. اطلاعات فوق مطالب بسیاری را در مورد تعادل ذهنی، اراده و عواطف بیمار آشکار می‌کند و شاخص‌های شخصیتی فعال و منفعل را در وجود او روشن می‌نماید. علاوه‌براین، بدین وسیله می‌توان ساختمان جسمی بیمار را به دقت بررسی کرد. تمام این یافته‌ها می‌توانند بیمار را به درک عمیق‌تری از خویش هدایت کنند و نحوهٔ پاسخگوئی او به محرک‌های محیطی را در زندگی روزمره آشکار سازند.

در این مرحله از بیمار درخواست می‌کنم کفش‌های خود را درآورده و جواهرات را نیز از خود دور کند، زیرا احتمال دارد انرژی سنگ‌های تزئینی با خطوط انرژی او تداخل کند. سپس از او می‌خواهم که به پشت روی تخت ماساژ دراز بکشد. (در اینجا می‌توانید مطابق روش ذکرشده در فصل ۱۰ به‌وسیلهٔ آونگ وضعیت چاکراهای او را

بررسی کنید.) معمولاً چنانچه برای بیمار مشکلی ایجاد نشود، از بلورهای خود استفاده می‌کنم. همان‌طور که در فصل قبل گفتم، دُر سرخ بزرگی را در دست چپ بیمار و دُر کوهی بزرگ را در دست راست او قرار می‌دهم. علاوه‌براین یک قطعه یاقوت ارغوانی را نیز که دارای ناخالصی آهن می‌باشد، در ناحیهٔ چاکرای اول یا دوم او قرار می‌دهم. این عمل موجب استمرار ارتعاشات نیرومند در حوزهٔ بیمار و استقرار بیشتر او می‌گردد. بلور چهارم را به‌عنوان پیمانه به‌کار می‌برم. این بلور، قطعه کوارتز خالصی است که تقریباً ۳ الی ۴ سانتی‌متر پهنا دارد و طول آن ۸ سانتی‌متر است. بلوری که از این حد بزرگ‌ترَ باشد سنگین است و بلور کوچک‌تر نیز قادر به جذب انرژی زیادی نخواهدبود. این کوارتز پرتو بسیار نیرومندی از نور سفید را از نوک خود ساطع می‌کند که همچون اشعهٔ لیزر در زدودن انرژی راکد از هر ناحیه از بدن مؤثر است. من این بلور را در مرحلهٔ «پاک‌سازی» به‌کار می‌برم.

۲ـ برقراری هماهنگی بین سه حوزهٔ انرژی دخیل در شفاگری:

پیش از نخستین ملاقات با بیمار، همسو شدن شفاگر با انرژی‌های برتر حاضر در محیط کار، بسیار اهمیت دارد. بدین منظور، من مطابق تمرین ۲۲که قبلاً ذکر شد، انرژی خود را سریعاً به بالاترین حد ارتعاشات چاکراها می‌رسانم و با توسل به دعا یا ذکر (زیرلب یا با صدای بلند) خود را با آگاهی مسیحا و نیروهای نورانی کیهانی همسو می‌کنم. دعائی که معمولاً می‌خوانم، چنین است، «به‌نام مسیح و نیروهای نوربخش کیهانی، می‌خواهم مجرائی برای عشق، حقیقت و شفا باشم.» چنانچه با مسیح و مسیحیت ارتباطی ندارید، از رابطهٔ شخصی خود با آن یگانهٔ هستی‌بخش، خدا، نور، مقدس‌ترین، . . . استفاده کنید. پس از طی این مرحله، چشمان خود را می‌بندم و با نفس‌های طولانی، آهسته و عمیق از بینی (تنفس سایشی) ذهن خود را ساکت می‌کنم. سپس در زیر پای بیمار می‌نشینم و انگشت شست خود را بر روی نقطهٔ انعکاس شبکهٔ خورشیدی در کف پای بیمار قرار می‌دهم. بر اساس یافته‌های مربوط به عکس‌العمل شناسی کف پا، این نقطه درست زیر برآمدگی پنجهٔ پا قرار دارد (شکل ۲ ـ ۲۲). در این حال بر روی بیمار تمرکز می‌کنم تا سه حوزهٔ انرژی بیمار، خود



شکل ۲ ـ ۲۲ : بازتاب شناسی نقاط اصلی کف پا

و نیروهای برتر (راهنمایان) را با یکدیگر تنظیم کنم. این عمل را می‌توان با تمرکز بر چاکرای تاج و انتقال انرژی از طریق بدن بیمار به چاکرای تاج او انجام داد. سپس می‌توان با لمس نقاط انعکاسی کف پا و احساس وضعیت انرژی هریک از این نقاط، اعضاء بدن بیمار را اجمالاً بررسی کرد. معمولاً مهم‌ترین مراکزی که نیازمند مراقبت هستند، اعضاء اصلی بدن و ستون فقرات می‌باشند.

نقاطی که در کف پا از تعادل خارج شده‌اند، بیش از حد نرم یا سخت هستند. به‌عنوان مثال ممکن است گوشت کف پا پس از فشار انگشت به‌حالت اولیهٔ خود بازنگردد و به فنریت و ارتجاع بیشتری نیاز داشته‌باشد. ممکن است بیش از حد ارتجاعی باشد و اثری بر روی آن باقی نماند یا همچون حالت گرفتگی عضلات، منقبض باشد. ممکن است احساس کنید در نقطهٔ به‌خصوصی، چشمهٔ کوچکی از انرژی درحال فوران است یا گرداب کوچکی تشکیل شده‌است. این امر در مورد چاکراهای سوزنی نیز صادق است. این نقاط همانند گرداب‌هائی ریز از انرژی یا چاکراهائی بسیار کوچک هستند. چاکرای سوزنی نامتعادل، یا دارای فورانی از انرژی است و یا مانند گردابی کوچک انرژی را به درون خود می‌مکد. با یافتن نقطهٔ مورد نظر می‌توانید به دلخواه خود انرژی را به‌طور اختصاصی به‌سوی آن بفرستید.

الف) مجرا شدن برای شفاگری

هنگامی‌که مراحل شفاگری را به‌ترتیب پشت سر می‌گذارید، می‌توانید اطلاعات مورد لزوم را از مجرای دیگری دریافت کنید. وقتی که صرفاً به‌عنوان مجرائی برای شفای بیمار عمل می‌کنید، درواقع به راهنمایان معنوی اجازه می‌دهید تا به‌طور فزاینده از انرژی شما در دو جهت استفاده کنند. نخست جاری ساختن ارتعاشات نوری مختلفی از طریق حوزهٔ انرژی شما. معکولاً رنگ‌ها و غلظت هریک از آنها توسط راهنما برگزیده می‌شوند و مجرا (شفاگر) خود را صرفاً با ارتعاشات نور سفید یا نور مسیحا هماهنگ می‌کند. دومین مورد به ورود تقریبی راهنمایان به حوزهٔ انرژی شفاگر مربوط می‌شود. در این روش راهنمایان با نفوذ مستقیم در هالهٔ شفاگر، مستقیماً به درمان حوزهٔ انرژی بیمار می‌پردازند. در هردو صورت اجازه دهید

راهنمایان معنوی دستان شما را هدایت کنند. در مورد اول، این هدایت جنبه‌ای عمومی‌تر دارد و حرکات مورد نظر راهنمایان می‌توانند بلافاصله پس از اینکه بدن بیمار را لمس کردید، به دستان شما منتقل شوند. هدایت مذکور، در مورد دوم بسیار پیچیده و دقیق است و معمولاً در سطوح برتر حوزهٔ انرژی وارد عمل می‌شود (لایه‌های ۵ الی ۷). بسیاری از اوقات دست راهنما از درون دست شفاگر عبور کرده، مستقیماً به بدن بیمار نفوذ می‌کند. در اینجا شفاگر باید بی‌نهایت دقیق باشد تا ناخواسته در کار راهنمایان اختلال ایجاد نکند. به‌عنوان مثال، در درمان لایهٔ پنجم، چنانچه از ثابت نگاه داشتن دست یا حرکت دادن آن در مسیری به‌خصوص خسته شدید، برای توقف کار و استراحت، حتماً باید راهنما را در جریان بگذارید و به او فرصت دهید تا با تنظیم ارتعاشات، امکان ایجاد این گسستگی در روند انرژی دهی را فراهم کند. اگر دست خود را پیش از موعد مناسب حرکت دهید، بیمار دچار شوک می‌گردد و معمولاً به‌شدت از جا می‌پرد. در این صورت باید مداوا را از سر گیرید و اختلال به‌وجود آمده را نیز ترمیم کنید. با کسب تجربهٔ بیشتر، با ترتیب فازهای انرژی‌دهی آشنا می‌شوید و می‌توانید در صورت لزوم با پیروی از این ترتیب به استراحت بپردازید.

۳ـ درمان چهار لایهٔ تحتانی هاله

الف) Chelation، شارژ و پاک‌سازی حوزهٔ انرژی بیمار:

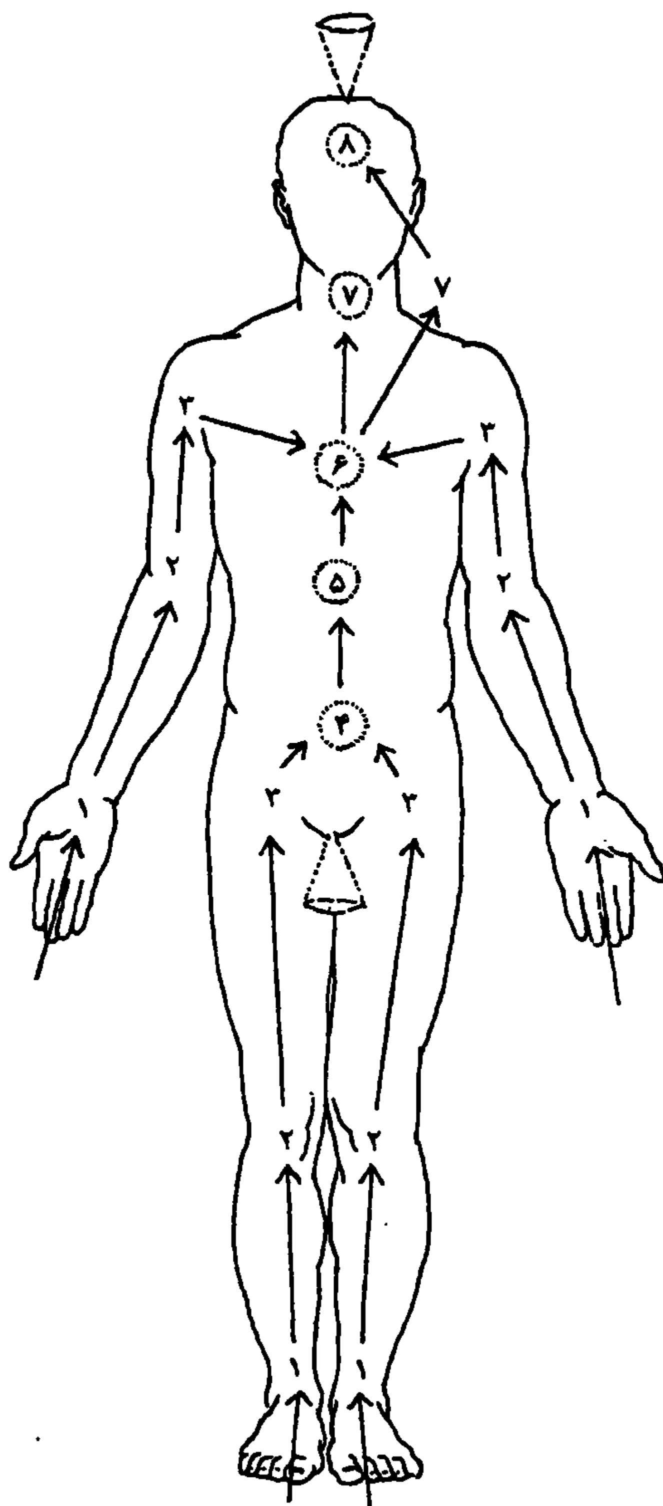
کلمهٔ Chelate از ریشهٔ کلمهٔ یونانی Chele یا «پنجه» مشتق شده‌است و مفهوم آن «بیرون کشیدن» است. رِو روزالین برویر که بنیان‌گذار این روش بود، این کلمه را در مفهوم پاک‌سازی حوزهٔ بیمار به‌وسیلهٔ استخراج بخش‌های گسسته‌شدهٔ هاله به‌کار برد. به‌علاوه Chelation مانند باد کردن بادکنک، حوزهٔ انرژی را از انرژی سرشار می‌کند و آن را به‌تعادل درمی‌آورد. این عمل از کف پا شروع می‌شود و انرژی را به درون بدن می‌فرستد. بهترین کار، ارسال انرژی به‌طبیعی‌ترین شکل ممکن است، بدین ترتیب تعادل و تندرستی کل سیستم تأمین می‌گردد. بنابراین انرژی از سمت پا به درون بدن ارسال می‌شود زیرا معمولاً چاکرای اول و دو چاکرای کف پاها وظیفهٔ

جذب انرژی از زمین را برعهده دارند. این دسته از انرژی‌ها که از زمین جذب می‌شوند، همواره در درمان جسم مورد نیاز هستند زیرا در حد ارتعاشات چاکراهای تحتانی و طبقهٔ فیزیکی می‌باشند. بنابراین با انجام دادن عمل Chelation، به طبیعی‌ترین شکل، انرژی را به درون حوزه‌ای تخلیه شده سرازیر می‌کنید. هاله یا حوزهٔ انرژی نیز این انرژی را به نوبهٔ خود به درون می‌کشد و آن را به محل مورد نیاز می‌رساند. از سوئی دیگر اگر انرژی را مستقیماً از منطقهٔ آسیب‌دیده به درون هالهٔ بیمار بفرستید، ممکن است ابتدا به بخش دیگری از بدن منتقل شود و پس از مدتی شروع به تغذیهٔ مکان مورد نظر بنماید. این روش، به‌اندازهٔ شیوهٔ اول مؤثر نیست زیرا با طبیعت حوزهٔ انرژی منافات دارد. در شکل ۳ ـ ۲۲ می‌توانید طرح کار را مشاهده کنید. در شکل‌های بعدی روند تغییر در هالهٔ بیمار در طی مراحل مختلف شفا را مشاهده خواهیدکرد.

هنگامی‌که مری نخستین بار به نزدم آمد، هاله‌ای راکد، تیره و نامتعادل داشت. (شکل ۴ ـ ۲۲). در نواحی لگن، شبکهٔ خورشیدی و شانه‌های او موانعی به‌رنگ قرمز تیره و آبی مشاهده می‌شد. چاکرای شبکهٔ خورشیدی او دچار اختلال شده‌بود و به‌نظر می‌رسید که مخروط کوچکی در قسمت چپ و بالای این چاکرا مانند فنری از جای خود بیرون آمده‌است. این اختلال تا لایه‌های پنجم و هفتم هاله پیشرفت کرده‌بود. اختلال مذکور به فتق او مربوط می‌شد. او در نواحی یاد شده احساس درد می‌کرد. به‌علاوه در برقراری ارتباط عمیق با افراد دچار مشکل بود. در طی چند هفته، با پیشرفت درمان نه‌تنها حوزهٔ انرژی او مجدداً شارژ، متعادل و تجدید بنا شد، بلکه روش ایجاد ارتباط با دیگران را نیز آموخت. اطلاعاتی که با روش مجراگری به‌دست آمد در این بهبودی تأثیر زیادی داشت. براساس این اطلاعات، او از دوران طفولیت از روی عادت حوزهٔ انرژی خود را مسدود می‌کرد که این امر مشکلاتی روانی و جسمی را به‌وجود آورده‌بود.

اینک بیائید باهم مراحل مختلف شفاگری را یک به یک بررسی کنیم.

فرض می‌کنیم بیمار همان مری است. بنشینید و دستانتان را روی کف پای او



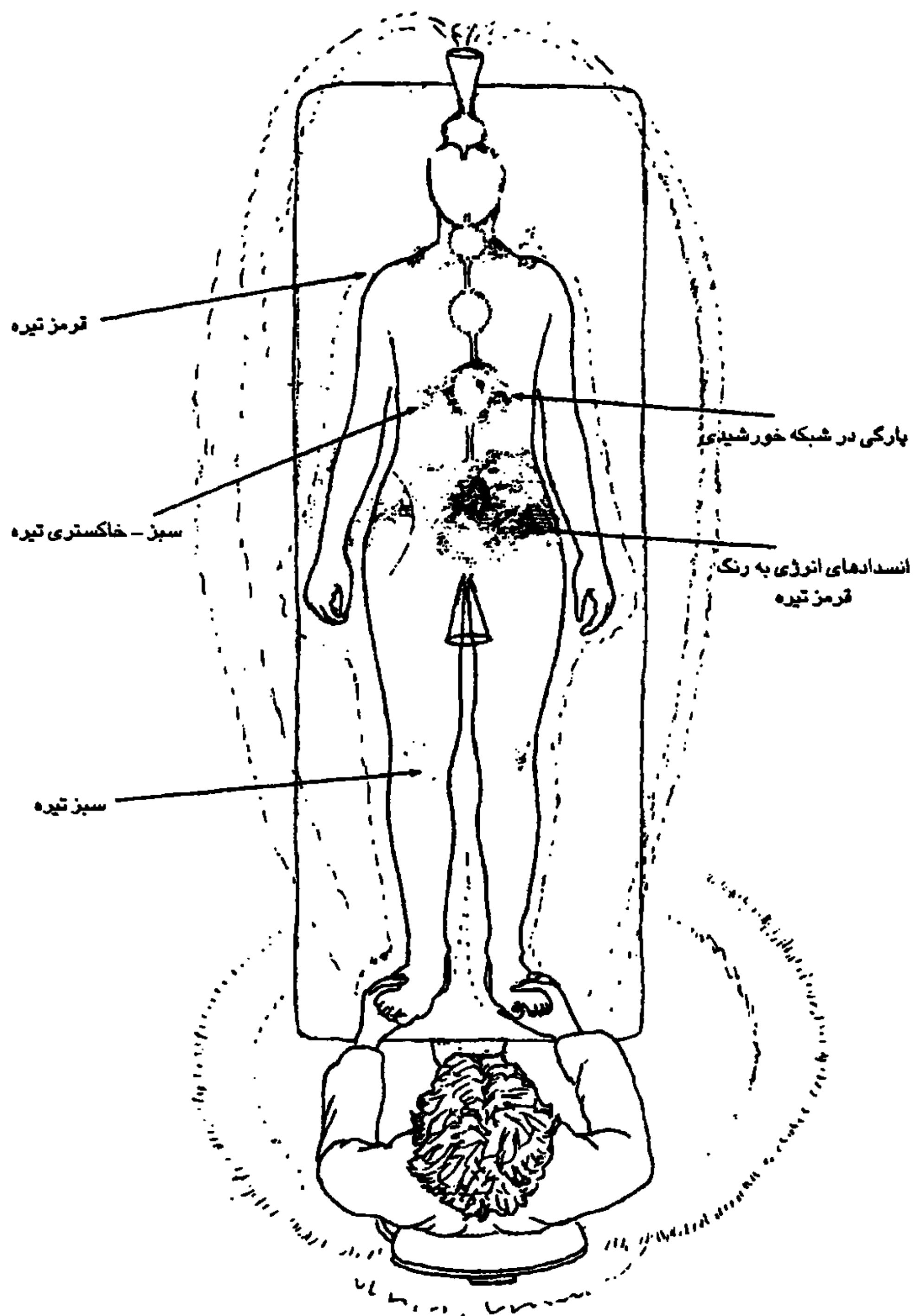
شکل ۳ ـ ۲۲ : نمودار مسیر پاکسازی

قرار دهید. به‌این کار ادامه دهید تا هنگامی‌که هالهٔ او به‌طور عمومی پاک و متعادل گردد. (شکل ۵ ـ ۲۲). انرژی‌ای که در این شرایط به درون هالهٔ او جریان می‌یابد، تمام حوزه را فعال می‌کند. سعی نکنید رنگی را که از شما عبور می‌کند، کنترل کنید و بگذارید به‌طور خودکار جریان یابد. چنانچه بر رنگ به‌خصوصی تمرکز کنید، ممکن است باعث بروز اختلال گردید، زیرا خود حوزهٔ انرژی از ذهن خطی شما هشیارتر است.

اگر حوزهٔ انرژی و چاکراهای شما پاک باشند و قابلیت جذب تمام رنگ‌ها را از حوزهٔ انرژی کیهانی داشته باشند، حوزهٔ بیمار خواهد توانست آنچه را که بدان نیاز دارد جذب کند. چنانچه یکی از چاکراهای شما مسدود باشد، قادر نخواهید بود فرکانس نوری خاص آن چاکرا را از خود عبور دهید. در این صورت برای رفع مشکل باید تمرین مخصوص گشودن چاکراها را انجام دهید. شکل ۶ ـ ۲۲ مسیر عبور انرژی را در امتداد جریان عمودی انرژی و چاکراها به‌سوی چاکرای قلب شفاگر و سپس خروج آن از دست‌های او به حوزهٔ انرژی بیمار نشان می‌دهد.

هنگامی‌که جریان انرژی به پاک‌سازی، شارژ و به‌طور کلی تجدید حیات حوزهٔ انرژی بیمار می‌پردازد، احتمالاً شما نیز عبور آن را از دستان خود حس می‌کنید. به‌نظر می‌رسد چشمه‌ای از دستانتان جاری است. ممکن است این جریان را به‌شکل گرما یا خارش حس کنید یا آن را به‌صورت ضربان‌هایی آرام و موزون احساس نمائید. چنانچه دارای چنین حساسیتی باشید، تغییرات این جریان را نیز حس خواهیدکرد. گاهی مقدار انرژی در یک سمت بدن بیشتر است. در این شرایط ضربان ارتعاشات تغییر می‌کند و جهت جریان یا حتی محل حفرهٔ خالی از انرژی در بدن بیمار نیز جابه‌جا می‌شود. در این‌گونه مواقع، انرژی در گردشی کلی در سراسر هالهٔ بیمار جریان می‌یابد.

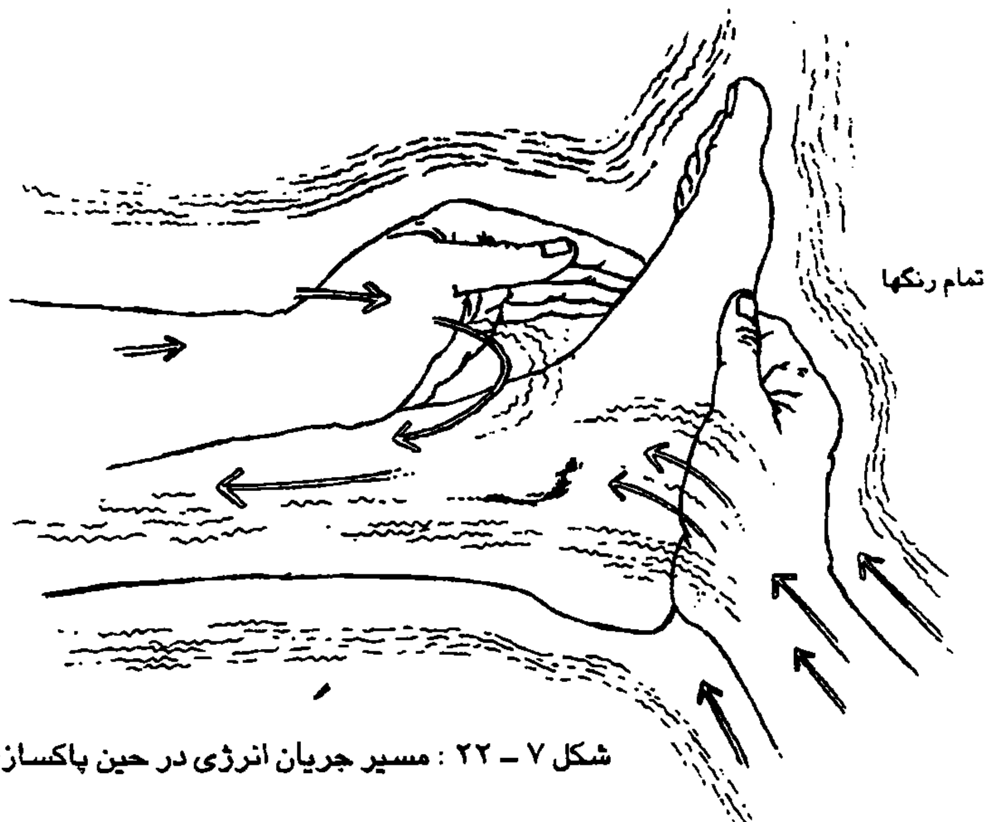
با استمرار این تلاش به مدت چند دقیقه، از شدت جریان کاسته می‌شود و جریانی برابر از انرژی در دو سمت بدن بیمار برقرار می‌گردد. این بدین معنی است که هالهٔ بیمار متعادل شده و می‌توان به مرحلهٔ بعدی پرداخت. تصویر ۵ ـ ۲۲



شکل ۵ – ۲۲ : برقراری تعادل بین قسمتهای راست و چپ بدن
و به جریان انداختن انرژی در پاها

نشان‌دهندهٔ هالهٔ مری پس از پاک‌سازی است. آن را با شکل ۴ ـ ۲۲ (پیش از پاک‌سازی) مقایسه کنید.

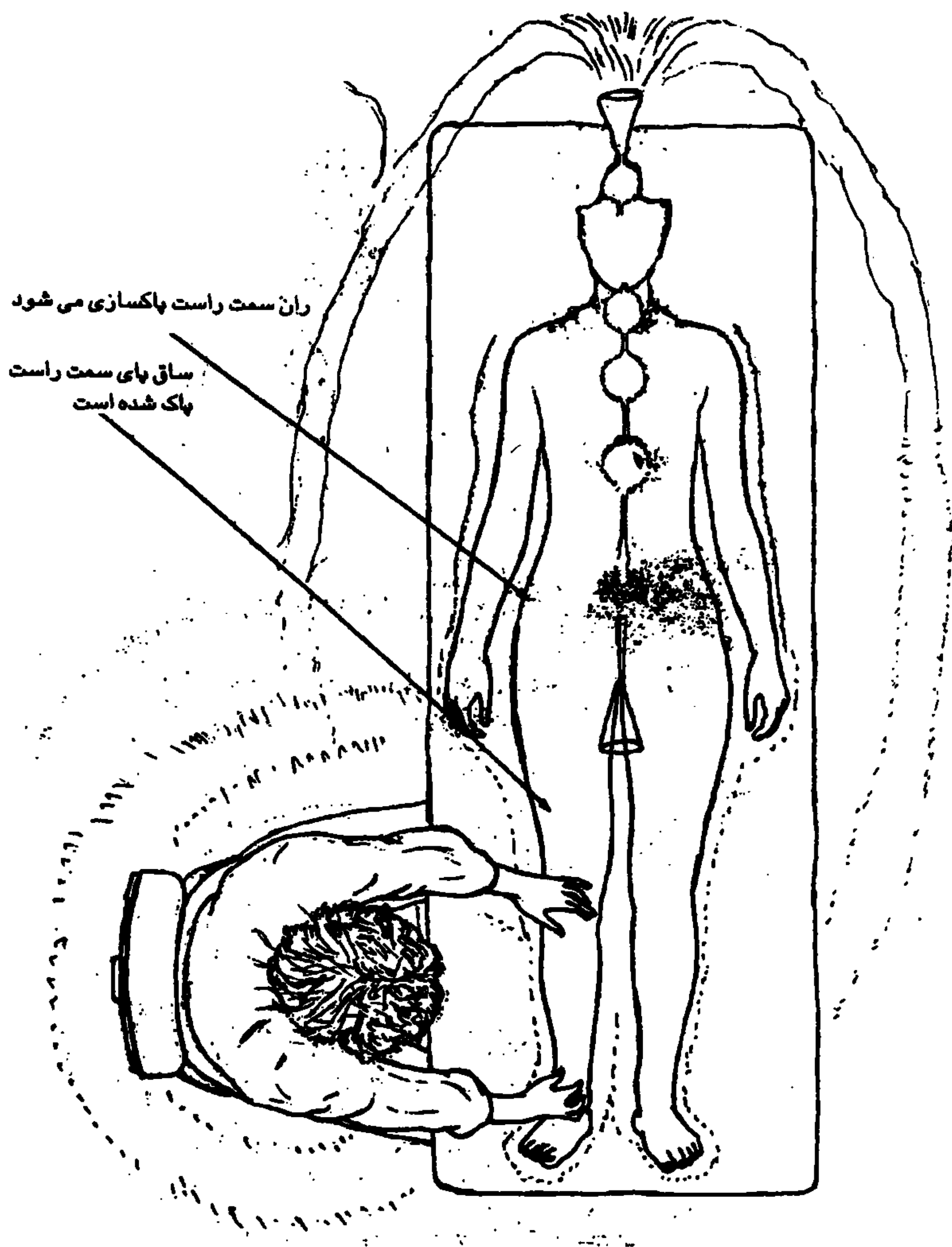
اینک به‌جانب پهلوی راست بیمار حرکت کنید. درحال حرکت تماس یکی از دست‌های خود را با بدن او حفظ کنید تا ارتباط لازم باقی بماند. دست راست خود را روی کف پای چپ بیمار و دست چپ را بر مچ پای چپ او قرار دهید. برای این کار باید بر روی بیمار خم شوید (شکل ۷ ـ ۲۲). بگذارید انرژی با عبور از پای بیمار از دست راست به دست چپ‌تان جریان یابد. در ابتدا ممکن است این جریان ضعیف باشد، ولی با پر شدن معابر انرژی در بدن بیمار، این جریان قوی‌تر خواهد شد.



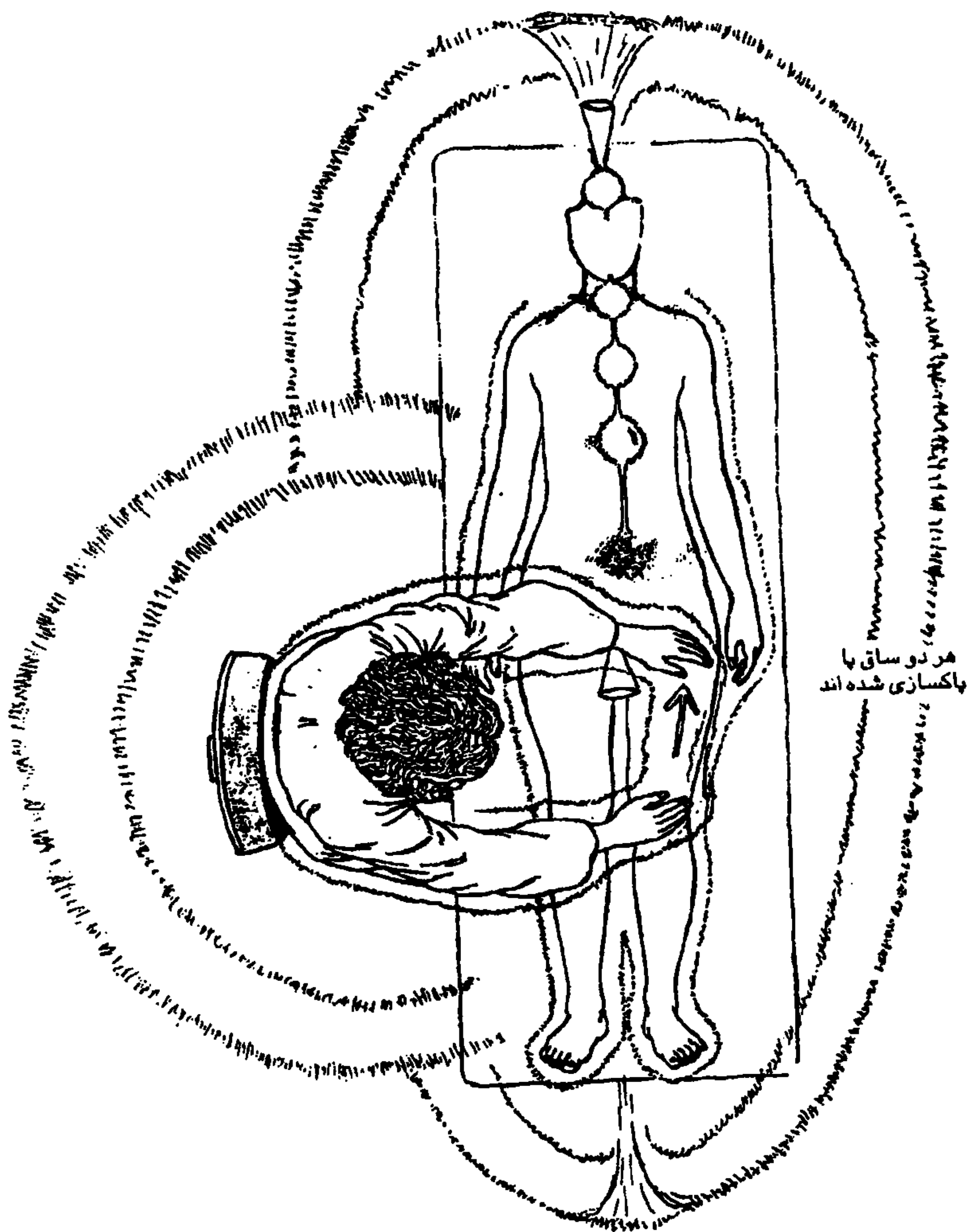
شکل ۷ ـ ۲۲ : مسیر جریان انرژی در حین پاکسازی هاله

هنگامی‌که پای بیمار از انرژی پر می‌شود، مجدداً جریان آن در بین دستان شما کاهش می‌یابد. سپس همین عمل را در مورد پای راست تکرار کنید و آن را مانند پای چپ از انرژی سرشار سازید. اینک دست راست خود را روی مچ پای چپ و دست چپ را روی زانوی چپ بیمار قرار دهید و انرژی را از جهت راست به چپ به جریان اندازید. در ابتدا ممکن است جریان ضعیف بوده، در یک سمت پا از دیگری بیشتر باشد. هنگامی‌که کار به‌پایان رسید، همین عمل را در مورد پای راست انجام دهید. (شکل ۸ـ ۲۲). وقتی‌که بین مچ پا و زانو به پاک‌سازی می‌پردازید، ابرهای تیرهٔ نواحی ران و باسن از بین می‌روند و حوزهٔ انرژی در آن بخش درخشش بیشتری می‌یابد. سپس بخشی از تیرگی سمت چپ شبکهٔ خورشیدی زدوده می‌شود. کار بر روی پاها را ادامه دهید؛ مفصل به مفصل، زانو به بالای ران، سمت چپ و سمت راست (شکل ۹ـ ۲۲). در این حال پاک‌سازی هالهٔ بیمار ادامه می‌یابد و او به وضعیت متفاوتی از آگاهی واردمی‌شود. از بالای ران، به چاکرای دوم بروید (شکل ۱۰ ـ ۲۲). اینک هالهٔ بیمار در ناحیهٔ لگن، به‌خصوص در حدفاصل دو دست شما پاک می‌شود. در این وضعیت دست راست شما بر بالای ران و دست چپ بر روی مرکز چاکرای دوم، درست بالای استخوان لگن قرار دارد. همین کار را در سمت دیگر بدن بیمار انجام دهید. از نقطه‌ای به نقطهٔ دیگر روید و به‌واسطهٔ ازدیاد و کاهش شدت جریان انرژی از تغییرات انجام‌شده در هاله و میزان پالایش آن اطلاع حاصل کنید. هربار که دست خود را در محل جدیدی قرار می‌دهید، ابتدا انرژی به‌آرامی جریان می‌یابد و این امر تا هنگامی‌که بین حوزهٔ شما و بیمار ارتباط کاملی برقرار گردد، ادامه می‌یابد. در این هنگام شدت جریان افزایش یافته، به اوج خود می‌رسد و سپس به‌آرامی کاهش می‌یابد، متوقف می‌شود یا به‌کندی ادامه می‌یابد. این نشانه‌ای برای جابه‌جائی دستان شما است. اثر جریان انرژی خارش یا گرما است. همیشه پیش از جابه‌جائی اطمینان حاصل کنید که جریانی یکنواخت از انرژی در هردو طرف یعنی محل دو دست جاری است. این توازن در مورد دو پا یا دو جهت قرینهٔ بدن نیز باید مراعات گردد.

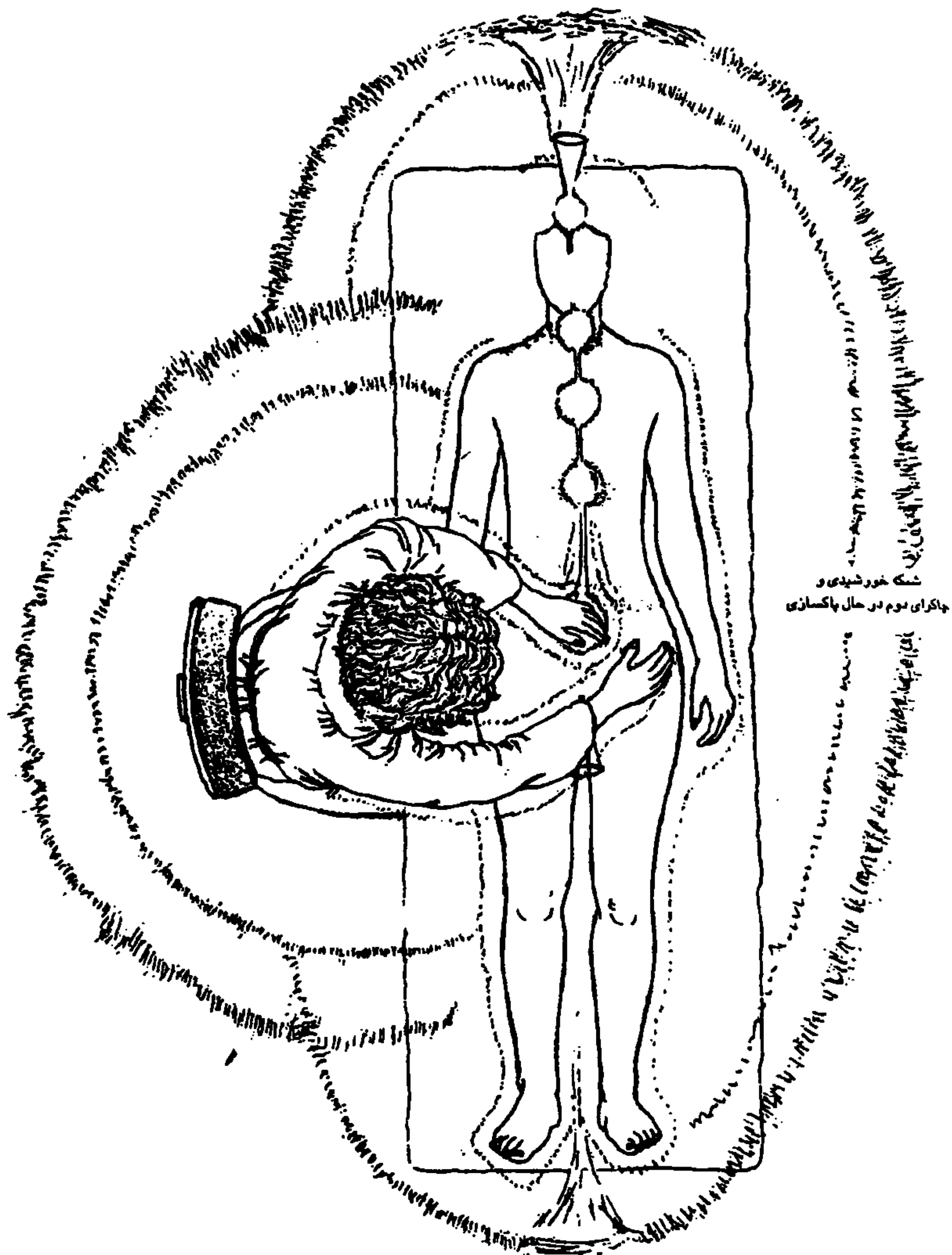
پس از پاک‌سازی دقیق چاکرای دوم و شارژ و تجدید تعادل در آن، دست راست



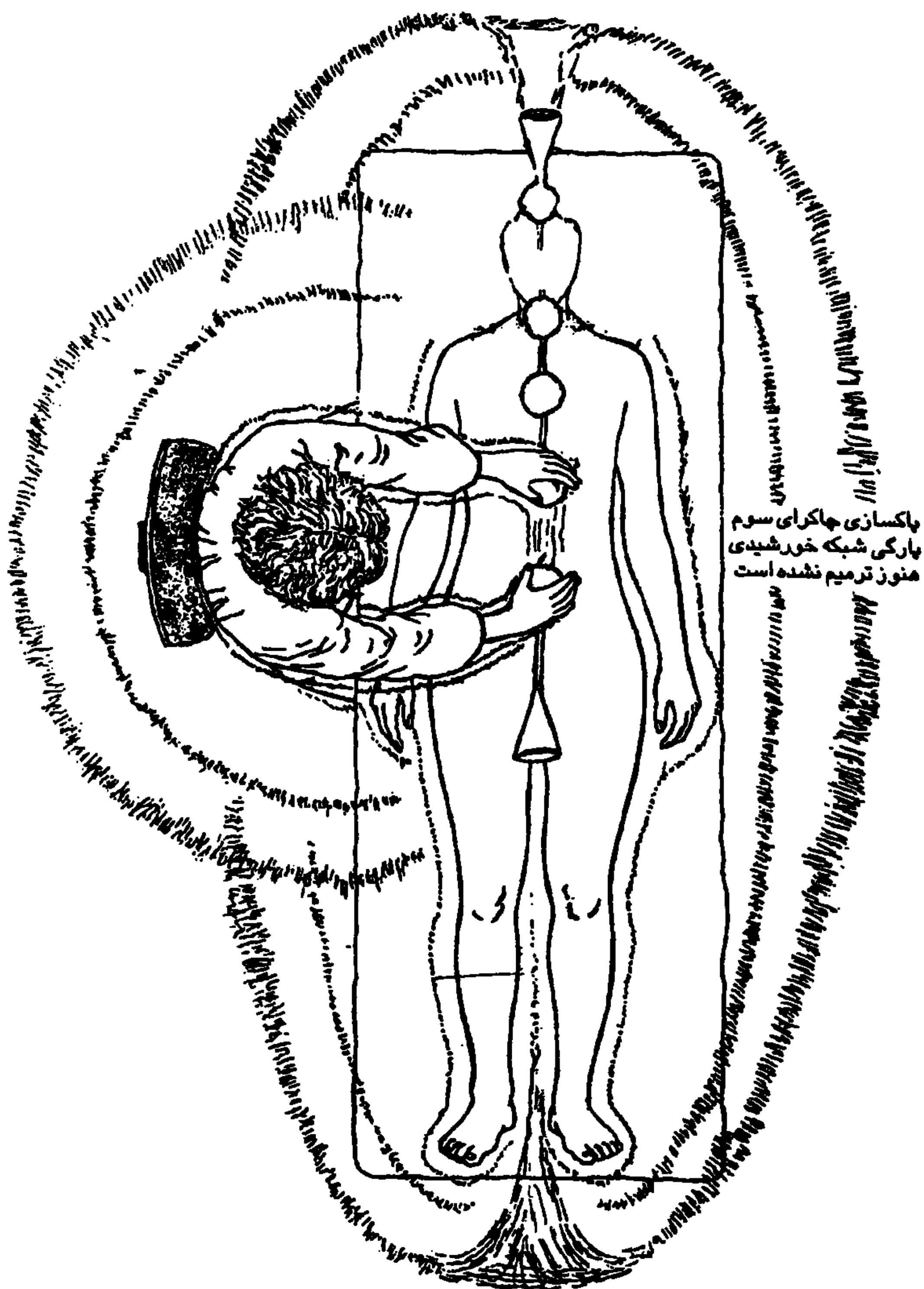
شکل ۸ ــ ۲۲ : پاکسازی هاله بین مچ پا و زانو



شکل ۹ ـ ۲۲ : پاکسازی هاله بین زانو و مفصل ران



شکل ۱۰ ـ ۲۲ : پاکسازی هاله بین مفصل ران و چاکرای دوم

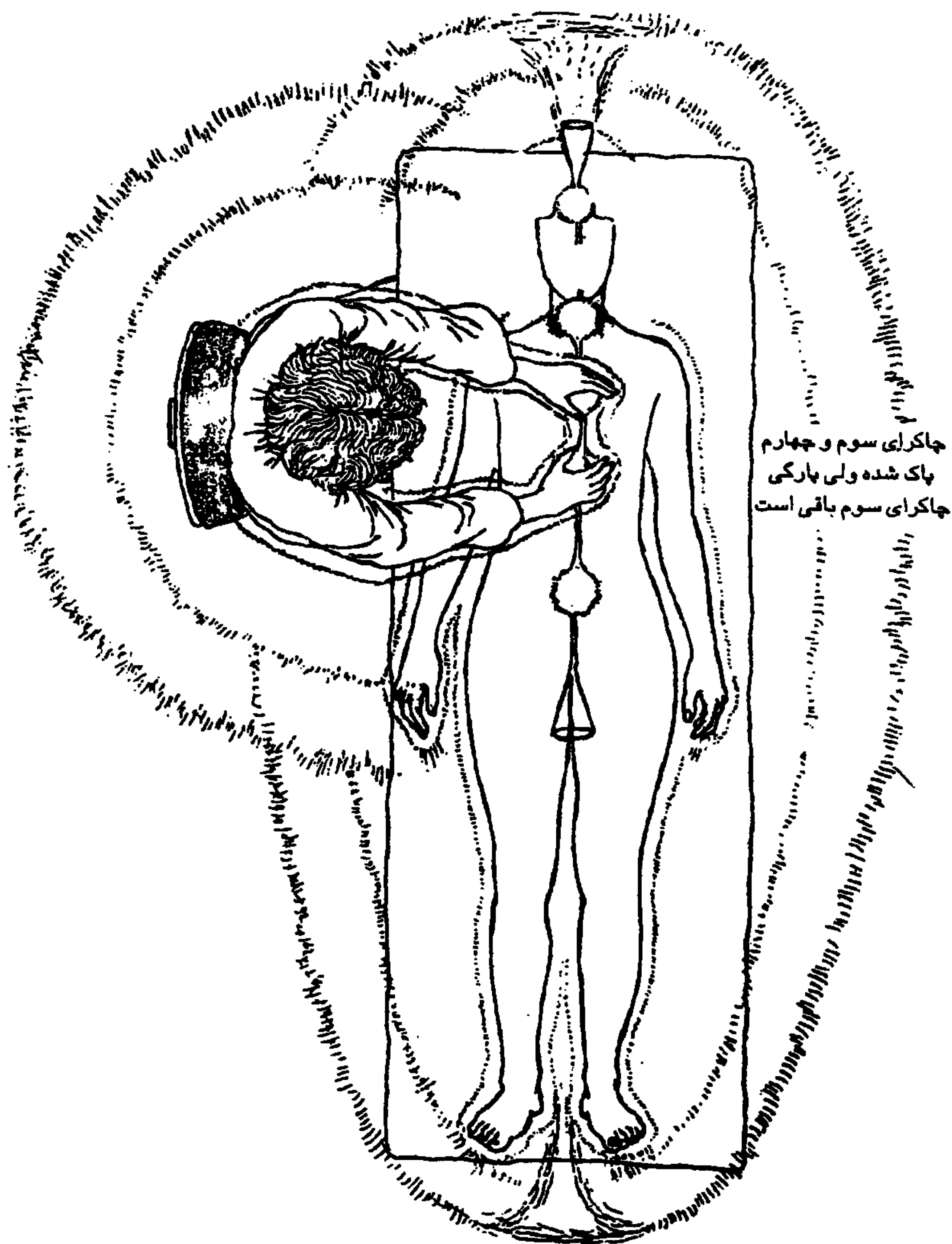


شکل ۱۱ ـ ۲۲ : پاکسازی هاله بین چاکرای دوم و سوم

را بر روی این چاکرا و دست چپ را روی چاکرای سوم بگذارید. (شکل ۱۱ ـ ۲۲). در مورد مری می‌بایست برای پاک‌سازی چاکراهای دوم و سوم زمان بیشتری صرف می‌کردم، زیرا بیشترین میزان انسداد در آن نواحی مشهود بود. هنگامی‌که این محدوده را پاک‌سازی نمودید، دست راست را بر چاکرای سوم و دست چپ را بر چاکرای چهارم بگذارید.

با آغاز تصفیه و شارژ چاکراها، ارتباط شفاگر و بیمار عمیق‌تر می‌گردد. حتی شاید سرعت تنفس آنان نیز یکسان گردد. بدین ترتیب شما و بیمار آئینهٔ یکدیگر می‌شوید. درپی این امر می‌توانید با ایجاد و تغییر در سرعت تنفس خود، دم و بازدم او را نیز کنترل کنید. این کار در این مرحله از شفا بسیار مهم است زیرا باکارکردن بر روی چاکراهای مختلف، محتویات عاطفی چاکراها را به‌حرکت درمی‌آورید. جابه‌جائی در محتویات عاطفی چاکراها و آزاد شدن عقده‌های مربوطه ممکن است باعث شود بیمار برای کنترل عواطف، نفس خود را در سینه حبس کند.

در اینجا با برقراری ارتباط بیشتر بین چاکراهای دوم و سوم، مری تلاش می‌کند تا راه عواطف خود را مسدود سازد، اما شما او را به تنفس تشویق می‌کنید. او از شما پیروی می‌کند و در نتیجه به گریه می‌افتد. همراه با این گریه احساسی از تنهایی به هردوی شما روی می‌آورد. ممکن است در اینجا آن دسته از تجربیات کودکی مری را که با این احساس تنهائی ارتباط دارند، مشاهده کنید. مشاهدات خود را با او مطرح کنید. با این کار او رابطهٔ بین تجربیات فوق و احساس درونی خود را بهتر درک می‌کند و کمی بیشتر می‌گرید. دراثر ابراز عواطف مسدودشده در چاکراهای دوم و سوم، این چاکراها گشوده‌تر و پاک‌تر می‌گردند. چنانچه تحمل عواطف فوق برای شما دشوار است، سرعت تنفس خود را تغییر داده، آگاهی خود را به سطحی بالاتر ارتقاء دهید. به ارسال انرژی ادامه دهید. با پاک شدن چاکراها، مری آرام خواهدشد. شکل ۱۲ـ۲۲ نشان می‌دهد که عمل پاک‌سازی، چهار لایهٔ تحتانی هالهٔ مری را پاک کرده‌است، اما پارگی آن هنوز پابرجاست. چاکرای سوم در جائی که دچار پارگی شده‌است، یعنی لایه‌های پنجم و هفتم، به مراقبت ویژه نیازمند است. برای پاک‌سازی چاکرای



شکل ۱۲ ـ ۲۲ : پاکسازی هاله بین چاکرای سوم و چهارم

چهارم، پنجم و ششم، با قرار دان دست چپ بر روی چاکرای بالائی و دست راست بر روی چاکرای پائینی، به سمت بالا پیشروی کنید. بیشتر بیماران، هنگام کار بر روی چاکرای پنجم، ترجیح می‌دهند دست چپ شفاگر به‌جای بالای گردن، در زیر گردن قرار گیرد. پس از اتمام این مرحله، صندلی خود را به بالای سر بیمار منتقل کنید و هریک از دستان خود را بر روی یکی از شانه‌های او قرار دهید. انرژی را بین شانهٔ چپ و راست او متعادل کنید و سپس به‌آرامی دستان خود را از دو سوی گردن به سمت شقیقه‌ها بالا آورید و در حین حرکت کماکان انرژی را از دستهایتان عبور دهید. در این قسمت، چنانچه در مرحلهٔ نوآموزی هستید، به مرحلهٔ ششم شفا می‌پردازید که در ذیل نکتهٔ ششم تشریح شده‌است. پس از مرحلهٔ ششم کار را در لایهٔ هفتم به اتمام برسانید. این مرحله زیر عنوان مهروموم لایهٔ کلیشه‌ای کِتِری تشریح شده‌است. در آغاز حرفهٔ شفاگری، تاکسب مهارت بیشتر، کاری بیش از این انجام ندهید. انجام دادن این مراحل در حدود یک‌ساعت‌ونیم به‌طول می‌انجامد. پس از ساعت‌ها تمرین، به‌تدریج لایه‌های برتر حوزهٔ انرژی را شناسائی خواهیدکرد و آن‌گونه که در ذیل عناوین شمارهٔ ۴ و ۵ ذکرشده، در آن سطوح به‌کار خواهید پرداخت. پس از طی این مرحله حتی ممکن است لایه‌های برتر را نیز حس کنید و مطابق عنوان شماره ۷، در سطوح هشتم و نهم هاله به‌شفاگری بپردازید.

من معمولاً برای حصول اطمینان از اینکه دانشجویان هیچ یک از موارد ضروری را در مورد پاک‌سازی نادیده نمی‌گیرند، از آنان می‌خواهم یک‌بار به‌طور کامل عمل Chelation را انجام دهند. بعدها، هنگامی‌که آنان در انرژی‌دهی به حوزهٔ انرژی و لمس آن مهارت لازم راکسب کردند، نیازی به پاک‌سازی یکایک چاکراها نخواهند داشت، زیرا در آن شرایط خود تشخیص می‌دهند که عمل پاک‌سازی را تاکدام چاکرا باید ادامه دهند. در مورد بیماران قلبی، عمل معکوس کردن پاک‌سازی ضروری است. یعنی انرژی را باید از ناحیهٔ چاکرای قلب به خارج جاری کرد، زیرا انرژی راکد تیره رنگی در این منطقه وجود دارد.

در اینجا چند نکتهٔ دیگر را نیز در مورد پاک‌سازی مطرح می‌کنم. به‌یاد

داشته‌باشید که خود را مجرا قرار دهید و عمداً انرژی را از خود عبور ندهید؛ بدین معنی که صرفاً ارتعاشات هالهٔ خود را به سطوح مورد نیاز می‌رسانید و آنگاه مانند قرار دادن دوشاخه‌ای درون پریز برق، خود را با حوزهٔ انرژی کیهانی مرتبط می‌کنید و اجازه می‌دهید در شما جریان یابد. اگر در شفاگری جز این عمل کنید، به‌سرعت خسته می‌شوید. نمی‌توانید از انرژی خود مصرف کنید یا در حوزهٔ خود انرژی کافی برای شفاگری بیابید. باید مجرای عبور انرژی گردید. (درعملِ مجراشدن، تنها وظیفهٔ شما بالا بردن ارتعاشات است تا مدار حوزهٔ انرژی کیهانی را کامل کنید.) تمرینات مربوط به گشودن چاکراهاکه قبلاً تشریح شد، برای بالا بردن ارتعاشات انرژی حوزه بسیار مفیدند. چنانچه از قبل برای شفاگری آماده باشید، کار خود را از لحاظ فرکانسی از سطح بالاتری شروع می‌کنید. در طول شفاگری صرفاً به این دلیل که در وضعیت آگاهی برتری به‌سر می‌برید، به‌آرامی از لایه‌ای به لایهٔ بعدی انتقال می‌یابید، به‌خصوص در صورتی‌که تمرکز و تنفس صحیح خود را حفظ کنید. با تداوم بیشتر در آگاهی یادشده احتمال انتقال به سطوح هرچه برتر افزایش می‌یابد. بهترین روش تنفسی که من نیز از آن استفاده می‌کنم، دم و بازدم‌های طولانی و ممتد، همراه با مکث‌هائی کوتاه بین دو تنفس است. این تنفس از نوع سایشی است (فصل ۱۸) و از راه بینی انجام می‌شود. علاوه براین می‌توانید بر گسترش هالهٔ خود نیز تمرکز کنید. مهم‌ترین اصل، هماهنگی حواس با حوزه‌های انرژی اطراف، و استمرار در این وضعیت است. چنانچه در روند جریان انرژی مکثی پدیدار شد، می‌تواند نشانگر ورود فرکانس ارتعاشی بالاتری به حوزهٔ انرژی شما باشد. کمی صبر کنید. چنانچه ورود چنین فرکانسی را حس نکردید، به‌کار خود ادامه دهید. هنگامی که به‌مدت بیشتری خود را با آگاهی برتر تنظیم کنید، تغییراتی در فرکانس‌های ورودی رخ خواهدداد. در نهایت خواهید توانست با تنظیم حرکات تنفسی و تمرکز بیشتر، درجات به‌خصوصی از فرکانس‌های ارتعاشی را در خود ثابت و مستمر نگاه دارید.

دستان خود را کمی منقبض کنید و به‌طور ثابت بر روی بدن بیمار نگاه دارید. انرژی‌هائی را که از طریق چاکراهای خود دریافت می‌کنید، از دستانتان عبور داده

به‌بدن بیمار منتقل کنید. برای تسریع در جریان انرژی می‌توانید بدن خود را به‌لرزش درآورید. (تمرین شمارهٔ ۲۵ مربوط به فصل ۲۱).

در این مرحله از کار احتمالاً جریان در چاکراهای تحتانی بیشتر از چاکراهای فوقانی بدن شماست. به‌علاوه مقدار زیادی از انرژی از طریق کف پاها به زمین منتقل می‌گردد. حتماً پاهای خود را کاملاً بر روی زمین قرار دهید. تصور کنید که از کف پایتان ریشه‌هائی به اعماق زمین می‌رود و انرژی آن‌را جذب می‌کند. این عمل موجب تغذیه و شارژ کالبدهای تحتانی می‌گردد. سعی کنید در همه‌حال راحت باشید تا انرژی به‌طور آزادانه جریان یابد.

حوزهٔ انرژی بیمار، انرژی را دریافت می‌کند و به‌طور خودکار به ناحیهٔ مورد نیاز می‌رساند. به‌عنوان‌مثال اگر دستانتان روی پای بیمار باشد، انرژی می‌تواند از نخاع بالا رفته به پشت سر او برسد. در حین پاک‌سازی و آماده کردن بیمار برای اقدامات تخصصی‌تر، شفاگر می‌تواند از فرصت استفاده کرده و به قرائت حوزهٔ بیمار و برقراری ارتباط با او بپردازد. در این زمان بیمار خود را می‌گشاید و تاریخچهٔ زندگی خود را با ذکر جزئیات بیشتری با شفاگر درمیان می‌گذارد. با قرار گرفتن دستان شفاگر روی بدن بیمار، اعتماد دوجانبهٔ عمیق‌تری حاکم می‌گردد. در این احوال شفاگر ضمناً بدن بیمار را برای یافتن منطقهٔ آسیب‌دیده بررسی می‌کند.

در تصویر ۱۲ ـ ۲۲ می‌بینیم که هالهٔ مری پاک‌سازی شده و شفاف‌تر از پیش است. آزاد شدن عواطف درطی پاک‌سازی چاکراهای دوم، سوم و چهارم، آرامش عمیقی را در وی به‌وجود آورد. اینک چهار لایهٔ اول هالهٔ او چنان پالایش شده‌اند که می‌توان با تکیه بر نیروی آنها به کالبدهای پنجم و هفتم پرداخت. ممکن است برخی از بیماران حتی پس از پاک‌سازی کامل هاله تا سطح چاکرای ششم نیز آماده نباشند و هنوز انجام پاک‌سازی بیشتر در مناطق به‌خصوصی که دارای اختلالات شدید است، ضروری باشد. برای نیل به این هدف دو راه وجود دارد. نخست، پاک‌سازی مسیر نخاع؛ و دوم دفع یا جذب زباله‌های موجود در هاله از معابری به‌خصوص.

ب) پاک‌سازی نخاع:

ممکن است بیماری به پاک‌سازی نخاع نیاز داشته‌باشد (شکل ۱۳ ـ ۲۲). این عمل به‌طور کلی عملی مفید است، زیرا جریان نیروی عمودی را در بدن پاک‌سازی می‌کند. اما من به‌طور معمول این کار را انجام نمی‌دهم، مگر اینکه در ناحیهٔ نخاع مشکل خاصی مشاهده شود، زیرا سایر مشکلات معمولاً مهم‌تر هستند و نخاعی سالم در جریان Chelation، به‌خودی خود پاک می‌گردد. بخشی از این فن را از استادم، سی. بی[1] آموختم.

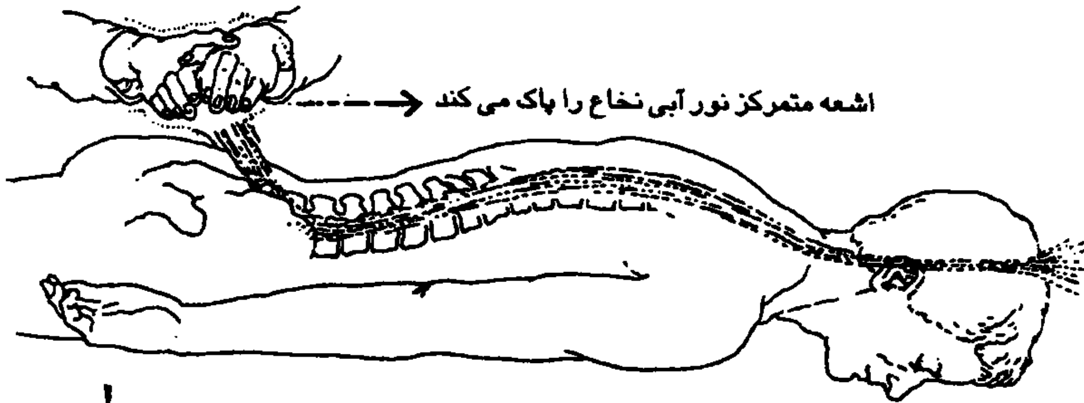
برای پاک‌سازی نخاع از بیمار درخواست کنید که بر روی شکم دراز بکشد. در این مورد ضروری است که میز یا تخت شما در ناحیه‌ای که سر بیمار در آن قرار می‌گیرد، دارای سوراخی باشد تا بینی بیمار در آن قرار گیرد، زیرا سر او نباید به سمت عقب خم شود. درضمن نباید روی خود را به طرفین بگرداند.

با انگشتان شست، محل سوراخ‌های خاجی در ناحیهٔ لگن را که محل عبور دسته‌ای از عصب‌ها است، ماساژ دهید. (این ناحیه بالای Gluteus Maximus و در محل مهرهٔ کمر قرار دارد). اگر این قسمت را نمی‌شناسید به یکی از کتب کالبدشناسی مراجعه کنید. این بخش متشکل از استخوان‌هائی مثلثی است که درهم فرو رفته‌اند و رأس این مجموعه به سمت پائین است. در هر سمت این مثلث ۵ حفره وجود دارد. آخرین مهرهٔ ستون فقرات بر روی این مجموعه سوار می‌شود و استخوان دنبالچه از رأس این مثلث آغاز می‌شود. حفره‌های استخوان خاجی را با انگشتان شست خود دایره‌وار ماساژ دهید. انرژی‌ای که از انگشتان شما عبور می‌کند به رنگ نارنجی متمایل به قرمز است. به همین ترتیب در سمت راست بیمار بنشینید و با قرار دادن هریک از انگشتان شست دریک طرف ستون فقرات به‌سوی سر بیمار حرکت کنید. بهترین نتیجه زمانی به‌دست می‌آید که حرکت انگشت دست راست در جهت عقربه‌های ساعت و انگشت چپ برخلاف آن باشد.

اینک دو دست خود را مانند شکل ۱۳ ـ ۲۲ پیاله کنید و بر روی چاکرای دوم قرار دهید. انرژی نارنجی ـ قرمز را از دستانتان به درون چاکرا بفرستید و در این حال

1- C. B.





شکل ۱۲ ـ ۲۲ : تصفیه نخاع (نمای تشخیصی)

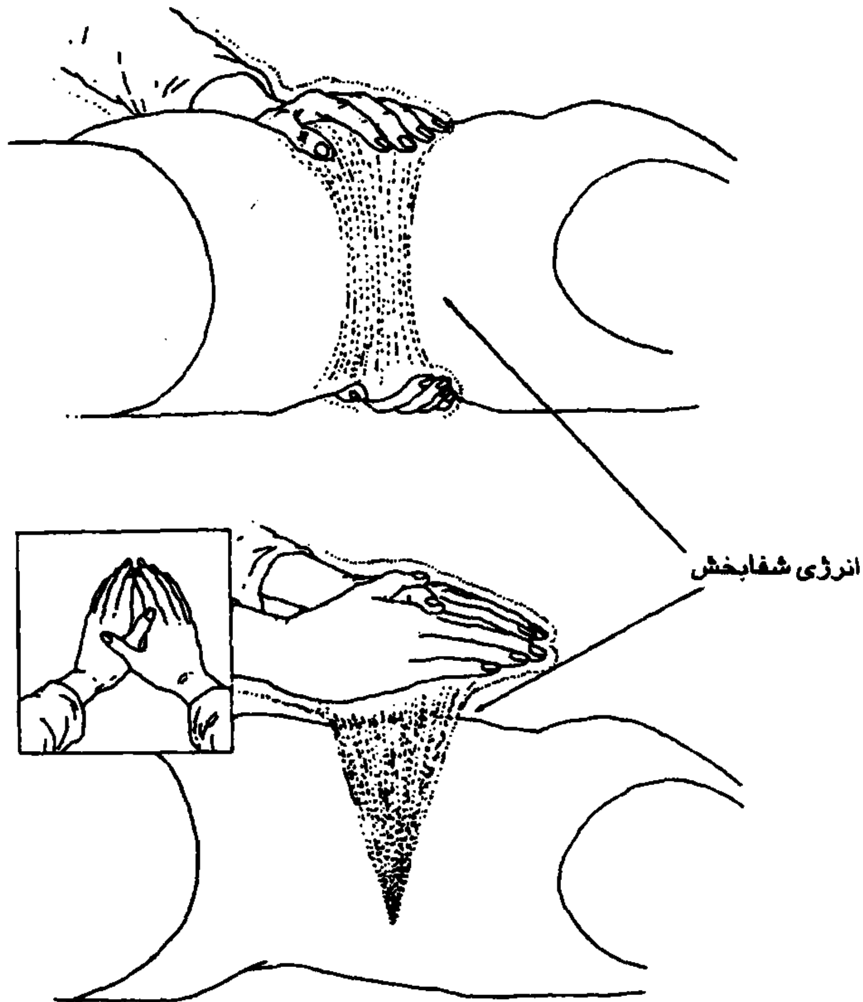
دستان خود را در جهت عقربه‌های ساعت به‌گردش درآورید. در این حرکت باید جریان انرژی خود را در فرکانس نارنجی ـ قرمز ثابت نگاه دارید. این روش در فصل ۲۳ که به رنگ‌درمانی مربوط می‌شود تشریح می‌گردد. چاکرا را شارژ کنید. هنگامی‌که شارژ چاکرا پایان یافت دستان خود را به‌سوی سر بیمار، در امتداد ستون فقرات حرکت دهید. درحالی‌که دستانتان از برابر چاکرای دوم عبور می‌کند، اجازه دهید نور آن از نارنجی به اشعهٔ متمرکزی (مانند لیزر) به رنگ آبی تغییر کند. جریان انرژی را در طی حرکت به‌هیچ‌وجه قطع نکنید. برای اینکه این حرکت را بهتر انجام دهید، لازم است که مرتباً وضعیت نشستن خود را تنظیم کنید.

اشعهٔ آبی رنگ متمرکز، نخاع را پاک‌سازی می‌کند و انرژی راکد را از بالای سر، یعنی چاکرای تاج دفع می‌کند. کل این حرکات را سه بار انجام دهید تا مسیر جریان اصلی انرژی کاملاً پاک‌شود. برای کمک به باز شدن چاکراهای چهارم و پنجم می‌توانید به‌آرامی به آنها ضربه بزنید.

ج) پاک‌سازی مناطق تعیین‌شده در هالهٔ بیمار:

در هنگام پاک‌سازی، از طریق حس برتر منطقهٔ عمل بعدی را در کالبد فیزیکی شناسائی کنید. با کسب مهارت بیشتر، برای کار در مناطقی که انرژی راکد بیشتری دارند، نیازی نیست که تمام چاکراها را پاک کنید. پس از تمرینات زیاد، برای تمرکز بر منطقهٔ به‌خصوصی در بدن بیمار، باید حداقل از چاکرای اول تا چاکرای قلب را پالایش نمائید. (به الهامات دریافتی خود اعتماد کنید.) کار اساسی‌تر این است که انرژی را به درون حوزه‌ای که دارای انرژی راکد است بفرستید و بدین وسیله موانع موجود در آن را سست کنید. همراه با این عمل یا بدون آن می‌توان لعاب موجود در هاله را مستقیماً با دست بیرون کشید.

برای به‌جریان انداختن انرژی در ناحیه‌ای به‌خصوص می‌توانید از دستانتان به‌طور مجزا یا به‌هم چسبیده استفاده کنید. با قرار دادن هریک از دست‌ها در یکی از طرفین انسداد انرژی (جلو و پشت، بالا و پائین بدن) می‌توانید انرژی راکد را با دست راست به پیش برانید و با دست چپ جذب کنید (یا بالعکس). برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد فن رانش ـ کشش ـ توقف، به فصل ۷ مراجعه کنید. گاهی این عمل کفایت می‌کند و گاهی نیز استفاده از هردو دست مناسب‌تر خواهدبود. به‌وسیلهٔ هردو تکنیک می‌توان انرژی را مستقیماً به درون انسداد فرستاد و در عمق هاله نفوذ کرد. این روش درضمن انرژی تازه را به ژرفای هاله سرازیر می‌کند و شیوه‌ای مناسب برای پر کردن چاکراها محسوب می‌گردد. شکل ۱۴ ـ ۲۲ هردو وضعیت دست را نشان می‌دهد. در روش دو دستی، شست دست‌ها را به هم قفل کنید و کف دست‌ها را به‌شکل پیاله درآورده روبه پائین، برفراز منطقهٔ مورد نظر نگاه دارید. حتماً باید دستان خود را کاملاً به یکدیگر چسبانده و بین آنها یا انگشتان هیچ روزنه‌ای باقی



شکل ۱۴ ـ ۲۲ : به جریان انداختن انرژی در عمق هاله

نگذاریم. انگشتان باید کمی خم شوند. برای افزایش جریان انرژی، دستان خود را به لرزش درآورید.

خواهید دید که بدین وسیله می‌توانید انرژی را چون شعاعی از نور به اعماق بدن بیمار بفرستید. این شعاع انرژی خلأ موجود در هاله را پر می‌کند و پیوند انرژی‌های راکد را سست می‌نماید. راهنمایان معنوی شما را در مورد آنچه که مورد نیاز است

هدایت کرده، انرژی لازم را به سویتان ارسال می‌کنند. چنانچه آنان از این روش برای گشودن گره‌های انرژی استفاده کنند، به‌تدریج فرکانس ارتعاشات ارسالی را تغییر می‌دهند و پس از مدتی جریان انرژی را معکوس می‌کنند تا انرژی‌های مرده را به بیرون بمکند. شما صرفاً اجازه دهید دستانتان به شیوهٔ مناسب حرکت کنند تا بدین‌وسیله با عمل مکش هماهنگ گردند. می‌توانید مقارن با خروج اُرگون مرده دستان خود را بالا برید تا راهنمایان آن را از شما بگیرند.

استفاده از دستان کالبد اتری، شیوهٔ دیگری برای مکش انرژی مرده از هاله بیمار است. برای این کار تجسم کنید که انگشتان اتری شما طویل شده، به بدن بیمار نفوذ می‌کنند و همچون بیلچه یا شن‌کشی انرژی مرده را جمع‌آوری کرده، به بیرون می‌کشند. تنها کاری که شما می‌بایست انجام دهید این است که انرژی مذکور را برداشته و از هالهٔ بیمار خارج کنید. سپس راهنمایان با پرتوافشانی این انرژی را احیاء می‌کنند و آن‌را به نوری سفید مبدل می‌سازند و سپس آن‌را در فضا متفرق می‌نمایند. (بدین ترتیب اتاق کار شما مملو از انرژی مردهٔ سرگردان نمی‌گردد.) سپس در مرحلهٔ بعدی در شفا گام می‌نهید.

به وقت مقتضی می‌توانید انرژی راکد را به‌وسیلهٔ قطعه بلوری نیز از هالهٔ بیمار خارج کنید (به فصل ۲۴ مراجعه شود.) در این شیوه بلور به ابزاری قدرتمند مبدل می‌شود، زیرا به‌عنوان اشعهٔ لیزر عمل می‌کند. این اشعه هالهٔ بیمار را می‌شکافد و انرژی راکد را جمع‌آوری می‌کند. سپس شما آن‌را بیرون کشیده به دست راهنمایان می‌سپارید تا آن‌را به نور سفید تبدیل کنند.

استفاده از بلورها همیشه مناسبت ندارد. برخی از افراد به‌قدری حساس هستند که تحمل چنین برش عمیقی را ندارند. پس از کار بر روی لایهٔ کلیشه‌ای کِتِری، هرگز از بلور استفاده نکنید، (روش کار در این لایه را بعداً شرح خواهم داد.) در غیر این‌صورت اثر شفا بر این لایه از بین خواهدرفت. بنابراین بیمار پس از شفای لایهٔ کلیشه‌ای نیازی به بلور ندارد؛ این کار می‌باید پیش از رسیدن به لایهٔ مذکور (در هر نقطهٔ معینی از بدن) انجام گیرد. در مورد مری از هیچ نوع سنگی استفاده نشد.

درخلال کار شفاگر می‌تواند لایه‌های مختلف هاله را بررسی کند تا چنانچه هریک از اعضاء تحت کنترل هریک از چاکراها در سطح کلیشه‌ای نیازمند ترمیم هستند، اقدامات مقتضی را انجام دهد. اقدام به شفاگری در لایهٔ کلیشه‌ای اتری (پنجم) یاکِتِری، عملی است که راهنمایان معنوی در مورد آن تصمیم می‌گیرند. این عمل می‌بایست پس از پالایش کامل چهار لایهٔ اول هاله انجام گیرد. در واقع آلودگی لایه‌های تحتانی موجب می‌شود که رؤیت کالبد کلیشه‌ای اتری از لابلای انرژی راکد و تیره بسیار دشوار باشد.

چنانچه راهنمایان ضرورت کار بر روی کالبد کلیشه‌ای کِتِری (لایهٔ هفتم) را تشخیص دهند، شفاگر باید بلورها را از بیمار دور کند، زیرا وجود آنها در کنار بیمار موجب می‌شود که نتواند از کالبد خود خارج گردد. درحالی‌که در این شرایط خروج بخشی از بیمار از کالبدش ضروری است، درغیر این صورت درد بسیاری را متحمل خواهدشد و این موجب شکست عمل خواهد گشت. یک‌بار من بدون دور کردن بلورها از بیمار، تلاش کردم تا پارگی مختصری را در کالبد هفتم بخیه بزنم. در لحظات نخستین عمل، بیمار از شدت درد به فریاد آمد. (در این هنگام دستان من با بدن او تماس نداشتند). به‌سرعت بلورها را جابه‌جا کردم، کار بخیه را به اتمام رساندم، و التهاب بزرگ سرخ رنگی راکه در اثر درد در لایه‌های ۱، ۲، ۳ و ۴ به‌وجود آمده‌بود، به‌وسیلهٔ روش‌های پاک‌سازی که قبلاً تشریح شد، زدودم.

در این مرحله از شفا، اگر راهنمایان کار بر روی لایهٔ کلیشه‌ای اتری (لایهٔ پنجم) را ضروری تشخیص دهند، جابه‌جائی بلورها ضرورتی ندارد. به‌نظر من دلیل این امر این است که فعالیت‌های این کالبد در فضائی منفی (معکوس) انجام می‌گردد و لایهٔ مذکور از لحاظ حسی به بدن وصل نیست.

د) تمرینی برای فراخوانی راهنمایان به‌درون هالهٔ شفاگر هنگام کار:

چنانچه در فراخوانی راهنمایان به درون حوزهٔ انرژی خود دچار مشکل هستید، تمرین زیر را توصیه می‌کنم. (در صورتی که مایل باشید، می‌توانید این تمرین را

حتی پیش از آغاز کار انجام دهید). البته حتماً پیش از انجام دادن آن، به‌وسیلهٔ تمرین ۲۲ (تصویرسازی یا تجسم) در فصل ۲۱ حوزهٔ انرژی خود را شارژ کنید.

پس از اینکه حوزهٔ انرژی خود را شارژ و متعادل نمودید، تمرین بالا را تکرار کنید و برای تسهیل در ورود اساتید، آن‌را کمی تغییر دهید.

چنانچه دستانتان با بدن بیمار تماس دارد، پیش از آغاز تمرین آنها را به‌آرامی از بدن او دور کنید. به چاکرای اول خود باز می‌گردیم. آن‌را در حال دَوَران و قرمز رنگ مجسم کنید. این رنگ را با تنفس دوبار به درون بکشید. در دَم دوم، آگاهی خود را به چاکرای دوم منتقل کنید و نور قرمز را به نارنجی متمایل به قرمز مبدل کنید. (به‌یاد داشته‌باشید که شما این رنگ را نمی‌سازید، بلکه صرفاً آن‌را می‌بینید.) اکنون به‌وسیلهٔ بازدم، این رنگ (نارنجی متمایل به قرمز) را از ریه‌های خود خارج کنید.

با ادامهٔ تمرکز بر دومین چاکرا، رنگ نارنجی را با دم به درون بکشید و در بازدم همان رنگ را به بیرون بفرستید. مجدداً عمل دم را انجام دهید و در این حال در صفحهٔ بصری درون خود به چاکرای سوم منتقل شوید و رنگ بازدم را به زرد تبدیل کنید. زرد را با عمل دم ـ بازدم ـ دم تنفس کنید و پیش از بازدم بعدی بر روی چاکرای چهارم تمرکز کنید و رنگ سبز را با بازدم بیرون دهید. سبز را در دم ـ بازدم ـ دم تنفس کنید و پیش از بازدم بعدی آگاهی خود را به چاکرای گلو منتقل کنید که نور آن آبی رنگ است. این رنگ را در بازدم از ریه‌های خود خارج کنید و آن‌را مجدداً در دم ـ بازدم ـ دم تنفس کنید. در اینجا نیز پیش از بازدم بعدی به چاکرای چشم سوم منتقل شوید و در بازدم رنگ بنفش را خارج کنید. بنفش را در دم ـ بازدم ـ دم تنفس کنید و پیش از بازدم بعدی با انتقال به چاکرای تاج، رنگ بنفش را به سفید مبدل سازید. از چاکرای تاج به بیرون روید. در همین حال بگذارید راهنمایان از معبر پسین چاکرای گلو، به حوزهٔ انرژی شما وارد شوند. حضور آنان را در ناحیهٔ شانه و بازوان خود در قالب فشاری مختصر حس خواهید کرد.

شاید حس کنید که حوزه‌تان از انرژی پر شده‌است. در اینجا ممکن است یکی شدن دستان راهنما با دستان خود و تشعشع نور از سرانگشتان خود را مشاهده

کنید. سعی کنید راحت باشید و به این وضعیت عادت کنید. چنانچه مایل باشید، می‌توانید دستان خود را به قسمتی از بدن خود تکیه دهید. (می‌توانید با یکی از دوستان خود به تمرین بپردازید. بگذارید دستتان با قسمتی از بدن او که محتاج شفا است تماس حاصل کند. ممکن است این قسمت مربوط به بخشی از بدن او باشد که شما آن‌را تشخیص نداده بودید.) اجازه دهید تا انرژی با شکوه و شفابخش، در ملازمت عشق از دستانتان جاری شود. هرگز از لمس عاشقانهٔ بدن بیمار نهراسید.

۴ـ درمان لایهٔ کلیشه‌ای اتری (کالبد پنجم):

هنگامی که راهنمایان تصمیم بگیرند که به لایهٔ کلیشه‌ای اتری بپردازند، با اشاره‌ای به شفاگر می‌فهمانند که دستانش را به‌طور ثابت و مجزا بر دو موضع مختلف بدن بیمار (معمولاً دو چاکرای مختلف) قرار دهد. از این لحظه به بعد کنترل عمل شفا در دستان راهنمایان است و شفاگر عملاً در وضعیتی منفعل قرار می‌گیرد.

هنگامی که من در درمان لایهٔ کلیشه‌ای اتری مهارت یافتم، قادر به رؤیت وقایعی گشتم که در این مرحله انجام می‌شوند. باور کردن این وقایع در ابتدا برایم بسیار دشوار بود، زیرا آن‌را به عمل جراحی معمولی که در بیمارستانها شاهدیم، بسیار شبیه می‌دیدم. علاوه‌براین گاهی این تصاویر را ناشی از تصورات خود می‌پنداشتم. بنابراین از دو تن از دوستانم که در روشن‌بینی کاملاً مهارت دارند، خواهش کردم تا در جلسهٔ شفاگری شرکت کنند. بدین وسیله می‌خواستم مشاهدات آنان را با دریافت‌های خود مقایسه کنم، که البته با هم منطبق بودند.

آنچه که ما معمولاً می‌دیدیم این بود: هنگامی که دستانم را به‌صورت منفعل بر بدن بیمار قرار می‌دادم، دستان اتری من از دستان فیزیکی‌ام جدا می‌شدند و به ژرفای بدن بیمار نفوذ می‌کردند. سپس دستان راهنمایانی که من آنان را جراح می‌نامم در دستان اتری من نفوذ می‌کردند و به مفهوم واقعی کلمه، به جراحی می‌پرداختند. در این هنگام حجم دستان اتری من به‌شدت افزایش می‌یافت.

برای انجام دادن جراحی، راهنمایان لوله‌هائی را از دستان من می‌گذراندند و به بدن بیمار فرو می‌کردند. آنان مشخصاً از ابزاری که در جراحی معمول است، استفاده

می‌کنند؛ ابزاری مانند چاقوی جراحی، گیره، قیچی، سوزن، سرنگ و غیره. این ابزار برش می‌دهند، می‌تراشند، قطعاتی را از کالبد جدا می‌کنند، پیوند می‌زنند، و مجدداً همه‌چیز را می‌دوزند. یک‌بار سرنگ بزرگی را دیدم از درون دستانم به پایین رفت و به بدن بیماری وارد شد که اعصاب نخاعی او رشد کرده و به‌هم بخیه خورده بودند. در این لحظه به دوست روشن‌بین خود نگاه کردم و پرسیدم، «تو هم این‌را دیدی؟» او گفت، «آری» و دقیقاً همان صحنه را برایم تشریح کرد. از آن هنگام، ما در بسیاری از جلسات شفاگری با هم بوده‌ایم و همواره نیز شاهد یک صحنهٔ واحد بوده‌ایم.

تمام این اعمال در لایهٔ پنجم هاله انجام می‌شوند. این کالبد، ظاهراً در فضائی منفی قرار دارد که در فصل ۷ شرح دادیم براساس دریافتی که به‌وسیلهٔ حس برتر خود داشته‌ام، فضای منفی به عکسی نگاتیو شباهت دارد که نقاط تیره در آن روشن و نقاط روشن تیره هستند. در فضای منفی، جائی که انتظار خلاء داریم، پر است و بالعکس. در این لایه، تمام بخش‌های تهی به رنگ آبی کبالتی هستند و همهٔ خطوط حوزه مانند شیارهائی در بطن رنگ آبی کبالتی به‌نظر می‌رسند. هنگامی که شخص در این منطقه قرار می‌گیرد، این وضعیت را کاملاً عادی می‌یابد.

سطح یا لایهٔ پنجم، برای تمام اجسام و اشکال طبقهٔ فیزیکی، در حکم کلیشه یا قالب است. اگر ساختاری در هاله مختل گردد، قالب آن باید در سطح پنجم ترمیم شود تا محتوای قالب، یا جسم فیزیکی در طبقهٔ مادی سلامتی خود را باز یابد. بنابراین تمام جراحی‌های هاله، باید در لایهٔ پنجم انجام شوند. بدین ترتیب جراحی اتری، در عمل عبارتست از آفرینش فضائی منفی (یا تهی‌گاه یا قالب) برای رشد کالبد اتری و بهبودی آن.

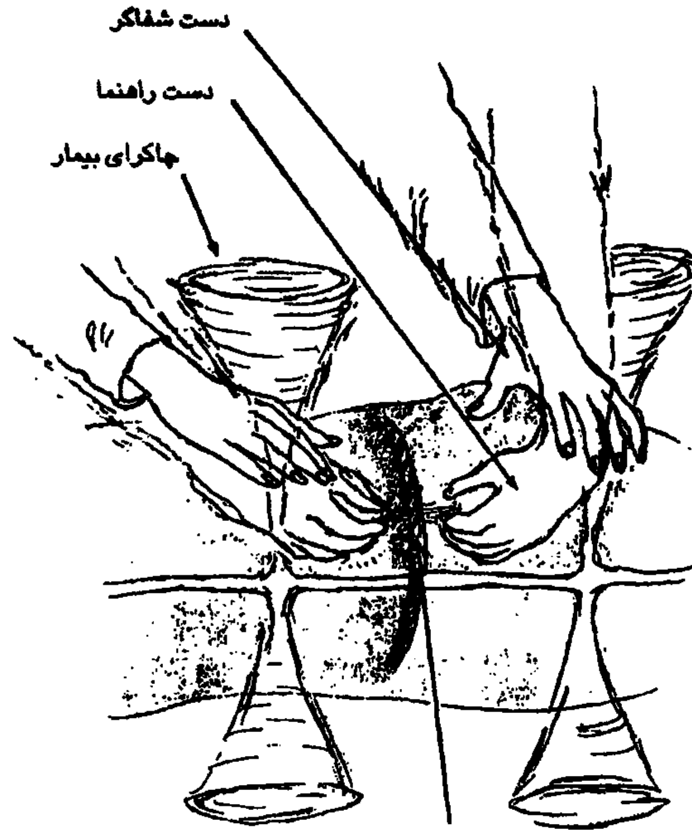
در طی این نوع جراحی که من آن‌را جراحی معنوی می‌نامم، شفاگر به‌هیچ وجه نباید دستان خود را حرکت دهد. در حقیقت، در بسیاری از اوقات دستان او آنچنان فلج می‌شوند که حرکت دادن آنها در عمل بسیار دشوار است. هرگاه که من چنین تلاشی را به عمل آورده‌ام، انرژی عظیمی به مصرف رسانده‌ام. نشستن، بدون هیچ حرکتی که گاهی ممکن است حتی ۴۵ دقیقه به‌طول انجامد، محتاج شکیبائی

بی‌مانندی است.

پس از خاتمهٔ جراحی، راهنمایان محل زخم را ضدعفونی می‌کنند و به‌آرامی محل جراحی را بخیه می‌زنند. سپس دستان اتری شفاگر به‌کندی بالا می‌آیند و با دست فیزیکی او یکی می‌شوند. در این مرحله نیز صبر لازمهٔ کار است. (گاهی از این کندی حرکت خسته می‌شوم.) در نهایت دستی که در سمت تحتانی‌تر بیمار قراردارد (معمولاً دست راستم) آزاد می‌شود و راهنمایان از من می‌خواهند که آن را در امتداد بدن بیمار حرکت دهم تا به دست چپم برسد. سپس دست چپ را به‌آرامی حرکت می‌دهم و گام به گام، همراه با حرکات ملایم دست و انگشتان، محل جراحی شدهٔ کالبد کلیشه‌ای اتری را با قسمتی از بدن بیمار که با آن در انطباق است، پیوند می‌زنم. این عمل با بلندکردن آرام دست از مجرای چاکراها انجام می‌شود. تا هنگامی که شکاف هاله بسته نشود و حوزه‌های انرژی بخش قدیمی و جدید پیوند نخورند، دستان شفاگر از بدن بیمار جدا نمی‌شوند.

و اما در مورد مری؛ او در وضعیتی آرام و راحت روی میز مخصوص درازکشیده است تا آخرین مرحلهٔ پاکسازی را انجام دهیم. البته تا حدودی از جسم خود خارج شده و در حال استراحت است. هالهٔ او کماکان انرژی دریافتی را برای شفای خود به‌مصرف می‌رساند. بیمار اکنون آماده است تا برای درمان فتق مجرای مری تحت عمل جراحی معنوی قرار گیرد. هنگامی که دستانتان را بر روی چاکراهای سوم و چهارم قرار می‌دهید، (شکل ۱۵ ـ ۲۲) دستان اتری شما به بدن بیمار فرو می‌روند و بدین ترتیب به بهترین نحو از وضعیت داخل بدن او مطلع می‌شوید. آن‌را لمس می‌کنید، می‌بینید یا می‌شنوید. اینک در فضای منفی هستید، اما آن‌را کاملاً طبیعی می‌دانید. در حالی که سرعت فرکانسی ارتعاشاتتان افزایش می‌یابد، هالهٔ شما گسترده‌تر می‌گردد. حضور شخص یا اشخاصی را در پشت سر خود حس می‌کنید. همهٔ راهنمایانی که دست اندرکار جراحی هستند، به‌آرامی وارد حوزهٔ انرژی شما می‌شوند. این احساس، بسیار آشنا، آرام‌بخش، و بیش از همه لذت‌بخش است. اینک در اقلیم فرشتگان و سرزمین آرامش قدم گذاشته‌اید و با تمام عالم در صلح و صفا





شکل ۱۵ ـ ۲۲ : شفای لایه کلیشه ای اتری : جراحی معنوی

هستید. در این حال که تسلیم و مطیع قدرت خلاقهٔ خود هستید، دستان جراحان را مشاهده می‌کنید که از معبر دستان اتری شما وارد بدن بیمار می‌شوند و پارگی ناحیهٔ دیافراگم را بخیه می‌زنند. باور کردن این عمل در ابتدا دشوار است، ولی با گذشت زمان به‌قدری طبیعی می‌شود که بدون هیجان شاهد این واقعه خواهید بود. آنچه که اهمیت دارد بهبودی بیمار است. در واقع شما به دانشی اعتماد می‌کنید که فراسوی تعبیرات شخصی و محدود شما به شفا می‌پردازد. راهنمایان پس از ترمیم پارگی، قالب بازسازی شده را با سایر قسمتهای لایهٔ کلیشه‌ای پیوند می‌زنند. سپس حس می‌کنید که آنان به‌تدریج انرژی خود را پس می‌کشند. از مشاهدهٔ اینکه دستان اتری شما در چه عمقی از بدن بیمار مشغول جراحی بوده‌اند، شگفت‌زده می‌شوید. در ابتدای امر متوجه این ژرفا نشده بودید، ولی اکنون که حوزهٔ انرژی در حال خارج شدن است این امر آشکار می‌گردد. در این لحظه شاید حتی بیمار هم آن‌را مشاهده کند. سپس کنترل بیشتری روی دست راست خود خواهید داشت. رابطهٔ آن با بدن بیمار سست‌تر می‌گردد و آن‌را به آرامی بالا می‌آورید. پس از اینکه دستتان را کاملاً از بدن بیمار خارج کردید، انگشتان خود را کمی حرکت دهید. اینک به آرامی و ملایمت دست چپ را جدا کنید. اکنون برای پرداختن به کالبد هفتم آماده‌اید، ولی پیش از آغاز کار ذکر چند نکتهٔ کوچک در مورد درمان لایهٔ کلیشه‌ای اتری ضرورت دارد.

در حین[1] جراحی کالبد کلیشه‌ای اتری، راهنمایان فرکانس رنگها، جهت جریان انرژی، و محل جراحی را کاملاً تحت کنترل خود دارند. هرقدر به آنان بیشتر اعتماد کنید و از دستوراتشان پیروی کنید، قابلیت‌های آنان افزایش می‌یابد. علاوه‌بر اقدامات معمول جراحی آنان گاهی شما را در مقام شفاگر هدایت می‌کنند تا دو دست خود را بی‌حرکت در دو نقطهٔ بدن بیمار نگاه دارید و از شما می‌خواهند که ارتعاشات هالهٔ خود را افزایش دهید تا انرژی قدرتمند ارغوانی و گاهی نقره‌ای وارد عمل شود. هنگامی که جریان انرژی شدت زیادی دارد، نباید به‌هیچ وجه حرکت کنید، زیرا بدین وسیله نه تنها هالهٔ بیمار، که هالهٔ خودتان نیز دچار گسستگی می‌گردد. پس از اینکه انرژی کافی برای سست کردن پیوندهای بخش آسیب دیده وارد حوزهٔ بیمار

شد، راهنمایان جریان انرژی را معکوس می‌کنند تا انرژی مرده را به خارج از حوزه بمکد. این مرحله از شفا در سطح برتری رخ می‌دهد و احتمالاً از انرژی‌های کالبد ششم استفاده می‌کند. این عمل انرژی‌های راکد بخصوصی را از کالبد کلیشه‌ای اتری جدا می‌کند. انرژی‌هائی چون، قالب روانی ویروس‌ها، باکتری‌ها، یا آنگونه که در یکی از تجربیات مشاهده کردم، دانه‌های سفیدی که در خون بیمار مبتلا به سرطان خون وجود دارند. این عوامل چنان از جا کنده شده و از حوزه خارج می‌شوند که احتمال تولید مجدد آنان در کالبد فیزیکی کاملاً از بین می‌رود.

هر از چند گاهی گروه کوچکی از افرادی که دارای حس برتر هستند، دور هم جمع می‌شوند تا برای مقابله با مسائل و مشکلاتی که استفاده از حس برتر در زندگی روزمره به‌وجود می‌آورد، به‌طور دوجانبه به یکدیگر انرژی دهند. من نیز در این جلسات شرکت می‌کنم. علاوه بر این هریک از ما به شیوهٔ خود به شفای دیگری می‌پردازیم. (هریک به نوبت در نقش بیمار ظاهر می‌شویم). این عمل بسیار ثمربخش است زیرا بدین وسیله نه تنها از مسائل شفاگران، بلکه از مشکلات بیماران نیز آگاه می‌شویم. جلسات فوق، بسیاری از قابلیت‌ها را در حواس من ایجاد کرده‌است و به‌وجود آورندهٔ چارچوبی بوده که از طریق آن می‌توانم تجربیات شفاگری خود را به دیگران منتقل کنم. ما در راه آموختن شیوهٔ مشاهدهٔ هریک از کالبدهای حوزه، شناسائی تجربیات مربوط به این مشاهدات، و تأثیر این اطلاعات در یافتن شیوه‌های نوین درمانی هستیم.

۵ ـ درمان لایهٔ کلیشه‌ای کِتِری یا بازسازی شبکهٔ زرین هاله (کالبد هفتم):

بسیاری از اوقات هنگامی‌که در لایهٔ پنجم هاله اختلالی رخ می‌دهد، می‌توان آن را در کالبد هفتم نیز ردیابی کرد. بنابراین بازسازی لایهٔ هفتم نیز ضروری است. این عمل معمولاً پیش از پرداختن به لایهٔ ششم انجام می‌شود، هرچند در این مقطع شفاگری، برخی از فرکانس‌های لایهٔ ششم نیز به‌خودی‌خود وارد عمل شده‌اند. درمان لایهٔ هفتم از این لحاظ با درمان لایهٔ پنجم تفاوت دارد که در این مورد شفاگر نقشی فعال برعهده دارد. در لایهٔ پنجم، وظیفهٔ اصلی شفاگر، تسلیم و اطاعت است. در اینجا

شفاگر باید فعالانه تنفس کند و دستان و انگشتان خود را به‌کار گیرد؛ او درعین حال موظف به حفظ حساسیت و تمرکز بر سطوح برتر ارتعاشی می‌باشد. ارتقاء یافتن تا سطح هفتم، مستلزم مقدار زیادی تمرکز و کنترل تنفسی است. نور زرین این لایه بسیار نیرومند و دارای خاصیت ارتجاعی است. در اکثر اوقات این نور به شکل شبکه‌ای از ریسمان‌های نازک زرین که به‌شدت مستحکم هستند، ظاهر می‌گردد.

راهنمایان بیمار، همواره برای شفا و کمک حاضر می‌شوند. اگر هشیار باشید آنان را مشاهده می‌کنید که از ابتدا به همراه بیمار وارد مطب می‌شوند. آنان در این مرحله از شفا معمولاً بیمار را از کالبدش بیرون می‌کشند و به مراقبت از او می‌پردازند، تا آرامشی عمیق بر او حاکم شود و کار درمان تسهیل گردد. معمولاً تجربه‌ای که بیمار به‌یاد می‌آورد، شناور بودن در فضائی آرامش‌بخش است. غالباً بیمار، پیش از بیداری یا برخاستن از تخت در پایان شفا، از میزان هشیاری خود در وضعیت یادشده آگاه نیست.

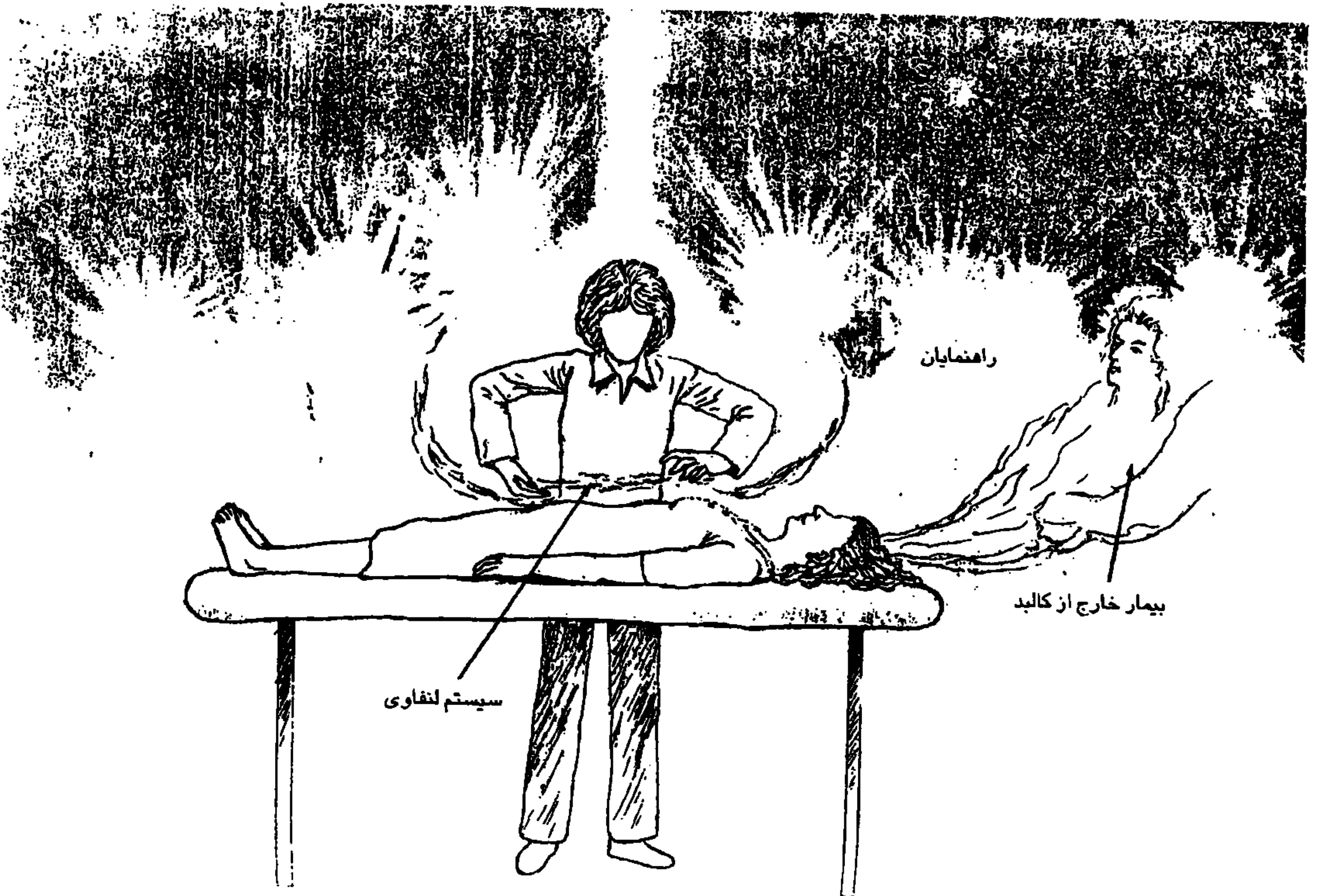
درمان لایهٔ کلیشه‌ای کِتِری که عبارتست از بازسازی کالبد هفتم به‌وسیلهٔ نور زرین، مشتمل بر دو بخش اصلی است. ۱ـ پاک‌سازی و بازساری ساختار شبکه‌ای اعضاء بدن، عضلات، اعصاب و سایر بخش‌های بدن. ۲ـ پالایش و تجدید بنای چاکراها. دستان راهنما به‌واسطهٔ دستان شفاگر عمل می‌کنند و حرکات آن را تحت پوشش قرار می‌دهند. آنها معمولاً پشت سر و درون دستان شفاگر جای می‌گیرند. درهنگام کار، ریسمان‌های زرین نازکی از سر انگشتان شفاگر خارج می‌شوند که با سرعتی زیاد حرکت می‌کنند. سرعت حرکت این ریسمان‌ها، در مقایسه با حرکات سریع انگشتان شفاگر، بسیار بیشتر است. راهنمایان معمولاً برای بازسازی شبکهٔ این کالبد، شبکهٔ مختل‌شدهٔ عضو مورد نظر را از بدن جدا می‌کنند و به‌طور مجزا بر روی آن کار می‌کنند. این اقدام تنها هنگامی صورت می‌گیرد که آگاهی بیمار اجازهٔ آن را صادر نماید. منظور آگاهی درونی اوست نه هشیاری ظاهری. در این لحظات بیمار کاملاً هشیار است و در حال گفتگو با راهنمایانش می‌باشد. البته هنگامی‌که به جسم خود بازمی‌گردد، ممکن است این گفتگو را به‌خاطر نیاورد.

الف) بازسازی اعضاء لایهٔ کلیشه‌ای کِتِری:

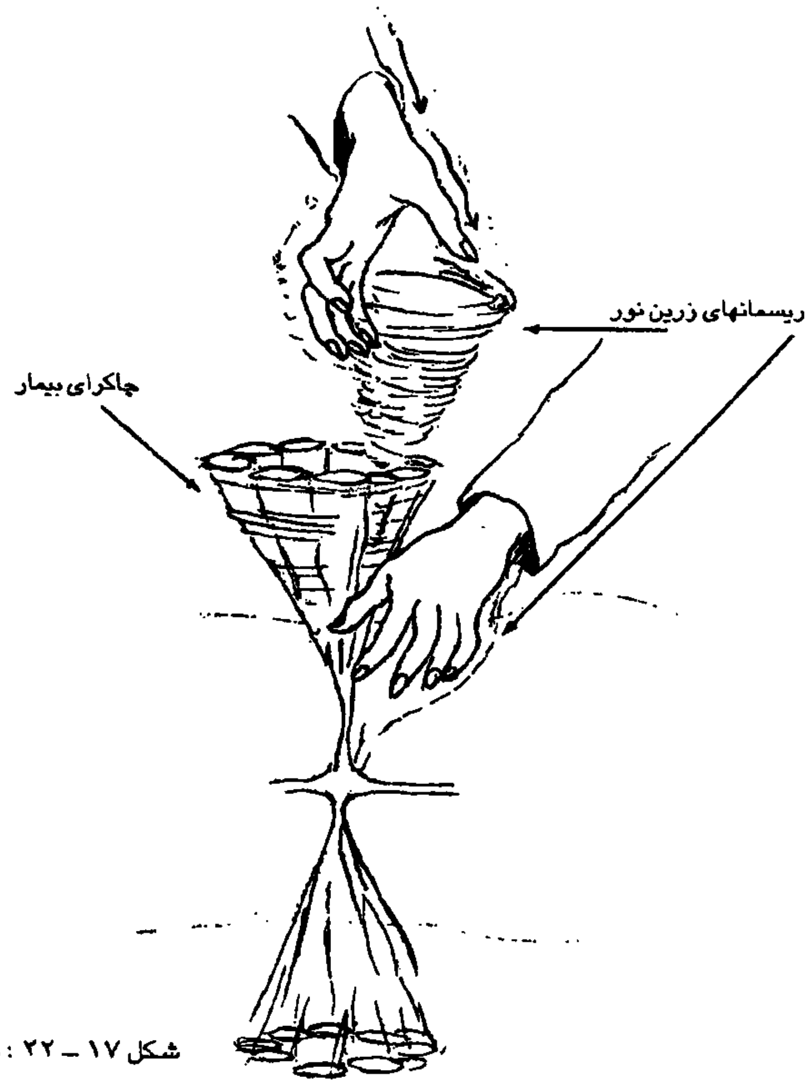
برای جداسازی کالبد هفتم هریک از اعضاء بدن، دستان شفاگر با جرقه‌ای نیرومند و انفجاری مهیب به کار می‌افتند. سپس این عضو (کالبد هفتم عضو مربوطه) بر فراز بدن شناور می‌گردد و به‌وسیلهٔ حرکات سریع انگشتان دست، پالایش و بازسازی می‌شود. انگشتان با حرکاتی سریع، به‌وسیلهٔ ریسمانی به‌رنگ طلائی ـ سفید، شبکهٔ آبی رنگ اتری را به کالبد هفتم می‌بافند. پیش از جاسازی مجدد عضو مزبور در کالبد، جای خالی آن در درون بدن به‌وسیلهٔ نور، پاک و ضدعفونی می‌گردد. با اتمام این عمل، عضو مربوطه به‌سهولت درجای خود قرار می‌گیرد. می توان گفت به درون بدن مکیده می‌شود. سپس درجای خود دوخته می‌شود و به‌وسیلهٔ تابش پرتو آبی رنگ از انرژی سرشار می‌گردد. در این هنگام معمولاً شبکه‌ای از نور سفید که مانند کتان به‌نظر می‌رسد بر روی محل جراحی قرار داده‌می‌شود. این پوشش همچون نوعی بی‌حس کننده، به‌عنوان مسکن عمل می‌کند. آن گاه پانسمانی از انرژی زرین به‌منظور حفاظت بر روی موضع مزبور قرار می‌گیرد.

مثال‌هائی از این نوع جراحی در شکل‌های ۱۶ ـ ۲۲ و ۱۷ ـ ۲۲ به‌تصویر کشیده شده‌اند. روزی یکی از بیمارانم که غدّه‌ای در سینه داشت، به‌وسیلهٔ تلفن با من تماس گرفت. پزشکان نتوانسته بودند تشخیص دهند که این برآمدگی، نوعی عفونت است یا تومور. آنان تلاش کردند تا محتویات آن را تخلیه کنند. ولی موفق نشدند. بنابراین تصمیم به عمل جراحی گرفتند. هنگامی‌که به وسیلهٔ تلفن با او صحبت می‌کردم، بلافاصله تصویری ذهنی از یک برآمدگی قرمز تیره در سینهٔ چپ او دریافت کردم. علاوه براین لکه‌های سیاهی را در هالهٔ او مشاهده کردم که تا زیر بغل، یعنی محل گره‌های لنفاوی گسترده‌بودند. برای حصول اطمینان از صحت تصویر از او پرسیدم که آیا محل برآمدگی سمت چپ نوک پستان چپ بود، پاسخ مثبت بود. بنابراین در ادامه به او اطمینان دادم که آن برآمدگی، سرطان نیست و نوعی عفونت است[1]. دلیل این تشخیص، رنگ قرمز تیره بود، که نشانهٔ عفونت است. علاوه براین صدای

۱ـ *Mastitis*: تورم غدد پستان.م



شکل ۱۶ ــ ۲۲ : شفای دستگاه لنفی در لایه کلیشه ای کتری





شکل ۱۷ ـ ۲۲ : شفای لایه کلیشه ای کتری : جراحی معنوی

راهنمایان را می‌شنیدم که تشخیص مرا تأیید می‌کردند. از سوئی دیگر رنگ گره‌های لنفاوی کاملاً سیاه بود و این موجب نگرانی من بود. به او گفتم که علت بیماری، برآمدگی نوک سینه نبود، بلکه گره‌های لنفاوی مسبب اصلی مشکل بودند و افزودم که سراسر بدن و به‌خصوص دستگاه لنفاوی او محتاج پالایش است. چند روز بعد، پزشکان عفونت سینه را خارج کردند. آنان چنین تشخیص دادند که انسداد گره‌های لنفاوی موجب بروز عفونت Mastitis شده‌بود.

سه روز پس از جراحی که او برای شفا به نزد من آمد، دستگاه لنفاوی‌اش کاملاً مسدود بود و انسدادهای عمده‌ای سرتاسر سیستم لنفاوی او را پوشانده‌بود. این انسدادها به‌شکل لکه‌هائی به‌رنگ سبز تیره در هردو کفل و سمت چپ شکم خودنمائی می‌کردند. رنگ کلی هالهٔ او به خاکستری گرایش داشت. ناحیهٔ قرمز تیره در پستان چپ تقریباً محو شده‌بود و جای خود رابه لکه‌ای قرمز روشن که محل زخم جراحی بود، داده‌بود. پس از انجام پالایش معمول در کالبدهای تحتانی، راهنمایان دستگاه لنفاوی او را به‌طور کامل خارج کردند و پس از پالایش، به‌شیوه‌ای که قبلاً تشریح شد، (شکل ۱۶ ـ ۲۲) درجای خود قرار دادند. انرژی سراسر بدن او تجدید شد و تحت تابش پرتو آبی‌رنگ و پس از آن طلائی قرار گرفت. در نتیجه دستگاه لنفاوی بیمار شفافیت و درخشش اولیهٔ خود را به‌دست آورد. لکهٔ قرمز نیز ناپدید شد. در شکل ۱۶ ـ ۲۲ راهنمایان را می‌بینیم که به‌واسطهٔ شفاگر درحال پالایش دستگاه لنفاوی هستند. درحین جراحی بر روی کالبد کلیشه‌ای راهنمایان بیمار در بالای سر او حضور دارند و موجبات خروج بیمار از جسمش را فراهم کرده‌اند.

ب) بازسازی چاکراها در کالبد کلیشه‌ای کِتِری:

در بازسازی چاکراها نیز اقداماتی مشابه صورت می‌گیرد. ولی چاکراها تحت هیچ شرایطی از بدن جدا نمی‌شوند. چاکراهااز چند طریق عمده آسیب می‌بینند؛ پارگی یا بازشدن، آسیب پردهٔ محافظ مدخل چاکرا، کند شدن حرکت دورانی یکی از مخروطهای چاکرا یا راکد شدن آن، جابه‌جا شدن ریشهٔ چاکراکه طی آن نوک مخروط چاکرا از کانون خود جدا می‌شود، یا بیرون آمدن یکی از مخروط‌ها که مانند فنری از

جا جهیده به‌نظر می‌رسد، جابه‌جائی کامل چاکراکه سبب از بین رفتن آن می‌گردد، یا آسیب دیدگی بخش کوچکی از آن. مثلاً در مورد مری و بیماری او (فتق مری)، یکی از مخروط‌های چاکرای شبکهٔ خورشیدی مانند فنری از جای خود بیرون آمده‌بود. در درمان این مورد، باید مخروط فوق را سرجای خود قرار داد و دوخت. سپس باید پردهٔ محافظ را بازسازی کرد و برای اینکه چاکرا فرصت یابد تا خود را ترمیم کند، باید دهانهٔ آن را با پوششی مستور کرد. تمام این اعمال، با هدایت راهنمایان، توسط دستان شفاگر و به‌وسیلهٔ انوار شفابخش انجام می‌شوند. درطی عمل دستان شفاگر به‌طور خودکار به‌حرکت درمی‌آیند.

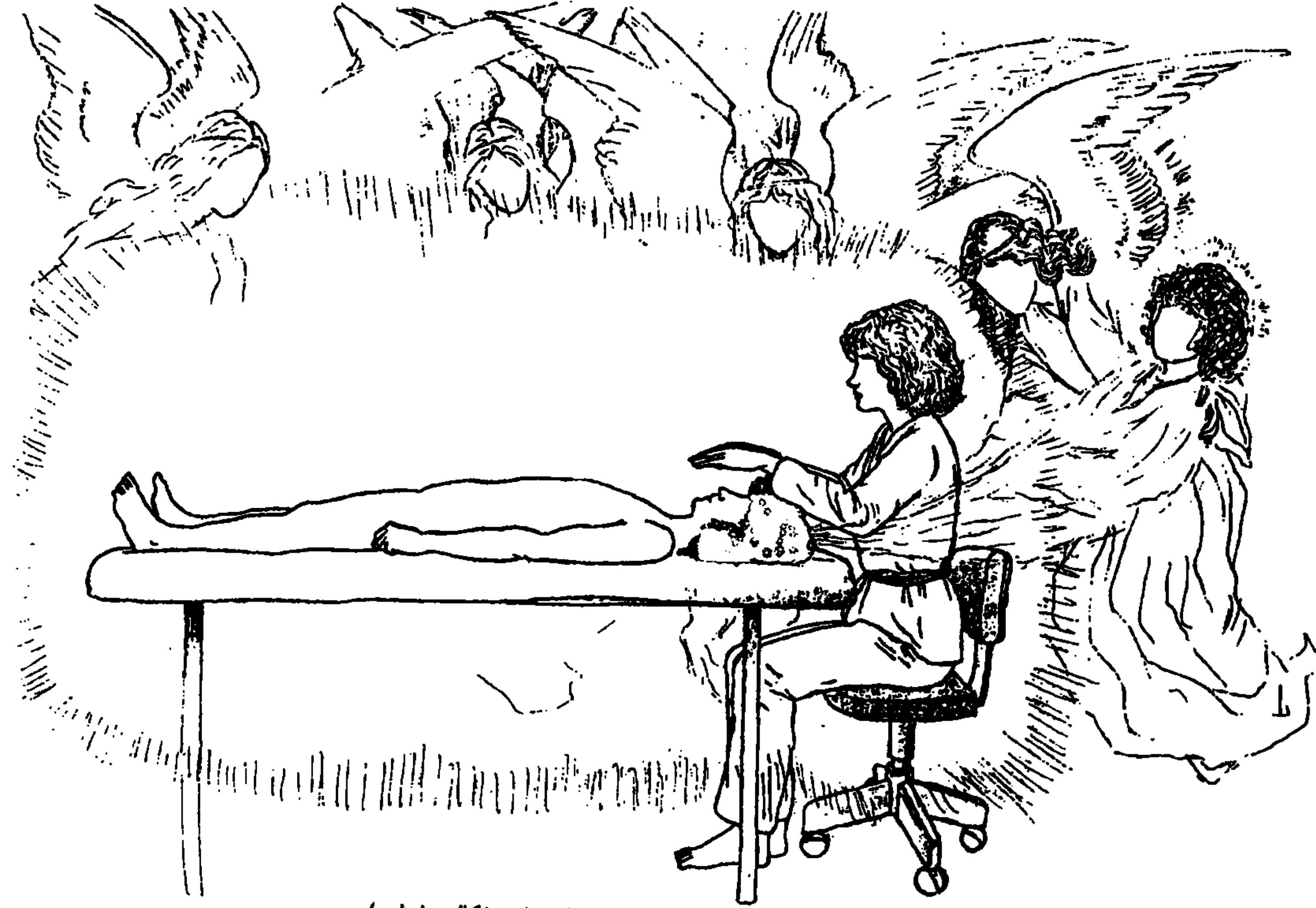
اینک مجدداً به سراغ مری می‌رویم. او از جسم خود خارج شده و تحت مراقبت آموزگاران معنوی‌اش در هشیاری کامل بسر می‌برد. اینک که درمان لایهٔ پنجم به‌اتمام رسیده، می‌توانید پارگی موجود در لایهٔ هفتم را مشاهده کنید. برای آغاز کار می‌دانید که باید آگاهی خود را تا سطح کالبد هفتم ارتقاء بخشید. این عمل به‌وسیلهٔ افزایش سرعت تنفس سایشی از راه بینی میسر می‌گردد. در حالی که سرعت تنفس‌تان افزایش می‌یابد، حتی‌الامکان برای ارتقاء آگاهی خود، ذهن‌تان را متمرکز کنید. از حجم زیاد انرژی دریافتی خود، که در اثر تنفس سایشی جذب می‌کنید، نهراسید؛ زیرا تمام آن‌را در جریان شفا مصرف خواهیدکرد. با ارتقاء به سطح کالبد برتر، ذهن برتر را تجربه می‌کنید. در این وضعیت تمام هستی، مطلق و بی‌نقص به‌نظر می‌آید. اندکی بعد نوری زرین از سرانگشتانتان می‌تابد و راهنمایان از طریق کالبد هفتم شما، با بیمار ارتباط برقرار می‌کنند. (شکل ۱۷ ـ ۲۲). دستانتان، تقریباً درحالت بی‌ارادگی بر فراز چاکرای سوم مری قرار می‌گیرد. نور زرین را مشاهده می‌کنید که مخروط کوچک چاکرای سوم را می‌دوزد. انگشتان با سرعتی فوق‌العاده حرکت می‌کنند. ریسمان‌های زرین، هزاران بار سریع‌تر از این حرکت می‌کنند. نور زرین، مخروط کوچک را با فشار در جای خود قرار می‌دهد. حجم انرژی جاری از شما، باورکردنی نیست و شما تردید دارید که بدن‌تان این حجم عظیم را تحمل کند. در حالی که سپر محافظ درحال بازسازی است، به تنفس ادامه دهید. دراین شرایط

شما نمی‌دانید که آیا مری به این وقایع توجه دارد یا اصولاً مایل است از آنچه می‌گذرد مطلع باشد یا نه، اما نمی‌توانید سخنی بگوئید. برای اینکه با تمام وجود درحالت تمرکز باقی بمانید، تلاش زیادی صرف می‌کنید. درنهایت کار پایان می‌یابد و چاکرا در وضعیت طبیعی خود مستقر می‌گردد. اینک سرعت تنفس شما کاهش می‌یابد و از اتمام کار خشنود می‌شوید. شاید دستانتان درد کند ولی احساس فوق‌العاده‌ای بر شما مستولی است.

چاکراهای فوقانی را با ملایمت بسیار پالایش کنید و در بالای میز ماساژ قرار گیرید. دستانتان را در دو طرف سر مری قرار دهید. به‌آرامی انرژی را به درون شقیقه‌های او بفرستید تا هرگونه عدم تعادل بین دو سمت چپ و راست حوزه از بین برود. اکنون که لایه‌های پنجم و هفتم بازسازی شده‌اند و می‌توانند شکل خاص هاله را حفظ کنند، زمان آن فرا رسیده که به‌واسطهٔ عشق، کالبد ششم را از انرژی سرشار کنید.

۶ـ درمان کالبد آسمانی (لایهٔ ششم):

برای درمان سطح ششم، ابتدا از مجرای چاکرای قلب، چشم سوم، و تاج وارد عمل شوید. دستانتان را به حالت پیاله (که قبلاً تشریح شد) بر فراز چاکرای چشم سوم بیمار نگاه دارید. کف دستان باید روبه پائین باشد. برای دسترسی به نور، ارتعاشات خود را افزایش دهید و اجازه دهید نور به کانون مغز بیمار جاری شود (شکل ۱۸ ـ ۲۲). در سطوح روانی با برترین ابعاد معنوی که می‌شناسید، ارتباط برقرار کنید. برای این کار، ابتدا از طریق چاکرای قلب با عشق کیهانی پیوند حاصل کنید و سپس برای دریافت نور، خود را به آن آگاهی برتر متصل نمائید. انجام‌دادن این عمل از طریق قلب و تأمل برای ورود به اقلیم عشق کیهانی بسیار مهم است. پس از این مرحله باید به سراغ چاکرای تاج رفت. اگر این ترتیب رعایت نگردد، فرآیند شفا به عملی ذهنی مبدل خواهدشد. این روند باید با عشقی عمیق به یکایک جوارح بیمار، یعنی مری همراه باشد. وصل به آگاهی مسیحا یا عشق کیهانی مستلزم برقراری پیوند قلبی عمیقی با بیمار و پذیرش کامل و داشتن اشتیاقی وافر برای



شکل ۱۸ ـ ۲۲ : شفای لایهٔ آسمانی (کالبد ششم)

تندرستی و بقاء او است. این ضیافتی است در بزرگداشت عشق به بقاء بیمار. منظور من ورود به این وضعیت است نه تصور و تجسم آن. با حفظ این موقعیت، کوشش کنید تا به نور و برترین و وسیع‌ترین ابعاد معنوی ممکن دست یابید.

برای بالا بردن ارتعاشات، می‌توانید از هردو روش فعال و منفعل بهره گیرید. ابتدا، تمام تلاش خود را برای افزایش ارتعاشات، به‌کار گیرید. این کار از طریق تنفس، سایش هوا درناحیهٔ گلو، تمرکز بر نور و پرواز به سوی آن به‌وسیلهٔ چشم درون میسر می‌گردد. در عالم درون چنین به‌نظر می‌رسد که به جانب بالا و نوری خیره می‌شوید و خود را به آن می‌رسانید. هرچه بالاتر می‌روید، سبک‌تر می‌شوید و پیوندتان با جسم کمتر می‌شود. هرچه بیشتر خود را در محاصرهٔ امنیت و عشق کیهانی قرار دهید و بگذارید این کیفیات در شما نفوذ کنند. سپس ابعاد ذهن‌تان گسترش می‌یابد و خواهید توانست مفاهیمی را درک کنید که در شرایط معمولی قادر به ادراک آنها نبوده‌اید. در این وضعیت قادر به پذیرش واقعیات بیشتری هستید و القاء مفاهیم مختلف توسط راهنمایان به شما ساده‌تر می‌شود زیرا اینک دربند تعصبات پیشین درباب طبیعت و هستی نیستید. می‌توان گفت در این شرایط، تعدادی از موانع ذهنی شما از میان رفته‌اند. برداشتن هرگام به‌سوی نور، رهائی بیشتری را به‌همراه دارد. پس از سال‌ها تمرین و تلاش، مجرای انرژی‌ها و مفاهیم هرچه برتر خواهید بود.

اینک که تا حدی معین آگاهی خود را ارتقاء بخشیده‌اید، توقف کنید و به نور سفیدی که ارتعاشات حوزهٔ خود را با آن هماهنگ کرده‌اید، اجازه دهید به حوزهٔ انرژی شما وارد شود. این نور از هالهٔ شما به هالهٔ بیمار جاری می‌شود.

پس از جاری‌شدن نور سفید به بخش مرکزی مغز بیمار و رسیدن ارتعاشات آن ناحیه به‌حد فرکانس نور، ارتعاشات خود را تا سطح بعدی افزایش دهید. وقتی که بیمار نیز به آن سطح رسید، به سطح بعدی روید. در این روند گام به گام، بخش مرکزی مغز بیمار منور خواهدشد. حوزهٔ بیمار از نوری زرین و سفید شیری پر می‌شود. گاهی بیمار درطی درمان، تصاویری معنوی را می‌بینند یا حتی «به‌خواب

می‌رود.» (از نظر من مفهوم خوابیدن در این مرحله این است که بیمار هنوز برای یادآوری تجربه در بازگشت به وضعیت معمولی آگاهی، ظرفیت کافی را کسب نکرده‌است. روزی این ظرفیت در او ایجاد خواهدشد و آنچه در اینجا بر او می‌گذرد در این امر تأثیر خواهد گذارد.)

از آنجا که این شیوهٔ ارتباطی بسیار قدرتمند است، هنگام اتمام کار و ورود به مرحلهٔ بعدی، برای قطع ارتباط با چاکرای ششم باید دستان خود را به‌آرامی تکان دهید. معمولاً پس از منور ساختن منطقهٔ تالاموس در مغز و انباشتن هاله با نور سفید، اگر فرصتی باشد اندکی به‌طور مستقیم به سطوح بیرونی هاله می‌پردازم. غالباً به‌وسیلهٔ حرکت دادن دست در امتداد بالا و تکان دادن سر انگشتان، پرتوهای نور را از کالبد آسمانی به‌طرف بیرون «شانه می‌زنم»، شبیه به فرو بردن دستان در موی سر و بیرون کشیدن آنها. (کف دست باید به طرف بیرون باشد). برای این کار دست خود را در نزدیکی کاسهٔ سر قرار دهید و آن را عمود بر بدن بیرون بکشید، گوئی می‌خواهید هاله را بالا بکشید. این حرکت موجب سبک‌بالی بیمار می‌شود و به‌واسطهٔ افزایش و گسترش نور، کالبد آسمانی را بهبود می‌بخشد. اگر فرصتی باقی بود این روش را بیازمائید. مری حتماً لذت خواهدبرد.

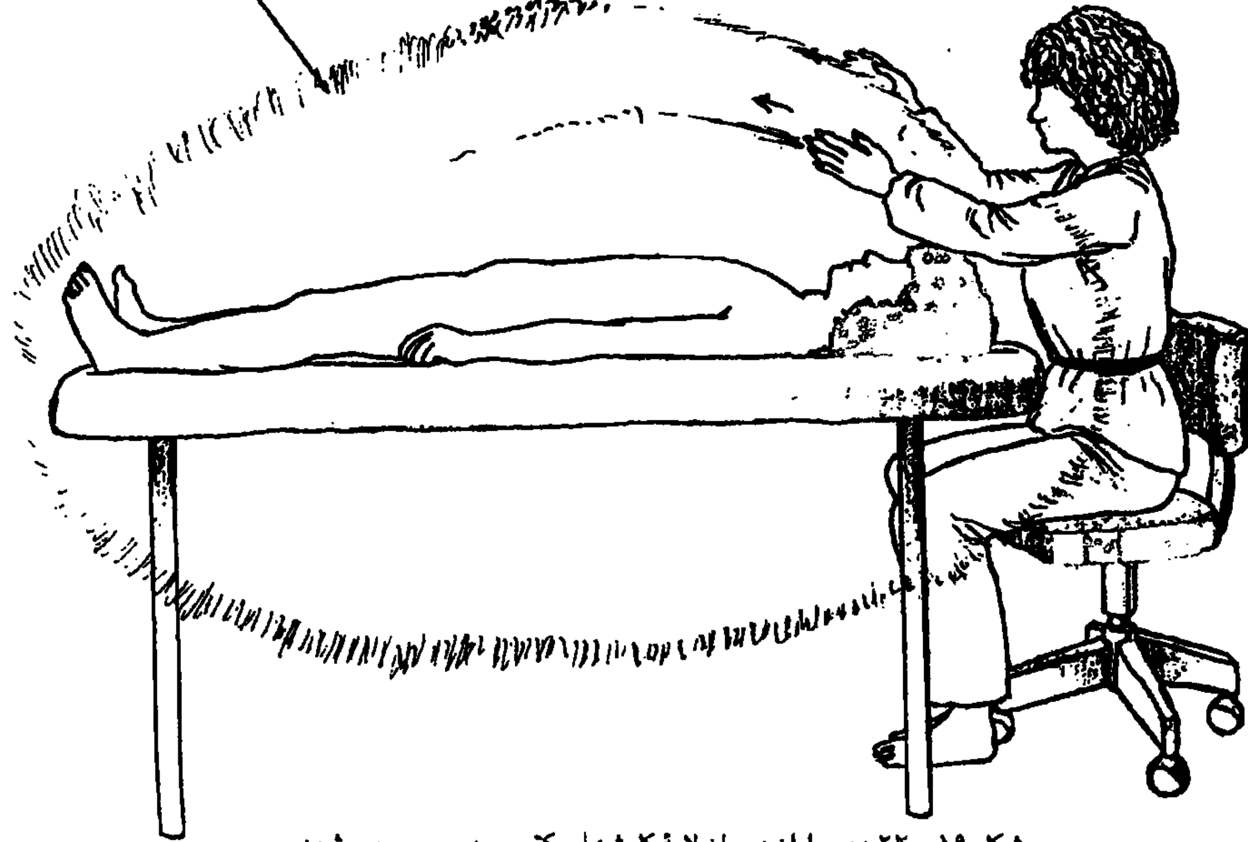
۷ـ مهر و موم لایهٔ کلیشه‌ای کِتِری:

پس از تنویر لایهٔ آسمانی و گسترش یافتن آن، به لایهٔ کِتِری می‌پردازیم که همان شکل تخم‌مرغی است که ظاهراً حفاظت از هاله را به عهده دارد. من با حرکت دادن دست‌هایم بر روی سطح خارجی این لایه، آن را هموار و تقویت می‌نمایم. شکل این لایه ممکن است در اطراف پاها بیش از حد باریک، یا در برخی از نواحی بیش از حد پهن باشد، یا شاید نوارهای برجسته یا فرو رفته‌ای در اطراف آن مشاهده گردد. (برخی از این نوارها به زندگی‌های پیشین مربوط هستند که در این مورد در فصل ۲۴ بحث خواهدشد.) شاید در برخی از نواحی نازک باشد یا حتی دارای ترک یا حفره‌ای باشد. تمام این معایب می‌باید رفع شوند و به‌طور کلی این لایه باید دارای پوسته‌ای متناسب و مستحکم و شکلی تخم‌مرغی باشد.

این کار را با ترفندی ساده انجام می‌دهم. چنانچه بخشی دارای برجستگی باشد، آن را صاف و هموار می‌کنم یا اگر تیره باشد نور را به درونش هدایت می‌کنم. اگر محتاج تحکیم و تقویت باشد، به آن انرژی می‌دهم. سطوح بیرونی هاله به سهولت تغییر شکل می‌دهند و به‌خوبی قابل کنترل هستند. بنابراین، این مرحله از درمان وقت زیادی نمی‌گیرد.

برای تکمیل درمان در سطح هفتم هاله، بالای سر بیمار می‌نشینم و دستانم را به یکدیگر می‌چسبانم و آنها را تا سرحد کالبد تخم‌مرغی، یعنی به فاصلهٔ ۸۰ سانتی‌متری سر بیمار بالا می‌آورم. سپس با حرکت دست راست به‌جانب راست و حرکت دست چپ به سمت چپ بدن بیمار، دور بدن او را دست می‌کشم. بدین وسیله کمانی از دستانم خارج می‌شود که از بالای سر بیمار به‌سوی پای او حرکت می‌کند و سرتاسر لایهٔ هفتم را تقویت می‌کند. باحرکت آرام و دایره‌وار دستانم، دایره‌ای از نور زرین به دور بدن بیمار کشیده می‌شود و لایهٔ محافظ تخم‌مرغی هاله را استحکام می‌بخشد.

اینک برای تقویت و استحکام کالبد هفتم مری و ترسیم سپری محافظ به دور او دستان خود را بالای بدن او قرار دهید. در این حال بالای سر او نشسته‌اید (شکل ۱۹ ـ ۲۲). فاصلهٔ لایهٔ هفتم از پوست بدن بین ۸۰ الی ۱۰۰ سانتی‌متر است. اگر قادر به دیدن این لایه نیستید، آن را لمس کنید. هنگامی‌که دستانتان با این لایه تماس می‌یابند، فشار مختصری را احساس می‌کنید. کف دستان خود را روبه پائین گرفته آنها را به‌شکل پیاله درآورید و مماس با سطح خارجی هالهٔ مری نگاه دارید. جهت تثبیت درجهٔ انرژی و آگاهی خود در سطح هفتم، تنفس سایشی ضروری است. اینک نور زرین را از دستان خود ساطع کنید. قوسی از انرژی سرتاپای بدن مری را می‌پوشاند. کمان مذکور را بی‌حرکت نگاه دارید و با بازکردن دستانتان از یکدیگر، به قصد دور زدن بدن مری فاصلهٔ آنها را از یکدیگر افزایش دهید. دست چپ به چپ و راست به جهت راست کمان می‌زند. برای به‌وجود آوردن پوششی تخم‌مرغی، دایره را در اطراف بدن او کامل کنید.



شکل ۱۹ ــ ۲۲ : در پایان درمان لایهٔ کلیشه ای کِتری مهر و موم می شود

پس از انجام این حرکت، من با حرکت ناگهانی، اما ملایم دستانم، پیوند هالهٔ خود و بیمار را قطع می‌کنم و در سمت راست او قرار می‌گیرم. سپس مجدداً از خارج لایهٔ هفتم را لمس می‌کنم. (پیش از این مرحله، درحال شفاگری به سیستم انرژی بیمار متصل بودم، ولی اکنون با گسستن آن رابطه، بخشی از حوزهٔ انرژی او نیستم.) در اینجا دستانم را به‌آرامی بر سطح خارجی پوستهٔ تخم‌مرغی (لایهٔ هفتم) قرار می‌دهم، بدون کلمه‌ای احترام خود را نثار بیمار می‌کنم و نیروی شفابخش درونی او را به او بازمی‌گردانم. بدین وسیله هویت او و قدرت آفرینش تندرستی و تعادل در زندگی را در او می‌ستایم و سهم ناچیز خود را در یادآوری این هویت به او، مورد تقدیر قرار می‌دهم. در اینجا مجدداً ارتباط خود را با حوزهٔ او قطع کرده، می‌نشینم و به آگاهی معمول روزمره بازمی‌گردم. (هنگامی‌که به شفای سطح هفتم می‌پردازم، مجدداً دارای آگاهی فوق‌العاده‌ای هستم.) برای این کار، مانند دستکشی که به دست می‌کنیم، به درون بدن خود سُر می‌خورم. برای جایگزین شدن در یک‌ایک اعضاء بدنم، تمرکز می‌کنم. تولد، حیات، هویت و رسالت خود را مورد قدردانی قرار می‌دهم. در این هنگام انرژی شفابخش مورد نیاز خود را به درون خویش راه می‌دهم.

این عمل موجب می‌گردد که شفاگر بیمار خود را رها کند و تمام طول هفته خاطره و انرژی او را با خود حمل نکند. شفاگر با ارج نهادن به خویش، حرفهٔ شفاگری را با زندگی خصوصی خود تلفیق می‌کند. این امر همیشه به‌خودی‌خود رخ نمی‌دهد، زیرا شفاگر در طی درمان بیمار در وضعیت برتری از آگاهی و هوشیاری به‌سر می‌برد و گاهی چنین می‌نماید که آن انسان والائی که به درمان بیماران اشتغال دارد، فرد دیگری است. بیشتر شفاگرانی که من می‌شناسم، زندگی دشواری داشته‌اند و به جای این‌که بر مبنای تجربیات، در مورد خویش قضاوت کنند، باید به خود ارج نهند. به اعتقاد من آموختن عشق و همدردی جزئی از تعالیم شفاگری است.

اینک عمل فوق را در مورد مری انجام دهید. در پهلوی راست او قرار گیرید و با ملایمت لایهٔ هفتم هالهٔ او را از خارج لمس کنید. او را تقدیر کنید و نیروی شفابخش درونش را به جانب او بفرستید. سپس در گوشه‌ای دور از بیمار بنشینید (در همان

اتاق). به کالبد خود بازگردید و خود و هدف‌تان را ستایش کنید.

معمولاً بیمار پس از شفا مدتی بی‌رمق است و نیاز به استراحت دارد. این فرصت خوبی است که بنشینید و وقایع درمان را در دفتری ثبت کنید. اگر بیمار تحت عمل جراحی لایهٔ هفتم قرار گرفته‌است، دستور اکید من به بیمار پرهیز از ورزش در طی سه روز آینده است و از او می‌خواهم استراحت کند و به تغذیه خود اهمیت دهد.

پس از استراحتی مختصر، از مری بخواهید مدتی در حاشیهٔ تخت بنشیند و سپس برخیزد. ممکن است هنوز گیج باشد. او در مورد کاری که انجام داده‌اید کنجکاو است. در اینجا باید از ارجاع او به طرز تفکر خطی پرهیز کنید، زیرا این عمل موجب محوشدن هوشیاری فوق‌العادهٔ او می‌گردد. به‌اندازه‌ای که او راضی شود، به‌اختصار آنچه را که انجام داده‌اید برایش توضیح دهید، اما مراقب باشید توضیحات شما مزاحم استراحت و راحتی او نگردد.

درطی شفا، احتمالاً از سایر نیازهای او نیز مطلع شده‌اید. اگر چنین است، مطلب را با وی در میان گذارید و در صورت لزوم به او توصیه کنید که هفتهٔ آینده به نزدتان بازگردد.

در این لحظه شما مراحل شفاگری را به‌طور کامل به اتمام رساندید. اینک احساس خرسندی و خوشنودی فوق‌العاده‌ای دارید. یک لیوان آب زلال و گوارا برای خود و مری بریزید. شکل ۲۰ ـ ۲۲ هالهٔ مری را پس از درمان نشان می‌دهد. آن را با هالهٔ او پیش از شفا، یعنی شکل ۴ ـ ۲۲ مقایسه کنید.

آنچه که گذشت، خلاصه‌ای فهرست‌وار از شفائی بنیادین و همه‌جانبه بود. گاهی در نخستین مرحلهٔ شفا، یعنی پالایش و تصفیه کالبدهای تحتانی، پیش از پرداختن به کالبد کلیشه‌ای، ممکن است راهنمایان بیمار که به همراه او در جلسه حضور یافته‌اند، کلماتی را به زبان آورند و وضعیت بیمار را تشریح کنند. ممکن است بیمار پرسش‌هائی داشته‌باشد و آنان پاسخ دهند. اما هنگامی‌که من به کالبد کلیشه‌ای می‌پردازم دیگر نمی‌توانم به هردو کار رسیدگی کنم. به‌نظر می‌رسد که انرژی دادن به لایهٔ کلیشه‌ای و تمرکز شدید برای این کار، قسمت اعظم ذهن و ظرفیت مغزی مرا

اشغال می‌کند. بیمار نیز در چنین شرایطی بیشتر ترجیح می‌دهد در آرامش عمیق به‌سر برد و صحبت کردن این وضعیت را برهم می‌زند.

من به‌طور مستمر تعالیم جدیدی را از آموزگاران معنوی می‌آموزم. معمولاً پس از آموزش کامل مرحله‌ای از درمان، آنان مرا به مرحلهٔ بعدی منتقل می‌کنند. گاهی گروهی جدید از آنان عهده‌دار آموزش من می‌گردند.

۸ ـ درمان کالبدهای فلکی هاله (لایه‌های هشتم و نهم):

اخیراً دو کالبد دیگر را نیز فراسوی کالبد کلیشه‌ای زرین کشف کرده‌ام. این لایه‌ها ظاهراً طبیعتی بلورین دارند و از ارتعاشات بالا و ظریفی تشکیل شده‌اند. به تعبیری، از کالبد هفتم به پائین همه چیز در خدمت هدایت و حمایت ما در طول زندگی است. این شامل پیوندهای زندگی‌های گذشته نیز می‌گردد. این پیوندها در لایهٔ کِتِری قرار دارند و نشانگر درس‌های نهفته در کارماهائی هستند که ما برای آموختن و تجربهٔ آن به دنیا می‌آئیم.

ولی لایه‌های هشتم و نهم که در سطح فلکی قرار دارند، فراسوی اینها هستند. آنها به اقالیمی فراسوی این جهان تعلق دراند. ما ارواحی هستیم که متولد می‌شویم و در روند تکاملی خود به سوی خداوند، به‌تدریج کامل می‌شویم.

تمام تجربیاتی که به زندگی حاضر مربوط هستند، در هفت لایهٔ تحتانی حوزهٔ انرژی بایگانی می‌شوند. علاوه براین، تمام تجربیات احتمالی که هنگام طرح این زندگی در نظر داشتیم نیز در همین لایه موجودند. از سوئی دیگر ما مستمراً تجربیات جدیدی را خلق می‌کنیم. از آنجاکه ما صاحب ارادهٔ آزاد یا اختیار هستیم، همیشه تجربه کردن تمام احتمالات موجود در هالهٔ خود را برنمی‌گزینیم. دیگران نیز صاحب اختیارند. بنابراین احتمال انجام واقعه یا تجربه‌ای، فرآیندی بسیارپیچیده است. به‌عبارت دیگر تجربیات احتمالی بسیار کثیرتر از تجربیات قطعی هستند. تمام این تجربیات احتمالی یا وقایع ممکن در حوزهٔ انرژی ذخیره می‌شوند. تمام این وقایع برای آموختن دروسی برگزیده و طراحی شده‌اند که خود روح انتخاب کرده‌است.

گاهی وقایع احتمالی، دیگر متضمن رشد روح نیستند و لازم است از حوزه جدا شوند. این عمل از سطح هشتم هاله صورت می‌پذیرد. دراین عمل چنین می‌نماید که شفاگر به فراسوی ابعاد زندگی بازتاب یافته و با دست بردن در هفت لایۀ تحتانی، تجربیات و وقایع محتمل ناخواستنی را با ابزاری از حوزه جدا می‌کند. من این وسیله را «غلاف لایۀ هشتم» می‌نامم.

الف) غلاف لایۀ هشتم:

وظیفۀ غلاف لایه هشتم جداسازی هرگونه شوکی از قلمرو زندگی افراد است. این شوک ممکن است روند رشد فرد را متوقف کرده‌باشد یا وجود آن دیگر ضروری نباشد. به‌عبارت دیگر می‌توان گفت دیگر در خدمت آموزش روح نیست.

این آگاهی برتر بیمار است که تعیین می‌کند چه زمان غلاف لایۀ هشتم به‌کار می‌آید، نه شخصیت تحتانی او. در اکثر موارد بیمار اصولاً از چنین تصمیمی آگـاه نیست، ولی گاهی افرادی که در مورد تأثیرات قدرتمند این غلاف مطالبی شنیده‌اند، آن را درخواست می‌کنند. معمولاً این درخواست بی پاسخ باقی می‌ماند، زیرا راهنمایان، هنگامی غلاف را به‌کار می‌برند که تشخیص دهند زمان مناسب فرا رسیده‌است. جداکردن شوکی که مدت‌های مدید در هاله وجود داشته عملی است که خود می‌تواند سبب‌ساز شوکی دیگر گردد. گاهی برای محافظت فرد از آزادی و احساسات رفیع مربوط به آن‌که پس از برداشتن شوکی ایجاد می‌شود، غلافی دیگر لازم است. ترتیب عمل غلاف‌گذاری چنین است: قرار دادن غلاف در هالۀ بیمار توسط شفاگر، بیرون کشیدن شوک یا به‌عبارت صحیح‌تر موجبات خروج خودبه‌خود آن را فراهم کردن، پرکردن حفرۀ به‌وجود آمده از نور سرخ عشق بلاشرط، و مسدود کردن محل عمل. پس از این اقدامات بیمار فرصت خواهد داشت تا شفا یابد و به سبک‌بالی حاصل از برداشته شدن بار سنگینی که سالیان سال با او بوده‌است، عادت کند. (تحمل آزادی، آن گونه که ما تصور می‌کنیم ساده نیس ت؛ در حقیقت می‌توان گفت بسیار هراس‌انگیز است.) در نهایت، هنگامی‌که فرد جای شوک برداشته شدن را با تجربیات مثبت و سازندۀ تازه پر می‌کند، غلاف خودبه‌خود از بین می‌رود.

مراحل نصب غلاف، روندی بسیار پیچیده است و معمولاً پس از پالایش کلی هاله و اندکی کار در سطح کلیشه‌ای قابل انجام شدن است. تصمیم در مورد به‌کارگیری غلاف هرگز به‌عهدهٔ شفاگر نیست، بلکه این وظیفه راهنمایان است. ظاهر این غلاف همچون «شیئی» نورانی، صاف و آبی رنگ است. این غلاف بسیار شفاف است و پشت آن به‌راحتی قابل مشاهده است و قطر آن به‌اندازهٔ دهانهٔ پائینی چاکرائی است که درست بالای شوک قرار دارد و در ریشهٔ چاکرا نصب می‌گردد. شفاگر با دست چپ خود روزنه‌ای می‌گشاید تا غلاف در جای خود مستقر گردد. برای این کار، حوزهٔ انرژی دست، به عمق بدن بیمار نفوذ می‌کند تا به ریشهٔ چاکرا برسد و دست راست آن را به‌آرامی درجای خود قرار می‌دهد. راهنمایان بر این عمل نظارت می‌کنند. غلاف از محدودهٔ لبهٔ تحتانی چاکرا بیرون‌زده و تا روی منطقهٔ شوک‌زده پیش می‌رود و جزئی از آن از بدن بیرون می‌ماند. انتهای تحتانی آن باز می‌ماند تا معبری برای خروج شوک از هاله فراهم گردد.

دست چپ غلاف را نگاه می‌دارد و تا پایان کار و خروج شوک از هاله نباید حرکت کند، زیرا وظیفهٔ آن جداکردن بخش فوقانی هاله از قسمتی است که شوک قرار دارد، به‌علاوه این دست در حکم معبر ورود راهنمایان معنوی است. در حین عمل راهنمایان بیمار معمولاً اورا برای حفاظت و تعلیم از جسم خارج می‌کنند.

هنگامی‌که غلاف در محل مورد نظر مستقرشد، شفاگر دست راست خود را در زیر آن قرار می‌دهد و با آگاهی -انرژی شوک ارتباط برقرار می‌کند و با یادآوری پیوند آن با خداوند، آن را به بیرون آمدن تشویق می‌کند. این شیوه درمانی که در سطوح بالای هاله انجام می‌شود، با تخلیهٔ موانع انرژی از لایه‌های تحتانی هاله تفاوت بسیاری دارد. در اینجا شفاگر با اقدام به نصب غلاف و ارتباط مستقیم با آگاهی - انرژی شوک مورد نظر، معبری برای خروج آن فراهم می‌کند. شوک مذکور، در واقع به میل و ارادهٔ خود خارج می‌شود. چنانچه شوک را مجبور به خروج کنیم، عمل متوقف می‌شود و شفاگر باید از ابتدا آغاز کند. در عوض با این روش، شوک به‌طور تمام وکمال خارج می‌شود. موانع موجود در لایه‌های تحتانی حوزه، بسیاری از اوقات علائم

انرژیک همین شوک‌ها هستند و نمی‌توان آنها را به‌عنوان انرژی اصلی شوک به‌حساب آورد. به تعبیر دیگر، در سطوح برتر با شوک به‌گونه‌ای برخورد می‌شود که گوئی وجودی مستقل است، زیرا در واقع جزئی از انرژی ـ آگاهی حوزهٔ انرژی شده‌است. با خروج شوک از حوزه، تمام آثار آن نیز خارج می‌شود و درگیری بیمار با آن به پایان می‌رسد. غلاف باعث می‌شود تحولات بعدی که در اثر خروج شوک در زندگی بیمار به‌وجود می‌آیند، به‌آرامی رخ دهند. با خروج شوک، راهنمایان آن را برمی‌گیرند . همراه با عشق بدان نور می‌تابند. سپس حفرهٔ به‌وجود آمده با نوری زرین یا سفید داغ می‌شود و از نور سرخ عشق بلاشرط پر می‌شود. سپس این حوزهٔ جدید سرخ رنگ، که هنوز زیر غلاف قرار دارد، به حوزهٔ اطراف خود پیوند می‌خورد. روزنهٔ خروجی انتهای غلاف با نور زرین مهروموم می‌شود و در جای خود باقی می‌ماند. سپس شفاگر دست خود را برمی‌دارد. او انرژی دست راست را به‌آرامی به محلی که دست چپ قرار دارد، سرازیر می‌کند و بدین‌وسیله دست چپ خود را آزاد می‌کند. آنگاه دست چپ به‌کار می‌افتد و محل بازسازی شده را با سایر بخش‌های هاله پیوند می‌زند. برای اتصال حوزه، به میدان انرژی بخش فوق، شفاگر دست چپ خود را با ملایمت در امتداد بالای هاله به‌حرکت درمی‌آورد.

سپس شفاگر معبر عمودی جریان انرژی را در هاله تقویت می‌کند. وی برای این کار نور زرین را در این امتداد هدایت می‌کند. در این لحظه به‌آرامی به جسم خود بازمی‌گردد. کار شفا را می‌توان در اینجا خاتمه یافته تلقی کرد. شفاگر می‌تواند برای افزایش آرامش بیمار به لایهٔ ششم بپردازد یا در سطح هفتم کار را به اتمام رساند.

در چنین عملی بیشترین کوشش من صرف ترغیب شوک به خروج از حوزه می‌شود. طبیعت این عمل با مکش یا بیرون کشیدن شوک یا وراد آوردن ضرباتی برای سست کردن پیوندهای آن با حوزه تفاوت بسیاری دارد. رساندن آگاهی به سطح مرتبهٔ هفتم و باقی ماندن در آرامش کامل و هماهنگی کامل با مشیت الهی بسیار دشوار است. شفاگر باید همراه با نفس‌های کند و طولانی، ذهن خود را بر تسلیم به مشیت الهی متمرکز نماید. دربطن یکایک سلول‌های بدن یا ذرات وجودی

انسان بارقه‌ای الهی نهفته‌است. این بارقه بدون کمترین تخطی از مشیت الهی پیروی می‌کند. شفاگر باید در جوار این بارقه قرار گیرد. به‌عبارت دیگر من باید خود را درجوار شوک قرار دهم، با انرژی ـ آگاهی آن ارتباط برقرار کنم، و درعین همسوئی با مشیت الهی به یکایک سلول‌های شوک مذکور یا بدن یادآوری کنم که حامل بارقه‌ای الهی است. باید به آن یادآوری کنم که بارقهٔ الهی، نور، و خرد است و بنابراین بی‌وقفه جاری و با مشیت کیهانی هم‌سو است. این کار ساده‌ای نیست. در ابتدا مایل بودم آن را با توسل به زور خارج کنم. مفهوم چنین عملی این است که ارادهٔ من، سدّ راه ارادهٔ الهی شده‌است که این نیز به‌نوبهٔ خود نشانگر سقوط من می‌بود. این عمل موجب خروج سریع راهنمایان از حوزهٔ من می‌شد و در نتیجه سراسر بدنم دچار لرزش می‌شد. آنان یا به نشانهٔ تذکر حوزه مرا ترک می‌کردند یا تحمل ارتعاشات پائین مرا نداشتند. سپس همگی ناچار بودیم از ابتدا آغاز کنیم.

غلاف لایهٔ هشتم هنگامی مورد نیاز است که بیمار تاب تحمل آزادی حاصل از خروج شوکی را که عمری با او همراه بوده‌است، نداشته‌باشد. چنین بیماری معمولاً مایل است حفرهٔ خالی شوک را با تجربهٔ ناخوش‌آیند دیگری پر کند. یک بار شخصاً شاهد چنین واقعه‌ای بودم و بسیار شگفت‌زده شدم.

در پایان یکی از جلسات شفاگری، هنگامی‌که بیمار درحال پوشیدن کفش‌های خود بود، ناگهان دربرابر دیدگان من حوزهٔ زرین بازسازی شده از او جداشد و به کناری افتاد. با شگفتی از خود پرسیدم، «چگونه با این سرعت چنین کاری را انجام داد؟» می‌خواستم او را بلافاصله بر روی تخت بازگردانم، ولی دریافتم که این کار درستی نیست و مسئلهٔ دیگری نیز درمیان است. چندی بعد از این ماجرا، امانوئل که آموزگار معنوی یکی از دوستانم به‌نام پَت دو ویتالیس[1] بود به من گفت که آن بیمار خود می‌دانست که برای روبرو شدن با آنچه که درخواست کرده‌بود و ابعادی از زندگی که پس از شفا با آن مواجه می‌شد، آمادگی و تحمل لازم را نداشته‌است. او به‌خوبی می‌دانست که بدین ترتیب می‌بایست با مصائب بسیار رنج‌آوری روبرو گردد.

1- *Pat De Vitalis*

اندکی پس از این تجربه، استفاده از غلاف را آموختم. به‌علاوه دریافتم که نمی‌توانم به این بیمار به‌خصوص، در مورد شفای مجدد توصیه‌ای بکنم، زیرا او بدین ترتیب با تصمیم منفی خود رودررو می‌شد و این احتمالاً اوضاع را وخیم‌تر می‌کرد. اینک تنها باید صبر کنم تا او به ارادهٔ خود در عالم درون در جایگاهی قرار گیرد که روبرو شدن با مشکلات زندگی را به ارادهٔ خود برگزیند. شاید آنگاه به سراغ من آید و من به‌اتفاق راهنمایان معنوی فرصتی بیابم تا غلاف محافظ را در هالهٔ او نصب کنیم. این غلاف او را از گزند برداشته‌شدن شوک درونی حفظ می‌کند. سپس با گذشت زمان، غلاف جذب می‌شود و او می‌تواند به‌آرامی آزادی نوین را در زندگی خود بپذیرد.

در شکل ۲۲ ـ ۲۲ تصویر جالب توجهی از عمل غلاف دیده می‌شود. این بیمار، که من او را بتی[1] می‌نامم، به‌کسب اشتغال داشت. او بیمار یکی از پزشکان بود. وی که در سه سالگی مادر خود را از دست داده‌بود، هنگامی‌که مدت‌ها قبل به نزد من آمد، حتی چهرهٔ مادرش را به‌خاطر نداشت و هیچ‌گاه تصویری از او ندیده‌بود. با آغاز روند درمانی[2]، او تا حدودی با تصویر مادر خود آشنا شد و به‌تدریج رابطه و پیوندی مجدد با او برقرار ساخت. این تحول مناعت طبع او را افزایش داد، زیرا مادرش برای او به واقعیتی مبدل شد. بتی هرگز نتوانسته‌بود مادر خوانده‌اش را بپذیرد. وقایع فوق موجب برقراری روابط صمیمانه‌تری بین این دو نیز گشت. رنج فقدان مادر حقیقی در سینهٔ او سنگینی می‌کرد.

روزی، پس از سال‌ها مراقبت از من پرسید که چرا هرگز به شفای او نپرداخته بودم. گفتم، «فقط به این دلیل که کاملاً سالم هستی.» در همان لحظه راهنمایان من به غلاف جدیدی اشاره کردند که نصب آن را به‌تازگی آموخته‌بودم. بنابراین دیدار

1- Betti

۲- درمان ترجمهٔ کلمهٔ *Therapy* است و به انواع شیوه‌های درمانی که با جسم یا سطوح روانی مرتبط هستند اتلاق می‌گردد. عمل شفا *Healing* علاوه بر موارد فوق، روح را نیز دربر می‌گیرد. البته به دلیل نزدیکی مفهوم این دو واژه در زبان فارسی، در متن کتاب گاهی این دو کلمه به‌جای یکدیگر به‌کار رفته‌اند.م.



شکل ۲۲ ـ ۲۲ : مهر و موم غلاف در لایهٔ هشتم

بعدی ما برای انجام شفا صورت گرفت. پس از پالایش کلی و آزادسازی انسدادهای انرژی مرده در هاله و بازدید از لایهٔ کلیشه‌ای ـ که به عملی نیاز داشت ـ راهنمایان پیش آمدند تا برای خروج شوک فقدان مادر از هالهٔ او عمل غلاف‌گذاری را آغاز کنند. هنگامی‌که مادر او در هیبت روح ظاهر شد، کاملاً جا خوردم. او مورد حمایت راهنمایان خود بود و شوک محبوس در حوزهٔ انرژی بتی را به‌جای راهنمایان، او با عشق دریافت کرد (شکل ۲۱ ـ ۲۲). در همین اثنا راهنمایان بیمار، او را برای محافظت و آموزش از کالبد خارج کرده‌بودند. آنان در مرحلهٔ بعدی، حفرهٔ به‌وجود آمده را با نور سرخ عشق پر کردند. سپس بخش تحتانی غلاف با نور زرین مهروموم شد و منطقهٔ جداشده با بخش فوقانی و تحتانی خود پیوند خورد. آنگاه جریان عمودی را تقویت کردم. مقارن با این زمان که ما به کار مشغول بودین، مادر بتی شوک خارج‌شده را با نور سفید پالایش کرده‌بود.

ب) شفای کالبد نهم هاله:

من درمورد این مرحله از شفا چیز زیادی نمی‌دانم. هنگامی که کار راهنمایان را در این مرتبه تماشا می‌کنم، به‌نظر می‌رسد یک سمت تمام کالبدهای بیمار را به انضمام حوزه‌های انرژی مربوطه از او جدا می‌کنند و کالبدهای نوینی را جایگزین می‌کنند. تمام این وقایع با نوری بلورین روشن می‌شوند و قابل رؤیت می‌گردند. درنتیجه این عمل، بیمار سریعاً بهبود می‌یابد. من حدس می‌زنم که این مرحله از شفا درواقع حلول مجددی در کالبد قبلی است، بدون اینکه فرد ناگزیر به عبور از مراحل تولد، کودکی و سایر تجربیات زندگی باشد. تاکنون چند بار شاهد این عمل بوده‌ام.

دسته‌های راهنما

گاه چنین به‌نظر می‌رسد که در طبقات مختلف، گروه‌های گوناگونی به فعالیت مشغولند. گاهی نیز گوئی گروهی واحد در تمام مراتب به درمان اشتغال دارند. راهنمایانی که در سطوح مختلف فعالیت می‌کنند، ظاهراً ویژگی‌های متفاوتی دارند.

گروهی که در طبقهٔ اثیری مستقر هستند، در درجهٔ اول به مقولات مربوط به عشق و قلب می‌پردازند. آنان بسیار دوست داشتنی، آرامش‌بخش و حامی بوده، با لحنی شاعرانه سخن می‌کویند. آنان عشق ورزیدن به خویش، علیرغم خطاها و آلودگی‌ها را به ما می‌آموزند. گروهی که در سطح اتری و اتری کلیشه‌ای کار می‌کنند، بسیار جدی و فعال بوده، به کار خود عشق می‌ورزند. آنان عهده‌دار کمال و سلامت کالبدهای تحت پوشش خود هستند و با اینکه دارای عواطف زیادی نیستند، اما بسیار دل‌سوز و پذیرا می‌باشند. لحن سخن این گروه صریح‌تر از گروه قبلی است. متصدیان نصب غلاف در مرتبهٔ هشتم، حسی باشکوه از پذیرش و شکیبائی را القاء می‌کنند که با عشق ملازم است. درک ساکنین مرتبه نهم بسیار دشوار است، اما می‌توان گفت شخصیت معینی ندارند.

دستور کار جلسهٔ شفا

برای کمک به نوآموزان شفاگری بار دیگر مراحل کار را مرور می‌کنیم. در ادامه، یکی از جلسات شفا را تحلیل می‌کنیم. بدین وسیله خواهیم دانست که چه وقت فعال باشیم و چه وقت به افزایش تمرکز شخصی بپردازیم.

۱ـ پیش از ورود بیمار به مطب، خود را با نور هماهنگ کنید و با استفاده از روش‌های ذکرشده، چاکراهای خود را بگشائید.

۲ـ به دلایل بیمار برای حضور در مطب گوش دهید. چرا او شما را برگزید؟ چه کاری از شما ساخته است؟ با منبع اطلاعات در درون خود رابطه برقرار کنید.

۳ـ اندکی در مورد کاری که می‌خواهید انجام دهید، توضیح دهید.

۴ـ مسیر انرژی را در حوزهٔ او بررسی کنید و موانع انرژی را شناسائی کنید. انسدادهای اصلی کدامند؟ او انرژی خود را به چه طریق مصرف می‌کند؟ چگونه آن را منحرف می‌کند؟ عوارض این انحراف بلندمدت چیست؟ سپر دفاعی اصلی او چیست؟ (به فصل‌های ۹، ۱۰ و ۱۲ مراجعه کنید.)

۵ـ به وسیلهٔ آونگ چاکرهای بیمار را معاینه کنید و نتایج را ثبت نمائید.

(فصل ۱۰)

۶ـ خود را با نور تنظیم و هماهنگ کنید. از نتیجهٔ کار اطمینان حاصل کنید. حوزهٔ انرژی خود را با حوزهٔ بیمار هماهنگ کنید. چنانچه هنوز از حضور راهنمایان خود مطلع نگشته‌اید، در این مورد اطمینان کسب کنید. در طول جلسه هراز چند گاهی، به‌طور منظم خود را مجدداً با نور، راهنمایان و حوزهٔ انرژی بیمار هماهنگ کنید.

۷ـ به مراکز مربوط به شبکهٔ خورشیدی که در کف پای بیمار واقع هستند، انرژی دهید و عکس‌العمل چاکراها را قرائت کنید. برای این‌کار به موازنه انرژی بین مراکز استدلال، اراده و عواطف توجه کنید. کانون‌های انرژی را که مسدود هستند بیابید. چاکراهای باز را که فرد در هنگام مواجهه با مشکلات به‌کار می‌گیرد و از طریق آنان می‌توان چاکراهای بسته را گشود، بیابید. مشکلات و اختلالات اصلی را پیدا کنید. حتی الامکان اطلاعات مربوط به سطوح روانی را جمع‌آوری کنید. علت اولیه بیماری او چیست؟ برای کمک به خود درمانی بیمار، باید به کدام‌یک از خصوصیات کالبدهای تحتانی متوسل شوید؟ (به فصل‌های ۹، ۱۰ و ۱۲ مراجعه کنید.)

۸ـ چاکراهای کالبدهای تحتانی را پاک کنید و سراسر حوزه انرژی را بررسی کنید. چنانچه تازه‌کار هستید به بند ۱۶ بپردازید. با کسب تجربه بیشتر، در صورت لزوم بندهای ۹، ۱۰ و ۱۱ را نیز اجرا کنید.

۹ـ به تصفیهٔ نخاع بپردازید.

۱ـ مستقیماً به مناطقی از بدن بیمار بپردازید که شما را به خود جلب می‌کنند. یکی از شیوه‌های گوناگونی را که می‌شناسید برگزینید. اینک وضعیت عاطفی بیمار را بررسی کنید. انرژی را به خود جذب می‌کند یا از لحاظ عاطفی آن را مسدود کرده‌است؟ با او همراه شوید. به همراه او به درون انسدادها سفر کنید. در نقاط مبتلا، به راهنمائی آموزگاران خود گوش سپارید.

۱۱ـ موانع تعیین‌شدهٔ کالبدهای تحتانی را پاک کنید.

۱۲ـ در اینجا در صورت آشنائی، به لایهٔ کِتِری تا کلیشه‌ای کِتِری بپردازید.

۱۳ـ در لایهٔ آسمانی (ششم) نور سفید را مستقیماً به کانون قلب بفرستیدو با

تحریک هیپوفیز ارتعاشات خود را افزایش دهید. هنگامی‌که ارتعاشات بیمار با شما در یک سطح قرار گرفت، به سطح بعدی بروید و همین عمل را تکرار کنید. ادامه دهید تا بخش مرکزی مغز منور شود.

۱۴ـ در این هنگام، چنانچه پیش از این در این مورد اقدام نکرده‌اید، می‌توانید موکلین یا فرشتگان همراه با بیمار را مشاهده کنید یا تصاویر و پیام‌های مستقیمی را در رابطه با بیماری دریافت کنید. به‌آرامی رابطه را قطع و روزنه را مسدود کنید.

۱۵ـ بالای سر بیمار بنشینید و با استفاده از هردو دست جریانی قوی از ارتعاشات را از بطن سوم مغز به نخاع بفرستید.

۱۶ـ اینک می‌توانید کالبد آسمانی و اثیری را به سمت خارج شانه کنید (به‌خصوص اگر بیمار مبتلا به افسردگی یا سرکوب خویش بوده‌است.)

۱۷ـ محافظ تخم‌مرغی را ترمیم و تقویت کنید.

۱۸ـ به پهلوی راست بیمار بروید، مجدداً با لایهٔ هفتم ارتباط برقرار کنید. بیمار و قدرت خود درمانی او را ستایش کنید.

۱۹ـ به‌آرامی تماس را قطع کنید، تمام روزنه‌ها را مسدود کنید و از بیمار دور شوید. برای بازگشت کامل به جسم، چند دقیقه به خود فرصت دهید. انرژی شفابخش را در خود جاری کنید. خود را تقدیر کنید و هویت و تبحر خود را ستایش کنید.

۲۰ـ اگر بیمار برای بازگشت به جسم خود به کمک نیاز دارد، پاهای او را در دست بگیرید و به کمک مکش انرژی، او را به‌آرامی بازگردانید.

۲۱ـ پس از هر جلسهٔ شفا، دو لیوان آب زلال برای خود و بیمار بریزید و بنوشید.

تحلیل جلسهٔ شفا

۱ـ به ترتیب، چه وقایعی رخ داد؟ هریک از مراحل شفا چگونه پیش رفت؟ کدامیک از مراحل ساده‌تر بودند؟ کدامیک دشوارتر بودند؟

۲ـ بند ۴ دستورکار را تشریح کنید.

۳ـ بند ۷ دستور کار را تشریح کنید.

۴ـ در درون شفاگر و بیمار چه رخ داد؟ آیا تمرکز خود را از دست دادید و در جائی که نیاز نبود انرژی را تلف کردید؟ چگونه؟ این امر را به ساختار شخصیتی شفاگر و بیمار ارتباط دهید.

۵ـ دست‌آورد شفا را تشریح کنید. آیا به نور درون بیمار دست یافتید؟ خویش برتر بیمار دارای چه خصوصیاتی بود؟ چگونه از بیمار پشتیبانی کردید و او را از کالبد خارج نمودید؟

۶ـ بر اساس مطالب فوق، چه مشکلی در شما وجود دارد؟

۷ـ نموداری از انرژی بیمار در قبل و بعد از شفا رسم کنید.

۸ـ علت اولیهٔ بیماری چه بود؟ چگونه با آن مقابله کردید؟

۹ـ بر اساس مطالب فوق، در جلسهٔ بعدی چه اقداماتی خواهید نمود؟ پیش‌بینی شما در این مورد چیست؟از کجا به چنین نتیجه‌ای رسیدید؟

مروری بر فصل بیست و دوم

۱ـ پیش از آغاز، نخستین وظیفهٔ شفاگر چیست؟

۲ـ منظور از جاری کردن انرژی و پالایش چیست؟

۳ـ پالایش چه وظیفه‌ای بر عهده دارد؟

۴ـ هنگام جاری کردن انرژی به منظور پالایش، آیا شفاگر رنگهای نور را به‌طور آگاهانه کنترل می‌کند؟ چرا؟

۵ـ چنانچه نخستین چاکرای شفاگر در لایه‌های تحتانی هاله مسدود باشد، آیا قادر است در شفاگری به‌طور مؤثری از رنگ قرمز استفاده کند؟ چرا؟

۶ـ جهت پالایش در بیمار قلبی را تشریح کنید. چرا به این صورت انجام می‌شود؟

۷ـ فرآیند پالایش یا تصفیهٔ نخاع را تشریح کنید.

۸ـ بین انرژی‌دهی با یک دست، دو دست مجزا، و دو دست بهم چسبیده، چه تفاوتی وجود دارد؟

۹ـ در درمان لایهٔ پنجم، اگر از دستورالعمل‌های راهنمایان پیروی نکنید و پیش از پایان یافتن کار دستان خود را حرکت دهید، چه اتفاقی رخ می‌دهد؟

۱۰ـ سه شیوه از طرق پاره‌شدن لایهٔ هفتم را شرح دهید. (به فصل ۱۵ مراجعه کنید)

۱۱ـ چنانچه موردی از پارگی در سراسر حوزهٔ انرژی مشاهده شود، کدامیک از لایه‌ها را باید دوخت؟

۱۲ـ در پارگی لایهٔ هفتم، اگر برای دوختن آن به درون این لایه دسترسی نداشته باشید، آیا نشت انرژی به‌خودی‌خود متوقف خواهد شد؟

۱۳ـ آیا می‌توان به‌وسیلهٔ عمل پالایش، هالهٔ پاره‌ای را ترمیم کرد؟

۱۴ـ چرا بیمار هنگام پرداختن به لایهٔ هفتم، کالبد خود را ترک می‌کند؟

۱۵ـ در درمان به‌وسیلهٔ نور سفید، چگونگی تمرکز انرژی و آگاهی را توضیح دهید. کانون تمرکز شما کجاست؟ چگونه حوزهٔ بیمار را معاینه می‌کنید؟

۱۶ـ فرآیند شفا در هر یک از سطوح هاله را شرح دهید.

۱۷ـ غلاف محافظ لایهٔ هشتم چیست؟ وظیفهٔ آن چیست؟ تصمیم‌گیری در مورد استعمال آن با چه کسی است؟

۱۸ـ در پایان شفا، برای قطع پیوند با بیمار چه مراحلی را طی می‌کنید؟

۱۹ـ چه تفاوتی بین مجراشدن برای شفا و مجراشدن برای دریافت اطلاعات وجود دارد؟

سرفصل‌هایی جهت اندیشیدن

۲۰ـ شفاگر حقیقی کیست؟

فصل بیست و سوم
شفا به‌وسیلهٔ رنگها و اصوات

شفا به‌وسیلهٔ انوار رنگین، تبدیل رنگها.

بسیاری از اوقات حفظ رنگی خاص در هالهٔ شفاگر ضروری است. این عمل در ضمن به‌معنی حفظ سرعت فرکانسی بخصوصی در حوزه و برقراری آن در تمام طول درمان نیز می‌باشد. باید حساسیت شما بقدری زیاد باشد که هرگاه فرکانس بخصوصی مورد نیاز بود، آن‌را تشخیص دهید و در حوزه خود ایجاد و حفظ نمائید. در فصل‌های پیشین در مباحث مربوط به شفای لایه‌های کلیشه‌ای اتری و کِتِری (حفظ نور زرین)، صعود به فرکانس‌های مربوط به سطح ششم یا آسمانی، و حفظ رنگی به‌خصوص برای تصفیهٔ نخاع و شارژ چاکرا، مثال‌هائی در مورد حفظ رنگی به‌خصوص در حوزه ذکر شد. در برخی از موارد ممکن است به درخواست راهنمایان مجبور باشید نور رنگی به‌خصوصی را در هرزمان یا مکانی از خود عبور دهید. در چنین مواردی باید رنگ به‌خصوصی را در حوزهٔ خود حفظ کنید.

در فصل قبلی گفتیم که تولید ارادی هر رنگ در حوزه برای درمان بیمار، محتاج تمرین و ممارست فراوانی است. در مورد نوآموزان، یادگیری انتقال و تعویض رنگ‌ها، پیش از تمرین کنترل نوع رنگ بسیار اهمیت دارد. اکثر پاک‌سازی‌ها، بدون کنترل

رنگ انجام می‌شوند. بعدها در هنگام شفا راهنمایان از شما می‌خواهند که رنگ خاصی را در حوزهٔ خود ثابت نگاه دارید. بنابراین، چنانچه کنترل رنگ‌ها را نیاموزید، به‌احتمال قریب به یقین با ایجاد تغییر در حوزهٔ خود به‌طور ناخودآگاه در رنگ مورد نیاز اختلال ایجاد خواهید کرد. بنابراین بازهم تکرار می‌کنم که باید قادر به تثبیت هر رنگ خاصی در هالهٔ خود باشید.

دلورس کریگر در کتاب سرانگشت شفابخش درمورد تبدیل رنگ‌ها، تمرینات مؤثری را ارائه می‌دهد. اساساً باید معنای «بودن» در رنگ به‌خصوصی را بیاموزید. در اینجا صحبت از تجسم رنگ و تصویرسازی مطرح نیست. اگر به قرمز، سبز، یا آبی بیاندیشید، رنگ زرد را تولید می‌کنید. شفاگران به این عمل «زردسازی» می‌گویند، زیرا در هنگام تفکر زرد می‌سازیم. بسیاری از مبتدیان زردسازی می‌کنند. برای تولید آبی باید آبی «باشید». باید ببینید که این برای شما چه مفهومی دارد. برای یافتن مفهوم «حضور در آبی» باید خود به آزمایش و تجربه بپردازید.

تمریناتی برای کنترل رنگهای ارسالی به بیمار

هنگامی که لباسی آبی رنگ به تن می‌کنید یا نور آبی شیشه‌های الوان کلیسا بر شما می‌تابد، چه احساسی دارید؟ آبی برای شما چه مفهومی دارد؟ در اینجا نیز باید از حسی استفاده کنید که به آن بیشتر مأنوس هستید. دیدن، شنیدن، یا لمس کردن؛ کدامیک در دستیابی به اطلاعات محیطی بیشتر مورد استفادهٔ شما قرار می‌گیرند؟ آبی را چگونه می‌بینید، می‌شنوید یا لمس می‌کنید؟ منشوری تهیه کنید و آن‌را در مقابل پنجره بیاویزید. انگشتان خود را در برابر هر یک از رنگهای نور تجزیه شده قرار دهید. هر رنگ چه احساسی را در شما به‌وجود می‌آورد؟ شیشه، سلفون یا کاغذهای رنگی تهیه کنید و آنها را در برابر نور خورشید بگیرید. رابطهٔ خود را با هر رنگ کشف کنید. قطعاتی هم اندازه از چوب، کاغذ یا هر جنس دیگر راکه دارای رنگهای مختلف باشند، در جعبه‌ای ریخته، مخلوط کنید. با چشمان بسته، دو قطعه را بردارید. چشمان خود را باز نکنید. رابطهٔ خود را با رنگهای این قطعات بررسی

کنید. چه احساسی دارید؟ این احساس را دوست دارید یا آن‌را ناخوش‌آیند می‌دانید؟ اصولاً آیا احساسی دارید؟ انرژی می‌گیرید یا از دست می‌دهید؟ این قطعات را در مواضع مختلف بدن خود قرار دهید. آیا پوشیدن آن‌را دوست دارید؟ با چشمان بسته ببینید کدام رنگ را بیشتر می‌پسندید. در صورت تمایل می‌توانید حدس بزنید. چشمان خود را باز کنید. اکنون از حجم اطلاعاتی که در مورد ارتباط خود با هر یک از این رنگها دارید شگفت‌زده می‌گردید. اینک در می‌یابید که در مورد تأثیرات رنگها تا چه حد اسیر پیش داوری و تعصب بوده‌اید، اما در عمل نتایج دیگری به‌دست آمد.

از دوستی کمک بگیرید. دستان یکدیگر را بگیرید و هر یک به نوبت رنگ بخصوصی را به سوی دیگری منعکس کنید. آیا او رنگ مورد نظر را تشخیص می‌دهد؟ تمرین، تمرین، و باز هم تمرین. به‌یاد داشته باشید که برای انعکاس رنگ قرمز، باید چاکرای اول پاک شود. برای نارنجی چاکرای دوم، و الی آخر. پیش از آغاز این تمرینات، پاک کردن چاکراها ضروری است. تمرینات مربوط به پاکسازی چاکراها در فصل ۲۱ ارائه شده‌اند.

مفهوم هر یک از رنگها در حوزهٔ انرژی

بسیاری از افراد از من می‌پرسند، «هالهٔ من چه رنگی دارد؟» سپس می‌پرسند، «مفهوم این رنگ چیست؟» بسیاری از مردم به نزد هاله‌بینان می‌روند و آنان می‌گویند، «هالهٔ تو چنین و چنان است و دارای فلان رنگ است و مفهوم این رنگ چنین می‌باشد.» همانطور که دیدید، من معمولاً چنین کاری نمی‌کنم. اگر کسی در مورد رنگ هالهٔ خود بپرسد، معمولاً می‌گویم، «در کدام لایه؟» یا صرفاً رنگ‌های غالب در لایه‌های ساختاری را قرائت می‌کنم و با جملاتی این چنینی پاسخ می‌دهم، «در اصل آبی، با کمی زرد و ارغوانی.»

یکی از همکاران من به‌نام پَت دوویتالیس، که مجرای راهنمائی به‌نام امانوئل است، رنگ‌های لایهٔ «روح» را قرائت می‌کند. امانوئل بخشی از لایهٔ روح در هالهٔ بیمار

را به او نشان می‌دهد که به تکلیف او در زندگی مربوط است. این رنگها از نظر پَت مفهوم ویژه‌ای دارند و او هر یک از آنها را تفسیر می‌کند. مفهوم هر رنگ از دیدگاه پَت در جدول ۱ ـ ۲۳ درج شده است. در استفاده از این جدول، به‌یاد داشته باشید که برای تعبیر هر یک از رنگها باید به همان لایه‌ای رجوع کنید که مورد نظر پَت است.

جدول ۱ ـ ۲۳

مفهوم رنگها از دیدگاه تکلیف روح

رنگ	مورد استعمال
قرمز	هیجان شدید، احساسات شدید، عشق (هنگامی‌که با رنگ سرخ همراه باشد.)
	قرمز روشن: خشم جاری در درون
	قرمز تیره: خشم راکد در درون
	قرمز ـ نارنجی: شهوت جنسی
نارنجی	جاه طلبی
زرد	هوش
سبز	شفا، شفاگری، تغذیه‌کننده (از دیدگاه حوزه.م.)
آبی	آموزگار، حساسیت
ارغوانی	رابطه‌ای عمیق با روح الهی
نیلی	حرکت به‌سوی رابطه‌ای عمیق‌تر با روح الهی
بنفش	روح الهی
سفید	حقیقت
طلائی	رابطه با پروردگار، در خدمت بشریت، عشق خدای‌گون
نقره‌ای	معاشرت و برقراری ارتباط با دیگران
سیاه	غیبت نور، فراموشی عمیق، جاه‌طلبی ارضاء نشده (سرطان)
سیاه مخملی	همجون سیاه‌چاله‌های فضائی، دروازه‌های ورود به طبقات و ابعاد دیگر هستی
زرشکی (شرابی)	در پیش گرفتن راهی که به تکلیف فردی منتهی می‌گردد

برای قرائت رنگ‌های لایهٔ روح، ذهن خود را به‌وسیلهٔ مدی‌تیشن عمیق خالی کنید. سپس مشاهدهٔ رنگ‌های این لایه را در خواست نمائید. با اندکی تمرین، این رنگها بر روی پردهٔ ذهنی شما نقش می‌بندند. احتمال دارد همراه با رنگها، قالبها یا اشکالی را نیز مشاهده کنید. برای کمک به درک مفهوم رنگها، می‌توانید تصاویر مربوطه را نیز برای بیمار تشریح کنید. اگر رنگ قرمز را می‌بینید، معنای آن شهوت و عواطف شدید است. ترکیب رنگ گُلی با این رنگ، نشانگر عشق است. قرمز خالص به معنای خشم رها شده یا ابزار شده‌است. قرمز تیره به معنی خشم فرو خورده‌است و نارنجی متمایل به قرمز از شهوت جنسی حکایت می‌کند. رنگ نارنجی نشانهٔ جاه‌طلبی است. زرد نشانهٔ هوش است و سبز نشانهٔ کثرت انرژی شفابخش در فرد است. آبی رنگ مخصوص معلمین و افراد حساس است. ارغوانی نشانهٔ پیوند عمیق با روح الهی است. ارغوانی روشن نیز به روح کُل و سفید به حقیقت اشاره دارد. طلائی علامت پیوند با خداوند و خدمت به خداوند همراه با عشقی خدای‌گونه است. نقره‌ای نشانهٔ استعداد ذاتی فرد در برقراری ارتباط با دیگران است. سیاه مخملی مانند سیاه‌چاله‌های فضائی، نماد دروازه‌های ورود به ابعاد برتر هستی می‌باشد. زرشکی نشانهٔ اقدام به انجام دادن تکلیف ازلی است. سیاه مطلق نشانهٔ فقدان نور یا فراموشی مفرط خویش حقیقی است که به سرطان منجر می‌شود و در سطح روح نماد جاه‌طلبی ارضاء نشده می‌باشد.

رنگ‌ها در جلسهٔ شفاگری

تمام رنگ‌های رنگین کمان در شفا به‌کار می‌روند. هر رنگ در حوزهٔ انرژی تأثیری منحصر به فرد دارد. واضح است که برای شارژ هریک از چاکراها می‌توان رنگ مربوط به آن را به‌کار برد. قرمز برای شارژ حوزه، سوزاندن ریشهٔ سرطان، وگرم کردن مناطق سرد به‌کار می‌رود. نارنجی حوزه راشارژ می‌کند، قابلیت جنسی را افزایش می‌دهد و سیستم ایمنی را تقویت می‌نماید. زرد در پاکسازی ذهن آشفته و بهبود عملکرد ذهن خطی مؤثر است. سبز به‌عنوان هماهنگ کننده‌ای کلی و شفاگر تمام

بیماری‌ها به‌کار می‌رود. ارغوانی پیوند انسان با روح را افزایش می‌دهد. نیلی چشم سوم را می‌گشاید، قدرت تجسم را افزایش می‌دهد و منطقهٔ سر را پالایش می‌نماید. سفید حوزه را شارژ می‌کند، مولد آرامش و راحتی بوده، درد را تسکین می‌دهد. طلائی در بازسازی لایهٔ هفتم و تقویت و شارژ حوزه به‌کار می‌رود. سیاه مخملی، بیمار را به فیض، سکوت و آرامش الهی می‌رساند. این رنگ در بازسازی استخوان‌هائی که در اثر سرطان یا سایر انواع شوکها پوک شده‌اند، به‌کار می‌رود. آبی متمایل به ارغوانی در درمان بافت‌های عمیق یا سلول‌های استخوانی، تسکین دهندهٔ درد است. به‌علاوه این رنگ حوزهٔ انرژی بیمار را برای برقراری ارتباط با تکلیف زندگی وسعت می‌بخشد.

من معمولاً در هنگام شفا رنگ حوزهٔ خود را کنترل نمی‌کنم، بلکه آن‌را در خود حفظ می‌کنم. در موارد نادری، آگاهانه رنگ بخصوصی را به‌سوی بیمار می‌فرستم. جدول ۲ ـ ۲۳ نشان‌دهندهٔ رنگ‌های مختلفی است که در شفا مشاهده کرده‌ام و موارد استعمال هر یک توسط راهنمایانم را ذکر می‌کند. در هر یک از سطوح هاله، جاری ساختن رنگ خاصی، چاکرای مربوطه در همان سطح را شارژ می‌کند. در جامعهٔ ما، به‌دلیل ذهن‌گرائی، و اتکا به استدلال و هوش، معمولاً رنگ زرد در شفا تأثیر چندانی ندارد.

در مقایسه با روش مرسوم به‌کارگیری رنگ‌ها توسط شفاگران که در فصول قبلی تشریح شد، راهنمایان من رنگ‌های ارغوانی و نقره‌ای را به‌گونه‌ای متفاوت به‌کار می‌گیرند. هربار که موجودات زندهٔ ریزی را در هالهٔ بیمار مشاهده کرده‌ام، برای بیرون کشیدن آنان ابتدا ارغوانی روشی و سپس نقره‌ای به‌کار رفته‌است. نور ارغوانی روشن با ورود به حوزهٔ انرژی موجب ارتعاش سریع این ذرات می‌گردد و آنان را آشکارا بی‌رمق می‌کند. اگر این نور تمام آنان را تحت تأثیر قرار ندهد، راهنمایان غلظت و فرکانس نور را افزایش می‌دهند و به‌سراغ نور نقره‌ای می‌روند. به‌نظر می‌رسد که این جریان مهیب، ذرات را از جا می‌کند. سپس با معکوس شدن جهت جریان از طریق بدن من، نور نقره‌ای و ارغوانی کاملاً به بیرون از حوزهٔ بیمار مکیده می‌شود و موجودات ریز هم

جدول ۲ ـ ۲۳
رنگهای مورد استفاده در شفاگری

رنگ	مورد استعمال
قرمز	شارژ حوزه، سوزاندن ریشهٔ سرطان، گرم کردن مناطق سرد
نارنجی	شارژ حوزه، افزایش توان جنسی، افزایش ایمنی بدن
زرد	شارژ چاکرای دوم، تصفیهٔ مه در ناحیهٔ سر
سبز	شارژ چاکرای چهارم، تعادل حوزه، شفای عمومی و شارژ حوزه
آبی	تولید سرما، آرام‌بخش، بازسازی ساختار لایهٔ اتری، غلاف‌گذاری
ارغوانی	ارتباط با روح الهی
نیلی	گشودن چشم سوم، تصفیهٔ ناحیهٔ سر
بنفش	پاکسازی حوزه
سفید	شارژ حوزه، ایجاد صفا و آرامش، زدودن درد جسمی
طلائی	بازسازی ساختار لایهٔ هفتم، تقویت حوزه، شارژ حوزه
نقره‌ای	پاکسازی شدید حوزه (نقره‌ای مات در شارژ لایهٔ ششم به‌کار می‌رود)
سیاه مخملی	قرار دادن بیمار در وضعیت فیض، سکوت و صفا در حضور خداوند
آبی ـ ارغوانی	زدودن درد درحال شفای بافت‌های عمیق و سلول‌های استخوانی، کمک به گسترش حوزهٔ بیمار جهت ارتباط با تکلیف زندگی

به‌همراه این انوار خارج می‌شوند. این اقدام تا حدودی شبیه مکش نور توسط جاروی برقی است. در یکی از موارد من با این روش خون بیماری راکه به سرطان خون مبتلا بود، پالایش کردم. نتیجهٔ آزمایش خون که فردای آن روز انجام شد منفی بود. این تنها موردی بود که در تأیید روش خود از آزمایش‌های کلینیکی کمک گرفتم. روزی در یکی از جلسات تبادل انرژی تأثیر نور آبی متمایل به ارغوانی را بر روی یکی از

همکارانم آزمایش کردم. دانیل بلیک[1] از مؤسسهٔ بدن‌سازی ساختاری واقع در سانتابارارای کالیفرنیا، مدتی بود که بر روی بافت‌های عمقی من کار می‌کرد و کلاس‌های مرا نیز اداره می‌نمود. در این دوره ما به‌طور آزمایشی روش کنترل رنگ‌ها را با تخصص او تلفیق می‌کردیم و آثار آن را بررسی می‌نمودیم. هربار که او موفق به کنترل و حفظ شعاع نیرومند آبی ـ ارغوانی که از سرانگشتانش برمی‌خاست، می‌شد، می‌توانست بدون ایجاد درد به عمق بافت‌های ماهیچه‌ای من نفوذ کند. در حین کار، چنانچه تمرکزش برهم می‌خورد و کنترل رنگ را از دست می‌داد، دردی در عضلاتم می‌پیچید. کنترل رنگ در کارآئی روش او تأثیر به‌سزائی داشت، زیرا بدین‌وسیله به عمق بیشتری نفوذ می‌کرد و عمل تصحیح مسیر ماهیچه و استخوان را بهتر انجام می‌داد. یک‌بار موفق شد به استخوان برسد و با حفظ اشعهٔ مذکور توأم با نور سفید، توانست انحرافی جزئی را در استخوان من ترمیم کند. من با استفاده از حس برتر، جریان کار را زیر نظر داشتم و می‌توانستم تصحیح جهت سلول‌های استخوان خود را به‌چشم ببینم. احساسی که در اثر این عمل در جسم من به‌وجود آمد، بی‌نهایت لذت‌بخش بود. هیوآن رابطهٔ این انحراف را با نحوهٔ تأثیر جریان الکتریکی در دوران رشد استخوان برایم تشریح کرد. تأثیر فشار الکتریکی در استخوان بدین شرح است که هنگامی‌که بر بافت استخوان فشاری اعمال می‌شود، (مثلاً در هنگام راه رفتن) جریان الکتریکی ضعیفی در طول استخوان به‌وجود می‌آید. سپس استخوان در امتداد انتشار این جریان سریع‌تر رشد می‌کند. چنانچه در راه‌پیمائی فشاری غیرعادی بر استخوان وارد آید، رشد استخوان در جهت فشار ناهنجار، منحرف می‌شود. انحراف اولیهٔ استخوان من در اثر یک سانحهٔ اتومبیل به‌وجود آمده‌بود. مداوای دانیل، انحراف جزئی مذکور را برای همیشه از استخوان ران من محو کرد.

در مقطع معینی، راهنمایان توصیه کردند که استفاده از نور سیاه را آغاز کنم. این در نظر من پیشنهادی غیر معمول بود، زیرا معمولاً رنگ‌های تیره در هاله نشانگر بیماری هستند. اما منظور آنان، رنگ سیاه سرطانی نبود، بلکه به سیاه مخملی اشاره

1- Daniel Blake

می‌کردند که مانند پارچهٔ مخمل برق می‌زند. آن را می‌توان به حیات بالقوه درون رحم تشبیه کرد. این راز سیاه، وجه ناشناختهٔ مؤنث است که در درون همه ما وجود دارد و سرشار از نیروی تفکیک‌نشدهٔ حیات است. یکی دیگر از طرق وحدت یافتن با خداوند (البته در اینجا بدون شکل قالب یا فردیت) غوطه‌ور شدن در خلأ سیاه مخملی است. غوطه‌ور شدن در این خلأ یعنی در سکوت و سکون نشستن و با تمام وجود و بدون ذره‌ای قضاوت مطلقاً حضور داشتن. یعنی ورود به جهان فیض و به‌همراه بردن بیمار با خود، یعنی پذیرش تمام و کمال هرآنچه در لحظه وجود دارد. من، هیوآن، و سایر راهنمایان شفاگر غالباً همراه با بیماران مبتلا به سرطان یا هر بیماری خطرناک دیگر در این جایگاه می‌نشینیم. هربار یک ساعت تمام در این موضع قرار می‌گیریم. این اقدامی بسیار شفابخش است و بین بیمار و خالق وحدت برقرار می‌کند.

اصوات در شفا

مطابق یافته‌های من در هاله، رنگ و صوت مستقیماً با یکدیگر در ارتباط هستند. تولید اصواتی با فرکانس‌هائی به‌خصوص و فرستادن آن به درون حوزه، نه‌تنها رنگ‌های به‌خصوصی را تولید می‌کند، بلکه عاملی قدرتمند در شفا محسوب می‌گردد.

شفای بیماری ام اس[۱] در میان شفاگران دشوارترین کار است. تأثیر بر حوزه انرژی مبتلایان به این بیماری و ایجاد تغییر در آن بسیار مشکل است. در خلال یکی از دوره‌های فشردهٔ آموزشی که برای دانشجویان تشکیل داده‌بودم، دانشجوئی در میان ما بود که به این بیماری مبتلا بود. نام این بیمار لیز[۲] بود. من و دانشجویان، در خلال جلسات هفتگی گاهی به مداوای او می‌پرداختیم. چند نفر از دانشجویان توانستند در حوزهٔ ناحیهٔ لگن او زخم بزرگی را تشخیص دهند. در نخستین جلسهٔ

۱- *Multiple Sclerosis (MS)*: نوعی بیماری در سیستم عصبی.م.

2- *Liz*

گروه درمانی که برای لیز تشکیل دادیم، هالهٔ او را به‌طور عمومی پالایش کردیم و او درطی این عمل، عواطف بسیاری را تجربه کرد. ما به شفای او پرداختیم، او را در آغوش گرفتیم و همراه با او گریستیم. اما در پایان دومین جلسه، من و یکی از دانشجویان که استفاده از حس برتر را آموخته‌بود، متوجه شدیم که پارگی هالهٔ او کماکان باقی است. درطول هفته، هریک از دانشجویان با روشی که بیشتر در آن تبحر داشت، به درمان او پرداخت. برخی بلور را ترجیح می‌دادند، برخی از نیروی عشق استفاده می‌کردند، برخی به جراحی معنوی می‌پرداختند و گروهی نیز در به‌کارگیری اصوات کارآزموده بودند. در پایان هفته، مجدداً به درمان لیز پرداختیم. هریک از دانشجویان بیشترین تلاش خود را به‌عمل آورد. چند نفر از اصوات استفاده می‌کردند، دو نفر با بلور کار می‌کردند، چند نفر از نیروی عشق بهره می‌گرفتند و برخی صرفاً به جاری ساختن انرژی می‌پرداختند. گروه ما به‌طور هماهنگ به‌کار مشغول بود. پس از مدتی دریافتیم که با همکاری گروه بلور درمانی و صوت درمانی می‌توان زخم مذکور را از حوزهٔ لیز خارج کرد. تولید صوت، موجب سست شدن پیوند زخم با حوزه می‌شد و بلور به‌عنوان چاقوی جراحی عمل می‌کرد. پس از جداکردن بخشی از زخم، گروه صوت درمانی با تغییر شدت فرکانسی، بخش‌های دیگری از زخم را سست می‌کردند. به‌همین ترتیب توانستیم زخم را به‌طور کامل از حوزه جدا کنیم. پس از پایان جلسه، لیز مدعی بود که درد پانزده سالهٔ پایش بهبود یافته است. راه رفتن برای او خیلی آسان‌تر شد و اکنون که چهار سال از آن زمان می‌گذرد، هنوز هم در راه رفتن مشکلی ندارد. این گوشهٔ کوچکی از فرآیند خود درمانی بود. لیز که می‌توان گفت قبلاً به‌طور کامل فلج بود، اکنون در بهره‌برداری از بدن خود پیشرفت زیادی نموده‌است.

از آن هنگام، من به‌طور معمول در جلسات شفاگری از صوت استفاده می‌کنم. من صوت را مستقیماً بر روی چاکراها تولید می‌کنم و این موجب شارژ و تقویت آنها می‌گردد. روش کار چنین است که دهان خود را در حدود ۳ سانتی‌متر بالای چاکرا قرار می‌دهم. هر چاکرا دارای فرکانس صوتی به‌خصوصی است. البته شدت و بسامد

مربوط به هریک از چاکراها، در افراد مختلف متفاوت است.

برای یافتن فرکانس هر چاکرا، دامنهٔ صوت را اندک اندک تغییر می‌دهم تا جائی که بازتاب صوت را احساس کنم. بیمار می‌تواند این انعکاس را شنیده یا حس کند. از آنجاکه من در آن واحد قادر به دیدن چاکرا نیز هستم و عکس‌العمل چاکرا را نیز زیر نظر دارم. هرگاه به فرکانس درست می‌رسم، چاکرا به‌طرف بالا می‌جهد و شروع به چرخشی سریع و یکنواخت می‌نماید و رنگش شفاف می‌گردد. با ادامه یافتن صوت، چاکرا به‌قدری شارژ می‌شود که انرژی آن برای باقی ماندن در وضعیت جدید کافی خواهدبود. سپس به سراغ چاکرای بعدی می‌روم. معمولاً از چاکرای اول آغاز می‌کنم و تا هفتمین چاکرا پیش می‌روم.

یکی از آثار جالب توجه این روش که معولاً بیمار آن را حس می‌کند، افزایش توان جسمی در بدن اوست. چنانچه انرژی یکی از چاکراها از حد معمول بسیار کمتر باشد، به‌احتمال زیاد بیمار قادر به تجسم رنگ به‌خصوص آن چاکرا در ذهن نخواهدبود. این نقیصه با استمرار در صوت‌دهی رفع خواهدشد.

هربار که عمل صوت‌دهی را در جلسه‌ای به نمایش گذاشته‌ام، انعکاس صوت توسط چاکرا به‌وسیلهٔ همهٔ حضار قابل تشخیص بوده‌است.

روش به‌کار رفته در مورد چاکراها را می‌توان برای اعضاء و استخوان‌های بدن نیز به‌کار برد. برای این کار دهان خود را با همان فاصله در بالای بخشی از بدن که عضو مربوطه در آن قرار دارد، نگاه داشته و به صوت‌دهی می‌پردازم. در این حال با بهره‌گیری از حس برتر عضو مذکور را نگاه می‌کنم تا پاسخ آن را به صوت مناسب تشخیص دهم. تأثیر این عمل می‌تواند پالایش، جریان یافتن انرژی یا تقویت عضو مورد نظر باشد. تنهاکاری که انجام می‌دهم انتظار برای یافتن فرکانس صوتی مناسب و استمرار تولید صوت مناسب است. با این روش در عرض چند ماه موفق به درمان زخم‌های کولیتی شده‌ام و بدین ترتیب بیمار از تست نخاعی که پزشکان تجویز کرده‌بودند، رهائی یافت. پخش نواری که صوت مناسب بر آن ضبط شده‌بود، به‌صورت یک یا دو روز در میان، بخشی از این روند درمانی بود.

این نوع درمان، ضمناً برای شفای دیسک کمر، افزایش رشد بافت‌ها، پاک‌سازی سیالات راکد در بدن، بهبود سیستم عصبی و تنظیم اعضاء مختلف مجاور با یکدیگر بسیار مؤثر است. مطابق یافته‌های من برقراری سلامتی در اعضاء مختلف، بافت‌ها، استخوان‌ها و سیالات بدن، هریک مستلزم تُن و مدولاسیون به‌خصوصی است. علاوه بر صوت‌دهی به صورت تُن می‌توان از انواع مختلف صوت بهره برد. در تعالیم سنتی هندیان هر چاکرا دارای صوتی به‌خصوص و حرف سانسکریت ویژه‌ای است. من هنوز از این نمادها استفاده نکرده‌ام، ولی تصور می‌کنم که آنها قدرت‌های درمانی فوق‌العاده‌ای داشته‌باشند.

برخی از گروه‌های موسیقی مانند رابی گس[1]، قطعاتی برای گشودن چاکراهای مختلف اجرا می‌کنند. در یکی از همین کنسرت‌ها که من حضور داشتم، رابی گروه هم‌سرایان خود را بر آن داشت تا دو ساعت بدون وقفه بخوانند. در طول این مدت، نغمه‌ها به ترتیبی تنظیم شده‌بودند که چاکراها را از پائین به بالا بگشایند. در پایان کار بیشتر چاکراهای اکثر حضار آشکارا باز شده‌بود. برای همه شب بسیار خوبی بود. موسیقی می‌تواند بسیار شفابخش باشد.

مروری بر فصل بیست و سوم

۱ـ با ذکر مثال توضیح دهید که شفاگر چه هنگام می‌تواند رنگ نور دریافتی خود را آگاهانه کنترل کند؟ چرا؟

۲ـ به‌جریان انداختن رنگی انتخابی از چه لحاظ دشوار است؟

۳ـ «زرد سازی» یعنی چه؟

۴ـ تأثیر عمومی رنگ‌های زیر در شفا چیست؟ قرمز، نارنجی متمایل به قرمز، طلائی، سبز، سرخ، آبی، ارغوانی و سفید.

۵ـ عمده‌ترین مورد استفادهٔ رنگ‌های ارغوانی روشن و نقره‌ای چیست و بین این دو چه تفاوتی وجود دارد؟

1- Robbie Gass

۶ـ نور سیاه چگونه به‌کار گرفته‌می‌شود؟

۷ـ تلفیق نور آبی ـ ارغوانی با ماساژ عمقی بافت‌ها چه تأثیری دارد؟

۸ـ روش تغییر رنگ‌ها در هنگام جاری ساختن آنها چیست؟ چند روش را نام ببرید.

۹ـ آیا در شفا، بین رنگ و صوت رابطه‌ای وجود دارد؟ آن چیست؟

۱۰ـ صوت براساس کدامیک از اصول علم فیزیک در شفا مؤثر است؟

۱۱ـ روش به‌کارگیری صوت در مورد هریک از چاکراها چیست؟ اثر این عمل بر چاکرا چیست؟

۱۲ـ چگونه می‌توان روش صوت‌دهی را در مورد اعضاء بدن به‌کار برد و تأثیر این عمل چیست؟

۱۳ـ نُت صحیح در صوت‌دهی را چگونه می‌یابید؟ دو شیوه را نام ببرید که از صحت عمل خود اطمینان کسب می‌کنید.

۱۴ـ آیا می‌توانید به‌طور منفعل برای صوتی که راهنمایان تولید می‌کنند مجرا شوید؟ این صوت با صوت فعالانه‌ای که در بالا تشریح شد، چه تفاوتی دارد؟

شده‌اند. ایتزاک بنتوف[1] معتقد است که زمان تسلسلی دست پروردهٔ فضای سه‌بعدی است. (این همان قالبی است که من سعی دارم مطالب کتاب حاضر را در آن بگنجانم.)

تمرینی برای تجربهٔ زمان غیرتسلسلی

بنتوف در کتاب «مهار آونگ وحشی» برای روشن کردن این نکته، تمرینی را ارائه می‌دهد. ساعتی را به گونه‌ای در معرض دید خود قرار دهید که بدون حرکتی قادر به دیدن عقربهٔ ثانیه‌شمار آن باشید. سپس در وضعیت مدی‌تیشن قرار گیرید. هنگامی‌که به آگاهی برتر منتقل شدید، چشمان خود را گشوده، عقربهٔ ثانیه‌شمار را نگاه کنید. چه اتفاقی می‌افتد؟ بسیاری از افراد در این هنگام تصور می‌کنند که عقربهٔ مذکور یا کاملاً ایستاده و یا حرکت آن کند شده‌است. البته به محض مشاهدهٔ این وضعیت، احتمالاً عکس‌العمل عاطفی‌تان شمارا به وضعیت بی‌دغدغه و عادی زمان خطی بازمی‌گرداند و عقربه به جلو پریده، سرعت معمول خود را بازمی‌یابد. در اینجا چه رخ داد؟ براساس اظهارات بنتوف، زمان به‌صورت درونی تجربه می‌شود، نه خطی و ما برای خود ساختار خطی را به‌طور فرضی خلق می‌کنیم.

ادگار کیس[2] و جین رابرتز[3] از واقعیتی چندین بعدی سخن به میان می‌آورند که طی آن تمام گذشته و آیندهٔ ما هریک در بعد مربوط به خود در لحظهٔ حاضر موجود هستند. آنان معتقدند که هر شخصیتی در هریک از ابعاد، زیرمجموعه‌ای از روح یا وجودی عظیم‌تر است. براساس اظهارات رابرتز، ما قادریم به درون این ابعاد یا «زندگی‌های» دیگر نفوذ کنیم و دانش و ادراک ملازم با هریک را با خود به این بعد منتقل کنیم و از آن در جهت استحالهٔ خود بهره گیریم. به‌عبارتی روشن‌تر، شیوهٔ زندگی ما در این بعد (که ما آن را تمامیت زندگی می‌دانیم)، بر گذشته و آیندهٔ ما تأثیر می‌گذارد. درک این گفته بسیار دشوار است، اما همین مفاهیم ما را در ادراک

1- *Itzhak Bentov*

2- *Edgar Cayce*

3- *Jane Roberts*

محدودیت‌های ذهنی خویش در باب سرشت هستی یاری می‌کنند.

هنگامی‌که سیر تکاملی انسان را اصل قرار دهیم، زندگی‌های گذشته می‌توانند در شفاگری و شیوه‌های مختلف درمانی بسیار مؤثر باشند. این مقوله‌ای نیست که خود را با آن سرگرم کنیم یا به‌واسطهٔ آن نفس خویش را ارضاء نمائیم. همهٔ ما مایلیم چنین بیندیشیم که قبلاً ملکه یا رهبری بزرگ بوده‌ایم. هیچ‌کس مایل نیست تصور کند که در زندگی‌های پیشین، روستایی، فقیر، قاتل و یا امثال اینها بوده‌است. اما اصولاً مسئله چیز دیگری است. حُسن آشکار تجربهٔ مجدد زندگی‌های پیشین، این است که از این طریق شخصیت فردی ما از مشکلاتی رها می‌شود که هم‌اکنون مانعی در راه پرورش بیشترین ظرفیت وجودی و انجام دادن رسالت اصلی زندگی ما محسوب می‌گردند. مشکلاتی که با زندگی‌های پیشین پیوند دارند، همواره به دشواری‌های زندگی فعلی مربوط هستند. این امر هنگامی آشکار می‌شود که خاطرات گذشته به‌شکلی طبیعی و بدون اعمال فشار به یاد آیند. یادآوری طبیعی گذشته، اصل بسیار مهمی‌است که هر شفاگر یا درمان‌گری باید به‌خاطر بسپارد. به‌این ترتیب، با یافتن رابطهٔ وقایع مربوط به زندگی‌های پیشین و این زندگی، می‌توان مشکلات موجود را رفع کرد.

برخی از درمان‌گران، بلافاصله پس از لمس بدن بیمار، زندگی‌های پیشین او را مشاهده می‌کنند. به‌عنوان مثال، در شیوه‌ای که به روش «مادرانه» موسوم است و طی آن درمان‌گر، بیمار را همچون فرزندی در آغوش می‌گیرد، او می‌تواند اطلاعات به‌دست آمده را به‌گونه‌ای قابل درک مطرح‌کرده، در درمان مورد استفاده قرار دهد.

«دیدن» و شفای شوک عاطفی زندگی‌های پیشین

من برای «دیدن» و شفای شوک‌های عاطفی مربوط به زندگی‌های پیشین، از سه روش عمده استفاده می‌کنم. کاربرد هریک از این روش‌ها به سطحی از هاله که به درمان آن می‌پردازم، بستگی دارد. تمام لایه‌های حوزه، از کالبد کِیتری به پائین، تحت تأثیر این شوک‌ها قرار دارند. در چهار سطح تحتانی حوزه، این شوک در قالب

انسدادی معمولی در جریان انرژی رخ می‌نماید، اما در لایه‌های اتری و کـلیشه‌ای کِتِری در ساختار لایه اثر می‌گذارد. علاوه براین، شوک حاصل از زندگی‌های پیشین در سطح کِتِری، مانند حلقه یا نواری به دور سطح تخم‌مرغی آشکار می‌گردد.

گاهی ممکن است درحال سخن گفتن با بیمار، صحنه‌ای از گذشته که مربوط به بیماری موردنظر است، به من نشان داده‌شود. گاهی با قرار دادن دستانم بر روی یکی از موانع انرژی، زندگی گذشته‌ای راکه با آن انسداد در ارتباط است، مشاهده می‌کنم. برای قرائت زندگی‌های مربوط به ناهنجاری سطح تخم‌مرغی، صرفاً دستانم را روی نوارهای یادشده قرار می‌دهم و صحنه‌های مربوطه را می‌بینم. اینک مایلم سه روش فوق را با ذکر جزئیات بیشتری تشریح کنم.

شفای انسدادهای مربوط به زندگی‌های پیشین در چهار کالبد تحتانی حوزهٔ انرژی

یکی از طرق پالایش شوک‌های به‌جای مانده از زندگی‌های پیشین که آن‌را در مرکز شفابخشی گلن‌دیل در کالیفرنیا، از پیتی پیترسون[1] آمـوختم، در پـاکسـازی شوک‌هائی که آزادی عمل فرد را در این زندگی تحت‌الشعاع قرار می‌دهند بسیار مؤثر است.

این شیوه، ابتدا پاکسازی انسدادهای زندگی کنونی رامطمح نظر قرار می‌دهد. در این روش شفاگر با تمرکز انرژی در منطقهٔ مسدود شـده، انسـداد را دفـع مـی‌کند. معمولاً در اثر این عمل شوک مربوطه نیز آزاد می‌شود. نخستین لایه‌های انسـداد، معمولاً به زندگی‌کنونی مربوط هستند. با پاک‌سازی لایه‌های اولیه، شوک‌های مربوط به زندگی پیشین آشکار می‌شوند و به همان ترتیب پالایش می‌شوند. بـرای انـجام دادن این عمل، شفاگر باید دارای مهارت کافی باشد و قادر به تحمل عواطفی بسیار نیرومند، رنج‌آور، وحشتناک یا عکس‌العمل‌های خشم‌آلود بیمار باشد. شفاگر وظیفه دارد که در هنگام تجربهٔ این عواطف از سوی بیمار، تا غلبه کامل بر آنها، به‌عنوان قوت

1- Petey Peterson

قلبی در کنار بیمار باقی بماند. چنانچه او تحت تأثیر این عواطف قرار گیرد، مجاز به پس‌کشیدن انرژی خود نیست، بلکه باید با ادامه حضور خود، انرژی مورد نیاز بیمار را برای حفاظت او و مستمراً جاری سازد. با استمرار این انرژی، بیمار در حین تجربهٔ عواطف مسدود شده، برای ادامهٔ کار نیروی کافی دریافت می‌کند و می‌تواند خود را پالایش نماید.

در این روش، شفاگر مانند همیشه کار خود را با هماهنگ کردن و برقراری تعادل بین سه حوزه انرژی بیمار، شفاگر و حوزهٔ انرژی کیهانی (راهنمایان) آغاز می‌کند (فصل ۲۲). وی سپس در خلال Chelation از موانع موجود در سیستم انرژی بیمار آگاه می‌گردد و از طریق الهام به انسدادی هدایت می‌شود که در آن جلسه مورد نظر است. سپس دستان خود را بر روی موضع مورد نظر قرار داده، به ارسال انرژی می‌پردازد. در بسیاری از موارد دست چپ در پشت بدن و دست راست در جلوی آن قرار می‌گیرد.

پس از جاری شدن مقدار کافی از انرژی، شفاگر از بیمار می‌خواهد که حافظه خود را مرور کند و به نخستین واقعه‌ای بازگردد که موجب ایجاد مانع مذکور شده‌است. در این حال که بیمار در زمان به گذشته بازمی‌گردد، شفاگر کماکان به ارسال انرژی ادامه می‌دهد و معمولاً تصاویری از وقایع مورد نظر دریافت می‌کند. بیمار نیز این تصاویر را می‌بیند، یا عواطف مربوطه را مجدداً تجربه می‌کند. گاهی نیز هردو حالت صادق است. او ممکن است صرفاً ناظر وقایع باشد، یا دوباره در آنها «زندگی کند». بسته به موقعیت و صلاح‌دید شفاگر، وی می‌تواند آنچه راکه می‌بیند به بیمار بگوید یا سکوت اختیار کند. صحبت در مورد تصاویر دریافتی، همیشه کار مناسبی نیست؛ به‌خصوص هنگامی‌که بیمار تصویری دریافت نکند. شفاگر همیشه باید به حوزهٔ انرژی بیمار احترام بگذارد. حوزهٔ بیمار تعیین‌کننده میزان تحمل بیمار در مورد اطلاعات مربوط به هر شوک است. اما در مواقعی که بیمار درحال تجربهٔ مجدد وقایع است، تعیین صحت و سقم مشاهدات وی از طرف شفاگر ضروری است.

تشخیص زمان مناسب برای رؤیت علت شوک بسیار مهم است. با آشکارشدن

اطلاعات مربوط به زندگی‌های پیشین در لحظهٔ مناسب، بیمار قادر می‌گردد تا خود را درک کرده، عشق‌ورزی به خویش را بهتر بیاموزد. چنانچه این عمل در زمانی نامناسب صورت گیرد، می‌تواند موجب افزایش منفی‌گرائی فرد نسبت به خویش و سایرین گردد. به‌عنوان مثال، اگر کسی در زندگی قبلی خود در رابطه با فرد دیگری دست به اعمال خشونت‌آمیز زده‌باشد، در این زندگی نخواهد توانست بدون احساس گناه شدید خاطرات مذکور را تحمل کند. چنانچه او قربانی آن ماجرا را در این زندگی نیز بشناسد، شرایط می‌تواند از این هم وخیم‌تر گردد. بالعکس، اگر او در زندگی پیشین قربانی بوده‌باشد، و مسئول آن حادثه را در این زندگی بشناسد، ممکن است کدورتی را که درحال حاضر نسبت به وی احساس می‌کند، توجیه کرده و آن را افزایش دهد.

پس از تجربهٔ شوک درحد لزوم، شفاگر از بیمار می‌پرسد که آیا آمادهٔ رهاکردن آن خاطره هست. اگر پاسخ مثبت باشد، وی آن را از حوزه خارج می‌کند. تجربه مجدد شوک، پیوند آن را با حوزهٔ انرژی سست می‌کند. بنابراین خارج نمودن آن ساده‌تر می‌گردد. سپس شفاگر و بیمار با همکاری یکدیگر حفرهٔ به‌وجود آمده را با نور سرخ بلاشرط پر می‌کنند. این عمل که در فصل ۲۳ نیز تشریح شد، از مجرای چاکرای قلب انجام می‌شود.

چنانچه پاسخ بیمار به پرسش فوق منفی باشد، هنوز تجربیاتی در رابطه با شوک مورد نظر باقی مانده‌است. از سوئی دیگر، ممکن است شفاگر تشخیص دهد که هنوز زمان رهاکردن شوک فرا نرسیده‌است. او در این شرایط به ارسال انرژی ادامه می‌دهد و برای تجربهٔ بخش‌های بیشتری از وقایع گذشته به بیمار کمک می‌کند. وی برای تسهیل کار غلظت و فرکانس انرژی را افزایش می‌دهد و این عمل آن قدر ادامه می‌یابد تا بیمار آمادهٔ رهاکردن شوک و پر کردن جای آن با نور سرخ گردد.

اگر پس از این اعمال، بازهم موضع پاک نشده‌باشد، وجود شوکی دیگر در لایه‌های عمیق‌تر اثبات می‌گردد. من گاهی مشاهده کرده‌ام که پنج شوک مختلف بر روی یکدیگر قرار داشته‌اند و هریک با یکی از زندگی‌های پیشین مرتبط بوده‌اند. این

پنج لایه، پس از پاک‌سازی شوک‌های مربوط به زندگی کنونی آشکار شده‌بودند. به‌عبارت دیگر، شوک‌های موجود در هاله به ترتیب وقوع بر روی یکدیگر قرار می‌گیرند و با پاک‌کردن هریک، لایهٔ زیرین آشکار می‌گردد.

بسیاری از اوقات، هنگامی‌که بیمار یکی از وقایع گذشته را مجدداً تجربه می‌کند، تأثیر بسیار شدیدی در حوزهٔ انرژی به‌وجود می‌آید. رِو روزالین برویر این اختلال را «جابه‌جایی جریان مستقیم حوزه» نامیده است. طبق اظهارات برویر، درطی این جابه‌جائی، حوزه نسبت به مواقع عادی بسیار بزرگ‌تر می‌شود، اما درعین حال سرعت بالای ارتعاشی خود را حفظ می‌کند. پس از این واقعه، در مدتی که حدوداً ۴۸ ساعت به‌طول می‌انجامد، انرژی‌ای به‌میزان دو برابر حجم معمول در حوزه باقی می‌ماند و بیمار در طی این مدت، بسیار حساس و آسیب‌پذیر می‌گردد. به‌علاوه در این دوره حافظه و آگاهی در حد بالائی گشوده شده، جریان خاطرات به درون آگاهی فرد ادامه می‌یابد. در این حال قرارگرفتن بیمار در محیطی ساکت، امن، و سرشار از انرژی برای استمرار و تکمیل روند شفا فوق‌العاده اهمیت دارد. در این دوره، تجربیات ناخوش‌آیندی که از منابعی بیرونی سرچشمه می‌گیرند، عمیقاً بر بیمار اثر می‌گذارند و باید به‌شدت از آنها اجتناب کرد. اکنون هنگام آن است که حوزه به بازیافت و استقرار مجدد جریان‌ها و الگوهای انرژی سالم بپردازد. اگر این الگوها (مسیر صحیح جریان انرژی.م.) در مدت ۴۸ ساعت به‌طور ثابت برقرار باشند، به بخشی از جریان طبیعی حوزه بدل شده، تندرستی را تضمین می‌نمایند. توضیح وقایع در روند شفا برای بیمار بسیار اهمیت دارد. شفاگر باید بر اهمیت دورهٔ نقاهت تأکید کند و بیمار را در این برهه به مراقبت از خویش تشویق نماید. حفظ حرمت قدرت درونی نیز در این دوره مهم است. در واقع دورهٔ نقاهت با دورهٔ پس از تجربه شوک شباهت زیادی دارد.

هنگامی‌که بیمار در زمان به عقب بازمی‌گردد و شوک‌های حوزهٔ انرژی را یکی پس از دیگری پالایش می‌کند، معمولاً در هر مرحله، موضع مربوطه پاک‌تر و شفاف‌تر می‌گردد. پیش از پرداختن به هر لایه، لایهٔ پیشین با نور سرخ عشق بلاشرط پر می‌شود. بنابراین واضح است که هریک از شیوه‌های پاک‌سازی

انسدادهای هاله، در نهایت به رفع مشکلات زندگی‌های پیشین منجر می‌گردد. (این روش شیوهٔ بیشترِ طرق معنوی است.) بسیار ضروری است که پاک‌سازی شوک‌های دگرزمانی با در نظرگرفتن میزان پیشرفت بیمار در سلوک معنوی و در زمان مناسب انجام گیرد. این نقطه زمانی در دسترس قرار می‌گیرد که قسمت اعظم شوک‌های مربوط به زندگی کنونی پاک شده‌باشند؛ یعنی هنگامی‌که فرد نظم را در حدی وسیع سرلوحهٔ خود قرار داده باشد و برای گریز از مشکلاتی که باید در این زندگی، اکنون و اینجا با آنها روبرو گردد، زندگی‌های پیشین را دستاویز قرار ندهد.

پاک‌سازی شوک‌های دگرزمانی، در زمانی مناسب، مناطق معینی را پالایش می‌کند که ظاهراً حتی با مقدار متنابهی تلاش معنوی نیز پاک‌شدنی نمی‌نمودند. این عمل گاهی می‌تواند سرمنشأ تحولاتی عظیم در زندگی جاری انسان گردد.

به‌عنوان مثال، بیماری را می‌شناختم که اسیر زندگی زناشوئی ناهنجاری بود. با اینکه شوهر او مدام به آزار جسمی همسرش می‌پرداخت، وی توانائی چاره‌جوئی و برهم زدن خانواده را در خود نمی‌دید. وی در نهایت، با تجربهٔ پانزده زندگی گذشتهٔ خود به نقطه‌ای رسید که به شیوه‌های مختلف، توسط مردان مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفته‌است. بدین وسیله او سررشتهٔ وابستگی خود را یافت، زیرا به‌واسطهٔ این الگوی کارمیک مردان را صاحب قدرت و مسئولیت تام تصور می‌کرد. او دریافت که این باور همواره در شرایطی در او تقویت گشته که از نظر قدرت جسمی نسبت به مردان ضعیف‌تر بوده و غلبهٔ مردان بر او، سناریوی اصلی زندگی‌های فوق بوده‌است. پس از این تجربه زندگی او کاملاً دگرگون شد. وی اکنون آزاد، خوشبخت و تندرست است. او ترس از تنهائی را به فراموشی سپرده و اینک در راه آموختن عدم وابستگی و مسئولیت‌پذیری در رابطه با زندگی خویش است.

شفای شوک‌های زندگی‌های پیشین در لایه‌های کلیشه‌ای اتری و کِتِری

برای درمان آن دسته از مشکلات ساختاری در هاله که متأثر از زندگی‌های

پیشین هستند، همان اقداماتی را به‌کار می‌بریم که در فصل ۲۲ برای درمان سطح کلیشه‌ای ذکر شد. تنها تفاوت اساسی و حائز اهمیت در اینجا است که در این مورد شفاگر موظف است در یافتن رابطهٔ مسائل زندگی کنونی و تجربیات گذشته، بیمار را یاری کند. اختلالات ساختاری این لایه از حوزه که به زندگی‌های پیشین مربوط هستند، معمولاً موجب نقص عضو مادرزادی بیمار می‌گردند. شیوهٔ برخورد با این مسائل بسیار اهمیت دارد، زیرا ریشه‌های آنان در اعماق روح بیمار نفوذ کرده‌است. واضح است که بخشی از وظائف اصلی فردی که دچار نقص عضو مادرزاد است، مقابله با مشکل مذکور در بُعد فیزیکی و روانی می‌باشد. این عمل به‌نوبهٔ خود موجب می‌گردد تا بیمار به رفع مشکل معنوی خاصی بپردازد که دلیل تولد او در این جهان بوده‌است. در ذهن داشتن اهمیت حیاتی این امر برای شفاگر ضروری است. مسئله صرفاً بر سر رفع نقیصهٔ جسمی نیست، اگرچه این امر غالباً انگیزهٔ مراجعهٔ بیمار به شفاگر است، بلکه آنچه اهمیت دارد، شفای روح است. این حقیقت از دیدگاه لایهٔ کلیشه‌ای به معنی تقویت هاله و هم‌سو نمودن آن با انرژی کیهانی می‌باشد.

در مورد مربوط به مردی جوان به‌نام جان[1]، در نخستین جلسه اختلالات ساختاری موجود در هالهٔ او را مشاهده کردم. علاوه بر این تصویری از زندگی‌های پیشین او را دریافت کردم که به این جراحت حوزهٔ انرژی مربوط می‌شد. تصاویر ۱ـ ۲۴ الی ۵ ـ ۲۴ نشان‌دهندهٔ اقداماتی است که در این مورد به‌عمل آوردم.

این جوان، قبلاً در مورد مشکل خود با من صحبت نکرده‌بود. هنگامی‌که او به نزد من آمد، هالهٔ او در سطح کلیشه‌ای کِتِری مانند شکل ۱ ـ ۲۴ بود. این شکل را با تصویر ۱۳ ـ ۷ در فصل هفتم مقایسه کنید. این تصویر نشان‌دهندهٔ شکل طبیعی هاله در این لایه است. در شبکهٔ خورشیدی او به جای پره‌های زرین زیبای تشکیل‌دهندهٔ گلبرگ‌های دوّار چاکرا، چیزی شبیه به لکه‌های خورشیدی مشاهده می‌شد. جرمی بزرگ و حلزونی از جنس انرژی که به رنگ قرمز، زرد و سیاه بود، گرداب‌های تیرهٔ کوچکی را ایجاد کرده‌بود که جریان انرژی را به بیرون حوزه هدایت

1- *John*

می‌کرد. بیشتر چاکراهای دیگر (که در اینجا مشاهده نمی‌شوند) سالم بودند. جریان عمودی زرین قدرت در امتداد نخاع، انحرافی بزرگ به سمت راست داشت، یعنی به سمت لکهٔ خورشیدی و رنگ آن به تیرگی گرائیده بود. در بخش پسین چاکرا نیز گرداب‌های خاکستری ثانویهٔ کوچکی شکل گرفته‌بودند. هنگامی‌که جان در مورد زندگی خود سخن می‌گفت، ناگهان او را در یکی از زندگی‌های پیشین، در عصر چنگیزخان دیدم. در این صحنه او با لذت فراوان درحال کشتن سربازی از لشگر متخاصم بود. اسلحهٔ او گرزی با میخ‌های درشت بود . او به‌وسیلهٔ آن سر دشمن را متلاشی نمود. همزمان با فرودآمدن گرز، دشمن نیزه‌ای را در شبکهٔ خورشیدی او فرو برد. در این حملهٔ دوجانبه هردو سرباز کشته‌شدند. در نتیجه این تجربه، او درطی زندگی‌های بعدی همواره احساس می‌کرد که به جریان انداختن انرژی حیاتی همراه با هیجان و قدرت، منجر به صدمه و مرگ خواهدشد.

در زندگی کنونی، جان همواره از به‌کار انداختن نیروی حیاتی درون خویش، به‌شکل منسجم و کامل سر بازمی‌زد و در عوض آن را به‌صورت اجزائی کوچک‌تر تقسیم و ابراز می‌کرد. حرفهٔ او که کارگردانی گروه بازیگران تئاتر بود، به‌عنوان ابزاری جهت تلفیق بخش‌های منفک وجودی او به‌کار می‌رفت. او به‌واسطهٔ جای دادن خصایص مختلف نیروی قدرتمند حیات در شخصیت‌های مختلف نمایش خود، نتایج حاصل از به‌کارگیری یک‌جای این قدرت را تجربه می‌کرد. بدین ترتیب نمایش‌های او درواقع زندگی‌های کوچک بودند که شیوهٔ ابراز وجود را به او می‌آموختند.

هنگامی‌که او به مطب من آمد، از انحراف مهرهٔ او آگاه نبودم؛ تا اینکه با معاینهٔ پشت او، آن را با چشم فیزیکی مشاهده کردم. این انحراف، مادرزاد بود و او هرگز برای رفع آن خود را به دست جراحان نسپرده‌بود. مادرزاد بودن مشکل، مرا متقاعد کرد که مسئله به یکی از زندگی‌های پیشین باز می‌گردد.

در آغاز کار به پالایش عمومی حوزه پرداختم و سپس با استفاده از بلور، انرژی راکد جراحت مرکز خورشیدی را خارج کردم (شکل ۲ ـ ۲۴). محل تجمع این انرژی

راکد، در کالبدهای دوم و چهارم قرار داشت. به‌کارگیری بلور در این مورد بسیار مؤثر است و روند تصفیه را تسریع می‌نماید. یکی دیگر از محسنات استفاده از بلورها محافظت شفاگر در برابر جذب ناخواستهٔ هر مقدار از انرژی راکد بیمار است.

شکل ۳ ـ ۲۴ نشان‌دهندهٔ وضعیت کالبدهای دوم و چهارم پس از استخراج مقدار زیادی از انرژی راکد است. نیزهٔ یادشده به وضوح در ناحیهٔ شبکهٔ خورشیدی لایهٔ پنجم یا کالبدهای کلیشه‌ای اتری قابل رؤیت بود. دستهٔ نیزه کاملاً در درون حوزه



شکل ۳ ـ ۲۴ : نیزه ای مربوط به زندگی های پیشین که پس از پاکسازی هاله آشکار شد

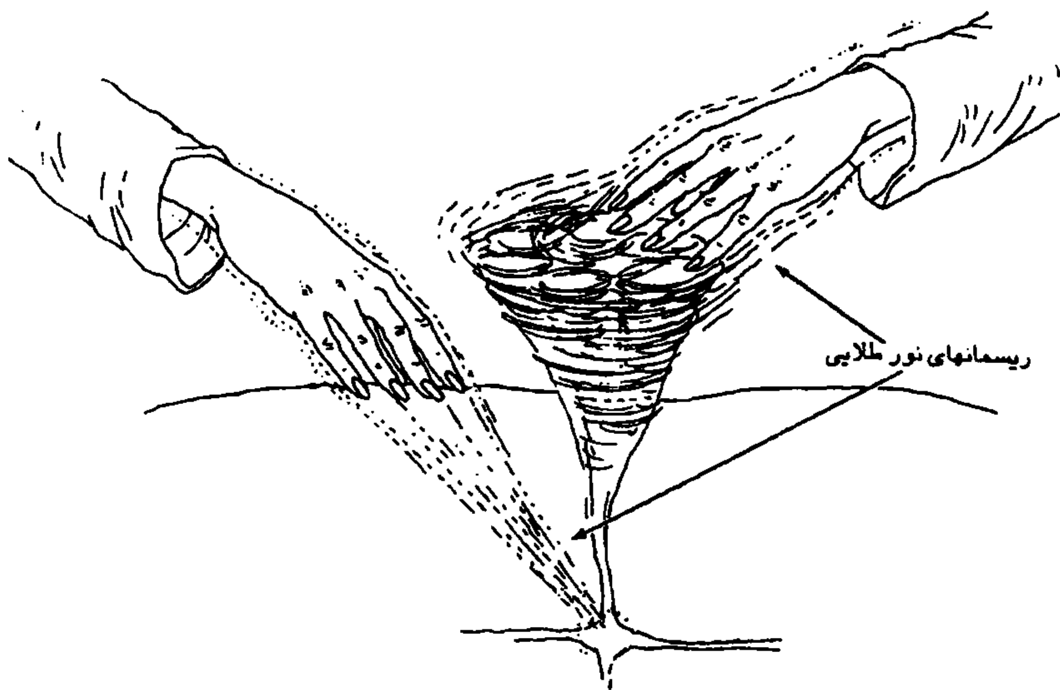
قرار داشت و شکلی حلزونی به خود گرفته‌بود. برای خارج کردن آن، ابتدا می‌بایست دسته را صاف می‌کردم و سپس آن را به‌طور ناگهانی بیرون می‌کشیدم. سپس پالایش بیشتر محل زخم و تجدید انرژی حیاتی آن در دستور کار قرار داشت.

در طی چند جلسهٔ بعدی، با همراهی راهنمایان به بازسازی هاله در لایهٔ کلیشه‌ای کِتِری (هفتمین لایه) پرداختم. بدین منظور ابتدا قالب یا کلیشهٔ اعضاء موجود در آن موضع و سپس چاکرای این لایه را بازسازی نمودم. شکل ۴ ـ ۲۴ نشانگر صحنه‌ای است که من در هنگام بازسازی چاکراها مشاهده می‌کنم. در این عمل شعاع‌های ظریفی از نور سفید ـ طلائی از سرانگشتانم خارج می‌شوند که به‌سرعت حرکت می‌کنند و شبکه‌ای زرین از مخروطها را «می‌بافند» که جایگزین چاکرای آسیب‌دیده می‌گردد. آنگاه لایهٔ آبی اتری (نخستین کالبد هاله) به درون مخروط‌ها سرازیر می‌شود و روی شبکهٔ زرین را می‌پوشاند؛ دقیقاً به همان نحو که سلول‌های بدن سطح کالبد آبی رنگ اتری را می‌پوشانند. پس از اتمام کار بازسازی، چاکرا مانند تصویر ۵ ـ ۲۴ مشاهده می‌شود؛ نیلوفری زیبا متشکل از مخروط‌های زرین دوّار.

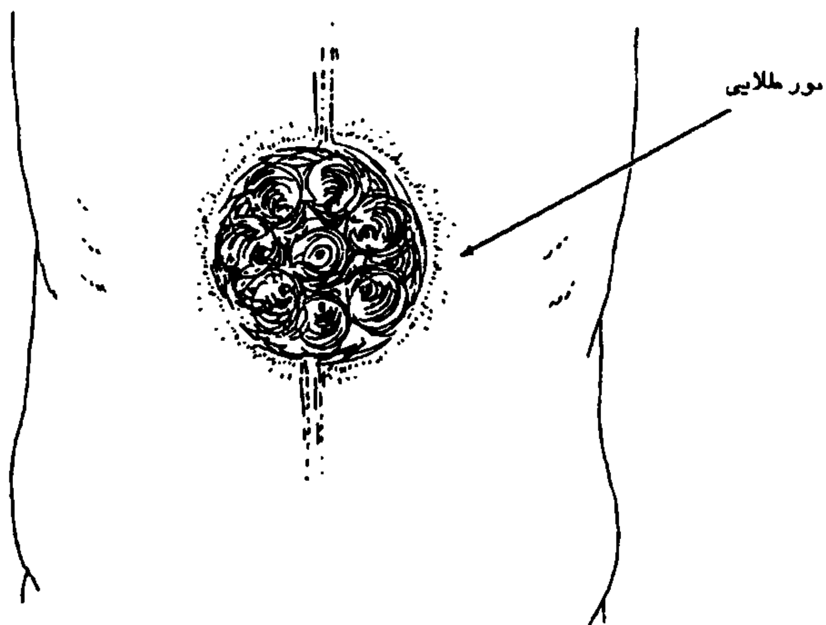
من و راهنمایان، پس از بازسازی چاکرا جریان نیرو را که کدر و نامتعادل گشته‌بود، بازسازی کردیم و ریشهٔ چاکرا را به آن متصل نمودیم. بدین ترتیب، پس از پایان یافتن مراحل شفا، بیمار، همانند تصویر ۱۳ ـ ۷ (فصل هفتم)، صاحب چاکراها و جریان اصلی نیروی سالمی شده‌بود.

درطی پنج جلسه‌ای که این کار به‌طول انجامید، بیمار به‌طور روزافزون از قابلیت حرکت و آزادی عمل در موضع صدمه‌دیده برخوردار گشت. اینک تنش ناحیهٔ پشت او کاهش یافته‌بود. درگذشته این کشیدگی در عضلات پشت، عدم تعادل حوزهٔ انرژی در آن ناحیه را جبران می‌کرد. علاوه براین، او اذعان کرد که اینک در زندگی آزادی عمل بیشتری دارد.

یک ماه بعد، برای حصول اطمینان از درستی روند بهبودی، معاینهٔ کاملی از او به‌عمل آوردم. حال که بازسازی حوزهٔ انرژی به‌پایان رسیده‌بود، او را به‌نزد متخصصی



شکل ۴ ـ ۲۴ : ریسمانهای زرین در شفای لایهٔ کلیشه ای کِتِری



شکل ۵ ـ ۲۴ : چاکرای درمان شدهٔ سوم در لایهٔ کِتِری

فرستادم تا به بازپروری جسمی بپردازد.

میزان بهبودی انحراف مهرهٔ او دقیقاً مشخص نیست. این امر مستلزم اقدامات درمانی عمیق‌تری است. (به مطلب مربوط به نور آبی متمایل به ارغوانی در فصل ۲۳ مراجعه شود.)

درمان نوارهای مربوط به زندگی‌های پیشین در لایهٔ کلیشه‌ای کِتِری

همانطور که قبلاً گفته شد، یکی دیگر از شیوه‌های قرائت زندگی‌های پیشین، قرار دادن دست‌ها بر روی نوارهای رنگین لایهٔ کِتِری یا سطح تخم‌مرغی هاله است. بدین وسیله، با تنظیم ارتعاشات خود با انرژی موجود در این نواحی، می‌توانیم صحنه‌هائی از وقایع گذشته را مشاهده کنیم.

نوار مربوط به زندگی پیشین که با وقایع زندگی جاری فرد مستقیماً در ارتباط است، در ناحیهٔ صورت و گردن بیمار و در فاصلهٔ ۷۰ الی ۱۰۰ سانتی‌متری بدن او قرار دارد. با قرار دادن دستها در مقابل صورت بیمار و حرکت دادن دست راست در جهت راست و دست چپ در جهت چپ، می‌توانید عبور وقایع زندگی گذشته را در قالب زمان خطی مشاهده کنید. چگونگی استفاده از اطلاعات به‌دست آمده از این وقایع، فوق‌العاده اهمیت دارد. در این مورد نیز، در صورت عدم آمادگی بیمار، درمیان گذاشتن وقایع با او کار درستی نیست. در صورتی می‌توان این اطلاعات را با بیمار مطرح کرد که او تا حد زیادی تزکیه و تصفیه شده‌باشد. ممکن است این اطلاعات با زندگی کنونی بیمار رابطه‌ای عمیق داشته‌باشد. من هرگز این یافته‌ها را مطرح نمی‌کنم؛ مگر اینکه با شخصیت بیمار کاملاً آشنایی داشته‌باشم و از آمادگی کامل او مطمئن باشم.

تاکنون جز در مواقعی نادر، برای تغییر این نوارها اقدامی ننموده‌ام. به اعتقاد من نباید در آنها تغییری به‌وجود آورد. گاهی در صورتی‌که بیمار در آن نواحی از درد شکایت داشته‌باشد، با فرو بردن دستانم در این نوارها، آنها را پاک‌تر یا «منورتر»

می‌کنم. گاهی نیز انرژی موجود در این نوارها در یک منطقه جمع می‌شوند که در این صورت آن را در سراسر طول نوار پخش می‌کنم. معمولاً در اثر این عمل، بیمار تا حدودی تسکین می‌یابد و احساس سبکی می‌کند. به اعتقاد من، این نوارها به تکلیفی مربوط می‌شوند که فرد درجهت رشد خویش، برآوردن آن را در این زندگی برعهده گرفته‌است. بسیاری از اوقات، هنگامی‌که با این نوارها مواجه می‌شوم، حس می‌کنم به حریم شخصی بیمار تجاوز کرده‌ام؛ بنابراین بلافاصله از کار در آن ناحیه صرف‌نظر می‌نمایم. حفظ حرمت قدرتی که در این سطوح برتر هاله نهفته‌است، بر شفاگر واجب می‌باشد. او تنها مجاز به انجام دادن کاری است که شفاگر و بیمار آمادگی آن را دارند. رعایت این قانون در تمام سطوح حوزه ضروری است. همواره به عشق بلاشرط که بزرگ‌ترین شفاگر است بیندیش و به نقش خود در طرح عظیم کیهان احترام بگذار و در برابر این موقعیت فروتنی پیشه کن.

مروری بر فصل بیست و چهارم

۱ـ چه ارتباطی بین برخی از موانع یا انسدادهای انرژی و تجربیات مربوط به زندگی‌های پیشین که در سطوح روانی مشاهده می‌شوند، وجود دارد؟

۲ـ بین انسدادهای حوزه انرژی که به زندگی کنونی ارتباط دارند و موانع مربوط به زندگی‌های قبلی چه رابطه‌ای وجود دارد؟

۳ـ چگونه می‌توان با استفاده از پاس کردن (دست کشیدن) شوک‌های دگرزمانی را درمان کرد؟

۴ـ پس از خارج ساختن شوک دگرزمانی از هاله، چه عمل مهمی باید انجام گیرد؟

۵ـ شفای شوک دگرزمانی چه هنگامی مناسب است و چه هنگام نامناسب؟ آیا اصولاً این عمل ضرورت دارد؟

۶ـ انسدادهای مربوط به زندگی‌های پیشین، چگونه در حوزهٔ انرژی باقی می‌مانند؟

۷ـ جابه‌جائی جریان مستقیم چیست؟ رابطهٔ این تغییر را با تجربه‌ای که به

گذشته مربوط است، توضیح دهید.

سرفصل‌هایی جهت اندیشیدن

۸ـ اگر زمان تسلسلی نیست، زندگی گذشته چه مفهومی دارد؟

بخش ششم

خود درمانی و شفاگر معنوی

«اگر طبیبی، خود را شفا ده.»

عیسی مسیح

مقدمه

استحاله و مسئولیت‌پذیری

تنها شما مسئول تندرستی خویش هستید. اگر مشکلی جسمی دارید، باید برای پیروی از برنامه‌ای درمانی، تصمیم نهائی را اتخاذ کنید. در تصمیماتی این‌چنینی باید نهایت دقت را به‌عمل آورید. برای شروع، از شیوه‌های درمانی موجود یکی را برگزینید. به چه کسی اعتماد دارید؟ برای تشخیص و تعیین اعتبار هر شیوه، چه مدت از آن پیروی می‌کنید؟ پاسخ این پرسش‌ها، تنهابا تفحصی عمیق در تجربیات‌تان نهفته است.

اگر به فرد به‌خصوصی اعتماد ندارید، اشکالی ندارد. به نفرات دوم، سوم یا حتی روشی دیگر متوسل شوید. اگر در مورد اظهارات متخصصی در رابطه با بیماری خود دچار سردرگمی و آشفتگی شدید، از او سؤالات بیشتری بپرسید. برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد بیماری خود به کتب موجود مراجعه کنید. مسئولیت تندرستی خویش را برعهده بگیرید. گذشته از تمام این‌ها، خود را به تشخیص اولیه محدود ننمائید، بلکه آن را به منزلهٔ پیامی برای تفحص بیشتر در خویش و شیوه‌های درمانی موجود درنظر گیرید. علم پزشکی غرب پاسخ‌های بسیاری را در آستین دارد، اما نه همهٔ پاسخ‌ها را. اگر این دانش برای درمان بیماری به‌خصوصی مؤثر نباشد، به

جستجو در منابع دیگر ادامه دهید. تمام منابع را کاوش کنید. مسلماً از کثرت دانستنی‌هائی که به تندرستی و وجود شما مربوط می‌شود، شگفت‌زده خواهید شد. این تفحص، زندگی شما را به‌گونه‌ای متحول خواهد کرد که هرگز انتظار نداشتید. افراد بسیاری را می‌شناسم که در نتیجهٔ بیماری خود به شعفی بزرگ و درکی عمیق از زندگی دست یافته‌اند. اینان به ارزش زندگی پی برده‌اند و به موفقیت‌هائی دست یافته‌اند که پیش از بیماری حتی تصور نمی‌کردند.

اگر صرفاً طرز تلقی خود را نسبت به بیماری تغییر دهیم و ظرفیت پذیرش را در خویش افزایش دهیم، و درک کنیم که بیماری پیامی است که آموزشی در بر دارد، نه تنها در سطح فردی، بلکه در مقیاسی ملی و جهانی بر ترس خود از بیماری‌ها چیره می‌شویم.

در این بخش به توصیه‌هائی در باب حفظ تندرستی می‌پردازم. این توصیه‌ها مشتمل بر تمرینات روزانه‌ای است که مناسب‌ترین آنها را برمی‌گزینید. به علاوه پیشنهاداتی نیز در مورد رژیم غذائی مناسب، مکان و فضای زندگی و پوشاک ارائه می‌دهم. اما برای حفظ سلامتی بیش از هرچیز به عشق نیازمندید. عشق به خویشتن، برترین شفاگر است و نیازمند تمرین روزانه می‌باشد.

فصل بیست و پنجم

سیمای طب نوین: بیمار شفاگر می‌شود

همگام با بروز تحول در دیدگاه ما نسبت به بیماری‌ها، شیوه‌های درمانی نیز متحول می‌گردند. با کسب مهارت بیشتر در تشخیص و درمان بیماری‌ها، می‌توانیم برنامه‌های درمانی را نیز منحصر به‌فرد کنیم. هر انسانی منحصر به‌فرد است. بنابراین در درمان هر بیماری ترکیب متفاوتی از عوامل درمانی به‌کار می‌رود. حتی هر جلسهٔ درمانی نیز با دیگری تفاوت دارد. شفاگر درهنگام شفا و مجراگری، باید مجهز به اطلاعات کافی و عشق وافر بوده، با راهنمایان معنوی خود رابطه‌ای عمیق داشته‌باشد. هرچه شفا ظریف‌تر و خالص‌تر می‌گردد، درواقع به هنر نزدیک‌تر می‌شود. در اینجا برای روشن ساختن دورنمائی از آنچه که شفاگر در پیش‌رو دارد، روند درمانی بیماری را ذکر می‌کنم که بیش از دو سال به نزد من می‌آمد. نام او دیوید است. دلیل چنین انتخابی این است که مورد او نشانگر شفا در تمام سطوح هاله است. این مثال نشان می‌دهد که هنگامی‌که شفا در دوره‌ای طولانی انجام شود، تا چه عمقی می‌تواند در ساختار شخصیتی بیمار نفوذ کند. طبق اظهارات هیوآن، «عنصری معین که در زمانی معین به مقدار معین تجویز شود، به‌عنوان ماده‌ای استحاله‌گر عمل می‌کند.» در مورد دیوید، من از تلفیق روش‌های پاس‌کردن، دسترسی مستقیم

به اطلاعات، و تحلیل روانی بهره گرفتم. ادغام این شیوه‌ها با ابتکار و مسئولیت‌پذیری خود بیمار انجام گرفت و نه تنها در معالجهٔ او مؤثر بود، بلکه تحولاتی عمیق در زندگی وی ایجاد نمود. تنها دلیل بروز این تحولات وسیع، قبول مسئولیت کامل توسط بیمار بود.

همواره یافتن علت اولیهٔ بیماری، در حکم کلید است. دسترسی مستقیم به اطلاعات، همیشه در این راه ابزاری ذیقیمت محسوب می‌گردد. در این مورد دلیل بیماری از دیدگاه وقایع زندگی جاری، علل روانی، سیستم اعتقادی بیمار، و طرح حیات معنوی او مورد بحث قرار می‌گیرد.

شفای دیوید

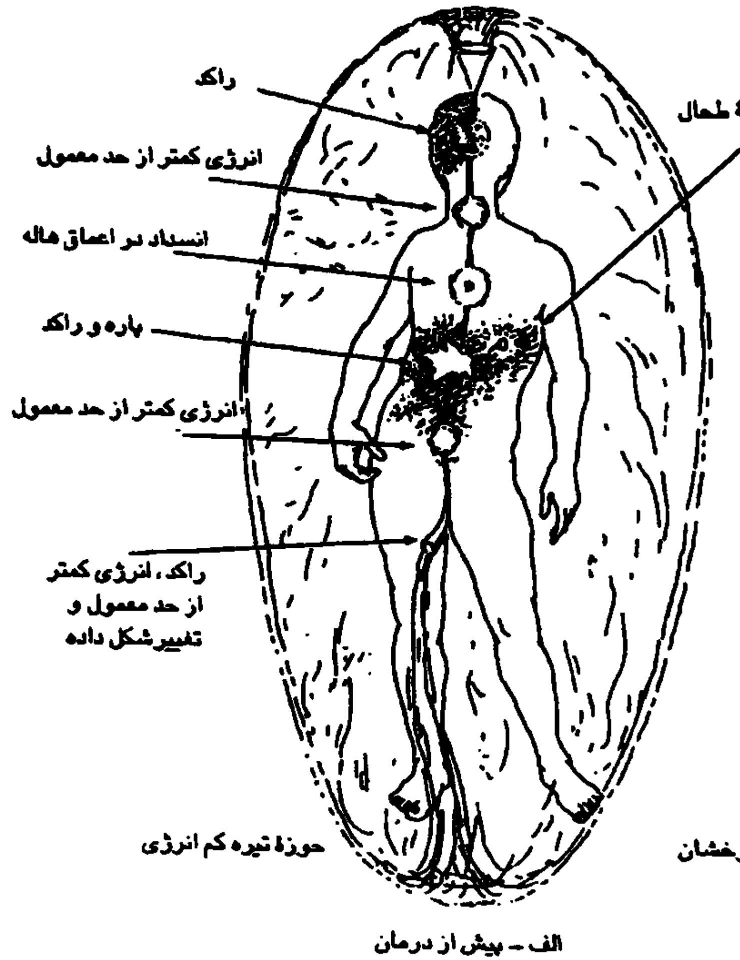
دیوید در کالیفرنیا بزرگ شد. والدین او روانشناس بودند. او عاشق اقیانوس، موج‌سواری، و آفتاب بود. وی دکترای خود را در رشته حرکت شناسی عضلات بدن انسان، از دانشگاه کالیفرنیا دریافت کرد و سپس به تدریس مشغول شد. او بعدها مدتی در هندوستان زندگی کرد و در آن سرزمین عاشق دختری آمریکایی شد که آن[1] نام داشت. ره‌آورد دیگر او از این سفر، بیمارشدن وی بود. آنان به آمریکا بازگشتند. درطی چهارسال بعدی، دیوید برای معالجهٔ خود به سرتاسر ایالات متحده سفر کرد و در این مدت تشخیص هریک از پزشکان با دیگری تفاوت داشت. برخی بیماری Mononucleosis[2] را در او تشخیص دادند، برخی هپاتیت مزمن، و برخی دیگر از ویروس‌های ناشناخته گرفته تا تشخیص‌هایی از قبیل، «مسئله به ذهنت مربوط می‌شود و در واقع مشکلی نداری.». در این اثنا انرژی او به‌سرعت روبه کاهش بود و کار کردن روزبه روز برای او دشوارتر می‌شد. هنگامی‌که به مطب من آمد، انرژی لازم برای یک یا دوروز را دریافت می‌کرد. سپس با ناپدید شدن این انرژی، چند روزی را در بستر می‌گذراند. هنگامی‌که دیوید نخستین‌بار به نزد من آمد، هالهٔ او

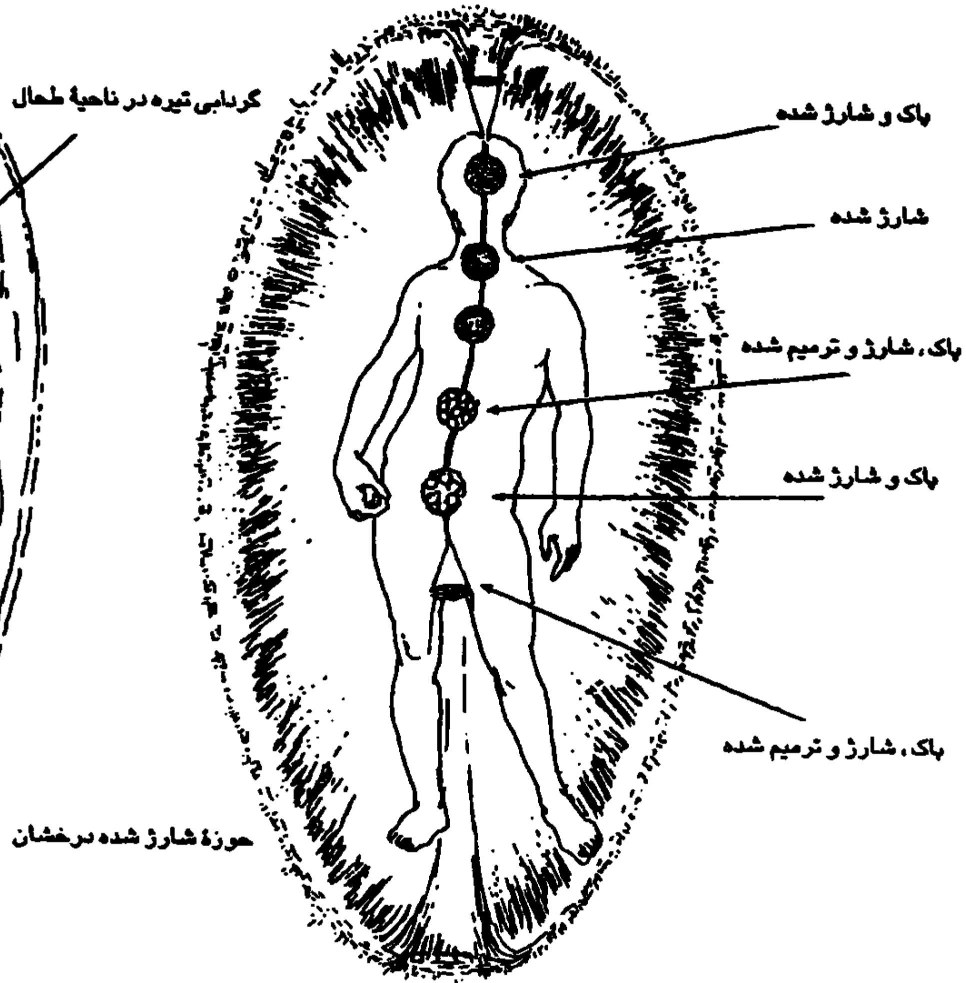
1- Anne

۲- ازدیاد بی‌رویه گلبول‌های سفید تک‌هسته‌ای در خون.

مانند شکل ۱ ـ ۲۵ الف بود. بارزترین و خطرناک‌ترین اختلال در حوزهٔ انرژی او پارگی و باز بودن چاکرای شبکهٔ خورشیدی بود که می‌بایست در تمام لایه‌های ساختاری هاله (لایه‌های فرد) دوخته می‌شد. این شامل هفتمین لایه نیز می‌شد. دومین مسئله مهم مربوط به اختلال چاکرای اول بود. این چاکرا به‌سمت چپ متمایل و مسدود شده‌بود. در اثر این اختلال، قابلیت جذب انرژی از طریق چاکرای پایه از میان رفته‌بود. نتیجهٔ این دو اختلال، حوزه‌ای کاملاً تهی از انرژی بود. این خلأ از لحاظ جسمی به‌شدت بارز بود، زیرا بخش عمده‌ای از انرژی جسمی از طریق چاکرای اول جذب می‌شود. (فصل ۱۱). علاوه بر مشکلات فوق، خلأ و ضعف در ناحیهٔ چاکرای دوم نیز مشاهده می‌شد، که نه تنها به فعالیت ضعیف جنسی وی مربوط می‌شد، بلکه بر سیستم ایمنی بدن وی نیز اثری منفی برجای گذاشته‌بود. در این ناحیه یک عقدهٔ لنفاوی وجود دارد. در اعماق گرداب چاکرای قلب نیز انسدادی مشاهده می‌شد، که آن نیز به‌واسطهٔ غدهٔ تیموس به سیستم ایمنی بدن مربوط می‌شود. این انسداد در حدود دو سوم بخش پائینی چاکرای قلب را اشغال کرده‌بود. براساس تجربیاتم، این اختلال به رابطهٔ بیمار با خداوند و اعتقادات او در مورد ماهیت مشیت الهی مربوط می‌شود. (بعداً در این مورد بیشتر بحث خواهم کرد.) مرکز گلو از انرژی کافی برخوردار نبود. این مرکز به ارتباط با افراد، مسئولیت‌پذیری، و دادوستد انرژی مربوط است. چشم سوم، سراسر مسدود بود. این انسداد تا اعماق سر و غدهٔ صنوبری امتداد یافته‌بود. چاکرای تاج نیز ضعیف و فاقد انرژی کافی بود. به‌طور کلی هالهٔ او پژمرده و تیره بود.

در معاینهٔ اعضاء داخلی بدن، مقادیر زیادی انرژی تیره و راکد در ناحیهٔ کبد به‌چشم می‌خورد. در این موضع لایه‌های بدرنگی وجود داشت؛ یکی سبز تیرهٔ لزج، دیگری زردی کریه و در اعماق این منطقه در نزدیکی نخاع مناطقی سیاه رنگ دیده‌می‌شد. قالب اتری کبد، به‌طور کلی پاره بود و تغییر شکل داده‌بود. در بررسی دقیق‌تر، ارگانیزم‌های عفونت‌زای بسیاری را مشاهده کردم که از لحاظ شکل و اندازه، گروهی به باکتری‌ها و گروهی به ویروس‌ها شبیه‌بودند. این ذرات در ناحیهٔ میانی تنه،





شکل ۱ – ۲۵ : بررسی اختلالات حوزهٔ دیوید (نمای تشخیصی)

منجمله لوزالمعده، طحال، و لولهٔ گوارشی پراکنده بودند. بر روی لوزالمعده گردابی کوچک با حرکت دورانی ملایمی قرار داشت که صدائی ناهنجار و تیز تولید می‌کرد. این اختلال، معمولاً در بیماری‌هائی مشاهده می‌شود که مانند دیابت یا هیپوگلیسمی[۱] به سوخت و ساز قند خون مربوط هستند. سراسر حوزه با کمبود انرژی و ضعف روبرو بود. جریان‌های جاری از لایهٔ ششم که در حالت معمولی می‌بایست قوی و درخشان می‌بودند، سست و تیره می‌نمودند. قدر مسلم این شخص بسیار بیمار بود.

توصیهٔ من به دانشجویان شفاگر این است که در اینجا مطالعهٔ کتاب را متوقف کنند، حوزه را بررسی کنند و طرح پیشنهادی خود را برای شفا مشخص نمایند. ابتدا از کجا آغاز می‌کردید؟ آیا با ارسال انرژی، تا حد ممکن حوزهٔ بیمار را شارژ می‌کردید؟ چرا؟ پارگی لایهٔ هفتم را چه هنگام ترمیم می‌نمودید؟ چرا؟ به‌نظر شما علت اولیهٔ بیماری چه بود و در حوزه به چه شکلی متجلی می‌شد؟ آیا روند بهبودی بیمار سریع بود؟ چرا؟ در تشریح روند درمانی که در پی می‌آید، به تمام این پرسش‌ها پاسخ داده می‌شود.

ترتیب شفا:

مرحلهٔ اول: پاک‌سازی، شارژ و بازسازی حوزه

درطول چند هفته نخست، ابتدا به پالایش حوزه و تقویت چاکرای اول، و سپس به تدریج ولی مستمراً به ترمیم چاکرای سوم پرداختم. گاهی از اوقات به مدت ۳۰ الی ۴۵ دقیقه می‌نشستم و دستانم را بر موضع شبکهٔ خورشیدی و کبد قرار می‌دادم. به دلیل ضعف در چاکرای سوم، شارژ نیرومند هاله میسر نبود، زیرا ممکن بود این عمل پارگی چاکرای مذکور را افزایش دهد. در طول این ایام، تقویت و تصفیه چاکرای اول نسبتاً ساده بود. این کار به‌طور منظم و گام‌به گام انجام شد. اما در هر جلسه

۱- *Hypoglycemia*: کمبود گلوکز در خون که می‌تواند موجب بروز عصبیت، هیپوترمی، سردرد، پریشانی و گاهی تشنج و کُما گردد.

بیشترین تمرکز بر ناحیهٔ میانی تنه قرار داشت. به‌دلیل تحولات بسیاری که ایجاد آنها ضرورت داشت، ترمیم پارگی‌های هاله مدت زیادی به‌طول انجامید. من نمی‌توانستم هاله را به‌طور کامل شارژ کنم، زیرا با ارسال انرژی زیاد یا پارگی چاکرای سوم افزایش می‌یافت، و یا انرژی بیشتری از آن نشت می‌کرد. به‌طور معمول در هرجلسه به پالایش، شارژ و ترمیم بخشی از چاکرای سوم می‌پرداختم و سپس مُهری موقتی بر موضع جراحت قرار می‌دادم تا در طول هفته آینده خود را شفا دهد. هفته بعد نیز اندکی پیش می‌رفتم. برای ترمیم ساختار هاله، هر هفته عمق نفوذ به هاله را افزایش می‌دادم و در روندی گام‌به‌گام ابتدا به پاک‌سازی و سپس به بازسازی نواحی مورد نظر می‌پرداختم. ترمیم ساختار لایهٔ اتری در اولویت قرار داشت. سپس به بازسازی لایهٔ کلیشه‌ای کِتِری کبد و پس از آن سایر قالب‌های اعضاء بدن در هاله و چاکراهای مربوطه پرداختم. با گذشت هفته‌ها، انرژی دیوید روندی نزولی را آغاز کرد و به‌جای نوسان به‌طور یکنواختی در حد پائین باقی ماند. این امر از نظر او مؤید پیشرفت نبود، ولی از نظر من روال امور موفقیت‌آمیز بود. بر اساس مشاهدات من، حوزه به تدریج خود را تنظیم می‌کرد. در این مقطع، انرژی او به‌جای دارا بودن ضربان‌های شدیدی که ناشی از تلاش بدن برای جبران ضعف بود و سپس عدم توانائی در استمرار ضربان جبرانی، به سطحی نقصان یافت که بدن او عملاً در این شرایط قادر به تحمل آن باشد. به اعتقاد دیوید، این شرایط کاملاً ناامیدکننده بود.

بالاخره چاکرای اول در موقعیت تقویت‌شدهٔ خود تثبیت شد و چاکرای دوم آغاز به تقویت‌شدن نمود. سپس او انرژی و قوای جنسی خود را به‌دست آورد و احساس صدمه‌پذیری عاطفی در او کاهش یافت.

هیوآن، در سه ماه اول، بیشتر اوقات تجویز خاصی انجام نمی‌داد و فقط به من می‌گفت که دیوید به‌اندازهٔ کافی به سخنرانی‌های روانشناسی و معنوی گوش کرده و گوئی، «حکمت فلکی در گلویش گیر کرده‌است!» بنابراین، در این مرحله از شفا، زیاد به روان درمانی او نپرداختم. این کار در این برهه در اولویت نبود. آنچه که اهمیت داشت، شارژ و ترمیم حوزه بود. سرعت کار شفاگر به‌وسیلهٔ میزان تحمل بیمار تعیین

می‌گردد. در نهایت حوزهٔ دیوید برای عبور مقدار کافی از انرژی با ارتعاشات بالا تقویت شد و اینک پرداختن به لایهٔ هفتم میسر بود.

سپس دیوید درخواست اطلاعات بیشتری را آغاز کرد و برای ادراک مفهوم بیماری خود در مقیاس فردی در زندگی، پرسش‌هائی را مطرح نمود.

ترتیب شفا:

مرحلهٔ دوم: علل روانی و برخی از علل اولیه

حنگامی‌که حرکت دورانی چاکرای سوم که با ذهن خطی ارتباط دارد روان‌تر شد، اطلاعات دقیق‌تری در مورد دیوید به‌دست آمد و به تدریج تصویری از علل اولیهٔ بیماری او به‌دست آمد.

همان‌طورکه در فصل ۸ ذکر شد، بین هر مادر و فرزندی پیوندهای عمیقی وجود دارد. این پیوند هنگامی به‌وجود می‌آید که کودک در رحم مادر است و پس از تولد به‌شکل ریسمان‌هایی همانند بند ناف بین این دو برقرار می‌گردد. این ریسمان چاکراهای سوم را به‌هم پیوند می‌دهد. علاوه بر این، پس از تولد پیوندهای عمیق‌تری نیز بین چاکراهای قلب مادر و فرزند برقرار می‌شود.

پارگی چاکرای سوم دیوید، در آغاز دوران بلوغ رخ داد. او در این دوران در برابر مادری تحکم‌گر و سلطه‌جو سر به طغیان برداشت. پیش از این دوران، دیوید برای جلب رضایت مادر خود دست به‌هر کاری زده‌بود. والدین او که هردو روان‌شناس بودند، نادانسته از دانش خود در جهت اعمال سلطه به فرزندشان بهره جسته‌بودند.

راه حل دیوید برای به‌دست‌آوردن استقلال، مانند بسیاری از نوجوانان بود. او پیوندهای خود را با والدین قطع کرد. متأسفانه، تنها شیوه‌ای که او برای نیل به این مقصود می‌شناخت، گسستن ریسمان‌هائی بود که او را به مادرش پیوند می‌داد. در نتیجه، آنچه که باقی‌می‌ماند، ریسمان‌هائی آویزان و حفره‌ای در شبکهٔ خورشیدی بود. مسلماً در این هنگام طبیعی‌ترین راه ممکن، یافتن فردی دیگر و برقراری پیوند با او به جای مادر بود. (در چنین شرایطی هر کسی مادر را به‌جای خود سرزنش

می‌کند.) متأسفانه، دیوید مجدداً با زن‌هائی رابطه برقرار کرد که همانند مادرش سلطه‌جو بودند. حوزهٔ انرژی او به‌طور خودکار افراد سلطه‌جو را به خود جذب می‌کرد، زیرا به برقراری ارتباط با این نوع از انرژی عادت داشت. این احساس از نظر او کاملاً «طبیعی» بود. (افراد همانند یکدیگر را جذب می‌کنند.) این روابط ناخوش‌آیند او را به جستجوی خویش ترغیب کرد و در نهایت او را به آشرامی در هندوستان کشاند. دیوید به‌تدریج درک کرد که مشکل اصلی در درون خود اوست.

از نظر قلبی، هرگز پیوندی قوی بین چاکرای چهارم دیوید و مادرش وجود نداشت. مادر از ابتدای امر، هویت مستقل دیوید را نپذیرفته‌بود. هنگامی‌که هنوز این پیوند برقرار بود، او احساس می‌کرد که باید خود را با خواسته‌های مادرش تطبیق دهد. مفهوم دیگر این عمل، خود فریبی است. دیوید در دل احساس می‌کرد به او خیانت شده‌است. در نهایت او باید می‌آموخت که این پیوند را به زوجه‌اش منتقل کند تا با به‌کارگیری توانائی‌های جنسی، به مردی کامل مبدل شود. زیرا این احساس با به‌کار گیری قوای جنسی به کمال می‌رسد، ولی طبیعی است که او هرگز قادر به برقراری چنین رابطه‌ای با عشق اول خود، یعنی مادر، نبوده‌است. اما اشکال در اینجا بود که او پیوند قلبی خود را با مادر گسسته‌بود و در برقراری ارتباط با زنی دیگر، الگوئی برای پیوند چاکرای قلب بین این دو وجود نداشت. این مشکل در یافتن جفت مناسب و عشق‌ورزی به او، تولید اشکال می‌کرد.

مشکل بعدی دیوید در برقراری رابطهٔ متقابل، این بود که نمی‌دانست چگونه از طریق قلب با عشق پیوند برقرار سازد. این مشکل او را به هندوستان و به نزد گوروئی[1] کشاند که بنا به گفتهٔ دیوید، صاحب «قلبی بزرگ» بود. او در طی تجربیات خود در آشرام، شیوهٔ برقراری ارتباط از راه قلب را آموخت. او این رابطه را ابتدا با گورو و سپس با دختری که در آنجا ملاقات نمود، برقرار کرد. اما دریافت که با برقراری پیوند قلبی با گورو، به‌تدریج ارادهٔ خود را از دست می‌دهد. او سعی داشت که عشق بلاشرط را بیاموزد، ولی شرط‌ها یکی پس از دیگری رخ می‌نمودند. هنگامی‌که دیوید

۱- *Guru*، استاد.

ارادهٔ خود را از دست داد، احساس کرد که مجدداً به او خیانت شده‌است، ولی این بار مسئله صرفاً بر سر دوست داشتن فردی دیگر نبود، بلکه عشق به بشریت و خداوند مطرح بود.اینک مشکل به رابطهٔ ارادهٔ دیوید و مشیت پروردگار مربوط می‌شد. تأثیر این اختلال در چاکرای قلب او آشکار بود. دیوید دریافت که اکنون «پسر خوب» مادرش نبود، بلکه «پسر خوب» گورو و خداوند بود. او و آن تصمیم به ترک آشرام گرفتند و در اثر جدائی او از گورو، پارگی دیگر در شبکهٔ خورشیدی رخ داد. ولی در این میان، او شیوهٔ استفاده از کانون قلب را آموخته بودو برای نخستین بار در طول زندگی، از طریق چاکرای قلب و شبکهٔ خورشیدی پیوندی عمیق با یک زن برقرار کرده‌بود.

انگیزهٔ جستجو برای یافتن عشق مطلق و پذیرش کامل در انسان بسیار قدرتمند است و همین انگیزه‌منشأ آموزش‌های بسیاری برای او است. مطابق یافته‌های من، در دههٔ هفتاد، بسیاری از اعضاء مجامع معنوی، گشودن کانون قلبی خویش را آموختند، اما درست مانند دوران کودکی، تاحد زیادی استقلال عمل فردی خود را از دست دادند. بسیاری از افراد، بدون اینکه قابلیت به‌کارگیری عشقی آتشین در جامعه را در خود پرورش دهند، این عشق را درحدی توسعه یافته آموختند. این اشکال زمانی برجسته‌تر می‌گردد که عشق در دوران کودکی تجربه نشده‌باشد. این افراد پس از تجربهٔ عشق در جامعهٔ محدود فوق ـ که متأسفانه در این گذر بخشی از ارادهٔ آزاد خود را نیز از دست می‌دهند ـ اکنون باید با حفظ این عشق در قلب خود، به ارادهٔ خداوند تسلیم شوند؛ البته منظور تجلی ارادهٔ خداوند از دیدگاه قلبی فردی است، نه تعابیر دیگران از مشیت الهی.

دیوید در روند بهبودی خود، مشکلات مزمن فی‌مابین خود و نامزدش را غیر قابل تحمل یافت. او درحال متحول شدن بود و در نتیجه ارتعاشاتش افزون می‌گشت، حال آنکه نامزدش از این تحول بی‌بهره بود. بنابراین اکنون حوزهٔ انرژی آنان مانند گذشته دارای ضرباهنگی یکسان نبود.

هرکسی در روابط دراز مدت با این پدیده آشنا می‌شود. اگر شما تغییر کنید ولی

همسرتان کماکان در وضعیت آگاهی قبلی به‌سربرد، یا سرعت تحول او با شما هماهنگ نباشد، روزی فرا خواهدرسید که از اینکه مدت طولانی با یکدیگر زندگی کرده‌اید، شگفت‌زده می‌شوید. پرسش این است، آیا در این شرایط دیگری نیز خود را به سطح آگاهی جدید خواهدرساند؟ این امر با توسل به عشق و شکیبایی امکان‌پذیر است. اگر چنین نشد، در نهایت یکی دیگری را ترک خواهدکرد. دیوید و آن برای حل این معضل آغاز به همکاری نمودند. آنان با عشق و صمیمیت بسیار در جستجوی علل روانی وضعیت موجود برآمدند. علائق اصلی دیوید به کار، آزادی عمل، و بازیابی توانائی‌های فردی‌اش معطوف گشت، ولی آن می‌خواست به پیروی از گورو ادامه دهد و زندگی متفاوتی را بنا نهد.

علاوه بر ریسمان‌های مادر وفرزندی، افرادی که با یکدیگر در ارتباط هستند نیز دارای ریسمان‌های پیوندی از جنس انرژی هستند. این ریسمان‌ها از طریق چاکراها به‌هم متصل هستند. در روابط سالم، این ریسمان‌ها شفاف و به رنگ طلائی درخشان، یکنواخت، و از طریق بیشتر چاکراها به یکدیگر متصل هستند. در بسیاری از موارد، اینها استمرار ریسمان‌های ناسالمی هستند که از اوان کودکی بین کودک و والدین برقرار بوده‌است. این ریسمان‌های ناسالم دارای رنگی تیره هستند و مراکز خورشیدی را به یکدیگر متصل می‌کنند. هنگامی‌که کیفیت رابطه‌ای از ناسالم به سالم متحول می‌شود، ریسمان‌های ناسالم باید قطع شوند، انرژی دریافت کنند و به عمق هستهٔ وجودی فرد اتصال یابند. این ریسمان‌های ناسالم، پیوندهای وابستگی هستند و باید به حوزهٔ خود فرد متصل شوند تا اتکاء به نفس در او به‌وجود آید. دیوید و دوستش به‌تدریج ریسمان‌های وابستگی خود را گسستند. این عمل بسیار وحشت‌آور است. چنین فردی معمولاً خود را بدون اتصال به جائی، در فضا معلق و سرگردان می‌بیند. در طی این عمل، فرد «امنیت مستحکم موهوم» را رها می‌کند و آن را با اعتماد به نفسی قابل انعطاف جایگزین می‌نماید.

کسی که از همسرش جدا شده باشد یا او را در اثر مرگ از دست داده‌باشد، این پدیده را درک می‌کند. بسیاری از مردم، همسر را «نیمهٔ بهتر» خویش می‌دانند. به

کرات شنیده‌ام که داغ‌دیدگان از احساس دوپاره شدن یا از دست دادن نیمهٔ برتر خویش سخن می‌گویند. در این شوک خطرناک، قربانی فکر می‌کند سراسر بخش پیشین بدنش از هم دریده شده‌است، که در واقع حقیقت نیز دارد. بسیاری اوقات، پس از جدائی دو نفر از یکدیگر، من ریسمان‌های معلق را به وضوح می‌بینم.

ترتیب شفا:

مرحلهٔ سوم: عناصر استحاله گر

هرچه دیوید قدرت خویش را بازمی‌یافت، نقش فعال‌تری را در شفا ایفا می‌کرد و پرسش‌های تخصصی‌تری را با هیوآن درمیان می‌گذاشت. او می‌خواست در مورد شیوه‌های درمانی جسمی، اطلاعات بیشتری کسب کند. (هنوز میکروارگانیزم‌های موجود در نیم‌تنهٔ دیوید را می‌دیدم. مسلماً او به چیزی نیاز داشت.) دیوید مطالبی را در مورد نوعی سِرُم کانادائی شبیده‌بود که در درمان بیماری‌های ناتوان‌کننده مؤثر بود. او در مورد لزوم مصرف آن پرسید . هیوآن پاسخ داد، «نه. در واقع شاید مؤثر باشد، ولی داروی نیرومند دیگری نیز وجود دارد.» هیوآن به من گفت که این دارو به ترکیبات کنین که برای درمان مالاریا به‌کار می‌رود، شباهت دارد. وی سپس تصویری از یک استخر شنا را به من نشان داد و گفت که قسمت اول کلمهٔ مورد نظر کلرین[1] است، درست مثل کلر که در استخر می‌ریزند. نام دارو چیزی شبیه به‌کلرین کنین یا کلروکوئین[2] بود. هیوآن معتقد بود که با مصرف این دارو، کبد دیویدپاک خواهدشد و سپس تصویری از کبد دیوید را به من نشان داد که به‌وسیلهٔ مایعی نقره‌ای رنگ درحال پاک‌شدن بود. او افزود، «دیوید می‌تواند این دارو را از پزشکی در نیویورک، یعنی محل زندگی خودش، دریافت کند.» و ادامه داد، « او نباید دارو را به مقداری استاندارد و بلاتغییر مصرف کند، بلکه باید مقدار مصرف را با استفاده از حس برتر خویش و به‌کارگیری آونگ به‌طور روزانه تعیین کند.»

1- Chlorine

2- Chloroquine

دیوید جستجوی خود را آغاز کرد. هفتهٔ بعد، هنگامی‌که او با مقداری کلرکنین به مطب من آمد، درجا میخ‌کوب شدم. من هرگز نام این دارو را نشنیده‌بودم. دیوید در مورد این دارو از پزشکی پرسیده‌بود و پزشک بلافاصله کتابی را از کتابخانه خود برداشته، به تشریح موارد استعمال این دارو پرداخته‌بود. این دارو بیشتر در درمان هپاتیت مزمن کاربرد داشت. از آنجاکه تشخیص پزشک و هیوآن باهم مطابقت داشت، او مصرف میزان معمول دارو را آغاز کرد.

او همراه با مصرف دارو، به‌طور روزانه مقدار مورد نیاز را به وسیلهٔ آونگ تعیین می‌کرد. مصرف این دارو ظرف مدت پنج روز نه‌تنها از لحاظ جسمی بلکه از نظر عاطفی نیز تأثیری چشم‌گیر بر دیوید به‌جای گذارد. او عمیقاً دچار عذابی عاطفی شد و با مشکلاتی که قبلاً گفته شد، روبرو گشت. دیوید می‌دانست که درحال گذراندن مراحل پالایش می‌باشد. او می‌خواست برای درمان خود، عواطف یادشده را مجدداً تجربه کند. پس از پنج روز، آونگ دستور توقف مصرف دارو را صادر کرد.

هیوآن به دیوید گفته‌بود که به فاصلهٔ یک الی دو هفته پس از آغاز مصرف کلروکنین، از چای‌های تصفیه‌کننده و ویتامین‌ها استفاده کند. با مشاهدهٔ هالهٔ دیوید، پس از قطع دارو متوجه شدم که ستون فقرات او که قبلاً لزج، و به رنگ قهوه‌ای متمایل به زرد بود، در اثر دشارژ توکسین‌ها و پاک‌سازی سایر عفونت‌های داخلی، تصفیه و پالایش می‌شود. مصرف چای‌های تصفیه‌کننده ضروری بود. چندین روز دیگر، آونگ مجدداً فرمان مصرف کلروکنین را صادر نمود. دیوید می‌بایست مجدداً چند روز دارو را مصرف می‌کرد و همین کار را هم کرد. سپس مجدداً چندین روز مصرف آن را متوقف نمود. هربار که مصرف دارو را آغاز می‌کرد،لایهٔ جدیدی از هاله‌اش به پاک‌سازی خود می‌پرداخت و هربار قوی‌تر، سرزنده‌تر، و تواناتر می‌شد. در ضمن هربار میکروارگانیزم‌های بیشتری بدن او را ترک می‌کردند و هالهٔ او درخشان‌تر و کامل‌تر می‌شد. او حقیقتاً درحال استحاله بود. گاهی برای کمک به روند شفا، هیوآن مصرف ویتامین یا نمکی به‌خصوص مانند فسفات آهن را به برنامهٔ او می‌افزود.

از هیوآن پرسیدم که چرا کلروکنین را زودتر معرفی نکرد. او گفت که هالهٔ دیوید آن چنان صدمه دیده‌بود که پیش از ترمیم، قادر به تحمل تأثیرات نیرومند این دارو نبود.

درطی دومین مرحلهٔ شفا، هنگامی‌که دیوید به مقابله با علل روانی مشکلات خویش می‌پرداخت، او وآن چندین بار روابط خود را قطع کردند. آنها حدوداً یک دهه درکنار یکدیگر زندگی کرده‌بودند، و می‌بایست مسائل زیادی را بین خود حل می‌کردند. آنان به‌تدریج ازهم دورتر شدند و در نهایت جدا شدند. از دیدگاه حوزهٔ انرژی، اکنون که پارگی شبکهٔ خورشیدی دیوید ترمیم شده و هالهٔ او به‌وسیلهٔ شارژ درخشش زیادی یافته‌بود، دیگر با ارتعاشات زوجهٔ قدیم خود منطبق نبود. آن تصمیم گرفته‌بود از راه دیگری متحول گردد؛ به‌راه خود رفتن و آفرینش زندگی نوین.

دیوید در راه بازیافتن نیروی خود، به مسئله رابطه‌اش با خداوند و مشیت الهی برخورد و برای یافتن ردپای مشیت الهی در ارادهٔ خویش، مدی‌تیشن را درپیش گرفت و با این عمل به‌تدریج انسداد عمیق چاکرای قلب خود را پاک کرد و به قلب خویش تسلیم شد. امانوئل در ۱۹۸۵ گفته‌بود:

اشتیاق به رهایی، هرچه بیشتر ترا در بند می‌کشد
زیرا رهایی تسلیم اشتیاق نمی‌گردد.
بلکه خود را به تسلیم، تسلیم می‌کند.

واپسین آموزهٔ هر روح
تسلیم کامل به مشیت پروردگار است
تسلیمی که در قلب متجلی می گردد.

در اندک زمانی دیوید با زنی آشنا شد و با او رابطهٔ دوستی برقرار کرد. این رابطه برای او کاملاً مناسب و انرژی‌زا بود. با قرائت هالهٔ او متوجه شدم که حوزهٔ انرژی دوست تازه‌اش مرهمی بر آلام اوست. به‌نظر می‌رسید حوزهٔ انرژی دیوید در اثر حضور دوستش منبسط می‌شد. درحالی که پیش از این در رویارویی با افراد هالهٔ خود را منقبض می‌کرد.

ترتیب شفا:
مرحلهٔ چهارم: تبدیل و تولد مجدد

درخلال آخرین ماه، تغییری را در هالهٔ دیوید مشاهده کردم که هرگز قبلاً ندیده‌بودم. به‌نظر می‌رسید این تغییر معلول تلاش چندماهه ما برای شفای دیوید بوده‌است. گوئی پیله‌ای به دور ستون فقرات او به‌وجود آمده‌بود. برای من گفتن اینکه این شکل در کدام سطح حوزهٔ انرژی به‌وجود آمده‌بود، دشوار است، اما به‌نظر می‌رسید مقادیر متنابهی انرژی غیرفعال در درون این پیله وجود دارد که می‌بایست راهی برای تحریک و تخلیهٔ آن می‌یافتیم. در این برهه من به پاک‌سازی چاکرای ششم اشتغال داشتم و با اینکه مراقب تحولات مربوط به پیله بودم، به‌هیچ وجه چیزی به دیوید نگفتم. دراین هنگام سایر بخش‌های هاله پاک و درخشان بود. (شکل ۱ ـ ۲۵ ب)

در جلسهٔ آخر هالهٔ دیوید تغییر زیادی را نشان می‌داد و نسبت به مواقع عادی دوبرابر درخشان‌تر و بسیار بزرگ‌تر بود. پیلهٔ‌مذکور نیز باز شده‌بود. از او پرسیدم که چه اتفاقی افتاده‌است. او گفت که در اواخر هفتهٔ گذشته داروئی را مصرف کرده که به معجزه‌گر یا MDMA مشهور است. این دارو ترکیبی از گروه فنیل‌اتیلامین[1] است و از متامفتامین[2] و سافرول[3] ترکیب شده‌است. با بررسی دقیق‌تر متوجه شدم که MDMA سمت چپ غدهٔ صنوبری را باز کرده‌است. لعابی که در اثر مصرف ماری‌جوانا و ال‌اس‌دی در ناحیهٔ چشم سوم تشکیل شده‌بود، در بخش سمت راست پاک شده‌بود. هنوز کارهائی می‌بایست انجام می‌گرفت، ولی تغییر همه‌جانبهٔ حوزهٔ انرژی او شگفت‌انگیز بود.

از آنجا که براساس مشاهداتم می‌دانستم که داروهای Psychotrophic اثری منفی بر روی هاله برجای می‌گذارند، این مورد را با هیوآن مطرح کردم. او گفت، «اثر این قبیل داروها به شخص مصرف‌کننده و شکل هاله در هنگام مصرف بستگی دارد.

1- *Phenylethylamine*

2- *Methamphetamine*

3- *Safrole*

از آنجا که چاکرای ششم دیوید مسدود بود و زمان گشودن آن فرا رسیده‌بود، دارو تأثیری شدید داشت. اما اگر او در مرحلهٔ گشودن چاکرای دیگری بود، احتمالاً با اثر منفی دارو مواجه می‌شدیم.»

هنگامی‌که بیمار دیگری در مورد مصرف MDMA پرسید، هیوآن گفت، «نه. من مصرف آن را به تو توصیه نمی‌کنم. به‌جای آن اُواتروفین[1] مصرف کن تا چاکرای دوم خود را تقویت کنی، زیرا اکنون هنگام گشودن آن فرا رسیده‌است.» (این دارو از تخمدان خشک ومنجمد شدهٔ گاو به‌دست می‌آید.) این خانم با مصرف اُواتروفین تجربیاتی را سپری کرد که دیوید در هنگام مصرف کلروکوئین تجربه کرده‌بود. هیوآن تأکید می‌کند که داروسازی نوین باید به تمام لایه‌های هاله بپردازد و سرنوشت روح را به‌عنوان دستور کار اصلی مدّنظر قرار دهد. باید توجه کرد که فرد درحال آموختن چه درسی است و چگونه می‌تواند آن را به بهترین نحو بیاموزد. درس نهایی این است که هریک از ما بارقه‌ای الهی هستیم. هرچه بیشتر این درس را ملکه ذهن خویش سازیم، به سرمنزل خویش نزدیک‌تر می‌شویم. داروها می‌توانند نقش عناصری استحاله‌گر را ایفا کنند. این فلسفهٔ وجودی دارو است. دارو در واقع بیماری را مداوا نمی‌کند، بلکه به بیمار کمک می‌کند تا خود را شفا دهد. هیوآن می‌گوید، « عنصری معین، به مقدار معین و در زمان معین به بیمار کمک می‌کند تا استحاله یابد.»

درخلال آخرین جلسه، دیوید پرسش‌های زیادی را با هیوآن مطرح نمود. شنیدن مفهوم تحول درونی و پیلهٔ موجود در هالهٔ او برای همهٔ ما امیدبخش بود. دیوید می‌خواست بداند که در حدود یک ماه قبل، هنگامی‌که تحولی برجسته و عمیق و ظاهراً پایدار در او به‌وجود آمده‌بود، چه رخ داده بود. این مقارن با زمانی بود که من پیله را مشاهده کرده‌بودم. دیوید در آن زمان احساس می‌کرد ارباب زندگی خود گشته و به آنچه که همواره می‌خواست مبدل شده‌است. او به رابطهٔ عاطفی دل‌پذیری دست یافته‌بود و می‌خواست به غرب سفر کند. هیوآن گفت که دیوید، در آن هنگام، یعنی یک ماه قبل، عملاً زندگی کنونی خویش را به پایان برده‌بود و افزود

1- Ovatrophine

که او آخرین چرخهٔ تکاملی خود را شش سال قبل مقارن با زمانی که به هندوستان سفر کرد، آغاز کرده‌بود. این واپسین چرخهٔ زندگی فعلی بود و دیوید آن را برای گشودن قلب خویش برگزیده‌بود. یک‌ماه قبل، او عملاً این تکلیف را به پایان رسانده‌بود. در آن زمان او آزاد بود که برود اما گزینش او غیر از این بود، یعنی حلول مجدد در همان کالبد. هیوآن گفت که پیش از تولد، زندگی‌های آینده در کالبد اندوخته می‌گردند و پس از پایان یافتن زندگی، فرد درصورت تمایل می‌تواند آنها را «زندگی کند.» این عمل را می‌توان بدون ترک کالبد انجام داد. او گفت، «قدری بیاندیش که این شیوه تا چه حد مؤثرتر است.» پیلهٔ اطراف نخاع دیوید، درواقع انرژی ـ آگاهی زندگی نوینی بود که دیوید در آستانهٔ آغاز آن قرار داشت و هیوآن افزود که در طی سه سال آینده، تلاش او صرف تلفیق دو سطح آگاهی متفاوت که به دو زندگی تعلق دارند خواهدشد. و او می‌بایست به این مسئله عادت کند. هنگامی‌که او این انرژی را در وجود خود گرد آورد، انرژی و آگاهی بسیار بیشتری را در دسترس خواهد داشت. هیوآن پیشنهاد کرد که دیوید می‌تواند درصورت تمایل، نام خود را تغییر دهد. و افزود که آیندهٔ او می‌تواند مانند گذشته نباشد.

در اینجا بخشی از گفتگوی هیوآن و دیوید را می‌خوانید.

دیوید ـ «حلول در کالبد قبلی یعنی چه؟»

هیوآن ـ «در اینجا باید از استعاره بهره جست. به تعبیری می‌توان گفت که تو پیش از تولد، همراه با راهنمائی آموزگاران معنوی خود، والدین، وقایع محتمل، وظایف، و انرژی‌های سازندهٔ کالبد خود را انتخاب می‌کنی. به‌عبارت دیگر، تو بخشی از وجود اعظم خود را مجزا می‌کنی، آگاهی آن را برمی‌گزینی و جسم را به‌وسیلهٔ انرژی آن شکل می‌دهی. تو والدین و کیفیات موروثی مورد نظر خود را برمی‌گزینی.

«تمام اینها را در جهت هدف به‌خصوصی انتخاب می‌کنی. اگر این هدف را در یک زندگی محقق سازی و به نقطهٔ معین از پیش تعیین‌شده‌ای برسی، آن‌گاه در پیش‌گرفتن زندگی‌های بعدی بسیار ساده خواهدبود. در اینجا تنها کاری که لازم است، درهم بافتن آگاهی جدید ـ که درصورت تولد مجدد در کالبد بعدی به‌کار

می‌رفت ـ در جسم و آگاهی پیشین است.

«بدین ترتیب تو وظیفهٔ خود را به‌خوبی انجام داده‌ای و با تلفیق آگاهی نوین با جسم قبلی، تحولات شگرفی را احساس می‌کنی؛ زیرا اینک در مرحلهٔ ترکیب دو آگاهی فوق هستی.»

دیوید ـ «هم‌اکنون، رخ دادن این تحولات را احساس می‌کنم.»

هیوآن ـ «دقیقاً همین‌طور است. آیا شگفت‌انگیز نیست؟ هنگامی‌که می‌میری ـ البته ما ترجیح می‌دهیم بگوئیم جسم خود را فرو می‌افکنی یا ترک می‌کنی ـ و دیگر برای استحاله، تحول و شکوفایی به جسم نیاز نداری، جسم دیگری به‌وجود نخواهی‌آورد. جسم وسیله است، مرکبی که تو خود آن را به‌وجود آورده‌ای تا به‌واسطهٔ آن کیفیات به‌خصوصی را در وجود خویش پرورش دهی. کیفیاتی که مایلی آنها را به بهترین نحو بهبود بخشی. تمام منظومه‌های درون تو، مشخصاً برای این استحاله برپا شده‌اند. تو این را در اعمال، سیستم عصبی، دستگاه‌های خودکار جسم و تک‌تک سلول‌های استخوانی خود تشخیص می‌دهی و هریک از اجزاء جسم خود را ابزاری دلپذیر و دوست داشتنی در خدمت تحول مورد نظر می‌یابی. این نوعی تحمیل نیست، بلکه موهبتی محسوب می‌گردد. موجب تأسف است که بیشتر افراد بشر این را درک نمی‌کنند.

«اگر مجدداً از استعارهٔ تشکیل جلسه با راهنمایان برای انتخاب زندگی بعدی استفاده کنیم، باید گفت تو، یعنی بخش اعظم تو که به‌طور کامل متجلی نشده‌است، یعنی در قالب جسم درنیامده، (البته در هرحال امکان تجلی تمامیت وجود تو وجود ندارد) تعیین می‌کند که آیا برای دست‌یابی به استحالهٔ بعدی، جسم بهترین جایگاه است یا نه. هرگاه تو از این ابزار فیزیکی نهایت بهره‌برداری را به‌عمل آوری ـ هریک از زندگی‌ها باشد تفاوتی ندارد ـ آن‌گاه چرخهٔ زندگی و مرگ یا آن‌گونه که مشهور است، چرخهٔ تناسخ فیزیکی را به پایان برده‌ای. یعنی تو دیگر برای تفکیک زمان خطی و فضای سه‌بعدی به این ابزار نیازی نداری. تاکنون این وسیله ترا در ادراک نکات معینی که برای تکامل بدانها نیاز داشتی یاری می‌کرد. در این نقطه تو، یعنی توی

برتر تصمیم می‌گیری. تو که روحی عظیم هستی؛ بسیار عظیم‌تر از آن جزء کوچکی که تجلی یافته‌بود. آنگاه تو تعیین می‌کنی که ـ بگذار این‌گونه بگوئیم که ـ استفاده از کالبد فیزیکی مفید است یا نه. می‌توان گفت این تقریباً مثل انتخاب یک بیل یا شن‌کش است. آیا باغچه هنوز نیازمند شن‌کشی است؟ اگر چنین باشد، چرا به‌جای دست این کار را با شن‌کش انجام ندهیم؟»

دیوید ـ «پس از اینکه فردی چرخهٔ تولد و مرگ بر روی طبقهٔ فیزیکی را به پایان می‌برد چه رخ می‌دهد؟»

هیوآن ـ «روند شکوفائی معنوی در مسیر دیگری قرار می‌گیرد. ما هنوز درحال تصفیه خویش و حرکت به‌سوی خداوند هستیم. مراحلی که باید طی کنیم قابل شمارش نیستند. اگر بنا بود ترا از بُعدی به بعد دیگر و الی آخر انتقال دهند، با فضائی لایتناهی روبرو می‌شدی. حال آنکه تو تنها می‌توانی به ارتفاع معینی دست یابی زیرا قوهٔ احساس و ادراک تو هنوز به سطوح بالاتر نرسیده‌است. هرچه فرد نور بیشتری به‌دست آورد، ادراک وسیع‌تری حاصل می‌کند. حقیقتاً پایانی وجود ندارد. در سطوح برتر شفا به خلاقیت مبدل می‌شود.

«وجود فیزیکی تو هم‌اکنون درحال گذر به مرحلهٔ بعدی است. در این مرحله شکوفائی تو در گرو رنج کشیدن نخواهدبود. تحول و شفای بیشتر، حرکت، موسیقی و هنر را به‌گونه‌ای خلاقانه دربر می‌گیرد. هنگامی‌که انسان به دل نور سفر کند و آن را در درون خویش حفظ کند، شفاگری به خلاقیت مبدل می‌شود. با محور شدن تاریکی، فرآیند شکوفائی به خلاقیت بستگی خواهد داشت.»

فصل بیست و ششم

تندرستی، مبارزه‌ای برای بازگشت به خویشتن

در این فصل به ذکر جزئیات مراقبت از خویش و خودشفائی می‌پردازیم. مهم‌ترین نکته‌ای که باید در مورد تندرستی خود بیاموزید، چگونگی حفظ آن است. به‌عقیدهٔ من نکات زیر مهم‌ترین اصول این قانون هستند:

۱ـ برقراری و حفظ رابطه‌ای عمیق با خویش و هدف زندگی کنونی، چه در بعد فردی و چه در بعد جهانی. این به‌معنی عشق و احترام به خویش است. (فصل ۳ و ۲۶).

۲ـ درک مفهوم تندرستی و شفا از دیدگاه خود. (فصل ۱۴، ۱۵ و ۱۶).

۳ـ مراقبت از خویش، که به‌معنی گوش سپردن به هدایت درون است. این ندا به محض بروز اختلال در بدن، شما را مطلع می‌سازد و پیروی از دستورات آن ضروری است. (فصل ۱، ۳، ۱۷ و ۱۹).

مراقبت از خویش

برای اینکه از خود مراقبت نمائید، به برنامهٔ روزانهٔ مفصلی نیاز دارید که شامل مدی‌تیشن، تمرینات ورزشی، تغذیه مناسب، بهداشت صحیح، استراحت به مقدار

کافی در موقع نیاز، پوشاک مناسب، مسکن مناسب، شادی، تحرک و اراده، صمیمیت و دوستی است. این ملزومات را با عشقی وافر همراه کنید و سپس خرمن‌چین پاداش‌های بزرگ باشید. طی هفته‌ها و سال‌ها، نیازهای فردی شما دگرگون می‌شوند. قابل انعطاف باشید. آنچه که در برهه‌ای از زمان درست است، شاید در زمانی دیگر نادرست باشد. به‌جای پیروی از رژیمی دیکته‌شده، خود آن را تعیین کنید. این نکته بسیار مهم است. جوهرهٔ شفا و تندرستی جز این نیست: مسئولیت‌پذیری و بازگرداندن توانائی به جایگاه اصلی، یعنی خویش. در این کتاب فهرستی از اطلاعات مربوط به مراقبت از خویش و تمرینات شفابخش می‌یابید. به‌یاد داشته‌باشید که نمک زندگی تنوع است و رشد فردی در اثر تحول به‌وجود می‌آید.

۱ـ مدی‌تیشن (فصل ۳، ۱۷، ۱۹ و ۲۰). مدی‌تیشن مورد علاقهٔ من، تمرینی است که در یکی از کارگاه‌های مدی‌تیشن که پَت، امانوئل، هیوآن و من حضور داشتیم، توسط امانوئل ارائه شد. من نام مدی‌تیشن «آینده ـ گذشته» را بر آن نهاده‌ام.

در وضعیتی راحت و حتی‌الامکان با پشت صاف بنشینید. به تنفس خود توجه کرده، به دم و بازدم بپردازید. همراه با هر دم، آینده و تمام احتمالات بالقوه آن را به درون بکشید و درحال بازدم، گذشته و تمام وقایع آن را بیرون بفرستید. ادامه دهید و آینده را به درون بکشید و گذشتهٔ خود را خارج کنید، زیرا فی‌نفسه آنچه به درون می‌کشیم آینده، و آنچه بیرون می‌دهیم گذشته‌است. آینده را همراه با تمام آرزوهای خود به درون بکشید. گذشته و تمام محدودیت‌های نادرستی راکه به خود تحمیل کرده‌اید، خارج سازید. آینده لزوماً با گذشته ارتباطی ندارد. به این کار ادامه دهید. تمام گذشته را به‌جای مانده در پشت سر و آینده را از مقابل در حال ورود ببینید. ادامه دهید. جریان زمان را تماشا کنید . خود را به‌عنوان نقطهٔ کانونی آگاهی درنظر بگیرید. شما کانون آگاهی هستید و تجربهٔ جاری به‌وسیلهٔ شما حرکت می‌کند. شما در مرکز حقیقت نشسته‌اید، درحالی‌که خود تغییرناپذیرید و فراسوی زمان قرار دارید. اینک در لحظهٔ بین دم آینده و بازدم گذشته مکثی وجود دارد. در همین لحظه

است که شما به درون اکنونِ لایتناهی می‌لغزید.

۲ـ تمرینات بدنی (فصل ۲۱). علاوه بر تمریناتی که قبلاً ذکر شد، درحال حاضر در سراسر کشور مراکز بدن‌سازی بسیاری وجود دارند که در رشته‌هایی چون افزایش حجم تنفسی، تمرینات لاغری، یوگا و هنرهای رزمی مانند تائی‌چی فعالیت دارند. شنا را ترجیح می‌دهید یا دو استقامت؟ به ورزشی بپردازید که از آن بیشترین لذت را می‌برید.

۳ـ تغذیهٔ مناسب، در این مورد مطالب زیادی در این کتاب نوشته نشده‌است. در بسیاری از کتب مربوط به رژیم‌های غذائی که در کتاب‌فروشی‌ها می‌یابید، رژیم‌های خوبی ارائه شده‌است. من رژیمی را توصیه می‌کنم که حتی‌الامکان از قواعد مدارس ماکروبیوتیک [1] پیروی کند. در صورت تمایل، می‌توانید کمی گوشت نیز مصرف کنید، ولی من گوشت قرمز را توصیه نمی‌کنم، بلکه مقادیر زیادی از حبوبات، سبزی‌ها، سالادها و برخی از میوه‌ها مناسب‌ترند. هرآنچه راکه فصل آن است مصرف کنید. بر این اساس، رژیم مناسب برای زمستان، بیشتر به سبزی‌های ریشه‌ای تکیه دارد و رژیم تابستان، سالاد، سبزی‌ها و میوه‌های تازه را دربر می‌گیرد. حبوبات در تمام طول سال مورد نیاز هستند.

مراقب ویتامین‌هائی که مصرف می‌کنید باشید. بسیاری از مردم در برابر مصرف منظم برخی از ویتامین‌ها عکس‌العملی منفی نشان می‌دهند، اما خود از آن آگاه نیستند. چنانچه به شفاگری مشغول هستید، از مکمل‌های مولتی‌ویتامین و مواد معدنی مصرف نمائید.شاید لازم باشد ویتامین‌های گروه B را نیز به این فهرست بیفزائید. احتمالاً گفته‌های من مبهم هستند. دلیل آن این است که نیازهای بدن هرکسی متفاوت است. بهتر است هرکسی خود دریابد که به چه چیز، چقدر، چه هنگام و در طی چه مدتی نیاز دارد.

هنگام غذا خوردن، به طعام خود توجه کنید. بشقاب خود را تزئین نمائید تا

۱ـ *Macrobiotics*: علمی که مصرف حبوبات و سبزیجات پرورش‌یافته بدون استفاده از مواد شیمیائی را توصیه می‌کند.م.

جذاب‌تر شود. بدانید که غذا به بدن شما نیرو می‌دهد و موجب رشد سلول‌هایتان می‌گردد. آن را بجوید، بچشید، و از همه مهم‌تر از آن لذت ببرید، زیرا محصول زمین پربرکت است.

گاهی بد نیست مسیر غذا را پس از بلع در بدن خود دنبال کنید. به بزاق خود توجه کنید. بدن شما چگونه نیاز خود را به غدد چشائی اعلام می‌کند؟ این با هوس کردن تفاوت دارد. چه هوسی دارید؟ معمولاً آنچه راکه به خوردنش حساسیت دارید هوس می‌کنید. آن‌را نخورید. ظرف سه الی ده روز هوس از بین خواهد رفت. به بدنتان آنچه راکه نیاز دارد برسانید. به پیامهایش توجه کنید. البته اگر در همه حال چیزی بخصوص را هوس می‌کنید، اشکالی در کار است. اگر همیشه هوس شیرینی و چیزهای شیرین می‌کنید، دلیل اصلی را پیدا کنید. احتمالاً تغذیهٔ شما کامل نبوده و بدنتان با هوس انرژی زیاد، در پی جبران کمبود خود است.

مسلماً می‌دانید که بسیاری از ادویه‌ها که برای نگهداری غذا مصرف می‌شوند، مضر هستند. بیشتر طعام ما دارای مقدار اندکی سموم هستند که در اثر استعمال سموم دفع آفات، دفع گیاهان هرز، کودهای مختلف و مواد شیمیائی محیطی در آنها ذخیره می‌گردند. بهترین روش مقابله با این مشکل، مصرف موادی است که به شیوهٔ طبیعی پرورش داده‌می‌شوند. غذاهائی را که به‌وسیلهٔ شیوه‌های مختلف نگهداری دراز مدت تهیه شده‌اند، نخورید. درست است که مواد ارگانیک دیرپزتر و گران‌تر هستند، اما در دراز مدت با بیمار نشدن خود در هزینه‌ها صرفه‌جوئی می‌کنید. اگر می‌خواهید تخم‌مرغ بخورید، فقط از تخم‌مرغ محلی استفاده کنید.

اگر قادر به یافتن سبزی یا تخم‌مرغ محلی نیستید، می‌توانید به‌وسیلهٔ مواد ضدعفونی کنندهٔ سبزی و میوه‌ها، تا حدودی از تأثیر سموم بکاهید. هنگامی‌که از خرید بازمی‌گردید، لگن ظرف‌شوئی را پر از آب کنید و یک چهارم فنجان کلرکس[1] به آن بیفزائید. سپس تمام محصولات تازه و تخم‌مرغ‌ها را به مدت ۲۰ دقیقه در این محلول قرار دهید. آن‌گاه همه چیز را به دقت آب‌کشی کنید و کثافات را کاملاً بشوئید.

1- Clorox

چند بارهم اضافی آب‌کشی کنید؛ به‌خصوص در مورد بشقاب‌ها تا هیچ‌گونه مایع ظرف‌شوئی بر روی ظرف باقی نماند. این مایع می‌تواند به سیستم دفاعی دستگاه تنفسی شما آسیب برساند. فقط به‌یاد داشته‌باشید که غذای تازه، سالم‌تر و دارای انرژی حیاتی بیشتری است.

۴ـ بهداشت مناسب: تمیز کردن بدن و مراقبت از پوست، دندان، و مو اهمیت زیادی دارد. در شستشوی بدن، از صابون یا پاک‌کننده‌ای استفاده کنید که اثر PH آن بر پوست شما خنثی باشد. پوست، دارای پوششی اسیدی و طبیعی است که از بروز عفونت جلوگیری می‌کند. چنانچه با استفاده از صابون‌ها و کرم‌های قلیائی برعلیه این پوشش عمل‌کنید، به‌جای پاکی و پاکیزگی به بدن خود آسیب می‌رسانید. هنگام دوش گرفتن از برس حمام استفاده کنید. این عمل به پاک شدن لایهٔ کهنه و مردهٔ پوست کمک می‌کند. بدن شما برای آنکه جهت رشد سلول‌های جدید، جا باز کند، به‌طور طبیعی پوست می‌اندازد. چنانچه در آب و هوائی خشک زندگی می‌کنید، از لوسیون پوست PH متعادل استفاده نمائید. این لوسیون به حفظ رطوبت پوست کمک می‌کند. از صابون‌های طبیعی، ضد حساسیت، غیر سمی و در صورت امکان صابون‌های زیبائی استفاده کنید.

همین قانون در مورد موی سر نیز صدق می‌کند. از موادی که بر مو اثری پایدار به‌جای می‌گذارند، برحذر باشید. اطمینان کسب کنید که شامپوی شما برای موی سرتان غیر سمی و دارای PH مناسب است. حتماً روزی یک‌بار از نخ دندان استفاده کنید و حداقل دوبار در روز دندان‌های خود را مسواک بزنید. اگر ناراحتی لثه دارید، روزی یک‌بار با محلول یک قسمت نمک و هشت قسمت جوش شیرین دندان‌های خود را مسواک بزنید.

۵ـ استراحت کنید. در اینجا نیز مقدار استراحت به شما بستگی دارد. شب زنده‌دارید یا روزبیدار؟ به ندای جسم خود گوش بسپارید. بدن‌تان چه هنگام به استراحت نیاز دارد؟ آیا خوابی ۶ الی ۹ ساعته در شب را ترجیح می‌دهید یا مایلید شب‌ها کمتر بخوابید ولی در طی روز چرت بزنید؟ هر وقت خسته شدید استراحت

کنید، اینکه ساعت چند است اهمیتی ندارد. اگر بلافاصله دراز بکشید، خواهید دید که تجدید قوایتان بیش از نیم ساعت یا چیزی در این حدود طول نمی‌کشد. به نیازهای بدن‌تان توجه کنید. اگر نمی‌توانید نیم ساعت استراحت کنید، پانزده دقیقه هم کافی است. مطمئنم که حتی در روزی پرمشغله نیز چنین فرصتی دست می‌دهد.

۶ـ پوشاک: آن‌گونه که من کشف کرده‌ام، بسیاری از پارچه‌های مصنوعی جریان طبیعی انرژی هاله را مختل می‌کنند. مثلاً اکریلیک‌ها، پلی‌استرها و نایلون‌ها. جوراب‌های نایلونی، جریان انرژی در امتداد پاها را به شدت مختل می‌کنند و به عقیدهٔ من با بسیاری از بیماری‌های زنان در جامعهٔ امروزهٔ ما ارتباط دارند. توصیه می‌کنم فقط به هنگام ضرورت از این جوراب‌ها استفاده کنید. برای آنها جانشینی بیابید. بهترین کار، اجتناب از اجناس آلدئیدی، فورمالدئیدی و محصولات جانبی نفت است؛ به‌خصوص اگر فکر می‌کنید دارای حس برتر هستید.

الیاف‌طبیعی بر هاله تأثیری مثبت و نیرومند دارند و آن را تغذیه و تقویت می‌کنند. کتان، ابریشم، و پشم بهترین هستند. الیاف ترکیبی هم مناسبند. پارچه‌های ۵۰٪کتان فوق‌العاده‌اند. برخی از الیاف مصنوعی هم ظاهراً خوب هستند. بدن و حوزهٔ انرژی من به ابریشم مصنوعی و اُرلون، مثلاً در جوراب ساق کوتاه علاقه دارند.

هنگامی‌که صبح‌ها به کمد لباس‌ها نگاه می‌کنید و فکر می‌کنید «هیچ چیزی» برای پوشیدن ندارید!، شاید دلیلش نداشتن رنگ مورد نیاز باشد. امروز به چه رنگی نیاز دارید؟ شاید غلظت یکی از رنگ‌های هالهٔ شما کم شده‌باشد و برای کسب انرژی نیازمند پوشیدن این رنگ هستید.

کمد خود را با درنظر گرفتن انواع جنس‌های پارچه‌ها، پر کنید. تنوعی از بافت‌های مختلف را جمع‌آوری کنید تا بسته به احساس هر روز خود، یکی را برگزینید.

آیا مدل لباس‌هایتان برازندهٔ شماست یا به‌خاطر دیگران لباس می‌پوشید؟ سعی کنید آنچه می‌پوشید بیانگر شخصیت شما باشد.

۷ـ مسکن: آیا فضا و نور مورد نیاز خود را در اختیار دارید؟ آیا منزل‌تان راحت است؟ اگر فرصت رسیدگی به گیاهان را دارید، بد نیست بدانید که گیاهان مولد انرژی شفابخش هستند. آیا رنگ‌های مورد نیازتان در خانه به‌کار رفته است و هوای آن تازه و سالم می‌باشد؟ اگر چنین نیست یک دستگاه مرطوب‌کننده و یونیزه کننده تهیه کنید. اگر در منزل‌تان یا محل کار از نور فلئورسنت (مهتابی یا آفتابی) استفاده می‌کنید، آنها را خاموش کنید و خود را از دست‌شان خلاص نمائید. از لامپ دارای نور سفید استفاده کنید. (لامپ گازی، مدادی یا میله‌ای.)

۸ـ شادی. اگر اوقاتی را صرف لذت بردن از زندگی نمی‌کنید ـ دقیقاً مثل زمان کار و فعالیت ـ زمانی را نیز بدین امر اختصاص دهید. تفریح، درست به‌اندازهٔ کار ضروری است. برای تفریح به سراغ کارهائی روید که همیشه آرزو داشتید آنها را انجام دهید. اکنون فرصتی مناسب است. خنده را فراموش نکنید. کودک درون خود را کشف کرده و از زندگی لذت ببرید.

۹ـ تلاش فردی. در زندگی هر فردی کارهائی وجود دارند که او همیشه مایل به انجام دادن آن بوده‌است ولی آیا آن را به زمانی دیگر موکول کرده یا گمان کرده که هرگز توانائی آن را نخواهد داشت. این خیالی باطل است. اکنون زمان آن فرا رسیده‌است. سفری لذت‌بخش، تلاشی خلاقانه یا تغییر شغل؛ هرچه که باشد باید برای دست‌یابی به آن تلاش کنید و فرصت لازم را برای خویش فراهم سازید. آیا کار به‌خصوصی وجود دارد که همیشه بدان تمایل داشته‌اید؟ پاسخ این پرسش را بیابید. ببینید بهای آن چیست و برای به‌ثمر رساندن این اشتیاق درونی طرحی بریزید. به‌یاد داشته‌باشید که این اشتیاق عمیق درونی، که بیش از هر چیز دیگری تمایل به انجام دادن آن دارید، دقیقاً همان چیزی است که به‌خاطرش به دنیا آمده‌اید. هم‌اکنون آغاز کنید. ملزومات کار را تعیین کنید و شروع نمائید. حتی اگر این کار مستلزم زمانی طولانی باشد، بدانید که اگر سفر را آغاز نکنید به هدف دست نمی‌یابید. اگر اقدام کنید و به سوی آن پیش روید، موفق می‌شوید. ندای راهنمای درونی شما این را تضمین می‌کند.

۱۰ـ دوستی و صمیمیت: همهٔ ما محتاج دوستان صمیمی هستیم. ببینید دوستی برای شما چه معنائی دارد و آن را در زندگی خود خلق کنید. در این مورد، قواعد خاص خود را بنا کنید. اگر کسی را سراغ دارید که همیشه دوست داشته‌اید، ولی به‌دلیل شرم و حیا قدم پیش نگذاشته‌اید، از فرصت استفاده کنید. به او بگوئید که به دوستی با او تمایل دارید. از تأثیر این روش شگفت‌زده‌خواهیدشد. اگر چنین نبود، فرد دیگری را برگزینید.

۱۱ـ مراقبت از خویش در سوانح و بیماری‌ها: مرکز درمانی محلی نزدیک به خود را، پیش از اینکه بدان نیاز داشته‌باشید، بیابید. هم‌اکنون بسیاری از این کلینیک‌ها در دسترس هستند و بهتر است که پیش از بروز هر حادثه‌ای، از اقدامات ضروری در هنگام نیاز و مرکز درمانی مورد نظر آگاه باشید. پزشکی را برگزینید که با او تفاهم دارید. می‌توانید این متخصص را از میان شفاگران، هومیوپات‌ها، متخصصین طب گیاهی، متخصصین طب سوزنی، کایروپرکتورها، ماساژورها، Kinesiologists[1]، متخصصین تغذیه و غیره انتخاب کنید.

توصیه می‌کنم در یکی از دوره‌های کمک‌های اولیه یا بهداشت خانواده ثبت نام کنید. یکی از برجسته‌ترین شیوه‌های پرستاری از بیمار در منزل، هومیوپاتی است. من سال‌هاست که از این روش استفاده می‌کنم و تقریباً در تمام مواردی که به مداوای فرزندانم پرداخته‌ام، استفادهٔ ترکیبی از شیوه‌های هومیوپاتی و دست کشیدن، همواره مؤثر بوده‌است. به‌وسیلهٔ این شیوه تمام بیماری‌های شایع در کودکان را مداوا کرده‌ام؛ بیماری‌ها یا اختلالاتی از قبیل عفونت گلو یا جویدن ناخن.

۱۲ـ شیوه‌های شفائی که من استفاده از آن را در خانواده توصیه می‌کنم، از قرار زیر هستند: با Chelation آغاز کنید (فصل ۲۲). هرکسی از عهدهٔ این کار برمی‌آید. پس از پاک‌سازی تمام چاکراها، دست خود را بر موضع درد قرار دهید. عشق به بیمار را در خود برقرار سازید. این کار به هردوی شما احساسی شگرف خواهد داد.

اگر به‌نظر می‌رسد که منطقهٔ صدمه‌دیده دارای انسداد انرژی است، می‌توانید

۱ـ به پاورقی فصل ۱۶ مراجعه شود.

مقداری از انرژی راکد را تخلیه کنید. فقط انگشتان خود را تصور کنید که در حدود ۷ سانتی‌متر بلندتر شده و با نوری آبی می‌درخشند. اینک دست خود را به انرژی راکد رسانده مقداری از آن را در مشت گرفته به بیرون بکشید و سپس دستان خود را بگشائید تا متفرق شود. بگذارید رنگ آن سفید و درخشان شود. از آنجا که اکنون انگشتانتان بلندتر شده‌اند می‌توانید به همان میزان به درون بدن بیمار نفوذ کنید. نترسید، و سعی کنید. این کار ساده‌ای است.

با قرار دادن دست خود بر سر همسر، یا فرزند شفا را کامل کنید. آن‌گاه پس از چند دقیقه، حوزهٔ انرژی آنان را با انگشتان بلند خود شانه کنید. دست خود را با فاصلهٔ ۱۵ سانتی‌متر از بدن از جهت سر تا نوک پا حرکت دهید. تمام جوانب را شانه کنید.

سپس دست خود را زیر آب جاری (شیر آب) بگیرید، درجهٔ حرارت آب را به‌طور دلخواه تنظیم کنید.

اگر خود شما بیمار یا مصدوم هستید، تا جائی که می‌توانید همین کارها را انجام دهید، یا از دوستی درخواست کمک کنید. اگر مبتلا به بیماری هستید، هر شب پیش از خواب دست خود را بر موضع مورد نظر قرار دهید و به درون آن عشق و انرژی بفرستید. خود را در وضعیت تندرستی و تعادل تصور کنید. از خود بپرسید پیامی که بدن‌تان به شما می‌دهد چیست. کجا و چگونه به ندای درون خود گوش نداده‌اید؟ مفهوم این بیماری یا جراحت از دیدگاه فردی و تکلیف جهانی شما چیست؟ و از همه مهم‌تر به خود عشق بورزید و خود را آن‌گونه که هستید بپذیرید. اگر به بیماری خطرناکی مبتلائید بر مبنای آن خود را مورد قضاوت قرار ندهید. خود را دوست بدارید. شما برای شنیدن پیام شجاعت لازم را دارید. شما می‌توانید برای دریافت آموزش لازم با هر چه که ضروری است روبرو شوید. این عمل جسارت زیادی می‌خواهد. برای این شجاعت به خود احترام بگذارید. عشق، عشق، عشق؛ به خود عشق بورزید. شما بخشی از وجود الهی هستید و با خداوند در وحدت به سر می‌برید.

در اینجا دو مدی‌تیشن را ذکر می‌کنم که هیوآن برای شفا توصیه می‌کند:

مدی‌تیشن هیوآن برای خود درمانی

۱ـ «با هر روشی که مایل هستید، بدن خود را معاینه کنید: رؤیت درون، اشراق، یا لامسه.

«موضعی از بدن را که نگران آن هستید، درصورت تمایل با هدایت راهنمایان بیابید.

«اگر منطقهٔ مورد نظر را نیافتید، می‌توانید بر آن دسته از وقایع جاری زندگی که شما را نگران می‌کند، تمرکز نمائید.»

۲ـ «در صورت تمایل می‌توانید به آن شکل، رنگ، عنصر، حجم یا وزن بدهید.

«شکل موردنظر درخشان است یا تیره؟ اگر دردی معین است آیا دراز مدت بوده؟ در حال حاضر درد می‌کند؟ تیر می‌کشد؟ قطع و وصل می‌شود؟

«آیا در زندگی، در شرایطی جدید قرار گرفته‌اید؟ یا در شرایطی کهنه به‌سر می‌برید؟ در مواجهه با آن چه احساسی دارید و واکنش عادتی یا مزمن شما به آن چیست؟ به یکایک مواردی که می‌تواند موردنظر قرار گیرد توجه کنید.

«مثال: اگر دردی دارید، هنگام شروع آن چه احساسی دارید؟

«آیا ذهن شما عناوینی وحشتناک برای آن قائل است؟

«در موقعیتهای مختلف زندگی، احساس ترس می‌کنید یا خشم؟ آیا به‌خاطر بیماری خود دچار وحشت می‌شوید؟ با واکنش خود چه می‌کنید؟ واکنش عادتی معمول که در عمل هرگز به‌حال شما مفید نبوده، چیست؟ از آنجا که درد هنوز پا برجا است، در می‌یابید که واکنش مذکور بی‌حاصل بوده است. به ویژه هنگامی که درد مزمن باشد، می‌بینید که واکنش معمول ثمری نداشته است. پیام (یا اگر مایلید آن را درس بنامید.) هنوز دریافت نشده‌است. بنابراین به جرأت می‌گویم که عزیزان من، واکنش هرچه که باشد، خطا است؛ زیرا مشکل را حل نکرده‌است.

«به زندگی و جسم خود دقیق شوید. شما آن را همچون کلاس درسی آراسته‌اید و هر بیماری، درد و رنج یا ناخوشی پیامی است که آموزش درسی را گوشزد می‌کند.»

۳ـ «بنابراین پرسش بعدی من این است که چرا شما چنین دردی را در جسم

خود آفریده‌اید؟ چرا چنین شرایطی را در زندگی برقرار کرده‌اید؟ از این شرایط چه درسی می‌گیرید؟ این شرایط یا رنج چه چیز را مرتب در گوش شما نجوا می‌کند و می‌خواهد شما آن را درک کنید؟ زیرا تا هنگامی‌که این درس را نیاموزید، به خلق این موقعیت ادامه می‌دهید، زیرا شما بهترین آموزگار خویش هستید و آموزه‌های خود را به‌خوبی ترتیب داده‌اید و تا هنگامی‌که یکی را نیاموزید، به دیگری نخواهید پرداخت.

«چنانچه موضع مورد نظر را در بدن خود یافتید، توصیهٔ من این است که دست یا دستان خود را در آن‌جا قرار دهید. بگذارید آگاهی برتر شما به درون موضع درد نفوذ کند. در این حال، اگر تاکنون انگیزهٔ ترس را در خود ردیابی نکرده‌اید، بدین کار اقدام نمائید. هنگامی‌که نسبت به جوهرهٔ این ترس، آگاهی کسب کردید، پیشنهاد من این است که آن را از عشق سرشار کنید. چه نوع عشقی برای این ترس از همه مناسب‌تر است؟ این کار را در مورد تمام زمینه‌های زندگی و مواضع بدن‌تان انجام دهید. تمام بیماری‌ها و تجربیات منفی زندگی شما نتیجهٔ مستقیم فقدان عشق به خویش و دنبال نکردن آرزوها است. چطور شد که به این ندای درونی گوش ندادید؟ چگونه تماماً آنچه که می‌خواستید نبودید؟ هر بیماری پیامی مستقیم است که به ما هشدار می‌دهد از عشق‌ورزی به خویش دریغ نداشته‌باشیم. این اساس شفا است.»

۴ـ «سرنخی دیگر: درس فوق هرگز به یکی از خطاهای شما یا ملامت شما مربوط نمی‌شود.»

۵ـ «و بدین ترتیب، هرگاه پاسخ مقتضی را بیابید، بلافاصله خواهید دانست که هرگاه خود را از تحقق آرزوهایتان باز دارید، به احتمال قریب به یقین، رنج و ترس را تجربه خواهید کرد. و در این زمان علاج کار روبرو شدن با ترس، احساس آن و چاره‌اندیشی برای آن است. این را بدانید که حضور ترس به معنی غیاب عشق است زیرا ترس متضاد عشق است. بنابراین در حضور ترس، بدانید که حقیقت غایب است و به احتمال زیاد آنچه موجب ترس شماست، واقعی نیست و موهوم می‌باشد، زیرا در هنگام ترس شما متمرکز نیستید و در تمامیت وجودی خویش حضور ندارید. هرگاه

شهامت رویارویی باترس را در خود یافتید، فرآیند شفا را در سطحی نوین آغاز می‌کنید.»

«تکالیف منزل پیش از رفتن به بستر:

۱ـ «ترس‌های خود را فهرست کنید،
ازچه می‌ترسید.
شاید ترس بر جسم‌تان تأثیر گذارد.
یا بر موقعیت‌های مختلف زندگی شما.
شاید هم ترسی معمولی و کلی باشد.»

۲ـ «رابطهٔ ترس مذکور را با موقعیت‌های گوناگون زندگی خود بیابید. همواره ترس با آنچه که از آن پرهیز می‌کنید ولی به انجام آن اشتیاق دارید رابطه‌ای مستقیم دارد. ترس مانع رسیدن به شأن حقیقی و درعین حال دروازهٔ ورودی آن است.

فهرستی مانند زیر تهیه کنید:

ترس‌ها	موقعیت‌های زندگی	چگونه عشق را از خود دریغ کرده‌اید؟ دوست داشتید چه کسی و چگونه بودید؟

تمام مطالب فوق چه ارتباطی با هاله دارد؟ می‌توانید همه چیز را در هاله مشاهده کنید. این کیفیات در هاله دارای شکل و عنصر به‌خصوصی هستند. هرگاه دایرهٔ ادراک خود را وسیع‌تر نمائید، می‌توانید با نگاهی به مردم، دریابید که چگونه عشق را از خویش دریغ کرده‌اند. و آن‌گاه شما به‌عنوان شفاگر، حلقهٔ اتصال آنان با عشق به خویشتن و یادآوری هویت فردی خواهیدبود و در مقام شفاگر به تجلی عشق مبدل می‌شوید.»

مدی تیشن
برای زدودن محدودیت‌های تحمیل‌شده بر خویشتن

«این مدی‌تیشن برای افرادی مناسب است که خود را در شرایطی محدود می‌یابند که مایل به محدود شدن در آن نیستند. تمرین فوق برای اکتشاف نفس و پرورش نیروی شفاگری مناسب است، زیرا بیماری به‌جز محدود کردن خویش در حصار تعبیرات فردی نیست. شما در مقام شفاگر، برای شناسائی این فرآیند در خویش، ابتدا آن را در دیگران ردیابی کنید و در تعبیر آن دیگران را یاری کنید تا از بند این محدودیت‌ها رهایی یابند.

«تمام این اختلالات در هاله قالب خاص خود را دارند و دارای انرژی و آگاهی هستند. بدین ترتیب هنگامی‌که با هاله و شفاگری سروکار دارید، می‌توانید مستقیماً به قالبی از جنس انرژی بپردازید که عنصر تشکیل‌دهندهٔ محدودیتِ درون است.»

۱ـ خود را به وضعیتی برتر ارتقاء دهید.

۲ـ به پرسش «من کیستم» بیاندیشید.

۳ـ هنگامی‌که پاسخی نیافتید، به دنبال محدودیت‌هائی باشید که بر اساس تعبیرات فردی از هویت خویش به خود تحمیل کرده‌اید. با یافتن محدودیت‌های مورد نظر، بدانید که خود آن را به خویش تحمیل کرده‌اید.

۴ـ محدودیت مذکور را به آن‌سوی حصارهای خود ساخته منتقل کنید. بدین ترتیب محدودهٔ حصار فوق توسعه خواهد یافت.

۵ـ مجدداً به پرسش «من کیستم» بازگردید. پاسخ هرچه که باشد تعبیر دیگری از هویت شماست.

۶ـ جوهرهٔ وجودی خویش را از این تعبیر محدود مجزا کنید.

۷ـ تعبیر محدود را مجدداً به آن سوی حصار منتقل کنید و بازهم وسعت گیرید.

۸ـ دوباره پرسش را مطرح کنید و به همان ترتیب ادامه دهید.

«اگر مایل باشید ، می‌توانید شفاگر شوید. نخستین وظیفهٔ شما تلاش برای خوددرمانی است. ابتدا براین مهم تمرکز کنید و سپس دیگران را در شفای خویش

یاری کنید. بدین وسیله به شفاگری چیره‌دست مبدل خواهید شد. در فصل بعد، شمای این راه را ترسیم خواهم کرد.»

مروری بر فصل بیست و ششم

۱ـ با مطالعه هریک از موارد یازده‌گانه‌ای که در باب مراقبت از خویش در این فصل ذکر شد، برای خود امتیازی از ۱ الی ۱۰ در نظر بگیرید. با شمارهٔ ۱ (مدی‌تیشن) آغاز کنید.

۲ـ در مواردی که به خود امتیاز کمی دادید، به واکنش خویش حقیر محدودکنندهٔ خود بپردازید. این واکنش براساس چه باور و نتیجه‌گیری محدودی استوار شده‌است؟

۳ـ رابطهٔ این اختلال را با چاکرا یا چاکراهای نامتعادل خود بیابید.

۴ـ برای خود درمانی مدی‌تیشن هیوآن را انجام دهید.

۵ـ برای رفع محدودیت‌ها مدی‌تیشن هیوآن را انجام دهید.

فصل بیست و هفتم

پرورش و تکامل شفاگر

شفاگر شدن، فرآیندی بسیار شخصی و منحصر به‌فرد است. در این مورد قواعد تعیین شده‌ای وجود ندارد. زندگی هرکسی یکتا و منحصر به‌فرد است و هیچ‌کس قادر به بخشیدن این مهارت به دیگران نیست، بلکه این تبحر در درون انسان پرورش می‌یابد. برای آگاهی یافتن از آنچه در فرآیند شفا روی می‌دهد، می‌توان در رشته‌های بسیاری تحصیل کرد، و بسیاری از مواد درسی تخصصی را آموخت و در مدارس پرورش ذهنی دوره‌هائی را گذراند. برخی از اینها به‌هیچ‌وجه صفت معنوی را به دانش خویش اتلاق نمی‌کنند.

راه من به‌سوی شفاگری از گذرگاه معنویت که از نظر من بسیار طبیعی بود، هدایت‌شد. چه چیز با ذات شما بیشترین پیوستگی را دارد؟ به راه خود روید و به مسیرهای از پیش تعیین‌شده اعتنائی نکنید. می‌توانید به انتخاب خود ملزومات مورد نیاز را از شیوه‌های کلیشه‌ای معمول برگیرید و آن را در جهت آفرینش و تقویت شیوهٔ خاص خود به‌کار گیرید. هیوآن، راهنمای من به افرادی که به شفاگری متمایلند، چنین توصیه می‌کند:

سرسپردگی

«شفاگر شدن، یعنی سرسپردگی. منظور من سرسپردگی به طریقت معنوی، مذهب، یا سلسله‌ای از قواعد خشک نیست، بلکه منظور سرسپردگی به طریقت باطنی حقیقت و عشق در خویش است. بدین ترتیب امکان دارد که در سفر زندگی، معنای حقیقت و عشقی که پیشه می‌کنی، تغییر کند. به جرأت می‌گویم که در عالم به شمار نفوس، راه به‌سوی بهشت وجود دارد. اگر به تاریخ بشریت مراجعه کنیم، می‌بینیم که بسیاری از انسان‌ها پیش از ما به این سفر رفته و به روشنائی دست یافته‌اند. بسیاری از طرق به‌خصوصی که آنان پیموده‌اند، در این برهه از تاریخ بشر شناخته‌شده نیست. برخی از این طرق، اینک درحال ظهور مجدد هستند و برخی هنوز شناخته‌شده نیستند. اما اهمیتی ندارد، زیرا هنوز از اعماق روح بشر و جایگاه آن در هر لحظه، شیوه‌های نوینی پا به عرصهٔ وجود می‌گذارند تا بازگشت به خانه را امکان‌پذیر کنند. ای محبوب من، چنین است روال امور. این سرچشمهٔ نیروی خلاق، نوبه‌نو از درون تو و هرکس دیگر می‌جوشد. این است معنای بازگشت به خانه. هرگاه آموختی که بدون ذره‌ای مقاومت، به‌همراه چشمهٔ درونی خلاقیت، تماماً جاری شوی، به منزل رسیده‌ای. این است معنای سرمنزل الهی.»

آزمون‌ها

به محض اینکه عزم کردید خود را به اولویت اصلی زندگی خویش، یعنی طریق حقیقت خویش بسپارید، تحولات عمده‌ای در زندگی‌تان شکل می‌گیرد. این جریانات، در عالم درون دیدگاه‌های نوینی را بر شما می‌گشاید و خویش فردی شما را متحول می‌سازد. اینک روابط علت و معلولی خویش درون و جهان بیرون را درمی‌یابید.

من (توسط خویش برتر و آموزگارانم) با ظرافت در روندی گام‌به‌گام هدایت می‌شدم؛ روندی که برای آموزش قانون معنوی به من طراحی شده‌بود. من برای آموختن سرشت حقیقت، مشیت الهی و عشق و تمرکز بر این کیفیات، زمانی نسبتاً

طولانی را صرف کردم. پس از مدتی که بر یکی از این اصول متمرکز شدم، احساس کردم درحال گذراندن آزمونی هستم. مدام خود را در شرایطی می‌یافتم که استمرار در حقیقت، عشق یا حتی تفکر در مورد ماهیت مشیت الهی بسیار دشوار بود. گاهی چنین به‌نظر می‌رسید که راهنمایانم، فرشتگان یا خداوند درحال آزمودن من هستند و از من کار زیادی ساخته نبود. دفعتاً دریافتم که این آزمون‌ها (باتوافق کامل خودم) توسط وضعیتی از آگاهی طراحی شده‌بود که بسی عظیم‌تر از آگاهی انسانی من بود. من خود بخشی از این آگاهی برتر هستم. درنهایت می‌توان گفت این آزمون‌ها را خود طراحی می‌کنم. «خویش حقیر» یا نفس من معمولاً تمایلی بدین کار ندارد ولی وجه خردمندتر من عاقل‌تر است.

هنگامی‌که خویش را وقف طریق خود نمودید و به سرسپردگی تن دادید، نخستین چیزی که با آن روبرو می‌گردید، ترس است.

مقابله با ترس

احساس ترس، در اثر جدائی از حقیقت برتر به‌وجود می‌آید. در واقع، ترس احساسی است که با جدائی ملازم است. ترس متضاد عشق است و عشق به معنی اتصال با وحدت وجود است.

تمرینی برای یافتن ترس‌های درون

از خود بپرسید، در این برهه از زندگی، بزرگ‌ترین ترس من از چیست؟ این ترس بر اساس کدام تعبیر نادرست از حقیقت استوار است؟ در مورد این واقعه، چه چیز این قدر هراسناک است؟

هرآنچه که از آن پرهیز می‌کنید، احساسی را در شما برمی‌انگیزد و ترس شما با این احساس رابطه دارد. این احساس چیست؟ شما در اعماق وجود خود می‌دانید که قادر به رویارویی با هر ترس و اوج گرفتن به هر ارتفاعی هستید.

اگر به درون خود رجوع کنید، درمی‌یابید که خواستار تجربهٔ ترس و رویاروئی با

آنچه که موجب هراس است، نیستند. اما اگر خود را رها کرده، به بارقهٔ الهی درون تسلیم شوید، می‌بینید که چاره‌ای جز این رویاروئی ندارید. هرچه این ترس را بیشتر تجربه کنید، آن‌را به عشق و شفقت تبدیل خواهید کرد. این شامل تجربهٔ مرگ نیز می‌شود. زیرا آن‌گونه که امانوئل می‌گوید؛

مسئله بر سر نابود کردن ترس نیست
بلکه باید سرشت آن‌را شناخت و
قدرت عشق را بیش از آن دانست.
ترس، توهم است.
ترس، چیزی نیست جز فرآیند
نگریستن در آینه و شکلک ساختن.

با نگاهی به گذشته در روند رشد خود الگوئی را تشخیص می‌دهم. در آن هنگام که درگیر وقایع بودم، این الگو را تشخیص نمی‌دادم و اکثر اوقات در مسائلی که در لحظه رخ می‌دادند غرق می‌شدم.

حقیقت

هنگامی که برای نخستین بار به مرکز فونی‌شیا رفتم و حضور در جلسات خصوصی و گروهی این مرکز را آغاز کردم و به عنوان عضوی از جامعهٔ معنوی مشغول به کار شدم، بلافاصله خود را با مسئلهٔ حقیقت رودررو یافتم. آیا من از حقیقت سخن می‌گفتم یا برای راحتی خیال، خود را به وجود حقیقتی معین راضی و دلخوش می‌کردم. اینکه تا چه حد برای توجیه رفتارها و توضیح تجربیات ناخوشایند در زندگی خود به استدلال متوسل می‌شدم، برایم اعجاب‌آور بود. سپر دفاعی اصلی من، سرزنش دیگران بود. این امر تا چه حد در مورد شما صدق می‌کند؟ در جستجوی مصداق‌های مخفی این شیوه برآئید، نه آنها که آشکارا به چشم می خورند.

به‌تدریج و با بررسی دقیق رفتارهای خود خواهید دید که قانون علت و معلول بسیار آشکارتر از آنچه می‌پنداشتید، در وقایع زندگی دست اندرکار است و در

می‌یابید که خالق تجربیات منفی زندگی شما، به‌هر شکلی که باشد، خودتان هستید. روبرو شدن با این حقیقت بسیار دشوار است. پس از کندوکاوی عمیق در این تجربیات منفی، نیتی فردی که از شما ریشه می‌گیرد، برای این‌گونه زیستن آشکار می‌گردد که آن‌را «نیت منفی» می‌خوانند. نیت منفی من بر دو اصل استوار بود. یکی اعتقاد به اینکه اساساً زندگی، دشوار، صعب و رنج‌آور است. این باور، اعتقادی کلی و عمومی نیست، بلکه برای هر کسی بسیار خاص است.

تمرینی برای کشف باورهای منفی

به‌عنوان مثال، جملات زیر را تکمیل کنید. «همهٔ مردان . . . هستند. همهٔ زنان . . . هستند. من همیشه در رابطه‌ای متقابل به‌واسطهٔ . . . جریحه‌دار می‌شوم. بالاخره از دست . . . دق می‌کنم. همیشه به‌طریق . . . فریب می‌خورم و سرکیسه می‌شوم. اگر . . . نکنم، . . . را از دست می‌دهم.» دومین پایهٔ نیت منفی من لذت منفی بود. یعنی اینکه معمولاً از تجربیات منفی لذت می‌بردم.

توجه کنید که خود را فریب ندهید. صرف‌نظر از تعداد کارگاه‌هائی که در آن شرکت کرده‌اید و میزان خودسازی‌ای که بر روی خود انجام داده‌اید، از پاسخ‌گوئی به این پرسش‌ها بهره‌مند خواهید شد. همهٔ ما دارای چنین الگوهائی هستیم، اگرچه شاید همچون گذشته آشکار نباشند.

هرکسی در یکی از سطوح شخصیتی خود این‌گونه است. به‌عنوان مثال، با سرزنش دیگران به‌خاطر مشکلات خود (والدین یا همسر)، ما از احساس «خوب بودن» لذت می‌بریم و در این حال دیگران را «بد» می‌دانیم. لذت منفی دارای صور و اشکال بسیاری است. می‌توان از صدمه دیدن، بیمار شدن یا بازنده بودن عملاً لذت برد. بیشتر ما انسان‌ها الگوی قربانی شدن را تکرار می‌کنیم، زیرا در مقام قربانی دستاوردهای جانبی به دست می‌آوریم. ما برای توجیه عدم موفقیت خویش، وانمود می‌کنیم «آدم خوبی» هستیم که صرفاً قربانی دخالت‌های بی‌جای دیگران شده‌ایم. هنگامی‌که از عدم توانائی خویش در انجام کاری سخن می‌گوئید، به لذت حاصل از

این توجیه توجه کنید. جملاتی نظیر، «می‌خواستم این کار را انجام دهم، ولی پدر ـ مادر ـ همسر ـ شوهرم مانع شد، یا کمرم درد می‌کرد، یا به‌خاطر مشغلهٔ زیاد فرصت نداشتم». تمام اینها بهانه‌هائی هستند که حاوی مقادیر زیادی لذت منفی می‌باشند. دفعهٔ بعد که دلیل انجام ندادن کاری را توضیح می‌دهید، به سخنان خود توجه کنید. آیا حقیقت را می‌گوئید؟

چرا ما انسان‌ها، دارای چنین رفتاری هستیم؟ بیائید به ریشه‌یابی لذت منفی بپردازیم.

لذت منفی، لذت طبیعی یا مثبتی است که دچار اختلال شده‌است. لذت منفی بر اساس جدائی استوار است و اساس لذت مثبت وحدت است که هرگز به‌هیچ طریقی شما را از سایرین منفک نمی‌کند. منشاء لذت مثبت، کانون یا هستهٔ وجودی شماست که از اعماق وجود سرچشمه می‌گیرد و درپی آفریدن است. جریان آن با جنبش و انرژی همراه و لذت بخش است. لذت منفی هنگامی به‌وجود می‌آید که ارتعاشات خلاق اصلی که از کانون وجود، به‌همراه جنبش و انرژی جاری می‌گردند، به‌طریقی مختل، منحرف یا تا حدودی مسدود می‌شوند. این امر ابتدا در اوان کودکی رخ می‌دهد؛ دورانی که تجربیات آن در شخصیت ما متبلور می‌گردند. مثلاً، کودکی دست خود را به‌سوی سرپیچ قرمز و درخشان و زیبای اجاق گاز دراز می‌کند و پیش از آنکه دستش بسوزد، از مادر پشت دستی می‌خورد. در اینجا ارتعاشات لذت بخش متوقف می‌شوند. کودک گریه می‌کند. تلفیق لذت و درد، به همین سادگی به‌وجود می‌آید و در درون شکل می‌گیرد.

تجربیات پیچیدهٔ بسیاری نیز در کودکی به‌وجود می‌آیند که تجربیات منفی و لذت را به هم پیوند می‌دهند. مرتباً در کودکی به ما می‌گویند که نباید آنگونه که هستیم باشیم و نباید نیروی زندگی را در خود به جریان اندازیم. بنابراین لذت منفی را برمی‌گزینیم، زیرا بدین طریق با ارتعاشات حیات‌بخش زندگی ارتباط می‌یابیم. در اینجا هنوز هم ضربان زندگی را حس می‌کنیم، حتی اگر در قالب لذت منفی باشد، بازهم زندگی نام دارد و بسی بهتر از فقدان حرکت و انرژی، که همان مرگ است،

می‌باشد. درطی رشد، ارتعاشات مختل‌شدهٔ لذت بخش، به عادت مبدل می‌شوند.

می‌توان گفت، هربار که نیروی لذت را در خود منحرف می‌کنیم، و به هویت حقیقی خویش اجازهٔ ظهور نمی‌دهیم، مرگ کوچکی را تجربه می‌کنیم. بنابراین فرآیند تزکیه عبارت است از معکوس کردن روند مرگ و زنده کردن تدریجی خویش، و بازیابی کامل جریان انرژی، جنبش و آگاهی که برپادارندهٔ نیروی خلاق ما است.

من دوسال نخست زندگی در مرکز درمانی فونی‌شیا را با صداقتی موشکافانه نسبت به خویش، صرف یافتن و تفکیک کردن لذات منفی و مثبت در خویش و کشف چگونگی خلق تجربیات منفی در زندگی خود و دلیل آن نمودم. در این دوره به جستجوی باورهای نادرست و سوء تعبیراتی پرداختم که شالودهٔ اعمالم محسوب می‌شد.

این اقدام، برداشت شما را از واقعیت دگرگون می‌کند، چنانکه در مورد من نیز چنین بود. گذشته از هرچیز، اگر بپذیریم که مسئول آفرینش تجربیات منفی در زندگی خودمان هستیم، بنابراین باید توانائی ایجاد تحول در این فرآیند و آفریدن تجربیات مثبت را نیز داشته‌باشیم. این اقدام، آن‌گونه که من تجربه کردم، مؤثر است و بدین ترتیب مشکلات کهنه از پیش پایم برداشته شدند.

مشیت الهی

پس از آنکه به مدت دو سال حتی‌الامکان بیشترین تلاش خود را صرف زیستن براساس حقیقت نمودم، دریافتم که در رابطه با اراده خود دچار مشکل هستم. شیوهٔ استفاده از اراده در زندگی من مسئله‌ساز بود. ارادهٔ من متزلزل بود و مرتب تصمیمات خود را تغییر می‌دادم. در رابطه با «خواست» و اراده، در سطوح مختلف شخصیتی با مسائلی روبرو بودم. این در مورد همه صدق می‌کند. این مسائل ناشی از خویشِ تدافعی بوده، غالباً در ارادهٔ کودک، نوجوان و جوان یا بالغِ درون یافت می‌شوند. تصحیح بیشتر این اراده‌ها نسبتاً مشکل است. اراده و خواست ما محتاج رشد است. در اعماق وجود ما، بارقه‌ای از اراده پروردگار یا مشیت الهی وجود دارد. بسیاری از

افراد مشیت الهی را چیزی خارج از وجود خویش می‌دانند. این بدین معنی است که آنان همواره درپی کسی هستند که به آنان امر و نهی کند. این روند به احساس بی‌ارزشی و پوچی می‌انجامد. من دریافته‌ام که بارقه‌ای از مشیت الهی در وجود هر بشری نهفته است. بر شماست که در جستجوی این بارقه برآمده، آن را در درون خویش بیابید. از وجود آن مطمئن باشید، هیچ‌کس از این امر مستثناء نیست. و اما پیروی از مشیت الهی به چه معنی است؟ مطمئناً منظور پیروی از مشیت الهی به عنوان یک قدرت بیرونی نیست. من تصمیم گرفتم در این مورد حقیقت را کشف کنم و دریافتم که باید تمام خواست‌های کوچک خود را با بارقهٔ مشیت الهی همسو کنم. از نظر من، بهترین راه انجام دادن این کار (البته در مورد خودم) به‌کارگیری ارادهٔ خود به‌طور مثبت و روزانه بود.

از میان درس‌های مختلفی که راهنمای معنوی به ما ارائه می‌داد (مجرای انتقال این درس‌ها ایواپیراکس «۸۰ ـ ۱۹۵۷» بود که مؤسس این ارگان بود.) این جملات را برگزیدم:

خود را وقف مشیت الهی می‌نمایم.
قلب و روح خود را به او ارزانی می‌دارم.
در زندگی، استحقاق برترین را دارم.
و به برترین علت حیات خدمت می‌کنم.
من تجلی مقدس و الهی خداوند هستم

روزانه چندین بار این تعهد را تکرار می‌کردم. به مدت دو سال به این کار ادامه دادم، تا اینکه دریافتم، مشیت الهی را به خوبی در درون خود یافته‌ام.

امانوئل می‌گوید، «ارادهٔ تو و پروردگار، هردو یکی هستند . . . هرگاه چیزی برایت شادمانی و کامیابی را به ارمغان می‌آورد، بدان که ارادهٔ پروردگار از طریق قلب تو سخن می‌گوید.» کاربرد اراده خود را بیازمائید. تا چه حد بر اساس سلسله‌ای از قوانین اخلاقی بیرونی، خود را «ملزم» به انجام دادن کاری می‌کنید؟ در چه فواصل زمانی به

اشتیاق قلبی خود گوش می‌سپارید و از آن پیروی می‌کنید؟ هنگامی که خواست خود را با مشیت الهی یکی می‌کنید، همچون من احساس می‌کنید که زمان پروردن عشق در خویش فرا رسیده‌است.

عشق

بسیاری از ما انسان‌ها، برداشت بسیار محدودی از ماهیت عشق داریم. هنگامی‌که درطی دو سال بعدی، در هرکجا که ضروری بود، به هر طریق ممکن به نثار عشق پرداختم، صور بسیاری از عشق را کشف کردم که شعار همگی چنین بود، «به روح تو افتخار می‌کنم و به نورت احترام می‌گذارم.»، «به وجود و نور تو در مقام همسفری در جادهٔ زندگی اعتماد می‌کنم و پشتیبان تو هستم.» به تدریج می‌آموزید، که دادن به معنی گرفتن و دادن و گرفتن است.

دشوارترین بخش ماجرا، آموختن عشق به خویشتن است. اگر خود را از عشق سرشار نکنید، چگونه آن را به دیگران ارزانی می‌دارید؟ عشق به خویش محتاج تمرین و ممارست است. همهٔ ما محتاج آنیم. این کیفیات با خیانت نکردن به خویش کسب می‌گردد و با زیستن براساس حقیقت فردی به ظهور می‌رسد.

همان‌طور که گفتم عشق به خویشتن محتاج ممارست است. در اینجا از چند تمرین ساده یاد می‌کنم.

چیزی را در نظر گیرید که عشق ورزیدن به آن برایتان سهل باشد، مانند گلی کوچک، درخت، حیوان یا اثری هنری. سپس در حضور آن بنشینید و عشق ارزشمند خود را نثار آن کنید. پس از اینکه مدتی گذشت، ببینید آیا می‌توانید ذره‌ای از این عشق را به خویش نثار کنید. هر آن‌کس که چنین عشقی را در وجود خویش داشته‌باشد، مطمئناً ارزش عشق ورزی را خواهدداشت.

تمرین دوم عبارت است از نشستن در برابر آینه به مدت ده دقیقه و عشق ورزیدن به تصویری که در آن پیداست. با او نقّادانه برخورد نکنید. همهٔ ما در یافتن کوچک‌ترین نقص‌ها در تصویر آینه کاملاً متبحریم. در اینجا چنین عملی مجاز

نیست. در این تمرین تنها تعاریف مثبت و ستایش‌ها مجاز هستند. اگر حقیقتاً درپی نتیجه هستید، هرگاه که از خود انتقاد کردید، از ابتدا شروع کنید. سعی کنید به مدت ده دقیقه به هیچ وجه انتقاد نکنید.

ایمان

هرگاه به گذشته می‌اندیشم، درمی‌یابم که پس از پایان یافتن آن دورهٔ شش ساله، تحولات عمیقی در من به‌وجود آمده‌بود. اینک با یاری الطاف بی‌کران هستی، ایمانی قوی در من ریشه دوانده بود. شما نیز از عهدهٔ این کار برمی‌آئید. شما نیز با تلاشی مستمر در وانهادن ارادهٔ اغواگر خود، همسو نمودن آن با مشیت الهی، یافتن حقیقت در هر شرایطی و با عشق با هر موقعیتی روبرو شدن، ایمان را در خویش پرورش خواهید داد؛ ایمان به خویش، قوانین معنوی و وحدت عالم؛ ایمان به اینکه هرآنچه در زندگی‌تان رخ می‌دهد، می‌تواند نردبانی برای صعود به ادراک، عشق و رشدی عمیق‌تر باشد و نهایتاً در حضور نور الهی به تزکیهٔ نفس منجر گردد.

مفهوم ایمان، پافشاری بر حقیقت خویش است؛ هنگامی‌که تمام نشانه‌های بیرونی احتمال صحت آن را نفی می‌کنند؛ اما در درون شما برآن باور دارید. این به معنی ایمان کورکورانه نیست، بلکه به معنی همسوئی با نیت درونی خویش برای آگاهی از حقیقت و عشق و پیروی از آن تا سرحد امکان است، اگرچه زمانه ناسازگاری کند.

مسیح، هنگامی‌که مصلوب شد، به حدی ایمان داشت که به ایمان خود شک کرد و گفت، «ای پدر مقدس، چرا مرا ترک کرده‌ای؟» او در این لحظه با خود بی‌نهایت صادق بود. درآن لحظه، او ایمان خود را از دست داد[۱]. ولی حقیقت را از خود مخفی نکرد و سعی نکرد آن را توجیه کند. او با بیان صادقانهٔ تردید خویش، در واقع عشق به خویشتن را به اثبات رساند. سپس هنگامی‌که گفت، «ای پدر مقدس، روح خود را به دستان تو می‌سپارم.»، مجدداً ایمان خود را به‌دست آورد.

۱- البته این باور مورد قبول بسیاری از فرقه‌های مسیحیت نیست.م.

پیروان هر طریق معنوی، در ایمان خود از مراتب عدیده‌ای می‌گذرند. آنان ابتدا پیوند علت و معلول را می‌آموزند و در می‌یابند که باوری مثبت و عملی مثبت، پاداش مثبت درپی دارد. در این مرحله رؤیاهای آنان به حقیقت می‌پیوندد و به تدریج ایمان را در درون خود مستقر می‌کنند. آنان با هیجان و شادمانه می‌گویند، «این شیوه به کار می‌آید!» اما پس از مدتی، آماده‌اند تا ایمان خود را در سطحی عمیق‌تر بیازمایند. احتمالاً از این تصمیم درونی برای آزمایش ایمان خود مطلع نیستند، زیرا اگر چنین می‌بود، نتیجهٔ آزمون متأثر می‌شد. بعد چه می‌شود؟ به نظر می‌رسد برای مدتی تمام تأثیرات بیرونی فرآیند علت و معلول مثبت، ناپدید می‌گردند. همه چیز غلط از آب درمی‌آید. نتایج مثبت نقصان می‌یابند و تزلزل فرد آغاز می‌شود. بد بینی قدیمی مجدداً چهرهٔ زشت خود را آشکار می‌کند. قانون معنوی کجاست؟ «شاید در آن دوره، بخت و اقبال به او رو کرده‌بود.» احتمالاً شما نیز چنین چیزی را تجربه خواهید کرد.

هرگاه چنین چیزی در زندگی شما رخ دهد، نشانهٔ رشدی عمیق‌تر است. اینک با علل و معلول‌های دراز مدت‌تری سروکار دارید، چه در زندگی خویش و چه در رابطهٔ زندگی خویش با تکامل نژاد بشر. پاداش زیستن در حقیقت، همانا لذت زیستن در هر لحظهٔ زندگی می‌گردد. در انتظار (قاقالی‌لی) معنوی نباشید. هم‌اینک درحال دریافت آن هستید. حضور در اینجا و اکنون، به معنای پذیرش فرآیند تدریجی تکامل بشری و محدودیت‌های فرارو در راه کمال می‌باشد.

مقابله با زمان

ایمان در کنار آمدن با آنچه که همیشه در مورد آن مشکل داشتم مرا یاری کرد: یعنی انجام دادن هر کاری به موقع. یک‌بار از مادرم پرسیدم که آنچه در دوران رشد همیشه برایم مسئله‌ساز بود چه بوده‌است. او گفت، «هروقت چیزی را می‌خواستی، آن را بدون فوت وقت طلب می‌کردی و می‌خواستی بلافاصله آماده شود.»

در این چند سال اخیر شکیبائی را آموختم و بالاخره ارزش آن را دریافتم. در

اینجا از اندیشه‌ای یاد می‌کنم که شاید به حال شما نیز مفید باشد. شکیبائی در طرح الهی نشانهٔ بلاواسطهٔ ایمان است. این بدین معنی است که همه چیز، همان‌گونه که اکنون هست برای شما بهترین می‌باشد، زیرا خود آن را اینچنین قرار داده‌اید. مفهوم دیگر این عبارت این است که با تلاش برای متحول شدن، می‌توانید هم‌اکنون همه چیز را به خواست خود تغییر دهید. ناشکیبائی، درنهایت بدین معنی است که شما باور ندارید که قادر به آفریدن هرآنچه می‌خواهید هستید و به معنی ایمان نداشتن به خویشتن و مشیت الهی است. ظهور آنچه آرزومندید در طبقهٔ فیزیکی، به زمان نیاز دارد. برای اینکه این حقیقت راکاملاً بپذیرم، از آزمایش زیر بهره گرفتم: «می‌خواهم به واسطهٔ احترام به زمانی که حصول موفقیت در اینجا به‌طول می‌انجامد، از تصمیم خود مبنی بر اقامت در طبقهٔ فیزیکی قدردانی کنم.» فاصلهٔ آشکار بین علت و معلول در این طبقه دلیلی دارد. ما باید پیوندهای علت و معلولی را در روابطی که درک نمی‌کنیم آشکارا مشاهده نمائیم. این روابط بین بخش‌هائی از وجود ما برقرار هستند که هنوز با یکدیگر وحدت نیافته‌اند.

قدرت

در تعالیم شفاگری من، زمانی فرارسید که افزایشی ناگهانی در جریان انرژی جاری از دست‌هایم به وجود آمد. همزمان با این تحول، به نظرم می‌رسید که راهنمایان جدیدی نیز با من همراه می‌شوند. در این هنگام من به مداوای فردی مشغول بودم که انگشت شست پایش عفونت کرده‌بود و دستانم را به طریقی نگاه داشته‌بودم که شعاع قدرتمندی از نور آبی ـ نقره‌ای در انگشت پای او جریان می‌یافت. فاصلهٔ دستانم از عضو صدمه دیده حدوداً ۲/۵ سانتی‌متر بود. بیمار از شدت درد فریاد می‌کشید، زیرا جریان انرژی بسیار نیرومند بود. هنگامی‌که زاویهٔ دستانم را تغییر می‌دادم، انرژی ابرمانند و ملایم سفیدرنگی را تولید می‌کردم که درد را به کلی از بین می‌برد. راهنمایان، مرتباً زاویه دستان مرا بین این دو وضعیت تغییر می‌دادند. من کاملاً خسته بودم و راهنمایان هر پانزده دقیقه یک‌بار یا چیزی در این

حدود مرا به مداوای این زن می‌گماردند. ظاهراً مسئله اضطراری بود. نتایج این درمانِ جزئی شگفت‌انگیز بود؛ نه اثری از عفونت باقی ماند و نه نیازی به عمل جراحی مشاهده می‌شد. کاملاً متعجب شدم و مسئله را با استاد خود درمیان گذاشتم و به او گفتم، «جریان مهیبی از انرژی از درونم می‌گذشت!» و او پاسخ داد، «که این‌طور! مایلی باعشق شفا دهی یا قدرت؟» دریافتم که آمادگی چنین جریان عظیمی از انرژی را ندارم. زیرا چنان از آن لذت برده‌بودم که گوئی می‌خواستم به همه بگویم، «مرا تماشا کنید!» بنابراین راهنمایان را دست به سر کردم و تا دو سال بعد با آنان کار نکردم. در آن هنگام آماده بودم. در این مدت در مورد عشق بسی بیشتر آموخته‌بودم. بعدها فهمیدم که در آن هنگام جراحان معنوی طبقهٔ پنجم از طریق من به مداوای بیمار مذکور مشغول بودند.

ایمانی که ریشه در حقیقت، مشیت الهی و عشق داشته‌باشد، قدرت به همراه دارد. قدرتی که از ژرفای درون فرد و از بارقهٔ الهی درون نشئات می‌گیرد. قدرت نتیجهٔ همسوئی با بارقهٔ الهی هستی در درون، اتصال با آن و جاری ساختن آن است. این قدرت از هستهٔ وجودی فرد، یا آنچه که راهنمای من هیوآن، «مقدس‌ترین مقدسات» می‌خواند سرچشمه می‌گیرد. داشتن قدرت، به معنی نشستن در کانون وجودی خویش است.

قدرت موجد قابلیت زیستن در عشق بلاشرط و به‌کارگیری آن است. بدین معنی که هرآنچه را به سویتان می‌آید با عشق و بدون خیانت به خویشتن، بازگردانید. این کار تنها به‌واسطهٔ عشق به خویشتن، در درجهٔ نخست، و زیستن در حقیقت میسر است. باید با خویش و آنچه می‌اندیشید صادق باشید و متعهد شوید که با ابزار عشق از مرحله‌ای به مرحلهٔ دیگر گذر می‌کنید. بدانید که اگر با نفی واکنش‌های منفی خود آنها را انکار کنید، نه به خود عشق می‌ورزید و نه به دیگران، اما اگر آنها را حس کنید و به رسمیت بشناسید جای کافی برای عشق و جاری شدن آن به‌وجود می‌آورید و خود را در حرکت به سوی جایگاهی دوست داشتنی در درون آزاد می‌گذارید. عشق بلاشرط راه فیض را به زندگی ما می‌گشاید.

فیض

با متجلی ساختن حقیقت، مشیت الهی، و عشقی که به ایمان می‌انجامد و سرانجام قدرت را به ارمغان می‌آورد، راه ورود رحمت به زندگی خویش را می‌گشائیم. رحمت به‌واسطهٔ تسلیم به حکمت الهی دریافت می‌شود و به‌عنوان برکت تجربه می‌گردد. رحمت عبارت است از تجربهٔ توحید در همه چیز و ایمان به اینکه علیرغم هر حادثه‌ای در دامان امنیت به‌سر می‌بریم. رحمت وضعیتی از آگاهی است که طی آن با تمام وجود می‌دانیم که تمام تجربیات زندگی، منجمله تجربیات لذت‌بخش یا دردناک مانند بیماری و مرگ، تنها آموزه‌هائی هستند که ما در طی طریق خود به‌سوی سرمنزل الهی خلق می‌کنیم. رحمت، زیستن در هماهنگی کامل است. امانوئل می‌گوید:

چرخهٔ فیض برای کامل شدن
به گیرنده نیاز دارد.
شما در دستان خداوند هستید
و تماماً هدف عشق او.
و هنگامی‌که این عشق دریافت شود،
مدار کامل می‌گردد.

چه کسی شفا می‌یابد؟

هر شفاگری باید به‌خاطر بسپارد که ما با شفای روح سروکار داریم. بدین ترتیب ادراک پدیدهٔ مرگ امری ضروری است و شفای تمامیت فرد، نه صرفاً مشکلات زندگی کنونی، در دستور کار قرار دارد. شفاگر نباید به صرف اینکه فردی درحال مردن است، دست از کار بکشد.

اگر می‌خواهیم بدانیم که در مقام شفاگر به چه کاری اشتغال دارد، باید دو مطلب را به‌خاطر بسپاریم. اول اینکه در بیماری هرکسی، معنائی عمیق نهفته‌است. و دوم اینکه، مرگ بیمار، کنایه‌ای از شکست نیست، بلکه احتمالاً به معنی شفا می‌باشد.

شفاگر برای به‌یاد داشتن این نکته، باید در دو جهان معنوی و مادی زندگی کند. وی تنها به‌واسطهٔ متمرکز شدن در کانون خویش و کیهان می‌تواند دائماً شاهد رنج عمیق بشریت باشد که اینچنین در میان انسان‌ها گسترده‌است. من در این مورد پرسش زیر را با دوستم امانوئل مطرح کردم، «اگر بپذیریم که خود خالق بیماری‌های خویش هستیم، آیا مراجعه به شفاگران به معنی انحراف از خودسازی و پرداختن به منشأ بیماری نیست؟»

امانوئل پاسخ داد، « باید دید چرا به نزد شفاگر می‌روی و به کدام شفاگر مراجعه می‌کنی. این پرسشی فوق‌العاده است و می‌توان به‌جرأت گفت که شفاگرِ ما[1] بارها آن را از خود پرسیده است. مسئولیت شفاگر چیست، او به بیمار چه می‌دهد و چه دریافت می‌کند و اگر تصویری را مشاهده کند، آیا باید آن را به بیمار بگوید یا نه؟ پرسش‌ها پایانی ندارند، اما واقعیت بنیانی و عمده‌ای وجود دارد که خیال تو را راحت خواهد کرد. هنگامی‌که بیمار به این ادراک دست می‌یابد که شاید شیوهٔ درمانی دیگری نیز وجود داشته و معتبر باشد، می‌توان گفت روزنه‌ای گشوده شده و آگاهی او به فراسوی جلوه‌های فیزیکی و معمول حرفهٔ پزشکی صعود کرده‌است. در اینجا من به‌هیچ وجه قصد ندارم ارزش کار پزشکان را زیر سؤال برم. پزشکان کار خود را فوق‌العاده انجام می‌دهند. برخی از آنان در اکثر اوقات از هدایت‌های معنوی برخوردار می‌گردند و این را در پشت درب‌های بسته به تو اعتراف خواهند کرد. افراد دیگری نیز یافت می‌شوند که چه در حرفهٔ پزشکی یا حرفه‌ای دیگر صرفاً از این مسائل آگاه نیستند و درحال حاضر قادر نیستند بدین آگاهی دست یابند. این به معنی پستی، بی‌رحمی، پلیدی یا شرارت آنان نیست، بلکه صرفاً بدین معنی است که هنوز به محدودهٔ دانائی مورد نظر نرسیده‌اند. شایسته است که برای آنان آرزوی برکت کنی و به راه خود رفته، کسی را بیابی که با آگاهی تو سازگارتر باشد و این چیزی است که همهٔ شما (شفاگران) در آن تبحر دارید. هنگامی‌که ندائی تو[2] را به ورود به

۱- منظور شفاگری است که امانوئل و سایر راهنمایان همراه او از مجرای وی به شفا می‌پردازند.م.

۲- در اینجا، منظور از «تو» بیمار است. نه شفاگر.م.

اقلیم شفای معنوی فرا می‌خواند (نمی‌گویم شفای روانی، می‌گویم شفای معنوی)، با آگاهی روح‌الهی روبرو خواهی‌شد و توسط شفاگر و وجودهائی که با شفاگر همکاری می‌کنند مورد استقبال قرار خواهی‌گرفت. در اینجا اغلب انتظار شفا وجود ندارد، بلکه مسئله بر سر تعیین هویت و تسکین ناآرامی است. ولی انتظار معجزه‌ای درکار نیست. بسیار خوب، این به چه معنی است؟ یعنی این نهایت بُرد آگاهی تو در آن لحظه است. یعنی هنوز چیزی برای آموختن یا دانستن وجود دارد. زیرا جسم فیزیکی درحکم کلاس درس، و بیماری درس آن است. منظور تنبیه نیست زیرا تو خود سناریوی زندگی خود را نوشته‌ای. تو خود کالبدهائی را برگزیده‌ای که حامل تمام این اختلالات است. اختلالاتی که حتی می‌توان گفت ژنتیکی هستند و از پدربزرگ یا مادر بزرگ به ارث رسیده‌اند. اما به یاد داشته‌باش که تو اجداد خود را نیز برگزیده‌ای. بنابراین نه تنها در هنگام بیماری، که به ویژه در این هنگام باید به جسم خود اعتماد کنی و پیام آن را به گوش گیری. برای شنیدن این پیام راه‌های بسیاری وجود دارد و یک شفاگر متبحر معنوی در این مورد می‌تواند بهترین یاری‌گر باشد و برای شنیدن مضمون پیام بدنت، به تو کمک کند. مسلماً تو بهتر از هرکسی مضمون پیام را درک می‌کنی، زیرا بدن تو با زبان تو سخن می‌گوید و مستقیماً تو را خطاب می‌کند. اما شفاگر معنوی قادر است مجدداً این آگاهی را تغییر داده، به یگانگی رجعت دهد و تو را با حقیقت هماهنگ سازد. اینکه آیا تو قادر به تحمل حقیقت هستی یا در آن لحظه می‌توانی کالبدی بیمار را شفا دهی یا نه، به عوامل بی‌شماری بستگی دارد که در این فرصت حتی نمی‌توانم چند فقره آن را برشمارم. اما شما خود کاملاً استعداد این کار را در خود دارید. اگر درنهایت آنچه که به اصطلاح شما انسان‌ها شکست نام دارد رخ دهد و بیمار، خدای ناکرده بمیرد، باید آن را به عنوان برکت بپذیرد. آن روح تکلیف خود را به پایان برده و در جهان بعدی گروه استقبال، خوش‌آمد گوئی بزرگ و شادمانه‌ای را برای او تدارک می‌بینند. گذشته از هر چیز، قرار نیست کالبد فیزیکی شما جاودانه باشد و شما قرار نیست تا ابد این لباس را به تن داشته‌باشید. امیدوارم این سخنان تو را راضی کرده‌باشد. بدین ترتیب در شفای

معنوی شکستی وجود ندارد و آن‌چه در پیش است صرفاً گام‌ها و مراحلی گوناگون می‌باشد. هرگز از قرار دادن دستان پرمهر و شفقت خود بر دیگران واهمه نداشته‌باش. هرگز در آرزوی بهبودی دیگران تردیدی به خود راه مده. درپی نتیجه مباش، زیرا برای آگاهی از نیازهای قطعی روح، هیچ راهی وجود ندارد. می‌دانم که این شیوه نگرش نیازمند ایمانی قوی است یا این‌چنین به‌نظر می‌رسد؛ اما باید بگویم که همین‌طور است.»

با تزکیهٔ هرچه بیشتر جسم و ذهن به‌واسطهٔ فرآیندهای استحاله که در این کتاب ذکر شد، مقدار قدرت و سرعت ارتعاشات جاری از شفاگر نیز افزایش می‌یابد. هرچه این قدرت افزون‌تر باشد، شفا مؤثرتر و شفاگر حساس‌تر می‌شود.

هرگاه که بینش و قدرت نوینی به من اعطا می‌گردد، استعداد نویافته در آزمونی نشئات گرفته از خویش من، به محک گذارده می‌شود.

سربلندی از این آزمون‌ها، مستلزم صداقتی موشکافانه نسبت به خویش است. ما به‌واسطهٔ خودفریبی از روبرو شدن با نیت یا اعمال خویش حقیر خود سر بازمی‌زنیم و بدین وسیله به وحدت وجود خویش خیانت کرده، قدرت خود را از درون کاهش می‌دهیم. هریک از آزمون‌های یادشده با مسائلی که در لحظه با آنان درگیر هستیم ارتباط دارند. ما آزمون خود را چنان ماهرانه طراحی کرده‌ایم که با پایان یافتن امتحان هیچ تردیدی در مورد فارغ التحصیلی ما برجای نمی‌ماند.

تمرینی برای اطلاع از آمادگی خود جهت شفاگری

تا چه حد صداقت دارم؟ تا چه حد ارادهٔ خود را در هماهنگی با مشیت کیهانی به‌کار می‌گیرم؟ از قدرت چگونه استفاده می‌کنم؟ کیفیت عشق در من چگونه است؟ آیا قادر به نثار عشق بلاشرط هستم؟ آیا به قدرت افرادی که خود برگزیده‌ام تا بر من مسلط باشند و بدین وسیله چیزی بیاموزم، احترام می‌گذارم؟ آیا می‌توانم در این راه اقتدار شخصی خود را نفروشم؟ چگونه به وحدت وجود خویش خیانت می‌کنم؟ به

چــه چــیز ســرسپرده‌ام؟ آرزومــند خــلق چــه چــیز در زنــدگی خــویش هســتم؟ محدودیت‌های من در قالب یک زن، مرد، انسان یا شفاگر چیست؟ آیا به وحدت وجودی، اقتدار فردی، اراده و گزینه‌های بیماران خود احترام می‌گذارم؟ آیا خود را به دیدهٔ مجرائی می‌نگرم که در جهت خود درمانی، قدرت درونی بیمار را برمی‌انگیزد؟ در برانگیختن بیمار به شفای خویش، بهرهٔ فردی من چیست؟ آیا از نظر من مرگ به مفهوم شکست است؟

تمرینی جهت تشخیص طبیعت شفاگری

شفاگر چیست؟

شفا چیست؟

هدف اصلی شفا چیست؟

شفادهی به چه معنا است؟

چه کسی شفا می‌دهد؟

چه کسی شفا می‌یابد؟

هیوآن اخیراً گفته‌است، «خوانندهٔ عزیز، براساس پرسش‌های فوق خود را مورد قضاوت قرار مده. همهٔ ما در طریق تزکیه گام برمی‌داریم و بـزرگ‌ترین عـامل شـفا عشق است. آیا با این اعتقاد که هرگز از عهدهٔ آنچه در این کتاب گفته‌شده برنخواهید آمد، خود را طرد می‌کنید؟ شما می‌توانید و این کار را خواهیدکرد. مسئله صرفاً بر سر این است که تا چه حد در رفع نقائص خود به کمال رسیده‌اید و هویت و جایگاه‌تان چیست؟ ما ساکنین جهان روح، احترام بسیاری برای شما قائلیم. شما بـه انـتخاب خویش زندگی در جسم را به‌عنوان موهبتی عظیم برگزیده‌اید، نه تنها برای خویش، که برای کیهان فیزیکی نیز. تحولات فردی شما در مسیر سلامتی و وحدت وجود، بر اطرافیان شما تأثیر می‌گذارد؛ نه تنها نزدیکان بلکه تمام ساکنین کرهٔ خاکی، و حتی خود کرهٔ زمین. همهٔ شما فرزندان زمین هستید. شما از آن و آن از شماست. هرگز این را فراموش نکنید زیرا در آینده نزدیک که هرچـه بـیشتر بـه آگـاهی سیاره‌ای

نزدیک می‌شویم، شما راهبران این ماجراجوئی عظیم در دل نور خواهیدبود. بالاتر از همه، آن‌گونه که ما به شما عشق می‌ورزیم و شما را حرمت می‌نهیم شما نیز در مورد خویش چنین باشید. گذشته از هر چیز ما در حضور شما، درواقع در محضر پروردگار هستیم. شما تماماً در آغوش پروردگار هستید و او به شما عشق می‌ورزد. با دانستن این نکته، امنیت از آن شما خواهدبود.»

وقتی درک کنید که نبض زندگی در طپش است، سعهٔ صدر می‌یابید، شادمان می‌شوید، به سکون و آرامش می‌رسید، و آن‌گاه منقبض می‌شوید. بسیاری از افراد این انقباض را به دیدهٔ منفی می‌نگرند. و بسیاری از شما همچون همراهی با فرشتگان در کارگاه‌های آموزشی یا جلسات شفا، شعفی اعجاب‌انگیز را تجربه خواهید کرد. بیماران نیز چنین خواهند بود. اما به یاد داشته باشید که براساس سرشت انرژی و آگاهی وسعت‌یافته، مرحلهٔ بعدی انقباض است و به دنبال آن، بخش وسیع‌تری از آگاهی منفک درون خود را تجربه خواهیدکرد. نیرو و تراکم مهیب انرژی معنوی آزاد می‌شود و به تدریج عنصر راکد و تاریک روح را منّور می‌سازد. هنگامی‌که این نیرو مجدداً در شما زنده می‌شود، آن را به‌عنوان کیفیتی حقیقی تجربه خواهیدکرد و به همراه آن، تمامیت رنج، خشم، اندوه و عذاب ملازم با آن را خواهید چشید. ممکن است با خود نجوا کنید، «چرا اکنون، احوال من بدتر از آغاز کار است؟» به شما اطمینان می‌دهم که این حقیقت ندارد. مسئله اینجا است که اینک حساس‌تر شده‌اید. پس از این همه فراز و نشیب و انبساط و انقباض در باب هریک از مسائل شخصی، محو شدن آنها را به چشم خواهید دید. ماه‌ها بعد به خود می‌گوئید، «خدای من! دیگر آن اعمال از من سرنمی‌زند.» و آن‌گاه درست مانند نخستین دفعاتی که به دل نور بازگشتید و آن را تجربه کردید، از فرط شادمانی خواهید گریست. به‌یاد داشته‌باشید که شکیبائی شعار مؤمنان است.

مروری بر فصل بیست و هفتم

۱ـ عمده‌ترین خصائل فردی که شفاگر برای پاک ماندن باید بدان بپردازد

چیست؟

۲ـ منظور از آزمون‌های زندگی چیست؟

سرفصل‌هایی جهت اندیشیدن

۳ـ در رسیدن به جایگاه فعلی در طریق خود، مراحل تزکیه شما چه بوده‌است؟

۴ـ آیا برای شفاگر شدن آمادگی دارید؟

۵ـ احتمال سؤاستفاده از قدرت‌های شفاگری در کدام جنبه‌های وجودی شما بیشتر است؟ در این جنبه‌ها، نیت خویش تحتانی شما چیست؟ این نیت براساس کدامین باورهای غلط بنا شده‌است؟ چگونه می‌توانید این جنبه خویش را شفا داده، خود را مجدداً با مشیت الهی درون خویش هماهنگ سازید؟

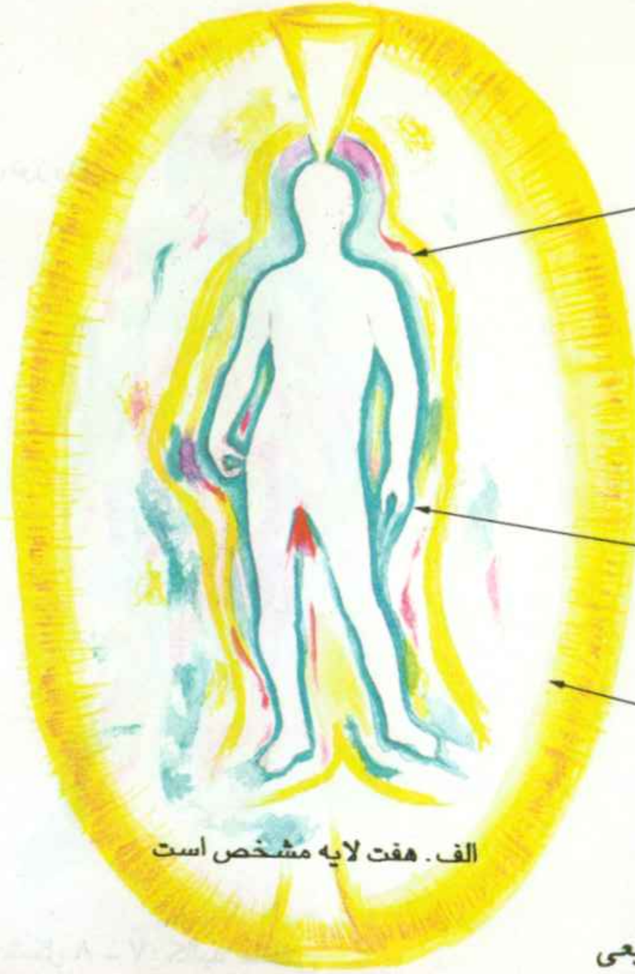
۶ـ به پرسش‌های عنوان «تمرینی برای یافتن ترس‌های درون» پاسخ دهید.

۷ـ به پرسش‌های عنوان «تمرینی برای یافتن باورهای منفی» پاسخ دهید.

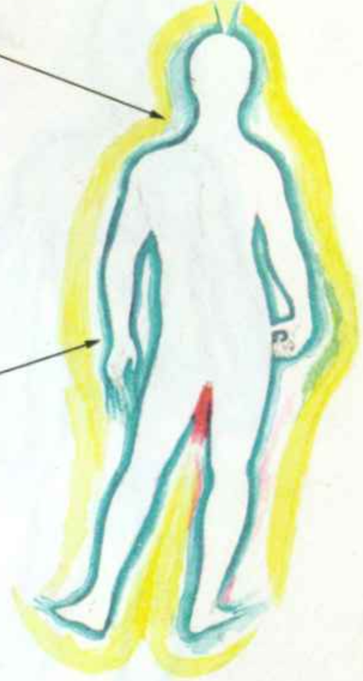
۸ـ تمرین پرورش عشق به خویشتن در مبحث «عشق» را انجام دهید.

۹ـ به پرسش‌های عنوان «تمرینی برای اطلاع از آمادگی خود جهت شفاگری» را پاسخ دهید.

پایان ـ اسفند ۱۳۷۶

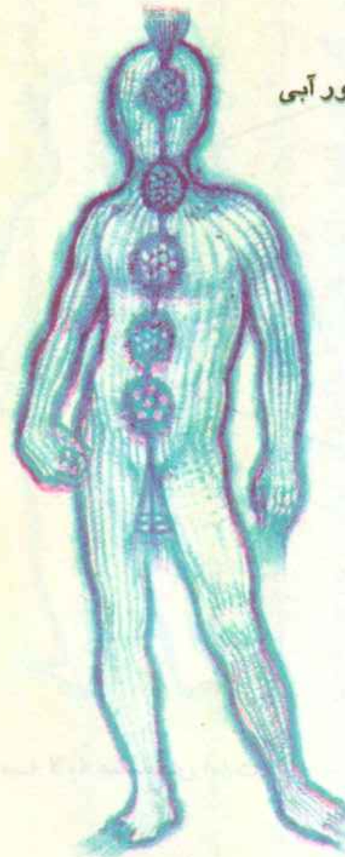


الف. هفت لایه مشخص است



ب. سه لایه مشخص است

شکل ۱ ــ ۷: هالهٔ طبیعی



شکل ۷ – ۷: کالبد اتری



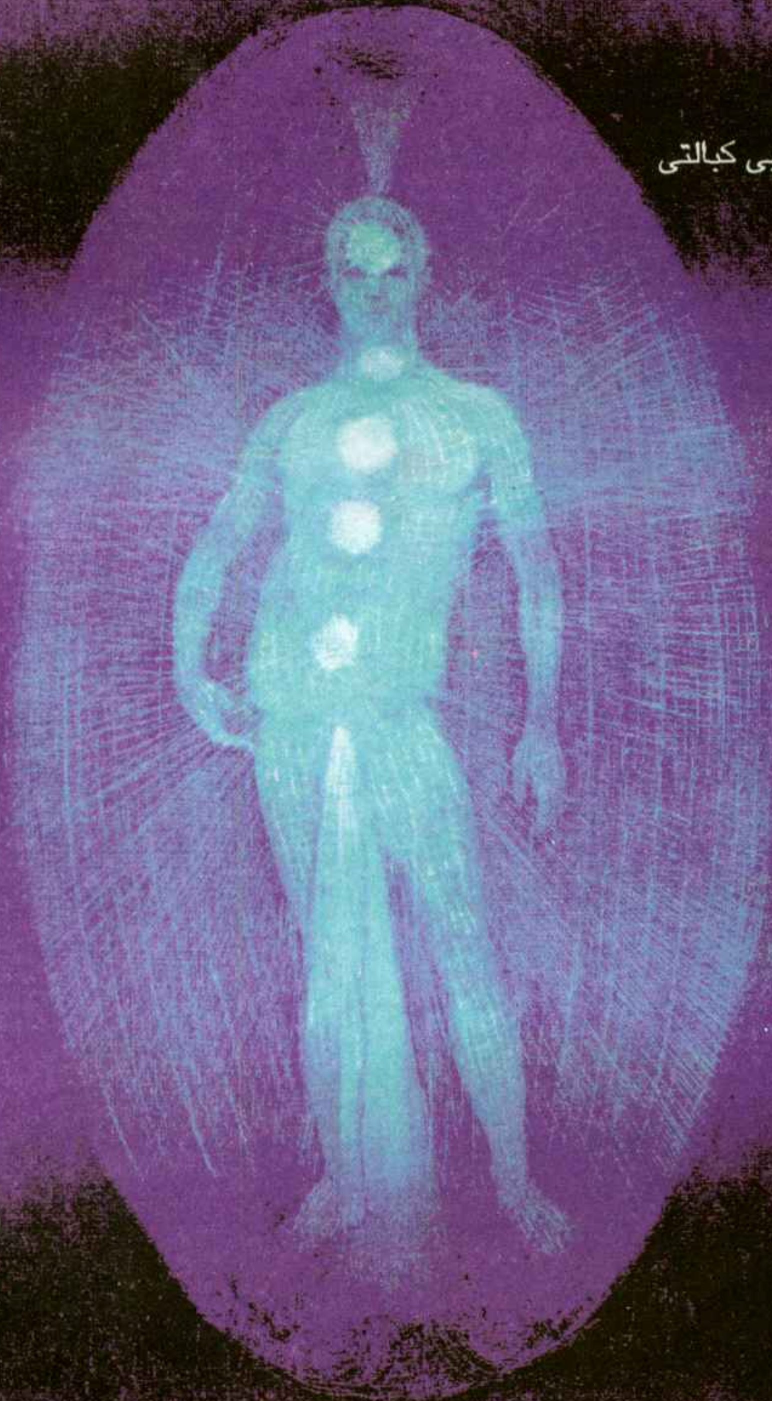
شکل ۸ – ۷: کالبد عاطفی



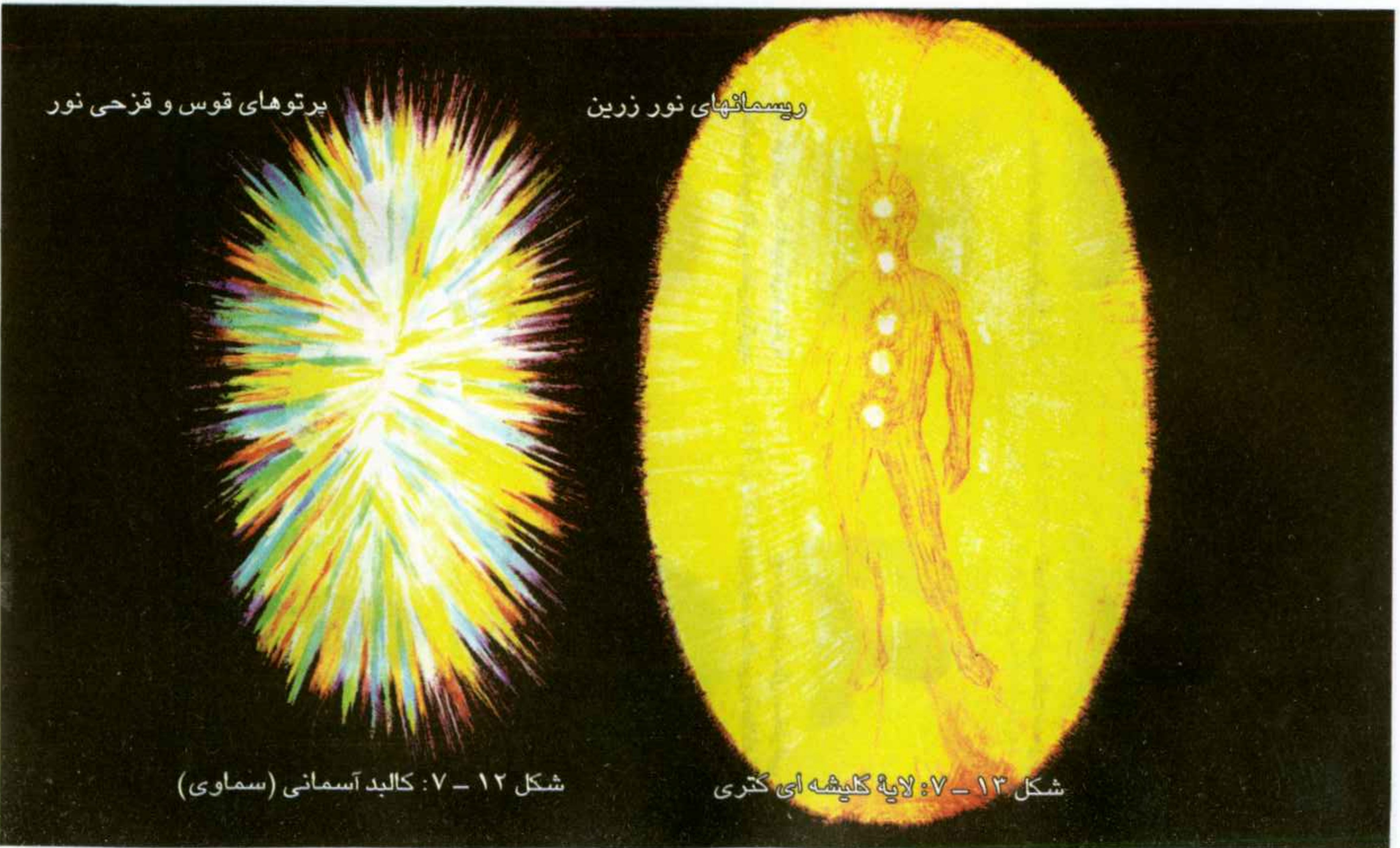
شکل ۱۰ – ۷ : کالبد اثیری



شکل ۹ – ۷ : کالبد ذهنی



شکل ۱۱ – ۷: لایهٔ کلیشه ای اتری



شکل ۱۳ ـ ۷: لایهٔ کلیشه ای کتری

شکل ۱۲ ـ ۷: کالبد آسمانی (سماوی)



الف. هاله در حالت معمولی



ب. اجرای موسیقی



ج. مردی در حال سخنرانی
درباره مبحث مورد علاقه اش



د. مردی که با هیجان درباره
مباحث آموزشی سخن میگوید



هـ. زنی پس از گلاس انرژی بخش کر



و. مردی که غالباً پیراهنی
به همین رنگ می پوشد



ز. زنی که برای تقویت حوزهٔ
انرژی خود در حال مدی تیشن است



ح. زنی باردار. رنگ های ملایم
غالباً نشانگر جنینی مؤنث است

شکل ۱ ــ ۱۱: فعالیتهای گوناگون در هاله



ب. زنی که عواطف شدیدی را
در رابطه با مرگ پدرش ابراز می کرد



الف. کودکی یازده ساله در حال بازی



د. خشمی که به مرجع خود باز می گردد



ج. خشمی که ابراز می شود



و. مردی که مدت زیادی
ال اس دی مصرف کرده بود



هـ. لعاب اتری که در اثر استنشاق
کوکائین به وجود آمده است



ح. هاله ای که ظاهراً دارای وزن است



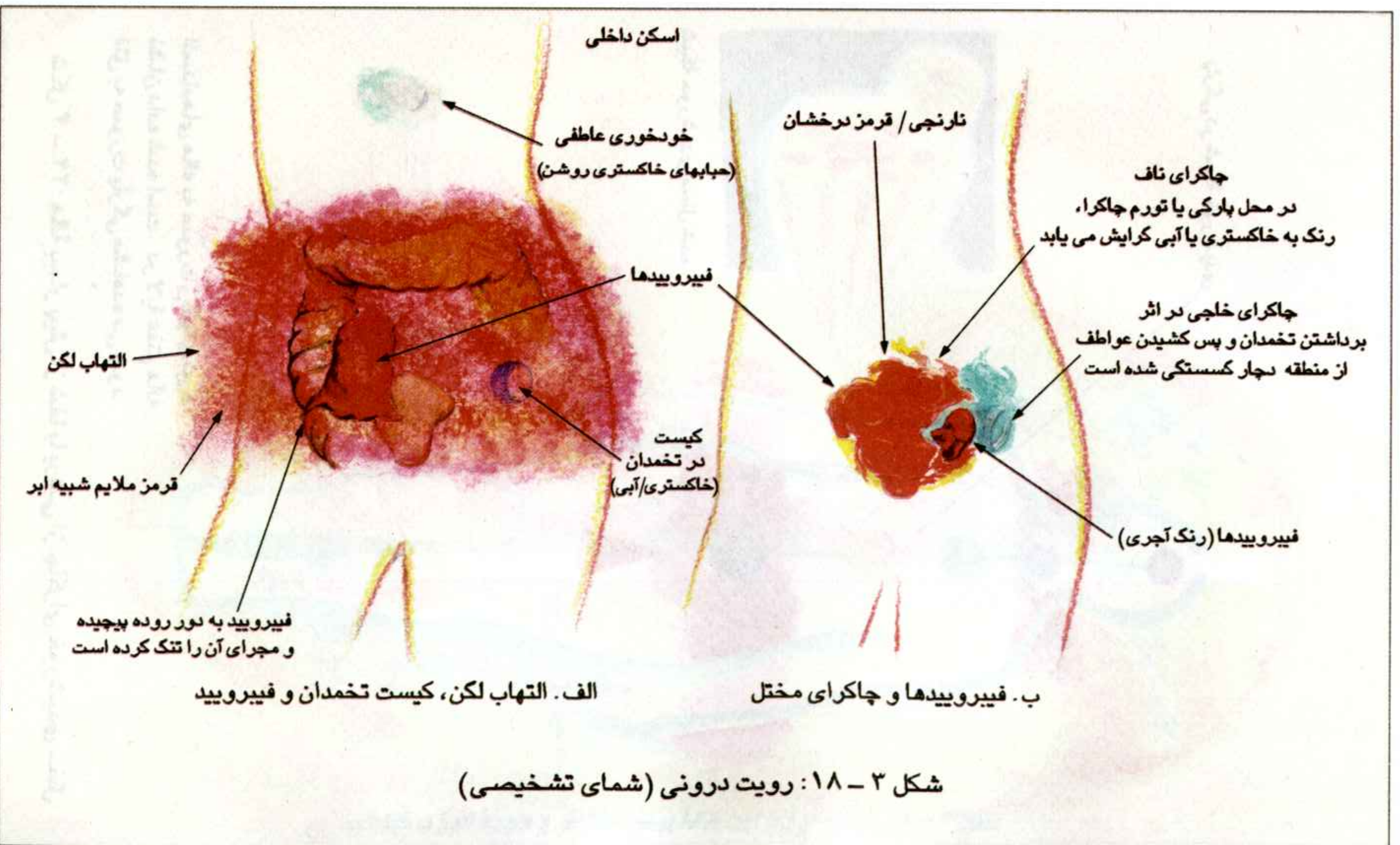
ز. مردی که همیشه سر خود را
به صورت مایل نگاه می داشت

شکل ۲ ـ ۱۱: هاله های گوناگون در جلسات درمانی

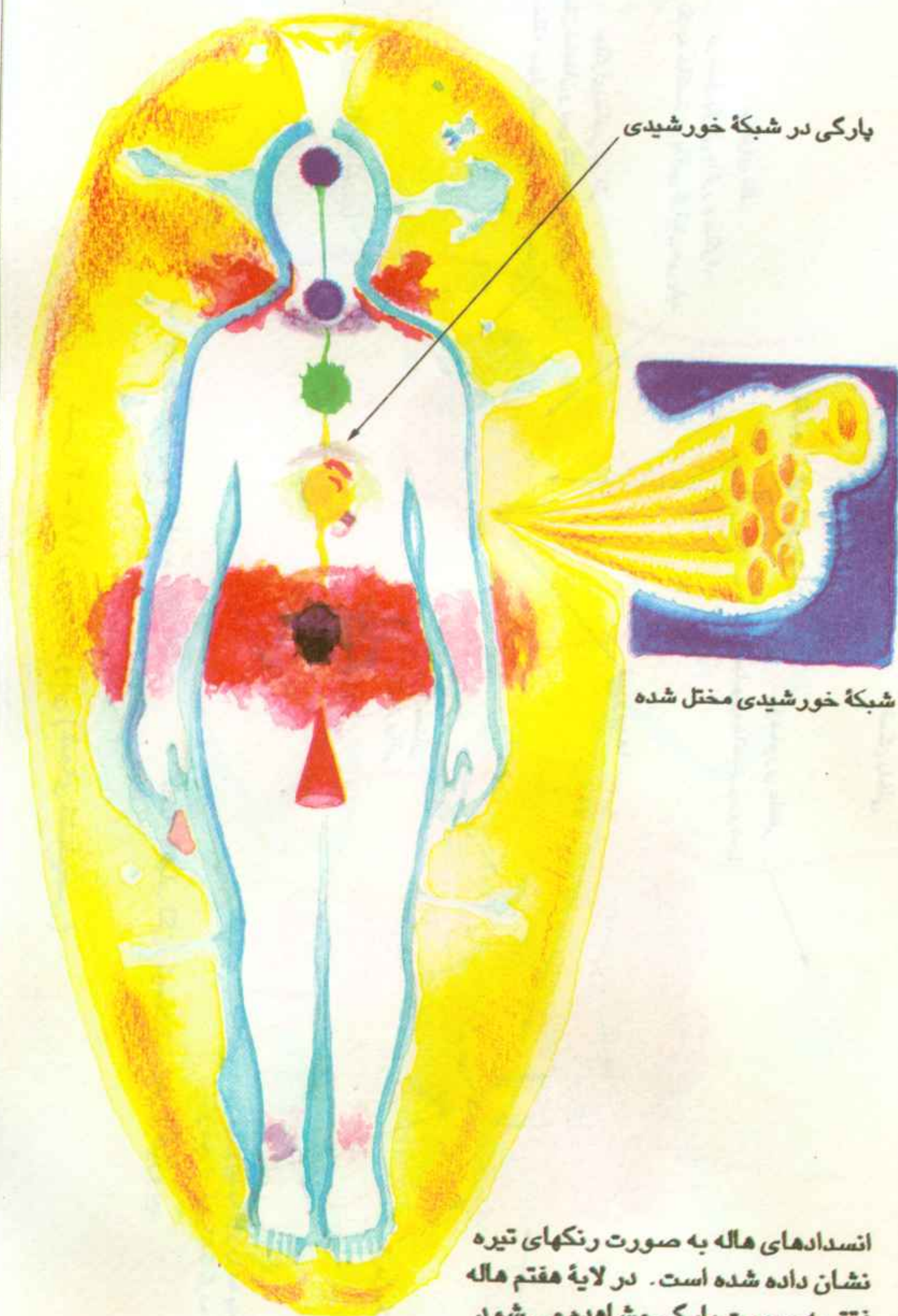
فردی که در جلسهٔ انرژی بخش کر حضور یافته بود



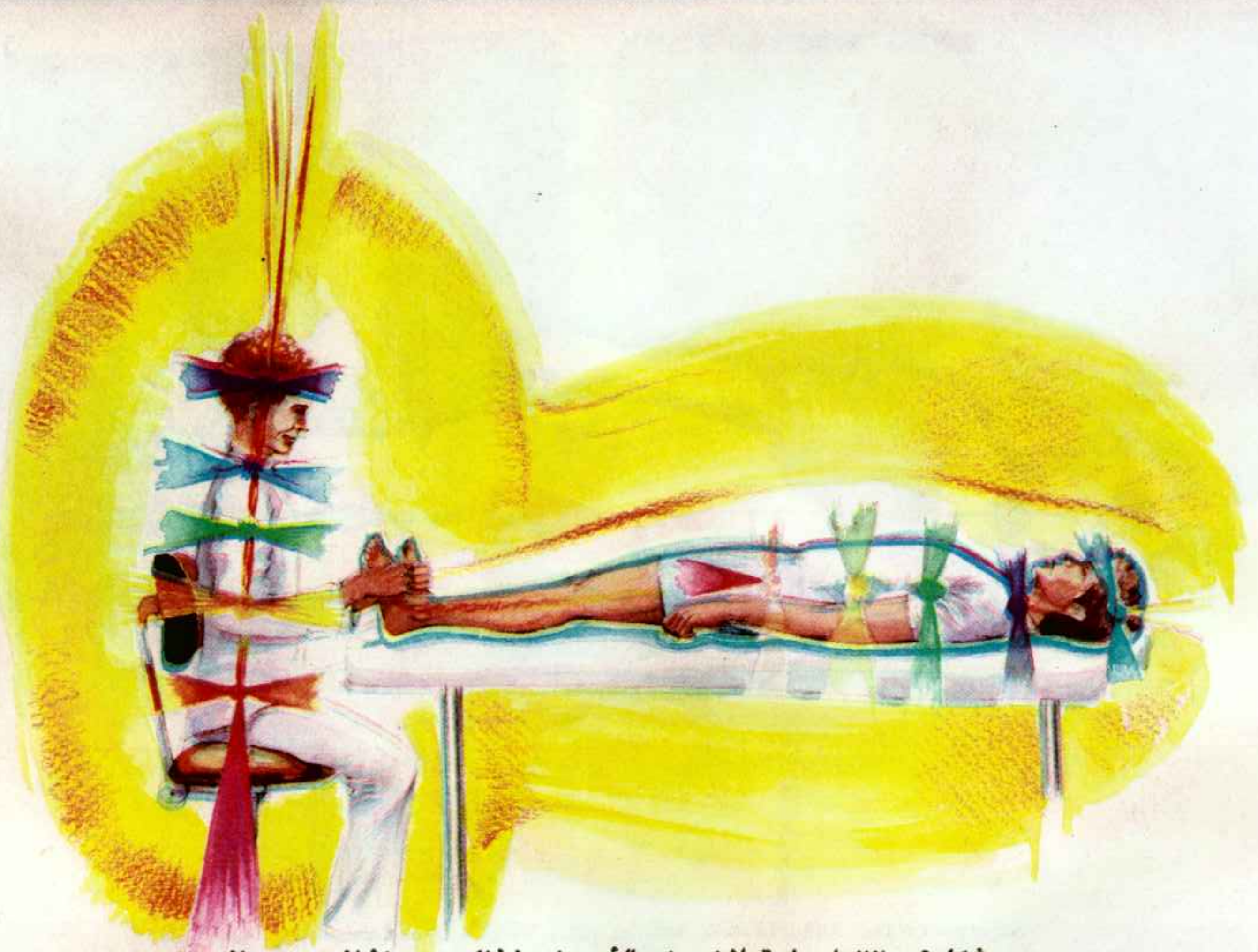
شکل ۵ ــ ۱۱: زنی که با تولید ابر صورتی رنگ انرژی،
در حالت تدافعی قرار گرفته است



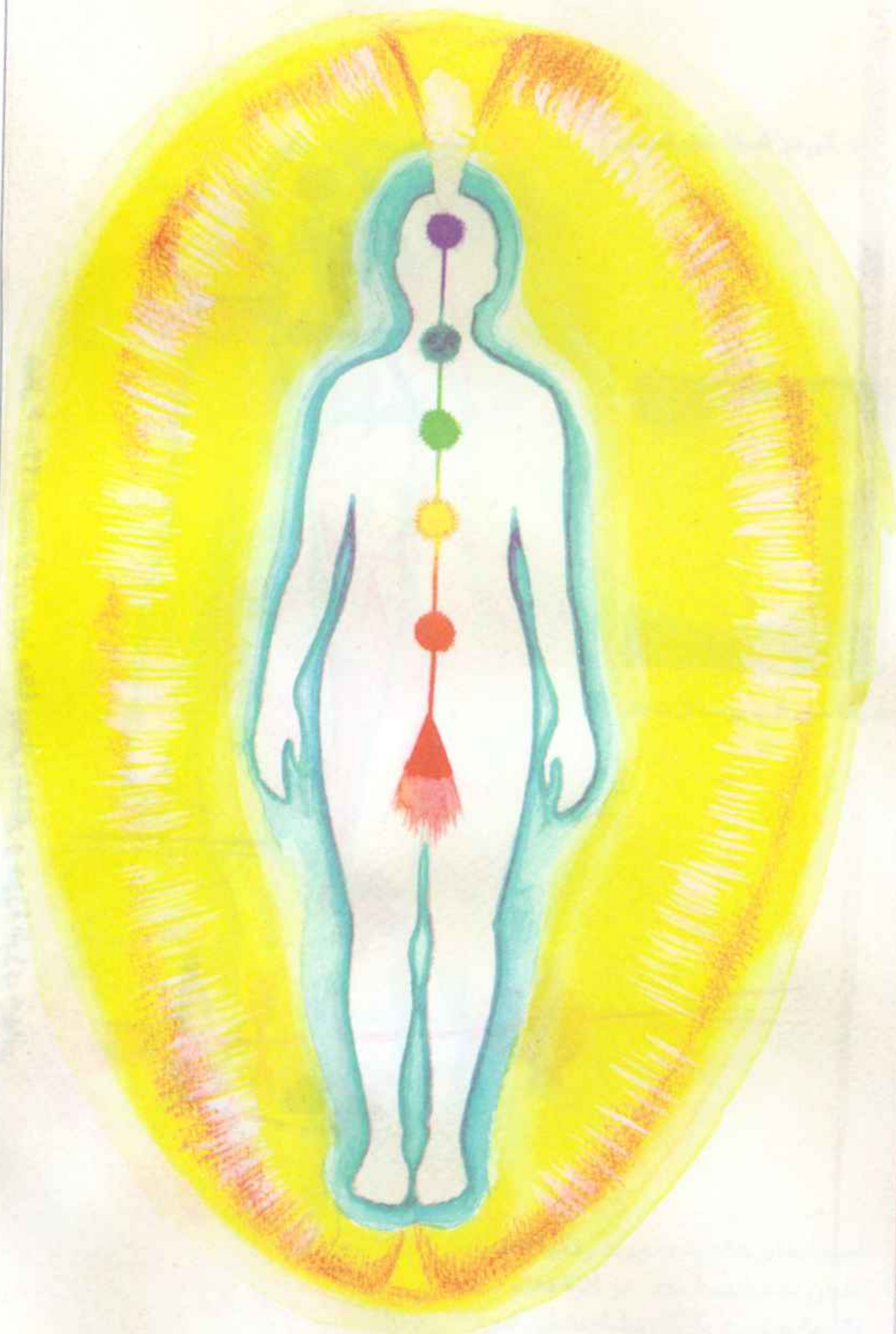
شکل ۳ ـ ۱۸ : رویت درونی (شمای تشخیصی)



شکل ۴ ـ ۲۲: هالهٔ بیمار پیش از شفا با برشی از چاکرای خورشیدی مختل



شکل ۶ – ۲۲: ایجاد توازن بین هالهٔ بیمار، شفاگر و حوزهٔ انرژی کیهانی



شکل ۲۰ ــ ۲۲: هالهٔ بیمار پس از شفا



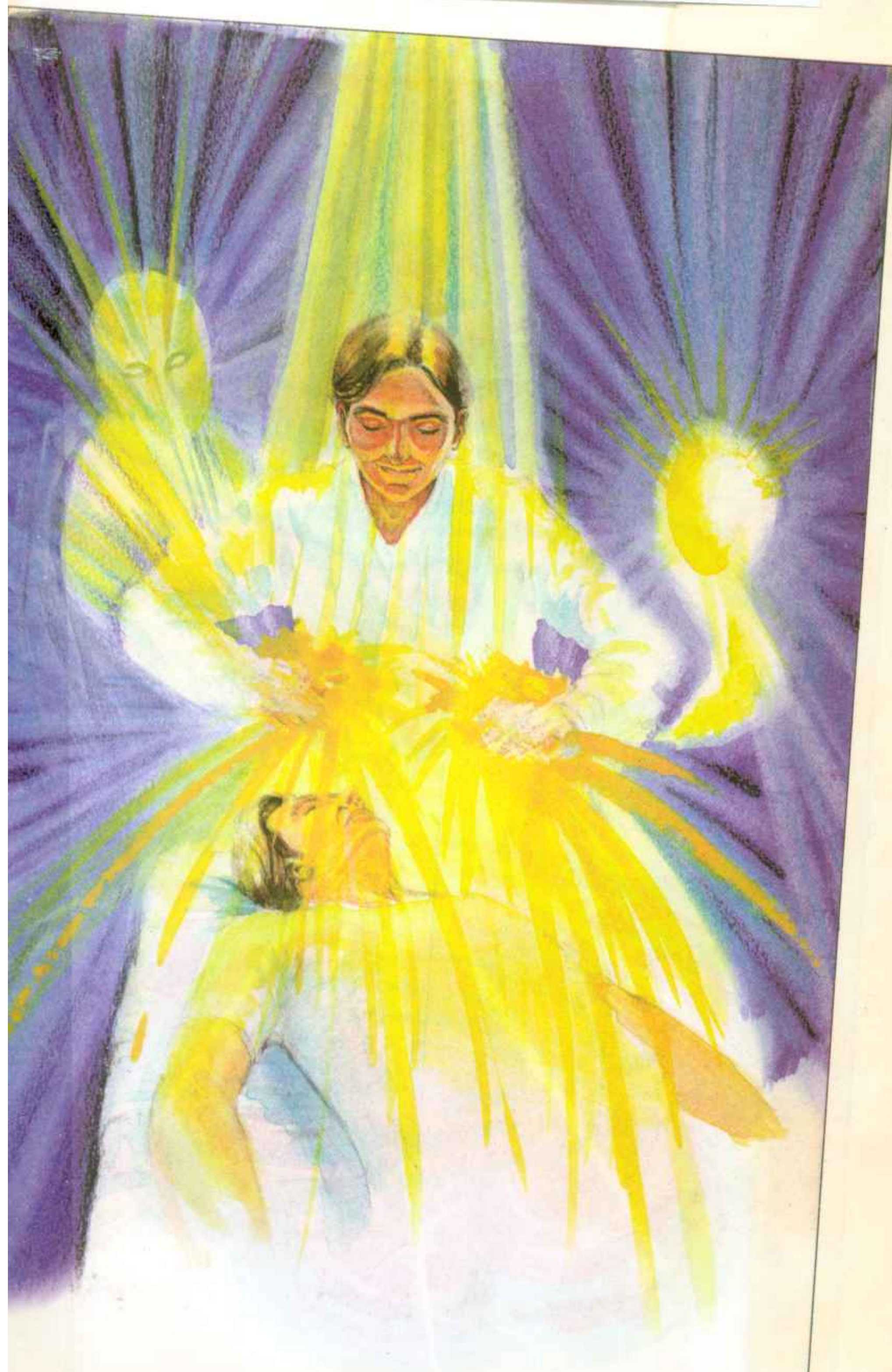
شکل ۲۱ – ۲۲: نصب غلاف لایهٔ هشتم. غلاف آبی رنگ در ناحیهٔ گردن بیمار به چشم می خورد. بیمار در سمت راست، خارج از بدن و مادر درگذشتهٔ او در سمت چپ مشاهده می شود.




شکل ۱ ــ ۲۴ : شوکی مربوط به زندگیهای پیشین که در تصویر سمت چپ به شکل جراحتی به رنگ قرمز تیره،
و در تصویر سمت راست به صورت جریان منحرف شدهٔ انرژی به نمایش درآمده است



شکل ۲ ــ ۲۴ :استخراج لعاب هاله به وسیلهٔ بلور.
بلور لعاب را به صورت چنگکی گرفته، بیرون می کشد



شکل ۶ ـ ۲۴ : هاله درمانی با دستان شفابخش

باربارا برنن، با استعداد خداداد شفاگری و با بیانی به روشنی دانشمندان، با پیش‌زمینهٔ پانزده سال تجربهٔ حرفه‌ای و معاینهٔ بیش از ۵۰۰۰ بیمار و دانشجو، نخستین اثر عمیق تحقیقی را در زمینهٔ حوزهٔ انرژی انسان پیش‌روی کسانی قرار می‌دهد که در جستجوی شادمانی، تندرستی و دست‌یابی به همهٔ قابلیت‌های درونی خود می‌باشند.

جسم ما توسط کالبدی از جنس انرژی (هاله) احاطه شده است. هاله ابزاری برای آفرینش تجربیات زندگی است؛ تجربیاتی از قبیل تندرستی و بیماری. از سوی دیگر همین ابزار قابلیت خوددرمانی را در انسان به‌وجود می‌آورد.

آنچه در این کتاب می‌خوانیم:

- بینشی نوین در باب تندرستی، مناسبات و بیماری‌های انسان.
- شناخت شکل، عملکرد، اختلالات، و سلامتی حوزهٔ انرژی انسان و روابط و تأثیرات متقابل افراد در رابطه با یکدیگر از دیدگاه نظریهٔ هاله.
- پرورش توانایی مشاهده و تعبیر هاله.
- موارد گوناگونی از شفای همه جانبهٔ بیماران که مورد تأئید جامعهٔ پزشکی قرار گرفته است.
- آموزش قابلیت خوددرمانی و شفای دیگران.

شابک: ۹۶۴-۵۸۸۷-۹۱-۷



قیمت: ۱۹۰۰ تومان